BODLEIAN LIBRARY · OXFORD

SHELFMARK MS. ELLIOTT. 332.

PHOTOGRAPHIC ORDER NO. B.P.C. 3696.

PHOTOGRAPHED BY

OXFORD UNIVERSITY PRESS

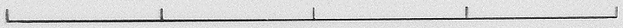

SCALE IN INCHES

SCALE IN CENTIMETRES

Ellict 332

Sharafnâmah

or History of Kurdistân

(autograph of the author)

No 130.

شرف نامه تاریخ کردستان

No 77

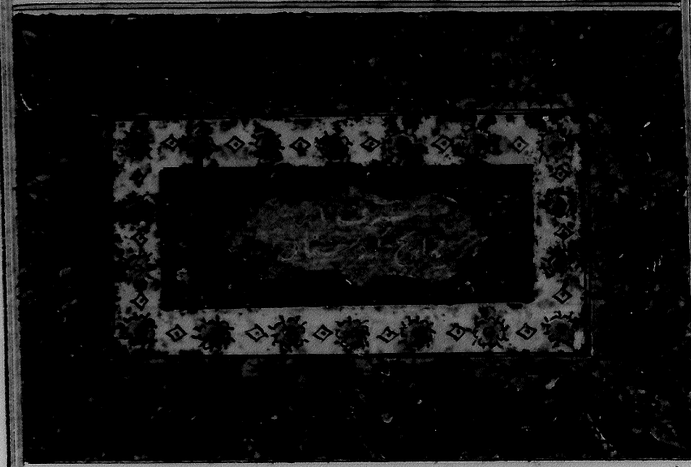

افتتاح سخن حمد و ثنای پادشاهی باید که ثناء ستایش از ضمیر منیر خورشید جهانگیر
بامدارج سپهر برآید ؛ و اختتام کلام شکر و سپاس ملک الملکی را که انتماء اعتلایش از
سکینهٔ سینه با معارج سعود صعود نماید ؛ الحمد لله فی الاولی والآخره ؛ سلطانی که از صدای خطبهٔ
وجعلناکم خلائف فی الارض اعزاز و احترام بنی آدم را در نه پایهٔ کرسی عرش بدو رسانید
و حاکمی که نقد حشمت انسان را در دار الضرب عنایت بیغایت بسکه ولقد کرمنا بنی آدم تمام
عیار گردانید ؛ توانائی که لواء رفیع سلاطین شوکت آیین بشر را در دار السلطنه و رفعنا
مکانا علیا باوج فرماندهی و کشورستانی برافراخت ؛ ذو الجلالی که قدم فرقد انسای
خواقین معدلت گزین را بر سریر سلطنت و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا بقانون عدالت
قاعدهٔ جلوس ارزانی فرمود ؛ و بی زوالی که صفحهٔ شمشیر پادشاهان جهانگشائی را آئینهٔ چهره
نمای عروس فتح و نصرت نمود ؛ و بمقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام
امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آیین منوط و مربوط گردانید ؛ و بحسب
مشیت کامله اش گروهی را در میان عشایر و قبایل بخلعت فاخره وجعلناکم شعوبا و قبائل
ممتاز ساخته بمنصب جلیل القدر امارت رسانید ؛ و فراخور قابلیت و استعداد هر یکی

مراتب

مراتب پادشاهی و ملکی و امیری تعیین نمود ؛ رباعی ای خاص بتو منصب شاهنشاهی
موجود بحکم تو ز مه تا ماهی ؛ چون هست تو را از همه کس آگاهی ؛ شاهی تو کرم کنی بهر کس
خواهی ؛ و فهرست اوراق سخن رانی و دیباچهٔ مجموعهٔ نکته دانی صلوة صلوات عالیمقداری
باید که نظام تاریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پیداست و نفاذ
مناشیر رسالتش از مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا سلطانی که در نهضت همایون
سبحان الذی اسری براق برق سرعت تابان مقام راند که روح الامین با همه احترام ازو باز ماند
و عالی شانی که هنگام خلوت خاص حدیث اختصاص لی مع الله وقت بر زبان اخلاص بیان
چنان گذرانید که ملک مقرب و نبی مرسل را در حریم احترامش مجال گنجایش نمانده نظم ز سیر و
سلوک تو جبریل وا ماند ؛ که یارد که با تو کند همعنانی ؛ ماه بارگاه رسالت و خورشید تابان
ایوان خلافت مهر ختم نبوت در درج فتوت نور حدقهٔ بینائی مازاغ و نور حدیقهٔ بینائی ابلاغ سر دفتر
کارخانهٔ کاینات و دیباچهٔ نسخهٔ مکونات سرخیل انبیا و سلطان اولیا محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله
و صحبه و سلم نظم رسول عرب شاه یثرب حرم ؛ طفیل رهش هم عرب هم عجم ؛ چه فرخنده مهری
سپهر شرف ؛ چه در یتیمی قریشی صدف ؛ ازو شد کتاب نبوت تمام ؛ بدو افتتاح و بدو اختتام ؛ ز جان
آفرین خالق هست و بود ؛ هزاران هزار آفرین و درود ؛ بر او باد و بر آل امجاد او ؛ بر اصحاب و
احفاد امجاد او ؛ بعد از اداء حمد خالق جبار و درود سید ابرار دعا و ثنا پادشاهی را سزاست
که ایوان کیوان با وجود علو مکان کمینه رتبه آستان اوست و سلطان ایوان چهارم با آنکه عطیه
بخش جهانست کمترین حاجب و پاسبان ذره التاج سلاطین فلک اساس و ذره التاج
اکارم نور اقتباس ؛ ملاذا فاخم القیاصره ؛ و معاذا عاظم الاکاسره ؛ تعظم
الخواقین بتقبیل عتبة العلیه ؛ و تعزز السلاطین بتلثیم سدة السنیه ؛ حامی اهل السنة والجماعة
و ماحی آثار البدعة والضلالة و هو السلطان الاعظم المطاع ؛ الخاقان الاعدل الاکمل الواجب
الاتباع ؛ رافع رایات الخلافة بالعدل والاحسان ؛ راقم آیات الرحمة والرافة

علی صحایف الاسکنه والازمان ؛ المؤید بالریاستین ؛ الموفق بالسعادتین ؛ سلطان البرین والبحرین
خادم الحرمین الشریفین ؛ ثالث العمرین وثانی اسکندر ذی القرنین ؛ باسط بساط الامن والامان
المنظور بانظار لطایف الملک المنان ؛ ابو المظفر سلطان محمد خان ؛ خلد الله ملکه وسلطانه وافاض
علی العالمین بره واحسانه نظم خدایا برحمه نظر کرده ؛ که این سایه بر خلق گسترده ؛ چگویم در اوصاف
این سرفراز ؛ که هست آفتاب از صفت بی نیاز ؛ دعاگوی این دولتم بنده وار ؛ خدایا تو این
سایه پاینده دار ؛ بر ناظمان ضمیر منیر اکسیر تاثیر ناظمان درر بلاغت و خاطر مهر تنویر راقمان
غرر فصاحت مختفی و مستتر نماند که علمای دانشور و فضلای فضیلت گستر را اتفاق است که علم
تواریخ که نصوص آیات و فصوص روایات موضوع آن فن شریف تواند بود فواید فواید
و موائد عواید آن زیاده از آنست که بشیرین زبانی قلم و شکرفشانی رقم حکایت حسن تقریر و
حدیث لطف تحریر آن توان گفت و لهذا جامع تاریخ روضة الصفا محمد ابن خواندشاه ابن محمود
المشهور بمیرخوند در مقدمه کتاب خود آورده که دانستن علم تاریخ متضمن ده فایده است اول
آنکه بنی آدم را معرفت دویم خرمی و بشاشت از او حاصل میشود سیم با وجود فواید سهل الماخذ است
چهارم چون بر اقوال مختلفه اطلاع یابد صدق و کذب او را داند و امتیاز حق از باطل نماید
پنجم آنکه عقلا گفته اند که تجربه در امور از فضایل بنی آدم است و حکما عقل تجربه را داخل عقول
عشره کرده اند و از خواندن او تجربه بسیار حاصل میشود ششم آنکه مستحضر علم تاریخ در واقعه
از وقایع که سانح شود احتیاج بمشوره عقلا ندارد هفتم ضمایر اصحاب اقتدار در وقوع قضایای
هایله و حوادث مشکله بسبب مطالعه تواریخ مطمئن و برقرار باشد هشتم شعور بعلم تواریخ سبب
زیادتی عقل و وسیله ازدیاد فضل و صحت رای و تدبیر است نهم اگر شخصی مطلع بر اخبار تواریخ
بود بحصول مرتبه صبر و رضا رسد دهم سلاطین را بر قدرت قاهره حضرت مالک الملک اعظم شانه
اطلاع زیاده شود تا از تعاقب اقبال مغرور نگردند و از نوایب ادبار محزون و ملول نشوند و از اینجاست
که در کلام معجز نظام ملک علام تنبیه است بر عبرت و فکرت در اینکه لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی

الالباب

الالباب لاجرم مسود این اوراق المفتقر الی الله الهادی شرف ابن شمس الدین اوصله الله الی
سعادة الدنیا والدین در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف
یقینیه و اشتغال خطیر دیوانی و کسب کمالات نفسانی گاه گاه بمطالعه اخبار خلف و حالات سلاطین
سلف اوقات صرف مینمود تا در آن علم شریف و فن لطیف فی الجمله مهارت و در ضبط آن حسب
الامکان جسارت بهم رسانید بخاطر فاتر رسید که در آن علم شریف کتابی تالیف نماید که پرتو شعور
ماهران علم تواریخ بر آن نتافته باشد و فکر عمیق مستخبران احوال سلاطین و حکام متقدمین و متاخرین
بدان نرسیده اما بواسطه عوایق روزگار و حوادث لیل و نهار آن معنی در حجاب استتار مانده بود
و آن صورت از نقاب انتظار بهیچوجه روی نمینمود و از هر طرف باد مخالف میوزید و از هر گوشه
گرد فتنه بآسمان میرسید نظم احوال جهان ز فتنه یکسر ؛ چون طره دلبران مشمر ؛ و هزار متکبران جبار
در سلسله بلا گرفتار ؛ هم لشکر فتنه فوج در فوج ؛ هم لجه غصه موج در موج ؛ خلایق در مضایق حیرانی
و رعایا در زوایای سرگردانی مانده و همه دست نیاز بدرگاه کارساز برداشتند و روی
عجز و انکسار از روی اضطرار بر زمین نهاده و زبان بمضمون ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به
گشاده که ناگاه نسیم عنایت ربانی و فروغ اشعه الطاف سبحانی بر سینه های افکار مستمندان
و دلهای مجروح دردمندان وزیدن و درخشیدن گرفت و بمیامن عدل و احسان این سلطان
مکرمت عنوان عالیشان پرده ظلام مرتفع گشته ضعیفان و مسکینان در اماکن و اوطان فارغ البال
و مستقیم الاحوال آسودند رعایا و برایا و زیردستان در مهاد امن و امان بکمال رفاهیت و فراغت
غنودند فقیر حقیر را باز شعشعه کتاب جلوه آغاز کرد و طوطی شکر مقال قلم بشیرین زبانی ذهن
باز کرد و فکر بکر در آیینه خیال جمال نمود و ماه روی دلگشای معانی از چهره جانفزا نقاب
گشود باینوجه که چون مشاطه کان عروس سخن و طوطیان شکرستان اخبار نو و کهن در هیچ
عصر و زمان احوال ولات کردستان و چگونگی حالات ایشان را بیان نکرده بودند و در این معنی
نسخه مرتب ننوشته بخاطر فاتر این ذره بیمقدار ساقط از درجه اعتبار رسید که نسخه در شرح

حالات و مجموعهٔ در اوضاع و اطوار ایشان بقدر الوسع و الامکان رقم زده کلک بیان
نماید و آنچه در تواریخ عجم دیده و از مردمان مسن صحیح القول شنیده و معاینه مشاهده کرده و اطلاع
بر آن حاصل شده در قید تحریر و صورت تقریر در آورده موسوم بشرفنامه سازد تا احوال
خانوادهای عظیم الشان کردستان در حجاب ستر و کتمان نماند مأمول از مکارم اخلاق اعاظم
آفاق آنکه بنظر امعان در این نسخهٔ بیسامان ملاحظه کنند و چون بر سهو و نسیان که لازم ذات
انسانیست وقوف یابند بقلم درربار و خامهٔ درر نثار اصلاح فرمایند و آنرا بسهو اعتبار کرده
از جهل نشمارند قطعه بپوش اگر بخطائی رسی و طعنه مزن ٭ که نفس هیچ بشر خالی از خطائی
نیست نبود ٭ در آفتاب نظر کن که با بصارت خویش ٭ ممر او همه بر خط استوا نبود ٭ و بنای
این کتاب مبنی بر مقدمه و چهار صحیفه و خاتمه است مقدمه در بیان انساب طوایف اکراد
که از کجا پیدا شده اند و شرح اوضاع و اطوار آنگروه که بچه عنوان بوده اند صحیفهٔ اول
در ذکر ولات کردستان که علم سلطنت برافراشته اند و مورخان ایشان را داخل سلاطین
کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در ذکر ولات دیاربکر و جزیره فصل دویم
در ذکر ولات دینور و شهرزول که اشتهار دارد بچنویه فصل سیم در ذکر ولات فضلویه
که مشهورند به لر بزرگ فصل چهارم در ذکر ولات لر کوچک فصل پنجم در ذکر سلاطین مصر و شام
که مشتهرند به آل ایوب صحیفهٔ دویم در ذکر عظمای حکام کردستان اگرچه استقلال دعوی سلطنت
و ارادهٔ عروج نکرده اند اما در بعضی اوقات سکه و خطبه بنام خود نموده اند و آن
مشتمل بر پنج فصلست فصل اول در ذکر حکام اردلان فصل دویم در ذکر حکام حکاری که مشهورند
بشنبو فصل سیم در ذکر حکام عمادیه که اشتهار دارند بهادینان فصل چهارم در ذکر
حکام جزیره که مشهورند به بختی و آن مشتمل بر سه شعبه اند شعبهٔ اول در ذکر حاکمان جزیره
شعبهٔ دویم در ذکر امرای کورکیل شعبهٔ سیم در ذکر امرای رفنیک فصل پنجم در ذکر حکام حسکیفا
که معروفند بملکان صحیفهٔ سیم در ذکر سایر حکام و امرای کردستان و مبنی بر سه فرقه است

فرقهٔ اول

فرقهٔ اول مشتمل بر نه فصلست فصل اول در ذکر حکام چمشکزک و آن مشتمل بر سه شعبه است شعبهٔ اول
در ذکر امرای محیکزد شعبهٔ دویم در ذکر حاکمان پرتک شعبهٔ سیم در ذکر امرای سقمان فصل دویم
در ذکر حکام مرداسپی و مشتمل بر سه شعبه است شعبهٔ اول در ذکر حاکمان اکیل شعبهٔ دویم در ذکر
حاکمان پالو شعبهٔ سیم در ذکر امرای جرموک فصل سیم در ذکر حکام صاصون که آخر بحاکمان خرد
شهرت کرده اند فصل چهارم در ذکر حاکمان خیران و آن مشتمل بر سه شعبه است شعبهٔ اول در ذکر
خیران شعبهٔ دویم در ذکر امرای مکس شعبهٔ سیم در ذکر امرای اسبایرد فصل پنجم در ذکر حکام کلیس
فصل ششم در ذکر امرای شیروان و آن مشتمل بر سه شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای کفرا شعبهٔ دویم
در ذکر امرای ایرون شعبهٔ سیم در ذکر امرای کرنی فصل هفتم در ذکر امرای رزقی و آن مشتمل بر
چهار شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای درزینی شعبهٔ دویم در ذکر امرای کردکان شعبهٔ سیم در ذکر امرای
عتاق شعبهٔ چهارم در ذکر امرای ترجیل فصل هشتم در ذکر امرای سویدی فصل نهم در ذکر امرای
عشیرت سلیمانی و آن مشتمل بر دو شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای قلب و بطمان شعبهٔ دویم در ذکر
امرای میافارقین فرقهٔ دویم مشتمل بر یازده فصلست فصل اول در ذکر حکام سهران فصل دویم در ذکر
حکام بابان فصل سیم در ذکر امرای مکری فصل چهارم در ذکر امرای برادوست که مشتملست
بر دو شعبه شعبهٔ اول در ذکر امرای اوشنی شعبهٔ دویم در ذکر امرای صومای فصل پنجم در ذکر امرای
محمودی فصل ششم در ذکر امرای دنبلی فصل هفتم در ذکر امرای بزرزا فصل هشتم در ذکر امرای
استونی فصل نهم در ذکر امرای طاسنی فصل دهم در ذکر امرای کلهر و کوران و ایشان
منحصرند بسه شعبه شعبهٔ اول در ذکر حکام پلنگان شعبهٔ دویم در ذکر حکام درتنگ شعبهٔ سیم در ذکر
حکام و امرای ماهی دشت فصل یازدهم در ذکر حکام و امرای یانه فصل یازدهم در ذکر امرای ثرزرا
فرقهٔ سیم در ذکر امرای اکراد ایران که مشتهرند بکوران و آن مشتمل بر چهار شعبه است شعبهٔ اول
در ذکر امرای سیاه منصور شعبهٔ دویم در ذکر امرای جکنی شعبهٔ سیم در ذکر امرای زنگنه شعبهٔ چهارم
در ذکر امرای یازوکی صحیفهٔ چهارم در ذکر امرا و حکام بدلیس که آبا و اجداد مسعود اوراقست

و آن مشتملست بر فاتحه و چهار سطر و ذیل فاتحه در بیان شهر بدلیس که بانی او کیست و باعث
عمارت و شهر و قلعه چیست سطر اول در ذکر حکام بدلیس که نسب ایشان بکجا منتهی میشود و بتدلیس
چون افتاده اند سطر دویم در بیان احوال عشیرت روزکی و سبب وجه تسمیه سطر سیم در ذکر اعزاز
و احترام حاکمان بدلیس که سلاطین ماضی نسبت بایشان نموده اند و آن مشتمل بر چهار فصلست
فصل اول در ذکر ملک اشرف فصل دویم در ذکر حاجی شرف ابن ضیاء الدین فصل سیم
در ذکر امیر شمس الدین ابن حاجی شرف فصل چهارم در ذکر امیر ابراهیم ابن امیر شمس الدین سطر
چهارم در بیان آنکه باعث رفتن حکومت بدلیس از ایشان چه بود و آن مشتمل بر چهار وجه است
وجه اول در ذکر منازعت امیر شرف و امیر ابراهیم وجه دویم در ذکر متمکن شدن امیر شرف
بجای امیر ابراهیم در حکومت بدلیس وجه سیم در بیان گرفتن امیر شرف قلعه بدلیس را از طایفه
قزلباش وجه چهارم در بیان احوال امیر شمس الدین ابن امیر شرف الدین ذیل در بیان احوال
فقیر حقیر شکسته بال از زمان تولد تا حال که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست خاتمه در ذکر
سلاطین حشمت آیین آل عثمان و پادشاهان ایران و توران که معاصر ایشان بوده اند مقدمه
در ذکر انساب طوایف اکراد و شرح اطوار ایشان محرران نامه تقدیر و هو علی کل شیء قدیر
صورت این مقدمه بر لوح بیان چنان عیان کرده اند که در انساب طایفه اکراد اقوال مختلفه
بسیار است از انجمله بعضی بر آنند که در زمان ضحاک ماران که پنجم سلاطین پیشدادیانست
و بعد از جمشید بر سریر سلطنت ایران و توران متمکن شد اما چنان ظالم و بیدین بوده که برخی
از مورخان شداد را از او تعبیر کرده اند و لهذا یکی از فضلای بلاغت انتما در ظلم او بیان
کرده نظم چو جمشید از این وحشت آباد رخت ❊ برون برد بگرفت ضحاک تخت ❊
قضا کرد ملک اقالیم سبع ❊ مقرر بضحاک شداد طبع ❊ اساسی که آن دشمن دین نهاد ❊
نه بر وضع شاهان پیشین نهاد ❊ در ایام او این سخن عام بود ❊ که ایام او شر ایام بود
با وجود طبیعت ظلم اتفاقا دو رگ از کتفهای او مانند مار سر بدر کرده که در اصطلاح حکما

اورا سرطان

اورا سرطان گویند و از ظهور این علت غریبه درد و وجع بر ضحاک مستولی شده چنان او را طاقت
صبوری و تاب توانائی نمانده هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق در ازاله علت و استرداد صحت سعی
موفور و جهد مشکور نمودند اثری بر آن مترتب نشده تا شیطان علیه اللعنه بر ایشان بصورت طبیبی ظاهر شده
به ضحاک گفت که علاج وجع تو منحصر در مغز آدمی خوبست که بر سر سرطان طلا کنند اتفاقا چون بقول آن لعین
باین امر شنیع عمل نمودند موافق افتاده در دیگر مرتبه تسکین یافته راحتی پیدا شد بنابراین هر روز دو جوان مظلوم
به تیغ بیداد آن ظالم بقتل رسیده مغز سر ایشان دوای اندرد بیدرمان شد و چند مدت این ظلم و ستم و این
قاعده نافرجام در میانه خاص و عام شایع میبود و شخصی که بر مقتولان موکل بود بغایت مرد کریم طبع و رحیم
و سلیم القلب بود از این اوضاع ناپسند متضجر و متألم گشته هر روز شخصی را بقتل آورده مغز سر گوسفند داخل مغز
سر آدمی نموده شخص دیگر را پنهانی آزاد میکرد بدان شرط که ترک اوطان نموده در قلال جبال که اصلا آثار آبادی
و علامت مرور آدمی نبوده باشد توطن نموده باشند آهسته آهسته مرتبه بمرتبه جمع کثیر از مردمان هر دیار
بزبان مختلف در یک محل و مکان مجتمع گشته لسانی و زبانی برای خود پیدا کرده ازدواج نموده اولاد و اتباع
و احفاد ایشان زیاده شد آن گروه را کرد لقب کردند چون مدت مدید و عهد بعید از اختلاط مردمان و تردد
بلدان معرض و متوحش بودند برای خود وضعی پیدا کرده در جنگل و جبال پشته و قلال آثار عمارت و زراعت
و آبادی کردند و بعضی از ایشان صاحب اموال و اغنام گشته بصحاری و بیابانها متفرق شدند و بروایتی
از وفور شجاعت و تهور که لازم ذات این طایفه است ملقب بکرد گشته و بقول بعضی از حکما الاکراد طایفه
من الجن کشف الله عنهم الغطا گفته اند و بروایتی از مورخان دیو با انسان در زمان سلیمان بنی آدم بنوعی
که در کتب تواریخ مسطور است ازدواج کرده گروه اکراد پیدا شد العلم عند الله علی کلا التقدیر طایفه اکراد چهار
گروهست که زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است بهترین ایشان کرماج است دویم لر سیم کلهر چهارم کوران
و ابتداء ولایت کردستان از کنار دریای هرمز است که از آنجا بخط مستقیم کشیده می آید تا بولایت مرعش منتهی
میشود و در جانب شمالی این ولایت مملکت فارس و عراق عجم و آذربایجان و ارمن صغری و ارمن کبریست و طرف جنوبی
عراق عرب و موصل و دیار رقه و ولایت دیار بکر و لسان است اما شعبات این قوم از اقصای ولایت مشرق

تا نهایت دیار مغرب رسید و اکثر اهل طایفه شجاع و متهور و سخی و متکبر واقع شده چنانچه از کمال تهور و شجاعت و کثرت همت و مردانگی و غیرت اسم دزدی و قطاع الطریقی بر خود میهند و در این وادی سر بازی کرده است و کدائی تحفه طلبان به دوکان در از نمیکنند و این مضمون این بیت اندیشه ندارند نظم دست دراز است پی نکتیه سیم ؛ به که بسر بند بدانگی و نیم بمقتضای من تفکر فی العواقب لم یشیع در اکثر امور دنیوی و شغل مهمات و معاملات فی تامل و فکر افتاده اند و بالتمام طایفه شافعی مذهبند و در شرایع اسلام و سنن حضرت خیر الانام علیه افضل التحیه و السلام و متابعت صحب و خلفای عظام مواظبت عظیمی دارند و ادای فرایض صلوة و زکوة و حج و صیام جد و جهد تمام دارند و اقدام و اهتمام تمام دارند مذکر و مؤنث چندانکه اکراد که در زمان سلطنت بنی امیه در شام نشو و نما یافته تا بکردستان معاودت کرده مثل طاسی و خالدی و محمودی و دنبلی و بیاغی و کشاغی که طریق یزیدی دارند و خود را از جمله مریدان شیخ عدی که یکی از خلفای سلسله مروانیه بوده منسوب میدارند و عقیده فاسده انجاعت آنست که شیخ عدی که مرقد او در کوه لالش من اعمال موصلست صوم و صلوة ما را در عهده گرفته در روز قیامت پی انکه ما را در مقام عتاب و خطاب در آورند بهشت خواهند برد با علمای ظاهر بغض و عداوت دارند و برخی از علمای کردستان خصوصا مولانا محمد برقلی که منشی بزمان بود احوال و ارزاق ایشان را بهر عنوان که بتساند مباح است فتوی داده و عورات ایشان اگر از اقوام تبرا کرده بمبایعه مسلمانان در آیند بی طلاق مهر میکنند علما و فضلای کردستان علی الخصوص در دیار عادیه و سهران و بابان بسیار بودند در تحصیل علوم عقلیه و نقلیه و فقه و حدیث و صرف و نحو و کلام و منطق و معانی اکثر مبتدا و لات این علوم بکمال اهتمام بخاطر او رند در مطالعه کد بسیار دارند و تحقیق که در بعضی علوم تالیفات و تصنیفات داشته حواشی و شروح نوشته اند آما شهرت ندارد و از فضایل و حیثیات رسمی عرفی مثل شعر و انشا و حسن خط و طرز اختلاط که باعث تقرب بحکام سلاطین و سبب ارتقای دیوانی و مناصب علیه که در دربار پادشاهان ایران و توران و روم میباشد چندان بهره مند نیشند و عوام الناس اکراد در حقوق این

دو طبقه

و وظیفه اکرام الضیف و در مهمانداری و شرایط ایمان و طرق جهان سپاری و حق گذاری در راه و لیغمت خود بدطولی دارد و ظاهر الفظ کرد و بغیر از صفات شجاعت چه اکراد شجاعان روزگار و پهلوانان نامدار این طایفه بر خواسته اند و لهذا پهلوان سلیش و دلاوران تهمتن رستم زال که در ایام سلطنت پادشاه کی قباد بوده از طایفه اکراد است چون تولد او در سیستان بوده و پرستم زابلی اشتهار یافته فاما عدة الشعرا و عمدة الفصحا صاحب شاهنامه فردوسی طوسی رحمة الله علیه صفت او را رستم کرد و بغیر کرده و در زمان ملوک عجم هر مزبن انوشیروان بچپالار نامدار و پهلوان نامدار بهرام چوبین که در ترکستان و خراسان نشو و نما یافته او نیز از طبقه اکراد است که بسبب ملوک کرت و پادشاهان غوربد و میرسپند و کرکین مصلاء که بوفور شجاعت و فرط جلادت معروف و مشهور است کرده بود و الحال قریب بچهل هزار رسال ست که اولاد و اتباع او در ولایات مازندران آمده بار حکومت آنجا را و باستقلال مبادرت میکنند که اصلا تغیر و تبدیل در اوضاع حکومت ایشان نشده صاحب سکه و خطبه اند و سلاطین و شوکت اعجام با ندک تقبل و پیشکش راضی و متملی گشته متعرض احوال ایشان نمیشوند و مولانا تاج الدین الکردی که در زمان اورخان بمدرس مدرسه روسای بود و آخر وزیر اعظم اورخان گشته بخیر الدین پاشا اشتهار یافت و اعجوبه دوران و نادره زمان سرحلقه عاشقان و سردار جیل و فاکیشان میشر و محبت اندیشان نظم محتاری راه و نوردی

ز بخیره کوی عشق بازی ‌ طبال نفیر آهنین کوبیس ‌ رهبان کلیسیای افسوسیس
کنجیسر و پنگلاه پی بخت ‌ دل خوش کن صد هزار بخت ‌ قانون مغنیان نغمه
متاع معاملان پیدا ‌ اعنی نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت فرهاد که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده از اکراد کلهر است و اتفاق در میان طوایف اکراد نمیشود و متابعت و مطاوعت یکدیگر نکرده سر بهدیگر فرو نمی آورند چنانچه جناب فضیلت مآبی مولانا سعد الدین افندی که معلم پادشاه مغفور سلطان مراد خان ست در تاریخ ترکی که وقایع زمان سلاطین آل عثمان نوشته و دران تالیف داد فصاحت و بلاغت و سخنوری داده در وصف

اکراد میکو مدیر یک بدعوی انقراد رایت استبداد برافراشته در قلال جبال محیول کشته بغیر از
کلمهٔ توحید در هیچ امور اتفاق ندارند وسبب تفاق این طایفه چنین روایت میکنند که چون
صیت صدای نبوت محمدی و اوازهٔ کلبانگ رسالت احمدی صلی الله علیه وآله وسلم در اطراف
واکناف عالم غلغله افکند پادشاهان جهان وسلاطین عالیشان را داعیهٔ که حلقهٔ مطاوعت
وبندگی آستان او را در گوش وغاشیهٔ اطاعت وفرمانبرداری آن مهتر را بر دوش نهند اغوز
خان که در آن عصر از عظمای سلاطین ترکستان که بعد و زمان نام گریه منظر دیو پیکر زشت چهره
بود او را بطریق رسالت بآستان اقبال آشیان خواجهٔ کونین وسید ثقلین علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات ارسال نموده اظهار خلوص نیت وصفای عقیدت وطویت کرده چون
ایلچی گریه منظر بنظر سعادت اثر حضرت خیر البشر در آمد از بیمیت وصلابت ماهیت او متفکر شته
از قبایل وعشایر او سؤال نمود گفت از طایفهٔ اکراد م آنحضرت فرمودند که حق سبحانه وتعالی
این قوم را موفق بدولت اطاق نسازد والا عالمی از دست این قوم بتاوخواهد شد وکرارا بزوال
دولت عظمی وسلطنت کبری بایشان طایفه متسیر نشد مکرر طبقه که دعوی سلطنت وعروج نموده اند
وگاهی که وخطبه بنام خود خوانده وآیام سلطنتشان بقدر ستاد یا قه که ذکر حالات یک
از ایشان بجون الله در محل خود مذکور چون در میانهٔ قوم اکراد فرمانفرمای نافذ الحکم نیست اکثر اوقات
وبیباک وخونریز میشوند چنانچه باندک خرم فساد بسیار میکنند اما دیت نفس کامله باسبی یا خیری
یا دو سه راس چارپا معوض شده دیت سقط ودست وپای وچشم ودندان چندان معتبر نیست اما
بمقتضای سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چهار زن بنکاح در آورده اگر قوت وقدرت نفقه کرده
داشته باشند چهار جاریه نیز بدان ضم میسازد وبحکمت الهی اولاد واتباع فراوان از ایشان بهم میرسد
که اگر قتل احدیکر در میانهٔ آن قوم شایع نشود وبحیل که از کثرت اکراد قحط وغلا در مملکت ایران بلکه در جمله جهان
می افتاد ویفعل الله ما یشاء وبحکم ما یرید بیت افریش بطریقی که خداوند نکوست ❊ نظر هر که خطا دید بهم اغمض حقا
ما بین حکام کردستان انکسان که عشایر قبایل ایشان بکثرت وقوت آنحا کار نظام عشیرت میکنند مثل حکاری وهرا وبابان وارد لان

وحاکمانی که صاحب قلعه وقصبه اند موسوم بآق قلعه وقصبه شده اند چون حاکم جنگیفا
وبدلیس وجزیره وحدود واکیل علی الاطلاق پس چون ولایت کردستان نو
لرستان کوهستان وجنگلستان است در اینجا بمقدار چیزی حاصل میشود که بخرج
میکند ومتوطنانش وفا کند اجرم سپیه نمیدهد ولایت دیگر حلایف اکراد اوقات
بنشست در ریاضت میکذرانند وقلع قمع طایفه از مبالغه کرده نفس الامر آن است که طایفه
جنانچه اکثر عوام الناس میانشان اوقات بنان جاور پس وقوت نمیکذرانند وطلب
نان کنند وبهم رسانیدن مال وجاه در خانه نمیتابند ولی واصحاب مال میشوند و
سلاطین عظام وخواقین کرام طمع در اکاد وارایت ایشان کرده مخصاب نمیکشند
ومتابعت که بجاد وسفر ایشان جانفشانی نموده در اضی گشته تقید تسخیر نشده اند
از سلاطین در فتح وتسخیر کردستان جد وجهد تمام نموده اند وزحمتها ومشقت بالا
کشیده آخر نادم وپشیمان گشته اند صفاهان داد وداند شل ولایت کردستان
وطوائش وکیلانات ورستمدار وبارمیدان واستراباد که در شمال ایران واقع
کردستان واقع شده اگر ولایت کردستان داخل اقلیم ایران
اشهای آن حکما داخل اقلیم خامس شمرده اند چون خامه واسطی نهاده بیاد
که موقوف علیه شروع در آن شی است تاریخ کند وید تقرار دی که در غربیت
پیرشش حالات صحیفه ولی الامر مقبول خاص وعام جهان بود
وذکر ولات کردستان که علم سلطنت برافراشته اند ومورخان ایشان
نموده اند مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در ذکر حاکمان

برحسب ضمیر منور تو چنین مستور نیست که اکراد در زمان قدیم عبارت
اگراد در دیار بکر وجزیره حکومت نموده احمد بن مروان است ودر زمان قادر عباسی
خلافت وعروج تمام یافته چنانچه قادر مزبور او را ملقب بنصیر الدوله کرده اند دولت مشارالیه

زندگانی کرده از آن جمله پنجاه و دو سال بسلطنت بلاد دیار بکر و جزیره در کمال تنعم و
کامکاری اقدام نمود ایلچی بسلطان طغرلبک سلجوقی ارسال نموده اظهار صفای نیت
و خلوص طویت کرد و از جمله تنسوقاتی که بدو فرستاد یکقطعه یاقوت بود که از سلاطین
دیالمه بمبلغ خطیر خریده بود و فخر الدوله بن جهیر که آخر وزیر خلفاء عباسیه شد و ابو القاسم
مغربی از جمله وزراء او بودند آخر در سنه ثلاث و خمسین و اربعمائه باجل موعود درگذشت
و روایتست که سیصد و شصت جاریه محبوبه داشته که هر شب با یکی از ایشان معاشرت
می نموده چنانچه در سالی دو نوبت با یکی از ایشان مباشرت واقع نشده نصر بن نصیر الدوله احمد
بعد از فوت پدر متصدی امر حکومت گشته بیست و یکسال تمام باهتمام ابن جهیر وزیر سلطنت
نمود و میانه او و برادرش سعید محاربات واقع شده وی در مفارقین و سعید در آمد
بجای پدر بحکومت نشستند آخر در ذی حجه سنه اثنی و سبعین و اربعمائه وفات یافت
سعید بن نصیر الدوله احمد مدتها والی آمد بود و در ماده فقرا و ضعفا کمال شفقت و مرحمت
بظهور میرسانید و رعیت و سپاهی در زمان او در مهاد امن و امان بودند آخر در
شهور سنه خمس و ستین و اربعمائه فوت شد منصور بن نصر بن نصیر الدوله احمد قائم
مقام پدر شد آخر در جنگ فخر الدوله بن جهیر وزیر شکست یافته بعد از آن در دست
جکرمش صاحب جیش موصل گرفتار گردید و او را در جزیره در خانه یهودی مقید داشته
در محرم سنه تسع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت و چهار نفر از ایشان نود و یکسال حکومت
نموده دولت آن طایفه بدو منقرض شد فصل دوم در ذکر حکام دینور و شهره ذول
که اشتهار دارند بحسنویه بر الواح ضمایر مستبصران احوال اوایل و اواخر و خواطر مهر کردار
مستحفظان قضایای اکابر و اصاغر مختفی و مستتر نماند که حسنویه بن حسین باتفاق مورخان
با رکن الدوله بن بویه دیلمی معاصر بوده و در زمان او کار و بار حسنویه عروج تمام یافته با وجود
این کفران نعمت نموده و با رکن الدوله طریقه عصیان اظهار کرده بنابرین او وزیر خود حمید را

با لشکر گران در شهور سنه تسع و خمسین و ثلثمائه بر سر او فرستاده حسنویه کسان در میان
انداخته آن لشکر را بصلح باز گردانید و گویند او را اموال و اسباب منهاته بوده از آنجمله
هر ساله مبلغ کلی در راه حق سبحانه و تعالی تصدق نمودی و وفات او در روز شنبه
سیم شهر ربیع الاول سنه تسع و ستین و ثلثمائه واقع شده بدر بن حسنویه بعد از پدر بحکومت
رسیده و در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمائه عظیم الشان شده چنانچه از دیوان بغداد
او را ناصر الدوله لقب نهادند و او از دینور تا اهواز خوزستان و بروجرد و
اسدآباد و نهاوند از قلاع و جبال و صحاری آنجا را در تصرف داشت آخر در سنه
خمس و اربعمائه بر سر قلعه کوسجد رفته حسین بن منصور را در آنجا محاصره کرد و چنان زمستان
صعب روی داد که لشکرش هر چند خواستند ترک محاصره نمایند تمکین نداد آخر
بی تاب شده درین اثنا طایفه از جوزقان قصد او نموده بالضروره فرار کرد
هلال بن بدر میانه او و پدر چندان صفای نبود هم در سنه خمس و اربعمائه در میانه
ایشان جنگ و جدال واقع شده آخر الامر هلال در جنگ فخر الملک وزیر بغداد گرفتار
گشته محبوس گردید و چون جلال الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بن رکن الدوله که در آن حین حاکم بغداد بود
شنید که شمس الدوله بن فخر الدوله بن رکن الدوله بن حسن بویه صاحب همدان طمع در الکاء بدر
کرده هلال را از قید بیرون آورده بلشکر و اسلحه معاونت نموده روانه الکاء موروثی
ساخت میانه او و شمس الدوله در ذی حجه سنه خمس و اربعمائه جنگ عظیم واقع شده
هلال در آن معرکه تاب تیغ شمس نیاورده در پس قله فنا ناپدید گشت طاهر بن هلال هنوز
پدرش در شهره ذول مقید بود که او از ترس جد خود بدانجا پناه برده بود بعد از چند وقت
بر سر الکاء جد آمده در دست شمس الدوله گرفتار گشته در سنه ست و اربعمائه خلاص شد و
هم در آن سال در دست ابو الشوک بقتل رسید بدر بن طاهر بن هلال در سنه ثمان
و ثلاثین و اربعمائه بحکم ابراهیم ینال حاکم باستقلال قومشش و دینور گردید ابو الفتح محمد بن عیار

مدت بیست سال در جلوان حکومت کرد و در شهور سنه احدی و اربعمائه از دار فنا بدار بقا رحلت نمود
و او از قبیله اکراد دیگر است از نبایر و نتایج چنین پیدا نیست اما مورخان او را نیز از جمله حکام
دینور و شهره ذول عد کرده اند و دار الملک قرمیشن و شهره ذول بوده ابو الشوک محمد عمار
نقش حسام الدوله است در سنه احدی و عشرین و اربعمائه بر ولایت قرماسین دست یافت و مدتها
میان او و برادران نزاع بود آخر در سنه سبع و ثلثین و اربعمائه در گذشت مهلهل برادرش
المکنی بابو الکامجد در سنه اثنی و اربعین و اربعمائه بحکومت طغرلبک رقمه خلاصی برادر خود
پیر خاب را که محبوس بود درخواست نمود و التماس او باجابت مقرون گردید پیر خاب بن محمد
بعد از خلاصی از قید طغرلبک بحکومت ماهکی رقمه اوقات در انجا بسر می برده قبل ازین نهاد
برشنه یکنیری قومش او را در سنه تسع و ثلثین و اربعمائه گرفته نزد ابراهیم ینال برد و او
یک چشم او را از نور بصر عاطل ساخت سپهدی بن ابو الشوک بدست عمش پیر خاب گرفتار شده در قلعه
او محبوس بود تا انکه ابو العساکر ولد پیر خاب او را بعد از واقعه پدر خلاص کرده او در سنه اربع
و اربعین و اربعمائه با لشکریان از جانب طغرلبک بعراق عرب رقمه عم خود مهلهل را بگرفت
پیر خاب بن بدر بن مهلهل المکنی بابو الغوارس المعروف بابن ابو شوک مدتی والی شهرزور تومابود
در شهور سنه خمس و تسعین و اربعمائه بر قلعه جندکان که مدتی بود از تصرف ایشان بدر رقمه بود دست
یافت و او را اموال و اسباب بنهایت بود و فاتش در شوال سنه خمسمائه واقع شده ابو منصور
بعد از برادر بحکومت رسیده و مدتی صدر و سپهسالار او در آن دیار بود فصل سیم در ذکر حکام فضلویه که
اشتهار دارند بلر بزرگ در زبدة التواریخ مزبور است که اطلاق اسم لر بر اقوام بوجهی گویند
بدان واسطه است که در ولایت مازندران قریه ایست که آنرا لر گویند و در آن حدود در
بندیست که آنرا نیز لر گویند و در آن بند موضعیست که آنرا لر گویند
چون در اصل ایشان از آن موضع برخاسته اند ایشانرا لر گفته اند و درین باب چند روایت
دیگر نیز نقل کنند فاما چون باعتقاد فقیر ضعیف بود درین نسخه رقم ننمود و ولایت لرستان دو

قسم است

قسم است لر بزرگ و لر کوچک باعتبار دو برادر که در قرب سنه ثلثمائه بحدی معاصر یکدیگر
حاکم انجا بوده اند حاکم لر بزرگ بدنام داشته و حاکم لر کوچک ابو منصور مدت
دراز بدر در حکومت روزگار گذرانید چون او در گذشت حکومت به پسرزاده او
نصیر الدین محمد بن هلال بن بدر رسید و او منصب وزارت خود را بمحمد خورشید مفوض
گردانید در شهور سنه خمسمائه قریب صدجانه وارگرد از جبل الشماق شام که ایشان را
باهتر قوم تراعی افتاده بود جلای وطن اختیار کرده بلرستان آمدند و بر سپهسالار عتبی
در خیل احفاد محمد خورشید نزول نمودند روزی نبیره محمد خورشید که وزیر مملکت بود و کرد
در چشم او بودند اثیانرا طلب داشته ضیافتی نمود و در وقت کشیدن آش کله گاوی
در طشت ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد ابو الحسن از انفعال بنگرکرده تا بامداد
گفت که ما پسر دار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی با سگ
رفت و سگی با خود همراه برد جمعی در راه بدو باز خورده منافشه دست داد انجماعت چندان
علی را لت زدند که بهوش بیفتاد و بمظنه انکه مرده است از پاش کشیده در غاری انداختند
و سگ علی را عقب آن کرده مشتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند خایه قهر قوم
را بجایید تا بمرد و سگ بخانه خویش باز گشته چون نوکران علی و سگ را خون آلود
دیدند دانستند که واقعه پیش آمده سگ روی براه آورده و ایشان از پی او روان
شدند تا بدان غار رسیدند که علی افتاده بود او را برداشته بخانه آوردند و علاج کردند
تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمد بخدمت سلغریان که در آن وقت در فارس
حاکم بودند اما سنقر اسپهبد پادشاهی نداشت شتافت و بواسطه شجاعت بغایت معتبر گشت
و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود شجاعت مآثر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد
و در آن وقت اتابک سنقر با جکام شبانکاره مخالفت مینمود ابو طاهر را با سپاه
گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست جکام بفارس معاودت نمود

اتابک سنقر اورا تحسین نموده گفت ازمن چیزی طلب نمای ابوطاهر یک اسب خاصه اتابکی
نمود اتابک سنقر طلبش اورا مبذول داشته گفت چیزی دیگر طلب کن ابوطاهر دراغ
اتابکی درخواست نمود این التماس او نیز اجابت مقرون گشته اتابک فرمود التماس
دیگر نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد لرستان روم و آن ولایت را جهة اتابک
مستخلص گردانم اتابک این ملتمس را نیز مبذول داشته لشکری سرکردگان منصوب او روانه
لرستان گردانید ابوطاهر بن محمد بن علی بن [illegible] چون باامداد اتابک سنقر مستظهر
گشته بلد و لرستان رسید بصلح و عجلت دولت و شوکت قران دیار پشتکوه گردید
و پیوسته استقلال و دماغش جای گرفته حکم فرمود که مردم اورا اتابک گویند فرزندانش
نیز همین سیرت را مرعی داشته بدین تقدیر ابوطاهر و فرزندانش اتابکان خیلی باشند
و چند تن از اکابر اتابکان حقیقی جمعی از امرا و پسر حدیوده اند که ملوک بلوچه فرزندان خود را بدیشان
همی سپرده اند و آن امرا و اکابر ایشان را اتابک میگفته اند یعنی اتابک بجای پدر
چنانچه از کتب تواریخ مزبور پیداست القصه چون لرستان بتسخیر ابوطاهر درآمد در سنه
چهل و چهار هجری باتفاق یکدیگر بسنقر که تربیت کرده اتابک بود و مدتی بعد ازان از روی
استقلال کلکونیت کرده عاقبت روزی بانام عقبی آورد و بخ پسر بیاد کار گذاشت
اول میرا یاسیف دوم [illegible] سیم عمادالدین پهلوان چهارم نصرة الدین ایلدگوش
پنجم فضل [illegible] بحکم وصیت ابوسعی و باتفاق برادران حاکم باستقلال
لرستان گشته و در عهد مملکت ازان رشک خلد جنان شد بنابرین اقوام سپیار از
قبیل اشتهاق شام و روم بیوستند چون گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب و طایفه
هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف و دیگر طوایف متفرق چون اسپتری و [illegible] و گوکیه
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

وکوئی ۲۳ ولیراوی ۲۴ رمونی ۲۵ وتحفوی ۲۶ وحاکمشی ۲۷ وحاستی ۲۸ واولکی ۲۹
وتوابی ۳۰ وکداوی ۳۱ ومدیجه ۳۲ واکورد ۳۳ وکولار ۳۴ ودیگر عشایر وقبایل
که انساب ایشان معلوم نیست چون اجتماعت بهزار سف و برادران پوشنه ایشارا قوت
وشوکت زیاده شده شولستانرا نیز بحیطه تصرف درآورده کار بهزار اسب عروجی
تمام یافته هر موضعی که قابل عمارت و زراعت دید دیهها ساخته و در او مردمان نشانید
وهیچ محل را از لرستان وشولستان نامزروع نگذاشت و ابواب عدل و احسان
برایا و رعایا گشود و خلیفه بغداد حجه او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید
روبجهان جاودانی آورد اتابک تکله ابن بهزار سف که بسن با ورش سنقریان میرسید
بعد از وفات پدر برمسند شهریاری نشست و چون خبر وفات بهزار اسب بفارس رسید اتابک
سعد سنقری بنا برکدورتی که ازوی و پدرش داشت سه نوبت لشکر بدانديار فرستاد
و در تمامی آمغارک تکله ظفر یافت در سنه خمس و خمسین و ستمایه که هلاکو خان متوجه بغداد بود
تکله بطریق مطاوعت بخدمت هلاکو خان هلاکو او را در تومان کتیموقانوین جاداد بعد از
فتح بغداد بسمع هلاکو رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف و تحسر مینماید هلاکو
ازاین معنی رنجیده قصد تکله نمود و از اندیشهٔ هلاکو خان خبر دار گشته پرخصت عنان عزیمت
بلرستان تافت و هلاکو خان کتیموقانوین را با مراء دگر بگرفتن تکله بجانب لرستان
ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود در اثنای راه گرفته
بند کرده بدانولایت درآمدند تکله تاب مقاومت ایشان نیاورده در قلعهٔ ماکحت
تحصن نمود امرا هرچند بوعده و وعید او را مستظهر و مستمال گردانیده دلالت امدن کردند
فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انکشترین خود را بطریق زینهار روانه نزد
او فرستاد تکله بان اعتماد کرده از حصار بیرون آمده امرا او را در تبریز بخدمت هلاکو خان
آوردند بعد از پرسیدن بر غرور و ثبوت گناه او را بقتل آورده مردمان اولغش را چنان بلرستان بردند

اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابوطاهر یک سر اسب خاصه التماس
نمود اتابک سنقر ملتمس او را مبذول داشته گفت چیزی دیگر طلب کن ابوطاهر داغ
اتابکی درخواست نمود این التماس او نیز باجابت مقرون گشته اتابک فرمود التماس
دیگر نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهة اتابک
مستخلص گردانم اتابک این ملتمس را نیز مبذول داشته لشکر بیکران مصحوب او روانه
لرستان گردانید ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن [illegible] چون بامداد اتابک سنقر مستظهر
گشته بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید
و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم فرمود که مردم او را اتابک گویند فرزندانش
نیز همین سنت را مرعی داشته برین تقدیر ابوطاهر و فرزندانش اتابکان جعلی باشند نه
واقعی جد اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده اند که ملوک سلجوقیه فرزندان خود را بدیشان
می سپرده اند و آن شهزادگان ایشان را اتابک میگفته اند یعنی اتابک بجای پدر
چنانچه در اکثر کتب تواریخ مزبور است القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر در آمد در سنه
خمس و خمسمائه با اتابک سنقر که تربیت کرده او بود مخالفت نمود و مدتی بعد از آن از روی
استقلال حکومت کرده عاقبت روی بعالم عقبی آورد و پنج پسر بیادگار گذاشت
اول هزار اسف دویم بهمن سیم عماد الدین پهلوان چهارم نصرة الدین ایلواکوش
پنجم قزل اتابک هزار اسف بحکم وصیت ابوی و باتفاق برادران حاکم باستقلال
لرستان گشت و در عهد مملکت لران رشک خلد جنان شد بنابرین اقوام بسیار از
جبل الشماق شام بدو پیوستند چون گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب و طایفه
هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف و دیگر طوایف متفرق چون ۱ استرکی ۲ و مماکویه
۳ و بختیاری ۴ و جوانکی ۵ و بیدانیان ۶ و زاهدیان ۷ و علایی ۸ و کوتوند
۹ و بتوند ۱۰ و بوازکی ۱۱ و شنوند ۱۲ و زاکی ۱۳ و جاکی ۱۴ و هارویی ۱۵ و اشکی و

وکوئی

وکوئی ۱۷ و لیراوی ۱۸ و مونی ۱۹ و تخسفوی ۲۰ و کمانکشی ۲۱ و مماستی ۲۲ و اوملکی ۲۳
و توابی ۲۴ و کداوی ۲۵ و مدیحه ۲۶ و اکورد ۲۷ و کولار ۲۸ و دیگر عشایر و قبایل
که انساب ایشان معلوم نیست چون این جماعت بهزار اسف و برادران پیوستند ایشان را قوت
و شوکت زیاده شده شولستان را نیز بحیطه تصرف در آورده کار هزار اسب عروجی
تمام یافته هر موضعی که قابل عمارت و زراعت دید دیهها ساخته و در او مردمان نشانید
و هیچ محل را از لرستان و شولستان نامزروع نگذاشت و ابواب عدل و احسان بر روی
برایا و رعایا گشود و خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید
روی بجهان جاودانی آورد اتابک تکله ابن هزار اسف که نسب مادرش بسنقریان میرسید
بعد از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و چون خبر وفات هزار اسب بفارس رسید اتابک
سعد سنقری بنابر کدورتی که از وی و پدرش داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاد
و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت در سنه خمس و خمسین و ستمائه که هلاکو خان متوجه بغداد بود
تکله بطریق مطاوعت بخدمت هلاکو خان هلاکو او را در تومان کیتمو قانوین جا داد و بعد از
فتح بغداد بسمع هلاکو رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف و تحسر میخورد هلاکو
از این معنی رنجیده قصد تکله نمود او از اندیشه هلاکو خان خبردار گشته بی رخصت عنان عزیمت
بلرستان تافت و هلاکو خان کیتمو قانوینان را با امراء دیگر بگرفتن تکله بجانب لرستان
ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود در اثنای راه گرفته
بند کرده بدان ولایت در آمدند تکله تاب مقاومت ایشان نیاورده در قلعه ماتحت
تحصن نمود امرا هر چند بوعده و وعید او را مستظهر و مستمال گردانیده دلالت آمدن کردند
فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انگشترین خود را بطریق زینهار و امان نزد
او فرستاد تکله بان اعتماد کرده از حصار بیرون آمده امرا او را در تبریز بخدمت هلاکو خان
آوردند بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه او را بقتل آورده مردمان او نعشش را پنهان بلرستان بردند

بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و متعلقان ایشان پناه با صفهان برد و اتابک افراسیاب
عم زاده خود پدر رقزل را با صفهان روان ساخت که هر که از کرنجکان بدست آید بیاورد
و در آن حین خبر فوت ارغون خان شیوع یافت و غزل باتفاق سلغرشاه خروج کرده بایدو
نام شخصی که شحنهٔ اصفهان بود بگشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک افراسیاب خود را
پادشاه باستقلال پنداشته طایفه از خواص خویش را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و غرم سنجقان
دار الملک مغول جزم کرده جلال الدین پسر اتابک تکله را بسبیل یزک با لشکر گران بدربند کهرود
فرستاد و ایران در انسر حد با صدرهای مغول دو چار خورده دست بحیک یازیدند و مغولان
انهزام یافته ایران در خانهای ایشان فرود آمدند و بیش و عشرت مشغول گشتند ناگاه مغولان از
غایت غیرت و حمیت مراجعت نموده دمار از روزگار سپاه ایران برآورده کوتیدوران جنگ
یک زن مغول ده مرد از ایران کشته بود چون اینخبر بارد و رسید کیخاتو خان برطغیان افراسیاب
وقوف یافت میر طولدای بداجی را با یک تومان لشکر مغول و حکام لشکر کوچک که مجموع نه هزار
سوار بودند بدفع افراسیاب فرستاد و امیر طولدای بعد از مجادله و محاربه او افراسیاب را گرفته
بنزد کیخاتو خان برد و بشفاعت اردک خاتون و پادشاه خاتون کرمانی کیخاتو خان رقم عفو بر جرایم
او کشیده نوبت دیگر ایران را بدو واگذاشت و افراسیاب برادر خود احمد را در حدود
کیخاتو خان گذاشته بحجاب ایران شتافت و چهل پسر عم خویش طایفه از امرا و اعیان را
بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهان گشت افراسیاب بشرف بساط بوس او
استسعاد یافت بدستور معهود و حکومت ایران بدو مفوض گشت و در سنه خمس و تسعین
و ستمایه که غازان خان متوجه بغداد بود اتابک افراسیاب در حدود همدان گرت دیگر
بغرور ملازمت رسیده بشرف التفات خسروانه مخصوص گشته بطرف ایران معاودت نمود
اما در اثنای راه امیر هورقوداق که از فارس بازگشته بخدمت غازان خان رفت
بود دو چار خورده طوعا و کرها او را بازگردانیده و بعد از وصول بدرگاه غازان خان

بود در قریهٔ دره گچ سپرده بذل اتابک شمس الدین ایلب ارغون چون بهادریش بغرشهامت
رسید تفویض حکومت آذربایجان بموجب فرمان هلاکو خان بدو از ارزانی شد و مدت
پانزده سال بعدل و داد ایالت را معمور و رعایا و ایران ساخت بوقت حلول اجل طبیعی
علم حکومت در عالم آخرت برافراشت و از او سه پسر ماند یوسف شاه و عماد الدین
سلیمان اتابک یوسفشاه ابن ایلب ارغون بعد از فوت پدر بفرمان ابقاخان ابن
هلاکو خان حاکم آذربایجان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ابقاخان ابن
هلاکو خان میبود و نوابش بضبط مملکت و حفظ ولایت قیام مینمودند اتابک یوسفشاه
در بعضی معارک و اسفار بنسبت با ابقاخان خدمات پسندیده بجای آورد مشمول نظر عنایت
و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوهگیلویه و شهر فیروزان و جرفادقان نیز تعلق
بوی گرفت چون ابقاخان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان نیز بنسبت بیوسف
شاه طریق الثقات مسلوک میداشت و او را با صفهان فرستاد که خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان را با اردو آورد و او در راه که خواجه متوجه اردو بود بدو رسیده
هر دو باتفاق بارد و رسیدند ارغون خان خواجه را بمرتبهٔ شهادت فایز گردانید یکی از
فضلا در مرثیهٔ وی گوید بیت از رشک شمس از شفق خون بگرید ۔ ۔ ۔

اطوار را پسندیده و از سیاست بفصیل عهده داشت کرد و در رباب بمقدار مبالغه نمود
که او را بسیاست رسید اتابک نصرالدین احمد بن یوسف شاه لقب او غول بعد از
قتل برادرش بموجب فرمان غازان بلرستان رفته و مسند مالکیت نشست و ابواب معدلت
و انصاف باز کرده و ظلم و عسف از چهره اهالی بحر ال فروشست و در ترویج امور رعیت
مظهره مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت مورونی بدولت و کامرانی
گذرانید و در سنه ثلاث و ثلاثین و سبع مایه باجل طبیعی درگذشت و لد صدقش یوسف شاه در لرستان
پادشاه گشت اتابک رکن الدین یوسف شاه ابن احمد مدت شش سال در لرستان حکومت نمود
طریقه عدل و انصاف مرعی داشته با رعایا و برایا بر وجه حسن معاش فرمود و فاتش در شش جمادی
الاول سنه اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و ملازمانش نعش او را در مدرسه که بر کنار آب مشهور است
مدفون کردانیدند مظفر الدین اتابک احمد ابن یوسف شاه پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت
بر سر نهاد و در ایام دولت او ما هچه رایت امیر تیمور کورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت
و لرستان را نیز مانند سایر بلاد ایران منحر و مفتوح ساخت در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الاخر
سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه ولایت او را بدو آرزانی داشت و بعد از ان وفات یافت
اتابک شکسان ابن یوسف شاه پس از زعم بحکومت رسید و چون چند سال از حکومت او در گذشت
وفات یافت و بعد از فوت او ولد صدقش اتابک احمد تاج خلافت بر سر نهاد و او در زمان او
لرستان خراب و ویران شد و پسر احمد ابو سعید بعد از پدر چند سال حکومت کرده و در سنه سبع
و عشرین و ثمان مایه وفات یافت اتابک شاه حسین بن ابو سعید بن احمد بن شکسان مدتی بسر دری کرده
در سنه سبع و عشرین و ثمان مایه بدست غیاث الدین ابن کاوس ابن هوشنگ ابن شکسان کشته شد
و میرزا سلطان ابراهیم ابن میرزا شاهرخ لشکری بر سر غیاث الدین فرستاده او را از مملکت
آواره ساخت دیگر از آن طبقه کسی روی حکومت ندید ملت و دین پیرو آئین عشوه گر دهر
نوعروسی است که در عقد سبی و اماست فصل چهارم در ذکر ولاة لرستان لقبا ذکر مقام ایشان و سبب وقوع

السم لری

۱۳

اسم لری بر ایشان یاد کرده اند که در کوهی نامند و بوده اند چون در انکوک مردم بسیار
شدند هر کروهی بموضع رفتند و ایشان را بدان موضع باز خوانند چنانکه در انکوک جنگروی
و اویرتری بودند و هر قبیله از ایشان که مقدم آن کوک مقام بدان را رئیس میشمرند و شعب ایشان بسیار
چون کرسکی و لبنکی و بدوزی پهانی و ساکی و شاولوی و دوراهانی و محمد کاری
و کروه جنگروی که امرای لرکوچک و خلصه ایشانند از شعبه شلیوری اند و او از شعب دیگر
این اقوامند کاره زه جنگری و فضلی و ستوند الانی کاه کای و زحوامدکی و دوری
و یرارند و مانکره وار و یارکی و ابو العباسی و علی مایی و کمایی و سلکی و خوشکی و مندوپی
و غیرهم که منشعب شده اند اما قوم ساعی و سیان و سهی وارکی اگرچه زبان لری دارند
آثار اصلی نمیشمرند و در قراءای لر نمیشمرند روستایند و ضعیف تا شهور سنه خمسین و خمسمایه هر کز
سر از علاحده بر نداشته اند و مطیع دار الخلافه بوده اند و چون بدیوان سلاطین عراق متعلق شدند
حسام الدین شولی از رکابان اقتری توابع سلجوقیان حاکم انذیار و بعضی از خورستان بود و او
قوم جنگروی محمد و کرامی پسران خورشید بخدمت حسام الدین شولی مبادرت نمودند و مرتبه بلند یافتند
از اولاد و اشیا بزرگ فرزندان رشید و قایان خوانند از جمله شجاع الدین خورشید که احوالش مقرون بکلک
بیان خواهد شد و در این وقت سر خاب ابن عیار که مجملی از احوال او قبلین نوشته شده بهم خدمت حسام
الدین شولی میکرد و ناکاه میانه شجاع الدین خورشید و سر خاب ابن عیار در سکار بر سر خرکوشی
مخاصمت افتاد چنانچه دست بتیغ کردند و بر یکدیگر حمله شد حسام الدین شولی اشارت
او بر یکدیگر جدا کرد اما منازعت در میانه ایشان ماند بعد از مدتی حسام الدین شولی شتکی
بعضی ولایت لرکوچک را بشجاع الدین خورشید داد و بعضی را بسر خاب ابن عیار رجوع
کرد و در این وقت ظلم تمام از حکام عراق بر ولایت رفتی رعیت خواستند که بدفع او قیام
نمایند شجاع الدین خورشید را حکم ساختند که از فرمودهٔ او تجاوز نمیتوانند تا او ظلم را دفع کند
و بر این موجب خط و امذ در اثنای ایخال حسام الدین شولی درگذشت و شجاع الدین خورشید

نشانی نشانده پدر را بجای او و او را بدر چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین
مسعود و شرف الدین بهمن و امیر علی چون مدتی از کذشتن پدر کذشت روزی شجاع
الدین پرسید که پدر بکجاست کسی را زهره نبود که با و باز کفتند او را
بر او مستولی شده بزاویه رنج کران سرایت کرده تا در سنه احدی و عشرین و ستمایه
بجوار رحمت حق پیوست کویند عمرش از صد سال در کذشته بوده و کورش بسبب
عدالت بر او مبارک کرانیده سیف الدین رستم بن نور الدین محمد بن ابو
بکر محمد بن خورشید بعد از فوت شجاع الدین خورشید چون حاکم با استقلال او
کوچک شد و زمام مهام ولایت بقبضه تصرف او در آمد پسر بزرک پدر را حسام الدین
خلیل بدار الخلافه رفته در انجا مقام کرد و سیف الدین رستم در ولایت بر سیاست طریقه
عدل و داد مرعی داشت کویند زنی در انغهد در قریه وشحان چوری بعوض هیمه نبوخت
و نان نخت چون این سخن بسیف الدین رستم رسید از آن باز خواست ایمخا بانمود
که بچه واسطه ایمخا نمودی کفت بواسطه انکه بروزکاران کویند که در زمان تو رفاهیت
و ارزانی داشت هر تنه بوده که زنان نجای هیزم جوهر شود و میوخشد و نان می نخشید
سیف الدین رستم را از ای کلمات آن ضعیفه خوش آمده او را با نعام و احسان خوش
دل کردانید و هم او را کفته اند که هم در عهد او از جلاوزلان ایران شخصت مرد
قطاع الطریق بوده و آمدکرد ایشان مخوف و منقطع کشته بوده هرچند
حکام و سلاطین عراق در دفع ایشان سعی موفور نموده اند نجائی نرسیده
سیف الدین رستم تمامی ایشان را بعد از محاربه اسیر کردانیده و هر یک را از ایشان
بشصت استر کرنک میخریدند تصرف کفت و ذراورا ق الیل و هفاریصاحب
روزکار یاد کار نماند که سیف الدین رستم وزد فروشی کرده و همه را بقصاص
رسانیده چون ایران این عدل و داد دیدند شنیدند بار اورش شرف الدین ابو بکر

با استقلال حاکم امر وضع شده و بتدریج ملک از تصرف سر خاب عیار بیرون میکرد تا سر خاب بدان
پایه رسانیدکه از قبل او شحنکی نماند و قلاع شده و چک چکلبری بر او و برادر کرفت
شجاع الدین خورشید بن ابو بکر بن محمد بن خورشید چون حق سبحانه و تعالی ولایت لرکوچک را
مسخر او کردانید او را دار الملک قرار داد و پیوسته ایام بسر میبرد پسران خود بدر و حید را بجیک
کرده و حکمروی بولایت سیمره فرستاد و پسران چون بانجا رفته قلعه ورسیانه را محاصره کردند
و در ایام محاصره یک پسر او که حیدر نام داشت بقتل رسید دلها بانتقام خون پسر بهر کرد الزام
می یافت تا یک شبانروز متمر نجح شده تمامی مانده بودند ناکاه شصت بعد از مدتی از دار الخلافه
شجاع الدین خورشید برادرش نور الدین محمد را طلب داشته قلعه مانکرد را از ایشان در
خواستند و ایشان ابا نموده بر این هر دو را محبوس کردانیده نور الدین محمد در حبس فوت شده
برادر وصیت کرد که زنهار آن سنک را از دست ندهی شجاع الدین بوصیت برادر هم چند وقت
حبس کشیده آخر دیدکه تا قلعه را ندهد خلاصی از حبس ممکن نیست ناضروره بدادن قلعه راضی شد
بموجب آن باز دار الخلافه قلعه دیکر طلب نمود و ولایت حراز کار تو ابع خورستان از و بتوالی خلافت
در بدل قلعه مانکرد بدو و ارزانی داشتند و او بلرستان آمده مدت سی سال دیکر بحکومت انجا قیام
نمود و بعنایت پسر معمر کشته حرف شوخی چنانچه یک از بدفرق نمیتوانست کرد و همواره پسرش
بدر زیاده از حشمت سیف الدین رستم ابن نور الدین محمد بملازمت او قیام و اقدام نمودندی
در آنوقت ملک اتراک که از طایفه پیات بودند از طایفه لرستان ترکتازی کرده ابوال
متوطنان انجا را منهب و غارت نمودند سیف الدین رستم با لشکر لرستان بسر او رفته
بعد از محاربه و مقاتله او را مقتول کردانیدند و ولایت پیات نیز متصرف کران در آمد و شجاع
الدین پسرش مدتی برادر زاده اش سیف الدین رستم را ولیعهد خود کردانیده اما سیف الدین
بر تمام خود عذر کرده مزاجش را بدر منحرف ساخت که چه مدتی تو با او متفق شده قصد تو دارد
او از خرفی این سخن را قبول کرده بکشتن پسرش اجازت داد و سیف الدین رستم از او منکسری

متفق کشته قاصد جان او کشتند و او از این مقدمه در حمام واقف کشته
سری ناتراشیده بیرون دوید با یک مرد کرزان شه قوم سر در پی او
نهادند چون اندک بکوه کلاه بالا رفت آن شخصی که با او همراه بود
با دشمنان اتفاق داشته او را پی کرد سیف الدین رستم از پای درآمده
بر سنگی نشست برادرش شرف الدین ابوبکر تری براورزد و با میر علی ابن
مدر که همراه بود گفت تا بقصاص پدر سرش برداشت شرف الدین
ابوبکر بن نورالدین محمد چون در کوه کلاه برادر را بقتل رسانید و تر دوم
آمد مکوحهٔ پدر را درحسام الدین خلیل بدان واسطه که بقصاص شوهر برادر
کشته بود دو کاسهٔ شربت داد مسموم بود او را بیمار کردانید چون مزاجش
اندک نهج استقامت آمد عازم شکار رشد برادرش غرالدین کرشاسیف
امیر علی ابن مدر را به قتل آورد و گفت اگر برادرم برادر را میکشت تو چه کار شایستی
که در میانه فضولی میکردی چون انخبر بغداد رسید حسام الدین خلیل ابن مدر
بلرستان آمد شرف الدین ابوبکر با تابعان خویش قرار داد که چون خلیل بعیا
بعیادت من آید او بقرار موعود عمل نماید هر وقت که من جامه در سر کشم او را
هلاک کنید چون حسام الدین خلیل بعیادت او آمد او بقرار موعود عمل نمود
تابعانش در کشتن خلیل بشتابون و رزیدند بعد از رفتن خلیل از انجلس از ایشان باز
باز خواست نمود که چرا در کشتن او تقصیر کردید گفتند ای امیر تو بر بستر فلاکت
افتاده و کار ملک بوجود او قایم خواهد کشت بدین واسطه تقصیر کردیم او از این
سخن بیشتر آزرده کشته در صدد قتل خلیل در آمد و خلیل باز از ترس او
بدار الخلافه رفت و شرف الدین در ان بیماری از سرای
غرور بدار السرور رحلت نمود و برادرش غرالدین کرشاسف

یجای او

یجای او بر سریر حکومت متمکن شد غرالدین کرشاسیف بن نورالدین محمد در همان روز
که برادرش فوت کرد و متکفل امور امارت و متصدی مهام حکومت شده بلکه خاتون جوانبخت
پلنگیانشاه ابوبکر زن برادرش بود بحبالهٔ نکاح در آورد چون این خبر در بغداد بگوش
مسموع چسام الدین خلیل شد بعزم استیصال او بتهیه لشکر متوجه خوزستان شد و از انجا
با لشکر گران آهنگ جنگ غرالدین کرشاسیف کرده عازم لرستان گشت فاما
غرالدین کرشاسیف در خدعه جنگ کردن نداشت میخواست که با مجادله و مناقشه
ملک را تسلیم او نماید خواهرانش زین قضیه را حاضی گشته گفتند اگر تو بجنگ او بروی ما بود
زنی خود گاز مردان کیسیم و بجنگ او رویم غرالدین کرشاسیف بسخن عورات عامل نموده اما در
جنگ و جدال و محاربه حرب و قتال شد چون در نواحی یکی از قراءای انجا تلاقی فریقین بهم
رسید ناگزار ان جانب چسام الدین خلیل شکسته شکست بر غرالدین کرشاسیف افتاد
اراده رفتن قلعه کریت کرد که منکوحه اش ملکه خاتون در انجا بود چسام الدین خلیل انعقد
واقف گشته جماعه را بفرستاد تا راه قلعه بر او بگرفتند و او را بقلعه راه ندادند ناچسام الدین
از عقب رسیده او را دستگیر کرده بجان امان داد و قلعه کریت را محاصره کردانید
چون ایام محاصره بسر رسید و تمادی شد چسیب بالاخر غرالدین کرشاسیف ملکه خاتون در
قلعه گذاشته و خود بخانه آرام یافت و حکومت آن مملکت بر چسام الدین خلیل قرار گرفت چسام
خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید چون بسریر حکومت لرستان جلوس فرمود غرالدین
کرشاسیف را در آن ولایت ولیعهد خود نمود و بعد از یکسال روزی او را بخدمت
خود طلب داشته زنش ملکه خاتون بفرستاد او را و رضا نداد او کرسش بسخن نفس کرده بی
بخدمت چسام الدین خلیل مبادرت نمود و او در حق غرالدین کرشاسیف پیمروتی نموده بهمان
لحظه بکشتن او اشارت فرمود ملکه خاتون پسران غرالدین کرشاسیف شجاع الدین
وسیف الدین را پیش خود نگاه داشت و نورالدین محمد را که از و متولد شده بود در همانساعت که شوهرش

بقتل آورند پنهان نزد برادرش سلیمانشاه ابوه فرستاد بدین واسطه میانهٔ چهام الدین
خلیل و سلیمانشاه خصومت قایم بود تا بمرتبه که در عرض یکماه بیست و یکنوبت با یکدیگر
جنگ کردند عاقبت انهزام بر سلیمانشاه افتاد و قلعهٔ بهار و بعضی از ولایت کردستان
بتصرف اوران درآمد بعد از مدتی دیگر باز سلیمانشاه لشکر بهم رسانیده و در موضعی که مسمور است
بباهیر با چهام الدین خلیل مصاف داد او را شکست داد و از انجا معاودت نمود چهام الدین خلیل
با شتهام از عقب او رفته برادر او عمر سپک را با چهل کشیر از اقربای ایشان بقتل آورد و سلیمانشاه
بطلب مدد بدار الخلافه رفته از انجا با شصت هزار مرد بجنگ او آمد چهام الدین خلیل با سه
هزار سوار و نه هزار پیاده در صحرای شاپور بلاد جنگ کرده در اول شکست بر لشکر سلیمانشاه
افتاد اما او پای ثبات و وقار فشرده از جای خود نجنبید تا لشکر گریخته او معاودت کردند و
بجاده بازپستاد چهام الدین خلیل بطلاق پوکنیه خورده بود که از آن معاوده کرده بوی
برشاید یا رخصم طفر یابد یا کشته شود خصمان او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و سر او را
نزد سلیمانشاه آورده جشنها ساختند سلیمانشاه گفت اگر او زنده پیش من
آوردندی او را بجان دادمی و همانا که چنین میباید و این رباعی در مدح او انشا کرد رباعی

چار ره خلیل بدر حیران کشته تخم هوس بهار در جان کشته
دیو هوس پیش ملک سلیمان مسخت شد در کف دیو سلیمان کشته

و این قضیه در شهور سنه اربعین و ستمایه اتفاق افتاده
بدر الدین مسعود بن بدر بن شجاع الدین خورشید جون برادرش در صحرای شاپور کشته شد
او تنها دمنکوقاآن رفته عرضه داشت که جون دولتخواه این خاندانیم از دار الخلافه
بدو خصمانه کردند و التماس نمود او را در خدمت هلاکو خان ایران فرستاد و ندا بوقت
توجه بغداد او را نزد هلاکو خان درخواست نمود که سلیمانشاه را بدو دهند هلاکو خان گفت
این سخن نزدیک است او را خود ابی بهتر خواهد جون بغداد مسخر شد و سلیمانشاه بدرجهٔ شهادت
فایز گشت بدر الدین مسعود درخواست نمود که خانکیان سلیمانشاه بدو بخشند التماس او باجابت

مقرون گشته

مقرون گشته آن جماعه را بلرستان آورد و در رعایت خاطر ایشان کما ینبغی کوشید و
دقیقه از لوازم خدمتکاری مرعی نگذاشت تا آن وقت که باز بغداد و روی در آبادانی
نهاد ایشان را مخیر گردانید که هر کرا از نوه بغداد پسند رخصتست و هر کرا میل بودن
اینجا پسند او را با قرباء خود نکاح میکنم بعضی بغداد رفتند و جندی در انجا مقیم شدند
در حبالهٔ نکاح فرزندان و خویشان او در آمدند و چون حکومت بدر الدین مسعود بشانزده سال
رسید در سنه ثمان و خمسین و ستمایه باجل موعود در گذشت فانا لغایت حاکم عادل
بوده مقبول الهمت که جهار نماز پیشنماز مذهب حضرت امام شافعی رضی الله عنه یاد داشته
و هر گز در ایام عمر ناکرده بعد از فوت او پسرانش جمال الدین بدر و ناصر الدین عمر بر حکومت
با تاج الدین شاه و پسر چهام الدین خلیل منازعت کردند و بار دوی اتابکخان رفتند و بوجب
رای اتابکخان پسران او پیمانه پسندیدند و حکومت لرستان بتاج الدین شاه مقرر شد
تاج الدین شاه بن چهام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید بوجب یارلغ اتابکخان
حاکم لرستان گشته مدت هفده سال حکومت نمود آخر در سنه سبع و سبعین و ستمایه هم
بفرمان اتابکخان بقتل رسید و کار ملک بپسران بدر الدین مسعود فلک الدین حسین
و غیاث الدین حسین قرار گرفت فلک الدین حسین حاکم دلای شد و غیاث الدین حسین حاکم اشتوری
عهد برادر گشته مدت پانزده سال فرمان روایی کردند و کار دوبار لرستان در زمان ایشان
رونقی تمام یافته بسیاری از دشمنان را مقهور و منکوب گردانیدند و بر ملک پیات و شیر
و نهاوند تا حشنها برده اکثر اوقات آن ولایات را در تحت تصرف خود داشتند و ملک
چس نهایت زیرک و دانا و متدین بوده اما بلا نهایت مزاح دوست داشتی و غیاث الدین حسین
جبار و قهار و کینه ور بوده و بر مجرم البته ترحم نکردی و از ولایت همدان تا ستور
و از حدود اصفهان تا نواحی ممالک عرب در قبضهٔ تصرف ایشان بوده و در عدل
و داد مرتبه بوده اند که از برای خیاری جهار پرا بر باد و اوندی و مرد و برادر

پیوسته با یکدیگر در مقام مرافقت و موافقت بوده اند و عدد لشکر ایشان از معده هزار
متجاوز بوده و پادشاهان ایران از ایشان راضی و متشکر بوده از ایشان نرنجانیده اند
اتفاقا صرد و برادر پسنه اثنی و تسعین و ستمایه در زمان کیخاتو خان در گذشتند و ارکان الدین
پسری ماند بدر الدین مسعود و او از عز الدین حسین هم پسر ماند نور الدین محمد نام جمال الدین خضر
بن تاج الدین شاه بن جهانگیر الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید بفرمان کیخاتو خان متصدی
امر حکومت گشت اما جهانگیر الدین عمر سک بن شمس الدین بن شرف الدین تهمتن بن بدر بن
شجاع الدین خورشید و شمس الدین لنبکی مانع حکومت او بودند و پیر در رقبه اطاعت او می
نهادند تا بامداد لشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند قریب بخرم آباد بر و شبیخون
بردند و او را با چند نفر از قرابتش بقتل آوردند چنانچه پسر جهانگیر الدین خلیل سکبار منقطع شد
و این قضیه در سنه ثلاث و تسعین و ستمایه اتفاق افتاد و جهانگیر الدین عمر سک
بتغلب حاکم لرستان گشته ملک زاد گان صمصام الدین محمود بن نور الدین محمد و عز الدین محمد
باد در بمعنی فی الجمله تمکنت نمودند و امیر دانیال که از تخمه کرشاسپی بود و بعضی امراء دیگر در پی امر
بدو مشغول گشته طالب خون پسران تاج الدین شاه شدند و کشتند ملکی را عمر سک پیراوازه
نیست چرا که در آن تخمه تا بغایت امیری نبوده است شایسته میسند حکومت صمصام الدین
محمود است زیرا که آباء و اجداد حاکم و امیر لرستان بوده اند و صمصام الدین محمود جوانی
بوده در غایت شجاعت و مردانگی و نهایت سخاوت و فرزانگی با سپاه گران از
خوزستان بجرود خرم آباد آمد شفعاء میان افتاده بداس قرار دادند که شهاب الدین
الیاس لنبکی که آن وقت پایه آن فیها بود بدان ولایت پیرون روند و جهانگیر الدین عمر سک
نیز از حکومت فراغت کند تا کار ملک بر صمصام الدین محمود قرار گیرد از جانبین
بدین معامله راضی شده صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان گشت صمصام الدین محمود
بن نور الدین محمد بعد از غزالت عمر سک بغرور تمام بر متکای امارت تکیه زده در کار

و بار ولایت را رونق و رواجی تمام داده مدتی بدین منوال گذشت روزی قصد
شهاب الدین الیاس لنبکی و برادران او نهاد کرده بر ایشان حمله آورد و ایشان در بر
بحرب باز ایستاده صمصام الدین محمود را پنجاه و چهار جا زخم زدند و او رخ از ایشان
برنتافت تا ایشان را بر بالای کوه پر برف کرد و بزجر از انجا فرود آورده بقتل رسانید
بعد ازین نیز نوبت شیخ کامویه بقصد عمر سک و صمصام الدین محمود متوجه اردویی
عازان شد و قصاص جمال الدین خضر و شهاب الدین الیاس طلب نمود بموجب بالغ
مردود را دراردو حاضر کردانیده عازان خان از عمر سک پرسید که جرا جمال الدین خضر را
بقتل آوردی گفت بواسطه آنکه مرا بقتل نیاورد گفت پسر طفل او جراکشی در ماند او را
بدست و از ایشان جمال الدین خضر را و بقتل رسانیدند و صمصام الدین محمود را قصاص
شهاب الدین الیاس نکشتند و این قضایا در سنه خمس و تسعین و ستمایه واقع شده
غزالدین محمد بن امیر عز الدین حسین بن بدر الدین مسعود بعد از قتل عمر سک و صمصام
الدین محمود در صغر سن بر سریر حکومت لرستان متمکن گشت و بدر الدین مسعود پسر
فلک الدین حسن که عم زاده وی بود در مقر کبر معارض وی شد و در زمان
سلطان محمد خدابنده فرمان شد که بدر الدین مسعود حاکم دلای باشد و لقب آقائی
او بود و عز الدین محمد حاکم انجو و بعد از مدتی کار دلای و انجو تمام بر عز الدین محمد
مقرر شد و مدتی مباشر این امر خطیر گشته عاقبت باجل موعود از ین جهان فانی
بسرای جاوید انی رحلت فرمود در شهور سنه بیست عشر و ستمایه دولت خاتون زوجه
غزالدین محمد بعد از وفات او ملکه آن ملک شده در زمان او خلل در کار حکومت افتاد
و رونقی ملکی از آن خانواده برخاست و پیشتر او قات در ایام او حکام از دیوان
سلاطین مغول بضبط انجا قیام مینمودند عاقبت الامر کاری پیش نرفته امور حکومت را
ببرادر خود تفویض نمود غزالدین حسین برادر دولت خاتون متقلد قلاده حکومت لرستان

گشته مدت چهارده سال اهالی آن دیار از رهگذر او مرفه و خوشحال و فارغ بال بودند
شجاع الدین محمود پسرش بجای او نشسته خلایق از سلوک وی بتنگ آمدند و در شهور سنه
خمسین و سبعمایه او را بقتل آوردند ملک عز الدین بن شجاع الدین محمود قایم مقام پدر شده
سلاطین عراق با او پیوند کردند و مرتبه بلند یافته عالیجاه شد آخر امیر تیمور گورکان از قلعه
وامیان که نیم فرسخی و روجرد است او را در سنه تسعین و سبعمایه بعد از محاصره بیرون
آورده بسمرقند فرستاد و سیدی احمد پسر او را باندکان بعد از سه سال ایشان را تربیت کرده
بحکومت لرستان فرستاد و بار دیگر بر سریر امارت متمکن گشت اما عاقبت بشومی جلافت
و سماجت پسرش سیدی احمد بر دست محصلان مغول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنه اربع و ثمانمایه
او را پوست کندند و تا یکهفته در بازار سلطانیه آویخته بودند سیدی احمد در زمان امیر تیمور
بیدترین صورتی در کوهستان لرستان می گشت و بعد از واقعه امیر تیمور تا سنه خمس عشر و ثمانمایه
بحکومت اشتغال داشت شاه حسین بن ملک غازی بن وی حاکم آن قوم شده همواره الکاء همدان و
جرباذقان و نواحی اصفهان را می تاخت آخر در فترات سلطان ابوسعید گورکان همدان را گرفته
بقشلاق شهره ذول رفت و اولوس بهارلو را بتاخت گورپیر علی ولد علی شکر که صاحب
الوس بود سر راه بروی گرفته در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه او را بقتل آورد شاه رستم بن
شاه حسین مدتها بحکومت آن طایفه قیام نموده آخر بملازمت شاه اسماعیل صفوی
آمد و بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گشت و بعد از آن باندک
فرصتی باجل موعود درگذشت اغوز پسر ارشد شاه رستم بود قایم مقام پدر گشت و در
شهور سنه اربعین و تسعمایه که شاه طهماسب بمدافعه عبید خان اوزبک متوجه خراسان شد
در رکاب ظفر انتساب شاهی بوده برادر کوچک خود جهانگیر را بنیابت خود در میان قوم
گذاشت و او در غیبت برادر سرداران الوسات و احشامات را دلداری داده و طریق
عصیان پیش گرفته حاکم آن قوم شد و در حین معاودت اردوی کیهان پوی شاهی

این خبر با خوش

این خبر با خوش باغور رسید بعد از رخصت از اردو پیشی گرفته چون بحوالی نهاوند رسید بعضی
از اجامره و اجلاف لرستان بدو ملحق شدند اما رؤسای اقوام و پیشوایان الوس و احشام
همچنان در دوستی جهانگیر راسخ دم و ثابت قدم بوده اصلا التفات باحوال او نکردند بعد از
محاربه و مجادله اغوز گرفتار گشته بقتل رسید جهانگیر بن شاه رستم بعد از آنکه برادر را بقتل آورد
حاکم باستقلال لرستان گشته مدت نه سال کامرانی و فرمان روایی نمود آخر در شهور سنه
تسع و اربعین و تسعمایه حسب الفرمان شاه طهماسب بقصاص رسید شاه رستم بن جهانگیر
چون شاه طهماسب جهانگیر را بقتل آورد ابو مسلم گودرزی که لله شاه رستم ولد جهانگیر بود
بنا بر دولتخواهی شاه طهماسب شاه رستم را خواه و ناخواه برداشته بخدمت شاه مزبور
آورد و فی الفور فرمان بقید شاه رستم نافذ گشته او را در قلعه الموت محبوس گردانیدند
و در تقابل این دولتخواهی بامیر مسلم گودرزی منصب میرآخوری خاصه خود را ارزانی داشته او را
بین الاقران سرافراز ساخت و پسر دیگر جهانگیر که محمدی نام داشت خورد سال بود و لیاقت و
استعداد حکومت نداشت لران او را بجنگله نام محلی مستحکم برده مخفی نگاه میداشتند
و شخصی که وارث حکومت باشد در لرستان نمانده مدتی عشایر و قبایل بی سر و سردار ماندند
آخر الامر شخصی از لیام لرستان که مشابهت تمام بشاه رستم داشت باستدعای آنکه
من شاه رستمم و از قلعه الموت فرار کرده ام بی محابا بخانه شاه رستم آمد و منکوحه شاه رستم
که چند سال مفارقت شوهر کشیده بود این معنی را فوز عظیم دانسته با او معاشرت و مباشرت نمود
و این قضیه را طوایف لر چون معاینه مشاهده نمودند غبار شک از لوح خاطر ایشان شسته شده
همه گفتند بلا دغدغه این شاه رستم است و بطوع و رغبت تمام مطیع و منقاد او شده سر
در ربقه اطاعت او نهادند چون این خبر غریب و فعل عجیب در قزوین بمسامع جلال شاه طهماسب
رسید شاه رستم از حبس اطلاق داده منشور حکومت خرم آباد که دار الملک ایشان است
با سرداری لرستان بدو ارزانی داشت و بر سبیل استعجال بدان صوب ارسال نمود و شاه رستم

بتعجیل هرچه تمامتر مصراع دو منزل را یکی میکرد و میرفت تا خود را بمیانهٔ عشایر و قبایل
رسانید شاه رستم مزور قرار بر فرار داده بپالک طریق گریز گشت که بیکبار ملازمان شاه رستم
بدو رسیده دستگیر کردند و بر دار عبرت کشیده بضرب سنگ و کلوخ مغز از دماغش برآوردند
درین اثنا برادر شاه رستم محمدی بحد رشد و تمیز رسیده بود باراده حکومت موروثی بمبارعت
برادر کمر عداوت بر میان بست چنانچه کار باستعمال سیف و سنان رسید بعد از مجادله و مقاتله
مصلحون در میان افتاده قرار بران دادند که چهار دانگ ولایت لرستان در دست محمدی
و دو دانگ در تصرف شاه رستم بوده بشرکت در حکومت زندگانی کنند هر دو برادر برین
قضیه راضی گشته مدتی مدید بدین قاعده بیک دیگر سلوک کردند تا در شهور سنه اربع و سبعین و تسعمایه
که امیرخان موصلو حسب الفرمان شاه طهماسب جهة تحصیل تقبلات لر بزرگ که بعد از انقطاع نسل
حکام ایشان که سابقا ایمایی بدان رفته شاه طهماسب سپرداری آن طایفه را بتاج سر استرکی
که عمدهٔ عشایر آن قوم است تفویض نموده بود که هر سال مبلغ خطیر بدیوان او میداده باشد
و تاج میرزا از اداء آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب در دست شاه طهماسب بقتل رسید بعد از
قتل او شاه مزبور پیشوایی آن قوم را بمیر جهانگیر بختیاری که او نیز یکی از عمدهای آن طایفه است
ارزانی داشت که بکفالت محمدی هر سال موازی ده هزار استر تسلیم نواب و عمال او
می نموده باشد و اخذ مال و جهات اعراب مشعشع بجانب دزفول و شوشتر روانه گشت
شاه پرور دختر اغور که منکوحهٔ شاه رستم بود در خفیه حکمی در باب گرفتن محمدی بنام امیرخان
آورد که هرگاه فرصت و مجال باشد امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه عرش اشتباه پادشاهی
ارسال نماید مجمل این مفصل آنکه چون امیرخان بنواحی خرم آباد رسید محمدی را بتقریب ضیافت از آن سرحد
بخانهٔ خود طلب داشت و در آن مجلس او را با موازی صد نفر از اعیان لرستان که همراه
او آمده بودند گرفته مقید بدرگاه شاهی ارسال نمود و حسب الفرمان قضا جریان شاهی در قلعهٔ
الموت محبوس گشتند و مآل حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضیهٔ آینده مذکور خواهد شد انشاء الله

وحده العزیز

وحده العزیز محمدی بن جهانگیر چون در قلعهٔ الموت مدتی ده سال حبس کشید در نیمدت
پسرانش علیخان و اسلمز و جهانگیر و شاهوردی در لرستان آغاز تمرد و عصیان کرده عیش را
بر شاه رستم عم خود منغص گردانیدند بلکه دست تطاول بولایت پادشاهی مثل همدان
و جرباذقان و نواحی اصفهان دراز کرده آغاز نهب و غارت کردند و هرچند شاه رستم
و امراء سرحد قزلباشیه در دفع و رفع ایشان سعی تمام و کوشش مالا کلام بجای آوردند اثر
بران مترتب نگشت آخر الامر امرا و ارکان دولت بعرض شاه طهماسب رسانیدند که علاج این
فتنه منحصر در آن است که محمدی را بامید نوید حکومت از قلعه بیرون می آورد و یکی از
امراء عمدهٔ قزلباشیه سپرد تا پسران خود را بدرگاه معلی طلب دارد و سی هزار اسب و
استر و گوسفند جایزه بنواب اعلی بدهد بعد از آن حکومت لرستان بدو مفوض گشته
روانهٔ آن ولایت شود تا قطع مادهٔ فساد اولاد او گشته دیگر از ایشان ضرری بممالک
محروسهٔ پادشاهی نرسد شاه طهماسب حسب الصلاح امرا محمدی را از قلعه بقزوین آورده
مقدمهٔ گذشته را ارکان دولت قاهرهٔ پادشاهی بدو گفتند بمجرد سماع آن کلمات محمدی
قبول جایزهٔ مزبوره نموده در ساعت مکتوبی باولاد خود ارسال نمود که موازی سی هزار اسب
و استر و گوسفند که بجایزهٔ حکومت لرستان به بندگان نواب پادشاه ممالک ستان
وعده نموده ایم مسرع الحال برداشته متوجه دار السلطنهٔ قزوین شوند چون مکتوب بدیشان
رسید موازی ده هزار راس از دواب مذکوره دو نفر از پسران او برداشته بر سبیل
تعجیل بقزوین آمدند و چون در قریهٔ شرف آباد که در یک فرسخی قزوین واقع شده نزول کردند
محمدی بعرض حسین بیک استاجلو که حافظ او بود رسانید که بنده زادها با موازی ده هزار
مواشی و مراعی بقریهٔ شرف آباد آمده اند و بقیهٔ اموال موعود نیز متعاقب میرسد اگر چنانچه
رخصت عالی بوده باشد بنده بدانجا با چند نفر از ملازمان عمدهٔ رفته ملاحظهٔ چهارپایان
نماید اگر لیاقت آن دارد که بنظر اشرف در توان آورد بیاورد و الا موقوف باشد تا بقیه

او برسید حسین بیک ملتمس او را مبذول داشته چند نفر از ملازمان خود همراه او نمود و چون بقریهٔ
شرف آباد رسیدند مغرب شده بود محمدی بهمراهان خود گفت که شب شده و ملاحظهٔ دواب
نعر نمیتوان کرد امشب درینجا توقف کرده از صحبت فرزندان که مدت هجران ایشان کشیده ایم
محظوظ شویم و صباح که هنگام فوز و نجاح است با شما ملاحظهٔ دواب نموده بقزوین معاودت
نماییم قزلباشان را سخن او معقول افتاده آن شب قرار بر بودن در شرف آباد دادند چون شب
درآمد محمدی با پسران بر اسپان آزموده خنگ کرده سوار گشته راه لرستان پیش گرفت
بامداد چون این خبر در قزوین شایع شد شاه طهماسب امیرخان حاکم همدان را در عقب او روانه
ساخته اما هر چند ایلغار پی در پی کرد بدو نرسید و او در عرض چهار روز ده روزه راه را
طی کرده خود را بمیانهٔ عشایر و قبایل رسانید و شاه رستم چون از آمدن برادر خبردار گشت
عروس ملک را سه طلاقه کرده در همان چند روز متوجه قزوین شده بقیهٔ عمر را بفلاکت در آنجا بسر
برد تا بیک اجل بر سر تاختن آورده بلا مضایقه جان عزیز را بدو سپرد و محمدی در لرستان
رایت حکومت برافراشته صدای انا و لا غیری بگوش هوش مستمعان افلاک رسانید و فی الجمله
طریق مدارا و مواسا با شاه طهماسب و شاه اسماعیل ثانی مسلوک داشته ایشان را از خود
نرنجانید بعد از فوت آن پادشاهان اظهار اطاعت و انقیاد بدرگاه سلطان مغفرت پناه
سلطان مراد خان علیه الرحمة والرضوان کرده دوازده خروار زر عثمانی که ششصد تومان
رایج عراق بوده باشد از حاصل خوالص دار الاسلام بغداد که آن موضع مندل و چستان و بادرایی
و ترسیاق است الحاق ایالت وی کردند که تا مادامی که در جادهٔ عبودیت مستقیم بوده در
خدمات پادشاهی تغافل و تساهل نکند ولایت موروثی مع ملحقات در تصرف وی بوده باشد
و بخلعت فاخره و کمر شمشیر طلا سرافراز گشته منشور ایالت لرستان بدو ارزانی شد اما چنانچه
مرضی طبع بیگلربیگی بغداد باشد بخدمات مرجوعه قیام نمینمود چند نوبت بیگلربیگی مزبور قصد گرفتن
او نموده میسر نشد آخر الامر قطع خوالص مذکوره کرده با او در مقام مخالفت و منازعت می بود و

پسرانش

پسرانش شاهوردی و جهانگیر که بطریق رهن در بغداد بودند در روز سواری پاشا فرار کرده بنوعی
از کنارهٔ بغداد رو در وادی گریز نهادند که باد بگرد ایشان نرسید در خلال این احوال شاه سلطان محمد
ولد شاه طهماسب دختر او را جهة سلطان حمزه میرزای ولد خود خواستگاری نموده او را
باطاعت خود ترغیب نمود او نیز قبول اینمعنی کرده تکرار ملازمت قزلباش اختیار نمود و بعد از
چند سال بعالم آخرت رحلت فرمود شاهوردی بن محمدی بعد از فوت پدر بامداد اعیان لرستان
بر سریر فرمان روایی متمکن گشته از دیوان شاه سلطان محمد منشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام
مهام سلطنت ایران در قبضهٔ اقتدار شاه عباس آمد خواهر اعیانی شاهوردی را که منکوحهٔ سلطان حمزه
میرزایی برادرش بود بعقد نکاح درآورده دختر عم زاده اش را که نبیرهٔ بهرام میرزا بود بحبالهٔ
نکاح شاهوردی درآورد و در میانهٔ ایشان کمال خصوصیت و اتحاد منسلک بود تا آنکه از
دیوان شاه عباس ایالت همدان به اغورلو بیک بیات تفویض شد در میانهٔ اغورلو و شاهوردی
بر سر ناحیهٔ وروجرد منازعت افتاده کار باستعمال سیف و سنان رسید و هر دو عشایر و قبایل
خود را جمع کرده در ناحیهٔ مزبوره در مقابل یکدیگر صف آرا گشتند قضا را ارغولو در آن معرکه
بقتل رسیده جمع کثیر از طوایف بیات مقتول گشتند و اموال و اسباب ایشان بدست
لران افتاده همه را بیغما بردند شاه قلی بیک برادر اغورلو بر سبیل دادخواهی در قزوین بخدمت
شاه عباس آمده احوال قتل برادر و اعیان بیات و نهب و غارت اموال ایشان را بتفصیل معروض
پایهٔ سریر گردون مسیر گردانید از استماع این خبر شاه عباس را شعلهٔ غضب سر بر افلاک کشیده
در همان روز با معدودی چند که در پایهٔ سریر حاضر بودند ایلغار بر سر شاهوردی آورد و چون
شاهوردی از آمدن شاه عباس خبردار گشت با چند نفر از مخصوصان و اهل و عیال خود از آب
سیمره بفلاکت تمام عبور کرده خود را بجبل کلار رسانید و باقی الوسات و احشامات او درین
طرف آب مانده بدست لشکریان شاه عباس درآمده و ناحیهٔ خرم آباد که مقر دولت و مرکز
ایالت حکام لرستان است شاه عباس بمهدی قلی سلطان شاملوی پسرزادهٔ اغزی و از سلطان

ارزانی داشته او را امیر الامراء آن سرحد گردانید و بواسطه حفظ و حراست و ضبط و صیانت
الوسیات و احشامات آن نواحی چند نفر از امراء قزلباشیه را تابع او ساخته عنان عزیمت
بجانب دار السلطنه معطوف داشت و شاهوردی بعد از معاودت شاه عباس جمعی از
طایفه کوران و مردم الوسیات و احشامات خود بر سر رایت خود جمع ساخته متوجه مقابله و مقاتله
مهدی قلی سلطان شد و بحرارت تمام از آب سیمره گذشته در ظاهر خرم آباد تلاقی فریقین دست
داد و بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر لشکر شاهوردی افتاده سالک طریق فرار گشت
و بعد از آن معرکه شاهوردی متوجه بغداد شده در مقام اطاعت درگاه عالم پناه سلاطین سوکت آیین
عثمانی شد و شاه عباس چون برین قضیه واقف گشت از سر جرایم او درگذشته منشور ایالت خرم آباد
و حکومت لرستان را بدستور که در تصرف آبا و اجداد او بوده بدو ارزانی داشت و او را بکمر شمشیر
مرصع و خلعت پادشاهانه بین الاقران سرافراز ساخته رایت حکومت او را در آن ولایت باوج
ذروه مهر و ماه برافراشت و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست کامران بحکومت
لرستان مبادرت مینماید فصل پنجم در ذکر سلاطین مصر و شام که مشهورند بآل ایوب
والیان مصر خبر و حامیان ملک سیر ولایت شرح این حکایت را بدین روایت فتح نموده اند
که جد ملوک مصر شادی بن مروان در اصل از اکراد راودیه دوین آذربایجان است که اکنون ویران گشته
و بکرنی اشتهار دارد و در زمان سلطان مسعود سلجوقی یکی از نواب مسعودی شادی را کوتوال
قلعه تکریت ساخت و چون شادی در تکریت بکربت موت غمگین گشت و جیب حیاتش بچنگ
اجل چاک شده درگذشت ولد بزرگترش نجم الدین ایوب بجای پدر نشست و نجم الدین ایوب
روزی باتفاق برادر خود اسد الدین شیرکوه روزی براهی میرفت ناگاه زنی گریان بدیشان
رسیده معروض گردانید که فلانی بیجهتی متعرض من گردید اسد الدین شیرکوه آن شخص را
پیدا کرد و حربه که در دست داشت از وی ستانیده بر مقتلش زد نجم الدین ایوب چون
این حال را مشاهده فرمود برادر خود را مقید گردانیده صورت واقعه را بنایب سلطان مسعود عرضه داشت نمود

وآن امیر در

وآن امیر در جواب نوشت که میانه من و آن شخص مقتول اساس مودت و قواعد محبت استحکام
تمام داشت و هرگاه با شما ملاقات کنم می تواند بود که خون او را طلب نمایم پس مناسب آن است
که از شهر من بیرون روید تا من بعد یکدیگر نه بینم چون این خبر بنجم الدین ایوب رسید باتفاق
برادرش اسد الدین بصوب موصل در حرکت آمد و پس از وصول بدان منزل اتابک عماد الدین
زنگی با ایشان در طریق نیکو سلوک نموده چون قلعه بعلبک را مفتوح ساخت زمام ایالتش را
در قبضه اقتدار نجم الدین ایوب نهاد و نجم الدین امیری بود بغایت نیکو صورت و پاکیزه سیرت
بصفت عقل و دیانت موصوف و بزیور عدل و امانت معروف و در ایام حکومت بعلبک
از برای طبقه صوفیه خانقاهی بنا کرده آنرا موسوم بخمیه گردانید و در آن ولایت آثار بصفت
و رعیت پروری بظهور رسانید و بعد از فوت عماد الدین زنگی باتفاق برادر خود اسد الدین
نزد نور الدین محمود رفت و هر دو برادر منظور نظر تربیت اثر نور الدین محمود شده منصب
سرداری سپاه و لشکرکشی با حکومت حمص باسد الدین متعلق شد و عاضد اسماعیلی والی مصر
در دفع فرنگ متوسل بنور الدین گشته وی سه نوبت اسد الدین را با لشکر گران بمدد وی
فرستاد و در کرت آخر اسد الدین شاپور وزیر عاضد را حسب الرضای او بقتل آورده
بجای او وزیر شد اما هنوز گل از بوستان وزارت نچیده بود که دست اجل خار غم در
دلش شکست و بعد از شصت و پنج روز که در آن منصب دخل داشت در روز شنبه دوم
جمادی الآخر سنه اربع و ستین و خمسمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشته
برادرزاده اش صلاح الدین بن نجم الدین ایوب بجای او متکفل امر وزارت گشت صلاح الدین یوسف
بن نجم الدین ایوب از غایت وقوف و کاردانی باندک زمانی ارکان دولت عاضد
را بی اختیار ساخته ملک ناصر لقب یافت و بعد از تمکن در مصر قاصد بنور الدین محمود فرستاده
التماس نمود که پدر او را رخصت نماید تا بمصر آید نور الدین محمود ملتمس او را بعز اجابت مقرون
گردانیده نجم الدین ایوب را رخصت رفتن مصر ارزانی داشت و در بیست و چهارم رجب

سنه خمس و ستین و خمسمایه بظاهر مصر رسیده عاضد خلیفه او را استقبال نمود و نجم الدین ایوب
دیده را که در بیت الاحزان هجران صفت و انبضت عیناه من الحزن گرفته بود بدیدار
صلاح الدین یوسف روشن گردانید و صلاح الدین در تعظیم و تکریم پدر بزرگوار شرایط مبالغه
بجای آورده خواست که منصب وزارت را بوی بازگذارد اما نجم الدین قبول ننمود و صلاح الدین
بتمشیت مهمات مصر قیام و اقدام فرمود و در اوایل محرم سنه سبع و ستین و خمسمایه مزاج
عاضد فاسد شده در روز عاشورا قاصد سفر آخرت گشت و صلاح الدین خزاین اسمعیلیه را
که از نقود نامعدود و جواهر زواهر و اقمشه نفیسه مالامال بود تصرف نمود و من حیث
الاستقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته رعیت و سپاهی را مستظهر و مستمال گردانید
و در تاریخ یافعی مسطور است که از جمله تنسوقاتی که از خزینه عاضد بدست صلاح الدین
افتاد عصایی بود از زمرد و از کتب نفیسه بخطوط چیده صد هزار مجلد و در مبادی ایالت
صلاح الدین بنا بر بعضی اسباب نور الدین محمود از و رنجیده خواست که بمصر رود و دیگری را
بعوض صلاح الدین بعزت سلطنت رساند چون این خبر بصلاح الدین رسید پدر و خال و
اقربا و امراء خود را جمع ساخته جهت دفع آن واقعه قرعه مشورت در میان انداخت تقی الدین که برادر
زاده صلاح الدین بود برخاسته گفت صلاح دولت در آن است که اگر نور الدین محمود بدینجانب
شتابد با جنود نامعدود روی بمیدان کارزار آوریم و زمام اختیار این مملکت را بقبضه اقتدار
او باز نگذاریم نجم الدین ایوب زبان بدشنام نبیره گشوده برین سخن انکار بلیغ فرمود و صلاح الدین
را مخاطب ساخته گفت که من که پدر توام و شهاب الدین که خال تست با آنکه از تمامی این جماعت
با تو محبت بیشتر داریم هرگاه که نور الدین را ببینیم امکان ندارد که بدستور سابق بساط
جلالت مناط او را تقبیل ننماییم و اگر ما را بضرب عنق تو اشاره فرماید البته حسب الفرموده
بتقدیم رسانیم حال پدر و خال تو که همچنین باشد نسبت بدیگر امرا و ارکان دولت چه گمان
میبری این مملکت در سلک ممالک محروسه نور الدین انتظام دارد و ما بحقیقت مملوک اوییم و

هر وقت نور الدین

هر وقت نور الدین ترا عزل کند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره نداریم اکنون صلاح
در آن است که بنور الدین عریضه نویسی مبنی بر آنکه چنان استماع افتاد که خاطر همایون
بر آن قرار یافته که رایات ظفر آیات جهت استخلاص این ولایات نهضت فرماید و حال آنکه
حاجت بآن نیست که آن حضرت بواسطه این مهم مرتکب تعب سفر شوند زیرا که من قدم
از جاده عبودیت ملازمان پایه سریر سلطنت بیرون ننهاده ام و هر حکمی که از موقف
عدالت صدور یابد قبول دارم نظم بهر چه حکم کنی بنده ام و فرمان بر بهر چه امر کنی چاکریم و خدمتکار
و اگر غباری از ممر این بنده بر ضمیر انور نشسته مناسب آنکه یکی از غلامان خاصه را ارسال فرمایند
تا غلی بر گردن بنده نهاده بدرگاه عالم پناه آورد مصراع چکند بنده که گردن ننهد فرمان را
صلاح الدین نصیحت حضرت ابوی را بسمع رضا اصغا نموده مردم متفرق گشتند و بعضی از
منهیان نور الدین کیفیت این قال و قیل را بتفصیل بوی نوشتند آنگاه نجم الدین ایوب با پسر
خلوت کرده گفت تو بواسطه غرور جوانی و عدم تجربه بر صلاح و فساد امور اطلاع نداری
زیرا که این جماعت بر ما فی الضمیر تو وقوف می یافتند و بنور الدین اعلام میکردند که تو میخواهی
او را از دخول در مصر مانع آیی نور الدین بهمگی همت متوجه دفع ما گشته تمامی سپاه شام
و موصل را مجتمع میساخت و رایت نهضت بدین طرف می افراخت حالا که خبر این مجلس را شنود
و گمان برد که ما مطیع و منقاد اوییم خاطر جمع کرده بمهم دیگر مشغولی نماید و ما از قصه او
فارغ البال باشیم و فی الواقع این تدبیر نجم الدین ایوب موافق تقدیر افتاده چون عرضه
داشت صلاح الدین بمضمون گفت و شنود مجلس مذکور بعرض نور الدین رسید بار دیگر
نسبت بصلاح الدین در مقام عنایت آمده صلاح در آن دانست که او را بحال خود باز گذارد
و بهیچ نوع تعرضی نیازارد و در سنه ثمان و ستین و خمسمایه نجم الدین ایوب از اسب
افتاده چند روز متألم بوده بعد از آن درگذشت و صلاح الدین بر نهج سنت سید المرسلین
او را تجهیز و تکفین کرده در موضع مناسب مدفون ساخت و کما ینبغی بلوازم تعزیت

داری پرداخت و از نجم الدین ایوب شش پسر ماند ۱ صلاح الدین یوسف ۲ سیف الدین محمد ۳
شمس الدوله توران شاه ۴ سیف الاسلام طغتکین ۵ شهنشاه ۶ تاج الملوک بوری و در
سنه تسع و ستین و خمسمائه نور الدین محمود فوت شده صلاح الدین استقلال تمام یافت و باندک
زمانی مملکت شام را نیز تحت تصرف درآورده انوار عدالتش بر متوطنان آن بلدان تافت
و بیت المقدس و قدس خلیل الرحمن را از تصرف نصاری بیرون آورده برادرزادهٔ خود قراقوش را
بفتح بعضی از بلاد مغرب مأمور گردانید و قراقوش لشکر بدان جانب کشیده بلدهٔ طرابلس که
در تصرف فرنگان بود باهتمام او مفتوح گردید و هم مطابق این حال آفتاب اقبال برادر
صلاح الدین شمس الدوله از افق مملکت یمن طالع شد و زندیقی که عبد النبی نام داشت و تغلب
بر آن ولایت استیلا یافته بود در برابر شمس الدوله آمده بعد از مجادله و مقابله بقتل رسید
و در سنه سبعین و خمسمائه چنانچه گذشت بلدهٔ دمشق با اکثر بلاد شام در حیز تسخیر صلاح الدین
درآمد و ملک صالح اسمعیل بن نور الدین محمود بحکومت حلب قناعت نمود و در سنه اثنی و سبعین و خمسمائه
صلاح الدین فرمان داد که سوری بطول بیست و نه هزار سیصد ذرع از جانب بیابان
در گرد مصر و قاهره بنا نمایند و استادان بنیاد کار کرده تا اواخر حیات صلاح الدین
بآن عمارت مشغول بودند و در سنه ثلث و سبعین و خمسمائه صلاح الدین لشکر بعسقلان کشیده بسبی
ذریات نصاری و اخذ اموال ایشان قیام نمود و از آنجا بطرف رمله رفته ناگاه سپاهی
از فرنگ بدانجا رسید و مقاتله صعب دست داده هزیمت بجانب اهل اسلام افتاد
و پسر تقی الدین که نبیرهٔ برادر صلاح الدین بود در سن بیست سالگی با بسیاری از سپاه مصر بدرجهٔ شهادت
رسید و صلاح الدین در کمال پریشانی بمصر شتافته نصاری بحماة رفتند و مدتی چهار ماه
آن بلده را محاصره نمودند و در اواخر همین سال قلعهٔ حلب بی تعب بتصرف صلاح الدین درآمد
و ایالت آن ولایت را بملک ظاهر پسر خود ارزانی داشت و در سنه اربع و سبعین و خمسمائه
فرخ شاه که برادرزادهٔ صلاح الدین بود و بنیابت او در دمشق حکومت مینمود بجنگ جمعی از

اهل فرنگ

از اهل فرنگ که ببلاد شام درآمده بودند رفت و ایشان را منهزم ساخته سپردار لشکر کفار را
بکشت و درین سال خال صلاح الدین شهاب الدین که در حماة علم حکومت می افراشت
وفات یافت و ملک مظفر تقی الدین عمر بن شهنشاه بن نجم الدین ایوب قایم مقامش شد و تا
سنه سبع و ثمانین و خمسمائه در آن ولایت بدولت گذرانیده وفات یافت و در سنه ست و
سبعین و خمسمائه شمس الدوله بن نجم الدین ایوب که سابقا یمن را بضرب شمشیر در حیز تسخیر آورده
باسکندریه رفته بود از عالم فانی رحلت نمود و جسد او را بشام نقل کرده در مدرسهٔ خویش در
ظاهر دمشق ساخته است مدفون گردانیدند و پس از فوت شمس الدوله ایالت یمن ببرادر
دیگر صلاح الدین سیف الاسلام تعلق گرفت و در روز جمعه از ایام ربیع الاول سنه ثلث
و ثمانین و خمسمائه در سطح طبریه میانهٔ صلاح الدین و فرنگان لعین محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد
و عنایت الهی شامل حال امت حضرت رسالت پناهی گشته کلانتر نصاری اسیر گردید
و بسیاری از لشکریان او بقتل رسید آنگاه صلاح الدین بعکه رفته آن قلعه را از تصرف
نصاری بیرون آورد و قریب چهار هزار کس از مسلمانان که اسیر کافران
بودند مطلق العنان گردانید و برین قیاس در فتح دیگر بلاد و قلاع که در دست
فرنگان بود مراسم سعی و اجتهاد مرعی داشته نابلس و خیفا و قیساریه و ناصره و عسقلان را
مفتوح ساخت و بعد از آن لشکر به بیت المقدس کشیده بر جانب غربی آن بلده نزول
اجلال فرمود و بعد از چند روز از آنجا بطرف شرقی شتافت و آغاز محاصره و محاربه
کرد و در آن زمان زیاده بر شصت هزار از نصاری در آن شهر اقامت داشتند و در
باب مدافعه و مقاتلهٔ مسلمانان علم جد و اهتمام می افراشتند و در روز جمعه بیست و
هفتم ماه رجب سنه مذکوره صلاح الدین بضرب سنگ منجنیق در تضییق نصاری کوشیده
آثار فتح و نصرت بر صفحات احوال اهل اسلام ظاهر گشت و خوف و رعب تمام در قلوب اصحاب
کفر و ظلام افتاده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و صلاح الدین فرنگان را

از قتل و اسیر و ایمن گردانیده فتح بیت المقدس دست داد و مسلمانان صلیبی را که نصاری بر قبه
صخره مسجد اقصی نصب کرده بودند درهم شکسته همان روز آنجا نماز جمعه قایم شد و غلغله تکبیر
صغیر و کبیر بچرخ اثیر رسید و حال آنکه بلده از شهور سنه اثنی و سبعین و اربعمایه تا آن
غایت در تصرف ارباب ضلالت بود و قاعده صلح میان صلاح الدین و فرنگان لعین در آن
روز برین وجه مؤکد شد که هر یک از رجال کفار بیست دینار و هر فردی از نسوان ایشان
پنج دینار صوری تسلیم متابعان ملت محمدی نمایند و جهة هر یک از اطفال خود یک دینار
دهند و هر کس از عهده آنچه او را باید داد بیرون نتواند آمد در دست اهل اسلام اسیر باشد
و صلاح الدین این اموال را مستخلص گردانیده در میان لشکریان و علما و زهاد تقسیم کرد و روی
بجانب صور آورد و بسبب آنکه سور صور در غایت استحکام بود صورت فتح روی ننمود و لشکر
سرما و بارندگی دست به بیداد برآورده امر اصلاح در مراجعت دیدند و سلطان باستصواب نیک
اندیشان از آنجا کوچ فرموده بطرسوس شتافت و آن بلده را جبراً قهراً مسخر گردانیده جمیع اموال
فرنگان را بغنیمت گرفت و هر کس از نصاری آنجا بود اسیر کرد و آتش غضب در طرسوس زده
متوجه دیگر بلاد اهل ضلال شد و بلده بعد از بلده مسخر می گردانید تا بظاهر برزنه رسید و با وجود
آنکه آن حصار در حصانت ضرب المثل بود و ارتفاع دیوارش از پانصد و هفتاد ذرع زیاده مینمود
بضرب شمشیر و تیر در حیز تسخیر مصریان درآمد آنگاه صلاح الدین بانطاکیه شتافته مهم مردم آنجا
بر مصالحه قرار یافت و کافران اسیران مسلمانان را که در شهر داشتند گذاشته صلاح الدین بنا
بر التماس پسر خود ملک ظاهر از انطاکیه بحلب رفت و مدت سه روز آنجا توقف نموده ملک ظاهر
چنانچه باید و شاید بمراسم ضیافت و پیشکش قیام نمود و سلطان صلاح الدین از حلب بحماة رفته حاکم
آنجا تقی الدین بدانچه در حیز قدرت او بود لوازم خدمت بجای آورد و سلطان برادرزاده نواخته
حیله و یکدو قصبه دیگر اضافه الکاء او گشت پس صلاح الدین بدمشق رفته چند روز در آن بلده باستراحت
پرداخت و از دمشق ببلده صید شتافته آنجا را بصلح مفتوح ساخت آنگاه کرک و کوکب را نیز

بمصالحه گرفته

بمصالحه گرفته از آنجا بقدس خرامید و نماز عید اضحی در آن مقام متبرک گذارده بعسقلان
رفت و آن خطه را از برادر خود ملک عادل ستانیده کرک را در عوض بدو داد پس بعکه
منزل گزیده بعمارت سور آن بلده فرمان داد و بعد از آن بنفس شریف بشقیف تشریف برد
و آن قلعه را که در کمال متانت و حصانت بود محاصره فرموده چون حاکم شقیف که در سلک
عقلا و اعیان فرنگ انتظام داشت علامات فتح و ظفر در جانب اهل اسلام مشاهده نمود
تنها از قلعه بیرون آمده بدرخرگاه آن پادشاه عالیجاه رسید و سلطان او را بار داده
باعزاز و احترام نزدیک خود بنشاند و بنا بر آنکه بلغت عربی مهمان عزیز دانا بود بعرض رسانید
که غرض من از تصدیع ملازمان آستان سلطنت آشیان آن است که اشارت علیه صدور
یابد که بنده بدمشق رفته آنجا ساکن باشم و از دیوان اعلی سال بسال مرا آنمقدار غله و زر دهند
که با اهل و عیال بفراغت بگذرانم و هرگاه این ملتمس من درجه قبول یابد قلعه را تسلیم خدام عالی
مقام نمایم سلطان صلاح الدین التماس او را بعز اجابت اقتران داده حاکم شقیف بقلعه بازگشت
و لشکر اسلام ترک محاصره و محاربه داده دل بر مصالحه نهادند و بعد از چند روز بوضوح پیوست
که آن کافر بپای خدعه و فریب از قلعه بیرون آمده و غرضش از آن سخنان آن بوده که
مصریان دست از تضییق اهل شهر بدارند تا او مرمت برج و باره نموده ذخیره بقلعه در
آورد لاجرم سلطان در غضب رفته کرت دیگر سپاه ظفر پناه آغاز کارزار کردند و روی
بترتیب آلات و ادوات قلعه گیری آوردند در خلال این احوال خبر رسید که لشکری گران و حشر
فراوان از فرنگان بعکه آمده آن بلده را محاصره مینمایند و ملک عادل بدان راضی گشته
که با کافران مصالحه نماید بر نهجی که شهر را با تمامی آلات و اسلحه و مراکب و دویست هزار دینار
زر بدیشان دهد و صد نفر از اسیران متعین و پانصد کس از مجاهیل اسیری مطلق العنان گرداند
تا ایشان مسلمانان را رها کنند که بسلامت از آنجا بیرون آیند سلطان از شنیدن این سخنان
متاثر گشته برین صلح انکار بلیغ نمود آنگاه باستصواب ارباب رای و تدبیر ترک محاصره

شقیف داده بتخریب عسقلان اشارت فرمود زیرا که ترسید که در غیبت رایت ظفر آیت
کفار فرنگ بر انجا استیلا یابند و باستظهار اموال عسقلانیان بیت المقدس را بحوزه تسخیر
در آورند و ملک افضل که در سلک اولاد و امجاد صلاح الدین انتظام داشت و حاکم دمشق
بود متصدی تخریب آن بلده گشته حکم فرمود که متوطنان عسقلان روی بسایر بلاد شام آورند
و ازینجهة حزن تمام و مصیبت لاکلام شامل حال عسقلانیان گشته در بیع چیزهای که قابل نقل نبود
شروع نمودند و چیزی که بده درم می ارزید بیک درم میفروختند و کسی نمیخرید در مرآة الجنان
مسطور است که عسقلانی دوازده مرغ بیکدرم می فروخت ارزانی سایر اشیا ازین قیاس باید کرد
القصه از بیستم ماه شعبان تا غره رمضان جمعی کثیر بتخریب آن بلده پرداختند و بالآخره آتش در
بیوتاتش انداختند و همچنین بلده لد و قلعه رمله را خراب کردند مقارن آن حال از نزد ملک عادل
خبر آمد که مردم فرنگ بدین معنی راضی شده که اگر بلاد سواحل را با ایشان گذاریم با ما مصالحه نمایند
و دیگر طریق تعرض ببلاد اسلام نه پیمایند و سلطان صلاح الدین او را اجازت صلح داده
قاعده عهد و پیمان میان مسلمانان و فرنگان بغلاظ ایمان تاکید یافت و از جانبین تجار
آغاز آمد شد نمودند انگاه سلطان دین پناه به بیت المقدس شتافته ملک ظاهر و ملک افضل را
رخصت داد که ببلاد خود روند و بنفس نفیس روز چند در بیت المقدس اقامت فرموده بعد
از آن بدمشق شتافت و در روز بیست و هفتم شوال سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه بدار الملک
شام رسیده جمیع اولاد او با سایر حکام بلاد شام در خدمتش مجتمع گشتند و چند ماه بسور و سرور
اوقات گذرانیدند و در روز جمعه پانزدهم صفر سنه تسع و ثمانین و خمسمایه سلطان جهت ملاقات
قافله حاج سوار شده چون از نزد حاجیان مراجعت نمود به تب محرق گرفتار گشت و در بیست و
هفتم همان ماه بجوار مغفرت الهی پیوست و فرق انام از خواص و عوام آغاز فغان و زاری و
ناله و بیقراری کردند و در وقتی که چشم خلایق بر جنازه آن پادشاه عادل افتاد آواز ناله
و زاری بلند گردید که زیاده بران تصور نتوان نمود و سلطان صلاح الدین پادشاهی بود بصفت

نصفت موصوف

نصفت موصوف و بوفور سخاوت معروف علما و افاضل را دوست داشتی و همواره
همت بر ترفیه احوال ایشان گماشتی و در همان سال که در مصر پادشاه گشت از شراب و
جمیع منهیات درگذشت و در ایام دولت بقاع خیر در بلاد مصر و شام بسیار طرح انداخت و مشعلات
خوب و مزروعات مرغوب بر آن ابنیه رفیعه وقف ساخت و تفصیل بعضی از آن عمارات
اینست که نوشته میشود ۱ مدرسه قرافه صغری که نزدیک بقبر امام شافعی رضی الله عنه
واقع است ۲ مدرسه قاهره مغربیه قریب بمزاری که منسوبست بامام حسین رضی الله عنه فی الدارین
خانقاهی بجای سرای سعید السعدا که از جمله خلفاء اسماعیلیه بود بنا نمود ۳ و مدرسه حنفیه
که بموضع سرای عباس بن سلار است تعمیر فرمود ۵ مدرسه شافعیه که در مصر معروفست بزین التجار
مدرسه مالکیه در قاهره مغربیه ۷ دار الشفایی که داخل قصر او بود ۸ مدرسه و خانقاهی
که در قدس خلیل بنا نموده و باتمام رسانید و گویند سخاوت سلطان صلاح الدین بمثابه
که با وجود بسطت مملکت و فسحت ولایت و وفور مداخل و کثرت غنایم در روز وفات
در خزانه او زیاده از چهل و هفت درم موجود نبود والعلم عند الله الملک الودود ذکر
ابو الفتح عثمان بن صلاح الدین یوسف سلطان صلاح الدین در زمان حیات ایالت
ولایت مصر را بپسر بزرگتر خود عثمان تفویض نموده او را ملقب بملک عزیز
گردانیده بود و چون خبر فوت آن عزیز مصر معدلت بعزیز مصر رسید قدم بر مسند
سلطنت نهاده اکابر و اشراف آن بلده بتجدید بیعتش پرداختند و ملک عزیز بعد از آنکه
خاطر از ضبط آن مملکت فارغ گردانید قصد برادر خود ملک افضل نموده باتفاق
عم خویش ملک عادل سه نوبت لشکر بدمشق کشید و در ماه رجب سنه اثنی و تسعین و خمسمایه
آن بلده را بعد از محاصره و محاربه گرفته ملک افضل فرار بر قرار اختیار کرد و عزیز
سلطنت دمشق را بملک عادل تفویض نموده خود بمصر معاودت نمود و در سنه
ثلث و تسعین و خمسمایه سیف الاسلام طغتکین بن نجم الدین ایوب که حاکم یمن بود

از عالم فانی رحلت نمود و بعد از وفات او پسرش فتح الدین اسمعیل که او را ملک معز میگفتند
در یمن پادشاه شد و در سنه خمس و تسعین و خمسمایه ملک عزیز در مصر وفات یافت و او جوانی
بود در غایت حلم و حیا و نهایت عفت و سخا و بعد از فوت او مصریان متفرق بدو فرقه
شدند طبقه بر سلطنت پسر عزیز که موسوم بعلی و ملقب بمنصور بود اتفاق نمودند و زمره کس
بطلب ملک افضل فرستاده او را انقیاد فرمودند در ذکر سلطنت ملک افضل
بن صلاح الدین یوسف چنانچه از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد ملک افضل در زمان حیات
پدر حاکم دمشق بود و چون سلطان صلاح الدین بعالم آخرت انتقال نمود برادرش عزیز باتفاق
عم خود ملک عادل سه کرت لشکر بدمشق کشیده آن ملک را از ملک افضل انتزاع فرمود
و صرخد را بوی ارزانی داشته او در صرخد بسر میبرد تا وقتی که ملک عزیز وفات یافت
انگاه بمصر شتافت و روزی چند بر مسند عزت تکیه زده انگاه عمش ملک عادل با سپاه
پر دل بمصر رسید و بلده شمیشاط را بملک افضل ارزانی داشته سلطنت مملکت مصر بر ملک
عادل قرار گرفت و ملک افضل بشمیشاط رفته مدت حیات در انجا بسر میبرد و در سنه اثنی
و عشرین و ستمایه در آن شهر بجوار رحمت ایزد متعال پیوست و در تاریخ یافعی مسطور است
که ملک افضل را فضل و کمال بسیار بود و از علماء زمان خود استماع حدیث فرموده
در جودت کتابت ید بیضا مینمود و در تعظیم و تکریم اصحاب دانش مراسم مبالغه بتقدیم میرسانید
و در تاکید قواعد عدل و کرم از خود بتقصیر راضی نمی گردید از انشاء رسایل و مکاتیب
وقوف تمام داشت و در نظم اشعار رایت مهارت می افراشت و در ان اوان که برادرش
عزیز که موسوم بعثمان بود و عمش عادل که او را ابوبکر میگفتند ولایت دمشق را از وی
گرفتند این چند بیت را نظم کرده نزد ناصر خلیفه فرستاد قطعه مولای ان ابا بکر و صاحبه
عثمان قد غصبا بالسیف حق علی وهو الذی قد ولاه والده علیهما فاستقام الامر حین ولی
فخالفاه و حلا عقد بیعته والامر بینهما والنص فیه جلی فانظر الی خط هذا الاسم کیف بقی

من الاواخر

من الاواخر ما لاقی من الاولی و ناصر خلیفه این سه بیت در جواب بدو فرستاده قطعه
وافی کتابک یا ابن یوسف معلنا یا لو دنجران اصلک طاهر غصبوا علیا حقه اذ لم یکن
بعد النبی له بیثرب ناصر فابشر فان غدا علیه حسابهم واصبر فناصرک الامام الناصر
و وزیر ملک افضل نصر الله بن ابی الکرم ضیاء الدین محمد بن عبد الکریم الشیبانی الجزری
بود و نصر الله نیز مانند برادران خود عز الدین علی و مجد الدین ابو السعادات مشهور است
به ابن اثیر جزری و ابن اثیر در فنون فضایل و صنوف علوم سر آمد علما و فضلاء زمان خود
و در فن انشا و نوشتن رسایل آن قدر مهارت داشت که فوق آن مرتبه تصور نتوان
نمود و او در جزیره ابن عمر متولد شده و هم انجا نشو و نما یافته و در اوایل ایام صبی بحفظ کلام
ملک علام فایز شده و گویند قوت حافظه اش بمثابه بوده که تمام دیوان ابی تمام
و بحتری و متنبی را یاد داشته و در تاریخ یافعی از ابن خلکان مرویست که چون ابن اثیر
از کسب فضایل باز پرداخت بملازمت سلطان صلاح الدین شتافت و منظور نظر
تربیت گشته وزارت ملک افضل بوی تعلق گرفت و ابن اثیر من حیث الاستقلال بدان
امر مشغولی مینمود تا وقتی که عزیز و عادل دمشق را از ملک افضل انتزاع کردند
انگاه ابن اثیر بنا بر توهمی که از ان دو عزیز داشت در گوشه متواری گردید و یکی
از حجاب ملک او در صندوقی نشانده و در صندوق را مقفل ساخته بر شتر بار کرد و از دمشق
بیرون آورده همراه خود بمصر برد و ابن اثیر در ان دیار بنیابت و وزارت ولد عزیز
قیام نمود و چون عادل مصر را نیز تسخیر نمود ابن اثیر از انجا گریخته بحلب رفت و روزی چند
بخدمت ملک ظاهر پرداخته از حلب روی بموصل آورد و از موصل بسنجار شتافته باز بموصل
معاودت کرد و تا آخر ایام حیات انجا مقیم بود و از تصانیف داله بر وفور فضیلت
ابن اثیر یکی کتاب مثل السایر است و آن نسخه اشتمال دارد بر ادابی که شعرا و کتاب
و اهل انشا را ضرورتست و ایضا کتاب الوشی المرقوم فی حل المنظوم و کتاب المعانی المخترعه

فی صناعة الانشا از جملهٔ منشآت آن وزیر فضیلت انتماست وفاتش در سنه سبع وثلثین وستمائه
روی نمود واو از برادران خود عز الدین علی ومجد الدین ابو السعادات خوردتر بود ذکر
ملک عادل بن نجم الدین ایوب در تاریخ یافعی مسطور است که ملک عادل بصفت
عقل وتدبیر موصوف بود بنابران برادرش صلاح الدین یوسف در سوانح امور با وی مشورت
میفرمود وبصیام نهار وقیام لیل میل بسیار داشت ودر زمان سلطنت برادر در بعضی
از بلدان شام مثل عکه وکرک رایت حکومت می افراشت وبعد از فوت برادرزاده
خود ملک عزیز بر مملکت مصر وشام مستولی شده ولد عزیز علی را که ملقب بمنصور بود بمدینه
رها فرستاد وزمام رتق وفتق وقبض وبسط آن ولایت را بقبضه اختیار پسر خود ملک
کامل داد وحکومت دمشق را به پسر دیگر خود ملک معظم تفویض نمود وجزیره را بفرزند دیگر
ملک اشرف ارزانی فرمود وایالت خلاط را به پسر چهارم خود ملک اوحد که ایوب
نام داشت مفوض گردانید وبفراغبال در مصر نشسته رایت سلطنت بایوان کیوان رسانید
ودر ماه رجب سنه ثمان وتسعین وخمسمائه ملک معز اسماعیل بن سیف الاسلام طغتکین
بن نجم الدین ایوب که در مملکت یمن باظهار شعار ظلم وضلال میپرداخت وبشرب مدام اشتغال
نموده دعوی میکرد که نسب من به بنی امیه می پیوندد در موضع زبید بر دست امرای خود بقتل رسید
وپسرش ملک ناصر که در صغر سن بود قایم مقام پدر شد واز جملهٔ افاضل ابو الغنایم مسلم بن محمود
الشیرازی با ملک معز معاصر بود وکتاب عجایب الاسفار وغرایب الاخبار بنام او تصنیف
نموده ودر سنه تسع وستمائه ملک اوحد ایوب بن ملک عادل که حاکم خلاط بود بظلم وسفک دما
اشتغال می نمود وفات یافت وحکومت خلاط ببرادرش ملک اشرف ودر سنه اثنی عشر و
ستمائه ملک عادل نبیرهٔ خود ملک مسعود بن ملک کامل را بایالت ولایت یمن سرافراز ساخته
بدان جانب ارسال داشت وچون ملک مسعود بحدود آن مملکت رسید اعیان واشراف
در طریق اطاعت سلوک نموده مراسم استقبال بجای آوردند واو را بیمن برده به یمن وسعادت

برتخت سلطنت

برتخت سلطنت نشاندند ودر سنه خمس عشر وستمائه ملک عادل ازین عالم آب و
گل بصد حسرت دل برکنده بعالم آخرت پیوست ونانزده پسر نیک اختر بیادگار
گذاشت واز انجمله پنج نفر بسلطنت رسیده اند کامل ومعظم واشرف وصالح
وشهاب الدین غازی ذکر ملک اشرف موسی بن ملک عادل در زمان سلطنت
ملک عادل پسرش ملک اشرف که موسوم بود بموسی در مدینه رها بحکومت مستولی
می نمود وبعد از چندگاه ایالت حران نیز تعلق بوی گرفت وچون ملک اوحد فوت شد
حکم اشرف در اخلاط نیز سمت نفاذ پذیرفت ودر سنه خمس وعشرین وستمائه ملک معظم
شرف الدین عیسی که در دمشق علم سلطنت مرتفع گردانیده بود وفات یافت وپسرش
ملک ناصر که داد نام داشت قایم مقام شد ودر سنه ست وعشرین وستمائه ملک کامل از
مصر بعزیمت فتح دمشق نهضت نمود وملک اشرف در صدد مدد برادر درآمده ملک ناصر طالب
صلح گشت وبعد از ارسال رسل ورسایل مهم بران قرار یافت که ملک ناصر بایالت کرک و
شوک ونابلس قناعت نماید وملک اشرف در دمشق بر تخت سلطنت نشسته حران ورها ورقه
وراس العین را بملک کامل باز گذارد وانگاه ملک کامل بمصر بازگشته ملک اشرف دمشق را
بیمن مقدم شریف مشرف ساخت وباستمالت سپاهی ورعیت پرداخته رایت عدالت
برافراخت واو پادشاهی بود در غایت حلم وکرم رافع اساس عدل وقامع بناء ستم و
بصحبت اهل خیر وصلاح بسیار مایل والطاف عمیمش اصحاب علم وفضل را شامل ودر زمان
دولت خود در دمشق دار الحدیثی بنا نهاد وتدریس آن بقعهٔ شریف را بشیخ ابی عمر
بن صلاح داد وولادت ملک اشرف در سنه ثمان وسبعین وخمسمائه اتفاق افتاده ووفاتش
در سنه خمس وثلثین وستمائه روی نمود امرا وارکان دولت جسدش را بعد از تقدیم مراسم
تجهیز وتکفین نخست در قلعهٔ دمشق دفن کردند وپس از چندگاه او را از آن قبر بیرون
آورده بعمارتی که در شمالی مسجد جامع دمشق ساخته بود بخاک سپردند ذکر ملک کامل

محمد بن ملک عادل ملک کامل پادشاهی بیجلالت قدر و نباهت شان موصوف و بتعزیرات
عدل و لطافت طبع معروف ذکر جمیلش بر السنهٔ افواه مذکور و چون تربیتش نزد اقاصی و ادانی
مشهور بر جادهٔ پستن سنهٔ نبویه ثابت قدم و در محبت مقویان ملت علیهٔ مصطفویه راسخ
دم در لیالی جمعه مجلس شریفش بوجود علما و فضلا مشحون بودی و بنفس نفیس با آن طایفه مباحثه
نموده تفتیش مسائل نمودی در ایام دولت در قاهره مغربه دار الحدیثی در کمال فخامت طرح انداخت
و بر سر قبر حضرت امام شافعی رضی الله عنه قبه در غایت رفعت بنا کرده تمام بساخت و ملک کامل
در ایام حیات پدر متعهد حل و عقد و رتق و فتق مهمات ممالک مصر بود و بعد از فوت ملک عادل
در سنه خمس عشر و ستمایه استقلال یافته بانذک زمانی حجاز و یمن و شام را تسخیر نمود و بنام ایشان
خطبا بر مکاه بنام آن پادشاه عالیجاه میرسیدند می گفتند صاحب مکه و عیذابها و الیمن و زبیدها
و مصر و صعیدها و الشام و صناویدها و الجزیره و ولیدها سلطان القبلتین و رحب العالمین
خادم الحرمین الشریفین ناصر الدین خلیل امیر المومنین و وفات ملک کامل در آخر روز چهارشنبه
بیست و یکم ماه رجب سنه خمس و ثلثین و ستمایه در قلعهٔ دمشق روی نمود و مدت عمر آن پادشاه
عادل قریب بچهل سال بود کفشار در بیان وفات بعضی سلاطین مصر و شام دمس
در تاریخ یافعی مسطور است که در سنه بیست و عشرین و ستمایه ملک مسعود یوسف بن ملک کامل
که در اثنای عشر و ستمایه بموجب فرمودهٔ جد خود لشکر بمیکشیده آن مملکت را تحت تصرف
در آورده بود و بلاد حجاز را نیز مسخر کرده حکومت مینمود در مکه معظمه وفات یافت و در
مرض وصیت فرمود که از متملکاتش چیزی در تجهیز و تکفین او صرف نکنند و جنازش را شیخ
صدیق که در سلک اعاظم صلحا انتظام داشت تسلیم نمایند تا از وجه حلال برنهج سنت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم تجهیز و تکفین کند و امرا و ارکان دولت او بموجب وصیت عمل نموده
شیخ صدیق کفن آن پادشاه نیکو اعتقاد را از رداء و ازاری که بآن حج و عمره گذارده
بود ترتیب کرد و او را در میان قبور مسلمانان مدفون گردانید و چنانچه وصیت نموده بود فرمود

که بر قبرش نوشتند که هذا قبر الفقیر الی رحمة الله تعالی یوسف بن محمد بن ابی بکر بن ایوب و چون
خبر فوت ملک مسعود بمصر رسید ملک کامل نهایت محزون و مکمدین گشته بمراسم تعزیت قیام
نمود و در سنه اثنی و ثلثین و ستمایه مقدم الجیش ملک کامل صواب خادم که در شجاعت
ضرب المثل بود وفات یافت و از وصد غلام ماند که بعضی از نشان بر تبهٔ امارت رسیدند دوم
ذریه سال ملک زاهد بن سلطان صلاح الدین یوسف که مکنی و موسوم بابو سلیمان داود بود
و قلعه پیره حکومت می نمود بعالم آخرت نهضت فرمود و بعد از فوت او ملک عزیز بن ملک
ظاهر که برادرزاده ملک زاهد آن قلعه را تصرف نمود و در سنه ثلث و ثلثین و ستمایه ملک
مجد سلطان صلاح الدین درگذشت و او در علم حدیث و سایر علوم معقول و منقول ماهر بود
و در تواضع و تزهد مبالغه بلانهایه میفرمود و در سنه اربع و ثلثین و ستمایه ملک غیاث الدین محمد
بن ملک ظاهر بن صلاح الدین یوسف در حلب بعالم آخرت انتقال نمود و او بعد از فوت پدر خود
ملک ظاهر در پیش چهار پالکی بر سریر فرمان دهی نشسته بود و در سنه خمس و ثلثین و ستمایه ملک
اشرف در دمشق وفات یافته برادرش ملک صالح که اسمعیل نام داشت قایم مقام شد و ملک
کامل لشکر بدمشق کشیده اسمعیل در شهر متحصن گشت و ملک کامل آغاز محاصره نموده بالاخره
بین الجانبین مصالحه بوقوع انجامید و خانخه قبل ازین ترجمهٔ کلک بیان شده دو ماه که
ملک کامل در دمشق بدولت و اقبال بگذرانید مریض گشته در روز چهارشنبه بیست و یکم رجب
پنج هزار و سیصد و بیست و دو یوم در قلعهٔ دمشق مدفون گردید و تا
وقت روز جمعه بیست و پنجم فوت او مخفی بوده در آنروز قبل از صعود خطیب بر منبر ناگاه شهی
برخاسته و گفت اللهم ارحم علی الملک الکامل و خلد ظلال سلطنة الملک العادل از
استماع این کلام بیکبار مردم در خروش آمده آغاز گریه و زاری کردند و امرا و ارکان دولت
چنان مصلحت دیدند که برادرزادهٔ ملک کامل مظفر الدین یونس که ملقب بود بملک جواد در
دمشق بنیابت ولد ملک کامل ملک عادل حاکم باشد بعد ازان در جوار مسجد جامع جهة ملک کامل

مقبرهٔ ترتیب نموده جسد او را از قلعه بدانجا نقل کردند ذکر سایر سلاطین آن دودمان عالیشان
و بیان زوال دولت و اقبال از آن خاندان در تاریخ یافعی مسطور است که بعد از فوت کامل
پسرش ملک عادل در مصر بر مسند سلطنت نشسته ملک جواد در دمشق به نیابت او کمر حکومت
بر میان بست و در سنه سبع و ثلثین و ستمایه امرا و اعیان مصر از اطاعت ملک عادل متنفر گشته
برادرش ملک صالح را که ایوب نام داشت به پادشاهی برگرفتند و ملک عادل را در محفه نشانده
از قصر سلطنت بیرون آوردند و جمعی کثیر از لشکریان بگرد محفه درآمده او را بقلعه بردند و
محبوس کردند و ملک صالح بعد از قید و حبس برادر از روی استقلال افسر اقبال بر سر نهاده
بدست مرحمت بساط نصفت بر مفارق رعیت بگسترد و مساجد و بقاع خیر را معمور ساخته
با کافهٔ برایا بر وجه احسن زندگانی کرد و چون از ضبط ملک مصر فارغ گردید لشکر بدمشق کشیده
جواد را از حکومت آن مملکت معزول گردانید و امارت اسکندریه بوی تفویض نموده سوار شد
و فرمود تا جواد غاشیه او را بر دوش افکند و بعد از آن ازین بی حرمتی پشیمان گشته بطرف
غور توجه کرد و عم خود اسماعیل را که ملقب بملک صالح بود از بعلبک طلب داشت و اسمعیل مصلحت
در اطاعت برادرزاده ندیده از مجاهد که حاکم حمص بود استعانت جست و بامداد او مستظهر گشته
از راه غیر معهود متوجه دمشق شد و بیکبار خود را در آن بلده افکند و امرا و ملازمان ملک
صالح چون این خبر شنیدند او را تنها گذاشته روی بملازمت ملک صالح آوردند و جمعی از
لشکریان ملک ناصر حاکم کرک بملک صالح باز خورده فی الحال او را گرفتند و نزد پادشاه خود
برده در قلعه کرک بند کردند و چون این خبر بسمع ملک عادل که در غیبت برادر از قلعه بیرون
آمده در مصر پادشاه شده بود رسید قاصدی نزد ملک ناصر فرستاد و صد دینار تقبل نمود
که ملک صالح را بوی سپارد ملک ناصر این معنی را قبول نکرد و دست بیعت بملک صالح داده
بمرافقت او روی بجانب مصر آورد و بعد از وصول بحدود آن مملکت امراء کاملیه مایل بسلطنت
ملک صالح گشته نوبت دیگر ملک عادل را گرفتند و در قلعه محبوس کردند آنگاه ملک صالح

بدار الملک مصر

بدار الملک مصر درآمده ملک ناصر بطرف کرک مراجعت فرمود و در سنه ثمان و ثلثین
و ستمایه پادشاه دمشق اسماعیل بنا غرضی که داشت قلعهٔ شقیف را بکفار فرنگ
باز گذاشت و عز الدین عبد السلام و ابو عمر بن الحاجب که از جملهٔ علماء شام بودند برین حرکت
انکار بلیغ نمودند و اسماعیل در غضب رفته عز الدین عبد السلام را از خطابت دمشق معزول
ساخت و او را بمرافقت ابو عمر بن الحاجب بزندان فرستاد و در سنه احدی و اربعین و ستمایه
ملک جواد که بعد از ملک کامل روز چند حکومت دمشق نمود بعالم آخرت توجه فرمود و در سنه
خمس و اربعین و ستمایه مدت حیات ملک عادل بن ملک کامل در حبس بنهایت رسید و
از وی پسر ماند موسوم بعمر و ملقب بملک مغیث و ملک مغیث را بعد از فوت پدر در قلعه محبوس
کردند و بعد از وقایع مذکوره چند نوبت میان ملک صالح ایوب که حاکم مصر بود و ملک صالح
اسمعیل که در دمشق سلطنت می نمود و ملک ناصر که در کرک اقامت داشت محاربات
اتفاق افتاد و در اکثر اوقات اسماعیل مغلوب گشته در دمشق و غلایی عظیم دست
داد و در منتصف شعبان سنه سبع و اربعین و ستمایه ملک صالح ایوب در منصوره
وفات یافت و قطایا که مملوک ملک صالح بود باتفاق دیگر امرا مدت سه ماه موت او را
نهان داشته کس بطلب ولدش ملک معظم که در بعضی از بلاد شام بود فرستادند و تا
زمان وصول ملک معظم بمصر بدستور سابق هر جمعه خطبه بنام ملک صالح میخواندند و چون
ملک معظم بقاهرهٔ معزیه رسید فوت پدرش ظاهر شده خطبه و سکه بنام و لقبش موشح و
مزین گشت و در سنه ثمان و اربعین و ستمایه کفار فرنگ قصد مصر نموده ملک معظم
بمقابلهٔ ایشان توجه فرمود و در منزل منصوره محاربهٔ عظیم دست داده نسیم فتح و نصرت
بر پرچم علم معظم وزید و معظم سپاه فرنگ گریزان گشته هفت هزار کس از ایشان عرضهٔ
تیغ بیدریغ گشتند و ملک افرنج در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده در قلعهٔ منصوره مقید
کردند آنگاه ملک معظم آغاز خفت و طیش کرده غلامان پدرش بروی خروج کردند و او را

گرفته و کشته عزالدین ترکمانی را که هم از ایشان بود مقدم سپاه ساختند و از منصوره علم عزیمت
بصوب قاهره معزیه افراختند و ملک فرنگ خون خود را بپانصد هزار دینار باز خریده و بلده
دمیاط را نیز بمسلمانان گذاشته مطلق العنان شد در خلال این احوال ملک ناصر که حاکم کرک
بود بدمشق لشکر کشیده آن بلده را مفتوح گردانید آنگاه سپاه شام را فراهم آورده بطرف
مصر نهضت فرمود و امراء مصر او را استقبال نموده در منزل عباسیه تلاقی فریقین دست داد
و انهزام بجانب مصریان افتاده شامیان بقاهره معزیه درآمدند و خطبه بنام ناصر خواندند
و عزالدین و قطایا با سیصد سوار جرار از غلامان صالحیه بطرف شام گریخته در اثناء راه بطایفه
از لشکر ملک ناصر باز خوردند که خزینه و طبل و علم او را همراه داشتند و بضرب تیغ و تیر
ایشان را منهزم گردانیده شمس الدین لؤلؤ را که نایب ناصر بود اسیر گرفتند و بسان گوسفند
ذبح کرده طبل ملک ناصر را در هم شکستند و خزانه او را بباد نهب و تاراج بر دادند و تا غزه
رانده ولد سلطان صلاح الدین یوسف را و ملک اشرف موسی ابن العادل که حاکم حمص بود
و ملک صالح اسمعیل بن عادل را که شمه از حال او سبق ذکر یافت با زمره از امرا اسیر کرده
همه را از میان برداشتند و چون این اخبار محنت آثار بملک ناصر رسید در مصر مجال اقامتش
نماند لاجرم عروس مملکت را بر وجهی که رجعت امکان نداشت طلاق داده بجد[illegible] از ولایات
شام شتافت و این وقایع در سنه ثمان و اربعین و ستمایه سمت حدوث [illegible] سنه
تسع و اربعین و ستمایه طواشی که از قبل ملک ناصر والی کرک بود ملک مغیث [illegible] ل
بن ملک کامل از حبس بیرون آورده بپادشاهی برداشت و حقوق نعمت ناصر
انگاشت و در سنه احدی و خمسین و ستمایه ملک صلاح الدین بن ملک ظاهر بن ملک ص[illegible]
بن نجم الدین ایوب وفات یافت و در سنه اثنی و خمسین و ستمایه امرا و اعیان و مصر عزالدین
ترکمان را که مملوک ملک صالح ایوب بود بسلطنت برداشته ملک معز لقب دادند و از آن تاریخ
باز پادشاهی مصر تعلق بغلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب از آن دیار صفت انقطاع پذیرفت

و چون بعضی

و چون بعضی از غلامان آل ایوب که بعد از انقطاع نسل وی در مصر بر سریر عزت و حکومت
نشسته اند با سلاطین آل عثمان معاصر بوده اند ذکر ایشان بتقریب در خاتمه بر توالی سنه
در ضمن قضایای آن سلاطین شوکت آیین بتوفیق رب العالمین مذکور خواهد شد اما ملک ناصر
داود بن معظم بن عادل که از وهم عزالدین هر روز در منزل پسر میبرد در شهور سنه
ست و خمسین و ستمایه عالم فانی را بدرود کرد و او طبعی وقاد و ذهنی نقاد داشت و
مدتی بتحصیل علوم اشتغال نموده از موید طوسی استماع حدیث فرموده بود شعری در کمال
جودت می گفت و جواهر معانی بالماس فکرت می سفت و ملک مغیث عمر بن عادل بعد از آنکه
چند سال در کرک بحکومت گذرانید در سنه اثنی و ستین و ستمایه لشکر از مصر بتسخیر آن بلده مامور
گشت و ملک مغیث عمر در شهر تحصن نموده پس از امتداد ایام محاصره مهم او باضطرار
انجامید لاجرم امان طلبیده نزد سلطان مصر شتافت و بخیه هلاک شده بعد از وی هیچ یک
از اولاد نجم الدین ایوب را سلطنت میسر نگردید و دست تقدیر مالک الملک علی الاطلاق
عظم سلطانه بساط حکومت آن طبقه را در نوردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید صحیفه دویم
در ذکر عظماء حکام کردستان که اگرچه استقلالاً دعوی سلطنت و اراده عروج
نکرد[illegible] در بعضی اوقات خطبه و سکه بنام خود نموده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است
فصل [illegible] در ذکر حاکمان اردلان نقله اخبار حاکمان کردستان و حمله آثار اتابکان کردستان
در انساب حکام اردلان بقلم دو زبان بر لوح بیان چنین رقم کرده اند که از اولاد ولاة
دیار بکر از نبایر احمد بن مروان که از سیاق کلام گذشته احوال او مشروح بوضوح می پیوندد
بابا اردلان نام شخصی مدتی در میانه طایفه کوران ساکن گشته در اواخر دولت سلاطین
چنگیزیه بر ولایت شهره ذول مستولی گشت و بحسن تدبیر و رای آن ولایت را بحیطه تصرف
در آورده حاکم باستقلال شد و چون چند وقت حکومت نموده بناکام دل از ولایت
شهره ذول برکنده روی در شهرستان عدم نهاد و بعد از فوت وی کلول نام پسرش

والی آن ولایت گشته او نیز باجل موعود که قابل تقدیم و تاخیر نیست روی در عالم عقبی
آورد و بعد از انتقال او ازین جهان گذران اولادش بدین ترتیب که مذکور میشود دران
ولایت متصدی امر حکومت گشته اند ۱ حفر بن کلول ۲ الیاس بن حفر ۳ حفر بن الیاس ۴ حسن بن حفر ۵
بابلو بن حسن ۶ منذر بن بابلو اما چون احوال اینجماعه که مذکور شد نزد راقم حروف محقق نبود
و از کسی معتمد القول چیزی نشنیده بود که بران اعتماد توان کرد لاجرم بعفو اغماض ازان درگذشت
و شروع در احوال جمعی ازین طبقه نمود که بکرات از ثقات قدسی سمات احوالات ایشان
استماع افتاده و بتواتر بصحت رسیده و بعضی را معاینه مشاهده نموده چه قرار با خامه
دو زبان درین نسخه بیسامان آن است که اصل قصه و داستان را بالزیاده و نقصان در
عبارت مختصر رقم نماید و از اقوال مختلفه نیمره که سبب استنکار ارباب عقول گردد معرض
و متوحش باشد والسلام علی من اتبع الهدی گفتار در ذکر مامون منذر بن بابلو بن حسن بن حفر بن
الیاس بن حفر بن کلول بن بابا اردلان بعد از فوت پدر حاکم گشته مدتی باستقلال در حکومت
آن دیار بمسند رافت تمکن فرمود و بعد از ان بعالم آخرت توجه نمود و از و سه پسر ماند ۱ بکه بیک
و ۲ سرخاب بیک ۳ و محمد بیک بکه بیک بن مامون چون پدرش ازین عالم فانی رحلت [illegible]
ولایت پدر گشت اما ولایت موروثی در زمان حیات پدر در میانه [illegible] بود
و ناحیه ۱ ضلم ۲ و تغسو ۳ و شمیران ۴ و هاوار ۵ و سیمان ۶ و داودان ۷ و کل [illegible]
بکه بیک مانده بود و بقیه ولایت در تصرف برادرانش بود که در احوال ایشان [illegible] خواهد شد
و چون از ایام حکومت بکه بیک چهل و دو سال متمادی شد رخت جهان فانی بعالم [illegible] کشید
و دو پسر بیادگار گذاشت ۱ اسماعیل ۲ و مامون مامون بیک بن بکه بیک بحسب [illegible] بر
مسند حکومت پدر نشست و یکسال تمام از ایام حکومت او متمادی شد سلطان سلیمان خان
علیه الرحمة والغفران سلطان حسین بیک حاکم عمادیه را با بعضی از امراء کردستان بتسخیر
ولایت شهره زور مامور گردانید سلطان حسین بیک حسب الفرمان قضا جریان متوجه استخلاص

آن ولایت شده

آن ولایت شده مامون بیک را در قلعه ضلم محاصره نمود و بعد از کوشش بسیار بطریق صلح
مامون بیک را از قلعه بیرون آورده روانه آستانه سلیمانی ساخت و بعد از گرفتاری
مامون بیک عمش سرخاب ولایت او را ضمیمه الکاء خود که توی و میشله و مهروان و تنوره
و کلوس و تشکاس بود نموده اظهار اطاعت بدرگاه شاه طهماسب کرد و چون سلطان
سلیمان خان بر بیگناهی مامون بیک واقف شد او را از قید و بند بیرون آورده سنجاغ
حله من اعمال بغداد را بطریق تملیک بقید حیات بدو ارزانی داشت و تا سنه اربع و الف
سنجاغ مزبور در تصرف مامون بیک بود و در انجا شادکام بلا ممانعت بامر حکومت قیام
و اقدام مینمود و حاله تحریر که ابتداء سنه خمس و الف است خبر رسید که بجوار رحمت حق پیوسته
و سنجاغ سیروچک از دیوان آل عثمان به برادر او اسماعیل بیک مفوض گشته مدتی در
تصرف او بود و بعد از ان بصوب عالم آخرت نهضت فرمود سرخاب بیک بن مامون
چنانچه از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد و بعد از گرفتاری برادرزاده خود مامون بیک
بحکومت شهره زول و ضلم نشسته حاکم باستقلال گردید و حصه برادر دیگر خود محمد بیک را نیز
[illegible] ضمیمه ولایت موروثی گردانید تا در تاریخ سنه ست و خمسین و تسعمائه که
[illegible] برادر شاه طهماسب باراده سلطنت التجا بدرگاه سلطان سلیمان خان برد
و [illegible] سلطان مزبور بواسطه بعضی تقصیرات متوهم گشته سرخاب بیک را شفیع ساخت
که [illegible] برادرش شاه طهماسب درخواست نماید و بدین وجه میانه ایشان اصلاح فرماید که
شاه طهماسب [illegible] ولایت شیروان را بدو گذاشته من بعد متعرض احوال او نشود چون سرخاب
این [illegible] سریر اعلی عرض نمود شاه طهماسب این خبر را فوض عظیم دانسته شاه نعمة الله
قهستانی را با بعضی امرا و اعیان قزلباشیه بطلب القاس میرزا فرستاد و امراء مزبوره
حسب الفرمان روان گشته القاس میرزا را در پایه سریر اعلی حاضر گردانیدند فی الفور
فرمان بقید او نافذ گشته در قلعه قهقهه مقید گردید و بعد از یکسال حسب الامر شاهی او را از قلعه

انداخته هلاک پیاخشند و در مقابل این یکو خدمتی شاه طهماسب مرسپاله موازی هزار تومان خزانه عامره
در وجه انعام سپرخاب مقرر فرمود و چند انکه در قید حیات بود مبلغ مذکور بلا قصور بدو عاید
میشد و عمر طویل یافته با شاه طهماسب طریق مصادقت و مخالصت می سپرد و مدتی بیصد و
هفت سال حکومت کرده بعد ازان رخت بعالم آخرت برد و یازده پسر یکو اختر در صفحه
روزگار یادگار گذاشت اچین اسکندر سلطان علی یعقوب بهرام پیاه
ذوالفقار اسپلم شهوار صارو قاسم محمد بیک بن مامون بعد از فوت پدر بحکومت
سپروچک و قراوش هر بازار و الان و لهران که حصهٔ او بود نشسته باستدعای حکومت مرو
روانهٔ آستانهٔ سلطان سلیمان خان گشته بامداد رستم پاشا وزیر اعظم عثمان پاشا
میرمیران بغداد را با امراء کردستان تسخیر ولایت اردلان مامور گردانیدند و امراء
مذکوره حسب الفرمان واجب الاذعان بسپر ولایت مزبوره آمده شروع در محاصره
قلعهٔ ضلم که استوارترین قلاع آن ولایتست و در متانت و حصانت پهلو بر حصار گردون
میزند کردند و ایام محاصره دو سال امتداد یافته اتفاقا محمد بیک بضرب توپ و تفنگ هلاک
گشته بر خاک بوار افتاد و از جانب شاه طهماسب نیز معاونت محصوران بعسکر نرسیده
عثمان پاشا ترک محاصره نموده بجانب شهره ذول توجه فرمود و در انجا باجل موعود عالم
فانی را بدرود کرده بدار القرار نهضت نمود درین اثنا متحصنان قلعه ضلم را خالی گذاشته
ندای الفرار در دادند و در سنه تسع و ستین و تسعمائه بالتجی زاده محمد پاشا مرصت
غنیمت دانسته خود را در میانهٔ قلعه انداخت و قلاع و نواحی آن ولایت را بتصرف درآورده
مسخر ساخت و ازان تاریخ ولایت شهره ذول داخل ممالک محروسه پادشاهی و از
جملهٔ ملحقات ولایات مکتسبهٔ عثمانی شد سلطان علی سپرخاب بعد از فوت پدر حاکم مستقل
اردلان شد و چون سه سال از ایام حکومت او منقضی گشت دیو فترجانهٔ قضا و قدر
طومار حیات او را در نوردید و از و تیمورخان و هلوخان دو پسر در سن طفولیت تازه

وما ل حال ایشان

وما ل حال ایشان خبر را قم حروف معلوم گشته انشاالله مرقوم خواهد گردانید پیاط بن سپرخاب
بعد از وفات برادر خود سلطان علی متقلد قلادهٔ حکومت اردلان گشت و چون فی الجمله
در حکومت استقرار بهم رسانید پسران سلطان علی که دختر زادگان شمشا سلطان اسپاچلو بودند
باراده حکومت ولایت مورو شی پناه بشاه اسمعیل ثانی آوردند و بعد از فوت شاه اسمعیل
تیمورخان پسر بزرگ سلطان علی دست تطاول بنهب و غارت الکاء پیاط سلطان دراز کرده
در صدد ایشان بقتل و اعلام خصومت و عداوت مرتفع بود تا هنگامی که پیاط سلطان بعالم
آخرت رحلت فرمود تیمورخان بن سلطان علی بعد از فوت پیاط سلطان متصدی امور حکومت
اردلان گشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه باطاعت درگاه پادشاهی فرار
مرحوم نموده صدمات فتوحات عثمانی از خواص همایون تابع شهره ذول از عواطف علیهٔ خسروانه
بره عنایت گشته سینه وچسن آباد و قرلجه قلعه بطریق سنجاغ به پسر بزرگ او سلطان علی
و قراداغ بولو دیگرش بداغ و مهروان بفرزند ارجمندش مراد و شهربازار بکوچکترین
پسرانش مفوض گردید و از ولایت قرلباشیه نیز دو نوزنام الکاء ضمیمهٔ ایالت وی گشته بود
در پسلک پکلربکیان عظام انتظام دادند اما بواسطهٔ کثرت تحوت شیطانی و وفور غرور نفسانی
از روی سیاست کرده کاهی رومی و کاهی قرلباش می بود و احکام اطراف
وجوانب خود را از خود ندانسته با ایشان طریق مخالفت می پیمود و بدین تغلب از
آستین تجلد بیرون کرده عواره الکاء ایشان را نهب و غارت مینمود تا انکه قصد تخت و
تاراج ولایت پیرعمر پسپک کلهر کرده شاهوردی حاکم لرستان بمعاونت پیرعمر پسپک آمده
باتفاق پیرراه بروی کرفتند و در وقتی که ولایت کلهر را یغما کرده سالما و غانما عودت
کرده بود از کمین کاه بیرون آمده و اکثر امراء و اعیان او را بقتل آورده تیمورخان پسپک را
در خپر نام محلی دستگیر کردند و چند روز او را در قید نگاه داشته بعد ازان از روی
مرحمت اطلاق نمودند و با وجود این متنبه نکشته بازبا رادهٔ تسخیر الکاء زرین کمر و توابع او کمر

فایز گشت وناصر الدین نام شخصی از اقربای او سر از ربقهٔ اطاعت وانقیاد تیموری
کشیده در حصار روان را استوار و اغاز جنگ وجدال کرده چون میت ومفت روز
بدین وتیره گذشت ولیران رزم ازمای وبهادران قلعه کشای تقهر وغلبه القلعه کیوان سارا
مسخر گردانیدند ویکی از فضلا تاریخ فتح وان را باین عنوان یافته رباعی شباهی که
بتیغ ملک ایران بگرفت ❊ ماه علمش سر حد کیوان بگرفت ❊ تاریخ گرفتن
حصار روان را ❊ گر پرسندت بگو که کیوان بگرفت ❊ وامیر تیمور بعد از تسخیر امیر ولد گا
اندخودی را بتخریب القلعه مامور گردانید وچون قلعهٔ مزبور از بناهای شداد عاد است
وسنگهای عظیم که در دیوار او بنهاده اند در هیچ ابنیه واقع نشده هرچند در اندام او
سعی تام واهتمام مالا کلام بجای اورد نفایدهٔ بر آن مترتب نگشت عاقبت بادک
خرابی راضی گشته موکب تیموری بجانب خوی وسلماس در حرکت آمده چون قلعه
گرماس کردون اساس وقبه شاهد روان فلک اساس پیش در صحرای سلماس بابوج وذروهٔ
مهر وماه رسید امیر تیمور ملک غیاث الدین را مخصوص بقطر عاطفت اثر گردانیده ملک موروثی
وایالت ارثی را بدستور ملکیت بدو ارزانی فرموده ومنشور حکومت وفرمان ایالت بال
تمغای تیموری غراصدار یافته رخصت معاودت عنایت نموده در اربع وعشرین وثمانمایه
ملک محمد ابن ملک غیاث الدین باتفاق والی ولایت تبلیس واخلاط امیر شمس الدین برهمی
نخت ودولت پیکران بعز بساط بوس میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان مستعد گشته
ومشمول عواطف شاهانه ومخصوص بعوارف پیکرانه خسروانه شده بتجدید امضای مناشیر حکومت
گردند وقبل از انکه معرکه قتال وجدال میرزا شاهرخ با اولاد امیر قره یوسف ترکمان در
حدود اشکر ومنعقد گردد ایشان را رخصت انصراف ارزانی فرمود که بولایت خود عود
نمودند واز سلاطین چنگیزیه تیمور ملک نامه بخط ایغوری در خانوادهٔ ایشان هست غرض
که همیشه پادشاهان عالی شان در اعزاز واحترام واکرام ایشان دقیقه فرو گذاشت ننموده

از دیوان قولباشیه بدو ولیتمار سیاه منصور متعلق بود توجه فرمود ودر ماهین ایشان مقاتله ومحاربه
واقع گشته در شهور سنه ثمان وتسعین وتسعمایه بقتل رسیده وهلوخان برادر او قایم مقام وی شد
هلوخان ابن سلطانعلی بعد از قتل برادر خود متصدی امر حکومت گشته اظهار اطاعت وانقیاد
بدرگاه پادشاه مغفرت پناه سلطانمراد خان علیه الرحمة والرضوان نموده وباسلاطین ولیانه
بر طریق مدارا وموا سا مسلوک داشته در حکومت استقلال تمام واشتهار مالا کلام اورا میسر شد
وحالا که تاریخ هجری در سنه خمس والفیست بلاحمانقه ومنازع در حکومت انجا بمباشرت مشغول

فصل دوم در ذکر حکام حکاری که اشتهار دارند و بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر جویبران پیچ شناسی
خاطر تصویر پذیر صافی رایان نور اقتباس صورت این چند پرده التباس پنماند که بسبب جلیل القدر
حکام حکاری بخلفای نبی عباس منتهی میگردد اما چون سلسلهٔ نسب ایشان را کسی مضبوط ندا شت
ومربوط نمیدانست که بکدام یک از خلفا میرسد بنجواه خامهٔ خوشخرام از تقریر این طبقه
ذوی الاحترام بقطر بطن بخلفای عظام کرام منعطف گردید واتحی این طایفهٔ عالیشان در ماهین
کردستان بعلو حسب وسمو نسب مشهور وقند وباطوار او ضباع مشیخه موصوف وهواه
سلاطین عظام وخوانین فخام در اعزاز واکرام ایشان کوشیده بدو وطن
اکاو ولا استیطان کرده بعد از تصرف باز بطریق ملکیت بدیشان بخشیده بدو انوا صاحب تاریخ
ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی آورده که امیر تیمور گورکان در شهور سنه سبع وثمانین وسبعمایه
بعد از فتح قلعهٔ بایزید متوجه وان وبیطان گشته غازی بیگ حاکم حکاری که والی ولایت
بود در قلعهٔ وان متحصن شد وبمکی همت بر مخالفت امیر مزبور گماشته مستعد جنگ وجدال
وآمادهٔ حرب وقتال گردید امیر تیمور فی الفور قلعهٔ وان را مرکز دایره زمینیان گرفته کار
محصوران مضیق گردانیده چون غازی بیگ دید که تاب مقاومت وتحمل صدمات پیرنخچه
صاحب قرانی ندارد که گفته اند نظم
سر که فولاد باز وبچه گرد ❊ پیش عدو پیش تو بیچاره مرد
لاجرم بعد از دو روز بقدم عجز واکتساب از قلعه بیرون آمده پیشکشی مناسب شان دولتمدار

32

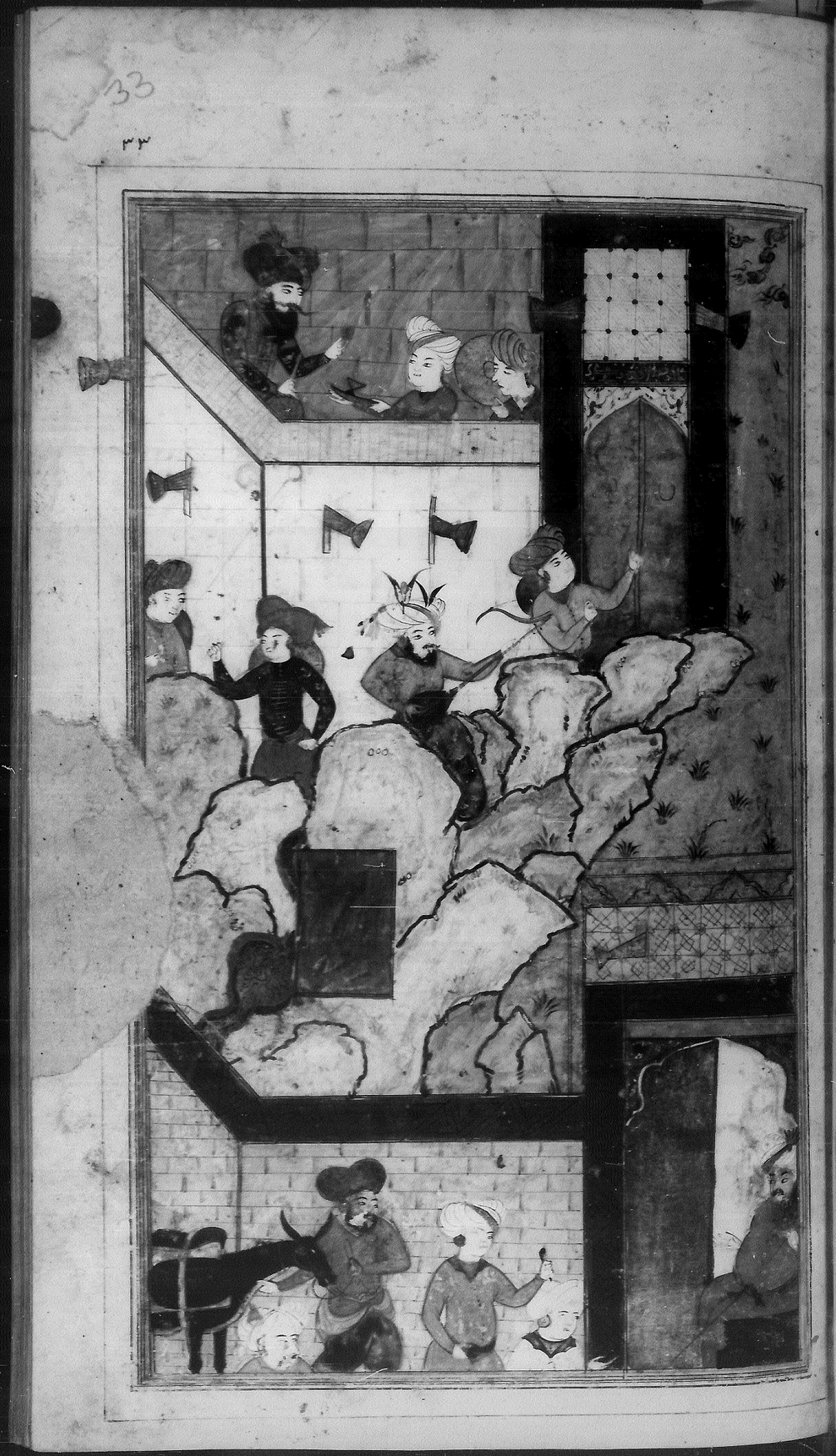



نگذاشته اند و ولایت ایشانرا بملکیت بدیشان ارزانی داشته و جماعه که بترتیب ایوان طایفه
حکومت نموده اند شروع در شرح احوال ایشان میشود بعون الله تعالی گفتار در ذکر اسپه الدین
بن کلابی بن عماد الدین ازثقات قدیمی سپاه بکرات حاوی اوراق را استماع افتاده
که در وقرات امیر تیمور کورکان از اولاد حاکمان حکاری اسپه الدین کلابی بن عماد الدین
بدیار مصر رفته ملازمت سپلاطین جرا کسه اختیار نموده و در غزای کفار فجار از و بدفعات مظاهر آثار
شجاعت و علامت شهامت بظهور آمده اتفاقا در یکی از معارک یکدست او ضایع شد و پادشاه
آن عصر مدل او دستی از طلا پاخته بجای دست او نصب کرد و بغایت در اعزاز و احترام او
کوشیده اورا ملقب باسپه الدین زرین چنگ گردانید چون چین بپک آق قوینلو متصدی
امور سلطنت ایران گشت انحراف باحکام گردنشان پیدا کرده صوفی خلیل و عرشاه بپک را
که از عمده امرا آنکه آق قوینلو بودند تسخیر ولایت حکاری مامور گردانید و صوفی خلیل مدتی منتظر
فرصت می بود که ایلغار بر سر حاکم حکاری آورد قضارا روز چهارشنبه فرصت یافته ایلغار
بر سر عزالدین شیر که در آن وقت حاکم حکاری بود آورد و مرخبند مستحفظان حدود و طرق اخبار
رسیدن لشکر عدو بدو رسانیدند گفت امروز چهارشنبه است روز قرغشه پست و
جنگ با دشمن یمن ندارد و دولتخواهان و ناصحان هر چند او را بر جنگ تحریص کردند فایده
بران مترتب نشد که بیکبار صوفی خلیل و عرشاه بر سر وقت او رسیده او را بقتل آورده
و ولایت حکاریرا بالکلیه از تصرف ایشان بیرون آورده متصرف گشتند و حفظ و حراست
و ضبط و صیانت آن ولایت را بعهده اهتمام عشیرت دنبلی کرده مدتی از نیابت آق قوینلو
ولایت مذکوره در تحت و تصرف عشیرت مزبور تا آنکه جمعی از رعایای ناحیه دیزار کفره نصرانی
که ایشانرا اسپوری گویند بعادت معهود تجمه کسب و کار رفته چون ملاحظه اوضاع و اطوار
اسپه الدین زرین چنگ می کنند خود قرار انمیدهند که این شخص لیاقت حکومت حکاری دارد
صلاح دران میبینند که این شخص را فرصت نموده برداشته بجانب ولایت حکاری برند

و بعد از قرار این مقدمات را بعرض اسپه الدین میرسانند او نیز قبول امینی نموده بدلالت
طایفه اسپوری متوجه ولایت موروثی میگردد و مدتی مخفی در میانه اسپوری اوقات
گذرانیده مشغول فرصت می باشد و عادت کفره آن ناحیه چنان بوده که در روزهای شنبه
کار از کار و بار خود فارغ میشوند ذخیره قلعه دیزرا از میمه و پیاز محتاج بقلعه می گشتند روز
شنبهای شنبهای مبارک اسپه الدین را با جمعی از دلیران عشیرت لباس کفره پوشانیده اسلحه
و ادوات حبک را در میانه علف تعبیه کرده و پشتها بسته بطریق معهود متوجه قلعه میشوند
چون بالتمام داخل قلعه گشته اند علفها را انداخته و اسلحه حبک را از میانه آن برداشته
با تیغهای خون آشام دلیران بهرام انتقام رو بطایفه دنبلی نهاده بعضی را بضرب تیغ بیدریغ
بر خاک هلاک افکندند و فرقه را از خرم بپکان زمرآبیدار و مار از روزگار برآورده انقصه
بهادران جلادت آثار درون قلعه را از وجود مخالفان پریشان روزگار بصیقل تیغ آبدار
گردار چون درون خلوت نشینان پاکیزه اطوار و قلوب محرمان سپهر پرده اسپرار و صدور
مشغولان آیه کریمه یستغفرون بالاسحار مصفا پاخاستند و ندای فاعتبروا یا اولوالابصار
را بگوش هوش اقاصی و ادانی رسانیده تجدید خیام حکومت عباپسیانرا در سر قلعه دیز
باوج ذروه مهر و ماه برافراختند و اسپه الدین روز بروز آن ولایت را از وجود معاندان پاک
گردانیده پلاپس سپهکواری سپاه پادشاه عباسی مبدل فرمود و زبان روزگار مناسب این قصه غرا بدین
این طرفه ابیات انشا نمود مثنوی روز شنبه که دیر شما سیی خیمه زد در سواد عبا سیی
جمعی بدخواه را پریشان ساخت بفراغت بپساط عیش انداخت و ابتداء دولت حکام
حکاری در دفعه ثانی خانخه مذکور شد روز شنبه بوده و شنبه را در اصطلاح اسپوریی
چون شنبو میخوانند بدان واسطه بحاکمان شنبو شهرت کردند و اسپه الدین چون مدتی
بسر داری و فرمان روایی طایفه حکاری قیام نمود بعد ازان دست از دامان دنیای
فانی کوتاه کرده چنگ در کریبان عالم باقی زده بدار سپرد ارتحال فرمود نظم

گدام دوحهٔ اقبال بیرپرخ کشید که صرصر اجلش عاقبت پرنخ کند ملک غیاث الدنیا والدین
زرین چپک بعد از فوت پدر متصدی امر حکومت و متکفل مهام امارت شده مدتی دارای
انجا متعلق بود و بود لغفر باجل موعود بعالم آخرت نهضت فرمود و بغایت مرد عادل پسندیده
فعال نیکو خصال خیّر بوده زاهد بیک بن غیاث الدین شیر جون پدرش وفات کرد حاکم باستقلال
گشته ایام حکومتش قریب بشصت سال امتداد یافت و دریں مدت در آن ولایت حکم رانی
و فرمان روایی کرده اطاعت شاه اسماعیل صفوی نمود و منظور نظر شاهانه گشته از غایت
بغایت خسروانه منشور ایالت موروثی بدو ارزانی داشت و کاسی او را خطاب
بلفظ عمی میکرده و در ما بین ایشان طریقهٔ محبت و اتحاد و وظیفهٔ اخلاص و انقیاد بدرجهٔ
اعلی و مرتبهٔ قصوی بوده و دو پسر نیک اختر داشته ملک بیک و سید محمد بیک
در آخر ایام حیات مملکت را به پسران قسمت نموده بعد ازان بدار الفرار شتافت
ملک بیک بن زاهد بیک بعد از فوت پدر در قلعهٔ بای ما بر حکومت مشغول گشته در کمال
عدل و داد با رعایا علم بود و او را نسبت بپسر کهتر کوچک بود زنیل بیک بایندور بیک
بوداق بیک بایزید بیک چسین بیک بهاالدین بیک رستم بیک ازان جمله
رستم بیک در زمان حکومت پدر بحفظ و حراست و ضبط و صیانت ناحیهٔ اختمر مبادرت مینمود
و با سپطهٔ تراعی که با عشیرت روزکی کرد در قلعهٔ اختمر تقبل رسید و زنیل بیک با تفاق
محمود آغا سلیمهٔ دزدار قلعهٔ بای و اعیان عشیرت با پدر طریق عصیان پیش گرفت
و قلعهٔ بای را تصرف خود در آورده بعد از مجادله و مقاتله پدر بدست پسر گرفتار گردید و زنیل بیک
قصد قتل پدر نموده آخر الامر از وادی قتل او گذشته قرار بران شد که پدر را مکحوف البصر
یعنی چسین بیک بسپرد تا کیش ازان ورطهٔ خونخوار خلاص گشته فرار نموده و التجا بسید محمد بیک
برادر خود که حاکم و سپطان بود آورد و در انجا نیز توقف ننموده نزد شرف خان حاکم
بدلیس رفت و شرف خان باقصی الغایت در اعزاز و احترام او کوشیده رقیقهٔ از دقایق عزت

و حرمت نامرعی نگذاشت وزنیل بیک که
ارشد اولاد او بود بعد از سید محمد بحکومت ولایت حکاری رسیده احوالش مشروح خواهد مذکور شد و احوال
برادر اولاد و شرح نیمنوال اینست که چون رستم بیک نام پسر کهتر فرار کرده بخدمت شاه طهماسب رفت و در انجا نیز
رعایت ندیده بوان مراجعت کرد و باجل موعود در گذشت و از و پسر ماند زاهد بیک و محمد بیک و حاجی بیک و بوداق بیک
نام پسر کهترش خرام خیارت بلت لدبسته در انجا وفات کرد و از و پسر ماند امیر عزیز و سلطان حسین و بایزید بیک نام
پسر کهترش که در سلک زعمای آمد منخرط بود و همراه مصطفی پاشا سپهسالار سپهر وار رسپقر شیروان رقمه در جنگ چلدر در دست
امرا قولباش گرفتار گردید و چون در قرین مظفر شاه سلطان محمد رسید چسیب الامر شاه مزبور در حق او پدر
زاده اش زاهد بیک بتقبل آمد و چسین بیک نام پسر کهترش بعضی اوقات بحکومت البلاغ مبادرت
می نمود تا اجل موعود فوت شده از و اسماعیل نام پسری ماند و احوال بهاالدین بیک نام پسر دیگرش
در ضمن قضایا بیک مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سید محمد بن زاهد بیک بمعاونت و اهتمام
عشیرت پنانسین زنیل بیک برادر زاده اش مسلط گشته او را از ولایت حکاری بیرون کرد
و خود ولایت موروثی را تجب و تصرف در آورده زنیل بیک التجا بسلطان حسین بیک حاکم
عمادیه برده بوسیلهٔ عرض و امداد مومی الیه متوجه درگاه فلک اشتباه سپلطان سلیمان خان گشته
وزیر عصر رستم پاشا پسنت باو در مقام التفات در آمده فرمود که چون تو قبل ازین ارجعای
نی اعلام ترک اوطان کرده و بطرف آذربایجان رقمه اطاعت شاه طهماسب نموده خاطر از همر
غدغه ناک باشد اگر چنانچه اهل و عیال و فرزندان خود را از پیرحد قرلباشیه بدیخیاب می آوری
مال از وادی تبلیغ گشته تفویض ایالت حکاری از عواطف علیهٔ شهریاری تو خواهد شد زنیل بیک
قبول نموده باستدعای آوردن اهل و عیال از آستانهٔ سلیمانی متوجه ولایت حکاری
گشته در اثنای راه گذرش بر ولایت بتحی افتاده بدر بیک حاکم بتان بوا سپطه عداوت
قدیمه که طایفهٔ حکاری داشته بلکه منت بر سید محمدی نهاد چند نفر از دلیران بتحی را مسلح و
مکمل نموده بر سر زاده زنیل بیک فرستاد و بعد از مقاتله و محاوله شجاعان بتان زنیل بیک و

رفقاء او را از پا در آورده بر خاک هلاک افکندند و پیر رفیقان او را از تن جدا کرده پیر او را تعاقبا
بریده بجاگذاشتند چون پیرهای مقولات نظر بر بیک پسید و پیر زنیل بیک پدر ایشان میان ندید از احوال
او استفسار نمود گفتند که او را بزخم تیر و پیکان خسته و پیکان انداخته رحمانیا پیر او را از بدن
جدا کردیم چون این خبر در جزیره شایع شده بسمع حرم بدر بیک پسید از شوهر خود التماس نمود که
چند زنیل بیک را بشهر در آورده باعزاز و اکرام تمام دفن کند چب الرضا جند نفر از مقربان حضرت
آوردن نعش او مامور گردانیده فرستادگان بپیل استعجال خود را بپیر مقتولان رسانیدند و معلی
حیات در زنیل بیک تفرس کرده او را برداشته متوجه شهر شدند چون خبر تقیه حیات او بسمع خاتون
رسید جراح چند جهة او تعیین نموده ادویه و اغذیه و اشربه و سپاریها تحاج که لازم او بود از پیر بکار
خود مقرر فرمود اگرچه بدر بیک در قتل او جد و جهد تمام داشت اما خاتون بالحاح و ابرام در استخلاص
او کوشیده شعله غضب شوهر را بزلال موعظه و نصایح فرو نشانید و هم راحت بخشید تا جان تا
توان آن پسر تمند پسانید و حق سبحانه و تعالی جون او را شفای عاجل کرامت فرموده خاتون او را با عزاز و
اکرام تمام روانه ولایت حکاری نمود و زنیل بیک بصحت و سلامت بولایت خود رسیده مال
حال او و فرزندانش عنقریب مذکور خواهد شد اما جون پسید محمد را در حکومت استقلال و استقرار
رسید اسکندر پاشا میر میران وان بود بدشده ایالت حکاری را از آستانه علیه جهه زنیل پسر
فرمان همایون بنفاذ پیوست که مرکاه فرصت یابد پسید محمد را بقتل آورده ایالت حکاری را بزنیل بیک
ارزانی دارد اسکندر پاشا کس بطلب سید محمد فرستاده او را بوان طلب داشته او نیز
واقف گشته با جمع کثیر بواسطه ملاقات پاشا متوجه وان شد و بهانه نموده از راه پاشا
در شهر وان از طاعون آسیب داخل شهر نتوانیم شد اگر جنابجه حضرت پاشا لطف نموده
ملاقات تعیین فرمایند ضمیمه سایر الطاف آنحضرت خواهد بود اسکندر پاشا با لفور از وان بر آمده
آمده در محل مذکور با پسید محمد ملاقات نمود و سید محمد فی الفور بجانب بسطار عودت کرده خاطر پاشا
از کید اسکندر پاشا فارغ ساخت و مردمان خود را رخصت انصراف

چند روز در بسطان رحل اقامت انداخت اسکندر پاشا جون بر اوضاع او مطلع گشت
اغاء غلامان و انزا با جمع کثیر بر سر او فرستاده پیغام داد که بعضی اخبار نا ملایم از طرف
قزلباش شایع گشته آمدن شما بوان علی التعجیل لازم است و آغاء غلامان را تنبیه نموده که
بهر عنوان که میسر شود او را بوان می باید آورد و آغاء مزبور بوسطان رفته مرجد پسید محمد
در آن نکاهل و تکاسل نمود فایدهٔ بران مترتب نشده او را جبرا قهرا برداشته بوان آورده
و اسکندر پاشا سید محمد را حبس کرده یعقوب بیک پسر او با راده حکومت پدر روانه ولایت کشت پاشا
مزبور چون بیک محمود را که محرک سلسله این فتنها بود باطایفه از غلامان و ان در عقب یعقوب بیک ارسال
داشت و یعقوب بیک از آمدن لشکر خبردار کشته خود را در میانه عشیرت پیانشیل انداخت که بعاونت
شاه قلی سلیمان حاکم حکاری کرده جون در مابین شاه قلی و چس بیک طریقه اتحاد و قرابت ثابت بود در
قلع و قمع خاندان سید محمد کشیده و حقوق خدمتکاری سپاق را بر طاق نسیان نهاده و لی نعمت
را و نعوذ بالله تسلیم چس بیک نموده باتفاق روانه وان شدند و اسکندر پاشا سید محمد و یعقوب بیک را
بقتل آورده زنیل بیک را بدارایی حکاری نصب کرد و از یعقوب بیک سه پسر ماند اول بیک و سلطان احمد
و حیدر او بیک اگرچه بولایت مورونی بهره نداشت اما از دیوان سلطانی محکمه
بر محصوص بسته چند سال بدارایی انجا قیام نمود آخر معزول شده متوجه آستانه علیه
شاهانی گردید و در ارسلطنه استنبول با پسر خود عمر عزیز را بیاد فنا داده رخت بعالم آخرت
زنیل بیک بن ملک بیک بنوعی که پیا بقا مذکور شد زنیل بیک بعضی اوقات
در مقام تمرد و عصیان بوده و کاهی با عم خود مخالفت می فرمود تا انکه قضایای که
بر زنیل بیک گذشت بر سر او آمده حرم بدر بیک حاکم حزیره او را بولایت حکاری ارسال نمود
از ان بود که اسباب سفر استنبول می بود که یکبار خبر عزل رستم پاشا وزیر شنیده
از رقص تلویس کرد و روانه روی عودت و نه تاب قرار و سکونت در آن ولایت
فرار کرده روی توجه بدرکاه شاه ظهاسب کردانیدو شاه مزبور بواسطه

خاطر سید محمد چندان التفات بدو نکرده مدتی متحیر میگردید تا مادامی که خبر وزارت رستم پاشا که تکرار
از جانب سلطان سلیمان خان بدو مفوض گشته در دیار قزلباش شایع شد بعزم عتبه بوسی سلیمانی
از ولایت قزلباش عودت کرد و رستم پاشاء وزیر نیز چندان مقید باحوال او نشده زعامتی
در ولایت بوسنه من اعمال روم ایلی بمدد معاش او تعیین نمود و او را بدان جانب ارسال فرمود
و بعد از تسخیر و فتح قلعه وان که سید محمد حاکم حکاری را بواسطه تهمت قصه سلطان مصطفی که یعنی میانه
شاه طهماسب و سلطان مصطفی طریقه اتحاد مسلوک است و سید محمد واسطه شده و بعضی مقدمات
دیگر که گذشت اسکندر پاشا بقتل رسانید و رستم پاشا از وزارت معزول گشت اسکندر پاشاء مزبور
زینل بیک را نیز باراده حکومت حکاری از روم ایلی بوان آورده او را اسکندر پاشا بواسطه
زبان گیری بسرحد قزلباش فرستاد اتفاقا در ناحیه سلماس به برادر خود بایندور بیک که او نیز از
جانب قزلباش بزبان گیری آمده بود دوچار خورده در مابین ایشان مجادله و محاربه واقع شد
آخر الامر بایندور بیک را شکست داده و چند نفر از رفقای او را گرفته نزد اسکندر پاشا آورد
و این قضیه سبب ترقی احوال او گشته پاشاء مزبور یکرنگی و یک جهتی زینل بیک و استدعای
حکومت حکاری را بجهة او و قتل سید محمد را معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانید و از دیوان
سلیمانی ایالت حکاری بزینل بیک مفوض شده استقلالا بحکومت و دارایی آنجا قیام نمود
و ایام حکومتش قریب بچهل سال امتداد یافته بعضی اوقات ایالت ولایت مزبوره به برادرش
بهاء الدین بیک مقرر شد اما آخر بدست زینل بیک و پسرش سیدی خان بقتل رسید و
بلا منازعت حکومت باو قرار یافت و چهار پسر نیکو سیر داشت ۱ زاهد بیک ۲ و سیدی خان بیک
۳ و زکریا بیک ۴ و ابراهیم بیک زاهد بیک بعضی اوقات با پدر طریق عداوت و مخالفت مسلوک میداشت
تا حسب الفرمان قضا جریان او را بدیار بوسنه اخراج کردند و زینل بیک حکومت حکاری را حسب الرضا
به پسر دیگر خود سیدی خان بیک فراغت کرده منشور ایالت بنام او از پایه سریر خلافت مصیر حاصل
گردانید اما سیدی خان بیک در عنوان جوانی و عنفوان زندگانی از اسب افتاده جان

بجهان آفرین تسلیم

بجهان آفرین تسلیم کرد و زینل بیک منشور ایالت بنام زکریا بیک کرده ناحیه الباغ را
بطریق سنجاغ باسم ابراهیم بیک نمود و در تاریخ سنه ثلث و تسعین و تسعمایه که عثمان پاشاء
وزیر اعظم بفتح و تسخیر آذربایجان حسب الفرمان سلطانمراد خان مامور گشت حکم همایون
بنام زینل بیک نوشته ارسال نمود که بنهب و غارت ولایت قزلباشیه مبادرت نماید
اتفاقا در آن ولا شاه سلطان محمد با سلطان حمزه میرزای پسر خود در تبریز توقف داشت
چون خبر آمدن زینل بیک بالکاء مرند مسموع شاه و شهزاده گشت امرا و قورچیان ترکمان را بدفع
او فرستاده در وقتی که لشکریان زینل بیک از تاراج الکاء کرکر و زنوز و مرند سالم و غانم عودت
کرده بودند و زینل بیک با معدودی چند در حوالی کاروان سرای الکی باداء نماز عصر
مشغول بود طایفه ترکمان بسر وقت او رسیده میانه ایشان مجادله و محاربه واقع شد زینل بیک
با آغایان خود بدرجه شهادت فایز گشته پسر او ابراهیم بیک اسیر و دستگیر گردید و سادات
و اهالی مرند جسد زینل بیک را در آنجا دفن کرده بعد از فتح تبریز بجولامرک نام محل نقل نموده
در مدرسه که خود بنا کرده مدفون گردانیدند و از دیوان سلطانمراد خان ایالت حکاری
بموجب نشان که در زمان حیات پدر بذکریا بیک داده بودند باز بدو عنایت شد و ابراهیم بیک را
بمبلغ خطیر از قید قزلباشیه خلاص گردانیده بقاعده اول بحکومت ناحیه الباغ مبادرت
می نماید زکریا بیک بن زینل بیک چون مدت دو سال از حکومت او متمادی شد جعفر پاشاء
وزیر که بایالت وان و بمحافظت آذربایجان قیام و اقدام مینمود بحکم مرقوم فرمود که ایالت حکاری
بحسب شرع مصطفوی و قانون عثمانی حق زاهد بیک پسر بزرگ زینل بیک است و تفویض
این امر بدو لایق و مناسب و فی الفور این مضمون را معروض آستانه علیه و سده سنیه گردانیده
از دیوان عثمانی ایالت حکاری بزاهد بیک مفوض گردید و حسب الاشاره جعفر پاشا زاهد بیک
بحفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت مبادرت نمود اما چون میلان خاطر اکثر عشایر
و قبایل بجانب زکریا بیک بود گردن اطاعت بزاهد بیک ننهاده کار بسرحد مجادله و مقاتله انجامید

و عاقبت زاهد بیک با پسر خود بقبل رسید چون این احوال مسموع جعفر پاکشت ایالت حکاری را
جهة ملک بیک نام پسر زاهد بیک عرض نمود و منشور ایالت بنام او از درگاه همایون آورده
جمع کثیر از عشیر و ان و تبریز همراه ملک نموده بضبط ولایت فرستاد و این مرتبه زکریا بیک را
تاب مقاومت نمانده التجا بسید خان بیک والی عمادیه برد و باتفاق مومی الیه کاتبی

احوال خود را معروض پایه سریر اعلی گردانید و از دیوان همایون ایالت مزبور بدستور سابق
بشرط انکه صد هزار فلوری بطریق بقبل بدیوان عثمانی او اکند با مداد و معاونت سپاه پادشاه
اعظم بدو مفوض شد و زکریا بیک بولایت خود عودت کرده ملک بیک را از ولایت بدر کرده
و ملک بیک باستدعای حکومت باستنبول رفته بمرض طاعون زپای در آمد و در اوایل سنه خمس الف
بافساد فخر الدین نام شخصی که چند سال بنیابت زکریا بیک در درگاه معلی پادشاهی توقف داشت
ابو بکر آغا کیخدای زکریا بیک که بزیور راستی و دیانت آراسته بود بقبل رسید و شرح این قصه
آن است که سنجاغ خوی را که اولاد شاه قلی ملیلان بود بسپطه امیر سیف الدین نام شخصی از برادر
زاده های خود بشروط چند کرفته بودند فخر الدین مزبور خوی را علی رغم پیشان اخته حسن بیک برادر
زاده زکریا بیک کرفته از آستانه پادشاه جمجاه کیتی پناه ابو المظفر سلطان محمد خان
منشور ایالت آورد و عداوت قدیمه که میانه زکریا بیک و اولاد شاه قلی ملیلان بود بوسیله
ابو بکر آغا بدوستی و اتحاد مبدل کشته بود باز بر سر حکومت خوی آن خصومت منعقد کردید و دو سی
و محبت به نزاع و کدورت انجامید و ابراهیم بیک چند دفعه بضبط خوی رفته امیر سیف الدین
با او در مقام مجادله و مقابله در آمده دخل نداد و عاقبت جمع کثیر از طرفین بقتل رسیده
هر چند ابراهیم بیک در این باب از زکریا بیک امداد طلب کرد اکر چه بحسب ظاهر بعضی از مردم
عشایر و قبایل بمدد او ارسال داشت اما ضمنا جون ابو بکر آغا کیخدای او بفساد راضی نبود معاونت
کلی ننمود تا محلی که ابو بکر آغا مزبور بتهنیت پیشان پاشا امیر میران وان باتحف و هدایا از طرف
وسپطان آمد فخر الدین مفسد جون میدانست که پیشان پاشا مزبور مرد قهار جبار است کفت

محل آنست که ابو بکر آغا را از پا در آورم و باتفاق چپن بیک ولد سید خالد بیک در عقب
ابو بکر آغا بوان آمده عرض چند از زبان زکریا بیک بعرض نظر پاشا آورد مضمون انکه از تغلب و
تصرف ابو بکر آغا بسیار بتنگ آمده ام اکر خاطر خطیر حضرت پاشا اورا کرفته بقبل آورد سپه ضرور را
بطریق هدایا بخدمت پاشا ارسال مینمایم پاشا مزبور این سخن را فوز عظیم دانسته فی الحال
ابو بکر آغا را کرفته بقبل رسانید و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الفیت زکریا بیک بحکومت
حلب مامور کشته دولت آشیان آنجا بر ابراهیم بیک بدار ایی البلاغ مبادرت مینماید امیدکه با فعال مستحسنه
موفق باشند فصل سیم در ذکر حکام عمادیه که اشتهار دارند بهادنیان نغمه پرداز این
کلستان غرایب اخبار و دستان سرایان بستان عجایب آثار آورده اند که نسب حاکمان
عمادیه بزعم ایشان بخلفای عباسیه منتهی میکردد و بروایت بعضی از ثقاة متقدمین بعد از پس
نام شخصی که در سلک مشاهیر و اعیان منخرط بوده میرسید العلم عند الله بهذا تقدیر بین الناس پس
بنی عباس اشتهار دارند اما در اصل از ولایت شمس الدینان بعمادیه آمده اند و قبل از آن
بعمادیه آبا و اجداد ایشان بحکومت قلعه طارون من اعمال شمس الدینان مبادرت مینموده اند
و آن شخصی که از طارون بعمادیه آمده بهاء الدین نام داشته بدان سبب بحکام عمادیه در میان
حاکمان و امراء کردستان بهادنیان مشهور شد و بروایت اصح الحال قریب بحهار صد سال است
که اولاد بهاء الدین در آن دیار بامر حکومت اشتغال دارند و قلعه عمادیه از بناهای حدیده است
که در زمان سلاطین سلاجقه عماد الدین زنکی بن آقسنقر والی موصل و سنجار بنا کرده است
و قلعه در بالای پشتکی واقع شده که نهایت مجموعی آن مدور است و تخمینا بعضی محال او صد ذرع
و بعضی پنجاه شصت ذرع و بعضی بیست ذرع از زمین مرتفع است و دو جاه در درون قلعه
در پشتک حفر کرده اند و باب رسانیده که مدار آب حمام و مدرسه و سایر لوازمات بر آن است
و آب ضروری را مردمان بحار و از بیرون شهری آورند و اطوار و اشغال مردم آن دیار
بکردی و تازی ممزوج است و صغیر و کبیر ایشان صالح و متدین و بخیرات و مبرات راغب

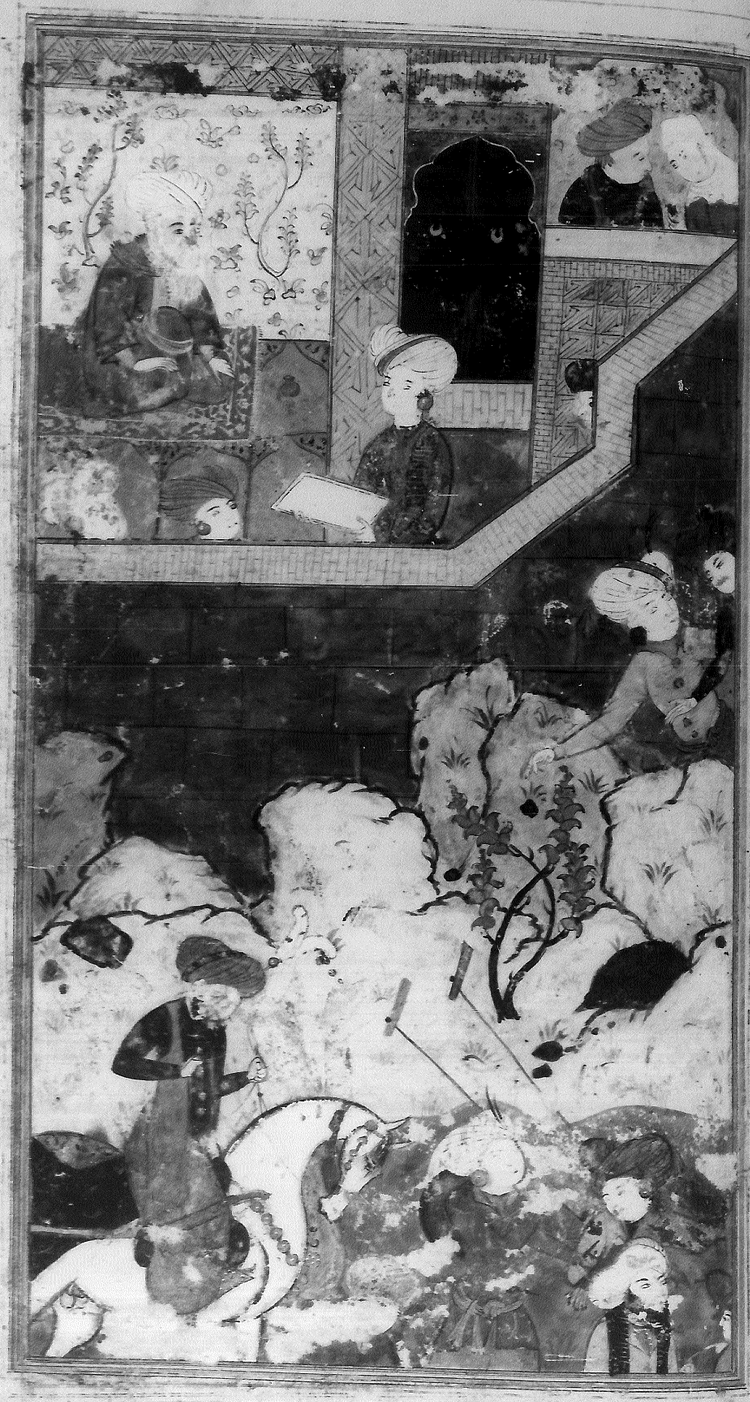



40

وبایل اند وحکام عمادیه درانجا مدارس ومساجد ساخته اند وعلما وفضلا تحصیل علوم دینیه وتکمیل فضایل یقینه افاده واستفاده می نمایند واز عشایر عمده عمادیه اولا عشیرت مزورپست وثانیا زنگی وزی نام رودخانه ایست درولایت عمادیه وچون آن طایفه درکنار آن رودخانه توقف شده اند ایشانرا زی باری گفته اند واسم دیگر آن رودخانه نهرالجنون ایست که بواسطه تندروی ملقب بدان اسم شده ودیگر عشیرت راد کاکیست که در السنهٔ اکراد به ریکان تغییر نام وبقیهٔ عشایر ایشان برنهج جست اپروارتی ومی وسپیابروی وتیلی وبهلی وبهل در اصطلاح مردم انجا دره را میگویند ویکی از قلاع مشهور عمادیه قلعهٔ عقره ایست که قصبهٔ دارد وتا موارد کیزار ملادولپشت خانه وارزانسلا موصل میباشد درانجا پاکن ایست ودیگر قلعهٔ دهوک وقلعهٔ ویر ایست که میرزاد گان ورئسای اعمام حاکمان عمادیه بحکومت انجا قیام مینمایند ودیگر قلعهٔ فی بشیر ایست که رئیس عشیرت رکاکیست ودیگر قلعه قلاته وقلعهٔ سوش وقلعهٔ عمرانی وقلعهٔ بازی ران ایست که بطایفه زنگی تعلق دارد ودیگر از جملهٔ نواحی ولایت عمادیه یکی ناحیهٔ زاخو ایست وعشیرت او مخصوص بدو طایفه ایست یکی سندی ویکی سلیمانی ودرین اثنا پس زاخو اولایت سندیان نشر فی مند واکثر علما وفضلای کرد پستان ازانجا برخاسته اند ودر قدیم الایام اوجاق بوده وحکامان علیحده داشته واتباع عمادیه نبوده واکنون حکام انجا ضعیف شده اند حکامان عمادیه انجارا از تصرف ایشان بیرون آورده داخل مضافات خود نموده اند وبالفعل یوسف بیک نام شخصی از اولاد حکامان زاخو ایست که خدمت حکامان خزینه میکند وحکامانی که ارسنل بهاالدین در حکومت نبوده اند بعضی را اصلا احوال معلوم نبوده وبعضی را که فی الجمله احوال معلوم بود تبرتب نوشته میشود امیر سیف الدین در ایام جهانبانی حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان وولد ارشد آن حضرت شاهرخ سلطان بایالت ولایت عمادیه سرافراز بوده اوقات خجسته سیاحات بکام دل میگذرانیده وچون آلپیر وبیت نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردیده پسر ارجمندش اخترش امیر سیف الدین قایم مقام پدر گشته جند گاه جناح عدل واحسان بر مفارق فرق انسان بسوط گردانیده وچون آن امیر نیکو اعتقاد بریاض جنت خرامیده ازو چون

وبایرک دوپسر بزرگش چون قایم مقام پدر شده درزمان او سلاطین آق قوینلو سلیمان بیک پسران اوغلی یا تیمخر ولایت عمادیه مامور گردانیدند وسلیمان بیک مزبور قلعهٔ عقره وقلعهٔ سوش را مسخر گردانیده امامر چند سعی واهتمام در گرفتن قلعهٔ عمادیه مفوض اثر بران مترتب نشد آخر کار بایلک آمده از سر قلعه برخاسته وچون بعد از استیصال خاندان سلاطین آق قوینلو بخدمت شاه اسماعیل صفوی آمده اعزاز واحترام تمام یافت وقلعهٔ دهوک را از سنجق داسنی تخلص گردانیده داخل ولایت موروثی ساخت وناحیهٔ سپندیر ایتر او اندظایفه سپندی که حاکم علیحده داشتند گرفته بمضافات عمادیه گرد وبعد ازان فوت کرده ازو مفت پسر ماند سلطان حسین وسیدی قاسم ومراد خان وسلیمان ویر بوداق ومیرزا محمد وخان احمد سلطان حسین که اسپر ارشد برادران بود قایم مقام پدر گشت وعنقریب احوال او وفرزندانش مذکور خواهد شد واز سیدی قاسم علیخان نام پسری ماند وازمراد خان اولاد ذکور نماند خودش در قضیهٔ قبادبیک بقتل رسید واز سلیمان سه پسر رستم نام پسری مانده واز پربوداق پسری مانده واز میرزا محمد سلطان محمود نام پسری مانده وخان احمد شاه نام پسری مانده واز بایرک بن سیف الدین پسری یوانه وش مانده که باعث قتل وفساد قبادبیک اوشد سلطان حسین خلاصهٔ دودمان وزبدهٔ خاندان بنی عباس ایست بعد از توپدر بموجب نشان عالیشان سلطان سلیمان خان والی ولایت عمادیه گشت بغایت عالم ومتشرع بوده وعلما وصلحای آن ولایت را رعایت بنهایت می کرده وسپاهی ورعیت را بعدل وداد مقتضی الرام نموده صغیر وکبیر وغنی وفقیر ازو راضی وشاکر بوده اند وبنوعی در رعایت خدمات پادشاهی قیام واقدام مینموده که مزیدی برآن متصور نتواند بود وبواسطهٔ اطاعت واتقیاد وبیکو خدمتی ممتاز اقران وامثال گشته که جملهٔ امرا وحکام کرد پستان را بدو مراجعت بوده واز سخن وصلاح او پرون نمی رفته اند وصرنوع قضیه که درباب کرد پستان وسپاه یا امور ممالک محروسهٔ عثمانی معروض درگاه سلیمانی میگردیده دست بدست بر سنیهٔ مطالب ومقاصد او نمی نهاده اند ومدتی

پی سپال بدین وتیره حکومت ولایت عمادیه مع مضافات وملحقات نمود و در شهور سنه
وتسعمائة باجل موعود بعالم آخرت نهضت فرمود وازو پنج پسر نامدار یادگار ماند
قباد بیک و پیرام بیک و رستم بیک و خان اسماعیل و سلطان ابوسعید قباد بیک
بن سلطان حسین بعد از فوت پدر چنب الفرمان سلطان سلیم خان متصرف ایالت ولایت
عمادیه شد واو مرد درویش وش صوفی منش بوده وبغایت مسلمان طبع ورحیم دل ودر
اوقات صلوة خمسه بتکالیف شرعیه مشاغل روز وشب بصید وشکار مایل اما در تدبیر امور
دنیوی وتدارک مملکت داری بی توقف وجاهل جنانچه بجرم اندک اشخاص وبیعایت بسیار دار
گناه کبار عفو واغماض نمیشمار از ظهور واظهار رحمی نافت بدین سبب عشایر وقبایل او رو بتمرد
گریزان شده میل بطرف پیرام بیک برادر او نمودند و پیرام بیک را تاب مقاومت او نبوده فرار
نموده در قزوین بخدمت شاه اسماعیل ثانی رسیده بواسطه بیکرانه پادشاهانه سرافراز گشت واز
عمده قبایل او طایفه مزوری قباد بیک عصیان نموده اورا از حکومت خلع کردند واز بی عام
او سلیمان بن بایرک بن سیف الدین را بطرافت حاکم خود کردانیدند وچون زنبل بیک حاکم حکاریه
نظر خاطر از قباد بیک بهم رسیده بود کس بطلب پیرام بیک فرستاده اورا از حبس شاه طهماسب
اطلاق داده نزد خود آورد وقباد بیک را قوت واهمه زیاده گشته رک حکومت نموده بجانب
موصل وپیشخار فرار کرد و پیرام بیک باستدعای حکومت متوجه عمادیه شد و پیرداران مدار و سپاهیان
کردوان اقتدار فرهاد پاشا و زیرین قضیه مطلع گشته ناحیه زاخو را طریق سنجاق پیرام بیک
تفویض نمود وقباد بیک همچنان متوهم از موصل بآمد آمده از انجا روانه استانبول شد و بامداد
استعانت وزیر اعظم پیاوش پاشا تجدید برات حکومت کرده بعادیه عودت کرد وچون بقلعه دوسکی
رسید بارادهٔ آنکه مفسدان عشایر که باعث فتنه وفساد گشته اند بدست آورده تقبل سیاست نماید بعد از
فارغبال متوجه عمادیه گردد توقف نمود سابق الذکر سلیمان بن بایرک باتفاق میر ملک مزوری
فتنه واهل شناعت ولایت را جمع نموده ایلغار بر سر قباد بیک آورده قلعهٔ دوسکی را

مرکز دار

مرکز دار در میان گرفته واهالیه قلعه مقدمه پیاخته در قلعه مفتوح گردانیدند وقباد بیک را
با یکی از پسرانش وچند نفر از رفقاء او بقتل آورده اموال واسباب ایشان را نهب وغارت
کردند وچون پیرام بیک برین قضیه مطلع گشت از زاخو ایلغار کرده و در میانهٔ عشایر وقبایل
در آمده سلیمان بیک و میر ملک او را بحکومت عمادیه نصب کردند واو نیز از صلاح وصواب دور
عشایر وقبایل بیرون نرفته طوعاً وکرهاً مرکب ایالت شده کردن بقلاده حکومت نهاد
وسید خان بیک وسلطان ابوسعید پسران قباد بیک گریان ونالان روانهٔ آستانهٔ سلطانی شدند واکثر خلق عمادیه از صغیر وکبیر وغنی وفقیر وکفره واسلامیه ورعیت وسپاهی
میل بجانب پیرام بیک نموده باستقبال شتافته مژده آمدن او میدادند وهدایا وتحفات متبرکات
داده رفع قباد بیک را نزد عظیم واشتند پیرام بیک بن سلطان حسین پیابقدم زده کلک
پیمان کردیده که پیرام بیک از ترسین برادر بخدمت شاه اسماعیل ثانی مدة العزاز واحترام تمام یافته
وچون شاه اسماعیل فوت شد برادر شاه سلطانمحمد رعایت وحمایت پیرام بیک را کما ینبغی
مرعی نداشته بواسطهٔ عجز واکتفا او را در قلعهٔ الموت محبوس گردانیدند وزنبل بیک حاکم حکاریه
بین قضیه چون واقف گشت در استخلاص او کوشیده درین باب با امیرخان والی تبریز مطابق
کرده قرار بران شد که پنجهزار غلوری بطریق جایزه وپیشکش بشاه سلطانمحمد وامیرخان داده
بعد ازان پیرام بیک را از قلعهٔ الموت اطلاق کرده تسلیم زنبل بیک نمایند حسب القرار زنبل بیک
مبلغ مزبور را تسلیم ملازمان امیرخان نموده ایشان پیرام بیک را تسلیم او نمودند و پیرام بیک بعد از قضایای مذکور شد حاکم با عدل وداد گشته بارعایا و متوطنان آن دیار بنوعی سلوک نمود که فرشش متصور نیست
وچون رعیت خلق عمادیه واخبار عدل وداد پیرام بیک مسموع عثمان پاشا وزیر اعظم پیرداران
عجم شد از قبطمونی منشور ایالت عمادیه بنام پیرام بیک نوشته ارسال نمود واچون سید خان بیک
ولد قباد بیک باستانه سلطانمراد خان رفته بود حقیقت حال قتل پدر وتمرد عصیان عشایر وقبایل
وحکومت پیرام بیک را معروض پایه سریر اعلی نمود از عنایت بیغایت پادشاهانه تفویض

ایالت عمادیه بدو شده تفتیش احوال پیرام بیک و دفع مفسدان عمادیه بسردار کیوان وقار فرمود
مفوض گردید و احکام مطاعه و فرامین منیعه درین باب عز اصدار یافت و سپردار بوساطت آگه
پیرام بیک را بدست آورد و بوعدهٔ ایالت عمادیه سپنجاغ چنگیف را علاوهٔ حکومت تنو
کرده به پیرام بیک عنایت فرمود و مکتوب استمالت بدو نوشت که طریق آن است که حکو
عمادیه را بموجب فرمان همایون سیدی خان بیک واگذاشته متصرف سپنجاغ زاخو و چنگیف گ
و درین سال همراه عساکر نصرت مآثر روانهٔ سفر کرجستان شده بخدمات پادشاهی قیام نماید
تا بعد ازمراجعت از سفر بنکو بندگی و یکجهتی او را معروض پایهٔ سریر گردون مصیر نموده انشاء
ایالت عمادیه بدو واگذاری خواهد شد پیرام بیک ساده لوح بدین وعده فریب خورده جوان
مدت هشت ماه از ایام حکومت او متمادی شد عنان اختیار ایالت عمادیه بقبضهٔ اقتدار سیدی خان بیک
نهاده پسنجاغ چنگیف قانع شد و همراه جنود انجم شمار سپردار ظفر شعار روانهٔ سفر کرجستان
گشته بعد از مراجعت ازان سفر سپردار مزبور را در قلعهٔ ارض محجوب پس کردانیده و مآل حالش در
قصهٔ آینده بشرح مذکور خواهد گردید بعون الملک المجید سیدی خان بیک بن قباد بیک
چون از آستانهٔ سعادت آشیانه تفویض ایالت عمادیه و منصب جلیل القدر پدر بموجب منشور
قضا قدر بدو شد باحکام مطاعهٔ مؤکد بنام میرمران بغداد و شهره ذول و سپیارام او حکام گردستان
بمفاد بیوست که اگر پیرام بیک در تسلیم نمودن قلعهٔ عمادیه و ایالت انجا مسامحه و مماطله
باتفاق بسپردار مقدمه او را از ولایت عمادیه اخراج نمایند و حکومت انجا را بتصرف سیدی خان بیک
دهند و چون سیدی خان بیک بموصل رسید پیرام بیک اطاعت حکم پادشاه کرده قلعه و ولایت را
خالی گذاشته پیرون رفت و سیدی خان بیک بمعاونت سلیمان بیک حاکم سپران در اواسط
شهر ذی حجه سنه ثلث و تسعین و تسعمایه داخل عمادیه شده بانم حکومت قیام نمود و جنانچه قبل ازین
مذکور شد چون فرهاد پاشا از سفر کرجستان عودت فرمود پیرام بیک را حسب الموعود مقید گردانید
و پس بطلب سیدی خان بیک فرستاده او را بارض اوه آورده بعد از انکه مبلغ خطیر بطریق جایزه از سیدی خان بیک

گرفت پیرام بیک را با اومراهه شرف حضور موقل قباد بیک والدش را برو ثابت نمود و
حسب الشرع پیرام بیک را تسلیم سیدی خان بیک نموده در شهور سنه اربع و تسعین و تسعمایه
بقصاص پدر بقتل آورده و الحال یازده سال است که حاکم باستقلال عمادیه گشته ضبط و ربط
و قبض و بسط آن ولایت بلامنازعت و مشارکت در حیطهٔ تصرف اوست اگرچه چندروزی
طایفهٔ مزوری اوادک تعدی و زوری کرده در مقام مخالفت و عناد بودند آخرالامر مقهور را
بقتل آورده برخی را بدلالت و استمالت مطیع و منقاد خود ساخت و فی الواقع جوانیست
بکلیهٔ قابلیت پیراسته و بزیور شجاعت آراسته رعایا و سپاهی از عدل و انصاف او راضی
و پسکنه و متوطنان از حسن خلقش شاکر امید که باطوار نکو موفق باشد فصل چهارم در ذکر حکام
جزیره و آن مشتمل است بر سه شعبه از عبارت دلکشای ثقات و از مسموعات نور افزای رواة
بصحت رسیده و تحقیق انجامیده که سبب سبب حکام جزیره از خلفاء بنی امیه بخالد بن ولید
میرسید و اول کسی که از اجداد ایشان بحکومت جزیره مبادرت نموده سلیمان بن خالد نام داشته
و مدتی روش و آداب ایشان بسلوک طایفهٔ شومیه زندقه یزیدیه بوده آخر توفیق حق دستگیر
ایشان گشته ازان بدعت رجعت کرده اند و طریق شعار اسلام پیش گرفته داخل طبقهٔ عالیه
اهل سنت و جماعت گشته اند و مساجد و مدارس بنا کرده قرایای خوب و مزرعهای مرغوب
بران وقف نموده اند و عشیرت نجبی در ماپس گردستان بیمت لاوری و شجاعت موصوف و بصفت سپاهی
گری و پیاری معروف اند و همیشه اسلحهٔ جنگ و آلات و ادوات نبرد و اسپان تازی
علی الخصوص شمشیر مصری و تیغ دمشقی را بقیمت اعلی میخرند و اعتبار کلی میکنند و در رور جنگ
و مصاف باتفاق در برابر دشمن ایستاده پای ثبات و وقار میدارند از نیجه در میانه کردستان
از امثال و اقران ممتاز اند و قلعهٔ جزیره از بناهای عمر عبد العزیز بست که ششم خلفاء بنی امیه
بوده و او را در عدل و آداب ثانی عمر خطاب رضی الله عنه میگویند و قریب صد سال که در
زمان خلفاء بنی امیه لعن و سب حضرت علی کرم الله وجهه و امامین همامین امیر المومنین حسن و

در اواسط سنه ۹۹۰ در حضور حافظ ابرو حاضر شده
که بمرو رود و بمرو رسیده بخدمت
نبود مفتوح گشته
بهادر را که در
قلعه بود
بر خاست
و بهادر
و بهادر





امیرالمومنین حسین رضی الله عنهما در منابر و مساجد می کرده اند او بر طرف نموده و مردم عالم را
از آن وبال و نکال رهانیده و قلعه و بلده جزیره در ساحل رودخانه شط العرب واقع شده
چنانچه در هنگام طغیان آب شط دو حصه گشته قلعه و شهر را در میانه گرفته میرود و سدی
عظیم از سنگ و آهک در بالای قلعه بسته اند که آب ضرری بعمارت و ابنیه آنجا نمیرساند و
همیشه تردد مردم بجسر است بدین واسطه موسوم بجزیره عمریه گشته و جزیره را قلاع خوب و نواحی
مرغوبست از انجمله چهارده قلعه و ناحیه درین نسخه یاد کرده میشود که باعث کلال و ملال ارباب فضل
و افضال نشود اول ناحیه کورکیل است که جبل جودی که سفینه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام میگویند
بر آن جبل ساکن گشته در انجاست و عشیرت آن ناحیه منحصر بهفت قبیله است چهار قبیله مسلمان است
شهرلوری ۲ شهرلی ۳ کورکیل ۴ استوری ۵ و سه قبیله دیگر یزیدی است ۱ بنوید کاون ۲ بورش
۳ هیودل دویم قلعه و ناحیه برکه است که بنام عشیرت اشتهار یافته و ناحیه و قلعه مزبور مخصوص بدان عشیرت است
سیم ناحیه و قلعه اروخ است که در تصرف قبیله اروخی است و از قلاع معتبر کردستان است
چهارم ناحیه و قلعه پیروز است که مخصوص بقبیله پیروز است و ایشان سه فرقه اند ۱ جاستولان
۲ بزم ۳ کرافان پنجم قلعه و ناحیه بادان است که بعشیرت کارسی تعلق دارد ششم ناحیه طزی است
و قلعه او را کلهوک میخوانند و او نیز در تصرف عشیرت کارسیست هفتم قلعه و ناحیه عینک است
و منحصر بچهار قبیله است که تعداد قبایل او مذکور خواهد شد هشتم ناحیه طور است نهم ناحیه هیتم است که
اکثر رعایا و سکنه آن ارامنه اند و حاصل و محصول خوب دارد و قبیله جلکی در انجا ساکن است
دهم ناحیه و قلعه شاخ است که در ولایت جزیره انار خوب در انجا میشود و رعایا انجا نیز ارامنه اند
و قبیله شیلدی در انجا متوطن است یازدهم قلعه نش اتل است دوازدهم قلعه ارمشاط است که در
تصرف قبیله براسبی است و عمده عشیرت بختی بکثره اعوان و انصار آن قبیله است سیزدهم
قلعه کیرور است که آنرا قمیز نیز می نامند و در تصرف قبیله کارسی و قریشی است چهاردهم قلعه
دیرده است از نواحی طزی که بعضی رعایا و سکنه انجا اعراب اند چون ۱ طهیری ۲ وصفان ۳ وبنی عباده

واکثر ارامنه انجا

واکثر ارامنه انجا بتازی تکلم می کنند و عشیرت و الوسات ایشان بر نیمو جست ۱ دنبلی
۲ و نوکی ۳ و محمودی ۴ و شیخ تبرنی ۵ و ماسکی ۶ و رشکی ۷ و مخ نهران ۸ و بیکان ۹ و بلان ۱۰ و بلاستوران
۱۱ و شیرویان ۱۲ و دوتوران و قول اصح آن است که عشیرت دنبلی و محمودی در اصل از
ولایت جزیره رفته اند و ذکر ایشان را در صحیفه سیم بقراری که در فهرست داده بتفصیل رقم
خواهد نمود بعون الله الملک المعبود اکنون شروع در شرح حالات حاکمان جزیره مینماید
بتوفیق واهب الخیر والوجود در ذکر سلیمان بن خالد قبل ازین مذکور شد که اول کسی
که از اجداد حاکمان جزیره بحکومت انجا مبادرت نموده سلیمان بن خالد بوده و چون مدتی
در آن دیار بکامرانی و فرمان روایی گذرانیده از جزیره فنا روی در شهر بقا آورده و سه پسر
نیکو سیر بیادگار گذاشته ۱ میر حاجی بدر ۲ و میر عبدالعزیز ۳ و میر ابدال اما ارشد اولاد بحسب
قابلیت و استعداد میر عبدالعزیز بود و گوی تفوق و رجحان از سایر برادران در میدان عدالت
بچوگان سخاوت می ربود روز بروز آثار دولت و علامت شهامت از ناصیه احوالش پیدا
و ساعت بساعت شعشعه نور و اقبال از جبهه آمالش هویدا بیت بالای سرش ز هوشمندی
می تافت ستاره بلندی بنابرین میر عبدالعزیز بعد از وفات پدر بحکومت جزیره قیام
نموده ناحیه کورکیل ببرادرش میر حاجی بدر و ناحیه فنیک ببرادر دیگرش میر ابدال مقرر شد
و برادران باتفاق در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت شرایط مملکت داری و قانون
عدالت گستری بجای آوردند و بیکدیگر موافقت و متابعت کردند شعبه اول در ذکر حاکمان جزیره
که اشتهار دارند بعزیزان چون مدتی از ایام حکومت میر عبدالعزیز متمادی شد هادم اللذات
دست تصرف او را از جیب شهرستان ملکی و مالی کوتاه گردانید و پای تغلبش را از طی مسافت
باغستان دنیی فانی در کشید و از و امیر سیف الدین و امیر مجدالدین دو پسر ماند و پسر بزرگتر
قایم مقام پدر گردید امیر سیف الدین بن امیر عبدالعزیز چون زمام مهام حکومت جزیره را بقبضه
تصرف در آورد قاعده و قانون سنت پدر را کما ینبغی رعایت کرد و در رعایت

رعیت و حمایت سپاهی و عشیرت کوشیده جمله را از خود راضی و تسلی گردانید و چون ایام
حیاتش بنهایت انجامید قابض ارواح روزنامچهٔ عمرش را در نوردیده بر طاق نسیان نهاد
و بعد از فوت آن امیر پاک اعتقاد برادرش امیر مجد الدین بر مسند حکومت نشسته بهتر از پدر و
برادر رواج و رونق مملکت داد و مدتی مدید کامرانی و فرمان روایی نموده عاقبت آفتاب
عمر و دولتش بمغرب زوال رسید و صبح اقبال حیاتش بشام اختلال ممات انجامید خلف صدق
او امیر عیسی قایم مقام پدر گردید و مضمون این مصرع را که ع بعدل کوش که عادل همیشه معتبرست
کار بسته ابواب عدل و احسان بر روی عالمیان مفتوح گردانید و در ایام حکومت خود بطریق
مدارا و مواسا با رعایا و برایا سلوک نموده هیچکس را بی سبب نرنجانید و چون دنیای فانی را
وداع نموده بعالم جاویدانی رحلت فرمود ثمرهٔ شجرهٔ او امیر بدر الدین بر سریر حکومت جلوس نمود
و در مادهٔ رعیت پروری و مملکت داری بمثابهٔ اهتمام کرد که فوقش متصور نبود و بصیقل تیمر
زهر آبدار زنگ ظلم و غبار ستم از آینهٔ خاطر صغار و کبار زدود و دروب بذل و احسان بر
رخ کافهٔ اهل ایمان گشود و همواره طالب ملاقات فایض البرکات اصحاب کشف و ارباب
ایقان بود و چون عازم عالم آخرت شد پسرش امیر ابدال جانشین پدر گشته طریقهٔ اجداد بزرگوار را
در همه وادی مرعی داشت تا هنگامی که رایت حکومت در ریاض جنت برافراشت و بعد از فوت او پسرش
امیر عز الدین بسرداری عشایر و قبایل پرداخت و در زمان او ماهچهٔ رایت امیر تیمور گورکان
پرتو تسخیر بر معمورهٔ جهان انداخت چنانچه مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ ظفرنامه آورده
که چون صاحب قران زمان امیر تیمور گورکان در شهور سنه ست و تسعین و سبعمایه بعد از فتح
دار الاسلام بغداد و تخریب قلعهٔ تکریت و تسخیر سایر قلاع و بلاد آن نواحی متوجه ماردین گشت
در موضع چیملیک که در هفت فرسخی ماردین واقع است امیر عز الدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه
آمده شرف بساط بوس دریافت و پیشکشهای لایقه کشیده منظور نظر عاطفت اثر صاحب قرانی
گردید و خراج و تغار که عبارت از آذوقه و ذخیره قبول کرده بولایت معاودت فرمود و از

سلطان عیسی

سلطان عیسی حاکم ماردین نسبت بملازمان تیموری بعضی اوضاع ناملایم که شرح او درین
مقام مناسب نیست صدور یافت خواست که بمحاصرهٔ قلعهٔ ماردین اشتغال نماید اما چون
کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و در آن حوالی علف یافت نمی شد رای ممالک آرا در آن
ولا ماردین را محاصره کردن مصلحت ندید و در روز سه شنبه ششم ربیع الآخر سنه مزبوره از انجا عودت
نموده بجانب موصل روان شد و در آن منزل صاحب قران دریا دل جمعی را با پستی تحف و هدایا
جهة خواتین و شهزادگان بجانب سلطانیه روان نمود و شیخ نام کردی از طایفهٔ
بختی که در موضع چیملک با امیر عز الدین بشرف بساط بوس رسیده بود و بنوازش مخصوص گشته
تا آن وقت در اردوی کیهان بود درینولا رخصت انصراف حاصل کرده بهمراهی جماعهٔ
که تحف و هدایا میبردند روان شد و چون بحوالی جزیره رسید پای از راه صواب بیرون
نهاده دست جسارت بآن تنسوقات دراز کرد و همه را برگرفته بجزیره درآورد و امیر عز الدین
حاکم انجا عهدی که با بندگان حضرت صاحب قران بسته بود شکسته با آن شوربخت همداستان
شد صاحب قران گردون اقتدار الزام حجت را دو نوبت قاصد بامیر عز الدین فرستاد و او را
پیغام داد که شیخ را گرفته نزد ما فرست تا از سر گناه تو درگذریم و اگر نه تمام قلاع و خیل و حشم
تو در زیر سم ستور ناچیز خواهد شد امیر عز الدین بر حصانت قلعه و وفور آب شط اعتماد کرده از امتثال
امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود بنابران حضرت صاحب قران در روز دوشنبه
سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با تمام لشکر از دجله گذشته سنگر کرد
و در وقت سحر لشکر فیروزی اثر چون بلای ناگهان و دریای بیکران بر اطراف جزیره محیط شد
و در ساعت قلعه و شهر را مسخر ساخته تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت
و امیر عز الدین در آن آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده چون او را نشناخت بشکنجه و عقوبت
بسی چیزها از و ستانیده رها کرد و بهزار مشقت بعد از زجر و اهانت نیم جانی بسلامت از آن مهلکه
بیرون برد و درین باب روایت مردم جزیره آن است که امیر تیمور بغایت در اعزاز و احترام

امیر عزالدین کوشیده حتی با او بلعب شطرنج مشغولی نمود و مصاحبت او موافق مزاج امیر تیمور افتاده
او را ترغیب سفر شام کرد که دران یورش در رکاب ظفر انتساب بوده باشد چون هر سال
مبلغ خطیر از سلاطین شام بوظیفهٔ امیر عزالدین مقرر بود از رفتن عربستان ابا نمود بدین سبب
امیر تیمور بدو انحراف مزاج پیدا کرده حکم نهب و غارت جزیره فرمود و امیر عزالدین در میانهٔ
عشیرت اروخی مختفی شده اوقات بریاضت و مشقت می گذرانید تا وفات کرد امیر ابدال بن
امیر عزالدین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت جزیره متمکن گشته بسرداری عشایر و قبایل
قیام و اقدام نمود اما بزودی بصوب عالم آخرت نهضت فرمود امیر ابراهیم بن امیر ابدال
چون پدرش از دار فنا بدار بقا رحلت نمود بر مسند حکومت ولایت جزیره بجای پدر جلوس فرمود
و مدتی حکومت انجا نموده فوت کرد و از و سه پسر ماند امیر شرف و امیر بدر و کک محمد اولا امیر شرف
قایم مقام پدر گشته مدتی که از ایام حکومتش متمادی شد باجل موعود درگذشت و بعد از و برادرش
امیر بدر جانشین او شد و مدتها بحکومت و فرمان روایی قیام نموده بعد از ان فوت کرد
و از و سه پسر ماند ۱ میر شرف ۲ و میر محمد ۳ و شاه علی بیک کک محمد بن امیر ابراهیم بعد از فوت برادر متصدی
حکومت جزیره شد و در زمان او حسن بیک آق قوینلو بر آن دیار مستولی گشته خرابی بسیار باحوال
آن ولایت راه یافت و اعیان بختی اکثر بقتل رسیده کک محمد را با برادرزادگانش میر محمد و شاه علی بیک
گرفته مقید بطرف عراق بردند و آن دیار بالکلیه بید تصرف تراکمهٔ آق قوینلو درآمده حکومت انجا
بجلبی بیک نام شخصی که بالفعل اولاد او در میانهٔ طایفهٔ ترکمان بجلبلو اشتهار دارد و لقب جلبی مزبور
بنوعی در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت جزیره اهتمام نمود که فوقش متصور نیست
و مدتی در تصرف او بود تا وقتی که امیر شرف بن امیر بدر از طایفهٔ آق قوینلو آن ولایت را مستخلص گردانید
امیر شرف بن امیر بدر در تاریخی که عمش کک محمد و برادرانش میر محمد و شاه علی بیک در دست
طایفهٔ آق قوینلو گرفتار گشتند او فرار کرده در گوشهٔ مخفی بسر میبرد تا آفتاب دولت سلاطین
آق قوینلو بسر حد زوال رسید و صبح اقبالشان بشام اختلال انجامید که گفته اند نظم

تا نمیرد یکی بناکامی دیگر شادکام ننشیند روز بروز آثار اقبال از جبههٔ آمال
امیر شرف طالع و ساعت بساعت ستارهٔ طالعش در اوج رفعت لامع میشد تا بقیهٔ السیف
بختی را بدلالت و استمالت بر سر رایت خود جمع نموده هوای حکومت جزیره را در نظر خود
جلوه داد و مدتی سی سال که در پس زانوی یأس و نومیدی نشسته منتظر فرصت می بود
که ناگاه بدستیاری بخت بلند و رهنمونی طالع ارجمند بارادهٔ حکومت از کنج عزلت
اسب همت بمیدان جرات رانده ولایت موروثی را بضرب شمشیر صاعقه کردار مستخلص ساخت
و حاکم باستقلال گشته درین اثنا عمش کک محمد و برادرانش شاه علی بیک و میر محمد از قید تراکمه
خلاص شده بدو پیوستند و چون شاه اسماعیل صفوی خروج کرده ولایت عراقین
و آذربایجان را از طایفهٔ تراکمه مستخلص گردانیده پادشاه شد ولایت دیار بکر و موصل و
سنجار را نیز بید تصرف درآورده بارادهٔ تسخیر جزیره لشکر بدان طرف فرستاد و بدفعات
در میانهٔ طایفهٔ قزلباش و امیر شرف مجادله و مقابله واقع شده هر دفعه امیر شرف غالب آمد
چنانچه یک دفعه هزار و هفتصد کس بقتل رسیده گروه انبوه اسیر و دستگیر شد و مرتبهٔ
دیگر خان محمد استاجلو را که میر میران دیار بکر بود با برادرش قراخان بعزم تسخیر جزیره بر
سر میر شرف فرستاده باز فتح میسر نشده عودت نمود و در دفعهٔ ثالث یکان بیک تکلوی
قورچی باشی را از همدان با قورچیان نامدار و لشکریان جرار شجاعت آثار بعزم رزم امیر شرف
و فتح ولایت جزیره روان گردانید و امیر شرف متوسل بعون عنایت الهی گشته
بمضمون آیهٔ کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله دلیران نبرد آزما و هزبران
بیشه وغا را جمع کرده و در برابر یکان بیک صف آرا گشته بعد از کوشش و کشش بسیار
یکان بیک را شکست داده از ولایت جزیره بیرون کرد و دیگر از ان روز لشکر قزلباش
متعرض جزیره نشده و امیر شرف بعد ازین قضایا بچند وقت رخت هستی از عالم فنا بدار بقا
کشید شاه علی بیک بن میر بدر بعد از فوت برادرش امیر شرف باستصواب عشایر و اعیان

بختی متصدی امر حکومت جزیره شد و قلعه و نواحی فنیک را ببرادرش میر محمد داد و در فرصتی که
امراء کردستان باتفاق اراده ملازمت شاه اسمعیل صفوی نموده روانه خوی و تبریز شدند
شاه علی بیک نیز فریب خورده و ایزاواهانتی که از طایفه بختی بقزلباش رسیده بود بر طاق
نسیان نهاده بهمراهی دوازده نفر از امرا و حکام کردستان متوجه خدمت شاه اسمعیل شد
و شاه اسمعیل ذخیره خاطری که از امیر شرف داشت حزم نتوانست کرد و او را نیز همراه امرا
و حکام کردستان در قید حبس و زنجیر کشید و بعد از مدتی که امرا و حکام مزبوره هر یک بطریق
از قید خلاص شده شاه علی بیک نیز از آن بند رهایی یافته بجزیره آمد و در آن حین ولایت جزیره
از نیابت شاه اسمعیل بید تصرف اولاش بیک برادر خان محمد استاجلو بود در میانه ایشان
مجادله و مقابله واقع شده اولاش بیک ترک حکومت جزیره نموده فرار کرد و قلاع و نواحی
جزیره بتجدید بید تصرف شاه علی بیک در آمد و بعد از آن با میر شرف حاکم بدلیس عقد اخوت بسته
اظهار اطاعت بدرگاه سلطان سلیم خان نمودند و پادشاه مزبور را ترغیب بتسخیر و فتح دیار بکر و
آذربایجان و ارمن کردند و چون چند سال از حکومت شاه علی بیک در گذشت باجل موعود
عالم فانی را بدرود کرد و از و چهار پسر ماند بدر بیک و ناصر بیک و کک محمد و میر محمد
بدر بیک قایم مقام پدر شد و اولاد ناصر بیک و کک محمد که حکومت جزیره نموده اند احوال هر یک
بتفصیل مذکور خواهد شد و از میر محمد سلیمان بیک نام پسر شجاع دلاور مانده در قید حیات است
بدر بیک بن شاه علی بیک بعد از فوت پدر بر مسند حکومت جزیره نشسته آن دیار را بعدل و
داد معمور و آبادان گردانید و قریب بهفتاد سال حکومت باستقلال کرده در دور سلطنت
و ایام حشمت سلطان سلیمان خان غازی من اوله الی آخره بخدمات مبروره پادشاهی و اشارات
مامورهٔ سلطانی قیام و اقدام نموده در سفروان و تبریز و فتح بغداد و سایر بلاد عراق
عرب ملازم رکاب ظفر انتساب میبود اما بواسطه دو امر شنیع که از روی تهور و اعتماد
و نیکو بندگی از و نسبت بعتبه علیه سلطانی بظهور آمد پادشاه و وزیر عصر رستم پاشا را از و انحراف

مزاج بهم رسید

مزاج بهم رسید یکی آنکه در دیوان همایون هنگام رخصت امرا و حکام در آخر سفر اعجام در محل دست
بوس چون سلطان حسین بیک حاکم عمادیه را بر او تصدر فرموده بودند بدر بیک قبول این معنی ننموده
و مقید بدست بوس پادشاهی نشده از دیوان بیرون رفت و بی آنکه از پادشاه و وزیر مرخص گردد
متوجه جزیره شد و دوم آنکه در هنگامی که زینل بیک حاکم حکاری بامداد و معاونت رستم پاشا
وزیر باراده حکومت از آستانه سلیمانی عودت کرده چون بولایت جزیره رسید چنانچه قبل از این
بتفصیل مذکور شد بدر بیک معدودی چند از سفاکان و بی باکان بختی بر سر راه او فرستاده
همراهان زینل بیک را بالتمام بقتل آورده او را زخم بسیار زده بر خاک بوار انداختند چون
این خبر مسموع رستم پاشا گشت علاوه ذخیره خاطر او شد و در دفعه ثانی چون بر مسند صدارت
جلوس فرمود میر ناصر برادر بدر بیک را تحریک نمود که طالب حکومت جزیره گشته متوجه آستانه
پادشاهی گردد و ناصر بیک حسب الفرموده توجه بدرگاه سلیمانی نموده بامداد حضرت آصفجاه حکومت
جزیره از دیوان پادشاه بناصر بیک عنایت شده بجزیره عودت نمود و بمجرد رسیدن او
بدانجا بدر بیک بطرف سنجار رفته حکومت را تسلیم برادرش نمود و بعد از دو سال بدر بیک
روانه آستانه پادشاهی شده ناحیه طور و هیتم از ایالت جزیره تفریق کرده حکومت
جزیره تکرار به بدر بیک مقرر شد و مدة الحیات بموجب نشان مکرمت عنوان حاکم ذی شوکت
جزیره گشته بدارایی آنجا قیام نمود اما بر علانیه در مجالس و محافل اسرار تناول می کرده
چنانچه هر روز در مجلس او پانصد درم اسرار خرج میشده و قریب بصد درم خود بنفسه
صبح و شام میخورده و دایم الاوقات وکیل خرج خود را تنبیه مینموده که قیمت اسرار
را از وجه حلال داده از زری که شبهه داشته باشد ندهی اما در سایر امور شرعیه و احکام
دینیه بغایت می کوشیده و رعایت و حمایت فضلا و علما را کما ینبغی مرعی میداشته و علما و
فضلای که در زمان او در جزیره مجتمع گشته اند در هیچ عصر و زمان نبوده اند مثل مولانا محمد
برقلعی و مولانا ابوبکر و مولانا حسن سورجی و مولانا زین الدین ایبی که در علم ظاهر و باطن

پیر آمد علماء زمان و خلاصهٔ مشایخ دوران است و مولانا سید علی و غیرهم که مصنفات ایشان
بین العلما متداول است و روایتیست که نوبت مولانا ابوبکر از بدر بیک آزرده خاطر گشته
از جزیره ارادهٔ بیرون رفتن کرد بدر بیک با اشراف و اعیان نزد مولانا رفته و او را بانعامات
و خلع فاخره سرافراز ساخته و دلداری بی‌نهایت کرده باز بجای خود آورد و چون ناصر بیک
برادرش فوت کرد ناحیهٔ طور و هیتم را بدستور اول ضمیمهٔ ایالت موروثی ساخت و عمر طویل یافت
و در آخر آن که عمرش از حدود نود در گذشته بود و نزدیک بسر حد صد رسیده انحطاط در عقل
و فراست او پیدا شده کارهای دور از عقل می‌کرد چنانچه از ثقات استماع افتاده که یکبار شخصی
از دست قصاب شهر نزد بدر بیک آمده شکایت کرد که مرا اهانت کرده است بدر بیک تصور کرده
که آن شخص قصار است که بر آن مرد ستم کرده است فی الحال استاد قصار حاضر گردانیده چوب
سیاست زد قصار بعد از خوردن چوب سوال کرد که گناه بنده چه بود که سزاوار این سیاست
گشتم بدر بیک در جواب فرمود که بواسطهٔ آنکه فلان شخص را اهانت کردهٔ قصار گفت یا امیر شخصی که
او را اهانت کرده است قصاب است و من قصارم بدر بیک در جواب فرمود که قصاب و قصار
اشتراک لفظی دارند اگر سهوی شده سهل است با تو تلافی خواهد شد و چون باجل موعود اجابت
حق را لبیک گفت از و میر محمد نام پسری ماند میر محمد بن بدر بیک در زمان حیات
پدر مدار الملک بوده و بجمع مال و منال حرص تمام داشته منقول است که او را دوازده هزار
گوسفند بره دار بوده که هر سال مبلغهای کلی از نتایج گوسفندان حاصل او میشده و دیگر
صد هزار قطعه مرغ برعایا و مزارعان سپرده بوده و از هر مرغی هر سال چند دانه بیضه قرار
داده میگرفته غرض که در کفایت مال و جمع منال ید طولی داشته و بعد از فوت پدر باستقلال
تمام حاکم جزیره شده چون هفت سال از ایام حکومت او متمادی شد در تاریخ سنه ست و ثمانین
و تسعمائه که قرا مصطفی پاشاء لاله وزیر ثانی بموجب فرمان سلطان مراد خان بتسخیر ولایت گرجستان و شیروان
مامور شد میر محمد نیز بهمراهی عساکر نصرت فرجام اسلام قیام نمود و چون عسکر مزبور داخل ولایت

گرجستان شد

گرجستان شد محمدی خان تغماق استاجلوی میر میران جقور سعد و امام قلی سلطان قاجار میر میران
قراباغ اران با موازی ده هزار سوار قزلباش جرار نیزه گذار در جلدر نام محل سر راه بر مصطفی
پاشا گرفته اتفاقا در آن روز درویش پاشاء میر میران دیار بکر بامر قراولی مامور گشته پیشتر و عسکر
اسلام بود و در محل مزبور بعد از عصر قریب بغروب آفتاب ملاقات هر دو گروه در دامن کوه اتفاق
افتاد و گردان گردان آن گروه انبوه را شئ قلیل دانسته از روی تهور و غرور موفور
و غافل از حیله و مکر سنین و شهور بر آن قوم حمله آوردند نظم مبین گرچه شیری عدو را حقیر
بیندیش از و کو بود شیر گیر منازار بهی ای رخیل بهان که باشد به از به بسی در جهان
بسر پنجهٔ آهنیت مناز که آهنگرانند آهن گداز گروه قزلباش بعضی از مردمان
بیسر و پا تا موازی دو سه هزار را در برابر لشکر روم نمایان ساخته دلیران رزم دیده و شجاعان
کار آزموده در کمینگاه کوه آرمیده بودند چون آن گروه بی شکوه بنظر لشکر انبوه در آمد دلیران
گردان چون شیر غران بر آن جمع پریشان قزلباشان زور آورده آن جماعت را که چون
عقد ثریا فراهم آمده مانند بنات النعش پریشان ساختند که یکبار موازی شش هزار مرد
تازی سوار از گریوه کوه چون سیل غران و اژدهای دمان بیرون آمده بهیات مجموعی
حمله بر لشکر پراکندهٔ گردان آوردند و آواز دار و گیر و نالهٔ کرنا و نفیر بفلک اثیر رسانیدند
و از شیههٔ باد پایان در آن معرکه ستیز علامت روز رستخیز ظاهر گشته دشت و هامون
از خون دلیران مانند شفق گلگون شد و صبح اقبال خواص و عوام در آن وادی هولناک بشام
رسید نظم صدای سم و شیههٔ باد پای در آورد ماهی و مه را ز جای
نمایان شد از هر طرف چوب تیر چو رگهای غیرت بتن جا بگیر ز خونی که تیرک زد از فرقگاه
یلان را برافراخت پر کلاه تبرزین بخون یلان گشته غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق
القصه میر محمد باتفاق صارو خان بیک حاکم خرو و دودمان بیک زرقی و میر محمد فنیکی در آن
معرکه بقتل رسید و آخر الامر شکست بر لشکر قزلباش افتاده موازی سه چهار هزار کس از طرفین

در معرض تلف در آمد و در محلی که میر محمد بقتل رسید موازی دویست هزار سکه حسنه سلطانی
و باباسی بغیر از اجناس و امتعه و مرصع آلات در خزینه او موجود بود و بغیر از سلطان محمد
نام پسری در سن پنجسالگی و چهار دختر وارثی دیگر نداشت و درین عصر کسی از حکام کردستان
اینقدر از خزینه مالک نشده سلطان محمد بن میر محمد او از دختر ملک محمد بن ملک خلیل
حاکم حسنکیف متولد شده در صغر سن از پدر باز ماند و عادت کردستان آنست که چون
پسر خورد سال از پدر یتیم ماند او را ملقب و مخاطب باسم پدر می کنند و محتمل که بواسطه علم سلطان
که در اول اسم واقع شده غفلت کرده نام او را محمد گذاشته باشند العلم عند الله اما چون مادر او
عورت عاقله بود و مبلغ خطیر از پدر پسر بدو میراث مانده بود وارثان ملک و آغایان عشیرت یحیی را
باحسان و انعام تسلی و خشنود گردانیده با رعایا و متوطنان آنجا بطریق مدارا و مواسا سلوک می
نمود و دختران خود را بمیر ناصر و شرف بیک ولد خان ابدال داده رتق و فتق مهمات کلی و جزوی
آن دیار را در کف کفایت اولاد خان ابدال گذاشت و فی الواقع بنوعی در حفظ و حراست
و ضبط و صیانت ولایت جزیره قیام و اقدام نمود که مزیدی بر آن متصور نیست و یکدفعه
پسر خود را برداشته و بآستانه سلطانمراد خان باستنبول برده ارکان و اعیان آنجا را بتحف
و هدایا و تنسوقات گرانبها خوشدل گردانید و از جانب پادشاه بخلعت فاخره و تجدید رایات
ایالت مفتخر و سرافراز گشته رخصت انصراف حاصل کرده بجزیره عودت نمود و چون مدت پنجسال
از حکومت او منقضی گشت والده خیره اش وفات کرد و او نیز بعد از چند روز مریض گشته در
تاریخ سنه احدی و تسعین و تسعمایه مرغ روح قدسی آشیانش از قفس بدن پرواز کرده بر شاخسار
طوبی جا گرفت و بروایتی وارثان ملک و معاندان سمیات در طعام او کرده او را مسموم گردانیدند
و از اولاد بدر بیک کسی دیگر نمانده منقطع النسل شد ناصر بیک بن شاه علی بیک در زمان سلطنت
سلطان سلیمان خان غازی و در ایام وزارت رستم پاشا وزیر اعظم ندیم مجلس شریف سلطانی
و مدبر امور آصف برخیا ثانی درویش محمود کله چیری بود و این درویش محمود در اصل از عشیرت روزکیست

و در طرز

و در طرز اشعار و اسلوب انشا از شاگردان مولانا ادریس بدلیسیست که مدتی منصب انشاء
شرف بیک حاکم آنجا بدو متعلق بوده و بعد از قتل شرف بیک بدیار روم افتاده معلم دختر
سلیمان خان که منکوحه رستم پاشا بود شده و آهسته آهسته کار او بجایی رسیده که مراجعت اکثر
حکام کردستان بدو بوده از آنجهة رستم پاشاء وزیر بر کماهی حالات کردستان واقف شده
تغیرات و تبدیلات در حکام آنجا واقع شد غرض از تمهید این مقدمات آنست که سابقا مذکور شد که
رستم پاشاء وزیر اعظم ناصر بیک را تحریک فرمود که با برادر خود بدر بیک مخالفت نموده طالب
حکومت جزیره گردد و او حسب الاشاره روانه آستانه ملک آشیانه سلیمانی گشته تفویض
ایالت جزیره بدو شد و چون دو سال از دارایی او مرور کرد بدر بیک نیز متوجه درگاه پادشاهی
شده ناحیه طور و هیتم را از ایالت جزیره تفریق کرده بطریق سنجاق بمیر ناصر تعیین و ایالت
جزیره را بخود مقرر کرد و بعد از اندک فرصتی ناصر بیک در طور و هیتم وفات نموده بدر بیک
نواحی مذکوره را بدستور سابق الحاق ولایت خود کرد غرض که باعث این تغیر و تبدیل و غیرهم
که در حکام کردستان واقع شده باعتقاد بعضی از اکابر از اثر استادی درویش محمود کله چیریست
القصه چون ناصر بیک وفات کرد خان ابدال پسر او باراده سنجاق طور و هیتم در زمان
سلطان سلیم خان که محمد پاشا وزیر اعظم بود روانه درگاه پادشاهی شده بلکه دیو غرور
سودای حکومت جزیره در کاخ دماغ او نهاده در تلاش منصب ایالت مساعی بود و محمد پاشاء
وزیر اعظم نه بواسطه دوستی بدر بیک بلکه بجهة نظام و انتظام عالم و محبت خاندان
حکام معظم در صدد زجر و اهانت خان ابدال شده رای او بران قرار گرفت که خان
ابدال را محبوس گردانیده گوشمال بسزا دهد بنابرین محمد آغا چاوش باشی را با چند نفر از چاوشان
درگاه عالی بطلب خان ابدال فرستاد اتفاقا خان ابدال با جمعی از امیرزادهای بختی
و چند نفر از ملازمان خود بجامع ادرنه بگذاردن فریضه عصر رفته بود بعد از ادای نماز چاوش
باشی مزبور با جمع چاوشان بدو رسیده او را بدیوان وزیر اعظم دعوت کردند طایفه

اکراد میکویند که جون درینوقت جاوشن پادشاهی پادشاه باچند نفر از جاوشان بطلب خان ابدال آمده اند
ظاهرا علامت خوب نسبت بحمل که قصد او کرده اند که او را بقتل آورند بحجره مطنه شیخ شیخان
نام کردی از نزدیکان خان ابدال از عقب جاوشن پادشاهی در آمده خنجری درمیان دو کتف او فرو
می برد که سپر از سینه او بدر می آورد جاوشان دیگر فرار کرده نزد وزیر اعظم رفته واو
که ازان کرد بطنور آمده بود بعرض رسانیدند وخان ابدال و رفقاء او ازین قضیه سپر آسیمه کشته
تفرقه و پریشانی برایشان راه یافت و باتمام در شهر در نیامده کشته در کوشها متواری شدند
وبعضی از شهر بیرون آمده روی در صحرا نهادند ومردمان شهر چسب الفرمان وزیر بکرفتن
خان ابدال و بدست آوردن اموال او مامور کشته دلالان در کوچه ومحلات او در ندا می کرده و اطراف
وجوانب را تفحص نموده فی الفور خان ابدال واکثر اتباعان او را کرفته در دیوان حاضر کردانیدند
وهمان لحظه فرمان قضا جریان پادشاهی بقتل خان ابدال و اتباعان او نفاذ کشته او را با موازی
صد نفر از اعیان بقتل آوردند واموال و اسباب او را ضابطان بیت المال ضبط کرده
داخل خزینه عامره نمودند واز وهفت پسر نکبو پسر در صفحه روزکار یادکار ماند امیر ناصر
و امیر شرف و امیر محمد و شاه علی بیک و امیر سیف الدین و امیر غازالدین و امیر ابدال
اولا امیر ناصر از نیابت سلطان محمد حاکم حزیره بسفر ایروان رفته بود و درینکام مراجعت ازان سفر
در پیرقلعه قارص خبر فوت سلطان محمد بسمع فرهاد پاشا و پیردار رسیده رای صوابنمای پیردار
نصرت شعار بران قرار کرفت که حکومت جزیره را یکی از ارکان ملک که همراه او بودند
تفویض نماید اعیان بختی اتفاق بحکومت میر ناصر نموده استدعای حکومت جزیره از فرهاد
پاشا جبه او نمودند در اول پاشا مزبور قبول انیمعنی کرده وعده ایالت و او امیر عزیز ولد
کک محمد بوساطت بالی جاوش بعرض پیردار مزبور رسانیدند که از سلطان محمد مرحوم موازی
صد هزار سکه سلطانی و اموال بسیار مانده و نیز او و عشیره وارثی دیکر ندارند و من امیر ناصر
سلطان محمد اقوم اکر حکومت جزیره بمن تفویض شود موازی صد هزار فلوری از مال سلطان محمد

و مبلغ دوازده نیم فلوری از مال خود بخزینه پادشاهی عاید میکردانم پیردار کفایت شعار
این سخن را فوز عظیم دانسته روز دیکر که موعد پستو پس میرناصر بود باتفاق میر عزیز در دیوان
حاضر کردانیده پیردار توجه باعیان بختی کرده کفت که از میرناصر و میر عزیز
کرو سلطان محمد متوفی نزدیکتر زند اعیان جزیره کفتند که میر عزیز پسر و اپسر
تر و کیر تست پیردار فرمود که پس ایالت جزیره بحسب ارث بمیر عزیز میرسد و با وارزانی
داشتن اولی و انسب مینماید باز اعیان جزیره در جواب فرمودند که اکرچه میر عزیز
پسر سلطان محمد اوست و بحسب ارث حکومت بدو میرسد اما باتمام عشایر و قبایل و اعیان ولایت
خواهان میرناصر زند و او را برای حفظ و حراست و ضبط و صیانت مملکت از حکام سابق نیز بهتر
پیردار کفت هرچند بحسب ارث میر عزیز میدهم شخصی از اعیان بختی در جواب
مبادرت نموده کفت که حکم سلطان سلیمان خان غازی هست که هر کس را که عشایر و قبایل قبول
داشته باشند در میانه خود حاکم سازند ما حکومت میر عزیز را قبول نداریم پیردار ازین کلمات
آشفته کشته جلاد را طلب کرد و در درخیمه دیوانخانه میرناصر را در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر
رمضان المبارک سنه احدی و تسعین و تسعمایه بقتل آورد و ولوله قیامت اثر و علامت
فزع اکبر بخالمیان نمود و سیلاب اضطراب از دیده شیخ و شاب روان ساخت و بعبارت
ضعاد و کبار اولوالابصار را خیره و تیره ساخت نظم بکردید عالم ز آئین خویش
که آمد عجب مشکل سخت پیش زاندوه آن ماتم جان کسل روان کشت از دیدها خون دل
و بعد ازان تفویض ایالت جزیره میر عزیز نموده او را بخلعت پادشاهانه و نوازشات خسروانه
مفتخر و سرفراز کرده و بالی جاوش را همراه او نموده بضبط جزیره فرستاد و امیر شرف با سایر
اخوان و اجداد ناحیه طمنز می متوجه شد و مآل حال ایشان عنقریب مرقوم قلم سکسته رقم
خواهد کردید بعون الملک الحمید المجید میر عزیز بن کک محمد چون بامداد و معاونت
فرهاد پاشا وزیر متصدی امر حکومت جزیر شد و یکسال و چهار ماه از حکومت او منقضی کشت

عثمان پاشاء وزیر اعظم حکومت جزیره را بمیر محمد بن خان ابدال مفوض نمود و میر عزیز معزولا
در سفر تبریز همراه عساکر نصرت فرجام اسلام بخدمات مرجوعهٔ پادشاهی قیام و اقدام کرده بعد از آن
از جزیره بیرون آمده در سنجار اوقات میگذرانید چون عثمان پاشا در تبریز وفات کرد
و دفعهٔ دیگر فرهاد پاشا سپردار گشته متوجه دیار عجم شد میر عزیز در ارض روم بخدمت سپردار مزبور
آمده بشرط آنکه سی قریه از قرایای کفرهٔ توابع ولایت جزیره داخل خواص همایون پادشاهی
بوده باشد و هر سال موازی شصت هزار فلوری از حاصل قرایای مزبوره واصل خزینهٔ عامره
نماید ایالت جزیره بدو ارزانی شد و امیر محمد از استماع این خبر روانهٔ آستانهٔ سلطانی
شد و چون زمام مهام وزارت بکف کفایت سنان پاشا در آمد حسب الاستدعای میر عزیز
میر محمد را که در میانه فتنه و فساد واقع نشود بطرف روم ایلی فرستادند و ناحیهٔ طنزی که محل
سکونت و مدد معاش امیر شرف و برادران او بود میر عزیز بطریق سنجاغ بحاجی بیک پسر خود
نامزد کرد و رفع و دفع اولاد خان ابدال را پیش نهاد همت ساخته از روی رفاهیت و فراغت
بلا ممانعت و مشارکت غیری بحکومت و دارایی قیام و چون چند روز بدین وتیره گذشت
امیر شرف بن خان ابدال باتفاق برادران خود امیر عزالدین و امیر سیف و میر ابدال که هر یک
نهالی بودند در بوستان امارت رسیده و سروی در گلستان حکومت سر بعیوق کشیده
که جملهٔ عشایر و قبایل شیفتهٔ لطافت شمایل و فریفتهٔ لطف و احسان ایشان بصد دل شده
بودند بعزم منازعت میر عزیز کمر عداوت در میان جان بسته باراده باز خواست خون برادر
متعرض گماشتگان او شدند بلکه دست تصرف میر عزیز را از ولایت جزیره کوتاه ساخته
بغیر از شهر و قلعه محلی دیگر در تصرف او نماند میر عزیز بالضروره حفظ و حراست شهر و قلعه را
در عهدهٔ حاجی بیک پسر خود و میر هاوند برادرزادهٔ خود نموده بعزم انتقام اولاد خان ابدال
روانهٔ آستانهٔ عز و جلال پادشاهی شد و امیر شرف مع برادران اطراف و نواحی جزیره را
ضبط نموده بر سر قلعه و شهر آمده شروع در محاصره نمودند و چون ایام محاصره چهل روز امتداد یافت

و از میر عزیز

و از میر عزیز امداد و معاونت بدیشان نرسیده کار ایشان بسر حد اضطرار رسید
قضا را درین اثنا حاجی بیک فوت کرده میر هاوند با معدود چند اهل و عیال میر عزیز را
در قلعه گذاشته و در نصف اللیل در قلعه را گشاده بیرون رفت و امیر سیف الدین
برادر امیر شرف ازین مقدمه واقف گشته سر راه بر او گرفت و در میانهٔ ایشان محاربه و مجادله
واقع شده امیر سیف الدین در آن معرکه بقتل رسید و میر هاوند جان بسلامت بیرون
برد اما میر شرف و امیر عزالدین بقلعهٔ جزیره در آمده اموال و اسباب میر عزیز و سایر احباء
او را نهب و غارت کردند و اهل و عیال او را بطریق بدست اسیری طایفهٔ اکراد داده
جاریهای مطربهٔ مدخولهٔ او را در میانه قسمت کرده متصرف شدند و پسر خورد سال
میر عزیز نیز در میانه ضایع گردید چون این احوال در آستانه شایع گشته بسمع اشرف
اعلی رسید حسین پاشاء میر میران موصل را همراه میر عزیز نموده فرمان واجب الاذعان
بنام امرا و حکام کردستان نافذ گردید که باتفاق حسین پاشا بر سر جزیره رفته آن ولایت
را از دست منازعان بیرون آورند و بتصرف میر عزیز داده و میر شرف و برادران
او را بدست آورده اعمال ناصواب ایشان را در کنار ایشان نهند و بنوعی در تادیب ایشان
قیام و اقدام نمایند که سایر متمردان از آن عبرت گیرند حسین پاشا بامتثال امر مبادرت نموده
باتفاق محمد بیک حاکم جزو و لشکر موصل در زمستان سنه تسع و تسعین و تسعمائه متوجه جزیره شد
چون امیر شرف و برادران از توجه او خبردار گشتند قلعه و شهر را خالی گذاشته بطرف طنزی
رفتند و حسین پاشا را چون تاب مقاومت و تحمل صدمت امیر شرف و برادران او نبود
بی آنکه متعرض احوال ایشان شود میر عزیز را در درون قلعهٔ جزیره گذاشته عودت نمود
بعد از معاودت پاشا امیر شرف باتفاق برادران و اکثر اعیان متوجه محاصرهٔ قلعهٔ جزیره شد
و میر عزیز تاب مقاومت او نیاورده قلعه و شهر را خالی گذاشته با برادرزادهٔ خود میر هاوند
سالک طریق فرار گشت و امیر شرف او را تعاقب نموده میر هاوند را در اثناء تکامشی بقتل رسانید

و میر عزیز را بعد از چند روز در صحاریے و بیاباں مردہ و پیچان یافتند لطم

چنیں اسپت دپستور خرخ فس کہ چوں سپہر آریے بارد زبن دریں لاجوردی سرای دو در

زونبال مطرب رسید نوحہ کر میر محمد بن خان ابدال جون در تاریخ سنہ احدی و تسعین و تسعمائہ

فرہاد پاشا وزیر اعظم میر ناصر برادر میر محمد را بقتل آورد و تفویض ایالت حزیرہ بمعزعزہ

نمودہ بالی جاوشش را بضبط اموال پسلطا محمد فرستاد میر محمد عورت و فرزندان برادر مقتول خود را

برداشتہ بسم داد خواہی متوجہ درگاہ عرش اشتباہ پادشاہی شد اتفاقا فرہاد پاشا

از سپہرداری عسکر دیار عجم بواسپطہ بعضی تقصیرات رفع شدہ سپہرداری بعثمان پاشا مفوض گشتہ او

میر عزیز را از حکومت معزول کردہ تفویض ایالت حزیرہ میر محمد نمود و چون عثمان پاشا در تبریز

فوت کرد و دفعۂ دیگر سپہرداری دیار عجم بفرہاد پاشا مفوض گردید چنانچہ قبل ازین بلد

میر عزیز در ارض موجب مت فرہاد پاشا آمدہ بشرط آنکہ سپی قریۂ ارامنہ از ولایت حزیرہ داخل

خواص ہمایون بودہ باشد و سرپال مبلغ ششصد ہزار فلوری از محصول قرایاد مزبورہ بسلیم

خزینہ عامرہ نماید آنرا بداد و ارزانی گشت و میر محمد معزول متوجہ درگاہ خاقان جمجاہ شد و بنابر مقتضیات

چند حسب الاشارۂ فرہاد پاشا میر محمد روانۂ ولایت بدون شد کہ در آن ولایت جمعہ او را وظیفہ

تعیین گشتہ کہ مدۃ الحیات در انجا بساکن باشد و امیر شرف و سایر برادران او در سفر کجستان

در رکاب ظفر انتساب سپہردار ظفر شعار بودند و بعد از معاودت سپہردار ظفر نصرت

شعار از غزا و جہاد کفار فجار امیر شرف مع برادران بناحیۂ طنزی رفتہ مرزی

شد اما آن ناحیہ را تیز میر عزیز بدیشان نگذاشتہ از دیوان پادشاہی

بطرق سینخاغ باسیم پسر خود حاجی بیک برات گذرانید و چون میر عزیز بحزیرہ آمد

درین دفعہ میر عزیز تمکی همت بر قلع و قمع اولاد خان ابدال گماشت اما تدبیرش موافق تقدیر

نیفتاد و همچنانکہ از سیاق کلام گذشتہ بوضوح می پیوندد میر عزیز و پسرش حاجی بیک و برادر

زادہ اش میر ہاوند و سایر اولاد و ذکور و اناث ایشان بر طرف گشتہ منقطع النسل شدند فلامیر

پاشا

چیب رشد و تمیز و متصدی امر حکومت گشتہ برادرانش را بضبط قلاع و نواحی مامور گردانید

چون این خبر در آستانۂ اقبال آشیانۂ سلطانی مسموع اعیان و ارکان شد کس باستعجال

بجانب بوسنہ فرستادہ میر محمد را از انجا بدار السلطنہ آوردند و ایالت جزیرہ را باسپہ عالی

ابراہیم پاشا وزیر بد و عنایت کردہ محمد پاشا بوسنوی میر میران آن دیار گردانیدند

امراء و کردستان مامور گردانیدند کہ میر محمد را بجزیرہ آورند و آن ولایت را از برادران

او مستخلص گردانیدہ بدو سپارند محمد پاشا چون باتفاق بعضی امراء دیار متوجہ جزیرہ گشت

امیر شرف بلا منازعہ و مناقشہ قلعہ و ولایت را تسلیم برادر نمودہ متوجہ ناحیۂ طنزی شد

و در انجا ساکن گشت بعد از چند روز اعیان بتلیس در میان افتادہ امیر شرف را بجزیرہ آوردند

و برادران بیکدیگر ملاقی گشتہ ناحیۂ شاح و بعضی نواحی و مواضع دیگر قریب بنصف ولایت

جزیرہ بوظیفہ امیر شرف و برادران و دودمان او مقرر شد و بقیہ شہر و بعضی نواحی

دیگر را میر محمد بدانکہ ادای موازی یکصد و پنجاہ ہزار فلوریے کہ بقبالات پادشاہی و وزراء

عظام شدہ در عہدۂ او بودہ باشد متصرف گشت و از جانبین بدین معاملہ راضی شدہ

چون روزے چند بدین وتیرہ گذشت جملۂ اعیان بتلیس توجہ بجانب امیر شرف نمودند و میر محمد

از عہدۂ دیوس بقبالات بیرون نیامدہ استحقاق و قابلیت امیر شرف معلوم اشراف

و اعیان شد بنابرین از دیوان خاقان گیتی ستان سلطانمراد خان علیہ الرحمۃ و الغفران

ایالت جزیرہ بامیر شرف ارزانی شد و نشان حکومت و فرمان امارت بنام او نوشتہ

ارسال داشتند و میر محمد از استماع این اخبار فرار نمودہ بلتیس بمحمد بیک حاکم حزو شد

و چون منکوحۂ میر محمد ہمشیرہ محمد بیک بود اہل و عیال خود را در حزو نزد محمد بیک گذاشتہ

بامداد و معاونت مومی الیہ روانۂ درگاہ پادشاہی شد و چون بانجا رسید از غنائم ماوسبے

حصہ نگرفتہ بدو ارزانی شدہ در ہنگام فتح و تسخیر قلعۂ اکری و محاربۂ کفار فجار چون فتح وظفر در رکاب

پادشاہی بود و حالت تحریر حکومت جزیرہ از دیوان سلطانی بدو معوض شدہ باز وامیر برادر جرات بر دل آمدہ خواند بود

امیر شرف بن خان اجل زبدهٔ دودمان وخلاصهٔ خاندان حاکمان جزیره است در میدان
سخاوت ومردانگی بجوکان مروت وفرزانگی گوی تفوق ورجحان از امثال واقران
ربوده ودر معرکهٔ دلاوری وشجاعت ومنکامهٔ بهادری وشهامت بقوت بازوی
کامکار وضرب شمشیر صاعقه کردار دشمنان را مانند وهم نظم بود بروز پیکار خود حاکم
بود بگاه وغا بش زرزم رستم عار والحق رعیت وسپاهی از عدل وانعام او برخوردار
وآشنا وبیگانه از طرز خلق وحسن سلوک او منت دار دور وتردیک از جان ودل
مواخواه ودوست ودشمن از اطوار پسندیده واخلاق حمیده اش دلخواه نظم
طرز خلق سپاهی او نوع انسان از کمال جود کف کافی او نخل احیا زائمر
کرد واز حسن نضارت رشک بستان ارم
گر بشور ستان بجاب لطف او رد مطر بعد از قضایا می که میانهٔ میرعزیز ومیرها وند وامیر شرف
جنانچه در احوال میرعزیز بتفصیل مذکور شده گذشت زمام مهام حکومت جزیره در قبضهٔ
اقتدار امیر شرف آمد ودر حفظ وحراست وضبط وصیانت آن ولایت کمال اهتمام
بجا آورد ودر خلال این احوال وزیر عصر میر محمد برادر میر شرف را از بوسنه آورده ایالت
جزیره را بدو مفوض گردانید وجنانچه قبل ازین گذشت میر محمد بواسطهٔ عدم استحقاق
در حکومت کاری نپرداخته باز از دیوان سلطانی ایالت جزیره بامیر شرف عاید گردید
چون چندروز از ایام حکومت او متمادی شد برادرش امیر عزالدین را هوای حکومت
جزیره در سر افتاده مرغ آرزو در کنگر کاخ دماغ او آشیان نهاد وهر روز اطراف وجوانب
جزیره را نهب وغارت کرده جمع کثیر از اجامره واجلاف ورنود واوباش بسر رایت او
مجتمع گشته شرف بیک از مخالیف وخاسران بود تا روزی او را بنزد خود طلبیده با جند
نوکر معتمد خود مقدمه بساخت که چون امیر عزالدین داخل درون خانه شود کار او را تمام بسازید
وایشانرا در درون خانه پنهان کرد وکس بطلب میر عزالدین فرستاد چون میر عزالدین قدم
درون خانه نهاد وهواداران از کمینگاه بیرون آمده کاخ دماغ او را از باد نخوت وغرور

خالی کرده بنهند

خالی گردانیدند ودیگر ازان روز حاکم باستقلال گشته بحکومت جزیره مبادرت می نماید
وچنین عدل وداد آن ولایت را معمور وآبادان گردانیده امید که موفق باشد

شعبه دوم در ذکر امراء کورکیل سپاه بغداد مذکور شد که اولاد سلیمان بن خالد که ولایت جزیره
را درمیانهٔ خود تقسیم کردند ناحیهٔ کورکیل میرحاجی بدر تعلق گرفت وامراء کورکیل بالتمام ازنسل
اویند وکورکیل را در اول جزء دقیل میخوانده اند آخر بکثرت استعمال کورکیل شده وکوه جودی
که کشتی حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام بران قرار گرفته در آن ناحیه واقع شده وآن ناحیه
قریب بصد پاره قریهٔ معمور از اسپلامیه وارامنه دارد که هم شقلاق وهم میلاق در انجا
می توان کرد القصه چون میرحاجی بدر در آن ولایت وفات کرد از نبیرا او حاجی محمد بن
شمس الدین نام شخصی قایم مقام او شد وچون مدتی بحکومت آن ولایت قیام واقدام نمود
بعالم آخرت نهضت فرمود میر شمس الدین نام پسرش بجای ایی آن ناحیه مبادرت نمود
وچون او نیز فوت کرد از و سه پسر ماند میر بدر ومیرحاجی محمد ومیر سید احمد ومیان سه برادر
متعاقب یکدیگر حکومت کرکیل کرده اند اما میر بدر ومیرحاجی محمد را اصلا احوال معلوم نشد
بنابران راقم حروف شروع در آن نمود میر سید احمد بن میر شمس الدین بغایت مرد شجاع دلاور
بوده وهموار در معارک جدال وقتال دست برد های مردانه مینموده ودر مکالمات اطراف
امراء کردستان با سپاه سلطان سلیم خان مقرب پادشاه گشته وبرسبیل طیبت پیغامهای
ظرافت آمیز وحکایات لطافت انگیز می گفته وبعد از فوت سلطان سلیم خان با سلطان
سلیمان خان نیز همین قاعده را مرعی میداشته وهمیشه اوضاع واطوار او مقبول طبع پادشاهان
گشته بعضی اوقات موصل وپیخاز را علاوهٔ کورکیل نموده بدو ارزانی داشته اند
روایتیست که در محلی که سلطان سلیمان خان از بغداد عودت کرد میر سید احمد خود را در میانهٔ
تابوت گذاشته او را بسپر راه سلطان سلیمان خان نهادند پادشاه از احوال آن تابوت
سوال کردند میر سید احمد گفت ومیگوید که پیخاز موصل مثابه روح منست پادشاه

اورا بدیگر عنایت فرموده تن من بی روح شده و مثل مرده افتاده اداء او پادشاه را خوش
آمده و باز موصل را باز بدو ارزانی داشته و بدن مردهٔ او را جان تازه و حیات بی اندازه
مرحمت نموده و میر سید احمد عمر طبیعی یافته و مدة الحیات نزد پادشاهان معزز و محترم بوده
و قلعهٔ کورکیل که در تصرف او بوده از قلاع مستحکم بلاد کردستان است چنانچه روایت
می کنند که در فرصتی که سلیمان بیک بیژن اوغلی قلعه عمادیه را محاصره کرد فصل زمستان
رسید فتح میسر نشد بجهة قشلاق بناحیهٔ بشیری معاودت کرد در آن وقت عزالدین شیر حاکم
حکاری در قلعهٔ بای متحصن شده بود و سایر قلاع و ولایت او بتصرف کماشتگان اوزن
حسن در آمده بود سلیمان بیک پیغام فرستاد که هرگاه قلعهٔ کورکیل و قلعهٔ عمادیه و قلعهٔ بای شنو
و قلعهٔ سوی روزکی در دست ماست اصلا از شما بیم و هراسی نداریم و خیمهای شما در نظر اکراد
حکم سرگین گاومیش دارد القصه چون میر سید احمد مدتی باستقلال حکومت کورکیل مع موصل نمود
وفات یافت و بعد از آن برادرزاده اش والی آن ولایت شد میر شمس الدین بن میر بدر
بعد از فوت عمش میر سید احمد متصدی حکومت کورکیل شد و او را سه برادر دیگر بود میر ابراهیم
و میر عمر و میر حاجی محمد چون میر شمس الدین بعد از چند سال که حکومت کرد بجوار رحمت ایزد متعال
پیوست برادرش میر ابراهیم بجای او بر مسند حکومت نشست میر ابراهیم بن میر بدر
بجای برادر حاکم کورکیل شد و در زمانی که در میانهٔ بدر بیک حاکم جزیره و برادرش ناصر بیک
بر سر حکومت آنجا منازعه و مناقشه واقع شد بنوعی که در احوال بدر بیک بتفصیل مذکور شده
میر ابراهیم بنا بر دوستی ناصر بیک بوان رفت که از فرهاد پاشاء میر میران وان عرض نامه
جهة میر ناصر گرفته از آنجا متوجه آستان اقبال آشیان سلطان سلیمان خان شود اتفاقا
شاه طهماسب با لشکری زیاده از قطرات امطار نواحی وان و سایر آن دیار را فرو گرفت
میر ابراهیم بمضمون من نجا برأسه فقد ربح خواست خود را از طرف بارگیری به بدلیس اندازد
طایفه قزلباش در مابین بارگیری و ارجیش بدو رسیده میر ابراهیم بزور بازو مردانگی

خود را در

خود را در میانهٔ قلعهٔ ارجیش انداخت و شاه طهماسب بنفسه متعاقب او بر سر قلعهٔ ارجیش
آمده فی الفور شروع در محاصره کرد و چون ایام محاصره قریب بچهار ماه امتداد یافت
کار بر محصوران مضیق گشته قرار دادند که قلعه را بطریق عهد و میثاق تسلیم شاه طهماسب
نمایند که بجان امان یابند اما میر ابراهیم و جماعهٔ بختی که همراه ایشان بودند اصلا و قطعا
بدین صلح راضی نمی شدند آخر الامر مردم قلعه با شاه طهماسب زبان یکی کرده در جوف اللیل
موازی پانصد ششصد نفر قزلباش کار آمدنی را بدرون قلعه در آوردند و علی الصباح باتفاق
تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر را حوالهٔ طایفهٔ بختی کرده میر ابراهیم در آن دار و گیر بقتل
آمد و برادرزاده اش زخم دار با پنجاه شصت نفر دیگر گرفتار گشته بنظر شاه طهماسب در آمد همان
لحظه فرمان شاهی بنفاذ پیوست که همچنان زنده از شر ایشان پوست کندند تا بدان مشقت جان بجهان
آفرین تسلیم کردند میر احمد بن میر ابراهیم بعد از قتل پدرش بموجب منشور سلطان سلیمان خان
منصب امارت کورکیل بدو مفوض شد و مدت سی سال حکومت آنجا کرده چون میر محمد نام پسری
ناخلف از و پیدا شد و بسر حد رشد و تمیز رسید در فترات میر عزیز و اولاد خان ابدال
که میر احمد حمایت اولاد خان ابدال می کرد و پسرش رعایت میر عزیز بامداد و معاونت
میر عزیز پدر را از امارت خلع کرده بجای او والی کورکیل شد و میر احمد برسم دادخواهی
متوجه درگاه سلطان مراد خان شده در راه باجل موعود فوت کرد میر محمد بن میر احمد
بعد از خلع پدر متصدی امارت کورکیل شد اما از عقل و کیاست و فهم و فراست چندان
بهره نداشت و چند روز بامداد و معاونت میر عزیز اگرچه نشو و نمای نمود لیکن عاقبت
در دست اولاد عمش میر عمر و میر محمد و میر محمود بقتل رسید میر احمد بن میر محمد بعد از قتل
پدر خورد سال مانده بود و الحال که تاریخ هجری در ثالث شهر رمضان سنه خمس و الف است
بمعاونت امیر شرف بن خان ابدال راه حکومت کورکیل بدو تعلق دارد شعبهٔ سیم
در ذکر امراء فنیک ناحیهٔ فنیک منحصر بچهار عشر است ۱ بجنوی ۲ و شقاقی ۳ و میران ۴ و کویه

وامراء او ازنسل امیر ابدال بن سلیمان بن خالد ند چنانچه سپا بقا مذکور شد که جون سلیمان بن خالد
در ولایت حزیره فوت کرد اولاد ش آن ولایت را درمیانهٔ خود قسمت کردند از انجمله
ناحیهٔ فیلیک بمیر ابدال رسید و مدتها امیر ابدال بحکومت آن ناحیه قیام و اقدام نموده جون
وفات کرد حکومت آن ناحیه با ولاد و اتباع او قرار گرفت تا زمانی که تراکمه آق قوینلو بر ولایت
مستولی گشتند در آن عصر مرج و مرج تمام دراں ولایت واقع شده حتی قریب بیک قرن آں
ولایت در دست تراکمه آق قوینلو بود و بعد از انکه دولت آق قوینلو روی در انحطاط آورد
و بار دیگر بتصرف و ارثانش درآمد دیگر ازاں روز کسی متعرض ولایت ایشاں نشده مگر
چند روز در زمان حکومت شاه علی بیک حاکم حزیره آن ناحیه در تصرف میر محمد برادر
شاه علی بیک بود و بعد ازاں باز بامداد و معاونت حکام حزیره آن ناحیه بدست و ازاں
او درآمده و تا امروز که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست آن ناحیه مزبور در تصرف الساست

فصل پنجم در ذکر حکام حصنکیفا که اشتهار دارند بملکان ثقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار آورده اند که
دست بسلط آل ایوب در تاریخ سنه اثنی و ستین و ستمایه بالکلیه از حکومت مصر و شام
کوتاه گردید و فراش قضا بساط امارت آن طبقهٔ عالیه را از ان ولایت در نوردید یکی از اولاد
ایشان مدتی در بلدهٔ حما مختفی بسر میبرد بعد ازان از انجا برخاسته روی توجه بجانب
ماردین آورده و بخدمت حاکم انجا مشرف شده در سلک امراء و اعیان او منخرط گردید
و آن حاکم دولت نواز دشمن گداز از عواطف علیه صورنام محلی را بدو واگزاری داشت او
آن جوان چند روز که در صور رحل اقامت انداخت در انجا دلگیر گشته روی بجانب دامن القول
که بالفعل بحصنکیف اشتهار دارد آورده و در انجا توطن و تامل اختیار کرده آب و هوای آن
دیار موافق مزاج او افتاد و مرافقت و موانست با اهالیه انجا نموده صغیر و کبیر و غنی
و فقیر کردن باطاعت و انقیاد او نهادند و او را بحکومت خود قبول نموده شروع در تعمیر
قلعه انجا کردند قضا را در آن حین سلطان ماردین را تخیل تمام و تنزل مالا کلام بر انیخته لقمه

قصر دولت راه یافته بود و از عمارت قلعه حصنکیف بغایت متوهم گشته کس بطلب بانی
قلعه فرستاد او از آمدن ابا کرده قدم در وادی مخالفت نهاد بنابرین حاکم ماردین لشکر
خود را جمع نموده بارادهٔ تسخیر قلعهٔ حصنکیف متوجه را س القول شد و بانی قلعه در مقام محاربه
و مجادله درآمده ثابت قدم و راسخ دم پای شجاعت در میدان جلادت نهاد و حاکم ماردین
بی نیل مقصود معاودت کرد و ازاں روز باز بامحرابیت دولت آل ایوب تسخیر
باطراف و نواحی قلعهٔ حصنکیف انداخت و باندک فرصتی آں حدود در امفتوح و مسخر ساخت
و املاء حصنکیف را در بعضی احکام و نسخ لسدین نوشته اند و در باب املاء سدین او روایت
می کنند که در حین حکومت خود بانی قلعه حصن نام شخصی را از متعینان اعراب گرفته در قلعه محبوس نمود
و جون حبس امتداد یافت و مقصدی که حاکم قلعه را ازو بود بحصول نه پیوست کاردار
رسید که حبس را در معرض تلف درآورد چنین شخصی را نزد حاکم قلعه فرستاد و پیغام داد که
الحال کار و بار من از دست رفته و دل بر هلاک خود نهاده ام از ملک التماس دارم
که ملکیخه مرا از حبس بیرون آورده آن ماده یان که همراه منبود بمن دهد که پیاعتی در میدان قلعه
سوار گشته در نظر ملک بجلوه درآورم تا طرز سواری و اسلوب بهادری بنده و حرکات
و سکنات و حتی و جالاکی ماده یان بر ملک واضح و لائح گردد بعد ازاں بهر جه اشاره عالی صادر
شود را ضی نیم ملک التماس او را مبذول داشته فرمود که ماده یان را جهت او حاضر کردانند
و حبس را از حبس بیرون آورده تکلیف سواری کردند حبس تیز بر ماده یان کوه پیکر جون سوار شد
که مانند برق بر روی هوا بی آرام بود و بسان آب بخوش خرامی بساط خاک می پیمود نظم

نگاوری کی ندارد خبر زمیں پیش — کہ از برش پیکی پای می رفت یا بجہار — پیاں قطرہ اسکی کہ اندر مرہ بچکد
گذر کند بر یکی تار موی در شب مار — بخوش خرامی بر آب نگذرد حوباب — بگرم تازی ز آتش بروں جہد چو شرار
پسوی نشیب شتابان جو قطرہ بزوز — پسوی بلندی تازان جو ابر در آوار — رہنده پیچو صرادر سده جون دروی
جہنده پیچو نسیم و خورنده آتش وار — نزار دایره بر قطره پدید آرد — مگر تو ایش ز آهن نیافت جون بر کار

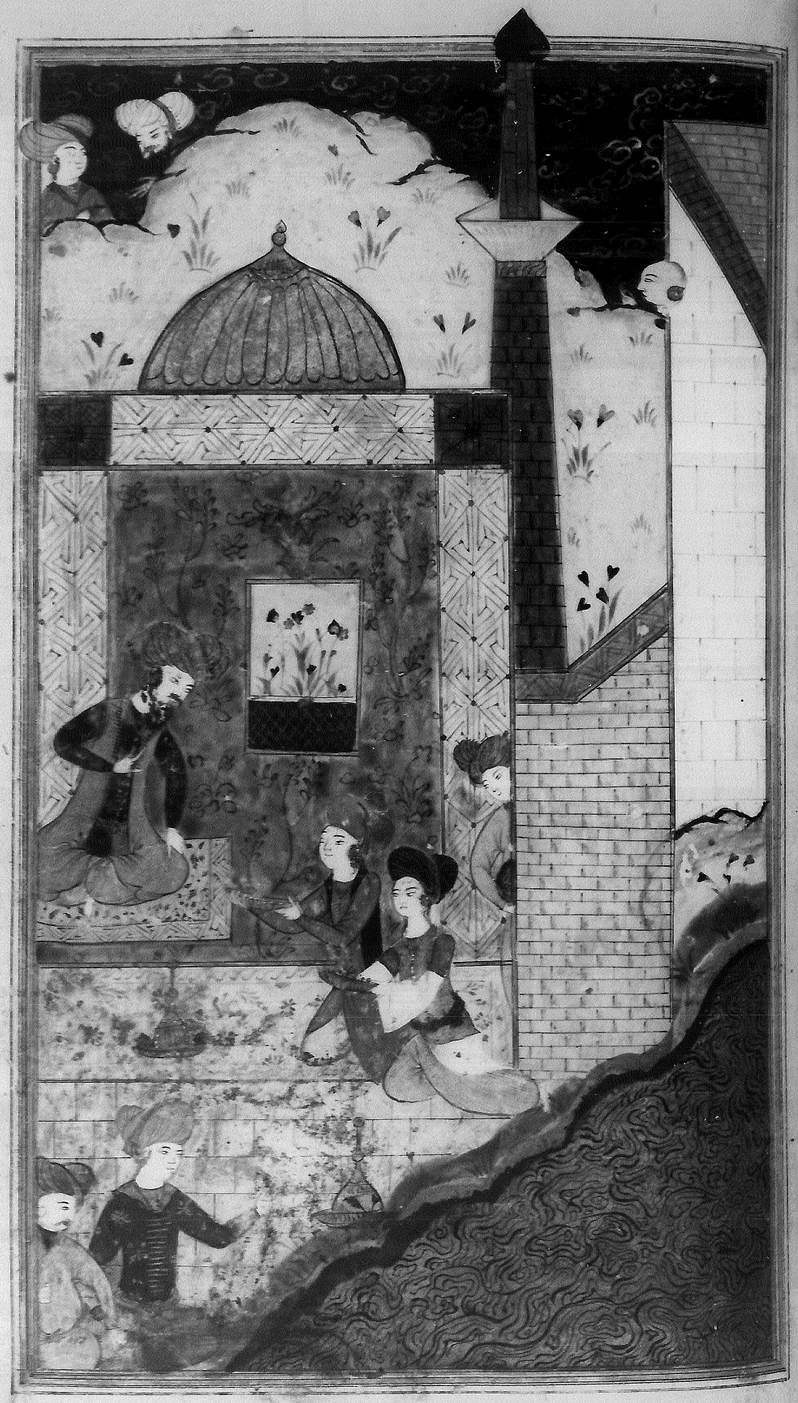



و چون لحظهٔ حسن اسب خود را بهر طرف جولان داد و چستی و چالاکی خود را بر ملک ظاهر ساخت یکبار
اسب را مهمیز زده از شرفهٔ قلعه که زیاده از صد گز معماری مرتفع است خود را در میانهٔ شط که در
کنار قلعه واقع است انداخت و شکم اسب پاره گشته خود را بشناوری از آن بحر زخار و لجهٔ خونخوار
بساحل نجات رسانید و چون حسن از نظر ملک غایب شد فریاد حسن کیف از مردمان برآمد
گویند که ازین قصهٔ عجیب نام قلعه بحسنکیف اشتهار یافته اما ع باشد سخن غریب اگر راست بود
و بروایتی بانی قلعه کیفا نام داشته از آن واسطه بحصن کیفا مشهور گشته العلم عند الله
اما عمدهٔ عشایر حصنکیف سیزده قبیله اند ۱ آشتی ۲ و محلبی ۳ و مهرانی ۴ و بجنوی ۵ و شقاقی
۶ و استورکی ۷ و کوردلی کبیر ۸ و کوردلی صغیر ۹ و رشان ۱۰ و کاشکی ۱۱ و جلکی ۱۲ و خندقی ۱۳ و سوهانی
که از آن روز که بانی قلعه با حاکم ماردین طریق مخالفت سپرد تا هنگامی که جیب حیاتش بچنگ اجل
چاک شد بحکومت قلعه و اطراف و نواحی آن و سرداری عشایر و قبایل قیام و اقدام نمود و بعد از
فوت او آنچه در السنه و افواه مشهور است ملک سلیمان نام شخصی از اولاد او بر سریر حکومت
جلوس فرمود و او مدتها بحکومت حصنکیف قیام نموده تا اواخر دولت چنگیزیه که سنه ست و ثلاثین
و سبعمایه است آن ولایت در تصرف او بود و بعد از آنکه ملک سلیمان باجل موعود بعالم آخرت
رحلت نمود پسرش ملک محمد قایم مقام پدر گشت و او در وادی مملکت داری و سرداری
خیل و حشم و رعایت رعیت و تربیت خدم بی نظیر بوده و همواره با سلاطین و حکام اطراف
و جوانب طریق مدارا و مواسا مسلوک میداشته تا آن وقت که عالم فانی بدرود نموده ملک عادل
بن ملک محمد بموجب وصیت پدر بدارایی حصنکیف مبادرت نمود و بحسن عدل و داد آن
ولایت را معمور و آبادان گردانید و مرتبه جاه و جلال از آبا و اجداد خود بگذرانید تا در شهور سنه
احدی و ثمانین و سبعمایه بجوار رحمت حق پیوست ملک اشرف بن ملک عادل بعد از فوت پدر
قایم مقام شد و او معاصر با امیر تیمور گورکان بود چنانچه صاحب ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی
آورده که در تاریخ سنه ست و تسعین و سبعمایه که صاحب قران زمان امیر تیمور گورکان

بعد از فتح بغداد

بعد از فتح بغداد و تسخیر قلعهٔ تکریت متوجه ماردین شد چون ببلدهٔ روحا رسید والی حصنکیف
در آن شهر بعز بساطبوس فایز گشت و بچنین عجز آستان عبودیت فرسوده وظایف نیکو
بندگی بتقدیم رسانید و میامن مراحم بیدریغ خسروانه شامل حال او گشته بولایت خود عودت
نمود و بعد از آن مدتها در زمان حیات بود تا عاقبت باجل موعود بعالم آخرت نهضت فرمود
ملک خلیل بن ملک اشرف الملقب بملک کامل چون پدرش فوت کرد باستصواب عشایر و قبایل
بدارایی حصنکیف قیام نمود و در تاریخ سنه اربع و عشرین و ثمانمایه که میرزا شاهرخ بن
امیر تیمور گورکان بدفع رفع اولاد قرا یوسف ترکمان بحدود وان و وسطان آمد ملک خلیل
استقبال موکب شاهرخی نموده بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و در حینی که میرزا شاهرخ حکام و امراء کردستان
مثل امیر شمس الدین بدلیسی و ملک محمد حاکم حکاری و پسر سلطان سلیمان خیرانی را از حدود لشکر و رخصت
انصراف ارزانی داشت او نیز باحکام مزبوره مرخص شده بولایت خود عودت نمود و بقیهٔ حیات را
بفراغت در آن ولایت بگذرانید و سپاهی و رعیت را از انعام و عدل خوشدل گردانید
و در شهور سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بریاض رضوان خرامید ملک خلف المشهور بجعفر سپهر
او پسر ملک سلیمان برادر ملک خلیل است بعد از فوت عم بحکومت و دارایی حصنکیف و سرداری
عشایر و قبایل قیام و اقدام نمود و بواسطهٔ منازعه و مجادله که با طایفهٔ بجستی او را واقع شد
و در آن محاربات داد مردی و مردانگی داده جنگهای رستمانه نمود بین الناس بابو سفین نیز
مشهور است و در تاریخی که حسن بیک آق قوینلو ارادهٔ تسخیر ولایت کردستان نمود جماعهٔ
از ترکمانان بفتح حصنکیف فرستاده قلعه را محاصره کردند و چون بزور و غلبه تسخیر حصنکیف ترکمانان را
میسر نشد شخصی را از بنی اعمام ملک خلف بامید نوید حکومت آنجا فریفته گردانیده تحریک
قتل او کردند و آن سر حلقهٔ جهال بدان وعدهٔ محال فریب خورده نزد ملک خلف رفت و منتظر
فرصت می بود تا کار او را تمام سازد قضارا روزی ملک خلف را در حمام تنها و عریان یافته
قطع صلهٔ رحم کرد و بتیغ بیدریغ قطع رشتهٔ حیات آن خلف دودمان ملوک نمود و بالکلیه حکومت

آن خاندان از تصرف وارثان او بیرون رفته بدست طایفهٔ ترکمان درآمد و شخصی قاتل بجز ندامت
و پشیمانی چیزی حاصل نکرد نظم تخم وفا و مهر درین کهنه کشت زار آنکه شود عیان که رسد موسم درو
شکل هلال در سر مه میدهد نشان از افسر سیامک و فر کلاه زو ملک خلیل بن ملک سلیمان
در فترات تراکمه در بلدهٔ حما مختفی میبود چون هرج و مرج در سلسلهٔ تراکمهٔ آق قوینلو واقع شد
بامداد و معاونت میر شاه محمد شیروی که از قدیم الایام منصب وزارت ملکان حصنکیف بامرای
شیروی متعلق بوده از بلدهٔ حما آمده طوایف حصنکیف بر سر او مجتمع گشتند و باتفاق بر سر سعرد
رفته بضرب شمشیر انجا را از طایفهٔ آق قوینلو مستخلص گردانیدند و از انجا متوجه قلعهٔ حصنکیف شده
انجا را نیز باحسن وجه از طایفهٔ مزبور گرفته متصرف شدند و بعد از آن ملک خلیل در حکومت استقلال تمام
بهم رسانید و فی الواقع کسی از حکام کردستان در آن عصر بعظمت و حشمت او نبوده و اوضاع و اطوار
پادشاهانه داشته خواهر اعیانی شاه اسماعیل صفوی را در وقتی که از تعدی سلطان یعقوب جلای
وطن کرده بزیارت بیت الله الحرام میرفته چون بحصنکیف رسید بعقد نکاح خود درآورد
و در روز عقد سور پادشاهانه و جشن ملوکانه ترتیب داده امرا و حکام و خواص و عوام کردستان
در آن مجلس حاضر گشتند و بساط عیش و عشرت گسترده ساقیان ماه رخسار شیرین گفتار بادهای
تلخ خوشگوار در دادند و مغنیان خوش آواز نغمه پرداز و مطربان شیرین لهجه ساز نواز
زبان بهجت باین سرود برگشادند نظم آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور که از آن سور شد اطراف ممالک معمور
اجتماعیست منور قمری را با شمس اتصالیست مقرب ملکی را با حور مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی
بسراپردهٔ جم دولت تشریف حضور و چون ارکان دولت و بنیان حشمت آق قوینلو روی در اختلال
آورد و آفتاب دولت شاه اسماعیل صفوی از مشرق هدایت سر زد امرا و حکام کردستان بعزم
آستان بوسی او متوجه تبریز گشتند و بمجرد رسیدن امرا بدانجا شاه اسماعیل ملک خلیل را با سایر
امرا در قید و بند کشیده نزیل خان شاملو سپرد و تکلیف اهل و عیال خود آوردن به تبریز بملک خلیل
نمود ملک خلیل حسب الفرمان خواهر شاه اسماعیل را که از و یک پسر و سه دختر داشت به تبریز آورد

ومدت سه سال

و مدت سه سال در قید شاه اسماعیل مانده بالکلیه ولایت حصنکیف بتصرف قزلباش درآمد
و در هنگام فترات جالدران ملک خلیل فرصت غنیمت دانسته باتفاق باشی بیوک
با یکی مستحفظان خود را بقتل رسانید و از انجا فرار کرده بر سبیل استعجال متوجه دیار بکر
بکر شد چون بحوالی وان رسید طایفهٔ محمودی سر راه بر او گرفته قصد گرفتن او نمودند
ملک خلیل محاربات مردانه نموده جان از آن مهلکه بسلامت بیرون برد و از راه
درهٔ بدلیس متوجه حصنکیف شد اما باشی بیوک در آن معرکه اسیر پنجهٔ تقدیر گشت
و در آن اثنا طایفهٔ شیروی و زرقی باتفاق عشایر و قبایل حصنکیف ملک سلیمان
پسر ملک خلیل را بحکومت انجا نصب کرده بودند بر خلاف عشیرت رشان که ایشان زمام
حکومت آن دیار را در قبضهٔ اقتدار یکی از بنی اعمام ملک خلیل نهاده بودند و در خلال
این احوال طایفهٔ بختی نیز بواسطهٔ تسخیر سعرد لشکر بدانجا کشیده اراده نمودند که از طایفهٔ
قزلباش مستخلص سازند که یکبار خبر آمدن ملک خلیل مسموع اهالی آن دیار شد فرزندان
بقدم اطاعت نزد پدر آمده بختیان ترک محاصرهٔ قلعهٔ سعرد کردند ملک خلیل بعد از چند
روز قلعهٔ سعرد را از قزلباشان مستخلص گردانیده بید تصرف درآورد و چون قزلباش
در وقت گرفتن قلعهٔ حصنکیف را بامداد و معاونت عشیرت بجنوی گرفته بود حفظ و حراست
قلعهٔ مزبوره را در عهدهٔ اهتمام ایشان نموده بودند و عشیرت مزبور مرتبه مرتبه فریفتهٔ قزلباش
شده در وقت خبر آمدن ملک خلیل بجهة ذخیرهٔ قلعه بناحیهٔ طور من اعمال ولایت بختی رفتند
که آذوقه فراوان آورده قلعه را بعبث از دست ندهند ملک خلیل برین قضیه واقف گشته و
مردم عشایر و قبایل خود را جمع نموده بر سر آن طایفه ایلغار برد و ایشان بقدم اطاعت
پیش آمده وعدهٔ تسلیم قلعه نمودند ملک خلیل از سر خون ایشان درگذشته با حسین بیک
بجنوی مصالحه نمود و بواسطهٔ خون پدر و برادرانش که بشرح بعد ازین در محلش مذکور میشود
بالی نام قریه را بطریق ملکیت بدو ارزانی داشت بعد از آن آنجماعه قلعه را تسلیم ملک خلیل

گروند اما ثقات رواة از احوال طایفهٔ بجنوی چنان روایت کرده اند که بجن و بجت دو
برادر بوده اند از اولاد حاکمان جزیرهٔ عمریه و اسپطه حکومت جزیره منازعت در میان
برادران افتاده حکومت بجت قرار گرفت و بجن بجانب حصنکیف افتاده ملازمت
ملکان اختیار نمود اتفاقا در حینی که امیر شرف بن امیر بدر حاکم جزیره بود از طایفه
بجنوی بنابر عداوت قدیمه نسبت بامیر شرف بعضی اوضاع ناملایم بظهور آمد امیر شرف
بواسپطه کشیدن اشقام میر محمد بجنویرا از ملک خلیل طلب نمود تا اورا کوشمال پسزاده
ملک خلیل میر محمد را با پانزده نفر از اولاد و اتباعش بواسپطه خاطر امیر شرف بقتل آورده
حسین پسک نام پسرش ازان معرکه فرار کرد و بقیهٔ عشایر و قبایل او بیاد نهب و غارت
رفت الحال زبان زدهٔ مردم امنیت که موافقت چسین پسک در غیبت ملک خلیل با طایفه
قرلباش بنابر ین جهت بوده و مصالحهٔ ملک خلیل با حسین پسک و داون بالی نام قریه باو
ازین سبب گشتهٔ العهدهٔ علی الراوی القصه ملک خلیل بعد از انکه طایفهٔ بجنوی قلعه حصنکیف را
تسلیم او کردند مدتی بر سریر حکومت کامرانی و فرمان روایی کرد تا عاقبت از هاتف غیبی
ندای ارجعی الی ربک راضیهً مرضیهً بگوش هوش استماع فرموده بعالم جاویدانی اشتمال نمود
و از وجهار پسر یادگار ماند ملک سلیمان ۲ و ملک علی ۳ و ملک محمد ۴ و ملک حسین ۵ ملک حسین
بن ملک خلیل جون ملک چسین جوانی بود بعلو همت موصوف و بسموا نعام و احسان معروف
چنانچه جملهٔ عشایر و قبایل حصنکیف شیفتهٔ جمال با کمال و فرخنیهٔ کمال با جمال او گشته منتظر مراحم
نشسته بود که او را در میانهٔ خود بحکومت نصب کردند بیت آن را که نشان ضرب اعلا باشد
در چهرهٔ او جو نور پیدا باشد اما جون بجای پدر بر مسند حکومت نشست ملک محمد و ملک علی
نام برادرانش را محبوس کردانیدند و ملک سلیمان برادر دیگرش از ارزن فرار کرده و بخدمت
خسرو پاشای میر میران آمد رفته طالب حکومت پدر شد خسرو پاشا نیز بواسپطهٔ رفع نزاع
برادران کس بطلب سلطان حسین فرستاده برادرانش را که محبوس بودند تیز در آمد حاضر کردانید

وبعد از انکه ملک حسین بپاشای مزبور بقتل آورد تفویض ایالت حصنکیف بیرادر او ملک سلیمان
کرد ملک سلیمان بن ملک خلیل بزرگان دین و روندگان راه یقین باتفاق گفته اند که از اوایل
دولت و شایستهٔ رفعت آن کس است که در جمیع احوال و آئین کما آئین الله الملک
از چنین اشفاق او خورد و بزرگ بهره مند گردند بموجب واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
جماعه که فضیلت صلهٔ رحم را در جمیع امور منظور دارند بازندک زمانی مجبود اقران سعود انظم
دود و بیت باهم اگر یکدل شدند جون مقراض بر ندازهمه عالم زیک و کرنرند غرض از
تمهید این مقدمات آن است که جون ملک سلیمان بموجب نشان قضا جریان سلطان سلیمان خان
و بحسن معاونت خسرو پاشای میر میران والی و ولایت حصنکیف شد و بدار الملک خود معاودت
نمود برادرانش ملک محمد و ملک علی را او در مقام مخاصمت و منازعت در آمدند و چند روز که
از حکومت او مرور کرد ملک علی تاب مقاومت او نیاورده بجانب شرف خان حاکم
بدلیس رفت و با تمام عشایر و قبایل بواسپطهٔ قتل ملک حسین از ملک سلیمان متنفر و متضجر گشته با او موافقت
و مرافقت نکردند بنابر ین وسیم و سراسیمه بحضور او مستولی گشته بجانب آمد رفت و بر ضاورغبت
از حکومت حصنکیف فراغت کرده مفاتیح قلاع تسلیم خسرو پاشا کرده که در عوض آن از
ولایت دیگر محلی بطریق ایالت بدو عنایت شود خسرو پاشا حقیقت احوال او را معروض
پایه سریر خلافت مصیر سلیمانی گردانید عنایت بیغایت پادشاهی شامل حال او گشته
پیشخاغ روحا با هفتصد نفر از قوچه بطریق ایالت بملک سلیمان ارزانی شد و سیصد نفر از
دیگر طریق زعامت بیرادرش ملک محمد و دویست نفر از قوچه بملک علی نام برادر دیگرش
از ولایت روحا مزبور عنایت گردید و مدتی که ملک سلیمان در روحا بامر حکومت
اشتغال نمود لمعهٔ روشن از قبس تمکین بر پیدا و ازین دار فنا عازم ریاض جنت گردید
ملک محمد بن ملک خلیل بعد از فوت برادرش پیشخاغ روحا را بغیر داده پیشخاغ عسکر را بطریق
امارت از دیوان سلطان سلیمان خان بدو ارزانی داشتند و بعد ازان پیشخاغ بدلیس و غیره

60

توجه کرده از کثرت تردد عاجز گشت آخر الامر از غوغای سنجاغ بیک آمده جون در ان اوان
وصلت با بدر بیک حاکم یکجی نموده بود و دختر خود را بامیر محمد پسر او داده و قطع نظر از ین
کرده از قدیم الایام میانه ایشان طریقه یاری و اتحاد مسلوک بود بنا بر ین بولایت یکجی
رفته در کوشه متروی شد و در انجا بجوار رحمت حق پیوست و از و یازده پسر ماند ملک خلف
و ملک سلطان حسین و ملک اشرف و ملک علی و ملک سلیمان و ملک خلیل و ملک طاهر و ملک عادل
و ملک محمود و ملک چپن و ملک احمد اما ملک خلف در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی
وفات کرده و ملک حمزه نام پسری دارد و ملک سلیمان و ملک طاهر و ملک چپن هر سه برادر
در جوانی فوت کرده اند و سنجاغ پدر ملک سلطان حسین مفوض شده باقی برادران ملازمت و
اختیار کرده در گرد دستان تردد می کنند ملک سلطانحسین بن ملک محمد چون سنجاغ پدر را متصرف
شد و اندک زمانی حکومت کرد بعد ازان ما ختیار خود از ان شغل خطیر فراغت نمود و الحال که
تاریخ هجری در سنه خمس و الفیست در گرد دستان اوقات میگذراند و اندک نفعی از زوایا
اوقاف آبا و اجداد بدو عاید میگردد امید که جون بزرگ زاده اسپت حق سبحانه و تعالی بدولت
عظمی روزی گرداند

خاتمه پنجم در ذکر پسر امرا و حکام گرد دستان و آن مبنی بر سه فرقه است

فرقه اول مشتمل بر نه فصل است

فصل اول در ذکر حکام جمسکرک و آن مشتمل است
بر سه شعبه بر رای جهان آرای و ضمیر مشکل گشای نامران علم تواریخ پوشیده نماند
که بسبب حکام جمسکرک بزعم ایشان ملکیش نام شخصی از اولاد خلفاء بنی عباس میرسد و روایت
بعضی از اکابر بر دین باب آن اسپت که امیر سلیق بن علی بن قاپیم که از فروع سلاطین سلاجقه است
و در زمان سلطنت الب ارسلان سلجوقی صاحب ارزن الروم و توابع بود تا در شهور سنه
پنجاه و خمسین و خمسمایه در میانه او و حکام کرجستان قتال صعب دست داده با معارف
لشکرش در دست کرجیان گرفتار شد اما چون خویش منکوحه شاه ارمن بود تحف و هدایا
بکرجستان فرستاده او را خلاص کرد و بعد از فوت او حکومت به پسرش ملک محمد قرار گرفت

و بعد از ارتحال ملک محمد از بین ارفقا امارت بجاقدرش اشتغال یافت و بعد از فوت جاقدرش
ملکشاه بن محمد بر سریر حکومت نشست و او اراده عروج و دعوی سلطنت کرده عاقبت در
شهور سنه ثمان و تسعین و خمسمایه در دست سلیمان بن قلیج بن ارسلان سلجوقی گرفتار
بقتل رسید و از ان تاریخ ارزن الروم بتصرف سلاجقه روم در آمد محتمل که حکام جمسکرک
از اولاد آن ملکشاه باشند که ملکشاه بکثرت استعمال طایفه اکراد بملکیش تحریف یافته باشد
و اسامی حکام جمسکرک نیز دلالت بران می کند که از نبایر و نتایج طایفه اتراک باشند زیرا
که اسامی ایشان اصلا مناسبت باسم اعراب و اکراد ندارد روا نیست که ملکیش نام شخصی
از نبایر آن ملکیش جمع کثیر را پسر و اهیت خود جمع نموده پنج دوقلعه و شانزده ناحیه که بالفعل در
تصرف حکام جمسکرک است تسخیر نموده و عشیرت ایشان را ملکیشی میخوانند و آن جماعت
مشتمل بر سه قسم اند بکثره عشایر و قبایل و از دحام اعوان و انصار در گرد دستان مشهورند
و تا موازی صد ر خانه وار از ایشان خدمت سلاطین ایران کرده جمعی در سلک ملازمان
پادشاهی منخرط اند و حاکم علیحده در میانه ایشان نصب شده است و وسعت ولایت ایشان
در میانه گرد دستان بمثابه ایست که خواص و عوام بخصوص خواقین گرد و ین احتشام در پروانجات
و احکام اطلاق لفظ گرد دستان بر ولایت ایشان می کنند و مرکاه در میانه اکراد و ولایت
گرد دستان مذکور سیاز ند مراد از ان دیار جمسکرک است و از ان تاریخ که ملکیش سپی و دو قلعه
و شانزده ناحیه که قبل از ین مذکور شد تحت تصرف در آورد بطریق توارث اولاد و احفاد او
او حکومت قلاع و نواحی مزبوره نموده اند و از ید تصرف ایشان در فقرات پادشاهان عالیشان
مثل جنکیز خان و امیر تیمور کورکان و شاهرخ سلطان و قرا یوسف ترکمان بیرون نرفته
تا زمانی که زمام مهام حکومت آن ولایت در قبضه اقتدار میر شیخ حسین بن میر سلیمان در آمد
و پادشاهی ایران بچپس بیک باینده وری قرار گرفت همکی توجه بر استیصال خانوادهای
حکام گرد دستان گماشت تخصیص بر آنانی که طریق مصادقت و اتحاد با سلسله سلاطین

قراقوینلو سپرده بودند از انجمله در قلع قمع حکام جمشکزک کوشیده طایفهٔ خربنده لو را که از عمدهٔ
ایماقات آق قوینلو بود بتسخیر ولایت جمشکزک مامور گردانید و طایفهٔ مزبور آن ولایت را
بزور و تعدی از امیر شیخ حسن مستخلص ساخته متصرف شدند و مدتی آن دیار در تصرف ایشان
بود چون خالد بیک بن میر شیخ حسن که فی الواقع جوانی بود بسمت شجاعت موصوف و بصفت
سخاوت معروف ظهور کرد و بسر حد رشد و تمیز رسید شب و روز توجه خاطر بر دفع و رفع
اعدا گماشت و تسخیر مملکت موروثی را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و جمعی از دلیران
و متهوران بر سر رایت خود جمع نموده و توکل کل بخالق جزو و کل کرده بر سر طایفهٔ خربنده لو آمد
و آن جماعه را جبراً قهراً از ولایت موروثی اخراج کرده متصرف شد و چون ایام حکومت او
بسر آمد پسرش سهراب بیک قایم مقام پدر شد و چند وقت که حکومت کرد روی در عالم بقا
نهاده ولد ارشد او حاجی رستم بیک بر مسند حکومت پدر نشست و در زمان او شاه اسمعیل
صفوی ظهور کرده نور علی نام شخصی را از امراء قزلباشیه بتسخیر ولایت جمشکزک فرستاد حاجی
رستم بیک بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بلا منازعه و مجادله قلاع و ولایت را تسلیم
نور علی خلیفه نمود و خود متوجه درگاه شاه اسمعیل شده چون بعز عتبه بوسی فایز گشت بانعامات
پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشته الکه از توابع عراق بعوض جمشکزک بدو ارزانی شد و نور علی خلیفه
طریق ظلم و تعدی پیش گرفته جمع کثیر از عشایر و امیرزادهای ملکیشی بقتل آورد بنابرین بزرگ
و کوچک آن طایفه آهنگ مخالفت نموده آوازهٔ سرکشی بدایرهٔ چرخ چنبری رسانیدند
و سلاح جنگ بر تن خود راست کرده مسرعی بطلب حاجی رستم بیک بطرف عراق و اصفهان
فرستادند اتفاقاً دران اثنا شاه اسمعیل بعزم رزم سلطان سلیم خان با لشکر عراق و فارس
و آذربایجان متوجه جالدران شد حاجی رستم بیک در آن سفر در میانهٔ عسکر شاه اسمعیل بوده
بعد از شکست و انهزام شاه مزبور چون سلطان سلیم خان عنان ریز متوجه تسخیر دار السلطنه تبریز
گردید حاجی رستم در یام کدوکی نام محلی من اعمال مرند بعز بساط بوسی سلطانی مشرف گشته

در همان روز

در همان روز با پسرزاده اش و چهل نفر از آغایان و متعینان ملکیشی حسب الفرمان سلطان مزبور
بقتل آمد و در افواه و السنه مشهور است که سبب قتل او این شده که در تاریخ سنه ثمان
و سبعین و ثمانمایه که سلطان محمد خان والی روم متوجه تسخیر قلعهٔ کماخ شد و حسن بیک
بایندوری با او مصاف داده شکست خورد حاکم کماخ ارادهٔ تسلیم قلعه بسلطان محمد خان
نموده حاجی رستم بیک مانع شد و بعد از آن بمدتی قلعهٔ مزبوره را بتصرف گماشتگان شاه اسمعیل
صفوی داد فرخ شاد بیک بایندوری این احوال را معروض پایه سریر خلافت مصیر سلطان
سلیم خان گردانید که حاجی رستم بیک در تسلیم قلعهٔ کماخ بجد بزرگوار شما تهاون ورزید و الحال
بلا مضایقه و مناقشه بتصرف گماشتگان شاه اسمعیل باز گذاشت این احوال در خاطر پادشاه
مریخ انتقام مانده چون حاجی رستم بیک بنظرش در آمد جزای اعمال ناصواب او را در کنار او نهاد آری
مصراع با پادشه هر آنکه کند بد کشد جزا چون خبر قتل حاجی رستم بیک در عراق مسموع پسر او
پیر حسین بیک شد از انجا برخاسته بارادهٔ ملازمت سلاطین چراکسه متوجه مصر گردید
در اثنای راه بمای بیک حاکم ملاطیه که از نسبت سلاطین چراکسه بحکومت انجا قیام مینمود
ملاقی شده شمهٔ از حال باختلال خود باز گفت و بمقتضای فحوای آیهٔ کریمهٔ وشاورهم فی الامر
عمل نموده در باب رفتن مصر نیز بدو مشاوره کرد چون مای بیک مرد جهان دیده کار
آزموده گرم و سرد چشیده بود و زبان روزگار در وصف او این ترانه می سرود که بیت
خرد پیشه پیری ز کار آگهان چو شمعش همه ز آب و آتش دهان بعد از تامل بسیار در جواب گفت
که حالا عظمت و شوکت و قوت و قدرت سلاطین آل عثمان بر جملهٔ پادشاهان زمان ترجیح
دارد و صیت جهانگیری و آوازهٔ مملکت داری ایشان باطراف و اکناف عالم رسیده
و احوال سلاطین چراکسه ثباتی ندارد چرا که کار و بار ایشان از قانون معدلت انحراف یافته
و سر رشتهٔ دولت از دست ایشان بیرون رفته عنقریب است که دود بیداد از آن دودمان
بر آمده مملکت بتصرف دیگران در خواهد آمد صلاح در آن است که احرام عتبه بوسی سلطان

سلیم خان بسته عنان عزیمت بمملکت روم معطوف داری پیر حسین بیک بن حاجی رستم بیک خلاصهٔ
آن خاندان و زبدهٔ آن دودمان بود بعد از ملاقات بمای بیک و نصیحت بی غرض او که گفته اند نظم
نصیحت که خالی بود از غرض جو دارو ی تلخست دفع مرض پای همت بر رکاب عزیمت
درست کرد و مضمون بلاغت مشحون فاذا عزمت فتوکل علی الله را بر ذمت همت خود لازم و
متحتم گردانیده از روی صدق و اخلاص متوجه درگاه عرش اشتباه سلطان سلیم خان شد
و در آماسیه بعز بساط بوس فایز گشته چون بنظر کیمیا اثر سلطانی در آمد بر قوت و جرات دلیرانه
او تعجب کرد که با وجود آنکه پدر و پسر او را با چهل نفر از آغایان ملکیشی بقتل آورده ایم اصلا و
قطعا وهم و هراس نکرده باز التجا بدرگاه عرش اشتباه ما آورد بنابرین سلطان سلیم خان مضمون
این بیت را که بیت گنه کار چون عذر خواهت بود گناهش نبخشی گناهت بود کار بسته
بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه او را بین الاقران مفتخر و سرافراز گردانید و ولایت
جمسکزک را بدستور که در تصرف آبا و اجداد عظام او بوده بدو ارزانی داشته فرمان واجب
الاذعان عز اصدار یافت که محمد پاشاء بیغلوی میر میران مرعش همراه پیر حسین بیک متوجه جمسکزک
گردد و اوجاق موروثی او را از تحت تصرف قزلباشیه بیرون آورده تسلیم او نماید محمد پاشا
بامتثال امر مبادرت نموده متوجه جمسکزک گردید اما پیر حسین بیک پیش دستی نموده قبل از
وصول عسکر محمد پاشا عشایر و قبایل خود را جمع نموده بعزم رزم نور علی خلیفه بر سبیل استعجال
متوجه شد نور علی خلیفه نیز او را استقبال نموده در موضع تاکر تلاقی فریقین دست داد
بعد از مقاتله و مجادله بسیار شکست بر لشکر قزلباش افتاده فی الفور گردان نور علی خلیفه را
سر از تن و جان از بدن جدا ساختند و پیر حسین بیک گلستان اوطان از خار مغیلان سرخ سر
پاک گردانید و بلا ممانعت و منازعت بحکومت و دارایی آنجا قیام و اقدام نمود و بعد از آن
مدت سی سال در حکومت بفراغت اوقات گذرانیده بعالم آخرت انتقال نمود و شانزده پسر در
صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت ۱ خالد بیک ۲ و محمدی بیک ۳ رستم بیک ۴ یوسف بیک ۵ بیلبن بیک

کیقباد بیک

کیقباد بیک ۷ بهلول بیک ۸ محسن بیک ۹ یعقوب بیک ۱۰ فرخ شاد بیک ۱۱ علی بیک ۱۲ کلابی بیک
۱۳ کیخسرو بیک ۱۴ کیکاوس بیک ۱۵ پرویز بیک ۱۶ یلمان بیک بعد از وفات پدر برادران
گردن باطاعت یکدیگر ننهادند و مضمون این بیت را ندانسته که بیت دولت همه ز اتفاق خیزد
بی دولتی از نفاق خیزد جمله در بیدولتی اتفاق کردند و روانهٔ آستانهٔ سلطان سلیمان خان
شده استدعای محرر ولایت نمودند که قصبهٔ جمسکزک و خراج کفره و عادت اغنام آن ولایت
مع چند قریه و ناحیه که لیاقت خواص پادشاهی دارد داخل خواص همایون بوده باشد و سایر ولایت
منقسم بدو سنجاغ و چهارده تیمار و زعامت گردد حسب الاستدعای ایشان نشان
مکرمت عنوان سلطان سلیمان خان عز اصدار یافت که بغیر از خواص همایون ولایت جمسکزک منقسم
بدو سنجاغ و چهارده زعامت گشته در تصرف اولاد و احفاد و امجاد پیر حسین بیک بوده باشد مشروط
بدانکه اگر محلول شود باز باولاد و احفاد ایشان داده بمردم بیگانه ندهند و همچنان اولاد اولاد
ایشان اراده منصب از ممالک محروسهٔ پادشاهی نکنند شعبهٔ اول در ذکر امراء مجنکرد
ناحیهٔ مجنکرد بموجب نشان مکرمت عنوان سلطان سلیمان خان بطریق سنجاغ بمحمدی بیک
پسر بزرگ پیر حسین بیک تعلق گرفت و چون یکسال از ایام حکومت او متمادی شد وفات یافته
از و چهار پسر ماند اما خورد سال بودند و هیچکدام را لیاقت حکومت نبود بنابران سنجاغ مزبور را
از دیوان سلطان سلیمان خان ببرادرش فرخ شاد بیک ارزانی داشتند و بعد از چند سال
برادران بر او حقد و حسد ورزیده نسبت خیانت مال پادشاهی بدو کردند و این احوال را معروض
پایهٔ سریر خلافت مصیر سلطان سلیمان خان گردانیده حسب الفرمان سلطان مزبور بقتل
رسید و از و دو پسر ماند خلیل بیک و حسین بیک از سنجاغ مزبور زعامتی بطریق
مشارکت بدیشان ارزانی داشته سنجاغ بقاسم بیک برادر سنان پاشاء ارنود مفوض گردید
و چهار پسر محمدی بیک را بزعامت و تیمار رعایت کرده راضی و متسلی گردانیدند بعد از آن
رستم بیک حاکم پرتک بعرض پادشاه رسانید که اگر از فرخ شاد بیک افعال قبیحه بظهور رسد

بقهر و غضب پادشاهی گرفتار گردید اکنون التماس بنده از درگاه عرش اشتباه پادشاهی
که بموجب معاهدهٔ همایون اوجاق موروثی را به پیلتن بیک ولد پیر حسین بیک عنایت فرمود
بمردم بیکانه ندهند حسب الاستدعای رستم بیک سنجاغ مزبوره را به پیلتن بیک برادرش
ارزانی داشته در هنگام معاودت مصطفی پاشا سپهدار از سفر شیروان پیلتن بیک رحلت
انصراف حاصل کرده متوجه مجنگرد شد و چون ناحیهٔ نرجان رسید نقد جان تقابض ارواح سپرد
و از و علی بیک[۲] و جهانگیر بیک[۳] و عثمان بیک[۴] و کل احمد بیک[۵] جهار پسر ماند سنجاغ مزبور را جانب
مصطفی پاشا سپهدار و بموجب نشان عالیشان سلطانمراد خان به پسر بزرگش علی بیک مرحمت گردید
و برادرانش بزعامت و تیمار رعایت یافته بدان قناعت کردند و چون علی بیک چند روز
بحکومت و دارایی انجا قیام نمود ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة از
سپاکنان ملکوت استماع نموده بعالم آخرت انتقال فرمود و از و حیدر بیک[۲] و الله وردی بیک
و پیلتن بیک سه پسر ماند از دیوان سلطانمراد خان سنجاغ مزبور به پسر بزرگش حیدر بیک مفوض
گردید و منظور تصرف سنجاغ نکرده بود که ازین جهان بیقرار بدار القرار رحلت نمود و سنجاغ
مزبور بدستور موعود بیرادرش الله وردی بیک مقرر شد و حالا که تاریخ هجری در روز
دوشنبه سیزدهم رمضان خمس و الفیست سنجاغ مجنگرد در تحت تصرف اوست

شعبهٔ دوم
ذکر حکام پرتک

بعد از فوت پیر حسین بیک بنوعی که مذکور شد ولایت جمسکرک بدو سنجاغ
و زعامت جند در میانه برادران قسمت شد از ان جمله ناحیهٔ پرتک برستم بیک پسر دوم پیر حسین بیک
از دیوان سلطان سلیمان خان عنایت شد و چون مدتی بطریق عدالت بحکومت انجا قیام
و اقدام نمود حکومت عالم عقبی را بامارت دنیی فانی ترجیح داده کوس رحلت فرو کوفت و از و
باپسنغر بیک و محمدی بیک و علی بیک سه پسر ماند بموجب وصیت پدر و بحسب ارث و
استحقاق باپسنغر بیک متصدی حکومت گشته قایم مقام پدر شد و الحق امر و نست بزیور فهم و را
آراسته و بحلیهٔ عقل و کیاست پیراسته در حفظ و حراست ولایت و ضبط و صیانت عشیرت

از امثال و اقران تمیز یافته و در امور جهانداری و تدبیر سپهداری در میان حکام کردستان
بر همگنان سپهر افراز و از حیثیات جلیل در فرق موسیقی از علمی و عملی پیشرو اهل کار و پیر حلقهٔ دوار است
و در فنون سخاوت و اقسام شجاعت حاتم اعصار و رستم روزگار و ماخوذ و بزرگ بطران
مدار و مواسپاسپا لکست و بجزم و ادوات حکومت موصوف و اوانی طلا و نقره مالک و حالا استقلالاً بحکومت
پرتک اشتغال می نماید و پیشوایی و مقتدایی طوایف جمسکرک بدو مخصوص است و نزد اعمام
کردن باطاعت او نهاده اصلا از سخن و صلاح او بیرون نیستند امید که بدولت عظمی و
حکومت کبری بدستور آبا و اجداد خود موفق باشد

شعبهٔ سیم در ذکر حکام پیقان

در حالتی که ولایت جمسکرک باپسنغر بیک اولاد پیر حسین بیک در زمان سلطان سلیمان خان منقسم
بود سنجاغ و جهارده زعامت گشت ناحیهٔ پیقان با قصبهٔ جمسکرک داخل خواص همایون شد و
کنجیر و بیک و کیکاوس بیک و پیرو بیک پسران پیر حسین بیک که هر سه از یک مادر متولد
شده بودند و از پدر خورد و سال مانده و بجزوی زعامت و تیمار قانع گشته چون بسر حد
رشد رسیدند برادران باتفاق بطلب حکومت از ملک موروثی بعزم آستان بوسی سلطان
سلیمان خان روان شدند بلی نظم بود بچهٔ شیر خندان زبون که نا ورده خبگال و دندان برون
و چون حقیقت احوال خود را بوسیلهٔ عظمای وزرا معروض جاجان عتبهٔ خلافت قرین و
مسجود سپاکنان پدهٔ جلالت آیین گردانیدند از مراحم پیکرانهٔ خسروانه و عواطف بی
اندازهٔ پادشاهانه ناحیهٔ پیقان که داخل خواص همایون شده بود بدستور سنجاغ بکنجیر و
بیک عنایت کردید و نشان مرحمت عنوان سلطانی شفقت گشته برادرانش نیز بزعامت کلی رعایت
یافتند و چون مدتی کنجیر و بیک دران ولایت اوقات بعیش و عشرت بگذرانید شهسوار عرصهٔ
اجل دو اسپه تاخت بر سپر او آورده سلطان روح قدسی صفاتش را از کشور بدن اخراج کرد و بیت
کلاه دوخ اقبال بر چرخ کشید که صرصر اجلش عاقبت زنخ کند و از و صالح بیک و قاسم بیک
و عمر بیک سه پسر ماند صالح بیک بحسب ارث و استحقاق والی ملک پدر شد و برادرش

قاسم بیک مرد دیوانه وش شوریده حال مجذوب بود لیاقت منصب نداشت درویشی اختیار
کرده در گوشهٔ قناعت غنود اما برادر دیگرش عمر بیک چندان بحکومت او راضی نشده و خفیتاً بغض
و عداوت برادر در دل گرفته بلکه در صدد قتل او درآمده منتظر فرصت می بود تا عاقبت الامر
روزی فرصت یافته بزخم تیغ بیدریغ برادر حقیقی خود را از پای درآورده متصدی امر حکومت
و متکفل شغل امارت شد و بعد از آن اراده کرد که منکوحهٔ صالح بیک را خواستگاری نموده
بحبالهٔ نکاح درآورد تا متصرف اموال و اسباب او شود این راز را با خاتون در میان نهاده
او نیز بظاهر طوعاً و کرهاً باین قضیه رضا داده اما ضمناً در مقام بغض و عداوت میبود
تا بخدعه و فریب انتقام شوهر خود را از و بکشد و آن شیرزن انتقدمه را با چند نفر از خدمتکاران
و امکداران ملک صالح در میان نهاده قرار بدان داد که آن جماعه را در روز زفاف
مسلح و مکمل نگاه داشته چون عمر بیک بخلوتخانه درآید ماموران از کمینگاه بیرون آمده مهم
او را فیصل دهند چون وعدهٔ شب زفاف رسید موکلان عقوبت در محل موعود متواری
شدند و چون عمر بیک با صد گونه آرزو و هوس و با باد غرور و نخوت همنفس داخل حرم سرا شد
ماموران مانند شیر ژیان و ببر دمان از کمینگاه بیرون آمده بر او حواله شدند و قالب
پر نخوتش را از دیو غرور خالی کرده بضرب تیغ بیدریغ دمار از روزگار او برآوردند
و از صالح بیک کیخسرو بیک و محمود بیک و محمد بیک سه پسر مانده بود آن شیرزن با عزت
و ناموس پسر بزرگ خود کیخسرو بیک را برداشته روانهٔ آستانهٔ سلطان مراد خان گردید و قضایای
که بر او سانح شده بود بوسیلهٔ عظماء امرا بموقف عرض حجاب درگاه عرش اشتباه سلطانی
رسانید از مراحم بیدریغ خسروانه سنجاغ پدر به پسر ارزانی گشته نشان مکرمت عنوان سلطانی
بطغرای غرای کشورستانی عنایت فرمودند و مقضی المرام عودت کرده الحال که تاریخ هجری
در سنه خمس و الفست سنجاغ مزبور در تصرف کیخسرو بیکست و بلا ممانعت و مشارکت غیری بحکومت
و دارایی آنجا قیام مینماید اما مآل حال سایر اولاد پیر حسین بیک برینمنوال است که مذکور میشود اول

یوسف بیک

یوسف بیک بن پیر حسین بیک در هنگام قسمت ولایت موروثی بانعام هفتاد هزار اقچه زعامت
سرافراز گشته بعد از فوت چون اولاد ذکور نداشت زعامت او را بمصطفی بیک و ذوالفقار بیک
و سهراب بیک و القاس بیک ولدان محمدی بیک عنایت کردند دوم محسن بیک بن پیر حسین بیک
او نیز بهفتاد هزار اقچه زعامت از ملک موروثی سرافراز گشته بعد از فوت او زعامتش
به پنج پسر او که ابراهیم بیک و جعفر بیک و شیخ حسن بیک و مراد بیک و اینه سلطان بوده
باشد تقسیم شد سیم یعقوب بیک بن پیر حسین بیک را چهل هزار اقچه زعامت داده بعد از
فوت او زعامتش را به پسرانش فرخ بیک و دندار بیک و بابر بیک دادند چهارم کیقباد بیک
بن پیر حسین بیک را پنجاه هزار اقچه زعامت دادند از روی شهامت و تهور ذاتی که در
جبلتش مرکوز بود قبول نکرده و ترک یار و دیار نموده بجانب یمن رفت و بعد از آنکه در آنجا
از و خدمات شایسته ظهور کرده بامید حکومت ولایت موروثی باستنبول عودت کرد و در آنجا
بجوار رحمت الهی پیوست و از و حسین بیک و مسیح بیک و زاهد بیک و اسلام بیک چهار
پسر ماند پنجم کیکاوس بیک بن پیر حسین بیک اندک زعامت داشت بعد از وفات زعامتش را
بمنصور بیک نام پسرش عنایت کردند ششم پرویز بیک بن پیر حسین بیک بعد از وفات
زعامتش بحیدر بیک نام پسرش انتقال یافت هفتم بهلول بیک بن پیر حسین بیک را چهل هزار
اقچه زعامت مقرر گشت بعد از فوت او زعامتش بمحمدی بیک نام پسرش رسید و بعد از و زعامتش
در میانهٔ پسرانش الوند بیک و اردوج بیک و احمد بیک قسمت شد هشتم کلابی بیک بن پیر حسین بیک
او نیز بزعامت چهل هزار اقچه راضی شد و در هنگام توجه مصطفی پاشاء سردار بطرف شیروان
در محاربهٔ چلدر که با قزلباش واقع شد با امراء اکراد بقتل رسید و زعامتش را بمحمد بیک نام
پسرش دادند و چون محمد بیک فوت کرد زعامت به پسرزاده اش علیخان بیک منتقل شد نهم یلمان بیک
بن پیر حسین بیک به بیست هزار اقچه زعامت قانع شده و حق سبحانه و تعالی او را عمر طویل کرامت
فرموده و حالهٔ تحریر که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست در قید حیاتست فصل دوم در

ذکر حکام مرداسی و آن مشتمل است بر سه شعبه از چمن اخبار حکام کامکار و گلشن آثار امرای
نامدار نکهت این خبر بمشام جان راقم این نسخهٔ ابتر رسیده که نسب عالی تبار حکام مرداسی بعم بزرگوار
سید ابرار حضرت عباس رضی الله عنه میرسد و اول ایشان پیر منصور بن سید حسن اعرج است
و او شخصی زاهد عابد متقی بوده و گاه گاه بگوش سر الهامات غیبی می شنوده و بموجب شجره که
حالا در دست اولاد اوست بهفتده بطن بسید علی بن عبد الله بن عباس میرسد و پیر منصور در
اوایل حال در ولایت حکاری بسر می برده و بعد از آن از آنجا متوجه ولایت اکل شده و در نواحی
قلعهٔ اکل در قریهٔ بیران ساکن گشته و در آن قریه عبادتخانهٔ جهت خود ترتیب داده و در آنجا
بطاعت و عبادت مشغول شده و شب و روز بریاضات و مجاهدات قیام و اقدام مینموده
و خلق آن دیار را بطاعت و عبادت ترغیب می کرده چنانچه اهالی و اعیان آن ولایت را
نسبت باو اخلاص و اعتقاد تمام پیدا شده اکثر مرید و معتقد او گشته اند و چون پیر منصور
ازین دار غرور بسرای سرور رحلت کرده پسرش پیر موسی بجای پدر بر سجادهٔ ارشاد نشسته
و او خانقاهی در آن قریه بنا کرده در تربیت مریدان و تقویت ایشان جد و جهد لا یعد و لا یحصی
بتقدیم میرسانید تا جمع کثیر از عشایر و قبایل مرداسی فریفتهٔ حسن اوضاع و اطوار و شیفتهٔ
لطف گفتار و کردار او گشته مردم از اطراف و نواحی رو بجانب او نهادند و یوماً فیوماً آوازهٔ تقویت
و صیت صلاحیت او زیاده شده خواص و عوام آن ولایت رقبهٔ رقیت او در گوش کشیدند
و چون پیر موسی بعالم جاویدانی نهضت فرمود پسرش پیر بدر متصدی مسند ارشاد گشت
و او اعتقاد و اخلاص عشیرت مرداسی را نسبت بسلسلهٔ خود در درجهٔ اعلی و مرتبهٔ قصوی یافته
ارادهٔ خروج و داعیهٔ عروج کرد و سلطنت صوری را ضمیمهٔ حکومت معنوی گردانیده بزور
بازو قلعهٔ اکل را تحت تصرف در آورد و اکل نام قلعه ایست بر سر کمر رفیع واقع شده و آن کمر
بمثابهٔ گچ شده که از دیدن او وهم و هراس بیقیاس بر بنی آدم مستولی می گردد و حکایت
مشهور است و در السنه و افواه مذکور که یکی از اولیاء الله بدانجا رسیده و بلفظ ترکی اشاره

بکجی آن کمر کرده

بکجی آن کمر کرده و آن کمر بقدرت خدای تعالی گچ شده العلم عند الله اما عشیرت که در آن قلعه
و ولایت ساکن است ملقب است بمرداسی و مرداس بن ادریس بن نصر بن جمیل مقدم بنی کلاب
بوده ایشان در اصل در حوالی حلب مقام داشتند و در آن زمان حلب در تصرف اسماعیلیه مصر بود
اتفاقاً امرای مصر با یکدیگر در مقام عداوت و خصومت در آمده اضطراب تمام باحوال ساکنان آن
ولایت راه یافت و اینمعنی بر صالح بن مرداس بن ادریس ظاهر گشته باراده حکومت حلب قلعهٔ آنجا را
محاصره نمود و باندک فرصتی کار بر محصوران تنگ شده قلعه را تسلیم او کردند چون این خبر
در مصر بسمع ظاهر بن حکم اسمعیلی رسید کس بدفع او فرستاده او را با پسرش در شهور سنه عشرین
و اربعمائه بقتل آوردند و عشایر او جلای وطن کرده بطرف اکل آمدند و دیگر از آن تاریخ در آن
ولایت ساکنند القصه چون پیر بدر بامداد و معاونت عشیرت مرداسی قلعه و ولایت
اکل را تحت تصرف در آورد و مدتی بحکومت و دارایی آنجا بر خلاف آبا و اجداد خود قیام و
اقدام کرد یکی از سلاطین سلاجقه طمع در ولایت او کرده بالضروره از آنجا فرار نمود و شرح این
قصه را در ضمن حکایت آینده بتفصیل بیان خواهد فرمود بعون الله الملک الودود شعبهٔ اول
در ذکر حکام اکل که ملقب اند ببلدوقانی بکرات حاوی اوراق را از ثقات استماع افتاده که وجه تسمیهٔ بلدوقان
آن است که چون پیر بدر از دست سلاطین سلاجقه فرار کرد و بجانب مفارقین رفته ملتجی بامیر
حسام الدین حاکم آنجا شد مدتی در آن ولایت مخفی اوقات می گذرانید تا سلطان الب ارسلان سلجوقی
امیر ارتق را که از نیابت او والی ماردین و آمد بود و آخر اولاد او تا حلب و بغداد متصرف
شده اند و مورخان ایشان را داخل سلاطین کرده از فروع سلاجقه عد میکنند و هفت تن از ایشان
بحکومت رسیده در اوایل دولت حسن بیک آق قوینلو که ملک ناصر الدین در دست او بقتل رسید
دولت آن طبقه بدو منقرض گردید بتسخیر قلعهٔ مفارقین مامور گردانید و امیر ارتق بامتثال
امر مبادرت نموده قلعهٔ مزبوره را مرکزوار در میان گرفته کار بر محصوران تنگ آورد اتفاقاً
از قضای آسمانی تیر چرخ از دست لشکریان امیر ارتق بر مقتل امیر حسام الدین حاکم قلعه آمده او را بجهان





جاودانی فرستاد و تابعانش را تاب مقاومت امیر ارتق نمانده روز بروز آثار ضعف و فتور
و علامت عجز و قصور بر صفحهٔ احوال و جبههٔ آمالشان واضح و لایح میگردید تا امیر ارتق شبی جبراً قهراً قلعه را
مفتوح گردانیده تیغ بیدریغ بر اهالی آنجا گماشت و متنفسی از رعیت و سپاهی در آن نواحی
زنده نگذاشت و پیر بدر نیز در آن معرکه شربت شهادت چشیده کسی دیگر از حاکمان اکیل در قید حیات
نماند مگر عورت پیر بدر که حامله بود و شب و روز چشم طایفه مرداسی بر آن وضع حمل بود که شاید
حق سبحانه و تعالی از مکمن غیب گوهری و از برج شرف اختری پدید آورد که احیای خانوادهٔ قدیمه
نماید بنابر آن همه روزه اعیان بدر خانهٔ آن ضعیفه آمده تفحص احوال او میکردند تا روزی که
موعد وضع حمل بود بدانجا رفته آنچه مطلوب و مقصود ایشان بود روی نمود شخصی از آن طایفه
بزبان ترکی گفت تنگریه چوق شکر که استدو کمزی بلدوق بنابر آن نام آن پسر سعادت اثر را
امیر بلدوق نهاده دیگر از آن روز حاکمان اکیل ملقب ببلدوقانی شدند چنین آمد از هوشیاران روم

که زاهد زنی زان مرز و بوم — که آبستنی روز بیچاره گشت — ز شوی و ز شهر خود آواره گشت
بویرانه بار بنهاد و مرد — غم طفل میخورد و جان می سپرد — وز آنش خبر نه که پروردگار
چگونه ورا پرورد وقت کار — چه گنجینها زیر بارش کشد — چه اقبالها در کنارش کشد

القصه چون امیر بلدوق از مادر متولد شد والده اش فوت کرده او را اعیان مرداسی مانند
در کنار [illegible] پروریدند تا پسر حد رشد و تمیز رسید آنگاه بالتمام سر در ربقهٔ اطاعت او نهاده
حلقهٔ بندگی او در گوش کشیدند و امیر بلدوق نیز بجای پدر بر سریر حکومت نشسته سایهٔ عدل و احسان
بر فرق فرق ایشان مبسوط گردانید و ابواب ظلم و طغیان بر رخ عالمیان مسدود گردانیده
جناح عاطفت و ظل مرحمت بر سر مسلمانان گسترانید و بعد از مدتی که بحکومت و دارایی اکیل
و سرداری عشایر و قبایل قیام و اقدام نمود رخت بعالم آخرت کشید و پسر کلانترش
بحسب قابلیت و استعداد قایم مقام پدر گردید و او در حکومت کار نساخته بزودی عروس ملک را
سه طلاقه بر گوشهٔ چادر بست و کدخدایی سرای آخرت اختیار کرده در آن مقام فرح بخش خوش نعیش نشست

و بعد از

و بعد از فوت او پسرش امیر محمد جانشین پدر گشته چون مدتی حکومت نمود باجل موعود بعالم آخرت
رحلت فرمود و او را سه پسر خجسته فر بود اول امیر عیسی و او بعد از فوت پدر قایم مقام شده بحکومت
اکل مبادرت نمود دویم امیر تیمور تاش که او در زمان حیات پدر والی قلعهٔ باغن و آن نواحی بود و حکام
پالو از نسل اویند و احوال ایشان را در شعبهٔ دویم بتفصیل بیان خواهد فرمود سیم امیر حسین است
که او نیز در زمان حیات میر محمد والی قلعهٔ بردنج و ناحیهٔ جرموک بود و حکام جرموک از نسل اویند
اما بقول بعضی از اکابر میر حسین پسر میر محمد نیست یکی از بنی اعمام اوست که در ایام حکومت خود میر محمد
دارایی ناحیهٔ جرموک و قلعهٔ بردنج را بدو تفویض کرده بود بهر تقدیر احوال میر حسین با سایر اولادش
در شعبهٔ سیم مذکور خواهد گردید بعون الملک المجید امیر عیسی بن میر محمد بعد از فوت پدر حاکم اکل گشته
با برادران و سایر اقربا بطریق مدارا و مواسا سلوک نمود و رعیت و سپاهی از عدل و انعام
او راضی و شاکر بود و بعد از مدتی اجابت حق را لبیک گفته بعالم آخرت نهضت فرمود دولتشاه بیک
بن امیر عیسی بموجب وصیت پدر و بامداد و معاونت عشیرت مرداسی حاکم اکل گشت و چون
چند وقت حکومت نمود فوت کرده پسرش امیر عیسی بر سریر امارت نشست و در رعایت
رعیت کما ینبغی کوشیده در زمان او ولایت اکل معمور و آبادان گشت و چون فوت کرد از او دو
پسر ماند اسفندیار بیک ۱ و شاه محمد بیک شاه محمد بیک بن امیر عیسی بحسب قابلیت و استحقاق
قایم مقام پدر شد و او بزودی عالم فانی را بدرود کرده پنج پسر در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت
قاسم بیک ۲ و غیبی بیک ۳ و منصور بیک ۴ و اصفهان بیک ۵ و امیران بیک قاسم بیک بن
شاه محمد بیک بفضل و دانش و شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن آداب از ابنای
زمان منفرد و ممتاز بود و در امور مملکت داری و تدبیر رعیت پروری در میانهٔ حکام
کردستان بر امثال و اقران سرافراز در زمان حکومت سلاطین آق قوینلو درجهٔ اعتبار
و مرتبهٔ اختیار یافته او را لله یکی از فرزندان خود گردانیدند بدان واسطه بین الناس بلله قاسم
اشتهار دارد و مشهور است که در تاریخ سنه ثلث عشر و تسعمایه که شاه اسماعیل صفوی

عالم ظاهر و اشعهٔ انوار لطف و احسانش در ربع مسکون باهر برای صایب و ثد پرتاقب
پین الاقران مشهور بیت و بچنین تدبیر و لطف تقریر دراپسنده و افواه مذکور محصل کلام
آنکه از تاریخی که پدر زمام حکومت پالوار در قبضهٔ اقتدار او نهاد تا هنگام وفات بارعایا
و بیار متوطنان انجا بوجه احسن سلوک نمود و چون فوت کرد از و میر حمزه نام پسری مانده با
عیار و قبایل قایم مقام پدر گردید و چون او نیز بریاض رضوان خرامید از وچهار پسر ماند
چیین بیک[2] و یغور بیک[3] و علی بیک[4] و رستم بیک چیین بیک بن میر حمزه بحسب ارث
و استحقاق بجای پدر متصدی امر حکومت شد و دران اثنا از قرات آق قویونلو مرج موج در
دیار واقع شده چیین بیک باراده فتح قلعهٔ ارغنی بر سر طایفهٔ ترکمان رفته بقتل رسید و
منور جرعهٔ از جام حکومت نوش نکرده بود که سپاهٔ غرخطل از و بیت سپاقی اجل وطن الغراق
در کشید و چون اولاد ذکور نداشت حکومت بیرادر زاده اش جمشید بیک مستقل گردید
جمشید بیک بن رستم بیک منقول است که در اوایل حال که منور عمش در قید حیات بود خدمت
خالد بیک پازوکی میکرد روزی در اثنای شکار جانور شکار خالد بیک آغاز سرکشی
کرده باطراف فلک سمارکشت چنانچه همه کس قطع امید از ان جانور میبرد که من بعد میل مرکز خاک
نمودن او از جملهٔ محالات است در اثنای این گفت و گوی از اعلا علیین میل حضیض نموده بر سر
جمشید بیک نشست خالد بیک و اعیان آن حال بنگوگرفته فرمودند که عنقریب حکومت پالو
بتو قرار خواهد یافت اتفاقا باندک فرصتی مصدوق نظم مران فالی که از بازیچه برخاست جواهر در کذر افتاد شور را
بظهور آمده حکومت پالوار عم بدو انتقال یافت و او مردی چهان دیده کار آزموده کرم و سپرده
بود و در تدبیر مهمات و معاملات و حل نکات مشکلات ید بیضا می نمود و در محلی که امر او حکام کردستان
اطاعت سلطان سلیم خان نمودند او نیز حلقهٔ بندگی سلطان مزبور را در گوش کشیده
غاشیهٔ اطاعتش را بر دوش نهاد و ولایت پالوار که در ید تغلب قزلباشیه بود و آن اطاعت
ضبط و صیانت و حفظ و حراست آن ولایت را در عهدهٔ اهتمام عزشاه بیک آق قویونلو

بر دیار بکر اپستیلا یافت للّه قاسم اطاعت او نکرده اظهار مخالفت نمود بنابران خان محمد اپستا بطرف
بر سپر اکل کشیده آن ولایت را از تصرف او بیرون آورد و منصور بیک نام شخصی از امرای
قزلباشیه را داده مدتی مفت سال در تحت تصرف او بود تا بعد از جبک جالدران للّه قاسم نامبرده
سلطان سلیم خان ولایت موروثی را از ید تغلب قزلباش بیرون کرده تکرار بر سپند
حکومت متمکن شد و بروایتی شهر آمد را در زمان قراخان هم او بطریق حیله از تصرف قزلباش بیرون
آورده بسلیم محمد پاشای میر میران انجا نمود و همچنان در زمان آل عثمان پایه اعتبارش روز بروز
و ترا بود تا لعر ماجل موعود بعالم آخرت رحلت فرمود و چون اولاد ذکور نداشت حکومت را
بیرادر زاده اش مراد بیک وصیت نمود مراد بیک بن غیبی بیک بوجب وصیت عم حاکم اکل شد
و او مرد صالح متدین عادل رعیت پرور خیر بود و با اعلی و ادنی از یکانه و آشنا بطریق برادری
و مواسپاسیلوک مینمود و عمارتی عالی در سپر قبر عمش قاسم بیک بپاشته و در جنب او خوان اوغلان را
بنا کرده و هر روز نان و آشش جهة آینده و رونده تعیین نموده و دایم الاوقات متردد بین
از ان منتفع اند و این منازل در یکمنزلی شهر آمد واقع شده و بین الناپس مشهور بیت بخان سر
و چون خجند پال از ایام حکومت او متمادی شد دنیای فانی را وداع کرده بجهان جاوید ابدی
واز و علیخان بیک و قاسم بیک دو پسر مانده و هر دو برادر متعاقب یکدیگر حکومت اکل نموده اند
اما زمان ایشان چون عهد کل چندان بقایی نداشته زود از ین دنیای فانی رفت
قاسم بیک جعفر بیک و غضنفر بیک دو پسر مانده جعفر بیک بن قاسم بیک بعد از فوت پدر حکومت
اکل حسب الفرمان سلیم خان در صغر سن بدو ارزانی شد و حالا سم که تاریخ جلوسش در سنه
خمس و الفیست ولایت مزبوره کماکان در تصرف اوست شعبهٔ دهم در ذکر حاکمان پالوار
چنانچه قبل ازین در احوال حکام اکل مذکور شد حاکمان پالوار اصل امیر تیمور تاش بن امیر محمد بن
امیر ابراهیم بن امیر بلدوق اند و امیر تیمور تاش امیری بود بصفت سخاوت و فراکی
موصوف و بسمت شجاعت و مردانکی معروف آثار شجاعت و سخاوت او در اطراف و اکناف

بودند بامداد و معاونت سپاه ظفر پناه و بزور بازوی خود که چندین فقه حبنکهای مردانه و رزم جویانه
رستمانه با آن جماعه نمود و مستخلص گردانیده تحت تصرف خود درآورد و از غرایب احوال
آنکه غلام مملوک جمشید سپک در آن معارک شمشیر از دست تر اکمه بر سپر خورده نصف اسپستان کله
او جدا شد چنانچه مغز سرش مشرح مینمود جراحان پارچه کدوی خشک را برابر اسپستانی که بهم
شده بود بریده برانجا پوشیدند و بمرور ایام کوشت و پوست باکدوجوش خورده بعد از ان مدت
چند سال دیگر آن غلام در قید حیات بود و این سخن اگر چه مناسبت باصل قصه و داستان
نداشت اما بمناسبت فضلا، بلاغت دثار و مبنی متابعت مورخان سخن گذار این قصه غریب را
مرقوم قلم شکسته رقم گردید چه قاعده کلیه نزد این طبقه عالیه آن است که در سر اوان دولت
که حالات غریبه و واقعات عجیبه سپاخ گردد رقم زده کلک بیان نمایند القصه چون جمشید سپک
زمام مهام حکومت و لایت پالو را بکف کفایت خود درآورد چنین تدبیر در تراضی خاطر
امیر و وزیر آل عثمان کوشیده ارکان دولت و اعیان حضرت را تسلی کردانید و سلاطین حشمت
عثمانی را باعتقاد و اخلاص و اعتماد تمام در سوخ مالا کلام پیدا کشت چنانچه سلطان سلیمان خان
چند مرتبه که بعزم تسخیر ایران متوجه آذربایجان شد شخصی از امراء کردستان که لیاقت مهمات و
و قابلیت و استعداد رای و تدبیر حضرت داشته باشد طلب نمود نظم سپندیده و آنکه سپندیده
خرد را دل و عقل را دیده صدف وار خاموش و لکته پر برون استخوان درون پر
جلهٔ صغار و کبار قرعهٔ اختیار بنام جمشید سپک زدند بنابران چند دفعه در سفر ایران و مشاورات آن
سلطان جهان جون ظفر و اقبال همعنان بود و اکثر سخنان او را که در مرادی بعرض همایون
میرسانیدند مقبول و مستحسن افتاده کمی و بیت رو بر سیئهٔ مطالب و مقاصد او نمی نهاد و
در خیرات و مبرات و در امور دنیاداری و رعیت پروری و عقل معاش ثانی خود نداشت
جمله مشهور است که هر سال سه هزار بز نر سه ساله از کلهٔ خاص خود بجهة بیع و شرا بجانب حلب
می فرستاده و سه هزار اسپ خاص نعل اسپ که قریب چهل خروار شتری میشود بر بامی پشت روان

فروخت بدان صوب ارسال مینموده و موازی ده هزار کوسفند داشته و فراخور این
دالاغ و گاو نیز نگاه میداشته و در عصر او در گردستان از امراء و حاکمان ذی شان کسی
بجمعیت و سامان او نبوده و قلعه و مدرسهٔ در پالو ساخته و از مسافت بعیدهٔ چشمهٔ آب
قریب بقلعه و قصبه آورده و در دمور قبو نام محلی رباط در غایت وسعت و فسحت ساخت
که آینده و رونده در زمستان و تابستان از ان محظوظ اند و عمرش از صد سال تجاوز
کرده و قریب بعمر طبیعی رسیده از انجمله شصت سال باستقلال حکومت پالو نموده و از
سلطان سلیمان خان برات عالیشان بتقید ملکیت بخود و اولاد خود قرناً بعد قرن و طناً
بعد بطن موکد بلعنت نامه حاصل کردانیده و در حین حیات حسین جان سپک پسر خود را
در ان عهد پاشه ازین سپرای پسنج و منزل عنا و رنج بدار راحت و مقام استراحت خرامند نظم

بهر چند آورد پسرای مودر	بود خانه کدخدای دگر	رباطیست این دیر دیرین سپاط
بلند و خردمند دل در رباط	بود رسم این عالم پر فا	که پیش آورد شهد و زهر ار ف

و از و حسینجان سپک ۲ و حسن سپک ۳ و حمزه سپک ۴ و تیمورتاش سپک ۵ و دولتشاه سپک
۶ بترتیب در صفحهٔ روزگار کارماند احوال حسینجان و حسن سپک پسرانش که بحکومت رسیده اند
مرقوم بعد ازین خواهد شد اما احوال حمزه سپک نام پسر پیشش آن است که در
اوایل منصب متفرقگی درگاه پادشاهی یافته ز خامت بد و مفوض شد و بالاخره
بواسطهٔ بغضی او ضاع ناملایم که از و نسبت به پدر صدور یافت خط پراری داده سلب
نفسی کرد و بعد از فوت از و رستم سپک نام پسری مانده بود بشرط آنکه همراه عثمان پاشا
در محافظت شیروان باشد حکومت پالو بدو مفوض شد و در محاربهٔ ارپس خان و طوایف
قزلباش قتل رسید و تیمورتاش نام پسر چهارمش در حین حیات پدر پسنجاغ خربوط را مقصر
بود و بهم در ان زمان زوجهٔ لواء حکومت بصوب آخرت برافراشته طبل رحیل فرو کوفت و
از و احمد و زه سپک ۷ و اصیل سپک دو پسر ماند و دولتشاه سپک نام پسر کهتر ش در حین

مسجد جامع زنجان بنا ساخته که
اوزون حسن و الحسن جوان مع
پالو اوست

حیات پدر جهل هزار اقچه زحامت بطریق متفرقی متصرف بود و هم دران اوقات وفات یافت
از او یوسف بیک و احمد بیک دو پسر ماند حسین جان بیک بن جمشید بیک جنابخ قبل ازین مذکور شد
پدرش در زمان حیات حکومت خود را بدو و فراغت کرده بود و نشان عالیشان سلطان سلیمان خان
بدیشان حاصل کرده و بعد از وفات پدر حاکم باستقلال پالو گشته صدای انا و لاغیر
بگوش اقاصی و اوانی رسانید و بساط عدالت گستری و رعیت پروری گسترانیده بزرگ
و کوچک آن ولایت را از خود راضی و خوشدل گردانید و با آشنا و بیگانه از رو و روی یک
قانون محبت و ارغنون مودت را سپاز کرده آوازهٔ نیکنامی از دایرهٔ جرخ جنبری بگذرانید
و مانند پدر پشیر و اهل هنر گشته بر استی و درستی و افعال پسندیده و اخلاق حمیده در میان
امثال و اقران علم کردید و بعد از انکه مدتی در حکومت بعیش و فراغت بگذرانید باجل موعود
جنت خرامید و از و محمود بیک نام پسر مجذوب مانده بود جون لیاقت و استعداد حکومت
نداشت باتفاق رؤسای عشایر و قبایل برادرش چین بیک را بحکومت لایق و مناسب
دانسته از دیوان پسلطانمراد خان منشور ایالت بنام او حاصل کردانیدند و جون چین بیک
سه سال متوالی بحکومت انجا مبادرت نموده در تاریخ سنه سبع و ثمانین و تسعماه در هنگام
عودت قره مصطفی پاشای سپهدار از سفر شیروان بجوار رحمت حق پیوست و از و سلیمان بیک
و مظفر بیک دو پسر ماند سلیمان بیک بن چین بیک بعد از فوت چین بیک ایالت پالو را
مصطفی پاشای سپهدار سلیمان بیک تفویض کشت و از آستانهٔ سعادت آشیان سلطان علی
بامداد و معاونت محمد پاشای وزیر اعظم و بشروط جند یوسف بیک بن جمشید بیک عنایت شد و جند سال علی الاتصال در میانهٔ یوسف بیک و سلیمان بیک
بر سر حکومت پالو منازعه و مناقشه واقع شده از طرفین کروه انبوه تلف کشته و مزرعه
اهالی پالو جانب سلیمان بیک را کرفته یوسف بیک را دخل در حکومت انچنانی نماند باو وجود
انکه یوسف بیک جوانی بود بزیور فهم و فراست و عقل و کیاست ارasته و تحلیه حشمت

و هیبت و عفت پیرایسته آثار رشجاعتش در اطراف عالم ظاهر و انوار شجاعتش بر اکناف جهان باهر
اما مصراع فلک بمردم نادان دهد زمام مراد لشکر طلب حکومت جانش نلبید
رسیده بصد حیرت و درد ازین عالم بی مدار بدار القرار انتقال کرد و بعد از وفات
او حکومت پالو را برادرش احمد بیک مشروط بشروط چندکه با او کرده بودند مفوض کردانیدند
و احمد بیک تیز بر سیر حکومت با سلیمان بیک مجادله و مقاتله پسیار کرده خلق بیشمار از طرفین
قتل آمدند لشکر مرتبه چندی موفور و جمعی مسکور بیجا آورده دخل در ایالت نتوانست کرد ناچار
باستدعای عرض حاجات متوجه آستانهٔ پادشاهی شده در شهور سنه احدی و الف در
استنبول عرض طاعون زیادی در آمد و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الفیت حکومت پالو
بلا ممانعت و منازعت در تصرف سلیمان بیک است شعبه پیم درد کرامراو جرموک
پیاتقدیر توزده کلک بیان شدکه امیر محمد قلعهٔ باغن به پسرش امیر تیمور تاش ارزانی داشت
و قلعهٔ بردخ را با میر حسین که بروایتی بعضی نبی عم او پست و بقولی بعضی پسر او عنایت
فرمود بهر تقدیر جون میر حسین مدتها بحفظ و حراست آن قلعه قیام و اقدام نمود فوت کرده پسرش
میر سیف الدین قایم مقام پدر کردید جون او نیز بعالم جاوید افتی خرامید خلف صدق او
پیاده یوسف متعهد امور امارت کشت و جون او نیز رخت ازین سرای برداشت ولد بیک
تام پسرش بجای او بر مسند امارت نشست و بعد از فوت او شاه علی بیک پسر دار بیک
عشایر و قبایل قیام نمود و بعد از و اسپندیار بیک متکفل آن امر خطر کشت و جون او
نیز ازین عالم فانی در کذشت بایزید بیک بر سیر بر حکومت نشست و بعد از و جون زمام
مهام امارت بکف کفایت امیر محمد در آمد او ناحیهٔ جرموک را که اجداد او در قرات قرایاش
از ان طایفه مستخلص کردانیده بودند متصرف شد و در حین فتح دیار بکر سلطان سلیم خان
و سلطان سلیمان خان ملک نائه همایون عنایت فرموده ازان تاریخ جرموک از جمله ملحقات
او جاق موروثی ایشان شد اما جزیهٔ کفرهٔ انجا تعلق پادشاهی دارد و هر سال بخزینه دار کر

تسلیم می شود و بالفعل حکومت و دارایی انجا در تصرف محمد بیکست فصل سیم در ذکر حکام صاصون
که آخر بحاکمان حسن و شهرت کردند فرازندکان اعلام نکته دانی و برارندکان اورنک سخن
رانی برین دقیقه عارف و ازین قصه واقف خواهند بود که نسب حکام صاصون بملوک اکاسره
منتهی میکردد و بروایت صحیح با حکام بدلیس بنی اعمام اند و در اصل ایشان عزالدین و ضیاالدین
دو برادر بوده اند که از دارالملک ولایت ارمن بکردستان افتاده اند و صاصون را عزالدین
از تاویت نام کرجی کرفته چنانچه تفصیل این اجمال در احوال حکام بدلیس ایراد خواهد یافت
و چون طایفه اکراد عزالدین را عزرالدین میخوانند حکام انجا بعزرانی مشهورند و از عشیرت روزکی نیز
در تحت حکومت ایشان هست اما عشایر قدیمی آن دیار منحصر بچهار قبیله است ۱ شروینی ۲ بابوسی
۳ سوپانی ۴ طموقی و در محلی که ناحیه ارزن را باوجاق موروثی خود ملحق ساختند از طایفه
الوسیات خالدی ۱ و دیرمغاری ۲ و عزیزان وغیره را تابع خود کردانیدند و حاکمان صاصون
در مابین حکام کردستان بصفت سخاوت و شجاعت و سمت دلاوری و شهامت اشتهار
دارند و در معارک و مهالک بر امثال و اقران خود سبقت می کیرند و همواره با حکام و سلاطین
ذوی الاحترام طریق مواسا مسلوک میدارند از جمله چند مرتبه که سلاطین آق قوینلو و قرلتاشیه
و آل عثمان متعرض ولایت کردستان شده اند ایشان دست در حبل متین مدارا زده ولایت
خود را از سطوت قاهره سلاطین و خواقین سالم نکاه داشته اند بلکه انواع رعایت و اصناف
حمایت یافته اند و اول شخصی که از حاکمان ایشان اسم او در السنه و افواه مشهور است میر ابوبکر است
و او دو پسر نیکو سیر داشته خضر بیک و علی بیک خضر بیک بن ابوبکر بعد از فوت پدر
قایم مقام او شد و چندان در حکومت استقرار نکرفته بزودی عنان عزیمت بصوب عالم آخرت تافت
و چون اولاد ذکور نداشت حکومت ببرادرش علی بیک انتقال یافت علی بیک بن ابوبکر
بعد از فوت برادرش باستصواب عشایر و قبایل بر مسند امارت جلوس فرموده صبح و شام
بلکه علی الدوام با جوانان کلفام بتجرع شرب مدام مداومت می نمود و همواره اوقات را بلهو و لعب

شاید که از عزیزالدین تفسیر یافته شود
چه اکثر تفسیرات طایفه اکراد
بحذف و ترخیم شود
نه بزیادت ۵

وعیش وطرب

وعیش وطرب مصروف داشته بآواز چنک و نی زنک غم از دل می زدود و در تاریخی که امرا و حکام
کردستان بملازمت شاه اسماعیل صفوی مبادرت نمودند شاه مزبور اکثر امرا را مقید کردانیده
ولایت ایشان را متصرف شد شاه علی بیک در ان معرکه بلباس سلوک و مدارا متلبس کشته اوضاع
و اطوار او موافق مزاج شاهی افتاد و شب و روز داخل مجلس خاص و محفل اختصاص کشته بابواب
شاهی بشرب مشغولی می نمود و باشرف خان حاکم بدلیس نیز طریقه مواصلت و مصادقت مسلوک داشته
دختر خود را بعقد نکاح او در آورد و وظیفه پدر فرزندی را مرعی داشته با یکدیکر در کمال محبت و
خصوصیت سلوک می کردند تا عاقبت شاه علی بیک باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد و
از و سه پسر ماند ۱ محمد بیک ۲ و خضر بیک ۳ و شاه ولی بیک خضر بیک بن علی بیک چون
شاه علی بیک در ملازمت شاه اسماعیل در تبریز وفات یافت و پسر بزرکش محمد بیک همراه پدر در
تبریز بود عشایر و قبایل باتفاق خضر بیک را در میانه خود بحکومت نصب کردند و از جانب
شاه اسماعیل تفویض امارت صاصون بمحمد بیک شده منشور ایالت بنام او نوشتند و مآل حال
هر دو برادر بعد ازین مذکور خواهد شد و شاه ولی بیک نام پسر سیم شاه علی بیک در زمان حیات
پدر با امیر دیادین پسر خود وفات کرد و دیکر از و اولاد نماند محمد بیک بن علی بیک چون
برادرش خضر بیک بعد از فوت پدر بامداد و معاونت عشایر و قبایل حاکم شد محمد بیک بالضروره
با معدودی چند بخدمت سلطان سلیم خان رفته در هنکام توجه تسخیر مصر چون فتح و ظفر در رکاب
نصرت اثر سلطانی میبود و در محاربه جراکسه از و مردانکیها مشاهده نموده چنانچه در روز شکست
جراکسه محمد بیک را بعد از دو روز مجروح و ناتوان بلکه مرده و بیجان یافتند و وزرا و امرا
این قضیه را بعرض سلطانی رسانیده جراحان چابک دست را به بستن زخمها و تیمار او مقرر کردانیدند
و مایحتاج از خزینه عامره جهت او تعین نموده و وزراء عظام در مقام رعایت او در آمده از
مدعیاتش استفسار نمودند تا بانجام رسانند او ایالت صاصون با الحاق ناحیه ارزن
که بواسطه آن در مابین حاکمان حسنکیف و ایشان منازعه و مناقشه بود استدعا نمود وزراء

عظام التماس او را بغرا جابت مقرون گردانیده دریں باب فرماں واجب الاذعان عز اصدار یافت
خضر بیک برضا و رغبت خود را از حکومت خلع کرده وظیفهٔ جهاور ولایت مرو تعیین شده مدتها مدید اوقات گذرانید و بعد از وفات او
یادگار ماند سلطان محمود بیک و احمد بیک و یعقوب بیک و محمد بیک سلطانمحمود حال
موعود بعالم آخرت نهضت فرمود و یعقوب بیک در سپهر کرجستان در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و
تسعمایه در محلی که محمد پاشا میرمیران در کلیسیای موخران من اعمال تفلیس از لشکر قزلباش و سپاه عثمانی
شکست یافت در دربند طاپس بقتل رسید و احوال احمد بیک و محمد بیک در ضمن قضایای آینده
بتفصیل مذکور خواهد گردید القصه محمد بیک حاکم باستقلال صاحبون شد اما ملک خلیل حاکم حصنکیف در تسلیم
ناحیهٔ ارزن تهاون ورزیده قلعهٔ ناحیهٔ مزبوره را تعمیر فرمود و مردمان خود را بمحافظت انتصاب
کرده در حفظ و حراست او سعی بلیغ نمود لغرالامر محمد بیک بامداد و معاونت شرف خان حاکم بدلیس
و شاه علی بیک حاکم جزیره لشکر بدانجانب کشیده قلعهٔ ارزن را خراب کرد و بدستیاری کاشکاک
ملک خلیل را از ناحیهٔ مزبوره گوشه گردانیده متصرف شد و چون مدتی منقضی شد و از ایام حکومت او
متمادی شد دنیای فانی را وداع کرده بعالم عقبی شتافت و از و شش پسر ماند اسپیلمان بیک
و بهاالدین بیک و صارو خان بیک و وداق خان بیک و حسین بیک و علی بیک
پسر پسر بزرگ او بر تبت حکومت نموده اند و احوال ایشان بتفصیل مذکور خواهد شد و از حسین بیک
چس بیک نام پسر مانده بود در تاریخی که حکومت بمحمد بیک ولد صارو خان بیک انتقال یافت
او نیز طالب امارت شده با محمد بیک آغاز نبرد کشی کرد و بامداد معاونت فرهاد پاشا وزیر محمد پاشا
او را بدست آورده با پسر پسرش بقتل رسانید و از بوداق بیک مراد خان نام پسر پسر
بود در سپهر کرجستان پدید شده و از و بهاالدین و بوداق دو پسر مانده است و علی بیک در
حیات پدر وفات کرده از و فرزندی نماند سلیمان بیک بن محمد بیک بعد از وفات
در تاریخ سنهٔ سبع و ثلاثین و تسعمایه موجب نشان عالیشان سلطان سلیمان خان مامور صاحبقران
سلیمان بیک مفوض گشت و ناحیهٔ ارزن بطریق زعامت بپسر او در ش بهاالدین بیک مقرر

سلیمان بیک مردی بود سپاطین منش و بزرگ منش بعلو همت و وقار آراسته و نسمو سجایا
پیراسته در محلی که سلطان سلیمان خان معاودت فتح بغداد و بدلیس نمود از درهٔ کیفند و رعبور فرمود
پیرا قات فلک مماس و گرماس کردون اساس را مسور دشت ارزن زده از مهابت او
لرزه بر زمیں و زمان افتاد سلیمان بیک چون کوه آهن پای ثبات و وقار افشرده و
در صاحبون نشسته اصلا التفات بدان سلطان سلیمان حشم نکرد اندک سپاه روی و آزوقه
باردوی همایون فرستاده بغرعتبه بوسی مشرف نشد بلکه از رفتن حاکم ملاطیه را نیز مانع آمد
و صبح و شام ملکبه علی الدوام براح ریحانی و شراب ارغوانی و با اختلاط جوانان پسر و مخموری
لاله خد میگذرانید و لحظه از نوشیدن شراب و نواختن چنگ و رباب فارغ نبود و در
جهاں گذران اوقات بعیش و کامرانی گذرانیده از و اولاد و ذکور نماند و عاقبت الامر
بمرض آبله فرنگ و داع زمانه و و رنگ نموده بعالم آخرت رفت رحمه الله کجا رفت ای آجسم و جام او
چه شد حال اعتبار و انجام او ندیده کیستی تا بد زند یکے خدای جهاں را بیت پایندگی

بهاالدین بیک بن محمد بیک بعد از وفات برادرش بموجب فرماں واجب الاذعان سلطان
سلیمان خان قلم مقام او گشته اطلاق اسم حکومت و القاب جناب در احکام و فرامین در زمان
او شده ایشان را حاکم خزو نوشند و بهاالدین بیک مرد ابدال روش دیوانه وش بوده
و دران عصر و زمان حکام کردستان کسی بشجاعت و سخاوت او نبوده و در خدمات پادشاهی
از و قایع آثار پسندیده بظهور رسیده و در زمان حکومت خود برادرش سلیمان بیک را
و جمله در زعامت ناحیهٔ ارزن نداده عوض آں صد هزار اقچهٔ عثمانی از حاصل محال دیگر خرو
بود و او بهاالدین بیک ترک یار و دیار نموده قریب به پانزده سال کاسهٔ و گاهی سوار
در رکاب نصرت شعار پادشاهی در صید و شکار در اسپتنبول و ادرنه پسر میبرد و
سلطان سلیمان خان او را موسوم بدلو بهاالدین کرده آینده دایم الاوقات تفقد احوال
او بالتفات پادشاهانه میکرد فاما سخاوتش از حد اعتدال تجاوز کرده بود که اگر شخصی

موری بنظر او می آورد فیلی در عوض بدو میداد و اگر گربه شتر مرحمت میفرمود بنابرین جراران
عالم و طامعان بنی آدم بر سر او هجوم آورده با وجود آنکه هر سال شصت هزار فلوری از حاصل
ولایت خزو بدو عاید می شد سی هزار فلوری دیگر قرض کرده صرف گدایان و جراران مینمود
و ازین اوضاع بغایت خورسند بود و بعد از وفات سی هزار فلوری دین بیوجه بوارثان گذاشته
پنج پسر داشت اما چون از پدر مدیون و مفلس ماندند و هم قابلیت جبلی در ایشان نبود حکومت
خزو به برادرش صاروخان بیک انتقال یافت و ایام حکومتش سی و هفت سال بوده صاروخان بیک
بن محمد بیک در زمان حکومت بهاالدین بیک ترک ولایت خزو نموده اوقات در دیار غربت
بفلاکت می گذرانید و گاهی سنجاغ موس و سورک و بارگیری را متصرف شده گاهی بسیر و
سواری اوقات صرف می نمود تا مدت هیژده سال که بدین وتیره بگذرانید بهاالدین بیک فوت کرده
باراده حکومت خزو متوجه آستانه ملک آشیانه سلطان سلیم خان شد و بحسن امداد و معاونت
محمد پاشاء وزیر المسترح فی جوار الملک الکبیر که بی شائبه تکلف و غائله تصلف تدبیر صائب و
فکر ثاقب در اتمام مهام خواص و عوام کوشیده علی الدوام رعایت خانوادهای قدیم و حمایت
مردم زادهای سلیم بر ذمت همت والا نهمت خود لازم و متحتم میدانست نظم هزار آفرین بر وزیر چنین
که او مهر جوید بهنگام کین و از افواه استماع کرده بود که همواره بهاالدین بیک در حین
حیات خود میگفته که فرزندان من لیاقت امارت و استعداد حکومت ندارند با وجود آنکه مخدوم
زاده عظام آن مرحوم حسن پاشاء میرمیران دیار بکر از پدر التماس حکومت جهة شرف بیک پسر بزرگ
بهاالدین بیک نمود او قبول این معنی نکرده ایالت خزو را بصاروخان بیک ارزانی داشت
و او را بنوازشات خسروانه بین الاقران سرافراز ساخته روانه خزو نمود و او هر طریق
عدل و انصاف با اعیان و اشراف آن دیار سلوک نموده چون مدت پنجسال از ایام حکومتش متمادی
شد بواسطه استیلای تناول افیون که مدتها طبیعت خود را بدان معتاد کرده و بعضی امراض مزمنه
نیز اضافه علت شده دران اثنا عسکر ظفر اثر پادشاهی بسرداری مصطفی پاشا بتسخیر گرجستان

و شیروان مامور

و شیروان مامور گشته بود صاروخان بیک در موضع جلدرمن اعمال گرجستان باتفاق لشکر دیار بکر
و کردستان قراول عسکر آل عثمان بود که یکبار جمعی از قزلباشان بر ایشان حمله آورده هنگام
غروب آفتاب مهر سپهر حیاتش از افق زوال بشام اختلال رسید و خفتن خواب مرگ از کمینگاه
اجل بیرون آمده با او دست در آغوش کرد و محمد بیک نام پسرش دران معرکه همراه او بود
بصد هزار مشقت جان از آن لجه خونخوار و بحر زخار بساحل نجات رسانید و بعد از مراسم تعزیت
داری قایم مقام پدر شد و پسر دیگرش علی بیک نام هنوز مراهق نشده بود که عازم سفر آخرت
شد محمد بیک بن صاروخان بیک بعد از قتل پدرش در شهور سنه ست و ثمانین و تسعمایه بامداد
مصطفی پاشاء سردار در سن هیژده سالگی متصدی امر حکومت گشته حفظ و حراست لشکر و ضبط
و صیانت قشون و عسکر بدو مقرر شد و نفس الامر جوانی بود ستوده خصال و نیکو منظر و پاکیزه
فعال و حمیده سیر بر خلاف آبا و اجداد خود تقلید و تتبع آداب مردم روم کرده اوضاع و اطوارش
بران قاعده مصروف بود و در بزرگی میل خواندن و نوشتن کرده فی الجمله سواد فارسی و خط شکسته
بسته بهم رسانیده گاهی بمقراض تقلید مقطعات خطوط استادان کرده در کمال زیبائی قطع می فرمود
و از فنون حیثیات همین را ورزیده تتبع امری دیگر که بحیثیت متعلق بوده باشد نکرده بود و در تلون
ملبوسات و تکلف ماکولات و تلذذ مشروبات گوی تفوق و رجحان از امثال و اقران می ربود
و در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمایه بصدق و نیاز عزیمت سفر حجاز نموده بعزم طواف بیت الله الحرام و زیارت
نبی علیه السلام توجه فرمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل و رفع جبال و خفض رمال بحرم شریف
مکه معظم و کعبه مکرم که محیط رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله است رسیده و احرام فول وجهک
شطر المسجد الحرام بسته در سلک زمره و من دخله کان آمنا منخرط گردید و فاتحه و الله علی الناس
حج البیت را بخاتمه فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله پیوسته در بحر جمع الجمع کل الینا راجعون
مستغرق گشت ذلک هو الفضل الکبیر اما در امور حکومت و آداب ریاست چندان تقید نمی کرد
و زمام حل و عقد و قبض و بسط ولایت خزو را در کف کفایت شمس الدین بن فریدون نهاده بود

و بنوعی فریفته و شیفته او گشته که یک دینار دیگمن باری مشاوره و رخصت او داد و پسندیده ای او نشست
کرد و تا ما دامی که رضای او بنبود ی بهیچ فردی از افراد احتلاط نمی کرد و اکثر اقوام و اعلام
و امکداران او که با شمس الدین در مقام منازعت می آمدند از درخانهٔ خود دور میکردانیدند تا شهور سنه
اربع و الف که بجوار رحمت ایزد متعال پیوست یوماً فیوماً در جهٔ اعتبار شمس الدین تزاید و در
ترقی و تزاید بود در ذکر احمد بیک بن خضر بیک چون محمد بیک ولد صارو خان بیک ازین
سپرای غرور منزل سپرور رحلت فرمود شمس الدین کیخدا که رکن رکین آن سلسله و مدار الملک
آن طبقه بود احمد بیک را بحکومت خرو نصب کرد و جملهٔ عشایر و قبایل تقدم اطاعت پیش آورده
درین معامله یکدل و یکجهت شدند و از مراد پاشا میر میران آمد عرض کرفته بدرکاه پادشاه جم جاه و اورنگ
سلیمان مکان سلطان محمد خان جبه استخراج نشان فرستادند و محمد بیک برادر احمد بیک که
از روز فوت صارو خان بیک ترک یار و دیار کرده بود و بجانب ولایت یحتی کرفته اکثر اوقات
در اسپرد و کسب و کار مشغولی مینمود در روزی که احمد بیک را در ولایت خرو بحکومت نصب کردند
باتفاق بهاالدین بیک ولد مراد خان بیک که او نیز از جور و تعدی شمس الدین قریب دو سال اوقات
شاهمراد آغا و حسین آغا سپاهی ترک خرو نموده اوقات در بدلیس میکذرانید چون خبر حکومت
محمد بیک بدو رسید از بدلیس روانهٔ اسپرد کشته باتفاق متوجه خرو شدند و شمس الدین از
اتفاق ایشان متوهم کشته احمد بیک را بران داشت که قصد برادر خود محمد بیک نماید محمد بیک
از کید او واقف شده باتفاق مردمان سپوسپان شب از خرو فرار کرده بجانب صاصون رفت
و اعیان صاصون استقبال نموده او را بدروں قلعه درآوردند درین اثنا شمس الدین احمد بیک را
از حکومت معزول کرده تقید حبس درآورد و بهاالدین بیک را بحکومت نصب کرده جمع کثیر
از طایفهٔ یحتی و شیروی و زرقی و کرد کان قریب پنجهزار سوار و پیاده بر سر خود جمع نمود و بهاالدین بیک
و چیبن آغا نام پسر ش پای عزم در رکاب جد و جهد آورده بعزم تسخیر قلعهٔ صاصون
و بدست آوردن محمد بیک متوجه انجا شد محمد بیک از روی اضطرار در روز سه شنبه چهاردهم

شهر شعبان المعظم

شهر شعبان المعظم سنه اربع و الف کس نزد حاکم بدلیس فرستاده از و امداد و معاونت طلب نمود
و حاکم بدلیس موازی دو سه هزار سوار و پیاده از عشیرت روزکی بمعاونت او فرستاده و شمس الدین
از استماع این خبر سپاهی کست و فی الفور از سپرقلعهٔ صاصون بر خاسته بجانب خرو معاودت
کرد و محمد بیک او را تعاقب نموده شمس الدین چون بخرو رسید اهل و عیال خود را برداشته
بسر خود را بقلعه فرستاد که احمد بیک را در حبس تقتل آورد و بهاالدین بیک را نیز با اهل و عیال
کوجانیده باتفاق روانهٔ ولایت شیروان و کفر اشوند بهاالدین بیک بر این احوال چون
مطلع کردید حسین آغا پسر شمس الدین را محبوس کردانیده احمد بیک را از قید بیرون آورد
در خلال این احوال خبر آمد محمد بیک با عسکر روزکی بدیشان رسیده شمس الدین بیالک طریق
فرار کشت و بهاالدین بیک و احمد بیک بقدم اطاعت استقبال او کرده محمد بیک در قلعهٔ خرو
برمسند حکومت نشست و پسر شمس الدین را تقتل آورده وظیفهٔ جبه برادرش احمد بیک و بهاالدین بیک
تعین نمود و استحقاق خود را باستصواب آغایان عشیرت و امر او حکام کردستان معروض داشته
سر بر خلافت مصیر سلطان اعظم و خاقان مکرم سلطان محمد خان نموده بچنین استمام دستور مفخم
ابراهیم پاشا وزیر اعظم فرمان واجب الاذعان و نشان مکرمت عنوان صدارت یافته
ایالت خرو بمحمد بیک مقرر شد و چون مدت سه ماه از حکومت او مرور کرد شمس الدین التجا بمیر
حاکم جزیره برده از و در باب ضبط خرو امداد طلب نمود میر شرف بحسب رعایت خاطر
او با موازی پنج شش هزار سوار و پیاده متوجه تسخیر خرو شد چون بحوالی اسپرد رسید نوشیع
آن داشت که یکی از میرزادکان غرزان با اعیان خرو استقبال او نموده آنچه رضای خاطر
او چنان نمایند ایشان خود نیز پای ثبات و وقار فشرده و قدم از جادهٔ متابعت و طریق مطاوعت
پیرون نهاده با محمد بیک یکدل و یکجهت کشته مستعد جنک و جدال و آماده حرب و قتال شدند
و بعضی از امرا و حکام درمیانه افتاده امیر شرف را از رفتن بطرف خرو مانع آمدند بنابران
امیر شرف عنان عزیمت از اسپرد بجانب بدلیس منعطف کردانیده اراده جنان نمود که

شمس الدین را مصحوب بعضی از اعیان بخرو فرستاده بوکالت محمد بیک نصب سازد بعد از مشاوره
و مطارحه خان ابدال برادر خود را با بعضی از اعیان بختی همراه شمس الدین کرده بجانب خرو فرستاد
چون شمس الدین بخرو رسید بعد از چند روز کفره و اسلامیه آن قصبه جمله اتفاق کرده بقصد قتل او
حمله آوردند و شمس الدین بهزار جر ثقیل بامداد و معاونت اعیان بختی خود را از آن ورطه
خونخوار بساحل نجات رسانید و امیر شرف از استماع این خبر مأیوس گشته بجانب جزیره عودت کرد
دیگر از آن تاریخ که روز بیستم شهر ذی قعده الحرام سنه اربع و الف بود غبار فتنه فرو نشسته بود و این
قضیه در عقده تعویق افتاده تا روزی که علی پاشا میر میران موصل که با ابراهیم پاشا وزیر اعظم
سابقه حقوق خدمت قدیمه و دیرینه داشت و در اوایل که احوال خرو بعرض وزیر روشن ضمیر صایب تدبیر رسیده
بود مصالح امور محمد بیک حاکم آنجا بمعرفت علی پاشا مزبور فیصل یافته بود معزولاً چون در شهر شعبان سنه
خمس و الف بجزیره عودت نمود شمس الدین نزد او رفته در باب احوال محمد بیک و خرو
مشورت فرمود او بسخنان فریب آمیز شمس الدین فریفته گشته گفت خاطر جمع دار و اندیشه
مکن که معزول ساختن محمد بیک از ولایت خرو نزد من بآسانی میسر است اولا حکم همایون حاضر سازم
که حکومت خرو با احمد بیک برادر محمد بیک مفوض گشته و بعد از آن امر دیگر پیدا نمایم که امرا و حکام
کردستان در باب معاونت علی پاشا و احمد بیک حسب الامکان امداد نمایند این رای علی پاشا
موافق مزاج شمس الدین افتاده باتفاق نزد امیر شرف رفتند و مضمون گذشته را بعبارات لایقه
و اشارات رایقه خاطر نشان او کردند چون امیر شرف را اعتقاد و اعتماد تمام بر رای و تدبیر
شمس الدین بود او را تحسین فرموده تحریک نمود که در خفیه مکتوبی باحمد بیک که در خرو بود نوشته
اشعاری بدان نماید که اگر بجزیره می آیی امیر شرف بعسکر و زر معاونت تو کرده بحکومت خرو
خواهد فرستاد و آن ساده لوح بدین تدبیر ناقص فریب خورده از خرو فرار نموده بجزیره رفت
و امیر شرف نیز بمقتضای الکریم اذا وعد وفا عمل نموده جمع کثیر از طایفه بختی و شیروی و زرقی
و کوردلی و رشان با علی پاشا و شاه علی بیک برادرش و شمس الدین همراه احمد بیک کرده روانه خرو نمود

و چون این اخبار در خرو شایع شد بعضی از طایفه سوسیان و غیره را بخاطر رسید که چون محمد بیک
از حکومت معزول شده و احمد بیک بزور و قوت امیر شرف در میانه ما حاکم خواهد شد ما بخود
حاکمی در میانه خود نصب سازیم که وضع منت بختی نبوده باشد و محتمل که چون احمد بیک و شمس الدین
تبریزی قضیه اطلاع یابند از آمدن مأیوس گشته عودت نمایند بناءً علی هذا جماعه مزبوره بهاء الدین بیک
پسر مراد خان را در میانه خود حاکم ساخته قصد محمد بیک نمودند و اجامره و اجلاف و رنود و اوباش
با آلات و ادوات حرب رو بمحمد بیک آورده محمد بیک بمضمون الضرورات تبیح المحظورات
برضا و رغبت بقدم اطاعت پیش آمده گفت چون عشایر و قبایل از حسن سلوک من راضی
نبوده اند بالطوع و رغبت از سر حکومت در گذشته ترا بخود حاکم گردانیدم و دست بیعت دراز
کرده احکام و فرامین پادشاهی را بوسیده پیش بهاء الدین بیک نهاد و چون این خبر مسموع شمس الدین
شد مکتوب مشتمل بر وعده و وعید ببهاء الدین بیک نوشته ارسال داشت که محمد بیک قاتل پسر منست
اگر چنانچه او را گرفته تا آمدن من نگاه داری آنچه مطلوب و مقصود تست چنان خواهم کرد
محمد بیک چون برین مضمون واقف شد کس نزد بهاء الدین بیک فرستاده پیغام داد که لایق دولت
نیست که مرا بخواری بعوض خون پسر شمس الدین بدست او دهند و بانواع حیل و چاپلوسی دیگر خود را
از دست بهاء الدین خلاص کرده بمیانه عشیرت خالدی رفت و از آنجا بطرف صاصون توجه نموده
باتفاق اهالی آنجا خود را در قلعه صاصون انداخت و شمس الدین طایفه بختی را با علی پاشا برداشته
متوجه خرو شد و با بعضی از طایفه خالدی که بطریق قراولی بکنار رودخانه ارزن رفته بودند
اندک محاربه و مجادله کرده چند نفر از ایشان بقتل رسانید چون این خبر در حوالی خرو ببهاء الدین بیک
رسید با وجود آنکه پانصد سوار با او حاضر بودند تاب صدمت لشکر بیگانه نیاورده بجانب
سوسیان فرار کرد و اهل و عیال خود را در میانه ایشان گذاشته باراده آنکه خود را در قلعه صاصون
انداخته متحصن شود بدانجانب نهضت فرمود چون بحوالی قلعه مزبوره رسید استماع نمود که
محمد بیک در آنجا تحصن جسته و سکنه و متوطنان آنجا اطاعت او کرده دم از اخلاص و محبت

امر میزند بالضروره باشاه مراد آغا سوسیانی و معدودی چند که همراه داشت در روز دوشنبه
بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه خمس و الف خود را بیدلیس رسانید و مدت یازده روز که در آنجا
بسر برد خبر آمد که در شب جمعه ششم شهر شوال سنه مزبوره شمس الدین در دست طایفه خالدی در درون
قلعه خزو بقتل رسید بمجرد شنیدن این خبر بهاء الدین بیک از بدلیس بر سبیل استعجال متوجه خزو شد و محمد بیک
نیز از قلعه صاصون بدانجانب نهضت فرمود و احمد بیک خود استقلالاً در قلعه خزو بر مسند حکومت نشسته
الحاصل حکومت خزو میانه این سه عزیز الوجود معلق مانده امید که نیت هر کدام که بر خیریت مسلمان بوده باشد
حق سبحانه و تعالی بدو میسر گرداند فصل چهارم در ذکر حکام خیزان و آن مشتمل است بر سه شعبه
چمن آرای ریاض این بوستان و نضارت بخش فضای این گلستان از رشحات سحاب قلم این حکایت را
بدینسان رقم میزند که ظهور حاکمان خیزان از ناحیه بلیجان من اعمال خنوس است و در اوایل که آبا
و اجداد ایشان به بلیجان افتاده اند آنجا را از ارامنه مستخلص گردانیده متصرف گشته اند و مدتی که
در آنجا بسر برده اند بلیج و دلیل و بلیل نام سه برادر بطرف خیزان آمده آن ولایت را بزور و غلبه
مسخر کرده در میانه خود سه قسمت کرده اند چنانچه خیزان را برادر بزرگ و ناحیه بکس را برادر اوسط
و ناحیه اسپایرد را برادر کوچک متصرف شده بحکومت آنجا قیام و اقدام نموده اند و احوال اولاد
هر سه برادر را آنچه در السنه افواه مذکور است که در محال مزبوره بحکومت رسیده اند بترتیب در شعبه
اول و دویم و سیم رقم زده کلک بیان خواهد نمود بعون الله الملک الودود شعبه اول
در ذکر حکام خیزان و وجه تسمیه آن حکایت مشهور است و در السنه و افواه مذکور که اسم خیزان
در اوایل سحر خیزان بوده چرا که مردم آنجا در مابین کردستان بسحر خیزی و تقوی و صلاحیت و امانت
و دیانت معروفند و صغیر کبیر ایشان بگذاردن نماز تهجد و چاشت و اشراق موصوف
آخر از کثره استعمال اکراد که ایشان همواره اسم را بتصغیر میخوانند چنانچه محمد را محمو و شمس الدین را
شمو و عز الدین عزو درین هم اسقاط لفظ سحر کرده خیزان گفته اند و شهر خیزان از بناهای جدید است
که در زمان اسلام واقع شده و در میانه مردم آنجا چنان مشهور است که بانی آن صاحب

مراغه تبریز بوده و مسود اوراق هر چند در کتب متداوله تجسس نمود که بانی اصل مراغه که بوده
بنظر در نیامد الا که درین آخر آن هلاکو خان تجدید عمارت مراغه کرده آنرا دار الملک ساخت اما نسبت
بنای شهر و قلعه خیزان بهلاکو خان دادن بغایت مستبعد می نماید بواسطه آنکه بانی شهر و قلعه
مذکوره مساجد و مدارس ساخته و چون هلاکو خان از اسلام بری بود ساختن مسجد و مدرسه
کار او نیست اما چون غلوی مردم آنجا درین وادی بسیار است که بلاشک بانی قلعه خیزان صاحب مراغه
بوده است می تواند بود که خواجه نصیر الدین محمد طوسی بانی آن باشد چرا که باعث تجدید عمارت مراغه خواجه
مذکور شد و قلعه خیزان نیز اصلا مشابهت بقلاع بلاد اکراد ندارد و بطرز عمارات دیار عجم با آجر
و آهک ساخته اند و بیوتات درون قلعه را نیز بطرز رصد طرح کرده اند و اقسام انگور که در بلاد
عجم می باشد در آن بلده موجود است اگر از ممر این حیثیات نسبت بنای آن بخواجه نصیر دهند دور
نمی نماید العلم عند الله اما آب و هوای آن دیار در غایت زبونیست و در فصل پائیز اکثر
سکنه و متوطنان آنجا را تب نوبه میگیرد و باغات آن ولایت اکثر درخت فندق است محتمل که
باعث زبونی هوای آن از کثره اشجار فندق بوده باشد و عشیرت آن ولایت به نمیری ملقب است
و وجه تسمیه نمیری آن است که هر کس از عشایر و قبایل ایشان فوت شود علوفه و وظیفه او را
بلا قصور باولاد او اگر خورد و اگر بزرگ داده چیزی در آن زیاده و کم میکنند از ینجهت به نمیری
ملقب گشته و حکام ایشان همیشه با سلاطین گردون احتشام و خواقین بهرام انتقام طریق مدارا
و مواسا مسلوک داشته انواع رعایت یافته اند از آنجمله صاحب کتاب مطلع السعدین آورده که
در تاریخ سنه اربع و عشرین و ثمانمائه که میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بدفع اولاد قرا یوسف ترکمان
بحدود آذربایجان آمد پسر امیر سلیمان خیزانی در ملازمت امیر شمس الدین بدلیسی استقبال موکب شاهرخی
نموده بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گشتند و بعد از امیر سلیمان و
پسرش از حکام ایشان آنچه در السنه و افواه مذکور است امیر ملکیست که مدتی بحکومت آن ولایت
مبادرت نموده و عاقبت باجل موعود بعالم آخرت رحلت فرموده میر داود بن میر ملک

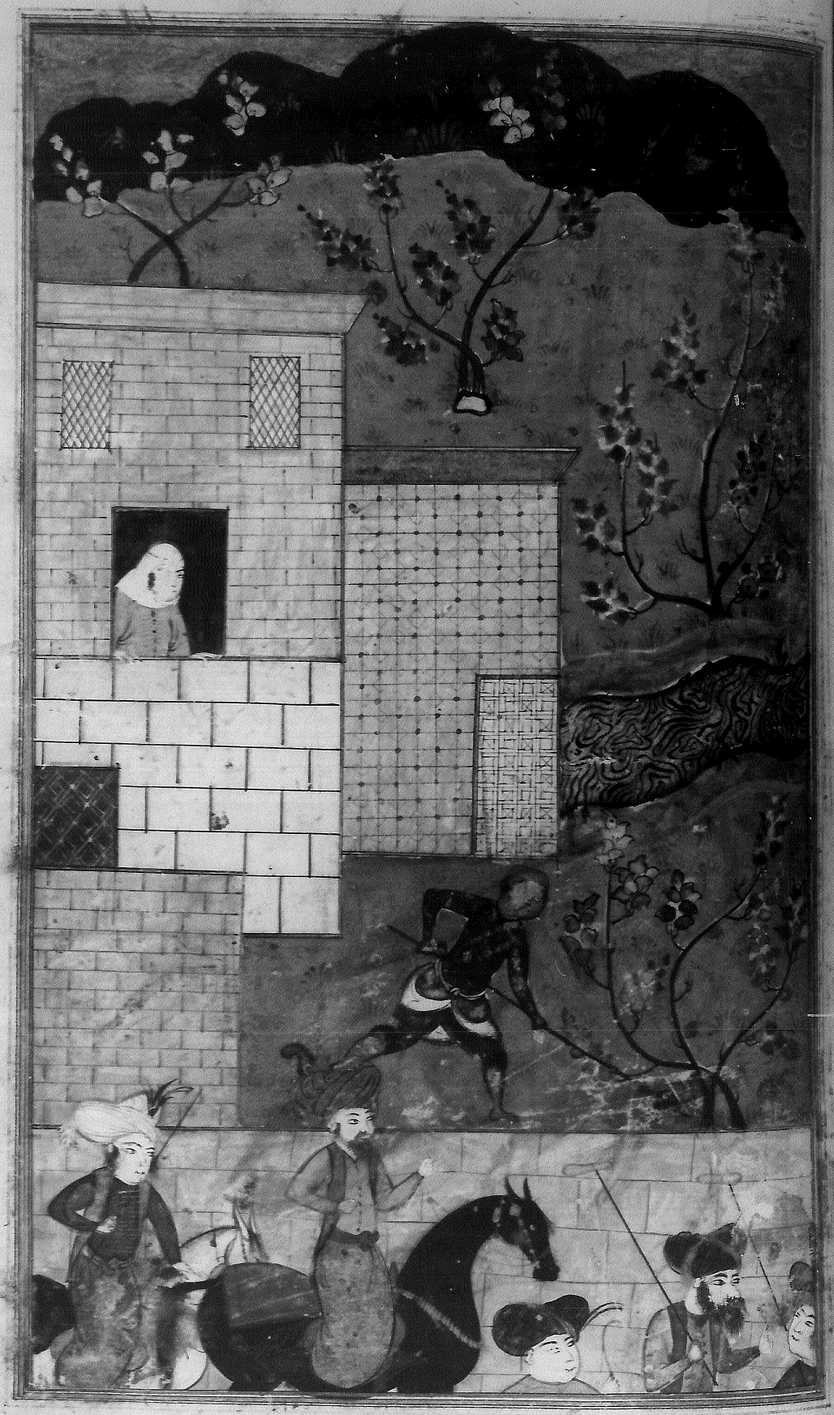

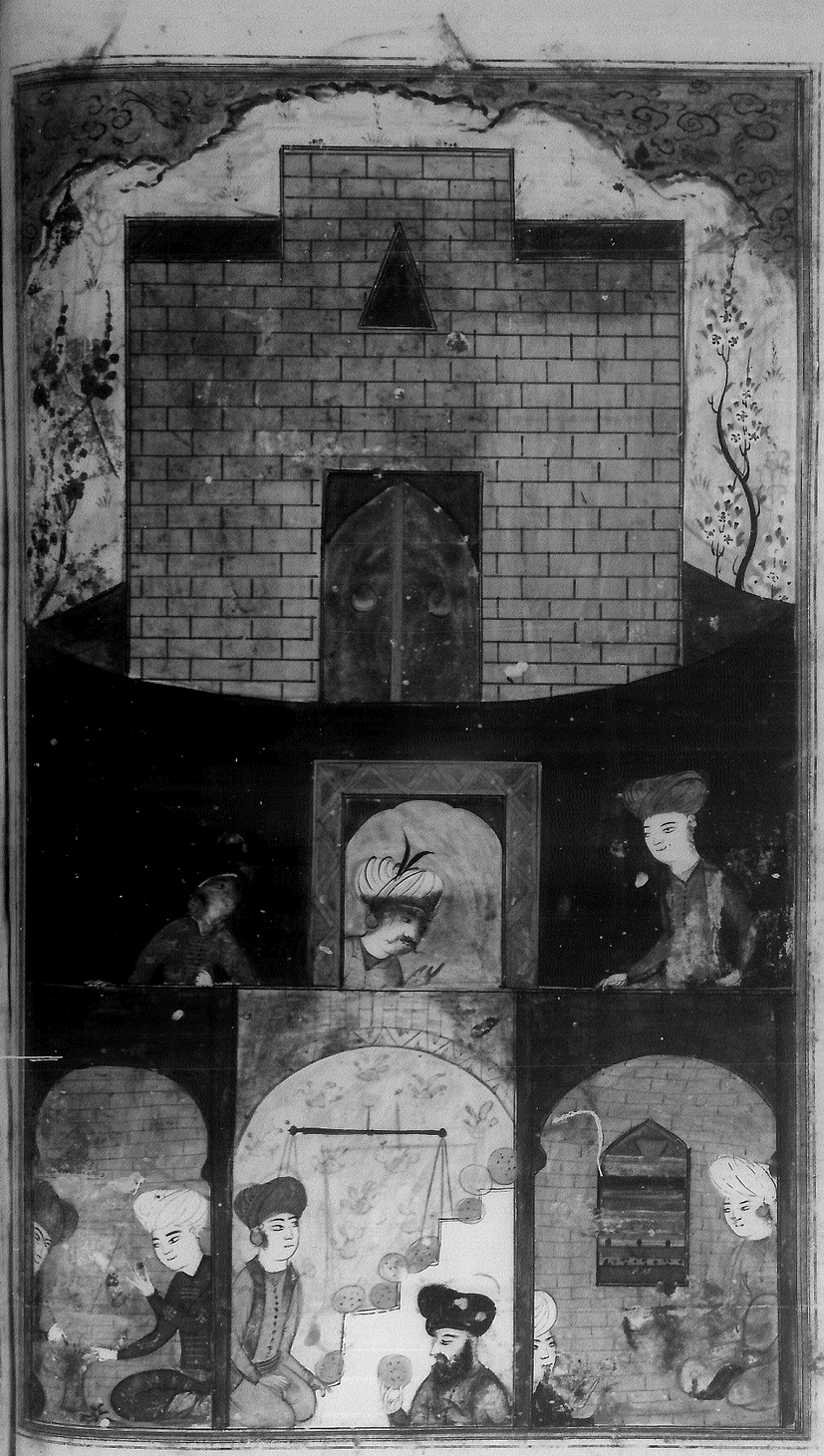

مدت پنج سال حکومت خیران بلا مشارکت معاندان باستقلال کرد و علی الدوام با شیبک خان
و مصاحبت خوانین سروقد کل اوقات بمداومت می نمود در پیئه معروف بداودیه در خیران مسکن کرده
و با تمام رسانیده و علما و فضلا در انجا باقاده و استفاده اشتغال دارند و او را پنج پسر بود
سلطان احمد[۲] و سلیمان بیک[۳] و حسن بیک سلطان احمد بن میرداود بعد از فوت پدر والی ولایت
خیران شده در حکومت و داراییی انجا کما ینبغی جد و جهد کرد و جنابچه عشیرت تیموری و رعایا و سپاهیان
آن ولایت از و راضی و شاکر بودند و همراه امرا و حکام کرد پشتیان در منکام سفر بغداد در رکاب سلطان
سلیمان خان خدمت پسندیده بظهور آمده ملک نامه همایون در باب ایالت خیران با بعضی قیود و شروط بنام او
گرفت و از آن تاریخ در احکام و فرامین ایشان القاب جنابچه و اطلاق لفظ حاکم کرده بحاکمان خیران معهود شدند
امابشرف خان حاکم بدلیس با وجود اتحاد و دوستی که در مابین سلسله ایشان منعقد بود در منکامی که او
بروم آلو اسطه بعضی حوادث که در احوال شرف خان بعد ازین مذکور خواهد شد بعض و عداوت
و ستیزه با او بهم رسانیده شرف خان نثر باراده فتح قلعه خیران و بدست آوردن سلطان احمد بیک
لشکر بدانجا کشیده در میانه هر دو لشکر بسیار تلف شده فتح میسر نشد و بیال دیگر سلطان احمد بیک کس
مدار کرد فرستاده او را بترغیب و تحریص بجنگ شرف خان کرد او لشکر تیار کرده متوجه خیران گشته
بر تمو فی سلطان احمد از راه تاتیک روانه ولایت بدلیس شد و در آن معرکه شرف خان بقتل رسیده
بعد از اندک زمانی عالم فانی را سلطان احمد بیک نتر وداع کرد و از و نخ سپهر مادکار ماند میر محمد
و یوسف بیک[۴] و ملک خلیل[۵] و ملک خان بیک[۶] و خان محمود میر محمد بن سلطان احمد بعد از فوت سلطان احمد
چیپ الفرمان قضا جریان سلطان سلیمان خان ولایت خیران و حصه کشته نصفی میر محمد و نصفی
ملک خلیل بر و ر ش مقرر شد و چون مدت یکسال از ایام حکومت میر محمد معتادی شد میرک فخار ازین عالم
نمود و از و پسر ماند سلطان مصطفی[۷] و داود بیک[۸] و زنبل بیک ملک خلیل بعد از فوت برادر
ولایت خیران را کلی کرده از دیوان سلیمانی بنام خود برات گذرانید اما سلطان مصطفی با برادر معاودت نمود
بهمالزین بیک حاکم خرو متوجه اسپتانه کشته حصه پدر را بخود مقرر کرد انید و چون شش سال از

ز ایام حکومت او منقضی گشت یکروز او را در شکارگاه در میانه جنگل و بیشه مرده و پیکان یا
هر چند تفحص کردند سبب قتل و قاتل معلوم نشد و بعد از فوت او حکومت بیرادرش داود بیک
انتقال یافت و چون یکسال از زمان دولتش مرور کرد و بعالم جاویدانی خرامید و بعد از
وفات داود بیک زنبل بیک برادر شان بآستانه سلطان سلیم خان رفته مرد و حصه ایالت
خیران از بدو سابق بیکی گرده بخود مقرر کرد و منوز جاشنی ارسلغ حکومت نچشیده بود که
پیئه زمان از دست ساقی اجل بناکامی در کشید و در راه استنبول جان بجان آفرین
تسلیم کرد ملک خلیل بن سلطان احمد جنابچه شمه قبل ازین از احوال او مذکور شد در زمان حیات
برادر و برادر زادگان نصفی ولایت خیران را بعضی اوقات و گاهی تمام را متصرف بود و بعد از
فوت برادر زادگان در زمان سلطان سلیم خان بامداد و معاونت مشیر مفخم محمد پاشا وزیر
اعظم مرو حصه خیران را بخود مقرر نمود و قریب بیست و دو سال بلا مشارکت و معانف حکومت
و داراییی انجا قیام و اقدام فرمود اما در امور حکومت و امارت چندان تقیدی نداشت و زمام
مهام آن ولایت را در قبضه اقتدار ابدال آغانام شخصی از عشیرت تلهاده بود و خود از حکومت
بنامی فانع گشته چون موفق توفیق الهی بود اکثر مهمات او موافق تقدیر می افتاد و در سنه
احدی و تسعین و تسعمایه بمرض صرع رو بعالم آخرت نهاد و از و چهار پسر نام بسیری خورد سال ماند
میر محمود بن سلطان احمد بعد از وفات ملک خلیل را عدهٔ از اتباع عشایر و قبایل نیریی و موجب
فرمان عالیشان سلطانی مراد خان متصدی امارت خیران شد و نقش الامر در حفظ و حراست ولایت
و ضبط و صیانت عشیرت بسیار طولی داشت و بنوعی در داراییی انجا قیام و اقدام کرد که قوس تصور
شوان کرد و در شهور سنه اثنی و تسعین و تسعمایه که همراه عثمان پاشا وزیر عساکر نصرت تاثیر
فتح و تسخیر تیرز مامور بودند در روزی که پشتان پاشا وزیر در سعدآباد تبریز بالنفسی از امرا و وجوه
محاربه نموده هزیمت بلشکر اسلام افتاد میر محمود در آن معرکه با اعیان خیران بمرتبهٔ شهادت فائز
گشت و از و دو پسر ماند سلطان احمد و میر محمود آما میر محمود در صغر سن توجه بجانب آخرت کرد

میرحسین تن ملک خلیل بعد از قتل عش میر محمود عشایر و قبایل نمری با تفاق با وجود آنکه خود و پدرش
او را بامارت قبول نموده بموجب برات سپلطانمراد خان حاکم خیران شد درین اثنا عش و یوسف بیک
ابن سپلطان احمد باراده حکومت خیران متوجه آستانه اقبال آشیانه سپلطانمراد خان گشته از جناب
بعنایت پادشاهی حکومت خیران مذکور مفوض شد و چون از آستانه عودت کرده بخیران آمد عشایر
و قبایل نمری چندان اتفاقات بدو نکرده مأیوس شدند ناچار بخدمت جعفر پاشا وزیر تمر رفته از او
امداد و معاونت طلب نمود جعفر پاشا نیز تقویت لوکرده پکس همراه او نموده بضبط خیران مرخص نمود
این مرتبه باز اهالی ولایت کردن باطاعت و انقیاد نه چون چند دفعه اول بر نمنوال صادر شد
مصلوبی درمیان افتاده ناحیه میران ابدا مقرر کردند که متصرف گشته خیران مع توابع در تصرف
میرحسن باشد چون اندک زمانی بدین منوال گذشت یوسف بیک تحریک مفسدان بلکه بازروی خود عالم
قانع بناحیه میران نشده مکرر طالب ایالت خیران شد آخر الامر بر سپر اجابت کار بجایی رسانید که مقاتله
انجامیده از طرفین مستعد جنگ و جدال شدند و میرحسین نیز تابعان خود را جمع نموده بامداد بعضی
از اجیاد در میران بر سر یوسف بیک رفت و او نیز در قریه ارقرایاء میران متحصن گشته بمدافعه و محاربه
رفقاء او متلاشی شدند و یوسف بیک درمیان جاه خلا پنهان شده بیدنامی تمام درمیان نجاست
کشته کشته قاتل معلوم نشد و میرحسن از رایحه کریهه این تهمت عذاب بسیار کشیده اخراجات
بیشمار او را دوسیت و او جنابخه جند قریه مرغوب از قراءاء ولایت خیران و اکثر اراضی و املاک انجارا
فروخته قیمت آنرا باعیان و ارکان دولت آل عثمان صرف کرد و هنوز با وجود آنکه مستغرق دهای
دین گشته ازان تهمت خلاص نشده و حاجی بیک نام عم زاده او که از دختر حسن بیک محمودی متولد
شده بود بامداد طایفه محمودی چندروز با میرحسن بواسطه آنکه ناحیه میران را بطریق سنجغ بدو بار
گذارد منازعه و مناقشه نمود لهذا الامر قرار بران شد که ناحیه مروانیان بطریق وظیفه در وجه معاش
او مقرر گشته در ملازمت میرحسن بوده باشد و باتفاق در تربیت مهمات ملکی و مالی جد و جهد نموده
و هستند و حالا که تاریخ هجری درا واسط شهر شوال سنه خمس و الفست احوال و اوضاع ولایت

خیران بدین وتیره است شعبه دوم در ذکر امرا پکس از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان رقم سابقا بوضوح پیوست که حکام خیران و پکس و اسپایر و برادران بوده اند که از ناحیه یلیجان بداں ولایت آمده درمیانه خود قسمت نموده و بروایتی بعضی از ثقله نبی عمان آنکه آن ولایت را بطریق اشتراک از سپلاطین سپلاحقه گرفته متصرف شده اند بهر تقدیر اسپم اول پکس که امرا پکس گویند و اسپنه مشهور پیت امیر ابدال است و او دو پسر داشته احمد بیک و حسین بیک احمد بیک بعد از فوت پدر متقلد قلاده امارت شده بضبط و صیانت آن ولایت قیام نموده و حسین بیک برادرش را از نیل بیک حاکم حکاری که از و تقار خاطر بهم رسانیده بود برداشته همراه پاشتانه سپلطان سلیمان خان رود ناحیه و قلعه کارکار را از ایالت میر احمد تفریق کرده بطریق شجاع پکسن بیک تعیین نموده درین باب احکام مطاعه حاصل کردانید و مدة الحیات بمبارکت برادران تاج حکومت مبادرت نموده چون مدت سی سال از ایام حکومتشان منقضی شد احمد بیک فوت کرده از و ابدال بیک و عماد الدین بیک دو پسر ماند ابدال بیک بن احمد بیک بعد از فوت پدرش حسب الفرمان قضاجریان سپلطان سلیمان خان تفویض امارت پدر بدو شده درین اثنا عش حسن بیک تیر بخار رحمت حق پیوست و ابدال بیک دختر زنیل بیک حاکم حکاری را بحباله نکاح درآورده بامداد و معاونت مومی الیه ناحیه کارکار را بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بود الحاق سنجاق پکس کرده درین باب نشان عالیشان از سپلطان سلیم خان حاصل کردانید آنگاه رستم بیک بن حسین بیک بمعاونت طایفه محمودی ناحیه مزبوره را بخود مقرر کرده میانه بنی عمام منازعه و مناقشه بسیار واقع شد و در اوایل سنه خمس و الف شبی در وقت پین العشایین ابدال بیک باراده تجدید محمودیکنکار کنکره قلعه آمده پاشش لغزیده نیز افتاد و جان بجان آفرین تسلیم کرد رستم بیک بن حسین بیک خنابخه مذکور شد علی رغم پسر عم دختر حسن بیک محمودی را خواستکاری نموده بامداد و وی و پکس التفات مصطفی پاشا سپهسالار ناحیه مذکور را بخود مقرر کردانیده و چون مدت چند سال بدارایی انجا قیام نموده و تمکن پیدا کرده پسر حسن بیک قائم مقام او

شده و در محلی که ابدال بیک از قلعه افتاده هلاک شد چون بیک باراده حکومت بکس بادا و پسران شاه
میرمیران آن که موازی سیصد سوار و پیاده همراه او کرده بود متوجه انجا شد و میر احمد ولد ابدال بیک
باتفاق عشایر و قبایل مدفع چون بیک پروس آمده در پای اشان محاربه و مجادله واقع شد و چون در
آن معرکه بقتل رسیده میر احمد استقلالاً بحکومت بکس حالا که تاریخ هجری در سنه شهور سنه سوال
خمس والفیست مبادرت مینماید شعبه پیم در ذکر امراء اسپایر و این طبقه نیز نوعی که پیدا تعاد کرده
شده باحکام خیر ان نبی اعمام اند و در زمانی که امراء کردستان اطاعت درگاه عثمانی مینمودند
والی اسپایر د محمد بیک بود و چون فوت کرد از و دو پسر ماند سلطان ابراهیم و میر شرف
سلطان ابراهیم بعد از فوت پدر بر پیر یا مارت اسپایر د متمکن شده مدت بحکومت انجا قیام نمود
و او را محمد بیک و چس بیک دو پسر بنکو پیر بود و چس بیک در زمان حیات پدر که بافرمان
پاشای میرمیران وان بمحافظت انجا قیام مینمود در دست قزلباشان بقتل رسید و محمد بیک
بعد از وفات پدر قایم مقام او شد محمد بیک سلطان ابراهیم حوس پدرش فوت کرد بوجب
نشان سلطانی والی اسپایر د شد و او چهار پسر داشت ایوب بیک و خالد بیک
و اویس بیک و سلطان ابراهیم بعد از وفات پدر ایوب بیک بدارایی آن قیام نمود و حالا که
تاریخ هجری در سنه خمس والفیست قریب بیست سال است که آن ولایت در تصرف اوست
میر شرف بن محمد بیک بعد از انکه برادرش سلطان ابراهیم خائنش پدر شد بدرگاه سلطان
سلیمان خان ناحیه آغاکیپ را از ایالت برادر تفریق کرده موجب نشان مکرمت عنوان سلطانی
متصرف شد و چون مدت ناحیه مزبوره ضبط نمود وفات یافته از و بهاالدین و او بکر دو پسر خورد
سال ماند بعد از ان ناحیه آغاکیپ بطریق سنجاغ بامراء عثمانلو توجیح میشد و او بکر مرض صرع و جنون
مبتلا گشته بهاالدین در بصره و لحصا بخدمت امراء اقدام مینماید فصل پنجم در ذکر حکام کلیپن
فطنت ناتروا قفان دودمان هاشمی و خواطر حقیقت مدار شناسندگان خاندان قریشی مخفی
که سلسله نسب حکام کلیپن بزعم ایشان یکی از اولاد حضرت عباس رضی الله عنه منتهی میگردد

میگویند

میگویند که بروایت صحیح با حکمان حکاری و عمادیه نسبی عاینیم و پیش ایشان در بین مادی ان است
که شمس الدین و بهاالدین و مشعشا سه برادر بوده اند که از عرب ستان بکردستان آمده اند و جون در السنه
اکراد شمس الدین را شمو و بهاالدین را بهدی و مشعشا را مند میخوانند حکام حکاری شبنو و عمادیه بهدینان
و کلیس به مند اشتهار کردند العلم عند الله بهر تقدیر مند در مبادی حال گروهی از طایفه
اکراد بر پیر خود جمع نموده بجانب مصر و شام رفت و در انجا ملازمت سلاطین آل ایوب
کرده آن سلاطین عدالت آیین ناحیه قصیر را که قریب بولایت انطاکیه واقع شده جهة مند تعلق
کرده تا بعان او در انجا استقلال نمایند و از اکراد نیز یدی جماعه که در ان دیار متوطن بودند بپیر ایت
مند مجتمع گشته روز بروز آثار قابلیت و سداد و علامت شهامت و رشاد او متزاید شده
اکرادی که در حوم و کلیس نبودند عموماً توجه بجانب او کردند و نزد سلاطین ایوبیه تمام عنایت
بغایت و مرحمت بنهایت شامل حال و کافل آمال مند گشته او را بامارت اکرادی که در حوم و
حلب و توابع او بودند مفتخر و سرافراز کردانیدند و دست تصدی او را در قبض و بسط و رتق
و فتق مهمات انجماعت قوی گردانیده بعد از انقراض دولت ایوبیه بملک مصر حکومت آن کیوان
اکراد در مقام متابعت و مناقشه در آمده بعضی اوقات آغاز محاربه و مجادله کردند الغرض ایشان از بلطف و عنف مطیع
انقاد خود نپاخته عموماً گردن در ربقه اطاعت او نهادند و چون مدت حیات مند بپیر آمد پیرش
عرب بیک متصدی حکومت پدر شد و چون او نیز بدار بقا رحلت فرمود خلف صدق او جمال
قدم بمسند امارت نهاد و بعد از فوت جمال پیرش احمد بیک قایم مقام پدر گردید و در زمان او فرامین
قضا نفاذ سپاط حکومت آل ایوب را در نوردیده دولت آن طبقه نعلا مان جراکیسه اشغال یافته و
احمد بیک اطاعت جراکیسه نکرده چون مدتی از ایام حکومت او متمادی شد عالم فانی را وداع
کرده از و چلیب بیک و قاسم بیک دو پسر ماند چلیب بیک بجای پدر حاکم اکراد شد سلاطین
جراکیسه او را باستمالت بخدمت خود دعوت کرده در حلب بقتل آوردند و قاسم بیک بجسب ارث

وبزور بازو جانشین برادر گشته اکراد را بحوزهٔ ضبط و حیطهٔ تصرف درآورد و از جانب سلاطین
جراکسه حکومت اکراد بشیخ عزالدین نام شخصی از اولاد شیخان یزیدی مفوض گشته بعضی از کردهٔ ردهٔ
یزیدی تابع او شدند و شهریار بیک رمضانلو را سردار کرده و بعضی متجنده حلب را همراه او نموده
بدفع قاسم بیک فرستادند قاسم بیک نیز با عشایر و قبایل خود در جبل ضیهون متحصن گشته و سلطان
غوری همشیره زادهٔ خود را با گروه انبوه از عسکر حلب همراه شیخ عزالدین نموده از طرف دیگر بر سر
قاسم بیک فرستاد در میانهٔ ایشان چند مرتبه مقاتله و محاربهٔ صعب روی داده هر دفعه شکست بر
لشکر جراکسه افتاد و در تاریخی که سلطان سلیم خان بعزم تسخیر عربستان و ولایت جراکسه متوجه مصر شد
قاسم بیک باتفاق خیری بیک جرکس بقدم اطاعت پیش آمده بعز بساطبوسی سلطانی فایز گشت
و بعد از فتح مصر و شام و حلب قاسم بیک همراه جان فولاد نام پسری خود که در سن دوازده سالگی بود
در رکاب ظفر انتساب سلطانی متوجه استنبول شد و شیخ عزالدین یزیدی بخدمت قراجه پاشا
میرمیران حلب مبادرت نموده باغوای بعضی مفسدان که پاشاء مزبور را بسخنان غرض آمیز فریفته گردانیدند
خیانت و عصیان قاسم بیک را بعرض ملازمان پایهٔ سریر خلافت مصیر رسانید و بمثابهٔ در آن
وادی مبالغه نمود که اگر مرتبهٔ دیگر قاسم بیک رخصت انصراف یافته بحلب عودت فرماید باعث
فساد کلی خواهد شد چون بدلایل قوی دفع قاسم بیک را خاطرنشان سلطان عالیشان نمودند فرمان
قضا جریان بکشتن او نافذ گشته فی الفور موکلان عقوبت او را بقتل آوردند و جان فولاد نام پسرش را
بسرای عامره برده محافظت کردند و امارت اکراد باستدعای قراجه پاشا از دیوان سلطانی
بشیخ عزالدین مفوض شد جان فولاد بیک بن قاسم بیک بن احمد بیک بعد از قتل پدرش او را
در سرای عامرهٔ سلطان سلیم خان محافظت کرده امارت اکراد را بشیخ عزالدین مفوض نمودند و چون
شیخ عزالدین وفات یافت از اولاد و اقربای او کسی نماند که از عهدهٔ حکومت بیرون تواند آمد
بنابران خواص او را داخل خواص همایون که در انطاکیه بود کرده حکومت اکراد را در عهدهٔ ملک محمد بیک
که از اولاد حاکمان حصنکیف بود نمودند و چون زمام مهام سلطنت بکف کفایت سلطان سلیمان خان در آمد

جان فولاد بیک را

جان فولاد بیک را از سرای عامره بیرون آورده در سلک متفرقگان درگاه عرش اشتباه
منخرط گردانید و در غزای بلغراد و فتح اروس و سفر بوقدان در رکاب نصرت انتساب
سلطانی بوده از و بدفعات آثار مردانگی بظهور آمده منظور نظر کیمیا اثر پادشاهی شده
استدعای حکومت آبا و اجداد خود نمود سلطان سلیمان خان بواسطهٔ آنکه از رفتن او بمیانهٔ اکراد
فساد پیدا نشود سنجاغ دیگر از توابع حلب بدو ارزانی داشته جان فولاد بیک از و ابا نمود و
در آن حین امارت حلب بحسین پاشاء خادم مفوض شده در باب تفحص احوال اکراد و تفویض ایالت
ایشان بجان فولاد حکم همایون بنام پاشاء مزبور عز اصدار یافت حسین پاشا نیز عرض نمود
که تا مادامی که حکومت اکراد بجان فولاد بیک مفوض نشود کسی بر ضبط و صیانت آن طایفه
پر فتنه و فساد قادر نیست و اهالی و ساکنان و مترددین حلب و سایر بلاد عرب از شر ایشان ایمن
نمی مانند بنابرین سلطان سلیمان خان جان فولاد بیک را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه
مخصوص گردانیده ایالت کلیس را مع ملحقات بدو ارزانی داشت و او نیز از استنبول
مقضی المرام متوجه کلیس گشته بنوعی در ضبط و ربط اکراد قیام و اقدام نمود که فوقش متصور نیست
منقول است که در تاریخی که سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ایران متوجه حلب شده قشلاق در آنجا
دزدی بسراپردهٔ پادشاهی درآمده شمشیر مرصع از خلوتخانهٔ خاص همایون بیرون برد بنهجی
که اصلا و قطعا مستحفظان و خدمتکاران واقف نگردیدند چون صباح این احوال شایع گشته بسمع رستم پاشا
وزیر اعظم رسید بنابر تغار خاطر که بجان فولاد بیک داشت بعرض پادشاه رسانید که این
فعل شنیع از کردان تابع جان فولاد بیک صادر گشته و سیوای ایشان هیچ احدی
مرتکب این امر خطیر نمیتواند شد بنابرین نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافته دود بیداد
از کانون دماغ جان فولاد برآورد و درین اثنا جان فولاد بیک پنج روزه مهلت طلبیده روز
چهارم دزدان را با شمشیر مرصع در دیوان همایون حاضر گردانید بعد از آنکه دزدان
بیاسا رسیدند جان فولاد بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه بین الاقران سرافراز گردید

وعمرش از نود تجاوز کرده گویند که هفتاد نفر اولاد ذکور داشت که اکثر ایشان بحد بلوغ و سن تمیز رسیده
درگذشتند از انجمله ۱ حبیب بیک ۲ و عمر بیک ۳ و احمد بیک ۴ و عبدالله بیک ۵ و حسین بیک ۶
و جعفر بیک ۷ و غضنفر بیک ۸ و زنبل بیک ۹ و حیدر بیک ۱۰ و خضر بیک ده پسر بعد از وفاتش
در قید حیات بودند اما حبیب بیک که پسر بزرگش بود در اوان جوانی و عنفوان زندگانی
بواسطهٔ افعال جاهلان و اوضاع بیعقلان که مقتضی طبیعت جوانان و خلاف قیاس پیران است
پدر از و متنفر گشته سلب نسبت اولاد نمود و در تربیت پسر پنجم خود حسین بیک کوشیده چون
آثار رشد و سداد و علامت قابلیت و استعداد بر جبههٔ احوال و ناصیهٔ آمالش هویدا بود خواست که
او را ولی عهد خود سازد اتفاقا در ان اوان سلطان سلیمان خان عازم سفر سکتوار شده جان فولاد بیک
بواسطهٔ ضعف و سستی تاب و تحمل تردد و سواری نداشت حسین بیک را قایم مقام خود نموده
در رکاب نصرت انتساب سلطانی روانهٔ سکتوار نمود و از و در ان سفر خدمات پسندیده بظهور
آمده منظور نظر کیمیا اثر پادشاهی گشته بوعدهٔ سنجاغ او را مستظهر گردانید و در شهور سنه
اثنی و سبعین و تسعمائه که رایات نصرت شعار از ان سفر عودت کردند علامت وداع عالم فانی
از غایت ضعف و ناتوانی بر وجنات زندگانی جان فولاد بیک هویدا گشته جعفر بیک نام
پسر خود را ولی عهد خود نمود و ضبط اموال و املاک و اوقاف و اولاد را در عهدهٔ حسین بیک نموده
وصیت کرد که من بعد حبیب بیک نام پسر من از اموال و اسباب من محروم و بی نصیب باشد
و بدین مضمون وصیت نامه نوشته بمهر سادات و قضاة و اهالی آن ولایات رسانیده در کیسهٔ ممهور نزد
کوتوال قلعهٔ حلب بامانت گذاشت و بعد از ان مرغ روحش از قفس بدن پرواز کرده در شاخسار
طوبی جا گرفت جعفر بیک بن جان فولاد بیک بموجب وصیت نامهٔ پدر و فرمان مکرمت عنوان سلطان مراد خان
حاکم کلیس شده بعد از چهار سال در هنگامی که مصطفی پاشاء لله متوجه تسخیر شیروان بود جعفر بیک
در عقب لشکر او عازم آمد شده چون بقراجه طاغ رسید از اسب افتاده جان بجهان آفرین تسلیم کرد
حبیب بیک بن جان فولاد بیک بعد از فوت پدر اهانت و حقارت بسیار و بنهایت از جانب

برادران بدو

برادران بدو عاید شده و از حسین بیک نام برادرش ملاحظه نکرده در مقام انتقام در آمده متوجه کلیس شد
و بعضی اموال و اسباب پدر را متصرف گشته محبوسانی که مدتها در حبس پدرش بودند اطلاق
کرده بدیوان پادشاهی فرستاد و شکایت بینهایت از برادران بیمروت کرده استحقاق
خود را معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر سلطانی گردانید مشیر مفخم و مدبر امور عالم محمد پاشاء وزیر اعظم
با او در مقام عداوت در آمده گفت که پدر در زمان حیات خود حبیب بیک را از منصب و میراث
محروم گردانیده و او را استعداد حکومت نیست اما برای رفع نزاع سنجاغ بابلوس شام را بدو
ارزانی فرمودند و حبیب بیک بدان راضی نگشته طالب سنجاغ بالیس حلب که در تصرف
برادرش حسین بیک بود شد و از عنایت بیغایت سلطانی آن سنجاغ بدو ارزانی گشته چون
حسین بیک برین مقدمه واقف شد تکرار کس بآستانه فرستاده و سنجاغ مزبور را جهة خود مقرر گردانیده
او را معزول ساخت درین اثنا خبر فوت برادرش جعفر بیک و تفویض ایالت کلیس از جانب
مصطفی پاشاء سردار بحسین بیک استماع فرمود فی الفور بر سبیل استعجال روانهٔ آستانهٔ سلطان مراد خان
گشته موازی پنجهزار فلوری بطریق هدایا و پیشکش بشیخ حضرت پادشاه برده استدعای حکومت
کلیس نمود که او از پادشاه و وزیر التماس نماید چون در ان زمان سخن موالی و مشایخ را نزد پادشاهان
آل عثمان و وزراء ایشان اعتبار تمام و تصرف مالا کلام بود حسب الاستدعای شیخ چون حبیب بیک
از میراث پدر بموجب وصیت محروم بود سنجاغ سلیمه بدو عنایت شد حبیب بیک بدان قایل نشده
شیخ در مواجهه پادشاه آنمقدار الحاح نمود که حکومت کلیس بحبیب بیک و سنجاغ سلیمه بحسین بیک
مقرر شد و در تاریخی که مصطفی پاشاء سردار تعمیر قلعهٔ قارص مینمود حبیب بیک در آن سفر
با معدود چند همراهی نموده در خدمات پادشاهی از و چندان سعی و اهتمام بظهور نیامد تکرار حکومت کلیس
بحسین بیک و سنجاغ سلیمه بحبیب بیک مفوض شد حبیب بیک بدان راضی نشده متوجه آستانهٔ
اقبال آشیانه شد اتفاقا در ان حین مصطفی پاشا از سرداری معزول گشته بود و سنان پاشا
بدان امر مامور شده و نفس الامر چون حبیب بیک مرد لفاف حراف بود در خدمت سردار آنمقدار

خود پستایی نمود که سردار را یقین حاصل شد که نصف ولایت عجم را فتح کرده با تمام لشکر قزلباش مقابل
خواهد شد بناءً علی هذا حکومت کلیس بدو مقرر گشته چون سه سال بامر حکومت قیام نمود حسین بیک بعد از آنکه
سنان پاشا از وزارت و سرداری معزول شد روانهٔ آستانهٔ اقبال آشیانهٔ سلطانی گشته
حکومت کلیس را بخود مقرر گردانید و حبیب بیک چند سال در معزول و سرگردان می گشت آخر
اجابت حق را لبیک گفته روی در عالم عقبی آورد و تیغ بیدریغ اجل قطع رشتهٔ خصومت
برادر کرده گفت بیت کردیم دو حصه تا بیاساید خلق من زیر زمین گرفتم آن روی زمین
حسین بیک بن جان فولاد بیک چون منظور نظر کیمیا اثر سلطان سلیمان خان گشته بود و مظهر
دعای خیر پدر شده با وجود آنکه پسر پنجم بود بعد از فوت برادرش جعفر بیک والی ولایت موروثی شد
و چند دفعه که حبیب بیک برادرش چنانچه قبل ازین مذکور شد با او معارض گشته تهمت قتل برادرش
جعفر بیک را نیز بدو نسبت کرد و موازی شصت هزار فلوری تفتیش او را در عهده گرفته
بمعاونت سنان پاشا وزیر چند سال حکومت کلیس را از ید تصرف موصی الیه بیرون آورد عاقبت کاری

نساخته مملکت موروثی بر او قرار گرفت	هر کرا کوشش از برای خداست	همه کارش ز ایزد آید راست
کارها جز خدای نگشاید	بخدا گر ز خلق هیچ آید	القصه چون حسین بیک چند سال

بلا مشارکت و ممانعت بحکومت و دارایی کلیس مبادرت نمود آرزوی میر میرانی سلسلهٔ آل عثمانی
در سر او افتاده مبلغ کلی در تحصیل منصب جلیل القدر بیت المال خواص طرابلوس شام بشرط بیگلربیگی
شدن آنجا در عهده گرفت که کلیس بدستور اوجاقلق در تصرف او بوده باشد و بعضی شروط دیگر
نیز ضمیمهٔ آن کرد و چون استدعای حسین بیک را معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر سلطانی گردانیدند
جملهٔ مدعیات او بعز اجابت مقرون گشته در شهور سنه احدی و الف نشان مرحمت عنوان پادشاهی در
مواد شرف نفاذ یافته موسوم بحسین پاشا گشت و چون قبل ازین از اعیان طرابلوس
از اولاد اعراب آنجا با بعضی شروط التزام آن ولایت را در عهده گرفته بود و خود را از جملهٔ
منسوبات قدوة المتبحرین عمدة المدققین مولانا سعد الملة والدین خواجه افندی میدانست و علاقهٔ کثیره

بخواجه مزبور

بخواجه مزبور پیدا کرده حتی ده هزار فلوری زر سرخ از موصی الیه بر سبیل قرض گرفته بود از استماع
اخبار حسین پاشا سراسیمه گشته روانهٔ آستانهٔ اقبال آشیانه شد و حسین پاشا نیز مقارن آن حال
روانهٔ طرابلوس شده در راه ناپدید گشت و بعد از چند روز جسد او را با جمعی همراهانش در
میان کاروان سرای خرابه یافته نسبت قتل او و رفقایش را بحسین پاشا و مردمانش کردند بنابرین
خواجه افندی بحسین پاشا در مقام کم التفاتی در آمده او را از حکومت طرابلوس معزول کرد و حسن آغا
قپوجی باشی المشهور بیمش حی حسن را تعیین کرد که او را در قلعهٔ حلب محبوس گردانیده تفتیش خون
و رفقاء او کرده در تحصیل بیت المال که در عهدهٔ ایشان بود اقدام نماید حسن آغا مزبور
حسب الفرمان حسین پاشا را در قلعهٔ حلب مقید گردانیده در امر خون حسب الشرع چیزی بدو لازم نشد
و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است در قید حیات است و همچنان معزول در ممالک
محروسهٔ سلطانی میگردد فصل ششم در ذکر امراء شیروان و آن مشتمل است بر سه شعبه بلبل نغمه
سرای گلستان امارت و طوطی قصه پرداز شکرستان حکومت از انساب امراء شیروان
چنین روایت می کند که آبا و اجداد ایشان در اوایل حال در سلک وزراء سلاطین آل ایوب
منخرط بوده اند و چون دست قضا بساط حکومت آن طبقه را از سلطنت مصر و شام در شهور سنه
اثنی و ستین و ستمائه در نوردید باتفاق یکی از اولاد ایشان که جد ملکان حصنکیف بوده باشد
بدین دیار آمده اند و بروایتی نسب ایشان بملوک شیروان میرسد بهر تقدیر عز الدین
و بدر الدین و عماد الدین سه برادر بوده اند که بولایت کفرا آمده اند و آن ولایت را از کفار
فجار مستخلص گردانیده و اسم اول کسی که از حکام ایشان در افواه و السنه مشهور است
میر حسن بن میر ابراهیم است و او پنج پسر داشته میر محمد کور و میر شاه محمد و میرزا
و میر شمس الدین و میر مجد الدین چون مدت حکومت میر حسن بنهایت انجامید ولایت
موروثی خود را در میانهٔ فرزندان قسمت کرده و وصیت نامهٔ مؤکد بلعنت نامه نوشته در
میانهٔ برادران گذاشت که هر کس بعد از فوت او بحصهٔ خود قناعت کرده متعرض احوال

یکدیگر نشوند خانجه قلعه پشتبانرا با توابع و نواحی میر محمد کوز و قلعه کفرامع ملحقات بمیرزاد
قلعه ایروان را بامضافات میر شمس الدین و قلعه اویل را با توابع میر مجد الدین مقرر فرمود
میر شاه محمد را اقام مقام خود نمود میر شاه محمد بن میر چین بعد از فوت پدر بحکومت کفرا استقلال
اتفاقا دران اثنا میر مجد الدین برادر خورد ش هم فوت کرده جون از او لاد و ذکور نماند قلعه اویل را
تیز ضمیمه کفرا نمود و در حکومت استقلال تام یافت و قرار باخانه دوزبان بموجب وعده که در
فهرست نموده آن بود که ذکر امرا شیروان را در سیه شعبه بیان نماید اما خانجه مذکور شد حاکم
قلعه اویل منقطع النسل شده ولایت او بمیر شاه محمد ضمیمه ایالت خود کردانید و ازامرا ایشان
تیز خبان کسی نمانده که از و تحقیق و بقینش احوال نماید نا بران ارشح وقایع آن امرا کما حقه الله
اجتناب نمود امید که مصراع بزرگان خورده بر خوردان نگیرند القصه چون میر شاه محمد
مدت بحکومت آن ولایت مبادرت نمود وفات کرده چنانکه سیر در صفحه روزگار یادگار گذاشت
میر محمد[2] و میر ابدال[3] و میر علی[4] و میر غازالدین میر ابدال بن میر شاه محمد بعد از وفات پدر
پیشه امارت اشتغال جون و دیعت حیات متقاضی اجل سپرد ولد ارشدش میر شاه محمد
والی ولایت گشت و در زمان او شاه اسماعیل اراده تسخیر کرد و پستان کرده امرا و حکام
اکراد باتفاق اطاعت شاه مزبور نموده جون بخدمت او رفتند خانه سپاتا بکرات در
صفحات مذکور شده بالتمام امرا را اکراد مقید و محبوس کردانید اما متعرض احوال امیر شاه محمد
و علی بیک صاحو فی شد و ایشانرا در مجلس اختصاص جاداده ولایت ایشانرا بطریق ملکیت بایشان
ارزانی داشت و میر شاه محمد را محمد بیک[2] و ابدال بیک[3] و علی بیک[4] و غازالدین بیک
چهار پسر بوجون ایام حکومتش امتداد یافت و از عمر تمتع تام دید خود را از امارت خلع کرده پسر
بزرگ خود محمد بیک را بقایم مقام خود کردانید و ده سال دیگر مغرولا در قید حیات بوده بلفرمان اجل موعود
بر حمت خدا پیوست محمد بیک بن میر شاه محمد حسب الامر پدر بمام حکومت کفرامع مضافات
اشتغال نموده جون مدت سی سال از ایام حکومتش متمادی شد برادرش ابدال بیک طالب حکومت

گردانید و محمد بیک علی رغم برادر که من بعد از دیوان سپهسالار سلیمان خان تفویض ایالت کفرا نمود
نشود قبول نموده که پکسال علی الاتصال بحفظ و حراست قلعه بارکیری قیام و اقدام نماید و دیگر عازم
متوجه قلعه بارکیری شده اتفاقا دران حین شاه طهماسب بعزم تسخیر قلعه عدلجوار وارد چشم
داخلاط و بارکیری آمده در قلب شتا که از کثرت برف و فوت سپر از زمین جون اسپفید یار و من
تن خویش رخ در بر کرده بود و جبال پوسپتین قاقم در دوش کرفته مرغ زار او مواجحال طیران و ما
در آب امکان سیران نبود شروع در محاصره قلعه بارکیری نموده و جون ایام محاصره سپه ا امتداد
یافته کار بر محصوران مضیق کردید و ذخیره و آزوقه روی در انحطاط نهاده مردم را از بی قوتی
تاب و توانایی نماند مع ذلک مسموع محمد بیک شد که امارت کفرا از دیوان سپهسالار سلیمان خان
برادرش ابدال بیک ارزانی کشته بنا بر علی هذا پیش نام محمد بیک را روی داده قلعه را بسلیم
کارشکان شاه طهماسب نموده وجهت عرض احوال متوجه آستانه سپهسالار سلیمان خان کشته فرستاده
که در غیبت او استعداد برادرش ابدال بیک را معروض دارد پسر بر کردون مصیر سلیمانی کردانیده
بودند در بنوقت نیز که او در درکاه کردون اشتباه سلطانی حاضر بود عرض نمود ند که ذخیره
و آزوقه قلعه بارکیری در کمال فراوانی بوده و محمد بیک از غایت نامردی قلعه را تسلیم فرمانشه
نموده بنا بران فرمان قهرمان زمان بصلب و سیاست آن ناتوان ناقشته موکلان عقوبت
شهر بند و جوشن را از محافظت سپهسالار روح خالی کردانیدند ابدال بیک بن میر شاه محمد
بعد از قتل برادرش محمد بیک در کفرا حاکم مستقل شده جون سیزده سال از ایام حکومتش منقضی
کشت نزاع و خصومت در میانه میر محمد و ملک خلیل حاکمان خیزان افتاده ملک خلیل امداد و
قاومت از ابدال بیک طلب نموده و او از انجا که غیرت کردون عشایر و قبایل خود را
جمع نموده بر سر خیزان آمد و باتفاق ملک خلیل شروع در محاصره قلعه انجا نمود و
میر محمد باتفاق عشرت نیزان از قلعه خیزان بیرون آمده در برابر ایشان صف آرائی شد
و بعد از مجادله و مقاتله بسیار موازی صد نفر از مردم خیزان بقتل آمده قرار او قرار بر سر

راه بود و بیاد نهب و غارت رفت و مردم خترا ن رسیم و داد خواهی و دستگیری نظلم آستان سلطانی
آمده که یاران تیام اسپکندر پاشا میرمیران وان حاصل کرده اند آورده اند که ابدال بیک با
دروان حاضر کرده بعیش قضایا داد کند جون اهالی طرفین حسب الفرمان قضا جریان
وان حاضر شدند تعدی و عدوان که از ابدال بیک و مردم شیروان برا هالی و اعیان خترا ن
شده بود در دیوان میرمیران بثبوت رسید همان لحظه فرمان بقید و حبس ابدال بیک نافذ گشته
بعد از عرض آستانه همایون او را در دیوان بقتل آوردند و حکومت کفرا و حصه کرده بعضی را
بصارو خان بیک خزویی و نصفی را بچسن بیک کرفی عنایت فرمودند و از ابدال بیک
سه پسر ماند محمود بیک و زینل بیک و سیاه محمد بیک محمود بیک بن ابدال بیک بعد از قتل پدر ش
جند سال کفرا در تصرف مردم نیکانه ماند و محمود بیک برای عرض حاجات و استمداد عازم
اوجاق مورو ثی متوجه آستانه اقبال آشیانه سلطان سلیم خان گشته سلطان دولت
نواز دشمن گداز از عنایت بیغایت پادشاهی و مرحمت ملا نهایت شهریاری ولایت کفرا
را بدستور که در تصرف آباو اجداد ش بوده بدو ارزانی داشت و او مقضی المرام بولایت
مورو ثی عودت کرده بر سریر حکومت و مسند امارت متمکن گردید و ابواب عدل و احسان
بر رخ عشیرت و افر حمت شیروان گشوده رعایا و برایا را از انعام و احسان خشنود گردانید
اما علی الدوام شب و روز بمدام و معاشرت و مخالطت جوانان کل اندام اوقات گذرانیده
یکلحظه بلکه یک لحظه جون لاله و نرگس قدح از دست میگذاشت و یکدم در موسم بهار و دی
فی غفل صراحی می و نالهٔ و صدای فی نمی بود نظم
بر و یک جرعه می هم نگ افسر
کرامی تر ز خون صد برادر
بخشند کشور بر بابک رودی
زملکی دو بستر داده بپرود
جون سه سال بر نیامد از ایام حکومتش مرور کرد یکشب او را در بستر خواب پهلوان زخم
دشمنه سکاشه و جون عنجه نخون آغشته دیدند و ولایت کفرا بطرق پسنخ بمیر حسن کرفی
که از اولاد میر محمد کور بود از دیوان چلطان سلیمان عنایت شده مدت جند سال آن

ولایت در تصرف او بود و زینل بیک بن ابدال بیک بنوعی که مذکور شد جون برادرش را
در بسفر قتل آوردند او با سه برادر دیگر که میرشاه محمد و حاجی بیک و حسن بیک بود باسید
و صغر سن ماند و جون بحد رشد و تمیز رسید باراده حکومت کفرا روانهٔ آستانهٔ اقبال
آشیانهٔ سلطان سلیم خان گردید اتفاقا در ان اثنا پسنان پاشا وزیر اعظم و علی پاشا
قپودان بعزم تسخیر قلعهٔ عقل بند با عدد قه و کشتی فراوان روان گشته بازینل قرار داد و
که در بسفر دریا با عساکر نصرت مآثر همراهی نماید بعد از مراجعت ولایت کفرا بدستوری که در تصرف
برادرش محمود بیک بوده از دیوان چلطانی بدو ارزانی خواهد شد و آن مستمند امیدوار شده
حکومت با وجود انکه جشمهایش از کثرهٔ امراض مزمنه بحدی رسیده بود و بثابهٔ انجامیده
که شب از روز و سیاه از سفید فرق نمیتوانست کرد با تفاق میر حسن کیسیانی و خلیل بیک
زرقی و سپاهیر امراء معزول اکراد بسفر دریا اختیار نمود و در ان سفر خیر اثر از وجد
و جهد تمام و سعی مالا کلام بطهور رسیده جون بیرو از طفر شعار ازان سفر مقضی المرام
عودت کرد حقیقت احوال او را بمسامع علیهٔ چلطانی رسانیده حکم همایون عزت مقرون عز
اصدار یافت که ولایت کفرا را بدستوری که در تصرف آباو اجداد زینل بیک بوده و انچه
بدو از زانی داشتیم و زینل بیک دوستکام بوطن مالوف و مسکن معروف عودت کرده
بر مسند امارت مورو ثی و بسریر حکومت ارثی جلوس فرموده و با رعایا و برایا بطریق رفق
و مدارا چلوکه کرده با حکام و امراء اطراف و جوانب خود آدمیانه معاش نمود و همواره
خوان انعام و احسان گسترده در رعایت و حمایت علما و فضلا و فقرا و ضعفا از خود
بتقصیر راضی نبود و جون سی سال بدین وتیره در حکومت و کامرانی بگذرانیدند و رعیت پسند را
از عدل و انعام خشنود و تسلی کرده اینمدم مرض صعب او را روی داده مدت شش ماه بیماری
کشیده و عاقبت در اواخر شهر ذی حجه الحرام بسنه خمس و الف از بین سرای فانی بعالم جاودانی
خرامید و دو پسر با کیزه سیر در صفحهٔ روزکار یادکار گذاشت ابدال بیک و ملک خلیل

ابدال بیک بن زنبیل بیک بی شائبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف خلاصهٔ دودمان و زبدهٔ خاندان حاکمان
شیروان است و بعد از فوت پدر بموجب برات سعادت آیات سلطان محمد خان بحکومت و دارائی
ولایت کفرا مبادرت نموده حالا حاکم باستقلال آنجاست امید چنان است که از عمر و دولت
برخوردار بوده باشد فصل هفتم در ذکر امراء زرقی و آن مشتمل بر چهار شعبه است
بر ضمیر فیض پذیر سخنوران بلاغت فرجام و خاطر مهر مآثر مورخان فصاحت انام صورت این قصه در
حجاب ظلام نماند که نسب امراء زرقی باعراب شام می پیوندد و شیخ حسن نام شخصی بحسب تقدیر
از آن دیار فیض تأثیر جلای وطن کرده بولایت ماردین آمده و در آنجا بعبادت و ریاضت
مشغول گشته و دایمی بلباس کبود ملبس بوده بدان واسطه بین الناس بشیخ حسن ازرقی اشتهار
دارد و محتمل که چون اعراب ازرق چشم را ازرق میخوانند چشم او ازرق بوده بواسطهٔ آن ملقب بدان اسم
شده بهر تقدیر همزه از کثرت استعمال افتاده و بزرقی مشهور شده و از وفور تقوی و ورع شیخ حسن
جمع کثیر از اعیان ولایت ماردین مرید و معتقد شیخ شده پادشاه وقت از و متوهم گشته او را در قلعهٔ
ماردین محبوس گردانید و بعد از چند روز کشف و کرامات از شیخ بظهور آمده جذبهٔ شیخ پادشاه را
مرید خود ساخت و شیخ را از قید اطلاق داده زبان استکانت باعتذار گشاده شرایط
تعظیم و تکریم بجا آورده دختر خود را بعقد نکاح او در آورد و از نتیجهٔ مردمان آن دیار را اعتقاد
زاید الوصف بشیخ حسن زرقی پیدا گشته بعد از فوت پادشاه قائم مقام او شد و اولاد خود را بامارت
اطراف و جوانب فرستاده هر یک ناحیهٔ از نواحی ولایت متصرف گشته حاکم آنجا شدند
شعبهٔ اول در ذکر امراء درزینی شخصی که از اولاد شیخ حسن زرقی بدرزینی آمده هابیل
نام داشته و پسر او قابیل و درزینی قلعه بوده که در میانه کلیسای عظیم داشته و در محلی که آن
قلعه در دست کفار فجار بوده آنرا دیروز میخوانده آخر که از کفار هابیل و قابیل آنرا مستخلص گردانیده
بقبضهٔ تصرف در آورده اند از کثرت استعمال درزینی شده و آنچه از امراء ایشان تحقیق
گشته بترتیب نوشته میشود میر حمزه بن میر خلیل بن میر غازی مدتی بموجب نشان شاه اسمعیل صفوی

امارت

امارت درزینی بدو متعلق بود و بعد از وفات او پسرش محمد بیک باتفاق امرا و حکام کردستان
اطاعت درگاه فلک اشتباه سلطان سلیم خان نموده بعنایت عالم آرای خسروانی سربلند
و بعواطف علیه سلطانی بهره مند شده امارت درزینی بدو ارزانی گردید و چون مدت از ایام
حکومت او متمادی شد از این دیر فانی بمنزلگاه جاودانی خرامید و از و چهار پسر در صفحهٔ روزگار
یادگار ماند ۱ علی بیک ۲ و شاه قلی بیک ۳ و یعقوب بیک ۴ و جهانشاه بیک علی بیک بن محمد بیک
بعد از فوت پدر برادران با او در سر حکومت منازعه و مناقشه بی نهایت کردند آخر الامر بزور و تعدی ولایت
از منازعان انتزاع کرده هفت سال حکومت باستقلال نمود بعد از فوت او برادرش شاه قلی بیک
در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعمائه بموجب نشان مکرمت عنوان سلطان سلیمان خان غازی
والی ولایت موروثی گشته چون مدت هشت سال حکومت نمود در هنگام معاودت از درگاه
سلطانی در قصبهٔ بولی بدست ناصر بیک کردکانی بقتل رسید یعقوب بیک بن محمد بیک بعد از
قتل برادرش شاه قلی بیک قایم مقام او شد و او مرد صوفی وش موحد منش خوش طبع پاکیزه
اعتقاد صافی رای بوده و اشعار محققانه بزبان کردی گفته بلکه در آن فن صاحب دیوانست
و در حسن سلوک و اسلوب مملکت داری و طرز رعیت پروری ید طولی داشته چون بیست و پنج سال
حکومت نمود خود را بطوع و رغبت از آن شغل خطیر خلع کرده دومان بیک پسر خود را بجای خود
بامارت نصب کرد و چون دو سال از این قضیه گذشت امراء کردستان حسب الفرمان سلطان مراد خان
بسرداری مصطفی پاشا بفتح و تسخیر گرجستان مامور گشتند دومان بیک در جلدر نام محل در دست
لشکر قزلباش بقتل رسید و یعقوب بیک بعد از کشته شدن پسر یکسال بعالم آخرت انتقال کرد
و از دومان بیک محمد بیک نام یک پسر ماند محمد بیک بن دومان بیک چون پدرش در سنه
ست و ثمانین و تسعمائه بدرجهٔ شهادت فایز گشت بتدبیر صایب و فکر ثاقب جد خود یعقوب بیک در
سن پانزده سالگی جانشین پدر شد و با وجود خورد سالی بنوعی در امور حکومت و آداب
ریاست قیام و اقدام نمود که محسود امثال و اقران گشته پایهٔ قدر و منزلت از آبا و اجداد خود بگذرانید

ومحمد بیک کردکی بواسطهٔ عداوت قدیمی بتحریک بعضی از اعیان در مقام انتقام درآمده از وسوسهٔ
شیطانی و غرور نفسانی چون آتش آغاز سرکشی کرد و بعضی از ولایت درزینی را نهب و غارت
و احراق بالنار کرده ضرر کلی بدان ولایت رسانید و محمد بیک نیز بعضی از بنی اعمام و مردمان خود را
بدفع فساد مامور گردانیده بحفظ و حراست سرحد فرستاد اتفاقا در میانهٔ ایشان مجادله و مقاتله
واقع شده بضرب تیغ بیدریغ محمد بیک کردکی بخاک بوار افتاد و چون او را زخمدار از آن معرکه
برداشته بقلعهٔ کردکان بردند بعد از یک روز در انجا جان بقابض ارواح سپرد و محمد بیک
بعضی آغایان خود را که محرک سلسلهٔ فساد بودند از میان برداشته در حکومت استقلال تمام پیدا کرد
والحال که تاریخ هجری در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر شوال سنه خمس و الفست بلا ممانعت و مشارکت
غیری کما ینبغی بحکومت آن ولایت مبادرت مینماید شعبهٔ دویم در ذکر امراء کردکان
سابقا رقم زدهٔ کلک بیان گردید که هابیل نام شخصی که از اولاد شیخ حسن زرقی بفتح درزینی
آمده قابیل نام پسر داشته و قابیل را از دختر کابلی پسر متولد شده از شرم نخواست که پدر بر آن
قضیه مطلع گردد پسر را بجانب کردکان فرستاد امراء کردکان از نسل آن پسرند و با امراء
درزینی بنی اعمام اند و میر ناصر کردکانی بواسطهٔ قریهٔ منار که در مابین ولایت درزینی و کردکان
واقع شده دایم الاوقات با امراء درزینی منازعت می نمود و هر کدام ازین دو طایفه که
قوت قاهره داشته اند بزور بازو قریهٔ مزبوره را تصرف می کرده اند تا در تاریخی که شاه قلی بیک
درزینی باستانهٔ سلطان سلیمان خان رفته مقرر نمود که قریهٔ منار داخل ولایت درزینی باشد
از استماع این خبر ناصر بیک را شعلهٔ غضب از کانون سینه زبانه کشیده در صدد انتقام او
درآمد و فی الفور با جمع از ملازمان خاصهٔ خود بعزم آنکه در راه استنبول در هر محل که بشاه قلی بیک رسد
او را از پای درآورد روانه شد اتفاقا چون بقصبهٔ بولی رسید شاه قلی بیک از استنبول عودت
کرده با معدودی چند با او دوچار کرده در ساعت شاه قلی بیک را با رفقایش بقتل آورد چون این خبر
بسمع حاکم بولی رسید با اعیان و اهالی انجا هجوم بر سر ناصر بیک آورده او را با سی نفر از ملازمان

او دستگیر کردند و حقیقت احوال را معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردانیده از موقف جلال
فرمان قضا جریان بقتل ناصر بیک و رفقاء او نافذ گشته او را با سی نفر از ملازمان او از درختان
که در سر راه واقع شده بحلق آویختند تا سایر متمردین از آن عبرت گیرند محمد بیک بن ناصر بیک
بعد از قتل پدر متصدی امارت کردکی شده بمضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که الحب
یتوارثون والبغض یتوارثون خود را بسلسلهٔ حکام خزو و زنیل بیک شیروی مخصوص گردانید
و در مقام عداوت و خصومت با محمد بیک ولد دومان بیک درزینی درآمده بنوعی که سابقا مذکور شد
در دست مردمان محمد بیک ولد دومان بیک بقتل رسید ناصر بیک بن محمد بیک بعد از
قتل پدر بامداد و معاونت شمس الدین کتخدای حاکم خزو و زنیل بیک شیروی قایم مقام پدر شد
و هم قریهٔ منار از جانب محمد بیک ولد دومان بیک با بعضی اموال و اسباب بدل دیت
پدرش بدو عنایت گشته محمود آغا کتخدای خود را بواسطهٔ خاطر بعضی حضرات از در خانهٔ خود رد نمود
آخر بتحریک شمس الدین که نوکران او را بوعده فریفته ساخته بود محمود آغا را در بدلیس بقتل آوردند
یکمرتبه حرارت ناصر بیک تسکین یافته با محمد بیک صلح نمود و چون ناصر بیک خورد سال بود
چنانچه مقتضای طبیعت کودکان و جوانان است همواره اوقات بلهو و لعب و عیش و طرب
میگذرانید و حسن نام شخصی مسخرهٔ قالب را که مشهور بود بخنجر مرو نزد خود نگاه داشته دایمی
با او بازی و ظرافت میکرده قضا را روز خنجر خنجر بطریق ظرافت در اثنای شکار حوالهٔ سینهٔ
ناصر بیک می کند بحسب تقدیر آن خنجر سر از مهرهٔ پشت ناصر بیک بیرون کرده فی الحال
جان بقابض ارواح می سپارد و عشایر و اقوام او چون برین مقدمه واقف گشتند بضرب طپانچه
پوست از سر خنجر کنده قانون حیاتش را بنغمهٔ ممات دمساز گردانیدند و میر خلیل نام شخصی را
از اقوام او که بعد از قتل میر ناصر بزرگ چند روز امارت کردکان از دیوان سلطان سلیمان خان بدو
مفوض شده بود و بعد از آن ملازمت امراء اکراد اختیار کرده درین پیری نزد ناصر بیک آمده
با او بسر میبرد و در آن روز حرکت خارج خنجر را مخالفان بدان پیر صادق القول راست اعتقاد

نسبت داده او را نیز در آن روز بقتل آوردند و از ناصر بیک دو پسر کوچک ماند میر محمد
و میر ابوبکر میر محمد الحال بجای پدر بامارت کردکان اشتغال دارد شعبهٔ سیم در ذکر امراء عتاق
از مشاهیر این خانواده احمد بیک بن میر محمد زرقیست و او معاصر با شاه اسماعیل صفوی بوده در وقتی
که شاه مزبور بر دیار بکر و کردستان مستولی شد عتاق را از احمد بیک مستخلص گردانیده بطایفهٔ
قاجار سپرد و عشیرت زرقی ترک یار و دیار کرده باطراف و جوانب پراکنده شدند و بعد از قتل
خان محمد استاجلو و شکست شاه اسماعیل در چالدران طوایف اکراد در صدد سرکشی و ایالت موروثی
خود شده اکراد عتاق نیز در زمستان قشلاق در میان قلعهٔ خرابهٔ که مشهور بست بقلعهٔ ملخ
اختیار کردند و طایفهٔ قاجار که در درون قلعهٔ عتاق بودند در صدد منع ایشان شده آغاز خصومت
کردند که باعث جلیست که در میانهٔ قلعهٔ خرابهٔ قشلاق اختیار می کنید ایشان زنان مغدرت کشاده
گفتند که در میانهٔ ما و عشیرت مرد اپی خصومت قدیمیست مبادا که در عین زمستان و کثرهٔ برف ما را بجبال
تردد نبوده باشد ناخت بر سر ما آورده اهل و عیال ما را باسیری ببرند اگر خانه تا فصل بهار تعرض ما
فقیران نشده رخصت بسکونت ایل چارکان در درون ویرانه جایز دارند عیال ایشان اسیت حاکم عتاق
نیز بر ایشان ترحم کرده در مقام مسامحه شد و عشیرت زرقی را چون خاطر از تعرض قبایل ایشان
مطمئن گردید در تدارک آن شدند که نردبانی از چوب و ریسمان ترتیب داده قلعهٔ عتاق را در شبهای
زمستان بحیله و خدعه بدست آورند اتفاقا شبی از شبهای زمستان گروهی از پیرمردان و پسران
در کنگرهٔ قلعهٔ محکم نامبرده فرود آمدند و قرلباشان را بالتمام بتیغ بیدریغ بگذرانیده سرهای
ایشان را برداشته بحیرت کردند و اهل و عیال انجماعت را از قلعه اخراج کرده کس بطلب احمد بیک
فرستادند و او را بمیانهٔ خود آورده بامارت نصب نموده مدتی ولایت موروثی چیب الفرمان
سلطان سلیم خان در تصرف او بود چون باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد از او شاهم بیک
و یوسف بیک و احمد بیک سه پسر ماند و بواسطهٔ امارت عتاق که بحکومت و بزرگی یکدیگر کردن تنهادند
کار و بار ایشان بخشونت و خصومت انجامیده با تفاق متوجه آستانهٔ اقبال آشیانهٔ سلطان سلیمان خان شدند

و قرار بدان دادند که محرر ولایت از دیوان عثمانی آورده ولایت موروثی را در میانه ایشان
قسمت نماید و بعضی از خواص همایون مقرر کردانند شاهم بیک بن احمد بیک چون حکم همایون
بالاتفاق بر ادران بنام میر میران دیار بکر حاصل کردانیدند که محرری تعیین کرده ولایت موروثی
را در میانهٔ ایشان قسمت نماید میر میران مزبور نیز محرری تعیین نموده شصت هزار اقچه از
جاصل بعضی قراء و مزارع بطریق زعامت بمحمود بیک نام برادرش و یکصد و ده هزار اقچه موسوم بیک
نام برادر دیگرش تعیین گشته ناحیهٔ ربط و مغارقین و قریه حیفه و جزیره کفره بخواص همایون
مقرر شد و آنچه باقی ماند و بیست هزار اقچه دیگر شده پسنجاغ شاهم بیک مقرر گردانیدند و بعد از
فوت محمود بیک زعامت او را بقباد بیک رمضانلو بروجه اریه لیق داوند و در زمان وزارت
رستم پاشا بعضی خیانت بشاهم بیک اسناد کرده او را چیب الفرمان سلطان سلیمان خان بقتل آوردند
و ناحیهٔ عتاق را قریب بیست سال بامراء عثمانیه داده از تصرف امراء زرقی بیرون بردند تا مدت
یوسف بیک بن احمد بیک در قرات القاپس میرزا که سلطان سلیمان خان نفیسه متوجه سفر اجم شد
پسنجاغ عتاق را بشرط آنکه قلعهٔ انجار او ویران کرده باز عامت که در دست داشت بیوسف بیک
مفوض گردید و چند سال بدینعنوان باستقلال حکومت عتاق کرده او قات بر فاغیت بگذرانید
و بعد از وفات او پسنجاغ عتاق بدستور اول باحمد بیک بن حاجی بیک نام شخصی توجه شد و از و نیز
چون بیک نام پسری نماند چپس بیک بن یوسف بیک بعد از وفات پدر که عتاق مردم بیکانه دو
سال متصرف بودند در زمان سلطان سلیم خان با آستانهٔ سعادت آشیانه رفته بامداد و معاونت
محمد پاشا وزیر اعظم پسنجاغ عتاق بطریق اوجاق از دیوان سلطانی بدو عنایت شد
و مدت بیست سال بحکومت و دارایی انجا قیام نموده او قات بفراغ آوردن مال و منال
مصروف داشت و چون عالم پیمار را وداع کرده بدار القرار رحلت فرمود یوسف بیک
و ولی بیک نام از و دو پسر ماند منصب پدر بموجب نشان عالیشان سلطانی مراد خان پسر یوسف بیک
ارزانی شد و ایام حکومت او چون موسم گل نوروزی گذشته امارت بیرادرش ولی بیک

دفتر اردوانه

مقرر شد درین اثنا از بنی اعمام او جهانشاه بیک نام شخصی بشرط آنکه بیست هزار فلوری [illegible]
دیار بکر ادا نماید سنجاغ عتاق را بخود نامزد نمود و ولی بیک شرط جهانشاه بیک را در گردن [illegible]
او را نگذاشت که دخل در ولایت نماید و بعد از آن ابراهیم پاشا ظالم بزور و قوت بازو سنجاق
عتاق را بشرط آنکه چهل هزار فلوری بدیوان پادشاهی ادا نماید ذوالفقار بیک ولد [illegible]
تفویض کرد و چون ابراهیم پاشا بواسطه ظلم و بیدادی که کرده بود از حکومت دیار بکر [illegible]
حسب الفرمان سلطان مراد [illegible] و چون جلوس سعادت مانوس [illegible]
عالیشان سلطان محمد خان [illegible] و اورنگ اکاسره واقع شد آن [illegible]
ثانی را بجهة عبرت بردار کرد و ولی بیک [illegible] حکومت عتاق را بخود مقرر گردانیده متصرف
ولایت موروثی شد و بالفعل بدارایی آنجا [illegible] شعبه چهارم در ذکر امرا و ترحیل [illegible]
حکایات گذشته و گلزار روایات مذکور گشته شمیم این اثر بمشام جان ارباب خبر رسیده که اول حکام
[illegible] سید حسن بن سید عبد [illegible] بن [illegible] محمد سهل بن سید قاسم بن سید علی بن سید طاهر بن
سید جعفر قتیل بن سید یحیی اقبع بن سید اسمعیل اکبر بن سید جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین
بن امام حسین بن امیر المومنین علی رضی الله عنه است و چون سید حسن از دیار شام بولایت
ماردین آمده در ناحیه عتاق متوطن شده و بزهد و تقوی و عبادت و عبادت حضرت [illegible]
[illegible] گشته و دران حین امیر ارتق [illegible] که از اعاظم امرای سلاطین سلاجقه بود و از [illegible]
ایشان بحکومت آمد و ماردین و خربرت و مچنکرد و حصن کیفا و سایر آن نواحی مبادرت [illegible]
نسبت بحضرت سید حسن همواره در مقام نیاز و اخلاص سلوک میفرمود اتفاقا او را دختری [illegible]
عاقله فاضله بود که بنوک مژگان خونریز در صف عشاق رستخیز انداختی و بخدنگ نظر [illegible]
[illegible] هدف تیر ملامت ساختی عارضه بر او عارض شده و ماده سودا بر دماغ او استیلا [illegible]
[illegible] مجنون گردید و هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق در ازاله علت و استرداد صحت سعی موفور و جهد [illegible]
نمودند اثر بران مترتب نگشت و یوما فیوما در ازدیاد مرض فواقی عظیم روی نموده آخر الامر


[illegible] تداوی مهره اطبا از دامن
[illegible] علاج کوتاه کرده امیر ارتق با قدام

نیاز و اخلاص بخدمت پسیچسن زرقی رفته استدعای حضور پسید پسر پسر الین پسا رخود نمود و پسید چسن پاتقبال او
بمزاجابت مقرون گردانیده بدیدن پسیئه او آمد و او عیئه چند بر آب خواند و بر پسر و دختر نخیتند یکت
انقاپس معتبر که پسید حق سبحانه و تعالی او را شفایی عاجل کرامت فرمود امیر ارتق اراده نمود که دختر خود را بحباله
نکاح پسید درآورد پسید نیمعنی ابا کرده امیر ارتق دختر را بعقد نکاح ولد ارشد جناب سیادت پناهی پسید حسین در
آورده حکومت ترچیل را بدو واگذاشت و مدتها حکومت ترچیل و عتاق در تصرف او و اولاد امجاد سیدان حسینی
و سلیمان بن قاسم و یوسف و حسین میبود و بعد از و پاپر پسند امارت نهاد و او معاصر چسن پیک بایندر بود
و چسن پیک در اعزاز و احترام او کوشیده دختر او را بحباله نکاح خود درآورد و ناحیهٔ مهرانی و نوشاور را الحاق ترچیل و عتاق
نموده بدو واگذاشت و چون چسن پیک ازان دختر پسری بوجود آمد در سنگامی که بعضی بلاد کردستان را تحت
امارت عتاق و ترچیل را بدان پسر مفوض نموده و ضبط و صیانت ایالت بدلپس بعمر پیک مقرر فرمود
بعد از فوت پدر از دیوان چسن پیک ایالت بدلپس یافته و مفوض شده چون پسر پسر پسلطنت ایران بوجود بعمو پیک
ابن حسن پیک زیب و زینت گرفت در شهور پسینه ثمان و ثمانین و ثمانمائه ولایت ترچیل و عتاق را برقرار سابق
بدو واگذاشت پیک مرحمت نموده و چند پسال بحکومت انجا مبادرت نموده بعالم آخرت رحلت فرمود
بجای پدر بر پسند امارت نشسته در تاریخ پسینه ثلث عشر و تسعمایه که شاه اسمعیل صفوی بر دیار بکر مستولی شده
دپست لشکر قزلباش تقبل پسید بعد از فوت برادر متصدی امر امارت شده چون پشت پسال از
ایام حکومتش متناهی گشت توجه بعالم عقبی کرد چون امر او حکام کردپستان از درگاه پادشاه قزلباش
روگردان شده اطاعت خاقان جنت مکان پسلطان سلیم خان نمودند امارت ترچیل بدو عنایت شده تا مدتی بضبط و صیانت او قیام مینمود بموجب شان پسلطان پسلمانخان تفویض منصب پدر بدو شده مدتها متصدی
امر حکومت بود و در محلی که مصطفی پاشا پسپهسالار پسنجر شیروان روان شد در جلدزنام محلی با امرای کردپستان در پست لشکر
قزلباش تقبل پسید تفویض امارت از جانب پسپهسالار پسرش بو واق پیک شده چون پانزده پسال از ایام امارت او
منقضی گشت رخت پستی بعالم پستی کشید و بعد از و پسرش حسین بجای پدر بر پسند امارت نشسته بعد از هشت سال او را
حکومت بلاد آخرت برافراشت و بعد از وفات او امارت بیرادرش اسمعیل پیک مرحمت شده چون چهار پسال

بعد

بعقوب عالم آخرت رهسپار فرمود و بعد از وفات او امارت ترچیل موجب فرمان پسلطان مراد خان
مفوض گردید او جوانپست نیکوخصال و پاکیزه افعال علی الدوام بطایفه رعیتی مشغول پست و اکثر
اوقات در خدمت میرمیران دیاربکر پسپر برده مراجعت اکثر امرا از تابع دیاربکر مدد پست امید که با طوار نیکو موشح باشد
فصل هشتم در ذکر امرا پسپیدی از متون روایات سابق و مفهوم حکایات متناسق
گشته پسیم این خرد پسام جان راقم این نسخه ابتر رسیده که نسب امرا پسپیدی مآل بر ملک منتهی میگردد
و انساب عشایر ایشان باسپود که از عظمای صحابهٔ رسول پست صلی الله و پسلم می پیوندد و بروایتی
میقطوالراس طایفهٔ پسپیدی از قریهٔ سپیدپست که در رود و متر لی مدیئه منوره بطرف شام واقع شده
الله اعلم اما آل بر ابکه نسب خود را بملوک افرپس میرپسانند و در اوایل دریغ بعبادت آتش قیام
مینموده اند که ناگاه پسیم عنایت ازلی و اشعهٔ انوار لطف لم یزلی از گریبان جانشان وزیدن و
درخشیدن گرفت و زلال ایمان از چشمپار وجودشان تراویدن آغاز نهاد و نظم
دمید صبح سعادت ز مشرق آمال رسید مژدهٔ دولت ز هاتف اقبال وجعفر که مدرخانه پست
در زمان عبدالملک بن مروان بروایتی در ایام سلطنت سلیمان بن عبدالملک بالعوال و پست
نامحصور بدارالملک دمشق آمد و احوال او چون مقبوع پادشاه شد فرمود که او را در مجلس حاضر
پسازند چون او را در مجلس سلیمان حاضر کردانیدند تغیر در اوضاع پادشاه ظاهر پیدا گشته فرمود
که جعفر را از مجلس پسرون کردند چون ندما مجلس از پسبب تغیر مزاج پادشاه پسبب پسوال کردند
فرمود بواپسطهٔ آنکه زر همراه داشت زیرا که دو مهره در بازوی من پست که مرکاه او در
در مجلس حاضر میشود مهرها بپنا و حرکت می کند چون پسبب زر برداشتن از جعفر استفسار
نمودند گفت که اندک زر در زیر کپس خود تعبیه کرده ام که اگر احیانا مرا شدتی روی نماید بر کم
تا ازان شدت خلاص شوم نا بریں مردمان او را ملقب بیر کی کرده سلیمان وزارت خود را باو
تفویض فرمود و بعد ازان مدتی وزارت ابوالعباس سفاح و برادرش ابوجعفر و ابقیقی پسرش
خالد و پسر خالد جعفر متعلق بود و در زمان خلافت هارون الرشید کهیکی جعفر وزیر بود عطف

بعود

وشوکت یحیی بمرتبه رسید که فوق آن پایه وزارت و درجه وکالت متصور نبود و ترقی باولاد او فضل و
جعفر و موسی میسر شد که در هیچ زمانی بکسی در ایام ظهور سلاطین اسلام میسر نشده اما بواسطه افساد
مفسدان مزاج هارون الرشید بر یحیی و اولادش متغیر گشته جعفر بقتل رسید و یحیی و فضل مدة العمر در
زندان مانده در انجا هلاک شدند و اموال و اسباب ایشان که در ایام وزارت فراهم آورده
بودند بالتمام بسرکار دیوان ضبط شد و اگر کسی خواهد که کما ینبغی بر احوال آن طبقه اطلاع یابد رجوع
بکتب تواریخ باید کرد چون این تذکره را زیاده ازین تحمل ایراد آن نبود در اطناب نکوشید و مآل
حال موسی از کتب تواریخ هر چند تجسس نمود معلوم نشد محتمل که در وقت گرفتن هارون الرشید
پدر و برادرانش را او خود را بکوهستان کردستان کشیده در انجا توطن اختیار کرده باشد چه حکایت
مشهور است و در السنه و افواه مذکور که سه نفر از اولاد برامکه در زمان خلفاء بنی عباس از بغداد
متوجه کردستان گشته در خان جوک محل من اعمال کیج در جبل سقتالو ساکن شده اند و برادر بزرگ ایشان
در انجا بعبادت و مجاهدت و تقوی و طهارت مشغول گشته در ان وادی مراتب عالی یافته مستجاب الدعوه
شد چنانچه روزی برادر خوردش بمهم ضروری رفته خلق آن دیار بعادت معهود طعام یومیه جهة شیخ
و رفقایش آوردند شیخ و برادر وسط با احبا تناول کرده حصه برادر کوچک را نگاه داشتند
چون برادر کوچک از خدمت مرجوعه معاودت نمود حصه طعام خود را طلب داشته برادر وسط
گفت که چون رفتن تو بامتداد انجامید من آنرا تناول کردم برادر بزرگ از بی مروتی او در غضب شده
او را نفرین کرد که حق سبحانه و تعالی شکم ترا پاره کرداند که بحصه خود قانع نمی شوی فی الفور
آن جوان افتاده جان بجهان آفرین تسلیم میکند اعتقاد و اخلاص مردم آن دیار نسبت بشیخ یکی در
صد گشته شیخ باتفاق برادر کوچک که میر شهاب نام داشته حسب الالتماس در خان جوک
بمیانه عشیرت سویدی می آید و انجا را متصرف شده قلعه متین در انجا بنا کرده باتمام میرساند
و مدتی بمقتدایی و پیشوایی آن طایفه قیام نموده بعد از ان بعالم آخرت نهضت مینماید و اولاد
ذکور ازو نمانده برادرش میر شهاب متصدی قلاده ریاست میشود و از اولاد او که در ان ولایت

حکومت نموده اند

حکومت نموده اند بترتیب اسامی ایشان مذکور میگردد بعون الله الملک الصمد میر جلال بن میر شهاب
بعد از فوت پدر متکفل مهام امارت شده مدتها بدان کار قیام نمود آخر اجابت حق را لبیک گفته
پسرش میر محمد قایم مقام پدر شد و او نیز بعد از چند سال که بدان شغل خطیر مبادرت نمود بعالم
جاویدانی نهضت فرموده خلف صدق او میر فخر الدین جانشین پدر گردید و بحسن عدل و داد آن
ولایت را معمور و آبادان گردانید و چون ازین دار غرور بسرای سرور خرامید پسرش میر حسین
متصدی امور حکومت گردید و او مرد بی باک سفاک خونریز بود آخر از نور بصر محروم مانده
زمام مهام امارت در قبضه اقتدار پسر بزرگش میر فخر الدین افتاد و پسر دیگرش که میر محمد نام داشت
بزیور حسن و جمال آراسته بود و بحلیه فضل و کمال پیراسته در ناصیه احوالش آثار شجاعت و سهامت
ظاهر و در جبهه آمالش علامت مروت و سخاوت باهر و بمضمون نظم پریرو تاب مستوری ندارد
ببندی در ز روزن سر برآرد ترک یار و دیار نموده بعزم ملازمت او زن حسن متوجه دیار بکر شد
و چون بعز عتبه بوسی آن پادشاه عالیجاه فایز گشت مشمول عواطف خسروانه و منظور عوارف
پادشاهانه گردیده امارت خان جوک و سویدی را بدو ارزانی داشته روانه ولایت موروثی
گردانید در میانه برادران کار باستعمال سیف و سنان رسیده بعد از مجادله و محاربه بسیار میر محمد
کشته شده حکومت بلا منازعت و مشارکت در تصرف میر فخر الدین ماند و چند سال که حکومت نمود عازم
سفر آخرت شده چون اولاد رشید نداشت برادرزاده اش قایم مقام او شد ابدال بیک بن میر محمد
بعد از وفات عمش قایم مقام او شده متقلد قلاده امارت گردید در ان اثنا طایفه قزلباش بسرداری
ایقوت اوغلی حاکم چیقچور بعزم تسخیر خان جوک بر سر ابدال بیک آمده هفت شبانه روز در میانه ایشان
محاربه اتفاق افتاد و از جانبین خلق بسیار طعمه تیر و شمشیر شده عاقبت توفیق الهی رهین احوال
و رفیق آمال ابدال بیک شده نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت او وزید و ایقوت اوغلی منهزم گردیده
اموال و اسباب و خیمه و خرگاه و اسب و استر او جمله بدست مردمان در آمد و چند سال بعد ازین
قضیه حکومت نموده عاقبت جان بجهان آفرین تسلیم کرد و از و سبحان بیک و سلطان احمد بیک

دو پسر ماند سنجان بیک بن ابدال بیک بعد از پدر جانشین او شده باتفاق برادرش سلطان احمد بیک
در حفظ و حراست ولایت و دفع اعدا کمر جد و جهد بر میان استوار کرد که گفته اند نظم
دولت همه ز اتفاق خیزد بیگانگی از نفاق خیزد حق تعالی از میامن اتفاق برادران
فتوحات متکاثره روی داد از جمله بعد از فوت خالد بیک پازوکی ناحیه کیج را از تابعان جولاق جالد
گرفته متصرف شد و بعد از فتح جالدران که سلطان سلیم خان بر ولایت دیار بکر مستولی شد قلعه و
ناحیه چیقچور را از تصرف ایقوت اوغلی و قلعه و ناحیه اقچه را از ید تغلب منصور بیک پازوکی که از
نیابت شاه اسماعیل بحکومت انجا قیام مینمود و ناحیه زاک و ناحیه مسکور را از دست قادر بیک
قزلباش بقوت قاهره بیرون آورده تصرف نمود و بعد از ان برادران ولایت را در میانه
خود قسمت کرده چیقچور مع توابع بسنجان بیک و سایر قلاع و ولایت بسلطان احمد بیک مقرر شد
و چون چند سال بدین عنوان گذشت از افساد مفسدان دوستی و مصادقت بخصومت و عداوت
بدل شد و بغمازی برادر سنجان بیک حسب الفرمان سلطان سلیمان خان بقتل رسید و چیقچور را
بیکی از امراء عثمانی مقرر داشتند و از و مقصود بیک نام پسری ماند سلطان احمد بن ابدال بیک چون برادرش سنجان بیک
بقتل رسید بعد از ان مدتها حکومت کرده ایام حکومتش از پنجاه سال تجاوز کرده بود که از این
رباط دو در قدم بیرون نهاد و از و مراد بیک و محمد بیک دو پسر ماند مقصود بیک بن سنجان بیک
بعد از قتل پدرش در رکاب ظفر انتساب سلطان سلیمان خان در سفر نخجوان همراه بود و در اریه
جایی نام محل در هنگام قراولی دو چار گشته قزلباش خورده در آن معرکه از و آثار دلاوری
و مردانگی بظهور آمد چون آوازه شجاعت و شهامت او بمسامع عز و جلال سلطانی رسید
سنجاغ چیقچور را بدستوری که در تصرف پدرش بود بدو ارزانی داشته حکم همایون بقید
اوجاقلق بدو عنایت فرمود و در حالتی که اسکندر پاشا میر میران دیار بکر بود از انجا که
عالم تهور طایفه اکراد است اعتماد بر خدمتکاری و جان سپاری خود که در اغور همایون از و
بظهور آمده بود کرده طریقه مدارا و مواسا با اسکندر پاشا مرعی نداشت بنابرین پاشاء مزبور

ناحیه چیقچور را

ناحیه چیقچور را جهة یکی از امراء عثمانی عرض کرده از تصرف او بیرون آورد و مقصود بیک
جهة عرض احوال بآستانه اقبال آشیانه سلیمانی رفته مدت هفت سال در استنبول ملازمت نمود
و احوال او را وزرا بنابر رعایت خاطر اسکندر پاشا معروض حضرت اعلی نگردانیدند تا عاقبت
بقاعده مستمره مطعون گشته بجوار رحمت ایزدی پیوست مراد بیک بن سلطان احمد بیک
اسکندر پاشاء میر میران دیار بکر ولایت سلطان احمد بیک را در میانه پسران او قسمت کرد چنانچه
ناحیه خان جوک و آقچه قلعه را بمحمد بیک و سایر نواحی را بغیر از ناحیه چیقچور که در تصرف
امراء عثمانی بود بمراد بیک مقرر نمود که برادران بمشارکت حکومت نموده متعرض احوال یکدیگر
نشوند چون مدت شانزده سال از حکومت ایشان متمادی گشت مراد بیک حکومت خود را بحسن
رضا و رغبت بسلیمان بیک نام پسر خود فراغت کرد و بجوار رحمت الهی پیوست و از و بعد از
سلیمان بیک که احوال او مذکور خواهد شد سه پسر دیگر ماند علیخان بیک و الغخان بیک
و مصطفی بیک مصطفی بیک در هنگام تسخیر تبریز همراه امراء اکراد در سعد آباد در دست
قزلباشان بقتل رسید و علیخان بیک هم در ان معرکه بدست قزلباشان گرفتار گشته دو سال
در قلعه قهقهه مقید بود آخر همراه مراد پاشا که بالفعل میر میران دیار بکر است خلاص شده بولایت
خود عودت نمود و بامداد مراد پاشاء مزبور در بدست آوردن سنجاغ چیقچور ساعیست امید که
موفق باشد و الغخان بیک در سلک زعمای دیار بکر انتظام دارد و اوقات بفراغت میگذراند
اما محمد بیک برادر مراد بیک مدتی ناحیه خان جوک و آقچه قلعه را متصرف بود لکن در حفظ و حراست
و ضبط و صیانت ولایت چندان اقدام نمی نمود بنابرین فرهاد پاشاء سردار سنجاغ او را
الحاق ولایت سلیمان بیک نموده بدو ارزانی داشت و چند سال در میانه محمد بیک و سلیمان بیک
بر سر این منازعه و مناقشه بود آخر محمد بیک وفات کرده از قید قیل و قال برست سلیمان بیک
بن مراد بیک بی شایبه تکلف و غایله تصلف جوانیست بین الاقران بصفت شجاعت موصوف
و بوفور سخاوت و فرط شهامت معروف کثره شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم و وفرت

پختاوشش ناسخ اطوار معنی و حاتم اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشات بلاغت
شعارش ربسک افراد عقود دلالی آبدار طبع وقاد وشش مرآت صور حقایق معانی و ذهن نقادش شاهد
جمال مدققان نکته دانی نظم جون او ندیده دیدهٔ ایام قرنها روشن دلی دقیقه شناس چون خوری
چنانچه قبل ازین برتو اشارت بران تافت پدرش در زمان حیات حکومت را بدو فراغت نبود
و بعد از ان حاکم باستقلال شده در فتح دیار عجم از و خدمات پسندیده بظهور آمد تخصیص در
محلی که نیاز بتیغ پازوی باموازی دو سه هزار کس تاخت و ایازی و نهب و غارت او سهل
بادلی آمده بود سلیمان بتیغ بامعدود و جندار آنجایان و برادران خود در عقب آن جمع کثیر رفته
جنگهای مردانه نمود و اموال و اسباب و مواشی و مراعی الوپیات و احشامات را بقوت بازو
از ینشان گرفته پالم و غانم معاودت فرمود و الحال که تاریخ هجری در غرهٔ شهر ذی قعده سنه
خمس و الفیست بحکومت و دارایی آن ولایت مبادرت مینماید امید که باطوار پسندیده موفق شود
فصل نهم در ذکر امراء سلیمانی و این مشتمل است بر دو شعبه بر ضمایر مهر مآثر ناصبان رایات
دانش و انصاف و خواطر حقیقت مداثر ناسخان آیات بدعت و اعتساف پوشیده نماند که نسب امراء
سلیمانی بمروان الحمار که آخرین پسلاطین بنی امیه است میرسد و او را حمار بحمت آن میگفتند که
اعراب بهر مصدر پسال اسپتهٔ الحمار گویند و از زمان اسپتیلاء معاویهٔ بن ابی سفیان بر دمشق
تا وقتی که حکومت بمروان رسید صد سپال بود باندک چیزی کم یا پیش و بروایتی مروان در طفولیت
روزی از مکتب آمده انگشت خود را در زلفین در کرد انگشتش در انجا مانده مثابهٔ آنها گره
کرد پسوها زلفین را بریده بپرون کردند و مرتبهٔ دیگر نیز این فعل از و بپرزده این دفعه
پدرش در خشم شده گفت ایبی وا الله لانت الحمار گویند که بدین سبب ملقب بدان اسم شده بهر تقدیر
نسب او بدین ترتیب بعبد المناف میرسد مروان الحمار بن محمد بن مروان بن حکم بن ابو العاص
بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و حکم در روز فتح مکه بدولت اسلام مشرف شد و
مروان الحمار در اوایل سنه تسع و عشرین و مایه برمسند حکومت نشست و چون مدت خ سال

جهانگیر فرمود ابو العباس سفاح براو خروج کرد و او بجانب مصر فرار کرده در تاریخ بیست و ششم
شهر ذی حجه سنه اثنی و ثلثین و مایه در قریهٔ صبر من اعمال مصر ببیست صالح عباسی ابو عون که بعم
سفاح خلیفه او را تعاقب نموده بودند قبل رسیده واز و عبد الله و عبید الله دو پسر ماند عبید الله
بطرف حبشه افتاد و عبید الله عودت کرده در فلسطین میبود در زمان خلافت مهدی عباسی
شحنهٔ فلسطین او را گرفته بدار الخلافه فرستاد خلیفه او را در زندان کرده تا زمان خلافت رشید
در انجا بود لغر پر و ناپنهان شده از زندان خلاص شد تحمل که بنسب امراء سلیمانی بدو میرسیده
باشد جه بلگلک ثقات رواة منضبطست که جون از صدمت غضب عباسیان هرج و مرج ماحول
مروانیان راه یافت سپه نفر از اولاد مروان الحمار با جمع کثیر از فلسطین بجانب ولایت قلیب
آمده و در دره که آنرا دره خوخ خوانند من اعمال ناحیهٔ غزالی سپاکن شدند مرتبه مرتبه
عشایر و قبایل ایشان که عمدهٔ آن طایفه بانوکی بود جمع گشته بچین اهتمام آن طایفه قلعه قلیب
قلعه چشمه و قلعه تاش و قلعه حصولی و قلعه مفارقین با مضافات و منسوبات تا کنار آب دیار بکر
و قلعه پدیان تا کار و کان و لکلوقیا و قلعه رباط و قلعه حرپس و قلعه اذنیک و قلعه تلنک و
قلعه کج را از تصرف کفرهٔ کرجیان بپرون آورده متصرف شدند و اکثر تابعان و متوابعان
مروان که در نواحی شام متفرق و پراکنده شده بودند بر پیرایت مروان جمع گشته متفرق
بهشت فرقه شدند بانوکی و مودی و ویلخیان و وحیان و زیلان و پسیان و زکریان
و پرزوری و بعضی از طوایف مذکوره بطرق اهل سنت و جماعت عمل می نمایند و مذهب
حضرت امام شافعی رضی الله عنه دارند و برخی طریق ناصواب یزیدی پیش گرفته بدان
عمل مینمایند و امراء ایشان در شعایر سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام و مناصب
علماء اسلام جد و جهد بالکلام دارند و زهاد و عباد در میانهٔ ایشان بسیارند اما شعبات
ایشان قریب بصد فرقه میباشد که اکثر صحرانشین و جاروادارند و مر پسال اول بهار بملاقات
ولایت بدلپس والا طاق رفته پاکن میشوند و باز اول فصل فرورین بقشلاق خود عود مینمایند

جهانگیر فرمود

القصه چون طوایف مزبوره در ظل رایت مروان مجتمع گشتند و مدتی بسپهداری ایشان و حکومت قلیل
که تحت تصرف درآورده بقیام و اقدام نمود ازین دنیای فانی بجهان جاودانی نهضت فرمود
امیر بهاالدین نام پسرش قایم مقام او شده و او نیز ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد و از
میرغازالدین و میرجلال الدین دو پسر ماند حکومت بامیرغازالدین قرار گرفت و چون او نیز رخت
از دو میرابراهیم نام پسر خرد سال ماند چون از عهدهٔ امور حکومت بیرون نمی آمد رؤسای قبایل
برادرش امیرجلال الدین را بحکومت نصب کردند و چون او نقد حیات بقابض ارواح سپرد
دران وقت میرابراهیم ولد میرغازالدین پسر حد بلوغت رسیده باستصواب عشایر و قبایل
حاکم شد و چون مدتها حکومت نمود باجل موعود عالم فانی را بدرود کرده از و میرداد
و میرشیخ احمد دو پسر ماند موجب وصیت پدر میرداد دین قایم مقام او گشته متصدی امور
حکومت و متکفل مهام امارت شد و مشارالیه سال عمر بافته در حکومت کامرانی نمود و در حین کی
شاه اسماعیل صفوی بر ولایت دیاربکر مستولی شد خان محمد استاجلو را از نیابت خود حفظ
و حراست انجا مامور گردانید محمدخان با میرداد دین طریق مدارا و مواسپا مسلوک داشته
دختر او بیکسی خانم را بعقد نکاح خود درآورد و بامداد و معاونت طایفه سلیمانی و موافقت
و مصادقت میرداد دین امور کلی از و متمشی شد از آنجا در زمانی عزالدوله ذوالقدر والی مرعش
صارو قیلان نام برادرزادهٔ خود را بارادهٔ تسخیر دیاربکر بر سر محمدخان فرستاد
و در مابین ایشان محاربهٔ عظیم دست داده آوازهٔ دار و گیر از فلک اثیر درگذشت نظم

جگ رو دهل مشنه ایکر شد زبانگ دهل مشنه کر تیر شد قطا پس پتوران زمزینه رس
همی کرد جا روب میدان کین طایفهٔ پسلیمانی دران معرکه داد مردی و مردانگی داده
بقوت بازوی کامکار و ضرب شمشیر زمرآبدار لشکر صارو قیلان را منهزم گردانیده
او را بقتل رسانیدند و چون میرداد دین فوت کرد از و اولاد ذکور نماند و از میرشیخ احمد
برادرش اشاه ولد بیک[2] و بهلول بیک[3] و عمرشاه بیک[4] و شیخ حسین بیک[5] و علیخان بیک

و ابوبکر بیک[1] و خلیل بیک[2] و احمد بیک[3] و جهانگیر بیک[4] نه پسر ماند بدین سبب حکومت دیاربکر
با اولاد برادرش اشغال یافت شعبهٔ اول در ذکر امرا و قلیچ و بطان حاوی اوراقی چند
از ثقات روات بکرات استماع افتاده که چون میرداد دین پیرو ناتوان گشت و پسران نابالغ
گرد پیرامون امور مملکت پرداز دبرادرزاده ها باتفاق قصد او کرده در صدد قلع و قمع او شدند
میرداد دین در باب دفع برادرزاده ها از محمدخان استمداد و معاونت طلب نموده
محمدخان تر لشکر بسیار بامداد او فرستاده در میانهٔ ایشان محاربهٔ عظیم دست داد جماعت
عمرشاه بیک و پوسن بیک و جهانگیر بیک در آن معرکه بقتل رسیده شاه ولد بیک که برادر
بزرگ و خمیرمایهٔ آن فیساد بود بهزار فلاکت جان ازان ورطهٔ خونخوار بیرون برده بطرف
شام نخدمت سلاطین جراکسه رفت و چون اسپتیلای قزلباشان بعد از قضیهٔ چالدران
از ولایت کردستان رو بی مراتخاط و نقصان آورد علی فیری نام شخصی که از طایفه سیاران
و عمدهٔ آغایان سلیمانی بود قلعهٔ مفارقین را مضبوط کرده اینده کس بجانب شاه ولد بیک
بطرف شام فرستاد و این خبر چون مسموع شاه ولد بیک شد بر سبیل استعجال متوجه ولایت
موروثی گشته بسعی علی فیری و استصواب عشایر و قبایل بر سریر حکومت متمکن شد و در فرصتی که ولایت
دیاربکر در تصرف اولیای دولت روزافزون عثمانی درآمد حکام صاحبون
نابرجداد و قی که با امرای سلیمانی داشت طایفهٔ خالدیه را فرمودند که چند نفر از جادوشان
درگاه عالی را که مبهم ضروری بجانب کردستان آمده بودند در اراضی مفارقین بقتل آورند
تا نسبت قتل ایشان را اعیان و ارکان بشاه ولد بیک داده ازین ممر ضرر یکلی بدولت عثمانی
طایفهٔ مزبوره بامتثال امر مبادرت نموده این امر شنیع را از قوت بفعل آوردند چون این
احوال بمسامع جلال سلطانی رسید فرمان قضاجریان بنام میرمیران دیاربکر جهت قتل شاه ولد بیک
نفاذ گردید شاه ولد بیک بصد هزار محنت و مشقت نیم جانی از راه جهلکه بسلامت برده اما اگر ولایت
از تصرف او بیرون رفته داخل خواص همایون شد و بسیوای قلعهٔ قلپ و توابع در دست او

چیزی نماند وچون پیرده سال از ایام حکومتش تمادی شد رخت از عالم فنا بدار بقا کشید
واز و[1] علی بیک[2] و میرویادین[3] و ولیخان بیک[4] و جهانگیر بیک[5] و میریوسف[6] و میرسلیمان
شش پسر ماند علی بیک پادشاه ولد بیک بعد از وفات پدر والی ولایت قلیچ شد و مدت چهل سال در
حکومت مبادرت نموده از و افعال پسندیده و اعمال مرضیه بظهور آمد و با اعلی و ادنی پسلک
بروش عدل کرده چون بعالم آخرت ارتحال نمود از و[1] سلطان حسین بیک[2] و ولیخان بیک
دو پسر ماند سلطان حسین بن علی بیک بعد از وفات پدر بموجب فرمان عالمشان سلطان سلیم خان در
شهور سنه ثمانین و تسعمایه قایم مقام پدر شد و در حینی که سلطانمراد خان عیاکر اسلام را بدرجه
عثمان پاشا وزیر اعظم تسخیر آذربایجان مامور گردانید سلطان حسین بیک در تاریخ سنه
ثلاث و تسعین و تسعمایه در سعدآباد تبریز در محاربه قزلباش شربت شهادت چشید و از و
قلیچ بیک[2] و سیداحمد بیک[3] و زینل بیک[4] و زاهد بیک[5] و حیدر بیک[6] و قاسم بیک[7] شش پسر
ماند اما سیداحمد بیک نام پسرش در هنگام قتل پدر اسیر قید قزلباش گشته قریب دو سال در
قلعه مجوس بود آخر بابداد بعضی از اعیان خلاص شده بولایت خود عودت فرمود و از دیار الجا
سلطانمراد خان ایالت موروثی زینل بیک نام او مفوض گشته قلیچ بیک نام پسرش کوچک از
همه بزرگتر بود و بعقل کوچکتر بمعاونت محمد بیک حاکم خزو امارت بدو مقرر شد و با زینل بیک
برادرش بر سر حکومت در مقام عداوت و خصومت درآمده چند روز نشو و نمای بی بو کرده تا
دران اوان در دیه بیت عشایر و قبایل بقتل رسید سیداحمد بیک سلطان حسین بیک چون از قید
قزلباش خلاص شده در ارض روم بخدمت فرهاد پاشا سپهدار رسید و حقوق خدمات
و جان سپاری و استحقاق خود را در حکومت در دیوان عالی بثبوت رسانید از عنایت
و نفایت پیرداز نظر شعار حکومت قلیچ بدو ارزانی گشته درین اثنا خلیل بیک بهلول بیک بقتل رسیده
حاکم با استقلال شد و چون چند سال از حکومت گذشت سنجاغ او را بیکی از امرای عثمانی مفوض
باستدعای حکومت متوجه آستانه اقبال آشیانه سلطانی شده در اوایل سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه

وفات کرده دیگر

وفات کرده حکومت قلیچ بدبستور اول زینل بیک مقرر شد و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف
بحکومت انجا مبادرت مینماید شعبه دوم از دودمان مفارقین پس از امرای مفارقین میرسد
ابن امیر غازالدین میر بیک بن امیر شیخ احمد بیک و بنی شیابه تکلف و غایله تصلف بهلول بیک مروج عجایب آثار
سخاوت و ثار بوده و در اوایل حال باتفاق برادرش عمر شاه بیک ملازمت اسکندر پاشا امیر میران
دیاربکر اختیار کرده چون اسکندر پاشا بقزم تسخیر خزاز جیب الفرمان قضا جریان سلطان سلیم خان روان
گردید بعد از فتح قلعه در انجا بنا کرده موسوم باسکندریه گردانید و حفظ و حراست و ضبط و صیانت
آنرا در عهده بهلول بیک نموده بطریق پسنجاق بدو ارزانی داشت دران اوی چون از و خدمات
پسندیده بظهور آمد باعتبار آنکه حصه از ولایت موروثی بدو عنایت شود بوسیله عرضه میرمیران
نیاز اندوز درگاه عالم پناه سلطان سلیم خان گشت از عواطف پیدریغ خسروانه
نایه مفارقین مع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات بدبستور اقطاع تیماری بدو ارزانی شد
فرمان جهانمطاع و فرمان واجب الاتباع نفاذ گردید که مقطوع طایفه سیاس و بوجیان و زیلان که در
قشلاق شاه ولد بیک بخواص همایون قید شده بود در عهده او مومی الیه بوده باشد که پانصد سپاه از
طایف مذکوره گرفته بخزینه دیار بکر او امناید و چون سپه جهارپال مدین و تیره گذشت و
بمقاتله یکدیگر سفیر دیار عجم واقع شد بطوایف مذکوره بشرط انکه در ولایتی که از دیار قزلباش
مقطوع گشته حفظ و حراست نمایند مناصب عالی از سنجاغ و زعامت و الای پیکی مفوض شد
و چون طوایف مزبوره بنابر تفویض منصب علیه از قبضه اقتدار بهلول بیک بیرون رفتند آغاز
سرکشی کرده و را و از مال مقطوع میاحه و مباهله نمودند و از طایفه سپیان شپسوار بیک نام
بشجاعتی پسندیده قلعه بایزید من اعمال ایروان داده او موازیی هزار خانه و از طایفه خود
در قلعه بایزید بر سریر ایالت خود جمع نمود بهلول بیک بارادهٔ انکه طایفه را از قلعه بایزید
بجانب مقاره قیس آورده و امر مطالعه حاصل گردانیده متوجه انجا شد بوساطت این در

میانه او شهسوار بیک محاربه و مجادله واقع شده بهلول بیک در آن معرکه بقتل رسید و از وا
امیرخان ۲ و عمر بیک ۳ و محمود بیک ۴ و محمد بیک ۵ و عثمان بیک ۶ پنج پسر ماند امیرخان بیک
ابن بهلول بیک بعد از قتل پدرش قایم مقام او گردید و چون چند سال از ایام حکومت او متمادی شد
بواسطه افعال و اعمال شنیعه که از عشایر و قبایل او در اطراف و جوانب صادر میشد چنانچه مردم
عالم از جور و بیداد ایشان بجان آمده بعرض پادشاهی رسانیدند که امیرخان بیک از عهده ضبط طایفه
زیلان و پسیان بیرون نمی آید حکم همایون بقتل او بنام محمد پاشا میرمیران دیار بکر نافذ گشته او را در محروسه
آمد بقتل آوردند عمر بیک بن بهلول بیک بعد از قتل برادرش حکومت مفارقین بدو تفویض شد
اما او کما ینبغی از عهده ضبط و صیانت عشایر و قبایل بیرون نیامده در ادای تقبل پادشاهی
که هر ساله چهار خروار زر بخزینه دیار بکر تسلیم می بایست نمود نیز عاجز آمد بنابرین از دیوان پادشاه
ممالک ستان ابو المظفر سلطان محمد خان امارت مفارقین با براهیم بیک
مفوض شد و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است آن ولایت در تصرف اوست فرقه دوم
مشتمل بر ده فصل است فصل اول در ذکر حاکمان سهران بر طباع آفتاب شعاع مطالعه
کنندگان حقیقت این داستان پوشیده و پنهان نماند که نسب حاکمان سهران بکلوس نام شخصی
از بزرگ زادگان اعراب بغداد میرسد و کلوس از فترات و انقلاب زمان بقریه یهودیان تابع ناحیه
اوان من اعمال ولایت سهران افتاده و در اوایل حال بامر کله بانی اهالی قریه مزبوره مبادرت می نموده
و کلوس در اصطلاح آن قوم شخصی را گویند که دندان پیش او افتاده باشد و او ۱ عیسی ۲ و ابراهیم
و شیخ اویس سه پسر داشته اما در میانه پسرانش عیسی بغایت مرد بلند همت سخی طبع بوده و هر چیز
از اجرت کله بانی حاصل میشده صرف جهلای قریه مزبوره میکرده تا جمع کثیر از اجامره و اجلاف
و رنود و اوباش فریفته لطف و احسان او گشته سر در ربقه اطاعت او نهادند اتفاقا در آن
حین حاکم آن دیار را دشمن عظیم پیدا شده بدفع او توجه فرمود رنود و اوباشی که تابع عیسی شده
بودند بطریق تمسخر و ظرافت اطلاق اسم امارت بر او کرده متوجه تسخیر ناحیه بالکان شدند و اهالی

ناحیه

ناحیه بالکان شدند و اهالی ناحیه مذکوره آثار قابلیت و علامت شهامت در ناصیه عیسی
مشاهده کرده و قبول این معنی فرموده اتفاق بامارت او کردند و در اندک فرصتی خلق بسیار بر سر
عیسی جمع گشته بعزم تسخیر قلعه اوان روان شدند و چون اطراف قلعه سنگ سرخ است اول
عیسی و تابعان او بر بالای آن سنگها ایستاده شروع در محاربه و مجادله کردند و جماعه که در درون
قلعه متحصن بودند آن فرقه را سنگ سرخی ملقب گردانیده آخر از کثرت استعمال طایفه اکراد که در
اصطلاح ایشان سرخ را سهر می گویند بسهران اشتهار کردند القصه بعد از مجادله و مقاتله قلعه مفتوح
شده کوکب طالع عیسی چون عیسی مریم قرین نیرین گشته ستاره بختش از قلعه کیوان برتری گرفت و آناً
فآناً درجه دولتش مرتفع آفتاب حشمتش از اوج افلاک بالاتری گرفت و بتدبیر صایب و فکر ثاقب
ولایت سهران را بید تصرف در آورده چون مدتی کامرانی نمود بجوار رحمت الهی پیوسته پسرش
شاه علی بیک بجای او بر سریر امارت جلوس فرمود و چون او نیز باجل موعود بعالم
آخرت رحلت فرمود از و ۱ میر عیسی ۲ و میر بوداق ۳ و میر حسین ۴ و میر سید چهار پسر
ماند و در ایام حیات خود ولایت موروثی را در میانه پسران قسمت کرده بود که هر کس بحصه خود
قانع گشته متعرض احوال یکدیگر نشوند از آن جمله ناحیه حریر که مقر دولت او بود به پسر بزرگ
خود میر عیسی ارزانی داشت و مدتی که از ایام حکومت میر عیسی متمادی شد در معرکه قتال که
او را با پیر بوداق حاکم بابان اتفاق افتاد بقتل رسید میر بوداق بن شاه علی بیک بعد از
فوت پدر متصدی امر حکومت شده ناحیه سوماقلق را نیز از طایفه بیلخاص تابع قزلباش
مستخلص ساخته متصرف گردید و چند سال که بحکومت و دارایی آنجا قیام نمود فوت کرده از و
میر سیف الدین ۲ و میر حسین دو پسر ماند میر سیف الدین قایم مقام پدر شده چندان
در حکومت استقراری نگرفت و بعد از فوت او برادرش میر حسین جانشین او شده بزودی
اجابت حق را لبیک گفت و از و هفت پسر سعادت اثر در صفحه روزگار یادگار ماند پسر بزرگش
امیر سیف الدین بجای پدر بر مسند امارت نشسته سنجاق سوماقلق را بدستوری که در تصرف

آبا و اجداد او منسوب کرد و میر سید بن شاه علی بیک او پسر کوچک شاه علی بیکست و در ایام
حکام کردستان بصفت شجاعت موصوف و بسمت شجاعت معروف بعد از فوت پدر در شقاب او
نام محلی سیاکرن کشته بار اوده باز خواهیت خون برادرش میر عیسی با پیر بوداق حاکم بایان محاربه و مجادله
نموده او را بقتل رسانیده و ولایت برادرش را تیز ضمیمه حکومت خود کرده بسنخاق ارپیل و موصل گردید
نیز از تصرف کماشتگان جبراً قهراً بیرون آورده متصرف شد و مدت بانستقلال حکومت و امارت
سهران مع ولایات مذکوره کرده عاقبت باجل موعود بعالم آخرت نهضت فرمود و از او امیر سیف الدین
و میر غازالدین شیر ۳ و سلیمان بیک سه پسر ماند میر سیف الدین در ریعان جوانی و عنفوان
زندگانی از اسباب اشتهاده روی در جهان جاوداني آورد و غازالدین شیر سنخاق ارپیل را متصرف بود
تا در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعمائه که سلطان سلیمان خان فتح و از اسلام بغداد کرده و قشلاق
در انجا نمود از غازالدین شیر دران ایام بعضی اوضاع ناملایم نسبت بجناب درگاه سلطان سلیمان اشتهار
یطنوآمد بنا علی ذلک حسب الفرمان قضا جریان بقتل رسید و سنخاق ارپیل حسین بیک طاپسنی که
از امیرزادگان طایفه یزیدیست ارزانی شد و بعد از قتل غازالدین شیر برادرش سلیمان بیک
نیز بعد از اندک زمانی رخت ازین کهنه رباط برسته روی در دیار عدم نهاد و از او قلی بیک
و میر عیسی ۳ و میر سیف الدین سه پسر ماند و سلطان سلیمان خان عموماً ولایت سهران را ضمیمه
سنخاق ارپیل کرده بحسین بیک طاپسنی عنایت فرمود و حکومت سهران بالکلیه از دست
و از ثانیش بدر رفته متصرف مردم یکانه در آمد میر سیف الدین بن میر چنین بن میر یوداق پسا بقا رقم زد کلک
بلاغت انشا شد که میر سیف الدین سنخاق سه قلق را بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بود
و چون عموماً در ولایت سهران از دیوان سلطان سلیمانخان بحسین بیک طاپسنی مفوض شد چند قریه
میانه میر سیف الدین و حسین بیک محاربه و مجادله واقع شده عاقبت الامر میر سیف الدین تاب
مقاومت طایفه طاپسنی نیاورده عرو پس ملک را سپه طلاقه کرده البته بکه بیک حاکم ارومان رفته
و بکه بیک از بیم قهر و سخط سلیمانی در امداد و استعداد او تغافل و تهاون ورزیده میر سیف الدین با پسران

انتظام نمود

انتظام را بعهده نمود و چون سپهران رسیدند جمعی از سپکنه و متوطنان انجا بر سپه رایت او جمع گشته قلعه
میانه را تصرف در آوردند و چون این فتح او را روی داد اکثر طایفه ولایت سپهران بدو ملتحق شدند حسین بیک
بدفع رفع او متوجه میانه شد و در انجا بین ایشان محاربه عظیم دست داده در ین دفعه سپکیها بیک
افتاده موازی پانصد نفر از متعینان و اسپنی بقتل رسید و اموال و اسباب فراوان بدست امیر سیف الدین
و عشیرت سپهران افتاده عموماً ملک موروثی سید تصرف امیر سیف الدین در آمد و چند مرتبه دیگر حسین بیک
با طایفه و اسپنی راجع نموده بعزم مقاتله و مجادله امیر سیف الدین متوجه گشت اما هر مرتبه فتح و نصرت
نشان حال او کافل آمال امیر سیف الدین گشته حسین بیک شکست خورده و چون خبر شکست یافتن حسین بیک
در استنبول بسامع جلال سلطانی رسید فرمان قضا جریان بقتل او نافذ گشته بعقوبت هر چه تمامتر او را بقتل آورده
و سلطان حسین بیک حاکم عمادیه را بسپاریدن امر کرد و ستان بدفع امیر سیف الدین و تسخیر ولایت سهران مامور
شده هر چند جد و جهد کردند اثر بران مترتب نگشته فی نیل مقصود عودت نمودند و میر سیف الدین بعد ازان
پنجاه سال حکومت در کلیستان ولایت کامران اوقات میگذرانید عاقبت الامر بمقتضای او اجار القضا علی البصر
و باغوای یوسف بیک المشهور بغازی قران حاکم برادوست متوجه درگاه سلیمانی شد بارادهٔ انکه چون الحال
بر سد مدت سلطانی رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده مملکت موروثی را بدو واگذاشت اتفاقا
رسیدن بدانجا همان بود و چون بوکلای عقوبت سپهرون همان قلی بیک بن سلیمان بیک جای میر سید
و محلی که طایفه و اسپنی بر ولایت سهران استیلا یافت قلی بیک بدفعات با طایفه مذکوره محاربه و مجادله
نموده هر مرتبه ایشان غالب آمده بالضروره ترک یار و دیار نموده و روانهٔ درگاه شاه طماسپ گشته بود
فتحی بروشد و عشیرت و اسپنی بمقتضای عداوت قدیمه که میانهٔ ایشان و مسلمانان مستمر ست بنای ظلم و
تعدی گذارده و دست بدراز تهاون مسلمانان و مظلومان بر آوردند بنوعی که مردم از ظلم حجاج یوسف و
چنگیز یاد فراموش کردند بنابرین جمعی از عشیرت سپهران متفق گشته کس بطلب قلی بیک بدیار عجم فرستاده
او را بدلالت و استمالت از انجا آورده بواسطهٔ عرض تظلم متوجه آستانهٔ اقبال آشیانه سلیمانی
شده بعد از استمالی ولایت موروثی گردند سلطان سلیمان خان اعتماد بر قلی بیک نکرده سنخاق

پیوات من اعمال بصره را بدو واگذاشت و بعد از قتل امیر سیف الدین حسین بیک وصایاتی
که قبل ازین مذکور شد با پسر عمای سلطان حسین بیک حاکم عمادیه او را از پیوات بصره آورده تا
حریر من اعمال سپهرا نیز بدو واگذاشت و قریب بیست سال در انجا بامر حکومت مبادرت نموده آخر اجل
موعود بعالم عقبی نهضت فرمود و ازو بوداق بیک و پسلیمان بیک و پسر ماند بوداق بیک

ر قلی بیک بن سلیمان بیک بعد از فوت پدر علم حکومت در ناحیه شعاباد علم حکومت برافراشت و از انجا فساد
مفسدان در میانه برادران دوستی و اتحاد بدشمنی و عداوت مبدل شده از طعن لسان کار بانیتهال سیف
و سنان رسید عاقبت الامر بوداق بیک را تاب مقاومت برادر نمانده ندای الفرار در داده التجا بسلطان بیک
حاکم عمادیه برد و چند روز مشمئر آن بود که بامداد و معاونت موحی الیه بولایت خود عودت نماید اما از روی کار
غدار و سپهر ناپایدار امان نداد و در ناحیه اکره بجوار رحمت ایزدی پیوست سلیمان بیک

ر قلی بیک بن سلیمان بیک بغایت مرد رعیت پرور عدالت گستر بود و در پایین حکام کردستان از و زود
رشد و رشاد معروف و بکثره عقل موصوف بیست بعد از فوت پدر و برادر باستقلال حاکم ولایت سپهرا شد
بدا سپلیه خصوصتی که با عشیرت زرزا بهم رسانیده بمضمون حشر سلیمان و جنوده موازی سیزده هزار سوار
و پیاده از اکراد دیوپیار جمع نموده ولایت زرزا را نهب و غارت کرده و میر لوای انجا را با سید
پنجاه نفر از آغایان و متعینان او بقتل آورده اهل و عیال ایشان را اسیر و دستگیر کرده بولایت سپهرا آورد
و بقیه السیف زرزا برای عرض تظلم و داد خواهی روانه درگاه پسلطانمراد خان گشته آن پادشاه
عالیجاه در صدد آن درآمد که سلیمان بیک را کوشمالی دهد که پایه تمرد و بین ازان عبرت گیرند اتفاقا در ان
اثنا پسلیمان بیک بعضی از ولایات قرلباشیه را نهب و غارت کرده قرلباش بسیار اسیر و دستگیر نموده
و جمعی از قرلباشان اسیر را با اموال کثیر بدرگاه سلطان کشور گیر فرستاده منظور نظر عاطفت پادشاهی گشت
و محالفتی که از و بظهور آمده بود بعفو و اغماض پادشاهانه مقرون گردید و از بنی اعمامش قباد بیک نام یعنی
که پسنجاق زیرکه را متصرف بود بعضی اوضاع نامرضیه صادر شده بلکه آرزوی حکومت سپهرا در خاطرش
خلجان میکرد تا در شهور سنه اربع و تسعین و تسعمائه تاخت بر سپهرا برده با موازی چهارده نفر از آقوام

متعلقان او را بقتل آورده و بعد ازان حاکم زمی شوکت و والی ذوالقدرت گشته خود و وزیرک و دور اندیش
الخط قرا و امین نبود امرا و حکامی که بدو قرب جوار داشتند همواره اطاعتش می نمودند و نفس الامر اگرچه
مردانگی بود اما و بیست نایبت مشایخ آن ولایت داده در طاعت و عبادت بدطولی داشت و اکثر اوقات
بنماز و نیاز موظف بود تا عاقبت مرغ روح قدسی آشیانش باجنحه جذبات حضرت لایزالی از قفس بدن پرواز
کرده بفضای سباحات لاهوتی نهضت فرمود علی بیک بن سلیمان بیک بعد از فوت پدرش امیر سلیمان منصب
حکومت بعنوان پسلطانمراد خان حکومت ولایت سپهرا بدو مفوض شد و حالا که تاریخ هجری
سنه خمس و الفیست من حیث الاستقلال بحکومت و دارای انجا مبادرت مینماید فصل دوم در ذکر

احکام بایان برضمیر منیر مهر تاثیر مورخان سخن پرور تا آنکه پنهان نکشیده و پنهان نماند که حاکمان بایان در همه
احکام کردستان بکثره خیل و حشم و وفرت انصار و خدم اشتهار تمام داشتند اما چون ایام حکومت
ان پسلپله چنانچه مذکور شد بحوار رحمت ایزدی پیوست منقطع السبیل حکومت آن دودمان
بنوکران ایشان اشتمال یافت و کسی که لیاقت و استعداد امارت داشته باشد در ان سلپله نماند
بوداق بن میر ابدال در شجاعت ثانی حاتم و در شجاعت ثالث رستم و سام نریمان بود و بعد از
بحکمان جلادت کوی تفوق و رجحان از امثال و اقران بیی ربوده و عاقبت داعیه عروج در او پیدا
کرده ولایت لارجان و زرزا را از عشیرت سپهران سیوی و متشاکر و از ولایت قرلباش سلپله و
گرشه قلعه داران را تغییر کرده بحکم خود میر لوا نصب فرمود و عشیرت مکری بانه را بلطف و عنف مطیع
و منقاد خود ساخته ولایت شهرو بازار را از حاکم اردلان گرشه خیمه ولایت خود کرد و انید و چند نفر
بیگ پسنجاق در اطراف و جوانب خود تعیین نموده طبل و علم داد و ناحیه کرکوک من اعمال بغداد را تصرف نموده
ولایت او را پسکی از ملازمان خود مفوض نموده در حکومت و دارایی بعضی محلها اختراع کرده که هیچکس را
از امرا و حکام کردستان آن میسر نگشته از جمله دختر امرا و آغایان را در او ایل نامزد خود میکرده
و لوازم و مراسم عروسی را چنانچه لایق امرا و اعیان باشد ترتیب داده در روز و عده عقد و زفاف
دختر را با جهاز و اموال بی آنکه کسی بر ین احوال مطلع گردد یکی از آغایان خود عقد می کرده است

ورستم تمام برادرش انجا طرح رسید که قصد او کند یکی از محرمان این قصه را در خفیه بعرض او رسانیده در هنگام پیر زر زا رستم را مفسدانی که در این معامله با او غمزبان و سعایتان بودند تقبیل آورده و بارادهٔ تسخیر ولایت سپهران لشکر بر سپه میر سیدن شما معلی کشیده و میر سید تاب مقاومت او نیاورده مقر حکومت را خالی گذاشت و بمیانهٔ جنگل و بیشه رفته منتظر فرصت می بود و پیر بوداق را از صدور این واقعه عجب و غرور پیدا گشته با معدودی چند از مخصوصان بطریق سیر و شکار متوجه خوبسان نامی شد اتفاقا میر سید در انجا حاضر بود ملامتی کهان از کمینگاه بیرون آمده پیر بوداق را با همراهان رسانید چنانچه متنفسی از ان ورطه جان بسلامت نبرد

شده مهر جهان صاحبقران و بخت	بکشور پیما دو دیدون شد شتابی	کز فتنهٔ که از زمین اقبال بر
جو خورشید در اوج نیک اختری	برافراختی رایت پیروزی	پسیم و زر افزون ز مقدار نثار
پیلیمانی نوآفرین مرس پیات	زین اعتبارات بی اعتبار	سخن مختصر جمله عالم ترا پست
		همه پستی کرد و پیر انجام کار

وجون از پیر بوداق اولاد ذکور نماند حکومت ببرادرزاده اش پیر بوداق بن رستم قرار گرفت و چون دو سال او حکومت ناقص کرد و نوکران و اتباعان اطاعت او کماینبغی نمی نمودند ازین غصه فوت کرده دولت آن طبقه بدو منقرض گردید و بنوکران ایشان انتقال یافت و اول کسیکه بعد از انهدام خاندان حاکمان بابان بر مسند حکومت نشسته پیر بن بهرام است و او مردی بود بزیور سخاوت آراسته و بحلیهٔ شجاعت و شهامت پیراسته از چنین خلق او رعیت و سپاهی راضی و شاکر بودند و از وفور معدلت او رعایا و برایا در مهاد امن و امان بکمال فراغت غنودند تقوت بازوی ناحیهٔ کفری من اعمال دار السلام بغداد را بتصرف آورده و داخل ولایت بابان گردانیدند و بعد از فوت او ولایت منقسم بدو حصه شد سلیمان نام شخصی بعد از فوت پیر بن بهرام بمیرابی سیم که مهردوار ترجمهٔ یاوکان پیر بوداق بود و در زمان خود ایشانرا امیر پنجاق کرده بود ولایت بابان را در میانهٔ خود قسمت کرده و مدتی با یکدیگر بطریق محبت و اتفاق بسلوک کرده آخر الامر با فیما بین مفسدان در میانهٔ ایشان دوستی مصادقت بدشمنی و عداوت مبدل شد اما عاقبت سلیمان ایرانسیم را بقتل آورده ولایتی که بحصهٔ او تعین شده بود ضمیمهٔ ولایت خود کرد و ایرانسیم

چهارده سال از ایام حکومت او تمامی شد عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی خرامید و از او حسین بیگ و رستم و محمد و سلیمان چهار پسر ماند ابرانسیم چنانچه مذکور شد بعد از فوت پیر نظر ده سال بطریق اشتراک نصف ولایت بابان را متصرف بود و جون در وسپت سلیمان بقتل رسید از و حاجی شیخ و امیره و میر سلیمان پسر ماند حاجی شیخ ابرانسیم بعد از قتل پدر شش ترک اوطان و مصاحبت خانان نموده بخدمت شاه طهماسب بدیار عجم رفت و از شاه مذکور رعیت باو امداد و معاونت واقع نشده ناچار بمعاودت کرد و در ناحیهٔ پیلتن و مالهٔ وکلاء میر غازالدین برادر میر سلیمان را نواحی مذکوره را تصرف نمود از فوت میر سلیمان بر عموم ولایت بابان استیلا یافته حاکم باستقلال شد و نسبت به بندگان شاه طهماسب از و اوضاع نالایق پسندیده و تا آنکه بندگان شاهی سپه مرتبه لشکر کلی بسپاه او فرستاده هر مرتبه شکست بر قزلباشان افتاده حاجی شیخ غالب آمد با وجود آنکه از اهم اوحکام کردستان سیواسی چند قزلباش و دانشمندان که نیت غزا و جهاد تیز و کمان برداشته بدو ملحق شدند کسی دیگر بدو معاونت و در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعمایه که پادشاه سلیمان خان فتح دار السلام بغداد نموده قشلاق در انجا فرمود حاجی شیخ بعزم سپیده بوسی روانه گشته چون بناحیهٔ مرکه رسید اهالی آن ناحیه در دفع او اتفاق در هنگام شکار بخصوص در محلی که با معدودی چند بادای نماز فریضه مشغول بود ما نند مرکنا کهانی بر سپاه او هجوم آورده او را با برادرش نام بقتل آوردند از و بوداق و صارم نام دو پسر ماند و برادرش امیر سلیمان باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد بوداق بن حاجی شیخ چون پدر شش در وسپت اجلاف ناحیهٔ مرکه بقتل رسید و این قصه را در بغداد بمسامع جلال پادشاه رسانیدند از غایت بی غایت پادشاهی ولایات بابان بدو ارزانی گشته مدت شانزده شانزده سال بطریق رزق و مدار اپلوک نموده آخر الامر بتحریک بعضی از اغزه که شرح آن در ضمن قضایای آینده مذکور خواهد شد چسین بیک ولد امیر سلیمان بر طلب حکومت بابان گشته از دیوان پادشاه سلیمان خان بدو ارزانی شد و با مداد معاونت پادشاه انچسین بیک حاکم عمادیه بضبط و ولایت موروثی متوجه شده بوداق تاب مقاومت نیاورده روی بفرار نهاد و انچسین بیک بتاریخ سنه ثلاث و ثلاثین و تسعمایه الویهٔ شاه طهماسب برده و چون مدت شش ماه از ان

ولایت تردد نمود رستم پاشا وزیر اعظم بامید نوید ایالت بابان او را از ولایت عجم باستنبول آورده
حکومت بابان از عواطف علیهٔ سلطانی بدو عنایت شده بنوازشات پیکرانهٔ خسروانه پیمان الاقران
مفخر و سپر افراشته بولایت مورونی عودت نمود چون بموضع راپه بولاق رسید حسین پیک
باموازی شصت هزار سوار و پیاده باراده محاربه و مقاتله او استقبال نمود بعد از تلاقی فریقین در
در معرکه جدال و قتال ده کپن خاک بوار بشیاده بود که حسین پیک طریق فرار گشته روانهٔ
اقبال آشیانهٔ سلیمانی شد و چون بوسیاط عظام وزرا بعرتبه بوسی مشرف گردید فرمان
واجب الاذعان سلطانی بنفاذ پیوست که بطریق مشارکت در حکومت بابان با بوداق پیک علیه
مسکدام از امثال امر تجاوز ننمایند حسین پیک بر سبیل استعجال متوجه بابان گشته کار در میان اشتعال
بمجادله و مقاتله انجامید در آن معرکه حسین پیک با برادرش رستم پیک بقتل آمده چون این اخبار در
استنبول مسامع جلال سلطانی رسیده نایرهٔ غضب سلیمانی شعله کشیده امراء اطراف و جوانب
بابان را بدفع بوداق پیک مأمور گردانیدند و بوداق پیک تاب مقاومت آن جماعه نیاورده فرار کرده
بلتجی سلطان حسین پیک حاکم عماد یه شد و سلطان حسین پیک حقیقت احوال او را معروض پایه سریر
مصیر سلطانی گردانیده استدعا نمود که قلم عفو بر جرایم جرایم و آثام او کشیده ولایت مورونی را
بدو ارزانی فرمایند سلطان سلیمان خان چیپ الالتماس سلطان حسین پیک گناهان او را بخشیده
پسنخ عقاب را در عوض ایالت بابان بدو عنایت فرمود و حصهٔ بوداق پیک را از ولایت بابان
بولی پیک نام شخصی مفوض نمود و در سنگامی که منازعه و منافشه در میانهٔ سلطان سلیم خان و سلطان
بایزید خان پسران سلطان سلیمان خان در قونیه واقع شد بوداق پیک جانب سلطان بایزید را رعایت
کرده روانهٔ کوتاهیه شد بنابر بن فرمان قضا جریان باسیم سلطان بایزید خان بنفاذ پیوست که بوداق پیک
بابانی بقتل آورده سر او را بآستانهٔ اقبال آشیانه ارسال دارد که ذیل عفو بر جرایم او پوشیده گردانند
او عفو و اغماض خواهد شد سلطان بایزید نیز مانند امثال مبادرت نموده بوداق پیک را در کوتاهیه بقتل آورد
و از و حاجی شیخ و حسین پیک و محمد پیک و سیف الدین پیک چهار پسر و یادگار حاجی شیخ همراه سلطان بایزید

بخدمت شاه طهماسب رفته بعد از کرفتاری سلطان بایزید بقتل رسید و سیف الدین پیک باجل موعود
عالم فانی را بدرود کرد و محمد پیک پنجاق کتمانه عنایت شده و الحال متصرف است میر حسین بن سلیمان
بعد از فوت پدر شرح حال ایالت بابان بتصرف حاجی شیخ بن ابراهیم در آمد او را تاب مقاومت نیاورده
فرار کرده التجا بآستانهٔ شاه طهماسب برده از او مدد و معاونت طلب نمود جناخه قبل ازین توان دید
بالحال انعقاد یافته نواب شاهی او لاجراغ سلطان ایلی و بنور را همراه میر حسین کرده بی نیل مقصود و معاودت نمود
ثانیا کوچ سلطان قاجار والی اورمی را فرستاده او نیز کار نساخته مراجعت فرمود و ثالثا عبد الله خان استاجلو
باجمع امراء قزلباشیه بدانجانب ارسال نمود و میر حسین لشکر و لباش را بکلاله نام کوهی که از کثره اشجار
مار را در انجا راه نبود برده با حاجی شیخ مقابل شدند و واقعه تیز در آن معرکه که همراه بوده موارسی
پی نفر از ملازمان اعتباری او بقتل رسیده دو سیه هزار کپن از طوایف قزلباش در معرض تلف در
آمدند و آنچه از امرا و اعیان زنده مانده بودند در کمال فلاکت و پریشانی بقزوین عودت کردند
شاه طهماسب دیگر از میر حسین رنجیده خاطر گشته او را با محمد و رستم نام برادرانش در یکی از قلاع
بلاد عجم محبوس کردانیدند بعد از مدتی ایشان را از حبس اطلاق داده بجرد خلاص شدن مرسه برادر
از ولایت عجم فرار کرده بآستانهٔ اقبال آشیانهٔ سلطان سلیمان خان آمدند و از دیوان نوابی سلطانی
فراخور ایشان در ولایت روم ایلی مدد معاش تعیین شده بدانجا رفتند بعد از ان سال که در آن
ولایت بسر بردند با التماس سلطان حسین پیک حاکم عمادیه ایشان را از ان ولایت آورده از
عنایت پناهت سلیمانی ایالت بابان بمیر حسین ارزانی شده بعد از انقضاء قضایای که قبل ازین
بتفصیل نوشته شده میر حسین در دست بوداق پیک بن حاجی شیخ کشته کشت از و حضر پیک
نام پسری مانده ناحیهٔ مرکه من اعمال بابان مدتها متصرف بود آخر در زمان سلطان مراد خان که
امیره پیک مکری از قزلباش روکردان شده اطاعت پیدهٔ پسینه عثمانی نموده ناحیهٔ مذکوره را از
خضر پیک گرفته بطریق پسنخ یکی از اولاد او را زارنی داشتند بواسطه این مراتب میانهٔ امیره پیک
و خضر پیک منازعه و منافشه بوده در خلال این احوال خضر پیک بر حمت خدا رفته قطع رشتهٔ منازعت و

100

وبالفعل عشیرتیان بی حاکم مانده امّا ما موازی چهار هزار سوار مسلح مکمل در میانهٔ ایشان موجود هست
که اطاعت کسی نمیکنند و ولایت بابا نزا بمقدار چهار فرسخ در ازر تخمین کرده داخل خاص همایون ولایت
شهرزور کرده اند سه گاه اُمنا با عشیرت مذکوره مدارا و مواسا می کنند از نقد و جنس چیزی
بدیشان عاید میشود و الا بزور و تعدی یک فلوس احمد میران شهرزور و ضرر وارد و امنا میدهند
و هر آغایی از آغایان عشیرت ناحیهٔ از نواحی ولایت متصرف شده حکومت مینمایند و تا حال که
تاریخ هجری در سنهٔ خمس و الفیست احوال آن ولایت بر منوال است

فصل پنجم در ذکر حکام مکریه

از فحوای کلام غرایب انجام فضلاء فضیلت مآب مؤدای بنان کشیر البیان
فهماء فصاحت ایاب خنان میستعاد می گردد که نسب حکام مکری بقبیلهٔ مکر به که در نواحی شهرزور
توطن دارند میرسد و بروایتی بعضی از اکابر پشل ایشان از حاکمان بابان مشق است جد در الپنده و انوار
مذکور است که سیف الدین نام شخصی مکار ازان سلسله پیدا شده و از کثره استعمال طایفه اکراد مکری
اشتهار یافته بهر تقدیر سیف الدین که اول حکام ایشانست بتمانت رای و قصانت ذهن مشهور بوده
و بحیله و تزویر بر زبانها مذکور در مبادی حال و اواخر احوال سلاطین ترکمان جمع کثیر از عشیرت بابانرا
پیرامون عشایر کرد ستان بر سیر خود جمع نموده ناحیهٔ دریاپن را از طایفه جاللو تابع آق قویونلو متصرف شده
متصرف شد و بعد ازان بتدریج ناحیهٔ دول باریک و اشتاجی و ایلتمور و پسلدوز را نیز ضمیمه دریاپن
کرده بقوت قاهره کپس را دران محال تصرف نگذاشت و طوایف که بر سیر او جمع گشته بودند متوجه
بعشیرت مکری شده بدتها بحکومت آن دیار مبادرت نمود چون بعالم آخرت شتافت اوده
صارم و بابا عمر دو پسر یادگار ماند صارم بن سیف الدین چون قائم مقام پدر شد شاه اسمعیل
صفوی بعزم تسخیر ولایت موروثی و قلع و قمع عشیرت مکری چندین دفعه لشکر بسیر او فرستاده در میانهٔ او
و قزلباشان کرات محاربه واقع شد امّا هر مرتبه صارم مظفر و منصور گشته شکست بر قزلباشان افتاد
و باز در شهور سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه که جنات شاهی بخوی قشلاق فرمود طایفهٔ شاملو را بسیر او
عبدی بیک و صارو علی مهردار بجنگ صارم فرستاده هر دو سپهدار با جمع کثیر از اعیان شاملو بقتل آمدند

صارم بر ایشان غالب گردید آخر الامر باتفاق امرا و حکام کردستان با طاعت آستان پادشاه
پیوستند شاه سلطان سلیمان خان مفتخر و سپهر افروز شد و چون سریر سلطنت بوجود شریف آن سلطان
عالیشان قرار گرفت صارم بعزم عتبه بوسی روانه گشته بنوازشات پیکرانه چهره وانه غراختصاص
یافت و ولایت و نواحی که از پدر بدو مشتقل شده بطریق اقطاع علیکی بدو واگذاری شد و بخطوط نشان
حکومت عنوان سلطانی شرف نفاذ یافته رخصت انصراف حاصل کرده امّا چون بوطن مألوف و مسکن معهود
رسید ها دم اللذات و بیت تصرف او را از زین جهان فانی بگوتاه کرده و از و قاسم و ابراهیم
و حاجی عمر سه پسر ماند امّا هیچکدام از عمر و دولت بهره مند نشده در ریعان جوانی و عنفوان رسمکاری
جهان فانی را وداع کردند و از بنی اعمام او رستم بابا عمر بن سیف الدین شیخ حیدر و میر نظر
و میر خضر سه پسر مانده بود و بعد از فوت پسران صارم ولایت موروثی در میانهٔ برادران سه
قسمت شد چنانچه ناحیهٔ دریاپس و دول باریک و پسلدوز و اشتاجی بیرادر بزرگ شیخ حیدر قرار گرفت
و ناحیهٔ ایلتمور میر نظر و ناحیهٔ محمد شاه میر خضر افتاد و هر سه برادر اطاعت شاه طهماسب کرده سپهر ارتقه
متابعت سپاه عثمانی در کشیدند و در شهور سنهٔ ثمان و اربعین و تسعمائه که قشلات القاپس منزل
دوم بود بحسب الفرمان سلطان سلیمانخان ارکان کردستان سلطان حسین بیک حاکم عمادیه و
زیل بیک حاکم حکاری و امرا و برادر و پسر حکام مکری رفته در میانهٔ ایشان جنگ عظیم واقع شد بعد از
کشش و کوشش بسیار هر سه برادر و دران معرکه کیر و دار بقتل رسیدند از شیخ حیدر امیره و حسین و
پسر ماند و از میر نظر پیر م نام یک پسر ماند و از میر خضر الف بیک و چس و دو پسر ماند امّا هم خورد
و مال که میسحکدام را لیاقت حکومت و استعداد امارت نبود امیره بن حاجی عمر بن صارم بن سیف الدین
چون خبر قتل شیخ حیدر و برادران بمسامع جلال سلطان سلیمانخان رسید حسب الاستدعای امرا
کردستان از دیوان سلطان سلیمان مکان امارت مکری بامیره ارزانی شد و قریب پنج سال بحفظ
و حراست و ضبط و صیانت در پاس و عشیرت مکری قیام و اقدام نموده در اطاعت و فرمانبرداری
سایر امرای کردستان تقدم و تفوق مینمود و بنیکو نهادی ثابت قدم بود آخر اجل موعود و لبیک اجابت

حی و دود گفته بعالم آخرت نهضت فرمود و از و مصطفی نام پسر ماند امیره بن شیخ حیدر اطاعت طهماسب
نموده ایالت ولایت مکری از دیوان شاهی بدو مفوض گشت و استقلالاً بامر حکومت مبادرت نموده
چون شاه طهماسب فوت کرد امیره در قزوین بخدمت شاه اسمعیل آمده بعز بساطبوسی سرافراز شد و نواب شاهی
باقصی الغایت در اعزاز و احترام او کوشیده رخصت انصراف ارزانی فرمود و چون زمام سلطنت صفویه
در قبضه اقتدار شاه سلطان محمد افتاد و عنان اختیار آن سلسله بالکلیه بکف کفایت امراء قزلباشیه درآمد
هرج و مرج در دیار عجم بظهور رسیده امیره بیک را در آن ولایت مجال قرار و استقرار نماند بالضروره
با سایر امرا و حکام کردستان و لرستان و اردلان در شهور سنه احدی و تسعین و تسعمائه بوسیله محمد پاشا
میرمیران وان باطاعت آستانه دولت آشیانه سلطان مراد خان مشرف شد و از عنایت بیغایت سلطانی
ایالت ولایت بابان الحاق اوجاق قدیمی او شده سنجاق موصل نیز ضمیمه ایالت او گشته سنجاق اربیل و بعضی
از توابع مراغه تبریز به پسران او عنایت شد و از عنایت بیغایت او باتفاق محمد پاشا میرمیران وان در قلب
زمستان از طرف اورمی تاخت بر سر بکتاش قلی بیک استاجلوی حاکم مراغه برده او تاب مقاومت نیاورده
فرار نمود و اموال و اسباب او مع اموال سکنه و متوطنان آنجا بباد نهب و غارت رفته از ایلخی
شاه طهماسب که مدتها در ناحیه قراچیق مراغه بود اسبان تازی نژاد و بادپایان دیوزاد که در هیچ
و زمان پادشاهان ذی شان مالک نشده اند انتخاب کرده بوان آوردند نظم

هزار اسب نکو شکل خوش اندام	بگاه پویه تند و وقت زین رام	اگر سایه فکندی تازیانه
برون جستی ز میدان زمانه	چو وحشی گور در صحرا تک آور	چو آبی مرغ در دریا شناور

چون محمد پاشا میرمیران وان از سفر مراغه کامران عودت نمود برادر و پسر امیره بیک را همراه خود
برداشته متوجه خدمت سرور از ظفر شعار فرهاد پاشا روانه ارض روم شد که باتفاق سرور از
مذکور نیکو بندگی و حسن اخلاص امیره بیک را معروض پایه سریر خلافت مصیر گرداند بمجرد رسیدن
بدانجا حسب المدعا نیکی و یکجهتی او را معروض سده علیه گردانیده چون حقیقت احوال او بمسامع جلال
سلطانی رسید از مراحم بیدریغ خسروانه ولایت مراغه بطریق بیگلربیگی بشرط آنکه از تصرف

کماشتگان

کماشتگان قزلباشیه بیرون آورده بدو ارزانی شد و اسم او را در احکام و فرامین امیره پاشا نوشته در
سلک پاشایان سلسله عثمانی منخرط گردید و ناحیه دریاس را بعم زاده اش حسین بن خضر که قبل از اطاعت
امیره پاشا بمدتی بتقبیل عتبه علیه سلطانی مستسعد گشته بود ارزانی داشته بودند چون امیره پاشا بدریاس رسید
حسین بیک در تسلیم نمودن ناحیه مذکوره بامیره تهاون ورزیده در قلعه آنجا متحصن شد امیره قلعه را مرکز
وار در میان گرفته کار را بدانجا رسانید که او را بیرون آورده بقتل رساند که ناگاه الغ بیک برادر
حسین بیک بتحریک بعضی از احبا از قلعه فرار کرده بخدمت فرهاد پاشا بارض روم رفت و در آنجا نیز
از واهمه امیره توقف ننموده بولایت عجم بملازمت شاه سلطان محمد توجه فرمود و نواب شاهی نیز در اعزاز
و احترام او کوشیده ناحیه دینخوارقان من اعمال مراغه را بدو عنایت نمود و امیره پاشا بمظنه آنکه برادرش
حسین در مخالفت او با بنی اعمام همزبان و همداستان است او در ساعت بقتل آورد و دشمنان را از بزرگ و
کوچک منکوب و مغلوب گردانیده در حکومت و ایالت و استقلال تمام و تسلط مالاکلام پیدا کرده چون
چند سال بدین وتیره مرور کرد و دار السلطنه تبریز بتصرف اولیای دولت عثمانی درآمد و جعفر پاشا
وزیر بحفظ و حراست آنجا مامور گشت خواست که چون از قدیم الایام ولایت مراغه از توابع تبریز است
امیره پاشا نیز سر در ربقه اطاعت او نهد و امیره بواسطه آنکه اطلاق اسم میرمیرانی بر او شده بود
چندان گردن باطاعت در نداد و بناءً علی هذا جناب پاشا مرتبه مرتبه احوال امیره را معروض پایه سریر اعلی
نموده حکومت ولایت بابان و سنجاق موصل و اربیل را از و رفع گردانید و کار را بجایی رسانید که
فرمود مراغه از توابع تبریز است و اگر داخل خواص همایون نبوده باشد حاصلات نواحی تبریز بمصرف
آنجا وفا نمیکند و هر سال پانزده خروار زر از حاصل محصول آنجا داخل خزینه عامره میشود آن را
من بعد امیره بخزینه تبریز ادا نماید تا در وجه معاش عسکر آنجا صرف شود امیره نیز بالضروره هر ساله
مبلغ خطیر بطریق تقبل در عهده گرفت که داخل خزینه تبریز نماید و جعفر پاشا بر این منوال دو سه سال از و
مقطوع گرفته آخر الامر بدان نیز قانع نگشت و در هنگامی که ولایت تبریز تحریر و بازدید شد
مراغه را داخل خواص همایون تبریز کرده مبلغ پانزده خروار زر بالتزام داده شخصی را بطریق

پسنجاق در انجا نصب کردانیدند و بعد از یکسال از عایای مراغه پراکنده کشته بنوعی خراب کردید که فلو پس
احمد میر پسنجاق انجا عاید نشد و بغیر از یک خروار زر داخل خزینه بیت المال خزی دیگر نگشت و امیره
پاشا با بکلیه ارلبا پس عاریتی عریان کشته باوجاق قدیمی و امارت ارثی قانع شد و در یحک کم مراغه
و توابع دریدقصرف امیره پاشا و اولاد عظام او بود شیخ حیدر نام پسر نزرک او قلعه صارو قارغان اعمال
مراغه را که از صدمت غضب امیر تیمور کورکان بیت عالیها پسافلها پذیرفته تودهٔ خاک شده بود حسب الامر
قضا جریان پسلطام از اوخان تعمیر فرموده و در تاریخ پسنه اثنی و الف که ایالت تبریز بخضیر پاشا مقرر
بغداد مفوض شد امنار مراغه بعرض او رسانیدند که خرابی مراغه از قلعه ایست که شیخ حیدر تعمیر کرده خضر پاشا
نواحی مذکوره را بطریق سنجاق بطایفه محمودی داده روکش شیخ حیدر نموده و در میانهٔ ایشان منازعه
و منافشه واقع شده از برادرزاده های او منصور بیک نام شخصی که پیشوا و معتمد ایشان بود با جمع کثیر از
طایفه محمودی بقبل رسیده و در سنه ثلث و الف خضر پاشا بتحریک طایفهٔ محمودی بر سر قلعه مذکوره
و باتفاق عوض بیک ولد حسن بیک بارادهٔ تخریب قلعهٔ شیخ حیدر روباز خواست خون محمود الی محمودی
بر سر قلعه مذکوره رفت شیخ حیدر بقدم عجز و انکسار پیش آمده راضی شد که دیت خون داده در آستانهٔ
خاطر خضر پاشا کوشید ارباب غرض بدان راضی نکشته پاشا را ترغیب نمودند که بر سر قلعه رفته شروع در
محاصره نماید چون شیخ حیدر از عذرخواهی و تلافی مأیوس کشت بالضروره دست شجاعت از آستین طاقت
بیرون آورده مستعد جنک و جدال و آماده حرب و قتال شد و باجمعی از دلیران اکراد در مقابل پاشا صف آرا

کشد دست در قبضهٔ شمشیر و کمان زه	رقبضه فشردن شد از دست طاقت	سپر شد ز تیر بلایی حارست
خدنگ قضایش نا امید	زخون دلیران شده پر خضیب	شد از نیزه کردان چنان پر ز دود
که برف آرد از ماه صرصر وه	چنان تره راه در زره رفت نیش	که افعی در آید بسوراخ خویش

القصه عوض بیک میر لوا و ماکو در آن معرکه بقتل آمده امیره پاشا خود را در میان انداخته و پسر را از انجا
منع نموده خضر پاشا بی حرکت ریکونت ترجیح داده همان روز از سر قلعه برخاسته و امیره پاشا را بوعوض بیک
و قاسم بیک و شیخ حیدر و حسین بیک چهار پسر بود که در سنه کام اطاعت بدرگاه عثمانی رفته بیک

منصب پنجاق رسیدند اما بوداق بیک باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد و حسین بیک قاسم بیک
بزادرش را بقتل آورده شیخ حیدر بقصاص برادر حسین بیک را از پای در آورد و بالفعل اولاد امیره
منحصر بشیخ حیدر پسر و از نواحی و قلاعی که در تصرف او و پسرش ماند ناحیهٔ بقه و ناحیهٔ برزه
و ناحیهٔ صارو قورغان و ناحیهٔ دواب و ناحیهٔ لیلان و قلعهٔ ترتمی و قلعهٔ صارو قورغان است
و کیفیت احوال ایشان در حین تحریر این نسخه اثبر بدینعنوان بود که رقم زدهٔ کلک پریشان شد آینده دیر
عالم السپر و الخفیات اکاه بیت فصل چهارم در ذکر حکام برادوبیت پوشیده نماند که اهل حکام
که در بدو حال در ناحیهٔ جاماس اعمال اورمی آمده انجا را بطریق ملکیت متصرف شده اند در تربه
در تربه بی در احوال ایشان بترتیب امارت رسیده اند و ارشد آن دودمان و خلاصهٔ آن خاندان عاری
قران بن پسلطان احمد بیت و مدت امارت مرکور دول و صوماییی بدو متعلق بود و در زمان
که اطاعت درگاه پسلطان سلیم خان نمود و موازی هزار نفر از طایفه و لباش بقبل آورده پیرهای
درگاه پادشاهی فرستاده موسوم بغازی قران شد و در زمان پسلطان سلیمان خان او را علو مرتبه و
جاه پیدا شده در محل سفر اعجام شرف مشاوره و همزبانی یافت و مبلغ خطیر از ولایت و یارکرو
ایل بطریق تیول و پرلتق از عنایت خسروانه علاوهٔ اوجاق موروثی او شد و بعد از فوت ازو
شاه محمد بیک و علی بیک دو پسر ماند شاه محمد بیک غازی قران بعد از فوت پدر بموجب فرمان
پسلطان سلیمان خان بر سریر امارت نشسته بزودی بجوار رحمت ایزدی پیوست بود او یک شاه محمد بیک
بعد از پدر متقلد قلادهٔ امارت شد و چون از بیس و اند قضا بعالم تقا رحلت فرمود از و اولیا بیک
و شاه محمد بیک و شاه قلی بیک و سیدی بیک چهار پسر ماند چون پسران خورد سال ماند
لیاقت و استعداد امارت نداشتند حکومت برادو بیت برادرش چپس بیک قرار کرفت چپس بیک
رستم شاه محمد بیک بعد از برادرش بموجب حکم پسلطانی بامارت برادو بیت بدو از ارزانی شد چون بعشیار
و اقوام پسلوک پسندیده نمی نمود و امراء مجاور از و ناخشنود و اقوام از و متنفر کشته موجب عرض بیک
متوجه آستانه شده حکم همایون بنام چپس پاشا بمیر میران و ان عز اصدار یافت که تفحص احوال حسن بیک

حسب الفرمان قضا جریان حسین بیک را در دیوان خان حاضر گردانیده بعد از تفتیش و تفحص او را از درختی که
در میانه سرای پاشا واقع شده از حلق آویختند و امارت برادوست را بعلی بیک مقرر فرمودند علی بیک
بن غازی قزان بعد از قتل حسین بیک بموجب عرض و صوابدید حسین پاشا از سده سنیه سلطان سلیم خان
حکومت بعلی بیک مفوض شد چون چند سال از ایام حکومت او متمادی گشت عشیرت برادوست بحکومت اولیا بیک
مایل و راغب گشته از علی بیک روگردان شدند و جهة استدعای حکومت اولیا بیک روانه آستانه
سلطانی شده امارت اورمی از اسکندر بیک بن شاه محمد بیک که هنگام تسخیر خسرو پاشا
بدو مقرر کرده بود تغییر داده باسکندر بیک مرحمت شد و اسکندر بیک بعد از عزل از
سنجاق اورمی از حکومت استعفا نموده و کنج انزوا اختیار کرده بعبادت مشغول شد و علی بیک
نیز چون یکسال بامر امارت اورمی مبادرت نمود بجوار رحمت حق پیوسته از و اولاد ذکور نماند
اولیا بیک بن بوداق بیک بن شاه محمد بیک چون از پدر خورد سال ماند حکومت موروثی چند سال در دست
بنی عمانش افتاد چون آثار رشد و سداد در جبهه آمالش فروزان و علامت قابلیت و استعداد
از ناصیه اقبالش درخشان بود عشیرت و اقوام برادوست جهة امارت او بدرگاه فلک اشتباه سلطانی
رفته استدعای امارت نمودند التماس ایشان بعز اجابت مقرون گشته در تاریخ سنه خمس و ثمانین
و تسعمایه امارت از علی بیک تغییر یافته باولیا بیک مقرر شد و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است
امارت صومای بلا منازعت و ممانعت در ید تصرف اوست شعبه دویم در ذکر امرای ترکور و قلعه داود
ناصر بیک بن شیر بیک بن شیخ حسن بیک ناحیه ترکور را شخصی از آبا و اجداد ایشان سلطان احمد نام از ولایت
برادوست تفریق کرده بطریق سنجاق متصرف شد و در محل تحریر این نسخه ابتر در تصرف ناصر بیک بود
و او مرد شجاع و متهور است و عمرش از هشتاد تجاوز کرده بواسطه دعوی سنور و ثغور با عشیرت
دیری تابع حکاری منازعه و مجادله کرده قریب صد نفر آدمی در مابین ایشان ضایع شد و ناصر بیک
بعضی اوقات ترک دیار کرده بخدمت شاه طهماسب رفت و زینل بیک حکاری علی رغم او شیر بیک نام
پسر او را تربیت نموده ناحیه صومای را که از و افراز کرده بودند بطریق سنجاق بدو تفویض نمودند و شیر بیک

بیزاری

بیزاری آزار خاطر پدر از عمر و دولت برخورداری ندیده بمرض طاعون فوت شد و بعد از فوت شیر بیک
ناحیه مذکور بزین الدین بیک نام شخصی از بنی اعمام او مقرر گشت و زین الدین بیک در هنگام فتح تبریز با امرای
کردستان در سعدآباد در محاربه قزلباش بقتل رسید و ناصر بیک تکرار ناحیه ترکور را الحاق سنجاق
خود کرد و باز خضر بیک نام شخصی ناحیه مذکور را بطریق سنجاق از آستانه سلطانی بخود مقرر کرده ناصر بیک
او را بقتل آورد و بعد از آن بیوسف بیک عنایت کردند بعد از آن بشاه محمد بیک دادند و بعد از و بحسینی بیک
بن شیخ حسن بیک مقرر کردند و بالفعل در تصرف اوست و بالفعل در تصرف اوست و ناصر بیک را
و شیر بیک و یوسف بیک و قره خان و صاروخان و شاه محمد و تیمور خان و حسینی و حیدر
هشت پسر داشت شیر بیک بنوعی که مذکور شد مطعون گشته فوت شد و یوسف بیک و تیمور خان
نام پسرانش در دست خضر بیک بقتل رسیدند و صاروخان نام پسرش در دست حسینی بیک نام
برادرش بقتل آمد فصل پنجم در ذکر امرای محمودی بر طبع سلیم و ذهن مستقیم سخنوران دانشور و مورخان
فضیلت گستر پوشیده نماند که نسب امرای محمودی بسلاطین مروانیه میرسد و شیخ محمود نام شخصی در زمان قرا
یوسف ترکمان با اقوام خود از دیار شام بحدود آذربایجان آمده قرا یوسف جهة سکونت قلعه اشوب را
بدیشان ارزانی داشت و در سلک ملازمان خود آن طایفه را منخرط گردانیده ملقب بمحمودی
ساخت و بعد از وفات شیخ محمود اول کسی که از طایفه محمودی لوای حکومت برافراشته و قدم بر مسند
امارت نهاده امیر حسین است و اولا از دیوان تراکمه آق قوینلو ناحیه الباق من اعمال ولایت حکاری
بدو مفوض شد و بامداد و معاونت تراکمه چند دفعه لشکر امیر عزالدین شیر را شکست داده بر ولایت
حکاری استیلا یافت از روی اضطرار عزالدین شیر کس نزد شرف خان حاکم بدلیس فرستاده از و
در باب دفع طایفه محمودی امداد و معاونت طلب نمود شرف خان شیخ امیر بلباسی سپردار جمع
کثیر کرده بامداد او فرستاد و در حینی که میر حسین بعظمت و استقلال هر چه تمامتر در کنار رودخانه خوشاب
که مشهور است بجم میر احمد نشسته بود که امیر شیخ باتفاق عسکر امیر عزالدین شیر بر سر او ریخته
از جانبین آتش قتال اشتعال یافت و های و هوی گردان گرد بفلک اثیر رسیده میر حسین

بضرب تیر تقدیر از پای در آمد و از و میر حامد نام پسری ماند چنان مقرر شد تا آنکه آق و نبلو
منتظر بود وجود ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد از و میر شمس الدین و عوض بیک و میر
پسر پسر یاد گار ماند عوض بیک بن میر حامد بعد از فوت پدر میر لوا رخوشاب و متصدی ضبط طایفه
محمودی گشته با اورکمر بسیاطان حاکم وان و سپطان که از نیابت شاه اسمعیل بحفظ حراست انجا مباهات
مینمود و منازعه و مناقشه اتفاق افتاد اتفاقا در دست او گرفتار گشته در قلعه وان محبوس گردید
در حبس عوض بیک مکتوب بشرف خان حاکم بدلیس نوشته از و استمداد نمود و شرف خان
بنفسه متوجه وان گشته در سیخر رود خانه حکوم نشسته کس بطلب عوض بیک نزد او رکمر سپاطان
فرستاد او در اطلاق عوض بیک تهاون و رزیده قدم در وادی مخالفت نهاد و شرف خان نیز اراده
خود را نهب و غارت الکاء وان و و سپطان مأمور گردانیده او رکمر بالضروره عوض بیک را از حبس
اطلاق داده بخدمت او فرستاد و بعد ازان عوض بیک در سلک امراء شاه اسمعیل انتظام یافته با تفاق
الباق و ضمیمه خوشاب فرموده از نیابت قزلباشیه تصرف بود و جون فوت کرد از و حسین بیک
و شاه علی بیک و حمزه بیک و حسن بیک و بو و اق بیک نخ پسر ماند حسین قلی بیک بدلیس
سلطان سلیمان خان بعد از تسخیر ولایت بدلیس میر لوا ناحیه کارحیکان بود و بعد ازان معزول گشته
بدیار بکر رفته در انجا وفات یافت و از و باشید و ر بیک نام پسری ماند که قلعه بوان من اعمال خوی در آنجا
بموجب نشان مرحمت عنوان سلطانمراد خان علیه الرحمه و الغفران بدو متعلق است و شاه علی بیک
از نیابت قزلباشیه قتلی حکومت طایفه محمودی کرده آخر در دست حسین بیک بن امیره بیک میر لوا
الباق بقتل رسیده از و خالد بیک نام پسری مانده در قید حیات است و حمزه بیک بعد از قتل
برادرش با طایفه محمودی حسب الحکم شاه طهماسب بدلو پیری نام شخصی از امراء قزلباشیه که حکومت محمودی
بدو مفوض شده بود ملازم شد عاقبت الامر طایفه محمودی دلو پیری را بقتل آورده حمزه بیک را
بحکومت نصب کردند شاه طهماسب او را قهرا گرفته محبوس گردانیده و بعد ازان بدیار
از حبس اطلاق داده با جمعی از آغایان محمودی بملازمت حاجی بیک و نبلی مامور گردانیده الفرد

حاجی بیک

حاجی بیک در خوی با آغایان خود بقتل رسیده و حکومت محمودی از دیوان شاه طهماسب بخان محمد
بن میر شمس الدین بن میر حامد مفوض گردید اما خان محمد را نیز شاه علی سلطان حاکم وان گرفته در قلعه
انجا محبوس گردد و ولایت محمودی از دیوان نواب شاهی بطایفه و نبلی عنایت گشته طایفه
محمودی بغیر از عشیرت امام رش که در اقوچه قلعه متحصن شده بودند و جمعی دیگر نیز که در قلعه خوشاب
اقامت داشتند جمله اطاعت و نبلی کردند و خان محمد نجوی از انجا از حبس شاه علی سلطان خلاص
گشته خود را در اقوچه قلعه انداخت و جمعی از طایفه محمودی بملازمتش مبادرت جسته بطرف شیخوس
در قلعه اشوت بر سر حاجی بیک و نبلی رفته او را بکشت و اوندو حاجی بیک زخمدار خود را
میانه قلعه اشوت انداخته جمع کثیر از طایفه و نبلی بقتل رسید و خان محمد کس پی در پی بدیار بکر بخدمت رستم پاشا
میر میران انجا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد بدرگاه سلطان سلیمان خان نمود و چون
این احوال بسمع شاه طهماسب رسید منشور امارت محمودی بنام خان محمد نوشته ارسال داشت و در
اثر که حکومت محمودی از دیوان شاه طهماسب بحسن بیک قرار گرفت خان محمد چنین را دوات از امارت
فراغت کرده باقوچه قلعه نام محل قناعت نموده و هر روز صد اقچه دیگر از دیوان عثمانی بوظیفه او تعیین شده
عمر طویل یافت و الحال میر شمس الدین نام پسری مانده از و در قید حیات است و در اقوچه قلعه و ظیفه میخور
امیره بیک بن میر حامد بعد از فوت عوض بیک حکومت محمودی از دیوان قزلباشیه بدو مفوض
گشته در تاریخی که ما بین اولمه نکلو و شرف خان حاکم بدلیس در موضع تاتیک محاربه و مجادله اتفاق
افتاد امیره بیک در روز مصاف صف سپاه شرف خان ویران کرده بهسکر او له طمی گردید و در انجا
نیز چندان صداقت بظهور نیامده باز غنان عزیمت بملازمت شاه منعطف گردانیدند و چون
این احوال بعرض سلطان سلیمان خان رسید در حینی که از قشلاق بغداد متوجه تبریز گشت در سلاق
او جان قصد کرفتن امیره بیک نموده جاوشی از جاوشان درگاه عالی بطلب او فرستاد
شخصی نهانی امیره بیک را بر این قضیه واقف گردانیده جاوش را فی الفور کردن زده مستعد
جدال شد طایفه عثمانی بر سر او هجوم آورده جون چند نفر از مردم محمودی تقتل آمد امیره بیک را

دستگیر کرده در دیوان همایون بپاسبان رسید و از و منصور بیک و زینل بیک دو پسر خورد
سال ماند چون بحد رشد و تمیز رسیدند در سالی که سلطان سلیمانخان بسفر نخجوان توجه نمود برادران
باتفاق فرار کرده بخدمت شاه طهماسب رفتند و ناحیه سکمن آباد من اعمال خوی بطریق سنجاق و
واوجاقلق از دیوان نواب شاهی بمنصور بیک عنایت شده برادرش زینل بیک در سلک قورچیان
عظام کرام منخرط گردید و چون شاه اسمعیل ثانی بر تخت سلطنت ایران جلوس فرمود منصور بیک بملازمتش
منظور نظر عاطفت اثر شهریاری گردید بعد از فوت شاه اسمعیل که دوستی و محبت در میانه پادشاهان
بعداوت منجر گشت و سلطانمراد خان لشکر بقصد تسخیر شیروان فرستاده خسرو پاشا میرمیران وان
قصد نهب و غارت آذربایجان کرده محمود سلطان روملوی حاکم خوی را بقتل آورد و منصور بیک
بوعده سنجاق بارگیری از دیوان عثمانی بطریق اقطاع تملیکی بدو و اولادش ارزانی شود و بوسیله
جناب پاشا اطاعت آستانه شهریاری کرده حالا که تاریخ هجری در سنه خمس الف است سنجاق بارگیری
بطریق اوجاق در تصرف مومی الیه است و برادرش زینل بیک در شهور سنه اربع و تسعین و تسعمائه
باجل موعود فوت شد و از و حمزه بیک و قباد بیک دو پسر ماند و در تاریخ سنه اثنی و الف ناحیه سلدوز
من اعمال مراغه بطریق سنجاق بحمزه بیک نام پسر او مقرر شد و چون متوجه آنجا گردید مابین او و شیخ حیدر
ولد امیره بیک مکری منازعه و مناقشه اتفاق افتاد حمزه بیک و قباد بیک با موازی صد نفر از عشیرت
محمودی بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان بباد نهب و غارت رفت حسن بیک بن عوض بیک
بن میر حامد کسی که در میانه عشیرت محمودی طریق تزیدی رفع کرده باداء صلوة و صیام و حج و
زکات قیام و اقدام نمود و فرزندان خود را بخواندن قرآن و حسن مسائل ادیان ترغیب فرمود و مساجد
و مدارس ساخته حسن بیک است و چنانچه قبل ازین مذکور شد در حینی که امارت محمودی بخان محمد بن میر شمس الدین
قرار گرفت حسن بیک فرار کرده متوجه درگاه شاه طهماسب شد و نواب شاهی او را منظور
نظر عنایت و اشفاق گردانیده حکومت محمودی و خوشاب را بدو ارزانی داشته رخصت
انصراف ارزانی فرمود و خان محمد چون اقبال استقبال او کرده بحسن ارادت از امارت فراغت کرد

و باقچه قلعه نام محلی که از قدیم الایام در تصرف او بود قناعت نموده حسن بیک نیز متعرض احوال او نگردید
و در تاریخی که سلطان سلیمانخان باراده تسخیر ایران متوجه آذربایجان شد حسن بیک از روی
عجز و اضطرار روانه آستانه سلیمانی گشته همچنان امارت محمودی بدو عنایت شد و از آن زمان
از سر اخلاص و یکجهتی در خدمات پادشاهی قیام و اقدام نموده در هنگام که اسکندر پاشا میرمیران
وان بر سر حاجی بیک دنبلی رفته او را در خوی بقتل آورد و از حسن بیک در آن معرکه آثار شهامت
و مردانگی و علامت شجاعت و فرزانگی بظهور آمده اسکندر پاشا حقیقت احوال او را معروض پایه سریر
گردون مصیر سلیمانی گردانید سلطان دوست نواز دشمن گداز او را بین الاقران بخلعت فاخره و
شمشیر طلا سرافراز ساخته موازی دویست هزار اقچه از قرا و مزارع خوب دیار بکر بطریق ترقی
و افزار بدو ارزانی داشت و فی الحقیقه در وظیفه صداقت و طریقه دلاوری و شجاعت دقیقه
از دقایق خدمتکاری و جان سپاری نامرعی نگذاشت علی الخصوص در وقتی که سلطانمراد خان
بقصد تسخیر ایران لشکر بطرف قزلباشیه مامور ساخت و در آن فترات و انقلاب ترقی که بحال
حسن بیک و طایفه محمودی راه یافت عشر عشیر آن بهیچ یک از امرا و حکام اکراد واقع نشد
و در تاریخ سنه ثلث و تسعین و تسعمائه که عثمان پاشا وزیر اعظم متوجه تسخیر تبریز شد حسن بیک
در سعدآباد باتفاق امراء اکراد بقتل رسید و بعد از یکسال که عساکر منصوره بسرداری
فرهاد پاشا وزیر بمعاونت جعفر پاشا میرمیران تبریز رفتند استخوانهای جسد او را جمع کرده در
خوشاب در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفن ساختند و از و عوض بیک و شیر بیک و شیخی بیک
سه پسر ماند در حین حیات خود امارت محمودی را بشیر بیک نام پسر خود فراغت کرده بدین مضمون
نشان مکرمت عنوان سلطانی حاصل گردانیده بود و بالفعل امارت محمودی و حکومت خوشاب
در ید تصرف شیر بیک است و قلعه ماکو من اعمال نخجوان را بشرط آنکه از ید تصرف کماشتگان
قزلباش بیرون آورده قلعه آنجا را تعمیر نماید بعوض بیک عنایت شد اتفاقا طوایف قزلباشیه
ماکو را خالی گذاشته عوض بیک رفته قلعه آنجا را تعمیر نموده مدت بیست سال متصرف بود

آخر در شهور سنه اثنی و الف که حمزه بیک و قباد بیک بن زینل بیک در سپلد و زندست شیخ حیدر
ولد امیره بیک بقبل رسیدند عوض بیک باراده اشغام خضر پاشا امیر امیران تبریز را برداشته
متوجه جبک شیخ حیدر شد که اورا کوشمالی بسزا داده قلعه که بنا کرده خراب بسیار و چنانچه قبل ازین
پر توانذیشه بتفصیل این قضیه ثانیه چون لشکر جناب پاشا باطراف قلعه محیط شد شیخ حیدر با بعضی
مردم جلد کار آمدنی از قلعه بیرون آمده عوض بیک را با جند نفر از مخصوصان بقبل آورد و الکار
ماکور الطبرتی که در تصرف عوض بیک بود بعلی بیک نام پسر او از دیوان پادشاه تاج بخشیده
ملک پتیاس ابو المظفر سلطانمحمد خان ارزانی شد و پسر دیگر عوض بیک مصطفی نام مدتی در چنان
چسن بیک الکه اردوبادرا متصرف بود و اکثر بنی اعمام و آغایان محمودیه از یمن توجه او بمراتب
عالی رسیده قرایاخوب و مرزنهای مرغوب از ولایت قرلباشیه بطرق اقطاع بملک
متصرف بودند و بی شایبه تکلف و غایله تصلف چسن بیک بغایت مردونیادار عشیرت پرور
عدالت کستر بود چنانچه از زمان اطاعت بدرگاه عثمانی تا زمان وفات هر نوع شهامت بجا
و مردانگی که در اغور پادشاهی که از و و اولادش بظهور آمده بود و شمر مجلد سیاهه مرادوه را از ابتدا
تا شهادر انجا درج کرده بخط و مهر بیکلربیکیانی که در دوان حکومت نموده اند و پیاپی امراء اکراد سیاسیه بود
و آخر آن دفتر را بدرگاه معلی فرستاده بطغرای غرای سلطانی تزیین کرده اند و هر وقت که اورا مطالب
و مقاصدی از کریمان جان پسر منروه دفتر مذکور را بدست گرفته و بدیوان همایون رفته مرادات و
مقصودات خود را منجز و میسر پایند و همواره در معارک و مجالس مدعی را الزام نموده خصم را تاب مقاومت نبود

فصل ششم در ذکر امراء دنبلی

از تقریر دلپذیر ثقات رواة چنان
مستفاد می گردد که نسب امراء دنبلی بعیسی نام شخصی از امراء شام می پیوندد و عیسی در زمان سلاطین
ماضی از دیار شام بنواحی آذربایجان افتاده و آن پسلاطین جشمت آیین ناحیه سکمن آباد من اعمال
خوی را بطریق یورت و اوجاق بدو ارزانی داشته اند و روز بروز عشایر و قبایل بر پیرامون جمع
بعشیرت دنبلی اشتهار کرده و در اوایل امراء عشایر دنبلی تقابعده ناپسندیده زیدی عمل می نموده اند

و تا فی الحال بعضی از امراء و اقوام ایشان ازان بدعت رجعت کرده طریقه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت
پیش گرفته اند و نبذی بمچنان در عقیده فاسده خود مصرند و بروایتی بعضی از قبله متقدمین طائفه
دنبلی از نمایه عشیرت بجتی پیرون آمده در سکمن آباد توطن کردند بدان و اسپطه آن جماعه را عشایر و
قبایل کردستان دنبلی بجت و امراء ایشان را عیسی بکلو می مانند بهر تقدیر بعد از فوت عیسی پسرش
شیخ احمد بیک قائم مقام او شده در زمان سلاطین آق قوینلو درجه اعتبار و مرتبه اقتدار یافت
و بعضی از ولایت حکاریه را بدو تفویض کرده مدتها بحکومت و ورایی انجا قیام و اقدام نموده با جل
موعود بدار الغرفت نهضت فرمود و از و شیخ ابراهیم و شیخ بهلول دو پسر ماند شیخ بهلول
مقام پدر شد و چون مدت حکومت نمود فوت کرده از و جمشید بیک و محمد بیک و حاجی بیک
و حاجی بیک و احمد بیک و اسمعیل بیک و جعفر بیک مفت پسر ماند حاجی بیک بن بهلول بیک
سوابق اخلاص با لواحق اختصاص بآستانه شاه طهماسب داشت و نواب شاهی نیز در مقام رعایت
او شده الکای خوی را ضمیمه سکمن آباد نمود و بدستور ایالت بدو ارزانی داشت و او را ملقب
بحاجی سلطان کرده ضبط و صیانت سپرحدوان و محافظت طرق و سپابان در عهده اهتمام
او کرد و چون صحرانشینان اکراد کثیر الفساد و دیوپاران بدنهاد که مرکز در خواب و پیدار
روی آبادانی ندیده بودند و اخل قصبه خوی شدند روزی جمعی بدکان حلوایی آمده حلوای بسیار
تناول کردند در محل رفتن اسپاد حلوا کرجون از ایشان قیمت حلوا طلب کرد گفتند این شهر را سیاه طلبها
بخشیده اسپت و حالا این عبارت ترکی که شهر بزم حلوا بزم مثل مشهور آن دیار سپت و هم از
منقول اسپت که جماعتی از مسلمانان دنبلی روزی جمعه از جمعات ماراده شنیدن خطبه بجامع خوی
در آمدند چون خطیب چنانچه عادت شیعه امامیه اسپت اسپاهی ایه اثنا عشر را رضوان تعالی علیهم اجمعین
مذکور کرد ایشان بیکدیگر گفتند که خطیب اسم حاجی بیک و برادرانش را غیر از جعفر بیک که برادر خود
ذکور نپنداخت دیگر ما دامی که نام حاجی بیک و برادرانرا و اخل خطبه پانزده نماز حاضر نمی شویم و
از نمونه لطایف ازان جماعه بسیار منقول اسپت که از ایراد و آن احتراز اولی اسپت القصه چون

مثل

و تا فی الحال

حاجی بیک اندک زمانی بحکومت خوی مبادرت نمود چند مرتبه بقصد انتقام عشیرت محمودی که عداوت
قدیمی در مابین ایشان بود حرکت کرد اما چنانچه در احوال طایفهٔ محمودی قبل ازین مذکور شد هیچ دفعه
کاری نساخت آخر الامر اسکندر پاشاء میرمیران وان بتحریک حسن بیک محمودی علی الغفله تاخت
بر سر او برده او را با جمع کثیر از طایفهٔ دنبلی بقتل رسانید و از و حاجی بیک نام پسر خورد سال ماند
احمد بیک بن بهلول بیک در اوایل از دیوان شاه طهماسب امارت سکمن آباد بدو مفوض گشت و چون
عشیرت دنبلی بعد از قتل حاجی بیک مذبذبین بین ذلک شده گاه گاه رومی و گاه قزلباش میبود
و از طریق استقامت و جادهٔ مصادقت انحراف جسته بر خلاف رضای شاه طهماسب عمل مینمودند تا در
محلی که سلطان سلیمان خان از سفر نخجوان عودت کرد احمد بیک و اسمعیل بیک و جعفر بیک را با بعضی
امراء قزلباشیه شاه طهماسب بار دهان فرستاد و با امراء مذکوره در خفیه قرار داد که در فلان روز شما امرا و عشایر
دنبلی را بقتل رسانیده من نیز قورچیان ایشان را در درگاه معلی طعمهٔ شمشیر آبدار خواهم ساخت و روز موعد
امراء قزلباشیه در اردهان هر سه برادر را با چهار صد مرد جرار از طایفهٔ دنبلی بقتل آوردند و شاه طهماسب
نیز با موازی سی نفر از قورچیان آن طایفه بیاسا رسانید و منصور بیک بن محمد بیک از اردهان
فرار کرده باستانهٔ اقبال آشیانهٔ سلطان سلیمان خان آمده مشمول عواطف خسروانه و منظور عوارف
بیکرانه پادشاهانه گشت منصور بیک بن محمد بیک بن بهلول بیک از عنایت بیغایت سلطانی ناحیهٔ
قتور دره سی و بارگیری بطریق سنجاق بدو ارزانی گشته بقیة السیف عشیرت دنبلی بر سر رایت او
جمع گشتند و مدة الحیات بحکومت انجا قیام نموده بعد از فوت از و ولی بیک و قلیج بیک دو پسر ماند
ولی بیک بن منصور بیک بعد از وفات پدر منصب او را متصرف گشت و بی شایبهٔ تکلف
او مردیست در وادی شجاعت و شهامت همگنان فایق و مناصب جلیل المراتب امارت و حکومت را
لایق و حالا که تاریخ هجری سنه خمس و الف است ناحیهٔ قتور دره سی و ابقا بطریق اوجاق در تصرف
اوست و ناحیهٔ اوجوق من اعمال نخجوان بطریق سنجاق در تصرف برادرش قلیج بیک است
حاجی بیک بن حاجی بیک هنوز در سن دو ماهگی بود که پدرش بقتل رسید و شاه طهماسب جهة او

وظیفه

وظیفه تعیین کرده چون بحد رشد و تمیز رسید نواب شاهی او را در سلک قورچیان عظام منخرط گردانید
و در فترات سلطان بایزید ناحیهٔ ابقا را بدو ارزانی داشته قریب بیست سال در انجا حکومت نمود و
عشیرت دنبلی را بر سر خود جمع ساخته در عمارت و آبادانی ابقا سعی بلیغ فرمود و بعد از فوت شاه اسمعیل
که مصطفی پاشاء لله حسب الفرمان قضا جریان سلطان مراد خان باراده تسخیر شیروان متوجه شد
حاجی بیک در ان معرکه چنانچه شرحش در توالی سنه انشاالله بتفصیل مذکور خواهد شد در رود خانهٔ کر
غریق بحر فنا گشت و با الفعل سکمن آباد بطریق سنجاق در تصرف پسر او حاجی بیک نامیست
سلطان علی بیک بن محمد بیک بن بهلول بیک در زمانی که شاه طهماسب را نسبت بطایفهٔ دنبلی تغیر مزاج پیدا شد
و حکم قتل آن جماعت فرمود سلطان علی بیک در سلک قورچیان عظام کرام شاهی منخرط بود
و بجهة اخذ مالوجهات اصفهان مامور گشته چون مبلغ صد تومان از وجوه که در عهدهٔ او بود تحصیل کرد
اخبار قتل برادران و اعمام و عشیرت دنبلی استماع نمود صد تومان نقد را برداشته بجانب وان
فرار کرده مدتی در میانهٔ عشیرت دنبلی مخفی اوقات می گذرانید و چون شاه طهماسب از طایفهٔ مذکوره
بر سر مرحمت آمده جرایم ایشان را بر طاق نسیان نهاد سلطان علی بیک صد تومان نقدیه را برداشته
متوجه درگاه نواب شاهی شد و اظهار اعتقاد و اخلاص خود نموده بنوازشات پادشاهانه و انعامات
خسروانه سرافراز گشته بدستور سابق در سلک قورچیان منخرط گردید و چون قضیهٔ فوت حاجی بیک
مسموع شاه سلطان محمد شد امارت دنبلی را بسلطان علی بیک مفوض گردانیده ناحیهٔ سلیمان سرای
و نصف ابقای را نیز بدو ارزانی داشت چون چند سال در نواحی مذکوره بسر برد از انقلاب و
فتور سم ستور عساکر منصور عثمانی نواحی مزبوره ویران گشته بعضی از محال درهٔ الاکیس و شرور
من اعمال نخجوان بدو مقرر شد و در انجا باجل موعود بعالم آخرت رحلت فرمود و از و قلیج بیک
و نظر بیک و حسن بیک سه پسر ماند نظر بیک بن سلطان علی بیک بعد از فوت پدرش امارت
دنبلی از دیوان شاه سلطان محمد بدو مقرر شد و در محلی که ایروان بقبضهٔ تسخیر آل عثمان در آمد و سنان
پاشاء وزیر چنگال اوغلی را بمحافظت انجا تعیین نمود نظر بیک با بعضی از امراء قزلباشیه احرام درگاه

فلک اشتباه عثمانی پشته بوسپاطت پسنان امشاد در ارض روم بملازمت فرهاد پاشا پسردار مشرف شد
و اکثای ایلجای مچالدران و سلیمان پیرانی و پسکن آباد بدپشته قدیم از عواطف علیهٔ چخرواند بود
قلج پیک از زانی شد و چون پسکن آباد مدتی از دیوان شاه طهماسب و بعد ازان بموجب فرمان
سلطانمراد خان علاوهٔ پسنجاق باریکه ی کشته در قبضهٔ اقتدار منصور پیک محمودی بود و در تسلم
بنظر پیک تغافل و تساهل نموده تکرار از جانب فرهاد پاشا پسکن آباد را بنحو دیگر مقرر کرد و چون
در وقت اطاعت آستانهٔ سلطانی تصرف پسکن آباد که از قدیم الایام اوجاق موروثی امرای سلسله
مشروط کرده دران باب حکم همایون تاکید تمام گذرانیده بود بنابرین از طرفین مواد مشته در میان آمد کار
باستعمال سیف و سنان رسید و دو طایفه عشیرت خود را جمع نموده و برادر یکدیگر صف آرا گشته پیک
بارادر شش چین پیک و مستاد و فرار عشیرت و نبلی دران معرکه بقتل رسید فلج پیک بن سلطان علی پیک
بعد از قتل برادران و اقوام و نبلی نامید غور رسی و استمداد عای از خواجه ت عظیم در ارض روم نجدت وا
پسردار آمده حکم همایون باحضار منصور پیک و طایفه که دران قضیه با او همداستان بوده اند نافذ گشت
بعد از رسیدن آنجماعه باردو و مسوده اوراق نیز در آن مجلس حاضر شده چون شروع در مقدمه غوری شد
باعث فساد جانبین او امر نقیضین بود که پسردار بدپشت مدعی و مدعی علیه داده بود بنا علی ذلک
پسردار مهر پسکوت بر دهان نهاده در اجرای حکم عدالت بلباس اغماض ملبس گشت و بمقتضای
پسندیده الاحکام صلح بمالک طریق مصالحه گشته چون از طرفین مقصود او بحصول پیوست قرار چنان
شد که منصور پیک از پسر حکومت پسکن آباد در گذشته بحاجی پیک ولد حاجی پیک واگذارد و
ناحیهٔ چالدران بنظر تق پسنجاق تغلج پیک عنایت شد که از پسر دعوی و نزاع در گذرد و بالضرور طایفه
دنبلی بدین مصالحه راضی گشته بولایت خود عودت نمودند فصل سیم در ذکر امرا و کلاء دولت منحصر بسه پشته
پوشیده نماند که این طایفه پنسب خود را بکبود زرین کیو میرسانند و کبود زرین زمان سلاطین کیان
والی شهر بابل بود که حالا بکوفه اشتهار دارد و از زرهام نام پسری بوجود آمد که چسب الحکم بعض کیانی
لشکر شام و بیت المقدس و مصر کشیده خرابی و قتل سیار نمود چندان از قوم نبی اسرائیل اولاد

کاوزخون ایشان آسیا بگردش آمد موزخان بخت النصر از نو تعمیر کرده اند آخر بخت النصر قدم
بپسر سلطنت قدم نهاد و ازان تاریخ حکومت آن دیار در دو پشت اولاد ایشان اپشت
و عشیرت ایشان را کوران میخوانند شعبهٔ اول در ذکر حکام پسکان ازان طبقه جهار کپس در افواه و السنه
مشهور بود اول ایشان غیب الله بیگ پشت و او سیار صالح و عابد و فاضل بوده و از قلاع و لوا حی که
در تصرف آن جماعت پشت قلعهٔ دیو دزو نوذر و زمان و کواه کوز و بور و کلاته و مراوند بین اپشت
در اول اطاعت شاه اسمعیل نموده بجوار او وفات یافت پسرش قایم مقام پدر شد و
ولایت موروثی از دیوان شاه طهماسب بدو ارزانی گشت فی شایبهٔ تکلف او مردی دانشمند و
فضل و هنر را آپشته و بحلیهٔ عدل و انصاف پیرا پشته علماء و فضلا را رعایت بسیار کردی و همت
آن زمره واجب التعظیم را بزیارت همت والا نخت خود واجب شمردی در پلنگان مدرسه و جامع
پی انخته شاه طهماسب دختر او را بعقد نکاح در آورده پسمت قرابت شاهی غرا اختصاص تمام
داشت پل دره کمال استقلال حکومت نمود میرا اسکندر و میر سلیمان و سلطان مظفر و محمد پیک
نام چهار پسر داشت در زمان حیات ولایت خود را چهار حصه کرده بپسران قسمت کرد امیر اسکندر را
قایم مقام پشاخته ولی عهد کردانید و میرا اسکندر بعد از فوت پدر در قزوین بخدمت شاه طهماسب
تجدید منشور ایالت کرد و در زمان شاه اسمعیل ثانی بملازمت او رسیده اغراز و احترام بسیار یافت
و کاکان حکومت پلنگان بدو رجوع گشته مقتضی احترام عودت فرمود و چون مدت پشت سال ایام
حکومتش تمادی شد وجودش طعمهٔ پلنگان و شیران اجل شده جان بجهان آفرین تسلیم کرد نظم
معاش این که این دریای پرجوش کند پشت آدمی خوردن فراموش و سپولاغ چسن تکلوی حاکم دنبو
بعد از فوت میرا اسکندر ربقه قلعهٔ پلکان رقبهٔ آن حصن حصین را که تسخیر او از حیز امکان بیرون بود بمخلب
و بحیطهٔ ضبط در آورد و سلطان حسین نام برادرش از سپولاغ متوهم گشته در شهره زور بخدمت محمود پاشا
والی شهرزور پاشا رفت و بعد از فوت شاه اسمعیل که در ولایت قرلباشیه مرج و مرج بهم رسید و در هر سوی
سپولاغی و در هر مرغاری هوایی بهم رسانید و سلیمان تکلوی حاکم همدان سپولاغ حسین را اضلع کرد و انبد

عسکر شهرزور فرصت یافته قلعه پلکانرا از تصرف لکلویان بیرون آورده و پسری از ایشان بنام

و بالفعل پلکانرا بطریق پسخاق از دیوان عثمانی بدوسان احتمی مینمود

درشک و در نه که در اوایل بولایت حلوان اشتهار داشت

شده سهراب بیکست و او مرد شجاع سخی متهور بود

والانی و قلعه زنجیر و رانسپرد و دیوان و در مازیکی است

مقام پدر شد و اویل مردی باک سفاک غدار بوده آخر بوفق حق رفیق او شده از جمع متابعی

و ملاحی بوبه نصوح کرده و در هنگامی که سلطان غازی سلیمان خان فتح دارالسلام بغداد نمود تقدم

اطاعت پیش آمده تفویض ایالت موروثی بدو گشت و مشمول عواطف پیکر از چهره برداشته

از تاریخی که در سلیک بندگان سپده سینه پادشاهی در آمد در جاده عبودیت ثابت قدم در طریق

را پخدم بود عاقبت الامر وفات کرده بعد از وفات او پسرش

و پنجاوت و در وجاهت و صباحت سپر آمد ابناء دهر و یگانه طراز عصر بود و ولایت موروثی را بکلی

مع شی الزاید از حد و دینور تا دار السلام بغداد در ید تصرف او بود

و فور خزینه و اموال و بسیاری ابطال رجال ثانی ندارد

جون در وقت تحریر این نسخه بی پایان کسی که از ولایت ایشان خبر دار باشد حاضر نبود بکما ینبغی

احوال آنها بیان نفرموده اما از افواه و السنه جنان استماع میرود که اوجاق قدیمی ایشان

و شتپت و پلاور و اکثر عشایر و قبایل ایشان احشامات و الوسیاپت قبل از ین حکومت ایشان

میانه شهناز و منصور نام برادران بر سبیل اشتراک بوده در تاریخ پسنه اثنی و الف منصور شهناز را اصل

آورده جمله احشامات را بید تصرف در آورده و بالفعل حاکم باستقلال آن قوم است و شهناز الحال

نام پسری مانده کاهی باعیش در مقام خصومت می آید و هر سال موازی چهل هزار کو سپفند در عهده کرده که

بدیوان دار السلام بغداد او امساید باکماشتکان آل عثمان و میر میران بغداد و در کمال اطاعت و انقیاد

و بکثره اموال و خزینه و رجال و اعوان و امثال ممتاز و یگانه است

از تحریر

از تقریر و لیذیر یفایت بدوات و ارادای کلمات چیشته آیات باعلان حکایات جنان بوضوح می انجامد که

باسم و اسپسه

یکی از قلعه پیروز

اردلان و

از کفار باسم

ازام ایشان که در افواه و السنه مذکورست میرزا بیک بن میر محمد است و او مدتی حکومت بانموده

و چون که بیک حاکم اردلان را بعقد نکاح خود در آورد و در امارت استقلال تمام پیدا کرده آخر

با سلطان علی بیک پشلیخ در سپر خواست کاری و چون که بیک مخاصمت نمود و سلطان علی بیک با

برادرش را در بابه بحکومت نصب کرده میرزا بیک را از ولایت اخراج کرد و میرزا بیک الجا به بیک

برده با مداد و معاونت موصی الیه قاتیش بیک را از ولایت بیرون کرده در حکومت قرار گرفت

جون اجل طبیعی عالم فانی را وداع کرد از او

بعد از وفات پدر متصدی امور امارت

کشت و جون چند سال از ایام حکومت او تمادی شد میر محمد و اغور لو نام برادرش که از مادر دیگر

متولد شده بودند بر او خروج کرده او را از ولایت بیرون کردند بوداق بیک الجا ناچار شاه طهماسب

برده با مداد و معاونت یافته بولایت موروثی معاودت نماید هادم اللذات دو اسپه تاخت بر

پیرا و آورده در بلده قزوین متاع جانش را بغارت برد سلیمان بیک

بوداق بیک امارت بانه را از دیوان شاه طهماسب بدوعنایت نمودند و یولقلی بیک ولد آیدین آغا

دو القدر را الی مراغه را مامور بسپاهشند که امداد سلیمان بیک نموده او را بامارت بانه نصب نماید

چب الفرمان سلیمان بیک بمعاونت او رفته با مداد متصدی حکومت بانه شد و قریب بیست سال الحاد

انجا کرده حوض و صالح متدین بود از امور خطیر امارت و مهام عسیر حکومت استعفا کرده و خمر خود را بعقد

نکاح برادر زاده اش هدر بیک در آورده امارت را بدو فراغت کرده دو نوبت بزیارت حرمین

شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما قرنه در کرت آخر در سپهر قدر مطهر و مشهد منور حضرت خیرالبشر صلی الله
علیه و آله الاطهر مجاور گشته در مدینه منوره بسکونت اختیار نمود فرقه پنجم در ذکر امرا و اکراد ایران
آن مشتمل است بر چهار شعبه راویان اخبار نخجوانه در بارگوه مرتفعات بر لوح بیان رقم نموده اند که عمده اکراد ایران
سه طبقه اند سیاه منصور و جکلی و رکنه حکایت مشهور بیست و در آینده و افواه مذکور که در ایام سلطان
سه برادر بوده اند که از ولایت لرستان و بروایتی از کوران وارد لان بعزم ملازمت ایران از وطن خود روان
آمده ایشان از ترقیات کلی روی داده هر سه برادر بمرتبه امارت رسیدند و هر دمانی که از اطراف و جوانب
بر سپهر ایالت ایشان جمع شده ملقب باسم ایشان گشتند و اسامی سپاه اکراد ایران که ملازمت امرا و سپاه طلبی
می کنند بر نهج چیست لک ۱ زند ۲ روزبهان ۳ تبلنج ۴ حصری ۵ شهره ذلی ۶ ورمزیار ۷ کلایتی ۸
آینلو ۹ حمامویی ۱۰ کج کرایی ۱۱ زکتی ۱۲ کلکیه ۱۳ پازوکی ۱۴ وسی ۱۵ جمسکرک ۱۶ عرسپکرلو ۱۷ از این جمله
چهار فرقه که پازوکی و جمسکرک و عرسپکرلو وسی اند که از قدم الایام در میانه ایشان میر و میرزاده بسب
که امارت و حکومت بارث می کنند و بیست و چهار گروه دیگر از اکراد در قرابا غ ایران متوطن شدند
یا کرجی درت اشتهار دارند در زمان شاه طهماسب احمد بیک پرتمال او غلی زاده در میانه آن جماعه نامارت
نصب کردند که تا موازی سپه هزار سوار در جار و لنجار و سپفر و حضر همراه داشته باشد و طایفه
دیگر از اکراد در خراسان طایفه بیست که ایشان را کیل میخوانند در زمان شاه طهماسب امارت ایشان
شمس الدین بیک نام شخصی مفوض بود و طایفه اکراد دیگر مشهور در ایران بسیار بیست که ایراد ایشان سبب
اطناب میشود و بالضروره از ان اجتناب نمود و الحمد لله علی الملک المعبود شعبه اول در
ذکر امرا و سپاه منصور در تاریخ سنه ستین و تسعمایه شاه طهماسب خلیل بیک نام شخصی را از میرزادهای
اینجماعت ترتیب کرده موسوم بخلیل خان گردانیدند و امیر الامرائی جمله اکراد ایران را بدو تفویض نمودند
و بیست و چهار فرقه از طایفه اکراد و غیر از عشیرت سیاه منصور و اکرادی که علیحده در میانه ایشان
امیری بود بملازمت او مقرر گردانکای سپلطانیه و زنجان و ابهر و زرین کمر و چند نواحی دیگر که در
ماپس آذربایجان و عراق واقع بود مدوار رانی داشته امر فرمود که موازی سپه هزار سوار از ظایفه

اکراد بر سپرایت خود جمع نموده و در ماپین قزوین و تبریز ساکن شده بمحافظت طرق و شوارع و رعایت
احشام آن حدود و قیام واقدام نمایند چون دو سپه سال بر نیامد آن گشت جماعه بسیار از اکراد و یوسار
بر سپر جمع ساخت و کاسیب و غنی از عهده ضبط ایشان بیرون نیامده بلکه بر عکس تصور شاهی عاصی نموده
آمده و رونده تجار و مترددین را اوضاع ناهموار اکراد و کثرت افتاد و تشویش حیرت گشته جمعیت ایشان باعث تفرقه یکی
طلبیدن شاه طهماسب نیست بدو انحراف مزاج سپه اکراد و انکا خوار عراق را بدوارزانی داشته بمرتبه
خراسان فرستاد که در انجا ساکن باشد چون عزیزی او تحاری مبدل شد و سایر طوایف اکراد که بر سپرایت
اوجمع شده بودند متلاشی شده خود بقشرت سیاه متوجه انجا شد و منع الحیاب در حدود خراسان با مرحکومت
مباهرت مینمود و بعد از فوت او دولتیار نام پسر جوشش موجب حکم شاه سپلطان محمد متصدی امارت پدر گشته
موسوم بدولتیار خان شد در ین اثنا ولایت آذربایجان بشرف کامگاران آل عثمان درآمد و دولتیار خان از
بدو ورود اطاعت سپر حد و سپاه ماین حدود آذربایجان تعیین گردند و ناحیه کرشب و زرین کمر و سجاس و زنجان
و صورتی و قیدار و ستبان و انکوران و ماحوزه علیا و سفلا که از قرات و اثلاب و زرسپم عیاکر و لباش
و اکراد بوی نجه ای و ویرانی نهاده بود بعد از دیوان شاه سپلطان محمد بدو مرحمت شد مشروط بدانکه تو اے
مذکور را معمور و آباد ان سپازد و او ناحیه کرشب را دارالملک سپاخته قلعه در کمال متانت و حصانت و قصبه
در انجا بنا کرده و یورغه ور در کاخ دماغ او متحصن شده سپرار رتبه اطاعتی درکشید و شاه سپلطان محمد در
صدد کوشمال او در آمده چون دولتیار خان از یعقدنه واقف شد در وادی عصیان و تمرد مصر گشته در الکا
انکوران و شبستان قلعه عظیم طرح انداخت و شاه سپلطان محمد مرشد قلیخان شاملوی را با موازی
شش هزار سوار بدفع دولتیار و بدسپت آوردن او مامور گردانیده بر سپر او فرستاد چون مرشد قلیخان
بانجار سید فی الفور شروع در محاصره قلعه کرده دولتیار با جمعی دلیران نامدار در درون قلعه متحصن شد
و شبی یورش شبخون دسپت جلادت از آستین شجاعت بیرون آورده جنگهای مردانه و حملهای ولوله انگیز
آخر الامر مرشد قلیخان تاب مقاومت او نیاورده سپالک طرق فرار گشت و دولتیار او را تعاقب نموده
طلی بسیار از نشان طلعه تبریز هر آبادر گردانید و خیمه و خرگاه و اموال و اسباب ایشان جمله بباد نهب غارت

رفت ومشهور ست که مادر دولتیار در آن معرکه کیرو دار بر اسب بی زین سوار گشته در عقب لشکریان میشتافت
فریاد میکرد که ای نقاره چی بنقاره یعنی اول نقاره ها می انجماعت را میکوبید طوق و نقاره و نفت سر
کرده بقلعه در آورند و کرآن جماعت را روی آن نماند که بدیار عجم رونده از شاه عباس پس و هم و مهراس
پنهان پس پیدا کرده از روی اضطرار بجانب گیلان فرار کردند و بخدمت خان احمد والی گیلان
خان احمد ایشانرا رعایت بسیار کرد و شاه عباس بعد از چند روز آن جماعت را از خان احمد طلب داشت
در قزوین ایشانرا بقتل آورد و دولتیار خان ازین فتوحات غرور و نخوت تمام پیدا کرده تخلف و عصیان
شیطانی عصابهٔ عصیان پیشه نافرمانی پیشه دخل در ولایت عراق کرده حواست که سلطانیه را
ضبط نماید شاه عباس چون این قضیه الطلاع یافت طایفهٔ شاملو را بسپهداری جمعی امرای دیگر
پرسپل الیغار بر سپهر دولتیار فرستاد و از انجا که عادت پسندیدهٔ اولیای دولت واشتمالات خود دارند
نموده با معدودی چند در درون قلعه که گنکره و شهرخواست متحصن شدند و طایفهٔ شاملو شروع در
آن کرده بعد ازان شاه عباس پرچناح استعجال متوجه آن صوب گشت و دولتیار بعد از وصول موکب
بعزعتبهٔ بوسی پسر فرار گشت و بهمان خطهٔ چیپ افغان قضا جریان پادشاهی پایسید نفرار آغاز
خود تقیید نبود و نیز کرفتار شد اهل و عیال و مال و منال او بباد نهب و
برداشته ازین دار غرور بعالم سپهر رفت

شعبهٔ دوم در ذکر امرای چغتای

در شجاعت و شهامت و دلاوری از سپاه اکراد ایران تمام زیست و چون کسی که متکفل مهام امارت
بوده باشد از امراد امیرزاده کان ایشان نماند در ولایت عراق و آذربایجان متفرق گشته و بعد
بمال مردم دراز کرده قطع طرق و شوارع کرده تجار و مترددین از ظلم و عدوان ایشان بجان آمده از اطراف
و جوانب ممالک محروسه بر سیم داد خواهی بدرگاه شاه طهماسپ آمده اظهار تظلم کردند نواب شاه
بعد از تفحص و تجسس که ظلم و تعدی بسر حد تواتر رسیده بود حکم فرمود که هر کجا طایفهٔ چغتای بپیشه
کرده چیزی از ایشانرا از ممالک محروسه اخراج نمایند که هر کجا خواستند روند و اگر توقف نمایند در هر محل که
ایشانرا بیابند بقتل آورند بنابرین موازیه پانصد نفر از اعیان ایشان بعزم سفر مستعد و پیشتر متوجه

آن حدود شده چون قراق خان تکلو حاکم هرات که از قهر و سخط شاه طهماسپ بیمناک و هراسان بود ضمیر داشت طایفهٔ مذکور را
در وطن خود طلبیده و کامبینی در رعایت آن جماعت پیش و اقدام نموده چون متهم قراق خان در پیش متصور نبود
بدون ایجاب پسیده جماعت چغتای بطرف غرجستان رفته جمعیت نمودند و چون حقیقت احوال ایشان بسمع علیه
شاهی پسیده و آثار شجاعت و شهامت ایشان زبان زده مردم گردید بود قراق بیک نام شخصی که از همراهان
آن طایفه بود و در سپاه تورچیان عظام انتظام داشت او را بلند پایه امارت سپهر افراز گردانیده او را
بسرداری لشکر جرار بسپهر بود قراق خان آده او را محاصره کرد و شاه عباس بمعاونت او رفته عبد المومن خان ازبک
را که خواست و نواب شاهی بود قراق خانرا بنوازشات خسروانه مفتخر و سپهر افراز گردانید و خ سپهر او را منصب
امارت رسانید و امارت و دارایی انجا را بطریق تمامیر الامرایی بدو تفویض کرده بعراق عودت نمود

شعبهٔ سیوم در ذکر امرای [illegible]

این طایفه نیز در زمان شاه اسمعیل ماضی بمراتب عالی رسیده و مجسود اقران
بودند و چون از امراء ایشان کسی نماند قرلباشیه مبادرت نموده در عراق و آذربایجان استحکام کردند و بعضی در
قورچیان عظام منخرط گشتند

شعبهٔ چهارم در ذکر امرای پازوکی

این طایفه بروایت اشهر و باتفاق اهل خبر اصل
ایشان از میانهٔ عشیرت سپیدی برآمده است و برخی از ایشان از جمله اکراد ایران
میباشند بهر تقدیر در زمان پسلاطین تراکمه قزلباشیه بحکومت کنجی و ارجیش و عدلجواز و الشکر دمبادرت
نموده اند و عشایر پازوکی اکثر جاروادار شده اند امانه بمنصب معین ندارند و در امر معروف و نهی منکر چندان
تقیید ننمایند و امرای ایشان دو فرقه اند خالدبیک و شکربیک اول کسی که از ایشان امارت نموده و
پسران پسر مشهور ست حسین بیک ست و او دو پسر داشته شهسوار بیک و شکربیک شهسوار بیک
بعد از انهدام پسلسلهٔ سلاطین آق قوینلو ملازمت امیر شرف حاکم بدلیس اختیار کرده پسر
خالدبیک ملازمت شاه اسمعیل صفوی مبادرت نموده و در یکی از معارک از و آثار مردانگی و علامت
فرار نکی بظهور آمده حتی که پست او از مفاصل جدا گشته شاه اسمعیل و پست از ظل پاشه بجای دستش نصب کرده

موسوم بجولاق خالد گردانیدند و ازان روز باز درصدد تربیت او شده الکای خاص و ملازگرد و ناچیه اوغلان
موشل طریق فوز الحاق گرده پیسپل امارت بجود و برادرانش ازرانی داشت و بی شایبه تکلف خالد بیک
مردی متهور قهار بوده بواسطه کثره اعوان و انصار غرور پیدا کرده در یک روز نه نفر از امرا را که او را
که پیش آمده بودند بقتل آورد و دعوی سلطنت کرده خطبه و سکه بنام خود کرد آخر الامر قوللر اوغلی او را
شده اطاعت آستانه سلطان سلیم خان نمود و در آن محل پیشرپای ناچاوه اوب پیرون نهاده در همان مقام
مراجعت نمود چون چیب الفرمان قضا جریان بپایه سریر رسید و از و اویس بیک و ولد بیک و دو پسر
قباد بیک و رستم بیک و محمد بیک نام سه برادر ماند و در محلی که ناحیه اوغلان مشهور است بقتل امارت
تصرف رستم بیک برادر او بود و در ویرت شرف خان حاکم بدلیس بقتل رسید چنانچه مفصل این مجمل از ین
قضایای امیر شرف خان مذکور خواهد شد و از قباد بیک نام برادرش اولاد ذکور نماند و از محمد بیک نام
برادرش امیر اصلان نام پسر مانده بود در زمان شاه طهماسب در سلک قورچیان عظام منخرط بود و اویس
ابن خالد بیک بعد از قتل مدر پشت بر ولایت روم کرده بملازمت شاه طهماسب رفت و نواب شاهی
امارت عدیجوار را بدو واگذاشتند چون پسه سال بدین منوال گذشت بواسطه تراعی که بموسی سلطان والی
تبریز پیدا کرده موسی سلطان قاصد جان او گشته او را در انجا توقف شوانیت نمود و فرار نموده بجانب روم رفت
در کینی توطن اختیار نمود چون این خبر در استمبول بسامع جلال سلطان سلیمان خان رسید فرمان قضا جریان
بنفاذ پیوست که در زمین او و با و لاد و اتباع او را بالکل او رده پسرهای ایشان را بآستانه اقبال آشیان
چیب الفرمان در زمین او و در کینی اویس بیک رفته او را و در شش ولد بیک و پسر انش خالد بیک و ولد بیک
بقتل آورد و پسر خورد سال قلج بیک و ذوالفقار بیک ماندند و الحاج احمد بیک بزرگی حاکم عاقبت بود
و احمد بیک اشانرا در ظل حمایت خود جا داده احوال ایشان را بپایه سریر پادشاهی عرض کرده و طیفه
جهه ایشان تعیین نمود چون نجد رشد و تمیز رسیدند هر یکی از اقوام خود فرار کرده بملازمت شاه طهماسب رفتند
قلج بیک برادر اویس بیک چون بملازمت شاه طهماسب رسید الکای ذکر من اعمال کنجه و امارت پارو
بدو مفوض فرمود چون مدت نه سال از ایام امارت او متمادی شد در ینولا بکام مراحعت رایت تمنایی

از سفر گرجستان باجل موعود فوت شد و از او اویس بیک تمام پسر خورد سال ماند و ابن
ابن اویس بیک بعد از فوت برادرش امارت پارزوکی مدو مفوض گشته شاه طهماسب
در مقام تربیت او شد اما زمان حیاتش چون موسم گل و لاله چندان بقائی نداشت و بردود
نخل حیاتش چون موسم از شد ما و اجل بخاک نامرادی ریخت نظم مرد آن به که دریابد
کام ☆ کز تمامیت کار عمر تمام ☆ نخل دیر آمده است در بقاست ☆ لاله رفت و آمد و بیک
برخواست ☆ چون او لاد ذکور نداشت امارت پارزوکی بر ادرزاده اش اویس بیک
مفوض شد و لله گی او را سپاه کار بیک مقرر شد و والده اویس بیک از یاه کار بیک تزوج
نمود و قصد سر پرش کند ترک امارت نموده و پسر خود را برداشته در قزوین مجاور
شاه طهماسب آمد یاه کار بیک ابن منصور ابن رئیل ابن سکران ابن حسین علی بیک چون
چون والده اویس بیک پسر خود را از امارت پارزوکی خلع کرد و جماعت ایشان باستصواب
اعیان امارت پارزوکی با الکاء لشکر و بموجب منشور شاهی بپاه کار بیک عنایت گشت
چون او مرد ابدال وش قلندر منش بود اکثر اوقات اختلاط با طایفه ابدالان و پی قیدان نمود
در امور شرعیه چندان تقیدی نمیفرمود و از انجمله در نظر اهل منش مطرود و مردود بود و فی
نفس الامر مرد شجاعت شعار سخاوت دثار بود و در زمان او عشرت پارزوکی غنی و مالدار
گشته قریب دو هزار خانوار از طوایف اکراد بر سر او جمع شده قرایا و مزارع لشکر را
غارت و اباد ان ساخته جمعیتی پارزوکی گری میکردند چون مدت پانزده سال از ایام
امارتش متمادی شد در انجهان اقبال یافت نیاز بیک ابن پاه کار بیک بعد بعد از
فوت پدر بموجب حکم شاه طهماسب امارت پارزوکی و لشکر و مدد و غایت شد او نیز در
بدعت سنت پدر زاد امر غی و اشتباکه ضعاف مضاعف او عمل نمود آخر بواسطه تشیع و
امرا و حکام سرحد روم که بشاه طهماسب بطریق کنایه پیغام فرستادند که اگر سلوک داد آباد
قزلباش بدین عنوان است که طوایف پارزوکی و خنسا و چمشکزک و غیره بفضل الی آورد

اطلاق اسم سلطانی بدیشان روا نداشت شاه طهماسب مقصود بیک حتوسلو و سایر امرای
اشرحدر امعزول نمود بلکه جمعی حتوسلو را به قتل آورده مقصود بیک را در قلعه الموت
محبوس کرد و بنیاز بیک را از امارت معزول ساخته امارت را باولیس بیک الملقب
بقلیچ بیک ارزانی داشت و تا زمانی که شاه طهماسب در قید حیات بود و بنیاز بیک
همچنان معزول میگشت و بعد از فوت شاه طهماسب پارزوکی را شاه سلطان محمد دو
فرقه کرده و انچه شکر یکیان بود به بنیاز بیک داده و مابقی به تفلیچ بیک و شد بنیاز بیک
تابع امیرخان شده و انچه خالدیکان بودند بر سر قلیچ جمع شده تابع تقاق خان گشت و بهمان
لشکر در او حصه کردند و از بنیاز بیک در این سرحد آثار مردانگی بظهور آمده آخر در هنگام
توجه امیرخان بعزم رزم لالا پاشا و شکست لشکر امیرخان در شیروان در کنار رود خانه قفق
در آب کر غریق بحر فنا شد اولیس بیک المشهور بقلیچ بیک سابقا اشعاری باین
رفت که اولیس بیک را والده اش از نیم انگیا دیکار بیک بوا سطه جمع امارت داد
قصد حیات او کند از امارت خلع کرده در قزوین بخدمت شاه طهماسب آورد و در
بیست سال او را در سلک قورچیان عظام منخرط گردانیده در قزوین نشو و نما یافت
بقدر کسب قابلیت و زبان دانی و ادراک سخن گو شده و بین الاقران ممتاز شد و چون
بنیاز بیک بواسطه تهمت الحاد از امارت معزول شد امارت پارزوکی و الکای لشکر
بدو ارزانی شده چند سال در انجا کامرانی کرده کاهیئی از عهده امور امارت بضبط
وصیانت عشیرت پارزوکی بیرون آمده قاعده رفض و الحاد که در میان آنقوم
راسخ گشته بود بر طرف ساخته شعار اسلام ظاهر گردانید حسب الامکان در ترویج
شریعت غرا و رونق ملت بیضا سعی بلیغ نمود بعد از شاه طهماسب که نقض عهد میان
پادشاهان شده لشکر و حکام اول انربایجات قدیم گشته چون دیار بکر و عاق شده
احشامات و الوسات + بخاطر مضمون کاتبه چرخ متقرر گشته فرمت تعین قشون بهر طراف

وجوانب پراکنده شده آثار خرابی ظاهر شد امارت پارزوکی بحسن تدبیر امیرخان دو
حصه شده موجب قلیچ بیک را از خوالی نخجوان تعیین کرده با تفاق در چقر سعد لسبر میرود
واز او در انجا دو انواع خدمات مبروره بتجویز ظهور رسیده و در تاریخی که عثمان پاشا
متوجه تسخیر تبریز شد در روزی اردوی کیهان پوی اسلام در سرحامی ملایغی نزول فرمود
تقاق خان و علی قلی خان قبیچ اوغلی و اسی خان شاملو و سایر اعیان قزلباش در انام
محل باسنان پاشا چنگال او غلی که قراول و پیشرو عساکر نصرت مآثر دوچار یکدیگر
شده و از طرفین تلاطم امواج بحر فنا بنهایت رسید و در آن معارک قلیچ بیک غریق
و در آن حالت شده قوچی بیک ولد شاه قلی بلیان نباشین سرازش او جدا کرده بحضور عثمان
پاشا آورده بنوازشات خسروانه سرافراز شده و از او امام قلی بیک نام پسری مانده در
اوایل ملازمت امراء قزلباش شیه خصوصا و ذوالفقار خان قرامانلو حاکم اردبیل بوده
آفرشاه عباس پسر او را در سلک قورچیان عظام منخرط گردانیده و فرقه از ایشان باتفاق
امرای دیگر از نخجوان باطاعت آستانه پادشاهی آمده امارت انجاعت با براهیم
بیک اوغلی و اوغلی نام شخصی بناحیه از نواحی لشکر و از طرف فرهاد پاشای سپهدار
تفویض گشته بعد از دو سال معزول شد صفحه چهارم در ذکر حکام بدلیس که آبا
واجداد متوطن اورفت و آن مشتمل بر فاتحه و چهار سطر و ذیلیت فاتحه در بیان همه
قلعه بدلیس که بانی اولیت و مبدع عمارت آن چیست نظم بگوای سخن گیمیای تو چیست
معمار تو را گیمیا یار کیست ✤ که چندین نگار از تو در ساخته ✤ هنوز از تو حرفی نپرداخته
اگر خانه خیری قرار تجلست ✤ وگر از دو رد رائی دیار تجلست ✤ زما سر برآری و با ما نه عهد
نگاری نه نقش و پیمانه ✤ ندانم چه مرغی باین سان یکوی ✤ زما یاد گاری که ماند تو یی
همه رای جهان آرای معماران بلاد و امصار و ضمیر منیر مشکل گشای مهندسان قلاع
و حصار مخفی و پوشیده نماند که چون اشباط غرایب حالات معمور عالم و استخراج

نوادر اتفاقات معظم احداث بنی آدم که فی الجمله از تدوین فن سیر و حکایت اصحاب
حبرت و ارباب خبر ایمنست همه کس بسهولت میسر نه چه بعد از وطی کتب متداوله این
قضیه ملحوظ میکرده که بدلیس از آثار اسکندر رومی ست و در بعضی از کتب فارسی بتشدید
املا انجا را هم تباه نوشته اند اما غلط است چرا که بقول ارباب خبر و روایات اشتهار
بدلیس نام یکی از غلامان اسکندر ست که بانی قلعه و بلده بوده معهذا اصحاب لغت
قاموس آورده که بدلیس جائی را گویند که آب و هوای خوب داشته باشد و بعضی بلغت
بدلیس را داخل آذربایجان و برخی تابع ولایت ارمن میدانند اما باتفاق آفاق داخل
اقلیم رابع است و بقول حمدالله مستوفی قزوینی مؤلف کتاب نزهت القلوب قلعهٔ
بدلیس را حصن ذوالقرنین میخوانند و منبع رود وجله از انجاست که سایر انهار را زمیافارقین
از کوهستان کردستان باو ملحق میکرده و در صفت معوش نیز میرسید که از مکعرف او آب از
وجانب دیگرش آب دجله میرود و محصل کلام خواجه انجام اگر نقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار مرقوم ملک
بلاغت شعار کرده اند که در محل و زمانی که اسکندر از عراق و بابل بجانب روم نهضت فرموده
گذرش بر ساحل رود خانهٔ شط العرب افتاده و در صدد آن شده که هر آبی از اطراف بجوب
داخل رود خانه میشد از آبا بتصواب حکما امتحان نماید که کدام یک در خفت و ثقلت و خوشگوارش
برویکری فائق می آید بدینطریق عبور و مرور نموده تا بمحل میرسند که رود خانهٔ بدلیس داخل شط میشود چون
بمحک امتحان آزمایند سبکتر می آید و کفی از آنجای برداشته می امتحان مذاق ایشان خوشگوار می آید
بدین دستور کنار رود خانه که شارع عام لشکر قشون می آمده تا بمحلی میرسد که آب رود خانهٔ کور
و رباط بیکدیگر ملحق میکردند چون این هر دو آب را موازنه مینمایند آب رود خانه کور سبکتر
رود خانهٔ رباط بمذاق ایشان خوشگوار می آید همچنان بکنار رود خانه کور راکرفته بالا میروند تا بمحلی
که منبع رود خانه کور ست میرسند نظم مصطفا چون دل خلوت نشینان منور همچو چشم پاک چنان
رسید و قعر او تا کاو ماهیے مینمود همچو عنک از بیشهای

یجای یزک چندان عنک آورد ۞ پدید او نمود ذکر می دیے ۞ پناه آورده سوی چشمهٔ وی ۞
بجدی سر فکرچم فیروزان ۞ بیارد عکس در روی غوطه خوردن ۞ کند گر زنگی انجا گذاریے
کوشوید روی از عار غباری ۞ شود از کر ظلمت انچنان پاک ۞ که توان دید در روی عکس ادراک
انگوه و چشمه سار ان سبزه و کوهسار در قصر اسکندر در غایت لطافت و صفا در می آید و مکانی ملاحظه مفرمایند
که در قرون و اعوار روزگار چون انجا مذیده بلکه کوش زمانه از افواه و السنه مثل آن نشنیده
در اطراف سبزها فوخواسته و زمینش با نواع ریاحین و سنبل پرآسته جبالش مانند خضر سبز پوش و درختانش
خلعت گونا گون بر دوش نظم هوایش اعتدال جان کرفته ۞ نم از سرچشمهٔ حیوان کرفته ۞ زمینش آب بر آتشکده
درد کلهای رنگ رنگ پرآسته ۞ بباطش در نقاب بگل نعفته ۞ کل و لاله کاذر هم شکفته ۞ کاشش چون کلرخان و بزه
نوای بلبلانش عشق پرور ۞ رسیده سبزهایش تا کمر کاه ۞ درختانش زده بر سبز خرکاه ۞ اکر مرغی بشاخش آرمیدی
کشادی بایش بال و پریدی ۞ القصه آب و هوای انذیار موافق مزاج اسکندر افتاده چند روز بواسطهٔ صحت
رحل اقامت در سرچشمهٔ مذکور انداخته بتماشای عیش و خرمی بکستر انیدند و از کف ساقیان سیمین پای نمره
چنین جامهای بلورین نوشیدند و از ثمرهٔ عیش و عشرت و نوای سرود و بهجت بدایرهٔ چرخ نیلوفری
رسانیده و همانا که اندک عارضه داشته که در مابین عوام الناس مشهور است و در السنه و افواه مذکور
که پشوائی بستور شاخ کاو در سر او پیدا شده که هرچند اطباء حاذق و حکمای مدقق در ازالهٔ آن سعی وافر
و جهد مشکور نموده اند اثر بر آن مترتب نکشته و چند روز که در آنسر چشمه اقامت داشته اندرش نجلی
منبع شده و چند خچه اورده پس عارضهٔ مذکور نمانده و الحال مکانی مسطح در سر چشمهٔ مزبور هست که آنرا
چشمهٔ اسکندر میخوانند و در میانهٔ مردمان بدان مشهور ست بنا بر موافقت آب و هوای انجا بخاطر اسکندر
میرسد که شهر و قلعه بنا کند که قرنا بعد قرن و بطنا بعد بطن از آن باز کویند بدلیس نام غلام خود منبعث نماید
که در انجا قلعه و شهری بنا نماید که در متانت و حصانت بنوعی اقدام مینماید که اکر مثل من پادشاهی
اراده و تسخیر آن کند بکمتر مقصود و بکمترهٔ کاخش نرسد لهذا بس حسب الفرمان قضا جریان بتعمیر قلعه و عمارت
حصار مبادرت نموده و قریب بدو فرسخی چشمهٔ در مابین سر چشمهٔ و رود خانه کور و رباط در موضعی که الحال جای قلعه

و قصبهٔ بدلیس است بنا کرده باندک فرصتی باتمام میرساند و در محلی که اسکندر که از سفر ایران عودت
بانجا میرسد بدلیس در قلعه حصار را استوار کرده آماده جنگ و جدال و مستعد حرب و قتال شده و کران
از ربقهٔ اطاعت و فرمان برداری درکشیده اسکندر هرچند قاصد و پیغام فرستاد و گوش او را بهر
نصایح و در موعظ گرانبار کرد هیچ اثری بر آن مترتب نگشته همچنان حلقه بر در تمرد و عصیان زده
اسکندر نیز معتمد بحاصرهٔ قلعهٔ بدلیس نشده بعفو و اغماض درگذشت چون بکمتر از میانه مسافت باقی
شد بدلیس شمشیر و کفن در گردن انداخته کلید قلعه و مفتاح حصار در دست تا بتوجه پیشانهٔ اسکندری
و زبان عجز و لکنت رولسان استکانت بوی عتذار بدین مقال گشود که یا پادشاه عالم تمرد و عصیان بنده
باشارهٔ عالیه شیمهٔ یاری صادر شد چرا که در محلی که بندهٔ معتمد را بعمارت قلعه و حصار مامور گردانیده
بلفظ گهربار فرمودند که در متانت و استحکام قلعه بنوعی قیام بامر نمود که مثل من پادشاهی را لبعی و تمرد
تسخیر آن میسر نشود بلکه کمند تسخیر خواقین گردون سریر و سلاطین جهانگیر بر فتراک کاشش نرسیده و طایر عقل در
روشن دلان صافی ضمیر بشهپر احساس پرامون شرفات اساسش نگذشته بنا بدین فرمان واجب
الاطاعه بکمتر خیرات نموده و کمیت قباحت در میدان وقاحت دوانیده اکنون بهر عقوبت که
عالم پناه روادار و متوجیم اسکندر روادار بدلیس خوش آمده نام قلعه و بلده را بسالم موسوم ساخت حکم
و دارائی انجا را بطریق تملکیت و بستور تملیک بدو وارزانی داشته کلاه کوشهٔ قدر و منزلتش بامواج درجهٔ
ماه و آفتاب رسانید و چون بهمات مجوعی قلعهٔ بدلیس مثلث افتاده و بوسعهٔ آن وایم الاوقات
اضطراب و انقلاب خالی نیست و از ثقات و روات مرویست که در زمینهٔ سابقه مالیسار در قلعه بدلیس
سکان و متوطنان انجا را از کثرهٔ حیهٔ عیش بمشواری بوده آخر الامر حکیم در در کاه قلعه طلسمی تعبیه نموده تا مار
مار کمر کشته مزاحم مردمان نشود و الحال بشکل آدمی که مار در دست دارد و از سنگ تراشیده و در روی دیوار قلعه
و بطلسم درگاه اشتهار دارد و قصبه بدلیس در بندیست مابین دو باچان و دیاربکر و پیچه و آرتن که اگر حاجیان
ترکستان و هندوستان از ایران و عراق و خراسان بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما توفیق رفیق
و اگر سیاحان جده و زکیاره و تاجران خطا و چین در روس و سقلاب و بلغار و بسو و اکراد عرب و عجم و زنگیان

اکثر عالم

مسجدی ساخته امام و مؤذن نگاه داشته نماز جماعت میگذارند و در ادای فرایض و سنن همواره شعار اسلام
مرعی داشته همیشه مردمان قابل و فضایل در آن بلده طیبه نشو و نما یافته اند از انجمله مولانا اعظم قدوهٔ محققان
کمالات نفسانی مولانا عبد الرحیم لبیبی که مرد دانشمند بوده حاشیهٔ در کمال لطافت و دقیق بر مطالع نوشته
از او مصنفات مشهور بین الفضلا معروفست و مولانا محمد رقیبی که در علم فقه و حدیث سرآمد علما و مقبول فقهاست
برخیصی و برهندی حاشیه بنام امیر شرف حاکم بدلیس نوشته منظور خاص و عام است در لبیس نشو و نما کرده و حضرت قطب
المحققین و برهان المدققین حافظ اوضاع الشریعه قدوهٔ ارباب الطریقه شیخ عمار سیاه که مرید ابو نجیب آلدین بصره وردیت
و پیر شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی ارواحهم از بدلیس است و جناب فضایل مآبی عرفانشعاری مولانا شمس الدین
بدلیسی نیز عالم و عامل بوده و تالیفاتی در تصوف بحضرت شیخ عمار سیاه میرسد و بعد از ریاضاتی و مجاهداتی که در
کمال رسیده تفسیری در تصوف نوشته و مولانا ادریس حکیم ولد مولانا حسام الدین که مدتها منصب انشا
قونیلو بدو متعلق بوده و آخر بندگی مجلس سلطان سلیم خان سرافراشته در فتح مصر در رکاب نصرت اقتران سلطان سلیم
غزا در مدح سلطان کفته و این ابیات را در یکی از قصاید خود درج کرده و انها بکتب میکند حصر کسا و لقد نص
چو صاف و نام فضل را تو بمعیار ۞ ز مصر جامع فضلم نشد جوی حاصل ۞ که کشیده بخروار جاهلان خروار ۞ مکر که مصر شده
که یک خلال نیابم که برکنم ز نجار ۞ کرفتم انکه ندارم مروت حق حدمت ۞ ز مهر تو بود مرا این جرم زیاد ۞ دیار
چو بندزار و پریشان کرفت اهل سیاه ۞ باهل جاه اکر عرضه دهم شبه ۞ بجز وبیچد و فی الحال طی کند طومار ۞ چو مست در دکه ای
مجمع فضل ۞ سزد که مجمع علمی کنی تاسیس ۞ بهین ز عقلی و نقلی بافنون ادب ۞ ز شعبه طب ریاضی ریاض هر شجار ۞
علوم انکه مست معراجش ۞ چکونه رفعت ادریس را کند انکار ۞ و تاریخ فارسی در آثار و احوال سلاطین عثمانی نوشته
و قانون ایشان را در انجا درج کرده و الحق که در آن نسخه داد فصاحت و بلاغت داده و توان کفت که در سلاست
و روانی او را نظیری نیست چون مبنی بر احوال مشت نفر از سلاطین است موسوم بهشت بهشت کردیده و قرب پنجاه
هزار بیت است و در محلی که شاه اسمعیل خروج کرده و مذهب روافض را رواج داده مولانا ادریس تاریخ آن مذهب خبیث را
این قصه مسموع شد مولانا کمال الدین صهیب شیرازی که مصاحب مذیم مجلس خاص بود و فرمود که بمولانا نکته بود
نامی که این تاریخ را او کفته است یا خود مولانا بتمثال امر صادر شده و مکتوبی مشتمل بر انواع لطایف و ظرایف مولانا ادریس نوشته ارسال نموده

بنام معتمد شاه مولانا

کفته ام شاه اسمعیل را اواز جناب مولوی خوش آمده حکم همایون جهة طلب او و ترغیب بر خدمت خود
نموده فرستاده مولانا ازان ابا کرده و این قصیده که چند بیت ازان نوشته میشود در معذرت کفته

در مدح شاه اسمعیل اول کوید	
نامدار جم نشان کیتی پناه است والا جم	مرحبا میدان با عجب غلام خاندان خود
نامدار خسروان کیتی ستان کیتی پناه	که علم طاعه ز وی دید و بدان مشهور شد
چون احتلاط بنده و چون شیر شکر شد	ز چیست اطاعت است که در آیات و قانی
	هر جا نام اسمعیل نام بنده بر شد

ابو الفضل قندی از اعاظم کبار و افاضل نامدار بوده و منصب جلیل المراتب دفتر داری روم ایلی
پادشاهان سلیمان جاه غازی سپهر قدر کشته مدتی مدید دران مهم اوقات فرخنده سپاهات صرف کرد
اتفاقا در سفر او بنوعی که سمت کذر واقع شده از اسپکوه و اردکشتی نشسته بجانب استنبول میرفته اند
کهکاه باد نومیدی بر جانب پیشه و ملاطم دریای محنت و بلا مال فرزندان آن دولتمند کشته سفینه
عمر آن شوربختان در کرداب بلا غرق کردید و فلک امید آن نامرادان بساحل نجات نرسیده
نور قی حیات ایشان در بحر ممات ناپدید شد و شکم ماهی قابل جان ناچیز و پیشه هلاک کشته
کهکشان خبری و اثری بنا حیت بقا نرسید کشتی هر کس که شد غرقهٔ بطوفان او
چون عکس در آب دست و پا میزد و ابو الفضل قندی بعد از پسوزش آتش فراق فرزندان
رشته طول حیات بر وفق امل بچیده میتوفی و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام کل شیء هالک الا وجهه الحکم والیه ترجعون
برات حیاتش را بر شهر پستان عدم نوشته قابض ارواح طومار عمرش را در نوردید و از مولانا
ابو الفضل قندی یک فرزند دیکر نمانده منقطع النسل کردید و شیخ ابو طاهر الکردی که جناب افضل الاماثل
مخدومی پسیدی سپندی نور الملة و الدین عبد الرحمن جامی در نفحات ذکر او کرده از بدلیس است و هزار
فاضل الاتر ازش در جانب غربی بدلیس در محلهٔ کپور و اقع است و شکری شناکر که مدتی خدمت
امرا از سلطان و ملازمت شرف خان می نموده و آخر در سلک ندمای مجلس سلطان سلیم خان منخرط
و وقایع زمان او را بنظم آورده و سلیم نامه ناتمام نهاده و بالجمله که داد شاعری دران نسخه داده آنرا بدلیس است

بنام ابو طاهر کردی

بنام شکری

مولانا موسی

غرض که عمارهٔ بلده بدلپس مجمع فضلا و علما و منبع متبعان و دانشمندان است و جناب فضیلت

مولانا موسی که الحال تدریس مدرسهٔ شکریه بدو متعلق است از مولانا شاه حسین جد خود که عمر طبیعی

یافته بوده و صد و بیست مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بر قلم حروف نقل نمود که در زمانی که

ذوالقدر از نیابت شاه اسمعیل بحفظ و حراست و ضبط و صیانت ارجیش و عدجوار و بارکری

مبادرت مینمود با کماشتگان شرف خان که در سر حد اخلاط میبودند بنای عداوت و مخالفت

افتاد و شرف خان شیخ امیر ملا سپی را بجنگ بهلوم بیک فرستاده موازی پانصد نفر از طلبه و دانشمندان

بدلپس نیت غزا تیر و کمان برداشته همراه شیخ امیر متوجه ارجیش شدند و آب و هوای بدلپس

وصف عذوبت آب و هوای بدلپس

باتفاق جمهور از خیّر و صف پیرون است و لطافت و نزاهت باغات و عمارات آنشهر نهایت

تعریف افزون چنانچه جناب شیخ الاسلامی افضل الانامی مولانا عبد الخالق المشهور بشیخ زاده که

بی شائبهٔ تکلف و بیچ گونه تصلف و مدح کسی فی ذات حمیده صفاتش مظهر الطاف الهیست

و زبان معجز بیانش ترجمان آیات نامتناهی در تعریف آب و هوا و لطافت و صفای شهر مذکور گردیده

وه چه بدلپس که شهر مهنده و خجسته بنیاد
آب خضر و نفس عیسی ازو آب و هوا
جنة ما هیست که از زهر بهشت آب گرفت

شده از روی زمین باغ ارم را همتا
جه دیار است که او طیب و حی موجه شند
خواست صحرای عدن کند از آن خط

تا دران کی کند ناله مشکین را عرض
گفت با و بچه رش کین خیالیست خطا
مشک چین آمده خاک سر ان کوی شکست

مر و انجا که متاع تو بود خاک بها
خجل از نیست که او صفوت خاک جوار
ز کلپتان خجل آمده عنبر سیرا

تا غباری ز سواد سپاهت پاکش سوی خلد
تا کند غالیه انگیز نسیم جعد حورا
لیک هر چند که پیرشته دران گردد

بغباری نرشته بش و پست رپس ایں صفا
و در زمستان اگرچه کثرت برف و اشتداد و یخبندان چند روزه در انجا

بیشتر از محال دیگر پست اما با وجود این هوایش چندان بر و دت ندارد که مردم متأذی شوند

میوهٔ بدلپس

و از میوهای سرد سیری چون سیب و امرود در انجا در غایت خوبی و نهایت نازکی پیدا میشود

از اطراف و جوانب اقسام میوه بخصوص خربزه و انگور ببلدهٔ مذکور می آید و همگی سکنه و متوطنان شهر

خانهای تابستانی در باغات خود پیاخته اند و در اول فصل بهار که آفتاب عالمتاب بمجاورات اعتدال

نقطه رسی رسید و نسیم جانپرور و روزی در اطراف صحرا و مرغزار و صحن چمن و گلزار وزید

جوامع و مدارس و زوایا

درانجا میروئید و شش ماه علی التوالی در باغ و باغچهای که میوهای لطافت آمیش شیرین تر از

شهد و جان است و سبزهای صحن پستانیش دلفریب تر از خط عذار جانان بسیار میبرند

و در اوائل حزیران که چشمه و انجم سپاه همایون بر برج میزان انداخت و بار دیگر بزرخانه علیار

مغرب مرو پله تراز روی روز و شب را برابر ساخت و فراش باد عرصهٔ باغ و پیاخت پستانرا

بساط زربفت و دیبای چینی بهار انداخت و از فی انهار اکرم نسیم اعتدال آمین هوا برخاست

درانجا نامی مستانی می آیند و با لیلیا انجا از مفلس و غنی و غریب و شهری سیمه خوب میبوزند و در

حمامات تمیز سیمه جیب پوخته میشود و چون بعضی اوقات در زمستان از کثرت برف طریق عبور

و مرور پوشیده و مستور میشد می گردد از قدیم الایام سلاطین معدلت کزین و خواقین حشمت آئین

بر بسط مخالفت طریق کرم مسلوک داشته و از جمع تکالیف عرفیه و شرعیه معاف

و مسلوک داشته اند و احکام شریعه غرا و فرامین مطاعه مؤکد بلغت داده و حکام

انجا تا بامروز از مسپاجد و مدارس پیش خواتق و حظایر و حمامات و قطرات بسیار پیاخته اند جنانچه

بر شط و یک پل از چشمک تراشیده در میانهٔ شهر موجود پست که مردم بزانجا تردد می کنند و

جهة جامع بزرگ دیگر پست که یکی از انجمله از بناهای سلاطین سلفیست و تاریخ آنرا بخط کوفی نوشته اند

و انجا جامع کهنه اشتهار دارد و جامع دیگر در اوایل کلیسیای ارامنه بوده در حینی که لشکر اسلام را

فتح شهر میسر شده آنرا مسجد نموده اند و بقزل مسجد ملقبست و جامع دیگر امر تمپل الدین والی انجا

در موضعی که مشهور پست بکوک میدان مع زاویه بنا کرده و میسا شمسیه کرده اند و چهارم

جامع شرفیه پست که شرف خان جد فقیر با مدرسه و زاویه بنا کرده و بشرفیه موسوم گردانیده

و در ین جوامع همامان و مؤذنان منصوب اند و مرکدام مبلغ خطیر موظف و معلوم پست که از

زمان ظهور اسلام تا این وقت مرکز جمعه و جماعت در انجا فوت نشده باشد و شکریه و ادریسیه

و خطیره و اخلاصیه مدرسه و یکر پست که بالفعل مملو از طلا پست و تدریس مدارس

بلدر پیان فضیلت شعار بلاغت و ثار مفوض از جمله مدرسین مدرسهٔ اخلاصیه جناب مولانا نورالدین محمد
پیرانشی متعلق اسپت که در ماپین علماء کردستان بعلو فطرت و پختگی متر لت مشهور سپت در علم
تفسیر و ادبیات و منطق و کلام مهارت تمام دارد و مدرسین مدرسهٔ جاجیه جناب تقوت شعاری
قناعت آثاری مولانا محمد صوفیسپت که باعتقاد راقم حروف با مانت و دیانت و راستی و
درستی او و در میانهٔ فضلا و فقهاء کردستان کسی نیسپت و در نیولا تدریس مدرسهٔ شرفیه مولانا مختصر
مفوض گشته که بی شایبهٔ ریا در علم تفسیر و حدیث و فقه نظیر ندارد و مقرر سپت که هر کس نزد او
چیزی خوانده بمرتبهٔ کمال رسیده و دیگر مردمان فاضل و قابل در آن بلده بسیار سپت و بطاعت
علی الخصوص معمار معدلت موفق الخیرات و المبرات مستجمع الکمالات و الصفات ملاذ الارامل و الیتامی
و معاذ اصحاب الفضل و التعلم موتمن الدولة السلطانیة و معتمد الحضرت الخاقانیة میرزا شاه
میرزا میران علیه الرحمة و الغفران تکیهٔ حمام در پسک رخام و دو دورب خوان موازی
صد باب دکاکین و رویه و دو باغخانه و غیره متعلقات دیگر بنا نهاده که انتفاع کلی از آن
متصور سپت و جمیع اینها را وقف زاویه را سو کرده و آثار خیرات و مبرات عمومی الیه صفای
در بلدهٔ مزبوره بهم رسیده و حضرت فضیلت شعاری فضائلت و بلاغت و ثاری مآبی
محمد جان افندی که در اصل از قضاة و اکابر زادگان بلدهٔ مزبوره سپت و اباً عن جد متعهد
مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند بوده تاریخ بنای عمارت او را بنای چنین واقع
و قطع نظر از احداث عمارت مذکور کرده مرحوم مزبور مکتب امور معظمه گشته و باندک
فرصتی خانجه حالیانه مشکور و مستحسن بوده باشد باتمام رسانیده اولا بنای عمارت را بنوا
که در ماپین قریهٔ تاتوان و شهر بدلیس واقع شده و آن مشتمل سپت بر دو باب کاروانسرای
وسیع و یکدرب زاویهٔ رفیع و یک حمام باصفا و ده دکان علافی و بقالی و یکفر دمسجد روح افزا
و تخمیناً از دوازده هزار ذرع مسافت آب را بدانجا آورده و اثر آبادانی و علامت معموری
ظاهر گردانیده و موازی سی خانه کوچ از کفره و اسپلامیه در آنجا آورده و بجهة آینده و رونده

شوربادان و چراغ تعین کرده و از امراء و اعیان و ترک و تاجیک و عرب و عجم و هنده
و از آمد و مرکس که میهمان میشود فراخور حال او رعایت می کنند و نفس الامر محلیسپت که در ماپین
شهر و تاتوان کاروان سپلای متعدده میسپت اما بواسپطهٔ کثرت برف و شدت سرما موازی
چند نفر از آینده و رونده در معرض تلف بود سپلاطین و حکام کرام تخصیص آباء و اجداد عظام
این مهتمام خجسته فرجام را ارادهٔ تعمیر انجا کرده اند بلکه بناهای متعدده نهاده اما بسبب موانع
و انقلاب دوران ناتمام مانده و صورت اختتام نپذیرفته ع تا کرا رانجت و تا کرا رورے
و الحال قریب بسپت سال اسپت که از آثار خیرات آن مرحوم مغفور متنفسی در انجا ضایع
نشده آینده و رونده و حجاج و مذوا ندو تجار بیوفا میسپت و فراغت تردد کرده میکذرند
و بنا در بلده همان جامع مع مدرسه و کورخانهٔ در غایت صفا بنا کرده و باتمام رسانیده
و حافظان خوش الحان و اماکن متبقی قرات دوان و معونتان شیرین لهجه تعمیر او مجاوران
مؤدب تعراف در انجا نصب کرده و تحریک فراخور استعداد ایشان وظیفه تعین کرده
و بعد از او اصلوق خمیسه لدر برای بروج پر شور و شوش قیام و اقدام بقرات فاتحه فایحه مینمایند
و در لیالی جمعه و دو شنبه حتمات و اقع میشود و هلا و غدغه ثواب این بروح بزرگوارش وارد سپت
و ثالثاً هادی و دلیل راه مسپود اوراق گشته باجمعی کثیر از عشیرت روزکی که مدتی پیر گشته بتیه
و غریق بحر ندامت شده بودیم و قریب جهل و چهار سپال از جفای اغیار ترک یار و دیار و
ملک و عقار کرده و بدیار قرلباشیه افتاده و بشیندن تنجان هرزهٔ اوانی و لیام ایشان
گرفتار گشته بجد و جهد تمام بکلزار نجار اسپلام و وطن مألوف و مسکن معهود آباء و اجداد کرام
این مهتمام رسانیدند محصل کلام غرایب انجام آنکه در محلی که پادشاه مرحوم مغفور سلطان محمد
فقهرا از حکومت نخجوان و لالت دیار اسپلام و وعدهٔ ایالت اوجاق مورونی کردوا
چیره و پاشا شده و در آن وادی آنمقدار سعی و اهتمام نمود که فوقش متصور نیسپت و حوالی
مزار نفیس ازم و فدن و پیر و برنا که سپاها از حضرت حق سبحانه و تعالی دیار اسپلام

محمد سراینی
محمد صوفی
مولانا خضر
جام
محمد جان
کاروانسرای سراینی خود و باغ
در راه هوا

اخلاط

طلب میفرمودند همراه فقیر بدان دولت عظمی وسعادت کبری مشرف شدند والحمد لله علی ذلک

حسین

ودیگر شهر بدلیس را نهایت اطراف ونواحی خوبست از انجمله یکی اخلاط است که آنرا شهر دوم المیافارقین

مولانا معین الدین

وبعضی اوقات دارالملک پادشاهان ارمن بوده ودر زمان انوشیروان اما الیوم خانه اش

رصد

جاماسیب تعلق میداشته وهوای اخلاط درغایت لطافتست وباغستان بسیار ومیوه

تخریب

ابدار از مرقیم وارد تخصیص قیسی وسیب درکمال لطافت وتراکت میشود بحیثیکه یکدانه

درو زن صد درم بیشتر باشد وسیب اخلاطی درولایت آذربایجان مشهورست وآثار

بقاع خیر درانجا از مساجد ومدارس وخطایر وخوانق موفور وهواره ظهور اولیاء وعلما

ومشایخ ازانجا بوده از جمله سید حسین اخلاطی که درعلوم ظاهری وباطنی سرآمد علماء عصر

ودرجفر جامع ازمشاهیر وبرسیت بواسطهٔ انقلاب دوران وقرارت لشکر قیامت اثر جهانخان

که درایران وتوران واقع شد از روی علم جفر واسطه قبل ازظهور فتنه مغول بامعارفی دوازده

هزار خانه وار از اقوام ومریدان ومعتقدان خود ترک اوطان کرده بجانب مصر روان شدند

وتا هنگام رحلت سیادت پناه مزبور از عالم درانجا میبوده وهزار فایض الانوار اش درانجا

والحال درمصر محله ایست که موسوم ایست بمحلهٔ اخلاطیان ودیگری از جمله فضلاء انجا مولانا محی الدین محمد اخلاطیست

که درعلم ریاضی وهیئات ذوفنون زمان ایست وجوانخواجه نصیر الدین محمد طوسی

حبیب الاشارهٔ هلاکوخان درمراغه تمیز شروع درپنج رصد ونوشتن زیج کرد مولانا را

از اخلاط آورده باتفاق مومی الیه ومؤید الدین عرضی ونجم الدین دبیران قزوینی آن کار را

باتمام رسانیدند اما شهر مزبور بواسطهٔ بعضی قرارت که درزمان ظهور اسلام درانجا واقع شده

منهدم گشت اولادر شهور سنه ست وعشرین وستمایه سلطان جلال الدین خوارزمشاه

بدانجا آمده وبقهر وغلبه ازسلاحه کرفته قتل بسیار کرد وبعد ازان لشکر مغول آمده از

کرفته قتل وخرابی از حد بیرون نمودند ودرسنه اربع واربعین وستمایه زلزله عظیم

واقع شده اکثر عمارات انجارا خراب کرد ودرسنه خمس [illegible] تسعمایه شاه طهماسب

قلعه وکان

موش

قلعهٔ وکان اخلاط را ممحصره کرده از کماشتکان سلطان سلیمان خان مستخلص کردانیدند

وتجریب قلعه مزبوره فرموده در یکساعت بخاک تیره برابر ساختند وبعد ازان سلطان

سلیمان خان قلعه وشهر قدیمی را بطرف نموده قلعه وحصار درکنار دریاچه بنا کرد وبدین سبب

بالکلیه شهر قدیمی ویران کشته قصبهٔ جدید نیز معمور نشد نظم جهان باباطخرابست برکذر کهسل

کمان مبرکه بکشت کل شود معمور — وناحیهٔ دیگر بدلیس موش است وآن نیز شهر قدیم الماست

واثر شهریت او از عمارت قلعه وحصار پیداست ودرزمان تصرف آبا واجداد

قیصر قلعه آنرا مقدار یک فرسخ بطرف جنوبی شهر بربالای کوه بنا کرده اند ودرثانی الحال

سلطان سلیمان خان نصف قلعهٔ قدیمی انجارا که درطرف غربی شهر بربالای تلی واقع شده

عمارت کرده وبالفعل تا موازی پنجاه نفر درو ساکن ومستحفظ دارد وموش در اصطلاح

ارامنه دیه را میکویند واز کثرهٔ درختان انکور می دانند وغلهٔ بسیار درانجا حاصل میشود وصحرای خوب وعلف زار مرغوب

دارد ودر رعایا انجارا کاو وکوسفند وکاومیش بسیارست خانه مرفت کاوی که کویان

عبارت ازان آسیاست بلیست وچهارکاو وکاومیش می نبدد وصحرای موش کس الاس

بوشاو اسپی اشتهار دارد تخمیناً وهشت فرسخ درطول وسه فرسخ درعرض بوده باشد

زمینست بغایت مبسوط وهموار واطراف آن کوهستان بریشهٔ سبز وخرم وهمیشه سلاقات

پربرف وچشمسارهای بسیار ورود خانهای فراوان درانجا می باشد خانه آب فرات

ازجانب شمالی آن صحرا آمده ثلث آن راقطع می کند وبطرف جنوبی میرود ورود خانه

معروف بقره صو ازجانب شرقی می آید واز حدود بسط جریان کرده داخل آب

فرات میشود ودرفصل پائیز بازهای اعلای بی نظیر درکوهستان او میکیرند واقسام

شکار مرغ وماهی درآن صحرا پیدا میشود وقرایا را ارامنه درحوالی وحاشیهٔ آن

بسیار واقع شده [illegible] ویرانیش بقول حمدالله مستوفی درزمان سلاطین چنکیزیه

شصت و نه هزار و پانصد دینار بود و در زمان سلاطین عثمانیه بموجب دفاتر خاقانی سلطان محمد خان
که هر دوازده عثمانی یک مثقال نقره خالص است و روایتیست که قبل از
ظهور اسلام در زمان حکام ارامنه شخصی که حاکم انجا بوده عرض لشکر خود را دیده ششصد اسب
الاجه در عسکر او موجود بوده و هنوز تأسف میخورده که موش حاکم و صاحب باتدبیری ندارد
و ناحیه مشهور دیگر بدلیس خنوس است که ییلاقات وسیع دارد و از انجمله یکی صوشهری و دیگری
بیک کول و دیگری جبل شرف الدین است که الوسیات اکراد در زمان آبا و اجداد محرر اوراق
در انجا ییلامیشی کرده منافع بسیار از ان ممر حاصل ایشان میشده و دو چشمه آب دیگر است در انجا که از
یکی ملح سفید و از دیگری نمک احمر حاصل میشود و هر سال چهار صد هزار عثمانی از انجا پیدا میگردد
و در حقوق دیوانی امثال موش است اگرچه رعایای ارامنه انجا کمتر شده اند اما اکثر قریه و مزرعه
انجا را باقطاع و صاحب تیمار داده اند و بالفعل موازی چهار صد سوار صاحب اقطاع در انجا هست
و اسبان راهوار نامدار در ناحیه مزبوره پیدا میشود و سیوای غله چیزی دیگر در انجا حاصل
نمیگردد و از غرایبات انجا دریاچه ایست مشهور ببولانق که اطراف آن بر وجه تخمین یک فرسخ
بوده باشد و علی الدوام آبش گل آلود مایل بسرخیست و رودخانه هم که از ان دریاچه بیرون
می آید بنوعی گل آلود است که امکان صاف شدن ندارد و دریاچه دیگر در میانه بولانق و
اخلاط واقع شده که آنرا دریای نازک میخوانند آبش در غایت شیرینی و شفافیست و در زمستان
چنان یخ می بندد که کاروان چهار ماه بر بالای او تردد میکند و قریب بحمل که یخ او میشکند
صدای او نزدیک بسه فرسخ میرود و چون یخ برطرف شد و در هوا اعتدال بهم رسید
از انجا ماهی بسیار برودخانهای کوچک که داخل دریاچه میشود بیرون می آید و مردم
خنوس و اخلاط هر کس آمده چندانکه مطلب ایشان است صید ماهی میکنند چنانچه شخصی واحد
در یک روز سه خروار ماهی صید می تواند کرد و چند دفعه عملداران دیوانی از او اجازه
و التزام ماهی کردند که مبلغ کلی از ان بدیوان عالی عاید گردانند اتفاقا در ان سنوات

خنوس

بیک کول

بولانق کول

نازک کول

ماهی از دریا بیرون نیامده چیزی حاصل نشد و کوهی عظیم در جانب شمالی بدلیس واقع شده
که بکوه نمرود مشهور است و زبان زده مردم چنان است که در زمستان قشلاق در روحا
می کرده و در تابستان ییلاق درین کوه مینموده و در انجا قلاع و حصار و منازل عالی
ساخته بوده چون غضب الهی متوجه او شده از بالای کوه عمارات مزبوره سرنگون گشته
بنوعی در کوره زمین رفته که آب از محل او بر آمده با وجود آنکه کوه از زمین زیاده از دو هزار
ذرع مرتفع است و تخمینا یکهزار و پانصد ذرع دیگر کوه بزمین در رفته و آب از انجا بر آمده
و بمثابه دریاچه شده که اطراف او سه فرسخ شرعی هست و از کثره سنگلاخ بغیر از سه راه زیاده
بر کنار او تردد نمیتوان کرد و دو راه را سواره و یکی را پیاده و بعضی محال کنار دریاچه را
که کاویده اند آب گرم از انجا بیرون آمده و فی الجمله سنگهایی که در اطراف و نواحی او
بنظر در می آید سوده است و از جانب شمالی دریاچه از مهابت کوه که فرو رفته جرمی سیاه
کثیفی مانند ضایع گشته آهن که از کوره آهن پیدا میشود و در وزن و ضلالت از ان
سختتر از زمین جوشیده میل بجانب نشیب کرده و در هر مدت طریقه تزاید و تضاعف
می پذیرد و در ارتفاع پنجاه ذرع بوده باشد و در طول تخمینا ششصد ذرع و چنان بر
هم جوشیده است که از ان پاره که در وزن یکمن شرعی بوده باشد بصد هزار محنت
و مشقت جدا میشود القدرة لله تبارک و تعالی سطر اول در بیان احوال عشیرت
روزکی و سبب وجه تسمیه ایشان بر ضمایر مهر مآثر فارسیان میدان فصاحت و خواطر
حقیقت مدار شهسواران عرصه بلاغت مخفی نماند که روزکی لفظ دریست و بعضی املای آنرا
بجای عجمی و شین هم نوشته اند اما روزکی در اصل عبارت از یک روز است و کی که در آخر لفظ
روز واقع شده کاف و یای وحدتست مثل خواجگی و پردگی و گفتگی و زندگی و امثال آن
و بعضی از فصحای بلاغت انتما برانند که کاف و یا در فارسی از برای تصغیر هم آمده است و میتواند
بود که املای شین و جیم مقتضای طبع کردی باشد چه بکلک ثقات روات منضبطست و در سلک صحاح

اخبار و آثار مخطه که عشیرت بلندعت روزکی در یک روز از پست و جهار قبیلهٔ اکراد در موضع
طاب خویت جمع گشته اند و منقسم بدو فرقه شده دوازده گروه بلباسی ملقب گشته اند و دوازده
دیگر بقوالیسی و بلباسی و قوالیس نام دو قریه اسپت از قرایاد حکاری و بروایتی نام دو طایفه
از طوایف بابان اما بروایت اشهر و باتفاق اهل خبر آغایان بلباسی و قوالیسی از شیانهٔ عشیرت
بابان آمده اند محصل کلام انکه جون در موضع طاب جمع شده اند و اراضی انجا را در میانهٔ خود قطعه
قسمت نموده دران موضع یک دل و یک زبان گشته از برای خود حاکمی نصب کرده از او
در میانهٔ عشیرت مزبور حکایت مشهور اسپت که هر کس در قریهٔ طاب حصه از ان اراضی مقسومه دارد
روزکی الاصل بلسپت و بعد از انکه پیر در رتبهٔ اطاعت حاکم خود نهاده اند شروع در مملکت
گیری نموده اند منقول اسپت که دران عصر حاکم بدلیس و حزو تاویت نام شخصی از حکام کرمیان بود
عشایر مزبوره ولایت بدلیس و حزو را از و بستخلاص کرده اند و بروایتی بدلیس را از عشیرت کرکی
و حزو را از کرجی گرفته اند و باعتقاد بعضی از اغزه بدلیس را از عشیرت ذوقیسی اشراف بوده اند
علی العهدة علی الراوی القصه جون ولایت بدلیس را بید تصرف و قبضهٔ تسخیر در آورده اند و مدتی الامر
حکومتشان تمادی شده شخصی که متصدی امور حکومت و متکفل مهام امارت ایشان بوده فوت
کرده منقطع النسل میشود و عشیرت مزبوره از بیحاکمی در یک دیگر افتاده کردن باطاعت هم

نمی نهند و مضمون این ابیات مولانا هاتفی بطور سیر آمد که نظم	کند قحبه میسپت در کهپت قی
اگر جوب حاکم بنا شد زنی	که فریاد رس را ندارد کسپت
بران مملکت زار باید گریست	

جون مدتی بدین وتیره میگذرد رؤسای عشایر و قبایل درین باب با یکدیگر مشاوره نموده قرار
بدان قرار میدهند که غازالدین و ضیاالدین دو برادر از نسل پادشاهان اکاسپره در شهر خلاط
ایشانرا در میانه خود می یابد آورده هر کدام که لیاقت و استعداد حکومت داشته باشند بحکومت و
والایی نصب کرده و عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار او گذاشته تا در کار و بار مملکت رونقی
پیدا کشته کسی را مجال غدر و عصیان نبوده باشد صغیر و کبیر عشیرت بدین معامله راضی کشته

پیرموی تخلف نمی کنند و آن شهزادکان را باعزاز و اکرام تمام از اخلاط روانه بدلیس
می آورند و کرومی غازالدین را در بلدهٔ مزبوره و فرقوضیا الدین را در حزو بحکومت برداشته
پیر در رتبهٔ اطاعت ایشان می نهند و در ترتیق و فتق مهمات ملکی و مالی خود را در کف کفایت
ایشان گذاشته عنان اختیار مملکت را در قبضهٔ اقتدار شان میسکذارند و نفس الامر عشیرت
روزکی در میان عشایر و قبایل کردستان بکثرهٔ نجاوت و شجاعت و فرط مردانکی و غیرت
معروف اند و بوفور ناموس و بصفت راستی و درستی و دیانت و امانت موصوف
مرکاه عقوبت و صعوبت بر پیر حاکمان ایشان آمده دقیقهٔ از دقایق خدمتکاری و وظیفهٔ از وظایف
همراهی و جان سپاری نامرعی نگذاشته اند و مرقت که ولایت بدلیس از تصرف ایشان بیرون
رفته و حاکمانشان بر طرف گشته بچنین پیر و رای خود بی امداد و معاونت و کران متوکل و متوسل
بحبل الله گشته ولایت خود را بتصرف در آورده اند و در میانهٔ اکراد مشهور اسپت که بعد از
پسکی که قلعهٔ بدلیس بکار برده اند یک پیر روزکی رفته و مرد پادشاه ذی شوکت را که از او
تسخیر کردستان شود مقرر است که اول با حاکمان بدلیس و عشیرت روزکی منازعه و منافسه
می نمایند تا مادامی که عشیرت روزکی مطیع و منقاد نکردند سایر عشایر کردستان باطاعت
و انقیاد کردن نمی نهند و نهاد و حینی که پادشاه سلیمان جاه ولایت بدلیس را از شمس الدین خان
حاکم انجا گرفت و شمس الدین خان از بیم غضب سلیمانی بولایت عجم رفت طایفهٔ بایکی و مودکی
و بلباسی پنه سال کردن باطاعت کماشتکان آل عثمان تهاونذ حتی جمع اکراد بهجوم کرده
بیکبار بر ایشان آورده انخاعه را رام نتوانسته کرده تا منکامی که پادشاه سلیمان خان
مرحوم و رهٔ کفندور را معاف و مسلم تمود و اولاد شیخ امیر بلباسی ابراهیم و قاسم را امیدوار
نساخت نزور و غلبه میسر نکشته و اکثر اوقات امیرزادکان کردستان بر بدلیس می آمدند
و اوقات نفراغت میکذرانند و طایفهٔ روزکی نیز در بلاد غربت بجفای مفارقت و
مهاجرت پای ثبات و وقار استوار کرده و صبر و تحمل شعار و دثار خود ساخته بمراتب اعلی میرسند

وبدین سبب بر سایر عشایر کردستان امتیاز دارند و این طایفه منقسم به بیست و چهار شعبه میشود
از انجمله پنج شعبه که ۱ قپانی ۲ و بایکی ۳ و مودکی ۴ و ذوقپسی ۵ و زیدانی بوده باشد ایماق قدیمی
ولایت بدلیس اند و نانزده دیگر بلباسی و قوالیست عشیرت بلباسی ۱ کله چیری ۲ خربیلی ۳
مالکی ۴ خیارطه ۵ کوری ۶ بریشی ۷ سکری ۸ بلباسی ۹ کاریسی ۱۰ بیدوزی عشیرت قوالیسی
۱ زردوزی ۲ انداکی ۳ قوالیسی ۴ بیرتانی ۵ کردکی ۶ سپهروی ۷ کاشاخی ۸ عزرانی ۹
استورکی سطر دویم در بیان نسب حاکمان بدلیس که بکجا منتهی میشود بتواتر بصحت رسیده
و در بعضی نسخ تواریخ بنظر آمده که نسب حکام بدلیس بملوک اکاسره میرسد و بین الناس از
اولاد انوشیروان اشتهار دارند اما اصح آنست که در زمان انوشیروان جاماسب بن فیروز
که پنجم کسریست بنیابت قباد بحکومت و دارایی ولایت ارمن و شیروان قیام مینمود و چون
وفات یافت از و ۱ نرسی ۲ و بهواط ۳ و سرخاب سه پسر ماند نرسی قایم مقام پدر گشته نوشیروان
نیز در تربیت او کما ینبغی کوشید و یوما فیوما مراتب او طریقه تزاید پذیرفته تا آنکه لشکر بگیلان کشید
و آنجا را بقهر و غلبه مسخر گردانیده دختر از ملوک گیلان گرفته از و پسری در وجود آمده موسوم
بجیلانشاه گردانید و ملوک رستمدار از اولاد اویند و سرخاب بحکومت شیروان قناعت کرده
سلسله نسب حاکمان شیروان بدو میرسد و بهواط در اخلاط توطن اختیار کرده باندک دخل قناعت نمود
و بدستور آبا و اجداد خود در اتساع ملک نکوشید و نسب حکام بدلیس بدو منتهی میگردد و با
ملوک رستمدار و شیروان حکام بدلیس بنی اعمام اند و بروایت صحیح امروز که تاریخ هجری در سلخ
شهر ذی حجة الحرام سنه خمس و الفست هفتصد و شصت سال است که حکومت و دارایی بلده
بدلیس مع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات در تصرف حاکمان آنجاست مگر قریب
یکصد و ده سال که از دست ایشان بیرون رفته و بتصرف مردم بیگانه در آمده و چهار طبقه
از سلاطین که ید تصرف در ولایت مذکوره دراز کرده اند احوال هر کدام بعد ازین بتفصیل در محلش
مذکور خواهد شد القصه چنانچه سابقا رقم زده کلک غم زدا گردید که عزالدین را در بدلیس و ضیاالدین را

در خرو

در خرو عشیرت روزکی بحکومت برداشتند و چند وقت از حکومت ایشان مرور کرد میل مردم
بدلیس آنا فآنا بجانب ضیاالدین زیاده میشد و بعزالدین تنزل مینمود چون ضیاالدین بمقدمه
واقف گردید و میل مردم بدلیس را نسبت بخود در درجه اعلی و مرتبه قصوی مشاهده فرمود
از خرو باراده ملاقات برادر بجانب بدلیس نهضت نمود و بعد از شرف ملاقات برادران
بساط عیش و عشرت گسترده اوقات بفراغت هرچه تمامتر بگذرانیدند و ضیاالدین آب و
هوای بدلیس را موافق مزاج خود یافته مع هذا توجه خاطر وضیع و شریف بلده مزبوره را
بخود جزم نمود میل حکومت بدلیس از زمین دلش سر زد و در خفیه زبان با مردم قلعه یکی
کرده مقدمه نمود که در هنگام رفتن برادرم بمشایعت من از قلعه بیرون خواهد آمد من تقریبی
ساخته بقلعه مراجعت خواهم کرد چون ضیاالدین از برادر رخصت انصراف حاصل کرده متوجه
خرو شد عزالدین تشییع موکب برادر نموده چون اندک مسافت از شهر واقع شد ضیاالدین
با برادر گفت که انگشتر من در قلعه مانده و بغیر از من کسی بران اطلاع ندارد که در کجاست
اگر چنانچه لحظه توقف فرمایید تا من بقلعه رفته خاتم خود را بدست آورم دور از اشفاق
برادری نیست عزالدین در همان مکان توقف نموده ضیاالدین بقلعه معاودت مینماید
و چون داخل قلعه شده در قلعه را استوار کرده پیغام ببرادر میفرستد که توقع از مکارم
اخلاق اخوی آن است که چند روز ایشان در خرو ساکن شوند و بنده در بدلیس که آب
و هوای اینجا بسیار موافق مزاج فقیر افتاده عزالدین چون ازین مقدمه واقف می گردد بدر قلعه
آمده هرچند با برادر بیمروت مبالغه و ابرام میکند اثر بران مترتب نمی شود بالضروره
راه خرو پیش گرفته حکومت آن ولایت بدو قرار گرفت و حالا حاکمانی که در خرو هستند
از نسل اویند که بغرزان اشتهار دارند و حکام بدلیس از نتایج و بنایر ضیاالدین که
بدیادینان مشهورند و اسامی حکام بدلیس که در کتب تواریخ بنظر در آمده هژده نفر است
و مدت حکومتشان از چهارصد و پنجاه سال متجاوز است که در آن دیار حکومت کرده ترک

علاقه نکرده اند و اسم آن شخصی که عماد الدین اتابک بن آقسنقر بدلیس را ازو گرفته از کتبی که در وقت
تسوید این نسخه در نظر بود معلوم نشد و بعد از سلجوقیان در اواخر زمان خوارزمیان که سلطان جلال الدین
بن سلطان محمد خوارزمشاه به بدلیس آمده حاکم ملک اشرف بوده و بعد از آن برادرش ملک مجد الدین
حکومت نموده و بعد ازو عز الدین و بعد ازو ابوبکر و بعد ازو امیر شیخ شرف و بعد ازو
امیر ضیاء الدین و بعد ازو حاجی شرف بن امیر ضیاء الدین که معاصر امیر تیمور گورکان بوده و با امیر
مزبور ملاقی گشته و از زمان او تا حال که حکومت بحسب ارث بمسود اوراق انتقال کرده
احوال حکام بدلیس مربوط است و سوانح قضایای ایام حکومت هر یک از ایشان در محل خود
بتفصیل مذکور خواهد شد و بعضی از حاکمان مزبور که از تاثیر نظر کیمیا اثر سلاطین بلند همت و یمن
پرتو مرحمت خواقین سعادتمند ذی شوکت پایه قدر و منزلت باوج ذروه وثقی رسانیده اند و
برخی که از صرصر سموم قهر و شعله آتش غضب پادشاهان عالیمقدار و خواقین صاحب اقتدار سوخته اند
و دود بیداد از دودمانشان برآمده بتقریب مذکور خواهد گردید بعون الله الملک المجید
اولا کسی که از سلاطین اسلامیه متعرض ولایت حکام بدلیس شده سلاجقه آذربایجان است و شرح
این قصه چنان است که در زمان سلطان محمود بن سلطان محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی شحنگی بعضی
از ولایت عراق عرب بعماد الدین اتابک بن آقسنقر مفوض گردید و او در آن امر بواجبی
دخل کرده در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت کما ینبغی قیام و اقدام نمود و در سنه
احدی عشر و خمسمائه صاحب موصل فوت کرده حکومت آنجا را علاوه منصب خود گردانید
و یوما فیوما درجه دولت او ارتفاع گرفته تا آنکه لشکر بطرف شام و حلب کشید و باندک
زمانی آن ولایت را تحت تصرف درآورد و در سنه اربع و ثلثین و خمسمائه حرکت
بصوب کردستان و دیار بکر نموده بدلیس و جزیره را بحیطه ضبط درآورد و قلعه اشب کردستان را
کنده بجای آن قلعه بنا کرده موسوم بنام خود گردانید و الحال بعمادیه مشهور است و قریب
چهل سال ولایت کردستان تخصیص بلده بدلیس در تصرف سلاجقه بود تا در شهور سنه ست و سبعین و خمسمائه

سلطان صالح الدین

سلطان صالح الدین بن نور الدین و سیف الدین غازی اتابکی در محاربه مصریان شکسته منهزم گشتند
بعد از آن آثار کسوف در چهره آفتاب دولتشان ظاهر و علامت خسوف در جبین ماه مملکتشان
باهر شد و عشرت روزگی که سالها در پس سحاب غم متواری شده بودند و چون جانوران وحشی
در کوه و جنگل آرمیده و همواره منتظر فرصت زمان و مترصد وقت چنان بودند مانند
ببر بیان و شیر ژیان از قله کوه بر باز ماندگان اتابکان حمله آوردند و ساحت دشت
و کوه را از غبار اغیار بصیقل شمشیر زهر آبدار پاک گردانیدند و اسامی حاکمانی که در آن عصر
از اتابکان در بدلیس حکومت نموده اند از کتب تواریخی که در نظر بود معلوم نشد اما آثار بقاع
خیر ایشان از جوامع و رباطات و قنطرات در شهر بدلیس و بلده اخلاط بسیار است که تاریخ
آنرا بخط کوفی معقلی نوشته اند و بروایت مدت بلده بدلیس در تصرف قزل ارسلان اتابکی بوده
در هنگامی که شحنگی عراق عرب به آقسنقر اتابکی مفوض شد شحنگی اران و آذربایجان نیز بایلدگز
اتابکی که جد قزل ارسلان است مقرر گردید زمان حکومتشان موافق و تاریخ ایالتشان مطابق است
و جماعه سراجیان که در ولایت بدلیس هستند از بقیه ایشان است و سراجیان غلط سلجوقیانست
اولاد تاج احمد قراگونه و قلی اوزبکان از آن طایفه مانده اند سطر سیم در بیان اعزاز و احترام
که سلاطین ماضی نسبت بحاکمان بدلیس نموده اند و آن مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در
ذکر ملک اشرف بر مرآت طباع فلک ارتفاع سخنوران شیرین گفتار و ضمایر خورشید شعاع
مورخان فصاحت شعار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در اوایل حال ملک اشرف
که قدم بر سریر حکومت ولایت بدلیس نهاده اطاعت سلاطین مصر و شام می نموده و آن پادشاهان
عالیشان در رعایت او کما ینبغی می کوشیده اند تا در تاریخ سنه خمس و عشرین و ستمائه
که سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه از صدمت عسکر قیامت اثر چنگیز خان
ترک سلطنت ایران نموده ببلاد هند افتاد و چون خبر فوت چنگیز خان در اقصای هندوستان
مسموع او شد از راه کیچ و مکران بعزم تسخیر ایران بدار الملک اصفهان آمد چنانچه خلاق المعانی

کمال اسماعیل اصفهانی و رفیعی گوید مطلع

بسیط روی زمین بس بگشت باد آبا — چو سایهٔ حت رخدایگان جهان

کند تهنیت یکدگر همی بحیات — بقدری که زایشان بماند و زحیوان — پدید میشود آثار حرث و نسل و بنا

ازان پس که بر وزد صوت عدل داعی عدل — برای بندگی درگهت دگر باره — ز سر گرفت تولد طبیعت انسان

تو عمر نوح بیابی ازانک در عالم — عمارت از تو پدید آمد از پس طوفان — تو داد منبر اسلام پس دهی بر باد

تو بر گرفتی ناقوس از جائی و آن — حجاب ظلم تو برداشتی ز چهرهٔ عدل — نقاب کفر بگشادی از رخ ایمان

و فی سنهٔ ثلاث و عشرین و ستمائة

چون سایهٔ ابر یا بانگ زمانی آن دیار را از خبث وجود آن ناپاکان پاک کردانید اما بعد از دو سال که او کتای قاآن ارقضایای ایران واقف گردید سوتای بهادر و جرماغون نویان را با سی هزار مغول جرار خونخوار بدفع سلطان جلال الدین روانهٔ ایران کردانید سلطان را مجال توقف نماند بطرف اران و گرجستان در حرکت آمده تفلیس را بحیطهٔ تصرف درآورد و ایضاً کمال اسماعیل گوید

که بود جز تو رشاهان روزگار که داد — قضیم سیب ز تفلیس و آب ز عمان — و صاحب تاریخ نیز ایضاً

آورده که سلطان اول از عراق متوجه اخلاط شده دران حین حاکم بدلیس ملک اشرف بود پدر ملک مجدالدین از نیابت او حفظ و حراست اخلاط میداد و در میمنه و دماغ آن جماعت از خلاط بنوعی فاسد کشته بود و تمامت حصار و کثرة ذخیره و کروه اعوان و انصار عرضه شده گرد صلاح التفات بحال سلطان نکردند بلکه زبان بفحش و دشنام کشادند سلطان نیز با حضار لشکر دران داده بمحاصرهٔ قلعه امر فرموده از جانبین شعلهٔ قتال و نایرهٔ جنگ و جدال بالا گرفت و دو سه ایام محاصره امتداد یافت مردم شهر از قلت قوت فی قوت کشته لشکریان سلطان خیره شده شهر را بزور و غلبه گرفتند و ملک مجدالدین خود را بقلعه و سپط شهر که کوتوال او عزالدین مملوک ملک اشرف بود انداخت و چون احوال محصوران مضیق کشته بود و طاقت مردمان از بی قوتی طاق شده سلطان قرعهٔ صلح انداخته همان روز ملک مجدالدین برضا بمقتضا داده بخدمت سلطان آمد و سلطان از سر جرایم او درگذشته او را بنوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گردانید اما چون داخل مجلس سلطان شد درخواست خون عزالدین کرد سلطان در جواب فرمود که با وجود دعوی سلطنت

بیرون آمده چند نفر از رفقای خود را زره و جوشن در زیر جقتان پوشانیده بارادهٔ آنکه چون بمجلس سلطان درآید او را بیک زخم کاری از پای درآورد مقربان سلطان از مقدمهٔ کید او واقف شده او را بی پلاج بمجلس سلطان درآوردند سلطان اشارت بقید او کرده ملک مجدالدین را نیز همراه او محبوس گردانیدند و ملک اشرف در هنگام محاصرهٔ اخلاط رسل و رسایل بجانب والی شام فرستاده از و امداد و معاونت طلب نموده بود درین اثنا لشکر مصر و شام بمدد او رسیده او تر با عسکر کردستان باستقبال ایشان رفته و در صحرای موش بدیشان ملحق گشته بالتفاق بعزم رزم سلطان روان شدند قضارا سلطان از عارضهٔ مرضی طاری شده در محفه نشسته صفوف را سیت کرده و در صحرای موش تلاقی فریقین دست داده پیشبانه روز جنگ عظیم قائم شده عاقبت شکست بر لشکر سلطان افتاد اما مهابت و صلابت سلطان هنوز در ضمایر ایشان جایگیر بود که لشکر او را تعاقب ننموده عودت کردند و سلطان نیز بجانب اخلاط معاودت کرده اتفاقا همان روز صیت و صدای لشکر مغول بدیاران رسیده اخبار پیشوای بهادر جرماغون نویان را تواتر از جانب تبریز مسامع علیهٔ سلطانی رسانیدند از استماع این خبر قلاقت اثر وحشت انگیر سلطان را احوال دگرگون شده ملک مجدالدین و عزالدین را از قید خلاص کرده ملک اشرف قرعهٔ صلح و صلاح انداخت و در مقام محبت و اتحاد درآمده دختر ملک اشرف خواستگاری نمود چون ملک مجدالدین ملازمت ملک اشرف رسیده مدعای سلطان را با او در میان نهاد ملک قبول این معنی نموده دختر خود را بعقد سلطان درآورد و سلطان نیز خیل و حشم خود را متفرق و پراکنده پیاخته در بدلیس متواری گردید و مدتی بدین تیره اوقات در انحا بلهو و لعب و عیش و طرب بگذرانید و ملک اشرف در صرخند روز بر سپیل نصیحت بعرض سلطان میرساند که

این قسم وقایت گذرانیدن شما در بدلیس لائق دولت نیست بطرفی از اطراف می باید رفت چه مبادا مغولان بدین احوال اطلاع یافته بدینجا دوانیده و آسیبی بولایت مخلصان و گزند بوجود دستر

سلطان رسانند هر چند ملک اشرف درین وادی مبالغه میفرمود سلطان حمل بر غرض مینمود
که ملک از اخراجات ما بتنگ آمده میخواهد ما را از ولایت خود بیرون کند تا شبی سلطان مست
خفته بود که لشکر مغول بسرداری ایماسین بهادر بطلب سلطان بدر شهر بدلیس رسیدند هر چند
سلطان را از خواب بیدار میکردند بنوعی از سکر شراب خراب شده بود که اصلا خبردار نمی شد
جهة دفع آن مطهره آب سرد بر سر او ریخته بیدار ساختند و از آمدن لشکر مغول آگاه گردانیدند
و اسپ چند بازین حاضر ساخته سلطان با دختر ملک گفت که درین وادی هر چند پدرت نصیحت ما
می نمود ما حمل بر غرض میکردیم حالا همراهی ما میکنی یا نه دختر همراهی سلطان اختیار کرده
در جوف اللیل از شهر بیرون رفتند و دیگر بعد از آن نزد مورخان خاتمت کار سلطان
محقق نیست اما حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره العزیز در رساله اقبالیه
از پیر خود شیخ نور الدین عبد الرحمن کسیرقی نقل می کند که سلطان در سلک رجال الله در آمده
مدتی در یکی از دهات بغداد بحرفه پینه دوزی اوقات میگذرانید تا بجوار رحمت الهی پیوست
و بروایت صاحب گزیده کردی که برادرش در جنگ اخلاط بقتل آمده بود دو چار سلطان گشته
او را بقصاص برادر از پا در آورد والعلم عند الله بهر تقدیر ملک اشرف بعد از آن بی آنکه اطاعت
یکی از سلاطین نماید مدتها بامر حکومت مبادرت نموده بعالم جاویدانی انتقال فرمود و بعد از
فوت او چنانچه سابقا مذکور شده برادرش ملک مجد الدین بر مسند حکومت جلوس نمود و بعد از او
اولاد و احفاد ایشان بترتیب حکومت آن ولایت نموده اند که کسی متعرض احوال ایشان نشده تا
ایام جهانبانی حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان علیه الرحمة والغفران فصل دویم در ذکر حاجی شرف
بن ضیاء الدین بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر و خاطر فیض پذیر فضلاء روشن ضمیر پوشیده نماند که از مصنفات
ارباب اخبار و مؤلفات اصحاب اخیار رحمهم الله تعالی مستفاد میگردد که در شهور سنه ست
و تسعین و سبعمایه مطابق فروردین ماه جلالی و موافق ایت ییل صاحب قران زمان امیر تیمور گورکان
بعد از تسخیر دار الاسلام بغداد و خزینه عمریه و ماردین و آمد از راه سیواس متوجه ییلاقات

الاتاق گشت و در روز شنبه پانزدهم شهر رجب سنه مزبوره چون نزول اجلال در صحرای موش واقع شد
حاجی شرف که بقول صاحب ظفرنامه براستی و درستی و نیکمردی او در تمام کردستان کسی نبود
و نسبت با بندگان صاحب قران پیوسته در مقام عبودیت و اخلاص می بود مفتاح
قلعه بدلیس و موش و اخلاط و سایر قلاع دیگر که در تصرف او بود برداشته بتقبیل انامل فیاض
مشرف شد و تحفهای خوب و هدایای مرغوب و اسپان تازی نامدار و استران رکابی راهوار بموقف
عرض رسانید از انجمله یک سر اسب کمیت غزال رفتار غزاله دیدار سهیل چشم کیوان خشم سپهر چشم
ماه جبین مشتری نگین بهرام کین عطارد فطنت قمر سرعت آفتاب انبساط زهره نشاط
عقیق سم بریشم دم گهر دندان بود که با جمیع اسپان نامی که سرداران و گردنکشان اطراف
و جوانب پیشکش آورده بودند در صحرای موش دوانیدند از همه بدر رفت و هیچ بادپایی بگرد او نرسید نظم

تکاور ابلقی چون چرخ فیروز — ز شب بسته هزاران وصله بر روز
گره بر خوشه چرخ از دم او — شکن در کاسه بدر از سم او
اگر نعلش پریدی در تک و دو — بچرخ اندر نشستی چون مه نو
گرش میدان شدی از غرب تا شرق — بیک جستن پریدی گرم چون برق
اگر گردش نه بازویش کشیدی — بگردش باد صرصر کی رسیدی

صاحب قران گیتی ستان حاجی شرف را مشمول عواطف
خسروانه و منظور عوارف پادشاهانه گردانیده بسی نوازش فرمود و بخلعت زردوزی
و کمر شمشیر زرین او را بین الاقران مفتخر و سرافراز ساخت و الکا و ولایت او را با ضمایم
دیگر مثل یاسین و خنوس و اونیک و اختمر بدو ارزانی داشت و بدین مضمون یارلیغ همایون مؤکد
بلغت نامه عنایت فرمود و بیق صوفی که یکی از پادشه زادگان اوزبک بود و با بندگان
صاحب قران غدر و مکر در خاطر داشت بدو سپرد که در قلعه بدلیس محبوس گرداند و آن
نشان مکرمت عنوان تا شهور سنه اربعین و تسعمایه درین خانواده موجود بوده در فتراتی که شرف خان
بقتل رسیده و شمس الدین خان با طایفه روزکی بدیار عجم افتاده فوت شده و بعد از وفات
حاجی شرف خلف صدق او امیر شمس الدین المشهور بولی متصدی امور حکومت و متکفل مهام

بنان پیوسته رقم فضلا فضیلت کثیر بوضوح می انجامد که در حینی که قرا یوسف بن قرا محمد ترکمان
از تصادم عساکر گردون مآثر صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان فرار کرده پناه بملازم
بایزید خان والی روم برد امیر تیمور ایلچی بقصیر فرستاده قرا یوسف را طلب داشت و این
ابیات را در مکتوب درج کرده مصحوب ایلچی بدو فرستاد نظم

تخواهم که دارا پیامم خورد	بهم در رود از من آن مرز و بوم
مکن بیک برخود جهان تنگ خ	نجذام ماده کلید کماخ
نذارد ازو المنی میچ راه	قرا یوسف آن بی مزن ما پسند
بآن آشپت در خور خرش ده	بدر گاهت آورده روی نیاه

چون ایلچی صاحب قرانی بروم رسید ومضمون آمدنش معلوم رای عالم آرای سلطانی گردید
جواب نامهٔ صاحب قرانی را داده قرا یوسف را مرخص گردانید که تردد سلطان فرخ والی مصر را
وچون دران زمان سلطان فرخ با صاحب قران بلندمرتبت دم از محبت ومودت میزد قرا یوسف
با سلطان احمد جلایر حاکم بغداد که ملتجی بدو شده بود کرقه مرکب را در برج از برج قلعهٔ مصر
مقید گردانید وبعد از وفات امیر تیمور مرد ورا از قید اطلاق داده معتزز فرمود که بمدد
با تصد نوکر نگاه داشته بخدمات پادشاهی قیام واقدام نماید ومایحتاج مهمات پیش را از
اسپ وسلاح وزر نقد بدشان تسلیم نمود اما از ملازمان سلطان احمد جمعی خرنیکان وشاکرد
پیشگان کسی حاضر نبود واز توابع قرا یوسف جمع کثیر از مردم کارآمدی دران دیار بودند
مع هذا چون خرنجات او مسموع ترا نکه قرا قوینلو شد روی توجه بجانب مصر نهاده ودر اندک
فرصتی خلق بسیار بر سیرایت او جمع گشتند مصر بانیز از کثرت جمعیت ترا نکه قرا قوینلو توهم
عظیم پیدا شده بعرض سلطان فرخ رسانیدند که قصد قرا یوسف می باید کرد ومبادا که از جمعیت
ترا نکه فتنه وفسادی واقع بعد از مشاوره رای مباصره بران قرار گرفت که در روز جوگان
بازی سلطان فرخ نقر یوسف اشاره فرماید که با ملازمان خود پیاده کشته بسیک ریزه میدان را

برچنده دران وقت مصریان منع بسیار نمی آن کرده بیگناه را دمار از روزگار برآورند قرا یوسف
از مقدمه خبردار کشته ملازمان خود را مسلح ومکمل گردانیده بمیدان آورد چون سلطان
بقرار موعود امر فرمود که قرا یوسف با ملازمان خود پیاده شود و میدان را از پشک ریزه پاک
سازد قرا یوسف بمیان در برابر سلطان پهلو خالی کرده گفت ای سلطان عالم تا غایت که
سلطان را با بندگان لطف ومرحمت بود از جمله جاگیران وخدمتکاران بودیم وحالا که سلطان
بمیان ارباب غرض قصد ما بندگان دارد من بعد دریں دیار نمیتوانم بود و در پیراسب
پادشاه اکرام نموده اسب را همیز و نوکران را نهیب زده از معرکه بیرون رفت مشغول آنست
که ناگاه بارکبک صد و هشتاد نوبت عسکر سر راه بر او کرقه مر نوبت حمله نموده بر اعداعالب آمد
واز دو بارکبک رسید پس آمده ملتجی بملک شمس الدین حاکم انخاشد و دختر خود را بملک مذکور داده
ملک الکاء پایین قلعه او بیک را بداد و داد و قرا یوسف در انجا قشلاق کرده در تابستان
سنه تسع وثمانمائه تا مداد و معاونت ملک شمس الدین در موضع خجر سعد با میرزا ابوبکر بن میرزا
میرانشاه بن امیر تیمور گورکان مصاف داده او را منهزم کرد و خجر سعد و مرند و نخجوان وماکو را
بتصرف در آورده زمستان آن سال در مرند قشلاق فرمود و در سنه عشر وثمانمائه میرزا ابوبکر
با لشکر خود میرزا میرانشاه از عراق و خراسان با لشکر بیکران بدفع قرا یوسف ترکمان متوجه
آذربایجان شد و در شب غازان تمر تلاقی فرقین دست داده شکست بر لشکر جغتای
افتاده میرزا میرانشاه بقتل رسید و آذربایجان بالکلیه بتصرف قرا یوسف درآمده روز
بروز درجهٔ طالعش ارتفاع گرفت وطرق اتحاد وخصوصیت بمیان در میان قرا یوسف
وامیر شمس الدین میلوک می بود وامیر مشار الیه فرزند خواندهٔ ولایت بدلیس را مع مضافات
ومنسوبات بطرق ملکیت بدو ارزانی داشته ونشان که بدنیمضمون بامیر مغفور داده بهمان
عبارت نقل کرده میشود صورت نشان فرزندان اعزان اقبالهم الله تعالی و
امرا والوسیات وتومانات ومقربان درجات وصدجات وسپهداران وحکام وعمال وارباب

وکلانتران و اهالی و اعیان و کدخدایان و ملکان کردستان عموماً و اصوا[illegible]
متوطنان و ساکنان بدلیس و اخلاط و موش [illegible] و پیر[illegible] توابع و لواحق بدانند که چون
کمال اخلاص و یکجهتی و اختصاص و جان سپاری جناب امارت پناه فرزندی اعزی امیر
اعظم اعدل اعقل اکرم امیر الامراء الاعجم امیر شمس الدین ابو المعالی شان الله تعالی ایام
دولته و نصرته و عزه و اقباله الی یوم الدین وثوق و اعتقاد تمام حاصل شد
همت خسروانه ما لازم و متحتم گشت که بر قرار سابق امیر مشار الیه را بانواع عواطف و سیورغالات
بین الاقران ممتاز و مستثنی گردانیم بنابرین آثار مراحم اشفاق پادشاهانه بر صفحات احوال
او لایح و واضح شده حالی عجالة الوقت راه حکومت و امارت و ایالت و متصرفی مالوجهات
و حقوق دیوانی بدلیس و اخلاط و خنوس و موش و دکر قلاع مع توابع و لواحق و مضافات
و منسوبات که قبل ازین در تصرف امیر مشار الیه بوده تجدید بدو ارزانی داشته بیمداخلت
و مشارکت غیری بدان مسبب این امر و حکم سعادت الله فی جمیع الاقطار سمت اصدار
یافت که بر قرار امیر مومی الیه را امیر و حاکم و متصرف بلوکات و مواضع و قلاع مذکوره
امیر دانند و بعد الیوم هیچ آفریده را کاسا من کل در بلاد [illegible]
پیشتر ازین بامیر مومی الیه متعلق بوده مدخل نسازند و پیرامون نگردند و مزاحم رعایا و
و کسان او نشوند و هر کس خلاف فرمان نماید در محل خطاب و معرض باز خواست عظیم خواهد بود
وظیفه امرا و سرداران و اصول و اعیان و ساکنان و متوطنان بدلیس و اخلاط و موش و خنوس
و مواضع و مزارع و کوتوالان و مقیمان قلاع آنکه پیوسته کماشتگان جناب امارت پناه فرزندی را
امیر و حاکم خود دانسته از سخن و صلاح و صوابدید ایشان انفراد ننمایند و طریقه اطاعت و انقیاد
و جان سپاری بتقدیم رسانند و جمیع قضایا و مهمات و معاملات خود را بکماشتگان امیر
مومی الیه مفوض و منوط دانند و بهر چه رجوع کنند مطیع و منقاد باشند و از جوانب جمله
روند و چون بتوقیع رفیع اشرف موشح و مزین گردد اعتماد نمایند تحریراً فی عاشر [illegible]

مطلع السعدین [illegible] که بعد از فوت قرا یوسف بچهل روز امیر شمس الدین در
روز سیزدهم شهر ذی حجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه عرضه داشت مشتمل بر اظهار دولتخواهی
مصحوب یکی از نوکران معتمد خود در قراباغ اران بدرگاه میرزا شاهرخ فرستاد و در اول فصل بهار
که میرزا مزبور از قشلاق قراباغ بعزم رزم اولاد قرا یوسف ترکمان بحدود ارزنجان نهضت
نمود در غره جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع کتمه غیاثی قاضی محمد از پیش
امیر شمس الدین آمده بسی تحف و هدایا بموقف عرض رسانید و در دیوان همایون رخصت
جلوس یافته مقضی المرام عودت فرمود و چون در نواحی اخلاط منزل مرکتو که مرغزار سبز و خرم بود
مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت امیر شمس الدین با بعضی امراء کردستان استقبال
موکب شاهرخی نموده در غره جمادی الثانی سنه مزبوره بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته
منظور نظر کیمیا اثر گردید و بنوازشات خسروانه و انعامات پادشاهانه اختصاص یافته
تجدید امضای مناشیر ایالت کرد و در روز شانزدهم شهر مزبور رخصت انصراف
[illegible] خود عودت فرمود و بی شائبه تکلف و سخنوری و غایله تصلف و مدح گستری
امیر شمس الدین مزبور بغایت موحد و عارف و دانا بوده و مردمان را اعتقاد زاید الوصف
نسبت بامیر مشار الیه هست همانا که مراتب سبعه را طی کرده و از مقام انس بدو چیزی حاصل
شده چه حکایت مشهور است و در بعضی رسایل صوفیه مسطور که وحوش و طیور را با او
موانست تمام بوده و در هنگام وضو ساختن آب از کف دست مبارکش میخورده اند و دیگر
کرامات و خرق عادات از آن حضرت بسیار منقول است که ایراد آن درین نسخه بیسامان
محمول بر خودستائیست اما اوقات خود را همواره بمجالست و مصاحبت سعادت نشان
طائفه عالیشان ولایت مکان صرف می نموده و بین الناس بامیر شمس الدین الکبیر اشتهار
دارد و در بعضی اوقات سکه و خطبه بنام خود کرده و الیوم زر فضی در بلاد کردستان نیست
که بامیر شمس الدینی مشهور است و خاص از برای تیمن و تبرک مردم نگاه داشته اند و بنظر فقیه

بغیر ازین سه قسم درم مضروبهٔ پیکو که پاسم سیه کپس از حکام بدلیس درآمده یکی پاسم محمد بن شرف
و دیگری بنام شرف بن محمد و ثالث بنام شمس الدین بن جنید الدین و زاویه و جامع که در
کوک میدان بدلیس واقع است در شهور سنه عشر و ثمانمایه آن حضرت بنا کرده است و
قریهٔ ترمیت من اعمال موش و قریهٔ کفو تابع ناحیهٔ کرجکان و قریهٔ کازوخ که در پائین
ارجیش و عدلجوار واقع است مع چهار مزرعهٔ دیگر و مفت باب دکاکین و یکدرب کاروانسرا
و بیست نفر کفره در نفس شهر بدلیس وقف عام کرده که در زاویهٔ مذکوره صرف نادار و
آش فقرا و مساکین سپارند و عاقبت در دست میرزا اسکندر ولد قرا یوسف ترکمان
در بلدهٔ اخلاط بغر شهادت فایز گشته و نعش زبرکوار او را از اخلاط بیدلیس
در جانب شرقی کوک میدان دفن کرده اند و زبان زدهٔ مردم چنان است که
قتل امیر مزبور بمنکوحهٔ او که دختر قرا یوسف ترکمان است شده و شرح این قصه را چنان
می نمایند که جون او دختر تراکمه بوده طبیعتش از اسب تاختن و جوکان باختن و میراندن
التذاذ تمام داشته و میخواسته گاه گاه اوقات خود را بدین شغل بدل سازد
هرچند امیر مزبور منع او میکرده که ما مردم اکراد یم و قاعدهٔ ناپسند تراکمه ترا مقبول و مستحسن
او ممنوع نمی شده عاقبت کار و بار ایشان بسر حد نزاع و خشونت رسیده و امیر شمس الدین
از غایت اعراض بضرب مشت یکدندان او را شکسته دختر دندان او در میان
و بنزد برادر خود بجوالی عدلجواز و اخلاط فرستاده و آن بی باک سپاک
بدین واسطه بقتل آورده اما باعتقاد راقم حروف این قول بغایت ضعیف است می تواند بود
باعث قتل امیر شمس الدین اظهار اخلاص و یکجهتی با آستانهٔ شاهرخی شده باشد بهر حال بعد
شهادت آن جناب خلف صدق موحی الیه امیر شرف والی ولایت و متصدی
گشته اما او مرد مجذوب شوریده حال بوده شبها در کلخن حمام جهتی و قفسی از بهر
روزها در انجا نشستی و زبان بر بدین کلمات گردان ساختی که جای کیک نزد تفس ما نباشد

از جمله ایام او جون زمان کل چندان تعلقی بدو داشته و از و آثار و صفت روزگار یادگار نامده طم
جهان ای برادر نماند بکس دول اندر جهان آفرین بس وآثر تقات دولت
مروی است که شاهم خاتون زوجهٔ امیر شرف که دختر ملکان چنکیف بود در زمان
شوهر از علما قوی گرفته بجهالهٔ نکاح میر سیدی احمد ناصر الدینی در آمد و بعد از
بریاض رضوان خرامید از و امیر شمس الدین نام پسر خورد پسال ماند که هنوز لیاقت حکومت
امارت نداشت بنابر سن زمام مهام ملکی و مالی و ولایت بدلیس بکف کافی میر سیدی احمد
هم خاتون درآمد و چند و راین واقعه آغایان روجکی آغاز عناد و سرکشی کرده سر
بتواحی بدلیس بر افراخت خود متصرف گشت چنانچه میر محمد ناصر الدینی اخلاط را و
برادرش آغار قوالیسی ناحیهٔ جعور و موش را ضبط کرده هرج و مرج در میانهٔ طوایف روجکی
افتاده بدلیس بزعم خود دعوی حکومت و اراده امارت نمود و مظلم ولایت ز سلطان حق خالی شود
بی بهره تر بریه والی شود و چند وقت احوال ولایت بدلیس بر نمنوال بوده تا آنکه روزی
امیر شمس الدین بعزم شکار از بدلیس بیرون رفته عمر یادگاران نام شخصی از عشیرت بایکی خر
بلاغ چند اسبه بار کرده در سر پل عرب بدو دو جار میخورد عمر ادب رعایت نکرده
اس راجبان بر سر راه امیر شمس الدین میراند که بارها بز انو می رسیده خراشیده
رفته که ای ابله بی ادب چشم نداری که الاغان خود را نگاه داری تا مردم
در جواب مبادرت نموده بر سپیل خشونت میگوید که آن کس چشم ندارد که عیب
است امیر شمس الدین از سخن او نهایت خشمناک و اعراضی شده اما کمال حلم و وقار
ایزد او آن نابکار در نیامده بعفو و اغماض در گذرانیده و بعد از آنکه مزاجش از
طاری شدن تشویش اعراض نهج استقامت باز آمده از عارض شدن مرض غضب و استیلای
خشم افاقه روی نموده تامل کرده گفت مباد اینچنین مردکوهی بنابر مدعایی بود چون
از شکارگاه مراجعت فرموده عمر یادگار را نزد خود طلبیده گفت ای بی تمیز این چه سخن بود

که نسبت من کهتی و پای از جاده ادب بیرون نهاده بدست چپانی و مشعب شتاخی خرمره فصیحت
پیشی عمر زبان اپشکانت بصنوف اعتذار کشاده گفت ای مخدوم زاده حقیقی وای نور
دیده صمیمی بنده ترک ادب نکرده ملکه از محض خیر خواهی کلمه بموقف عرض رسانیده اگر جنابت
گوش استماع داشته باشید بنده در خلوت حاضر پاشد تا [illegible] وی خیر خواهی
معروض دارم امیر شمس الدین عمر را در خلوت نزد خود طلبیده از مفصل این مجمل استفسار نمود
عمر قضیه والده او و میر سیدی احمد ناصر الدینی را که در حین حیات پدرش از علما قوی گرفته
بنکاح میر سیدی احمد در آمده بود و امور مهمات حکومت را من اوله الی آخره بلا زیاده
و نقصان خاطر نشان او کرد امیر شمس الدین بر چین رای صوابنمای او آفرین نموده وعده
که تدارک و علاج این واقعه بچه عنوان میتوان نمود عمر عرضه داشت که فلان و فلان را
از جوانان نامدار روزگی بلکیک نزد خود میباید طلبید و ایشان را بوعده و وعید خوش
دل گردانیده باخود متفق ساخت بعد ازان بنده بگویم که چه میباید کرد امیر شمس الدین
حسب الصلاح شروع در مهم مزبوره نموده هر روز یک نفر دو نفر از جوانان روزگی
طلب داشته از نیشان بیعت می گرفت که یکبار میر سیدی احمد از تمقدمه خبر دار گشته بنا بر
طریق فرار شده التجا بمیر ابدال حاکم بختی برد فی الفور امیر شمس الدین والده خود را بقتل آورده
از عقب میر سیدی احمد بر سپل استعجال متوجه ولایت بختی شد و چون خبر توجه امیر شمس الدین
بسمع امیر ابدال حاکم بختی رسید لشکر و قشون خود را حاضر ساخته آماده جنگ و جدال و مستعد
حرب و قتال گردیده از محل خویش حرکت نموده تا کنار آب خرکوم استقبال لشکر امیر شمس الدین کرد
و چون تلاقی فریقین نزدیک رسید امیر شمس الدین قاصد نزد امیر ابدال فرستاده از [illegible] میر سیدی احمد
طلب داشت امیر ابدال در جواب فرموده که وقتی این معامله از قوت بفعل می آید که ایشان میر حسن میر
که مدتیست که یکی از امیرزادگان بختی را بقتل آورده و از نیجا فرار نموده پناه بدرگاه ایشان برده
باد مسند القصه بعد از رسپل و رسایل بسیار قرار بران شد که امیر شمس الدین چند نفر از آغایان [illegible]

بر من میر حسن حشیر وی نزد میر ابدال فرستاده او میر سیدی احمد را بفرستد بعد ازان
امیر شمس الدین میر حسن را نزد امیر ابدال ارسال داشته آغایان روزگی را پیاور دامیر مذکور
چند نفر از آغایان روزگی که در شناوری مهارت تمام داشتند پیدا کرده بگرو میر سیدی احمد
نزد میر ابدال فرستاد [illegible] یشان مقدمه ساخت که می باید شما در کنار آب در جای ممکن گردید
که چون نصف اللیل بود من چند نفر پیاده و سوار را مقرر کنم که بطرف شیخون بر کنار رود خانه
آمده بلند داد و غوغا و تیر اندازی کنند شما میباید خود را در آن وقت در میانه آب انداخته و شنا
کنان بمردم ما ملتحق گردید که من میر حسن شیرویرا با طایفه بختی تخواهم داد آغایان روزگی
متوجه ملازمت میر ابدال گشته میر مذکور میر سیدی احمد را بخدمت امیر شمس الدین فرستاد
و چون سپاه طرفین ایوان جبارم کلاه زراندود را از سپر بر گرفته سپهر پهمدیده بنظاره پیکار کنان
بازگرد امیر شمس الدین بتبع استحکام رشته حیات میر سیدی احمد نمک بحرام را قطع کرده بر دلان
روزگی را بقصد شیخون قرار موعود بکنار رود خانه خرکام فرستاده مردم بختی از تمقدمه
واقف گشته غوغا در میانه ایشان افتاد در خلال این احوال آغایان روزگی فرصت غنیمت
شمرده خود را در میان آب انداختند و بشناوری از انجا گذشته بلشکر خود ملحق گشتند
چون صباح که چیهر و جنود انجم بعزم تسخیر ممالک جرخ جارم اعلام زرنگار اضائت آثار برافراخت
و ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت پیاخت مرد و کروه بعزم زرم بکنار رود خانه
آمده امیر شمس الدین پسپل تسرع اسب را مهمیز زده بکنار رود خانه دوانید و گفت ای
امیر ابدال من و شمس خود را بر خاک هلاک افکندم و دیگر مرا با شما عداوت و خصومت نیست
اگر خواهید جنگ دارید ایک میدان و مرد میدان چون این سخنان مسموع فرقه اخلاف شد
امیر ابدال پیش آمده فرمود که اباو اجداد کرام عظام شما از قدم الایام بزرگ و ریش سفید جلود
ما بوده اند و همواره میانه ایشان ابواب محبت و مودت مفتوح و طریقه مواصلت و مصادقت
مسلوک بوده مصراع معاذ الله که کار پیش پیازم که در نظر خالق مطرود و مردود

کردم و نزد ممکنان در دنیا و عقبی شرمساری کشم اگر خانچه پسیدی احمد خود را فراموش کرده
پای از حد خود فراتر نهاده بود بجزای خود رسید اکنون امیدواری از لطف عمیم خداوندی
که بسیاط مجادله را در نوردیده متعرض احوال بندگان نشوند چون امیر شمس الدین دید که امیر ابدال
زبان بصنوف اعتذار کشاده از روی رفق و مدارا پیش میکوید از انجا بخوشحالی معاودت نمود
و ازان روز با امیر شمس الدین دشوار اشتهار یافت و او سپلطان احمد و سپلطان محمود و ضیا الدین
و امیر شرف و امیر ابراهیم پنج پسر داشته سپلطان احمد و سپلطان محمود و ضیا الدین در تاریخ
سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه بمرض طاعون فوت شدند و امیر شرف نیز باجل موعود در ریعان جوانی
و عنفوان زندگانی عالم فانی را بدرود کرد و امیر ابراهیم بعد از فوت پدر ولی عهد شده مدتی
حکومت باستقلال نمود و چون بعالم جاودانی بحلیف صدق مومی الیه امیر حاجی محمد قایم مقام گردید
و در تاریخ سنه سبع و اربعین و ثمانمایه در میانهٔ شهر بدلیس در کنار رود خانهٔ رباط مدرسه و مسجد
بنا کرده و در سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه باتمام رسانیده و در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه
بجوار رحمت حق پیوسته و در جنب مسجد مذکور مدفون است و ازو امیر ابراهیم و امیر شمس الدین
دو پسر سعادت اثر در صفحهٔ روزگار یادگار ماند امیر ابراهیم موجب وصیت پدر کشت و احوال
او مشروح مذکور میکردد بعون الملک الصمد فصل چهارم در ذکر امیر ابراهیم بن امیر حاجی محمد
سپاتقا کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت نمود که همواره میانهٔ حکام بدلیس و قراقویونلو عقد پدر فرزندی و خویشی منعقد بود و چون چسن بیک آق قویونلو جهانشاه ولد قراقویونلو
یوسف را بمقتضای عداوت قدیمه که درمیانهٔ این دو طایفه موجود بیت بقتل آورد و برتمامت ولایت
دیاربکر و ارمن و آذربایجان استیلا یافت همکی همت و تمامی نیت بر استیصال اخلاف
قراقویونلو و انهدام دودمان اقربا و اجداد ایشان کماشت و او لا سلیمان بیک پسر اوزون علی را
که از جملهٔ عظمای امرای او بود با لشکر از حد و حصر بیرون تسخیر ولایت بدلیس و کرفتن حکام انجا مامور کردانید
و سلیمان بیک با لشکری پایان بدان ولایت توجه نموده چون خاطر قلعه نشینان مضرب خیام عسکر را

کشت امیر ابراهیم بن امیر حاجی محمد که در ان عصر حاکم بود در وب قلعه و حصار استوار کرده
تحصن اختیار نمود و سلیمان بیک فی الفور کمانها را بجمیع صرهٔ قلعه فرمان داده شروع در رمی و پرتاب
آلات و ادوات قلعه کیری کرد و حکایت مشهور پت و در اپسنه و افواه عامه مذکور که سه سال متوالی
بمحاصرهٔ قلعه مذکوره اشتغال نمود و سه سال که آفتاب عالمتاب از مجاذات اعتدال نقطهٔ حوتیه
تجاوز کرده جمشید فلک از سیم سپر ماه بر دوش هوا سپر در سر سیماب سیماب می کشید و جمن از زینت
انوار و کلزار از زیور اثمار خالی می ماند و اشجار از حلیهٔ اثمار و پیرایهٔ برک و بار بی بهره و شده
کلشن از لباس پستعار و جامهٔ زرنکار برهنه می کشت سلیمان بیک دیو غضب را بوثوق تسخیر مطلب
مطمئن کردانیده روی توجه بقشلاق ماردین و بشیری میکرد و باز در اول فصل بهار که نسیم
اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار بساحت ریاض عالم خاک را رشک مرغزار افلاک
میساخت پرن وار از قعر جاه ضلالت آثار با رزم زرم پرولان رستم شعار قلعه و حصار بدلیس
بیرون آمده ایشان را مهزم کردانید و میان می کرفت و از جانبین رعد و صحیق در کار آمده از
فراز و نشیب پنک و خدنک مغفر از سپر پرولان و جان از تن پهلوانان بیرون میپرید و نظم

چو مژکان خوبان دو صف زرم ساز — یکی در نشیب و دکر در فراز
ز کاوز مین بانک شیر آمدی — ز پایان که تیر بالا شمدی — بمشک و رین چرخ میناسدی
بآهنک کین کرده چرخ بلند — ز حلقه و ز مهر تابان کمند — بفتک چو پستکین دلان زمان
ز دوه رخنه در کار امن و امان — ز خون یلان بر چهای حصار — شده لاله کلچو کلهای نار

چون مدت سه سال بر این وتیره کذشت از شدت کرسنکی و قلت ماکولات و فور امراض مزمنه
کار بمحصوران مضیق کشته بنوعی متحصنان از اسپتیلای و با فتاده شدند که زیاده از هفت نفر
نماند با امیر ابراهیم شیفتهٔ دیکر در قید حیات نماند در این اثنا محمود او غلی شاکر که مداح سلیمان بیک
بود این واقعه را در سلک نظم کشیده نزد چسن بیک فرستاد نظم شهنشاول بدینسک کردی مطیع اولدی سلیمان بیک
از لدن قالمه عادت درجا لشکر اوجاق اوپته — القصه بعد از انکه کار از طرفین بسر حد مشقت



ورياضت رسيد از جانبين كلمهٔ الصلح خير بزبان راندند و مصلحان درميان افتاده قرار بران دادند
كه سليمان پيك قصد حيات وعرض اميرابراهيم نكند اميرمذكور قلعه وولايت را بلامنازعه ومناقشه
تسليم وي نمايد چون هردو بدين معامله راضي گشته از طرفين عهد وپيمان شرف انعقاد پذيرفت اميرابراهيم
از قلعه بيرون آمده طرق متابعت پيش گرفت وسليمان پيك قلعه وولايت را متصرف شده اميد
موحي اليه باد وازدوده خانه وارم دم از عشيرت روزگي كه يكي از انجمله پيش عاقلان بود بصوب
آذربايجان بخدمت چيبن پيك فرستاد بعد از وصول اميرابراهيم بدان حدود چيبن پيك جنبهٔ او
وظيفه ومدد معاش درشهر قم تعيين كرده اورا بجانب عراق فرستاد وتا زماني كه چيبن پيك در قيد
حيات بود بدور عايت وحمايت اميرابراهيم كما ينبغي ميبنمود چون مدت حياتش بسر آمد وشهربت مرگ
از دوبيت سلاقي اجل نوشش كرده زمام مهام سلطنت ورقضهٔ اقتدار بپسرش ميرزا يعقوب پيك افتاد
نقل اميرابراهيم فرمان داده اورا چسب الحكم شربت شهادت چشانيدند واز جناب امارت پناهي
دربلدهٔ قم از ضعيفه كه از اكابر آن شهر بحبالهٔ نكاح درآورده بود چين علي وحسين علي دو شاهزاده
پسر باقي ماند ومدت بيست ونُه سال ولايت بدليس در تصرف نژاد آق قويونلو ماند مرج ومرج در ميانهٔ
طايفهٔ روزكي افتاد ومردمان متعين ايشان هريك بطرفي از اطراف رقمه بعضي در كنج ابنه واوا
پاي در دامن صبر وشكيبائي كشيده ابواب خروج ودخول بروي خود در پيشدد كرده خيراندي ايشان خاموش
ضياالدين وزندهٔ طايفهٔ روزكي محمد آغا وكلهوكي روح الله روحه بالضروره ملازمت اعلي اتراك
آق قويونلو اختيار كرده در عراق بسر ميبرد واكثر اوقات بملازمت ولي نعمت زيادهٔ كان خود ميبود
رقمهٔ طرقيهٔ خدمتكاري ووظيفهٔ جان سپاري چسب الامكان بجاي مي آورد وچون او مرد جهان ديده
كارآزموده كرم وسپهر جشيده بود كاهي بتجربات از كثرت اعوان وانصار عشيرت روزكي ودرماندگي
از قدمت خانواده ايشان در بلاد كردستان بجمع اوباشات حكام عاليشان مذكور چه مصالحت وچه
لطافت آب وهوا وفراغت باغ وصحراي وبدليس را باچين وجه اوامينمود وبسا اوقات اميرابراهيم
قلاع وولايت مذكوره را باسهل وجهي ميفرمود تا آنكه آنچنان را بجايي رسانيد

كه اگر جانبخشي از اميرزاد گان را اراده رفتن بيلاد كرد پستان در خاطر دريا مقاطر خطور كند
كه درين حدود جنداں اعوان وانصار از عشاير وقبايل اكراد جمع مي آيند كه فتح
ولايت بدليس بسهولت ميسر گردد واحياي خانوادهٔ قديمه نخوترين صورتي فصيل پذيرد لهذا
اين راز را باوالدهٔ فرزندان درميان نهاده پيش رايدين معني رواج داد كه اگر يكي از پسران
خود را بپيشگاه دولتخواه همراه كرده روانه كردستان نمايند بعون الله تعالي عشيرت روزكي را
بر سر او جمع ساخته قلاع وولايت بدليس را از تصرف كماشتگان تراكمهٔ آق قويونلو قهراً
قسراً بيرون مي آوريم وبازحق در مركز خود قرار گرفته جملهٔ عشاير وقبايل روزكي كه عمر پست
دربدر شده اند بوطن خود آمده بسر در رتبهٔ اطاعت وي مي آورند القصه پيچان خود را بدلايل
قطعي خاطرنشان خاتون كرده بنوعي دريں وادي مبالغه نمود كه والده بچاره جار وناچار
دل بمفارقت فرزندان نهاده چين علي وحسين علي را بامجد آغا سپرد ومحمد آغا اميرزاد گان را
برداشته بولايت حكاري آورد واشانرا در ميانهٔ عشيرت اسپوري كه در اصطلاح آن طايفه
سيد باف را ميگويند گذاشته عزيمان معتمد بسر وكه اينها فرزندان منند بايد كه در محافظتشان
بقصير لازم نداريد وخود متوجه ولايت بدليس گشت كه هواداران ودولتخواهان ويكجهتان
اوجاق ضياالدين را از آمدن ولي نعمت زادگان خبردار كرداند واز ايشان امداد ومعاونت
طلب داشته بتسخير ولايت قيام واقدام نمايد اتفاقا دراں اثنا طايفهٔ اسپوري باغزالدين شير
حاكم خود مخالفت نموده قدم از جادهٔ اطاعت وفرمان برداري وپاي از شاهراه متابعت
واخلاص بيرون نهاده طريق معاندت ومنازعت پيش گرفتند غزالدين شير در
مقام تاديب وتنبيه ايشان درآمده لشكر بسر آں طايفه فرستاد كه آن جماعهٔ متمرد را كوشمال
بسزا داده دآں قرية مقتضاي الظلم وقت ضرورت جوغماند كرز دست بكيرد سر شمشير تيز
پستغدد خنك وجدال وآمادهٔ حرب وقتال گشته داد مردي ومردانگي داوند وچين علي
وحسين علي امداد ومعاونت طايفهٔ مزبوره رفته مردودان معسكر شربت شهادت چشيدند

و در حینی که محمد آغا بنوید قدوم امیرزادگان عشرت روزگی را امیدوار گردانیده بود و باطراف عظام نخجوانه فرجام تمهید مقدمات کرده که بیکبار خبر واقعهٔ هایله جان سوز و قصهٔ پرغصه محنت اندوز امیرزادگان برگشته بخت تیره روز در رسید و دود حیرت از کانون دماغ عشرت بفلک دوار برآمده فریاد و فغان ماوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساخته

از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند و مندهای سیاه بر گردون انداخته بجای گریبان

جامهٔ جان چاک کردند نظم نماند دیده گریان واقعه نشد خونبار نماند سینه کران جامه و نه کار نکرد

آدمی از آفاق حدوث اخبر و تا طلوع نکرد که پر حادثه نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حیاتی

بیمرگ دون نگشید که از زلزلهٔ فنا اختلال نپذیرفت نظم بگلزار کیتی درختی درست

که ماند از جفای بزرگان درست درین باغ رنگین چو پر ندزد نه کل در چمن ماند خواهد نه سرو

القصه بعد از صدور واقعهٔ مذکوره محمد آغا در بحر اضطراب افتاد تلاطم دریای محنت قرین حال

آن شور بخت گردید و طوفان غم و امواج الم لنگر صبر و شکیبایی او را در ربوده کشتی

تحمل او در گرداب بلا لقمهٔ مایهٔ فنا شد و از غایت اندوه سپر ایسیه کشیده و بانبان

حیرت انداخته کفت افسوس پس ازان دو غنچهٔ بوستان حکومت که در گلستان نشو و نما یافته

بودند و هنوز از نسیم عنبر شمیم ایالت بوی بمشام ایشان نرسیده که سموم بادیهٔ اجل پژمرده

و ورنع ازان دو سرو آزاد که در جویبار ملک سر کشیده بودند هنوز از انهماد دولت

آبی نخورده که بالتهاب نایرهٔ نوایب از پا در افتادند متعاقبا این حال وحشتناک را

اجابا بسمع محمد آغا رسانیدند که امیر شمس الدین برادر امیر ابراهیم در ناحیهٔ اروخ اسپ

چنین که امیر ابراهیم را سلیمان پک پشرن او علی محاصره داشته او نجومی از انجا از قلعه بیرون

فرار نموده و بمیانهٔ عشیرت بختی رفته و در انجا دختر امیر محمد روحی را بحبالهٔ نکاح خود در

آورده و ازان دختر شرف پک نام پسری دارد و حالا پدر و پسر مرده و در میانهٔ عشیرت

مزبوره می باشند محمد آغا از استماع این خبر بهجت اثر منتبه و مسرور گشته روی توجه بدان صوب

آورده بلا رمت امیر شمس الدین میپندعد کشت و در ناصیهٔ احوالش آثار نیرزگی و در جبههٔ آمالش

علامت زیرکی مشاهده نموده اوضاع و اطوار مستحسنهٔ اش مقبول طبع وقاد محمد آغا افتاد و قصهٔ پر

غصه و اندوه حال آن وقت را نهجی تقریر کرد که امیر شمس الدین را رقت شده گفت حالا مطلب

و مقصد چیست عرضه داشت که استدعای نموده از ملازمان آستانت که دست همت برآورده و

پای سعادت در رکاب کرده تشخر ولایت بدلپس نهضت نماید امیر شمس الدین ملتمس او را مبذول

داشته باتفاق متوجه ولایت بدلپس شدند و بحر در رسیدن بدان حدود دیکهزار روپا نفر کس

از عشیرت بوزنگی بر سر ایشان جمع شده فی الفور شروع در محاصرهٔ قلعه نمودند و دران محل راه

حکومت بار گیر نمی و عذر لجاز و اعریش بمجد شالوتر کمان متعلق بود جون از آمدن امیر شمس الدین

بدلپس واقف شد با لشکر انبوه متوجه دفع او گشته امیر شمس الدین ترا اسپقبال ترا آمده کرده در

موضع بلاق نوتقین دست داد و از هر دو جانب کشش و کوشش بسیار کرده کروان کرد و از

هوس و هیر و اینکه دانند ما نظم جو دولت نبخشد سپهر کهن نیاید بزور و آوری در کمند

عاقبت بشکست بر لشکر روزگی افتاده امیر شمس الدین قبل از انکه قبض و بسط ولایت کند فاصل

از رو بحضور امیر از صفحهٔ هستی حک کرد و منوز کلی ارکانیان حکومت نخبده بود که باغبان

اجل جارو تمیدی در و لس سکسپت و محمد آغا بصد مزار محنت و مشقت جان ازان مهلکه بیرون

برده و یکبار کی دل از جان و جهان برداشته بیرون کریبان و پای در دامان یأس و حرمان

کشیده گفت نظم چو طالع اینست من نام او را یار کی هیچ وقت مراد نمیدهد و بسم

ازین طلب که نپرو حبب مرقبت کشیده بود و کنج عزلت کزیده و باب بصیحت شعلهٔ آتش حکومت را

فرو نشانده که ناگاه ندای غیبی و صیحهٔ لاریبی بگوش هوش او رسید که مثنوی

حلالی نیست جهت آن چیزی که	طرق سروان کرمی و حیتست	در اول دانه زیر گل در آید
چو همت قارون آخر بر بر آید	ز همت کهربا را جذبه بیست	که گر رامی کشد بی جنبش دست
چو جای کهربا و جنبش کاه	کرمت کوه را بر دارد از راه	بر خیر و اسب همت را تنازیانه

غیرت حرکت ده وراه عراق پیش گرفت امیر شاه محمد را میانهٔ عشیرت اورکه ایراد داده منصب
اوپیت بامید این نوید که از شایبهٔ کذب وریا مصون و نزیور صدق وصفا مشحون محمد آغا
رخا پسته متوجه عراق گردید و بعد از وصول بدانجا قصبهٔ پرغفیر چین علی وحسین دیلی
وکشته شدن امیر شمس الدین و استدعای توجه امیر شاه محمد بکردپستان و استظهار عشیرت روزکی را
بلا زیاده ونقصان خاطر نشان والدهٔ فرزندان بنود ووالدهٔ عاجزه نوحه وزاری میپیوسته
از ارادهٔ جدید محمد آغا بغایت مضطرب وپریشان گردید وبعضی کلمات خشونت آمیز بمحمد آغا گفته کار را بآنجا رسانید اما او مرحبا چند او دران وادی مبالغه وابرام مینمود
محمد آغا بزبان ملایمت او را تسلی گردانیده میفرمود که عشیرت روزکی روی نیاز بدین
دپست دعا بر آسمان از حضرت واهب منان جل جلاله وعم نواله مسئالت مینمایند زود
رمد دیدهٔ ایشان از غبار موکب امیر شاه محمد مکحل گردد ووالده بیچاره بالضروره فرزند را بمحمد
تسلیم محمد آغا نموده روانه کردپستان گردانید وبرواتی بعضی از اعزه اصلا وقطعا وا
رفتن امیر شاه محمد رضا نداد او را بی رخصت والده کریزانیده بیدلیس آورد شهر
امیر شاه محمد در شهور سنه تسعمایه بدلیس را بمقدوم شریف معزز گردانیده جمع کثیر بپیرا
او مجتمع گشتند وطبل شادی وبشارت نواخته وباتمام عشرت روزکی شکر وسپاس حضرت
باری بجا آورده بارباب حاجات صدقات ونذورات دادند وهمان لحظه در مالک فتح
قلعهٔ بدلیس وتسخیر ولایت بمقتضای آیهٔ کریمهٔ وشاورهم فی الامر قرعهٔ مشورت درمیان
انداخته رایها بدان قرار گرفت که بر علانیه رقص قلعه بدلیس را محاصره کردن محصلی ندارد
چه دران محل که امیر شمس الدین در راه وا باجاعت تر اکمه محاربه ومقابله نمود اکثر امیرزادگان
وجوانان کارآمدنی مانقتل آمده اند الحال صلاح وقت دران پیت که بعضی مردم کمرزده
کرده نماز شام که کردون لباس سوگواری پوشیده بهرام خون آشام بعزم تسخیر قلعه پهنه میدان
کمند بر کنگرهٔ این نیلگون حصار افکنند بالای قلعه بالا روند تا مقصود حاصل کرده والا بیهوده دلگیر

خواهد شد چون ارادت ازلی بنیکبختی شخصی شامل گشته بمقتضای اذا اراد الله بشی ء هیی اسبابها
آیهٔ در ضمن واقعه بدیهی پیت که از کمین غیب بعرصهٔ ظهور می آید پس بدین امید خندق را آدم از عشیرت
باکی ومودکی جهت این مهم پیدا کرده امیر شاه محمد ایشان را بوعده ووعید خوش دل گردانید
وآنجا که در مکتب این امر خطر کشند تعهد نمودند که یا کمندم او بر کنگرهٔ حصار مقصود می قسم
یا جان شیرین بمستحفظان قلعهٔ مطلوب می سپارم چون ایها بدین قرار گرفت شروع در ترتیب
آلات وادوات نردبان وکمند نمودند اتفاقا ابوبکر آغا یا بکی که مرد روزگار دیده کار
آزموده یا کمیزه اعتقاد ویکونهاد دور بینش عاقبت اندیش بحضرت امیر شاه محمد مبادرت
نمود وعرضه داشت که در نیمدت که مدلیس در تصرف تراکمه پیت کار وبار بنده نزدیکان
پاخش پیت که شاید روزی وارث ملک پیدا شود ومن خدمت بجا آورده باشم والحال
اقتدار نزدیکان که شما را احتیاج پیت از جوب وکفش ترتیب داده در میان خمها کذ اسلحه
ودر زیر خاک مدفون گردانیده الحمد لله والمنه که کار حسب المدعا بنده شد همان
لحظه ابوبکر آغا نردبانها حاضر ساخته ویکو خدمتی او مقبول طبع امیر شاه محمد افتاده قریه حیدرکلن
واکپور را بجایزه این خدمت بملکیت بدو واگذاشت القصه کمروان در شب تار کوهر
راه آدمان را گم کرده بودند با فلک بانزاران دیده حیران مانده مانند باد صبا از برج سیاه که در
جانب شمالی قلعه واقع پیت بالا رفتند وریسمان نردبانها در دریچه خانه که آدم دران بند

قلم کرده نیز آیند نظم	که شیر فلک را رسانند کزند
فرشتند کروان سپهر بلحبک	ز هر سو کشادند درها بلحبک
بدیس وپستور کروان پرخاشجوی	دلیران زرمجوی دل از

جان وجهان برداشته ودپست ورجل متیلا تیا پسوا من روح الله زده بیالا رفتند ودر
وقتی که پاسبانان در بستر غفلت خفته بودند ومستحفظان در مهد استراحت بخواب ناز رفته
بر پاسبان زدند وبعضی را همچنان خواب آلود از اوج علیین باسفل السافلین فرستادند

ودرخانه بعضی را از پیرون مضبوط گردانیده جماعه بهیت مرجه تمامتر بدرخانه حاکم قلعه دویده
اورا از خانه پیرون کشیدند وبعد ازان عمله وفعله اورا یکیک از خانها بهیت وگردن بسته بدر
آورده جزای عمل درکنار ایشان نهادند واهل وعیال ایشانرا از قلعه وولایت اخراج کرده
گلستان وطن را از خار اغیار وبوستان میکس را از چیک آزار پاک گردانیدند وامیر شاه محمد
با پسران وسایر اجداد کرام عظام خود بر سیر حکومت موروثی متمکن گشته بساط عدل وعمم بگستردند
وابواب لطف واحسان برروی فرق انسان مفتوح گردانیدند اما زمان دولتش چون عنفوان
جوانی زود درگذشته ایام حکومتش چون فصل گل خنداں تقایی نگرفت وبپنج سال تمام
حکومت نموده بعالم جاویدانی رفت والحق جوانی بوده بصفت سخاوت وشجاعت موصوف
وبسمت جلادت وفرط شهامت معروف ودر تاریخ سنه ثلث وثمانمایه که بحوالی رحبت ارد
بپوسته اورا در موضع کوک میدان درجوار مزار فایض الانوار امیر شمس الدین ولی علیه الرحمه دفن
کرده انیده اند واز وامیر ابراهیم نام پسر خورد پسال درصفحه روزگار مانده
وبرپهان رفتن حکومت بدلپس از دست حاکمان انجا وان مشتمل بر چهار وجه انشاء الله تعالی
در ذکر امیر ابراهیم ومنازعت او با امیر شرف علیه الرحمه بنظم جواز انوار لطف حق اکبر

ضمیر پسر پرور گردد منور	بهر کار صواب اندیش باشد	ز مر فرزانه در پیش باشد	
بعقل کامل وتدبیر صایب	شود فتح وظفر او را مصاحب	عدو پیش کرد از فهم وخرد	
بخشمش چهره بهبود بپیوند	فتد در وقت رزم وکاه جولان	ز اوج جاه افتد جاه خلقان	

مشاطه عروس سخن ودلاله حمیله این کلش بدینگونه آرایش بگر فکر این دلپذیر داستان بدین منوال
که چون امیر ابراهیم بعد از فوت پدر در صغر سن متصدی امر حکومت ومتکفل مهام امارت شد
رتق وفتق وقبض وبسط مهمات ملکی ومالی را در کف کفایت عبد الرحمن آغا وقوالدینی وامان آن
عشیرت اونهاده وامیر شرف بن امیر شمس الدین که در زمان حکومت امیر شاه محمد از میانه عمه
بحتی آمده بود با پستصواب آغایان روزکی در ناحیه موش نایب مناب خود گردانیده وچون

از زمانی بدین قیره گذشت شیخ امیر وعشیرت بلباسپی علی رغم عبد الرحمن آغا وجماعه قوالیسی
بخدمت امیر شرف مبادرت نموده از افساد مفسدان وتحریک غمازان طریقه محبت وموده
درمیان نبی عمان بعداوت وکدورت منجر شد امیر ابراهیم وعبد الرحمن آغا اراده نمودند که امیر شرف را
از موش بدلپس آورده حدقه جهان بین او را از نور بصر عاطل سازند سیدی آغا قوالیسی
المشهور بسید خزینه دار از نقده واقف گشته وبسرعت مرجه تمامتر نزد امیر شرف رفته
او را از مکر وغدر امیر ابراهیم خبردار گردانیدند وامیر ابراهیم مکتوب مرغوب محبت اسلوب در قلم
آورده مصحوب یکی از معتمدان نزد امیر شرف ارسال نمود که فقیر را آرزوی دیدار رحبت آثار شما
عنان گیر گشته مترصد آن است که چند روز به بدلپس آمده اوقات بعیش وعشرت مصروف
دارند تا کلال وملالی که بمرور دهور بخاطر هاراه یافته زایل گردد امیر شرف جون مقدمه
مستحضر بود مجرد رفتن نگاهل وتیاهل مرعی داشت تمام مکاتبات ومراسلات بسرحد تواریخ
ومصاوقات از جانبین بخاطبات ومعاتبات ومضاربات تبدیل یافت وامیر ابراهیم حضار
لشکر نموده بالتفاق بعضی امراء کردستان بر سر امیر شرف رفته قطع مادهٔ خصومت بتیغ تیز
تعلق گرفت وامیر شرف نیز بکمتهان خود را مثل سوار یک پازوکی که دران حین للغه مشار الیه بود
وشیخ امیر بلباسپی وسیدی علی آغا پرتابی وسید خزینه دار وجلال آغا برادر او وسیخ اعاء حلکی
وجماعه دیگر را بر سر خود جمع ساخته قلعه موش را مستحکم گردانیدند ومشغول حمک وجدال شدند

مرد وکره در برابر یکدگر صف از کشند	نظم	تبا آسمان تیغ مبندی بجنگ	دو دریای آهن بپر انهنگ
کرهای کلکون یلان سیر پر		بخون یکی پسته مریک کمر	دهل نعره مرگ را بپاز کرد
اجل را دهل نا بپای آواز کرد		خدنگ از کمان راه نیمه گرفت	ز مرکوشه فشنه بالا گرفت
بزد آز مایان بصد فر وشکوه		قتاوند در هم چو شیر ویلنگ	وجودم دم امیر ابراهیم جمع گشت

ومتابعان امیر شرف گروه قلیل بودند در روز اول نسیم فتح وظفر بپرچم رایت امیر ابراهیم وزید
اما چون اکثر اعیان ومتعینان روزکی بمیل تمام بجانب امیر شرف بودند در خفیه مکاتبات تقلعه

فرستاده اظهار خلوص طویت و صدق نیت کردند و پسر سوار بیک پازوکی جولاق خالد بیک
ملازمت امیر ابراهیم می کرد روزی خال او امیر شیخ بلباسی باتفاق پدرش سوار بیک بدو پیغام
فرستاد که ما هر دو با میر شرف متفقیم و اکثر اعیان روزکی را نیز میل بجانب امیر مشار الیه است
ترا با امیر ابراهیم بودن و در راه او کوشش نمودن چه محصل دارد و وظیفه پدر فرزندی آنست
که ترک ملازمت امیر ابراهیم نموده باطاعت و انقیاد امیر شرف در آمده [illegible] بندگی او بر دوش
و حلقه فرمان برداریش در گوش کشی خالد بیک نیز قبول این معنی نموده [illegible] پدر و خال خود فرستاد
که فردا عسکر امیر ابراهیم بقلعه یورش و هجوم خواهند آورد شما در قلعه را بگشایید تا من بعسکر و متعلقان
خود بدرون در آیم روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتی ستان برین قلعه فیروزه حصار بر آمده رایت
فیروزی بر افراخت و به لمعان اسیاف خارا شکاف جنود نامعدود انجم را پراکنده [illegible]
امیر ابراهیم با گردان خونخوار خنجر گذار روی توجه بتسخیر قلعه و حصار آورد و در اثنای گیر و دار
خالد بیک بمقتضای وعده و قرار از امیر ابراهیم روگردان شده بعسکر امیر شرف ملحق گشت
امیر ابراهیم را از صدور این حادثه وهم و هراس بی قیاس بر ضمیر مستولی گشته ترک محاصره
نموده به بدلیس معاودت نمود و امیر شرف باتفاق یاران و موافقان خود او را تعاقب نموده قلعه
بدلیس را محاصره کرده یوماً فیوماً آغایان روزکی فرقه فرقه و جوق جوق از امیر ابراهیم روگردان
شده بخدمتش مبادرت میجستند و آناً فآناً آثار ضعف و فتور و علامت عجز و قصور در ناصیه
احوال و جبهه آمال متحصنان ظاهر و باهر میگشت تا کار بجایی رسید که امیر ابراهیم و عبد الرحمن آغا
مردمان مصلح در میان انداخته اظهار عجز و انکسار نموده پیغام دادند که چون این ولایت بحسب ارث
بنی اعمام میرسد بدلیس که مطلع سعادت و منشأ دولت این دودمان است با اخلاط از امیر شرف
بوده باشد و موش و خنوس از امیر ابراهیم و بمشارکت بحکومت ولایت موروثی قیام
و اقدام نموده برای عمر و دولت دو روزه فانی قصد زندگانی یکدیگر نکنند امیر شرف و متابعان
او این روباه بازی را فوز عظیم دانسته بر اقوال مصلحین راضی شدند و مقرر کردند که امیر ابراهیم

اسباب ضیافت

اسباب ضیافت و جشن مرتب ساخته امیر شرف را بطریق مهمانی بدرون قلعه برد و در میانه
بنی اعمام عهد و میثاق بغلاظ و شداد مؤکد گردد که تا در قید حیات باشند هر کس بحصه خود
راضی گشته متعرض ولایت یکدیگر نشوند امیر ابراهیم فی الفور تهیه اسباب ضیافت نموده کس
امیر شرف فرستاد امیر شرف با جمعی مخصوصان و یکجهتان بقلعه رفته بنی اعمام یکدیگر در آغوش
کشیده بدیدار بهجت آثار هم اظهار فرح و سرور کرده بساط عیش و عشرت گستردند و
ساقیان سیمین ساق زهره جبین در لباسهای گوناگون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون
جامهای زرین بگردش در آورده مصدوقه یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء للذة للشاربین
بعین الیقین مشاهده افتاد و مغنیان نغمه پرداز و مطربان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران
دلکش الحان ساز نواز بیوسون اکراد و قاعده عرب و طریقه فرس و قانون عجم در مقام
خوانندگی و سازندگی در آمده آوازه نشاط و انبساط بدایره فلک زحل رسانیدند نظم

در آن مجلس می لاله رنگ	ز بهر تواضع دوتا گشت چنگ	نشستند صف صف در آن انجمن
غزلخوان و گوینده و سازرن	غزلخوان نه تنها خوش آواز بود	که صد دل بیک غمزه هم می ربود
بخدمت بتان قامت آراسته	بلای ز هر گوشه برخاسته	و در آن جشن دلگشا چون قامت

آرزوی هر کامجوی بخلعت هر گونه مطالب و مقاصد آرایش پذیرفت و در حجله خواطر و ضمایر
اکابر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود در کنار آمد امیرزادگان امر نمودند که آغایان
روزکی هر کس با یار خود گوشه و کناری گرفته از بزم عشرت بمهد استراحت روند و خود در درون
وثاق تنها مانده درینوقت شیخ امیر بلباسی با جماعه عاصی بدرون وثاق در آمده امیر ابراهیم را
از مسند بزیر کشید و گفت نظم تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
و دست امیر شرف را گرفته ببالای مسند برد و زبان را بدین مقال گردان ساخت بیت
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کس اکنون بجای خویشتن منشیان دیوان
والله تؤتی الملک من تشاء منشور ایالت و فرمان حکومت بنام این سعادتمند نوشتند

و فراشان کارخانهٔ و تنزع الملک ممن تشاء بساط حکومت آن پستمند را در نوردیده موکلان عقوبت
دست و پایش را بسلاسل و اغلال گرانبار گردانیده در قعر چاه محبوس گردند نظم
مرا و را بسد کبریا مپسند ۔۔۔ که آتش قدیم است و ملکش عنی ۔۔۔ یکی را بسر بر نهد تاج بخت
یکی را بخاک اندر آرد بتخت ۔۔۔ و منوز کار بضرب شمشیر و طعن سنان نرسیده بود که عبد الرحیم غازی
قوالیسی و جماعهٔ دیگر از تابعان امیر ابراهیم که جون عقد ثریا فراهم آمده بودند مانند بنات النعش
متفرق گشتند و مفت سپال تمام امیر ابراهیم در حبس ماند جون آوازهٔ قید امیر شرف که
عشر پر تفصیل این اجمال و مآل حالش صفت تحریر خواهد یافت و پرتو استسلام بر بخت و کار
دولت و اخفاض لواء حشمت او خواهد تافت در کردستان شایع شد امیر ابراهیم بسعی عشیرت
روزکی از قید بیرون آمده مرتکب امر حکومت گردید و خراسان و دفاعین امیر شرف را
بیاد یغما و تاراج داده قصد قتل امیر شمس الدین ولد او که در ان حین در وپاله بود نمود عادا غازی
با یکی جرات نموده بعرض او رسانیدند که امیر شمس الدین با پس سپارتا کار او را تمام سازیم
چه امیر شرف زین الدین آغا عم را بناحق بقتل آورده الحال حسب الشرع با پست من قبله ما یصیبه
ورثهٔ عم خود بقتل آوریم بدین بهانه امیر شمس الدین را از حبک امیر ابراهیم خلاص کرده با دو
بقلعهٔ کیفندر برده کما ینبغی در محافظت ایشان کوشید خلاصهٔ کلام انکه جون امیر شرف را
در تبریز مقید گردانیدند جایان سلطان حسب الفرمان شاه اسماعیل صفوی متوجه تسخیر علا پس شده
دو سال علی الاتصال امیر ابراهیم با قزلباشان مجادله و مقاتله نمود اخر الامر باب مصالحت
نیاورده ۶ و پس ملک را سپه طلاق کرده روی همت بجانب اسپهر آورده و در انجا رخت اقامت
بعالم بقا کشید و از و سلطانمراد نام پسری که در حبس از جاریه متولد شده بود باند و جوان
امیر شرف ریسپر حکومت متمکن شد سلطانمراد با نخدمت او آمده مدتی محبوس طرز در قلعهٔ بدلیس او قات
میگذرانیدند عاقبت باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد و عشیرت روزکی قلعهٔ بدلیس را بعزاز
فراز امیر ابراهیم شش ماه محافظت نموده جون از آمدن امیر شرف مایوس گشتند با بعضی از

قلمرو دولت را در تاریخ پنسد شش عشر و تسعمایه تسلیم حایان سلطان نمودند و او کرد یک
شهر فلوی اسپتا جلو را بحفظ و حراست انجا مامور گردانیده عودت فرمود و جه دویم در
پیمان متمکن شدن امیر شرف بجای امرا ابراهیم در حکومت بدلیس بر ضمایر اکسیر مآثر خورشید شعاع و
خواطر حقیقت مدار فلک اقتدار اصحاب دانش و ارباب بینش پنهان لمعان صبح صادق
باقی و شارق واسپت که مر صاحب سجاد قی که از صدق نیت و خلوص طویت روی نیاز بدرگاه
کارساز بنده نواز آورد بمقتضای فحوای و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم از پرتو شعشعهٔ
عنایت الهی نهال آمالش در گلشن اقبال سایه گستر و غنچهٔ تمنایش در جمن مراد نسیم پرور گردد
سلکش کبیر و مرزی شوکتی که بکثرت اسباب و حشمت مغرور گشته رقبهٔ رقیت در حلقهٔ
مطاوعت او نهد ماندک زمانی دود دمان عظمتش از صفحهٔ روزگار بانقطاع یافته ریاض دولتش

صفحات وادی غیر ذی زرع پدید	نظم	سپهری کز تو کرد دلبندی گرایی	بالکندن کس نهتد ریشه پایی
کسی را که قهر تو در سر فکند		سیاهروی کس نگردد بلند	گر پای بدل است اگر بپر مور
شریف بود او ضعیف و نزور		ولی افروزان کنی خوی چراغ	نهی بر دل دیگر از در داغ

بعرض اقدس پیمبر این مقال و توضیح این احوال شرح حال خیر مآل امیر شرف است جد او بلیم خود
در همان عشیرت بحتی در آن وخ مانده بود و جنانچه از لمعات نیرات کلمات سیاتی و رشحات منشیات
حکایات متناسق مشروح بوضوح می پیوندد او را امیر شاه محمد از انجا آورده در صدد تربیت
او شد و جون امیر مزبور رخ در نقاب تراب تیره کشید نیابت امیر ابراهیم جهت حکومت بعضی لوا
بدلیس مقرر بود بعد از ان بامداد و معاونت عشیرت روزکی امیر ابراهیم را بتقید حبس در آورده حاکم
باستقلال گشت و جون اندک زمانی از ایام حکومتش متمادی شد شاه اسماعیل صفوی
بعزم تسخیر مرعش متوجه گشته حاکم انجا علاء الدوله ذو القدر در برابر او صف آرا گشته یکدست
و بعد از انهزام طایفهٔ ذو القدر عنان عزیمت بصوب دیار بکر معطوف داشت و الی انجا
امیر ابراهیم جد والدهٔ حاوی اوراق بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده هدایای خوب و تحفهای مرغوب

بر سبیل پیشکش آورده از انجمله یکقطعه بوکرک بهیات کرده کوسفند بود که از خزاین سلاطین سلف
بخزینه پادشاهان بایندوریه انتقال یافته بود و از ایشان بدو که تا کوه ختلان از زلزله در زمان
عباسیان شکافته شده و دعای صاحبدلان بخون جگر پرورش لعل نموده دیده مبصران
دهر و چشم جوهریان عصر بآن حجم و طراوت و رنگ از اقسام لعل سنگ مشاهده نکرده بود بموقف
عرض رسانید منظور نظر کیمیا اثر پادشاهی گشته موسوم بامیرخان گردید و منصب مهرداری
بالله کی شهزاده طهماسب و ایالت خراسان بدو عنایت شده پایه قدر و منزلتش باوج ذروه
وثقی رسید و ایالت ولایت دیاربکر را بمحمدخان استاجلو مفوض گردانیده بعضی از مردمان
ذوالقدر که در قلعه خربرت تحصن جسته بودند و اطاعت نمی کردند شاه مزبور تسخیر آن قلعه گشته
در عرض یکهفته بزور و غلبه مسخر گردانید و از انجا عنان عزیمت بصوب اخلاط منعطف گردانیده
چون ظاهر اخلاط مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت امیر شرف بعز بساط بوس مستسعد گشته
در صدد تهیه اسباب جشن و ضیافت درآمده خیمهای منقش گردون اساس و سایبانهای
بر پشم طناب فلک مماس چون ابر نیسان درهم رفته و طناب در طناب بافته مانند درج پر گوهر و برج
پر اختر ترتیب داد و ساقیان سیمین ساق بلورین ساعد زهره جبین و وشاقان زربفت پوش
شیرین حرکات با تمکین شراب صافی ماء معین بر کف گرفته صلای عیش و ندای نوشانوش در دادند
و مغنیان خوش الحان نغمه پرداز و رامشگران شیرین لهجه ساز نواز بنغمه زیر و بم راه عشاق زده
بناله عود و چنگ عقل و هوش از سر بزرگ و کوچک در ربودند نظم زهر جانب ساقی نیم مست

چو شاخ گلی جام گلگون بدست	همه همچو خورشید زربفت پوش	همه آفت عقل و آشوب هوش
غزلخوان غزالان تازی زبان	بنغمه شکر ریخته از دهان	بآهنگ ترکی بتان چگل
ربوده دل از نغمه معتدل	چو زلف بتان پریچهره چنگ	زده راه عشاق را بیدرنگ

و خوانسالاران انواع اطعمه گوناگون از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده گردیده کشیدند
بعد از مراسم مهمانداری و ضیافت اسب رهوار بطویله و اغنام بگله و شتر و استر بقطار پیشکش کرده

منظور عوارف

منظور عوارف خسروانه و مشمول عواطف بیکرانه پادشاهانه گشته بمنشور ایالت بدلیس مع
خلعتهای فاخره سرافراز شد و در دفعه ثانی که شاه اسماعیل در خوی قشلاق نمود امیر شرف باتفاق
امرا و حکام کردستان بتخصیص ملک خلیل حاکم حصنکیفا و شاه علی بیک والی جزیره و میرداود حیرانی
و علی بیک صاصونی و سایر امراء دیگر بعزم عتبه بوسی شاهی روان شد و چون بشرف سده
بوسی فایز گشت در اوایل اعزاز و احترام تمام یافته بالآخره که محمدخان والی دیاربکر از امراء اکراد
نسبت باو آزار و اهانت بسیار واقع شده بود از جمله منقول است که در وقتی که محمدخان متوجه
دیاربکر بود در قریه پاشین من اعمال بدلیس نزول فرمود شیخ امیر بلباسی که وکیل امیر شرف بود
بدیدن او رفته در وقت برخاستن کوپال خود را بر سر قالیچه او مکرر زده بر سبیل خشونت بدو گفت که
وای بر تو و بر لشکر تو که طمع در یک بزغاله عشیرت روزکی کرده بزور و تعدی بستانند و ایضاً
شاه قلی سلطان والی خراسان براقم حروف نقل نمود که پدرم همراه محمدخان متوجه دیاربکر بوده
و در راه بخصوص در ولایت بدلیس قلت ماکولات بمرتبه رسیده که هر کس اسب خود را یک تان
جاورس میداده و یارای آن نداشته اند که یکمن جو از وا همه روزکی از کبری بستانند و دیگر ازین قسم
اوضاع ناملایم از امراء اکراد نسبت باو بسیار صدور یافته بود که ایراد آن باعث کلال و ملال
میشود از دیاربکر عرضه داشت که درینوقت که امراء اکراد بالتمام در پایه سریر گردون مصیر
مجتمع گشته اند اگر چنانچه فرمان قضا جریان بقید و حبس ایشان نافذ گردد بنده تعهد میکند که بلاد کردستان
که از قدیم الایام در حیطه تصرف بسی پادشاهان عالیشان در نیامده باندک توجه مسخر ملازمان
آستان اقبال آشیان گردد چون این خبر بمسامع جلال شاهی رسید بسخن آن نامقید امرا و
حکام کردستان را بغیر از میر شاه محمد شیروی و علی بیک صاصونی در قید زنجیر کشید و هر یک
از امراء مزبوره بیکی از امراء قزلباشیه داده امیر شرف را بامیرخان سپرد و جایان سلطان را
بتسخیر ولایت بدلیس و دیو سلطان روملو را بفتح ولایت حکاری و یکان بیک تکلو را بگرفتن
جزیره با لشکر چون قطرات امطار بیشمار مامور گردانید و گرفتن و ناگرفتن امراء مزبوره ولایات

مذکوره مرتبک در مجلس مذکور شده القصه چون مدتی از ایام قید امر او کرد پستان متمادی شد پیکار چهره
گر شیبک خان اوزبک با لشکر از حد و حصر بیرون از جیحون عبور کرده متوجه تسخیر بعضی بلاد خراسان ا
و درین اثنا شاه اسماعیل از چیس امراء اکراد شیمان شده فی الفور باحضار آقیشان فرمان داد
از اجماعه سوال کرد که پیشوا و بزرگ شما کیست جمله متفق اللفظ بامنی گفتند که ملک چلاوبیر
هر دو را نگاه داشته بقیه را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنان امیر شرف و قیدا مرخان
متوجه خراسان شده باز محمد آغا کلهوکی که بزعم حاوی اوراق مثل اویی مرد و التحا می نماید
درمیانه روز کی بلکه در تمام کرد پستان کسی بطور نیامده بطریقی که کسی بر احوال او اطلاع یابد
همراه او رو شد و در هر چند روز طعام و میوه برداشته بخدمت امیر شرف آمده مشطر و صحبت
می بود که او را از چیس گریزانیده بجانب کرد پستان آورد تا وقتی از اوقات در موضع قالی
من اعمال ری فرصت یافته اسبی ازین در کنار او در حاضر ساخت و محمد میر آخور پر تاب در رکاب
در ذی قلعه پران خدمت امیر شرف می نموده در جای او خوابانیده و امیر شرف را سوار چابک
باخود نفر رو بی بجانب کرد پستان آورد و اولا بولایت حکاری آمده در قریه ترول فرود
که شیخ امیر بلباسی در انجا اندک جاورسی زراعت کرده پناکن بود محمد آغا و درویش محمود کلهوکی را
که مثل او در قالبیت کسی در طایفه روزکی پیدا نشده نزد شیخ امیر فرستاد که او را از آمدن امیر شرف
آگاه گردانند اتفاقا در وقتی که درویش محمود بدو میرسد که پل و روبیت آب باری زراعت می کرده
بدو میگوید که ایلک امیر شرف از میانه قرلباش گریخته آمده تراطلب می کند شیخ امیر میگوید بدا باد
که درین حالت که منم با من مطایبه میکنی او مغلظه یاد نموده که خرافت نمی کنم در فلان جا پیوا را ستاده
انتظار تو می کشد از تحقیق این خبر بهجت اثر روح از بدن فسرده او پرواز کرده از شادی
پیلی که در وسیت داشت بر زمین زد و پروبای بر سینه خود زده بپا بوس ولی نعمت حقیقی شتافت
و دیده که در پلت الاحزان غربت صفت و اپیضت عیناه من الحزن کمرقته بود و اثر خاک پای او
منور گردانید و قطرات و مطرات خون از غایت شباشت از دو آرزه عیون فرو ریخته بجهه شکرانه

بیجا اورده گفت

شبم از صبح فیروزی بر آمد	بحمد الله که دولت یار ما کرد	زمانه ترک جان آزار ما کرد
گر دو روزی غم و رنج شبانروزی بسر آید	خیز بودم ماهی در دامن آب	شبهای سیه کی بود امیدم
بدر یابد ز ان ریگم سلامت	طبان بر ریگ و تفسیان از غم آ	

القصه آن روز و شب در ا

توقف کرده علی الصباح که سلطان ایوان جهارم با نهزار فروشکوه سپهر از قلعه کوه برزرد روان گشته
در اینجا عشیرت اسباب دیدبانی ساخته شرف پیک اسپ بایرد ی شرف قدوم اشیان را
تلقی نموده چند روز بواسطه استراحت در انجا رحل اقامت انداختند و شیخ امیر با معدودی چند
متوجه بدلیس شد که عشیرت روزکی را بدستور مستعمل پیاخته تا آمدن امیر شرف جمعی را بانجا مشق
کرده باشند چون در پیشدن او بدانجا خلق بسیار بر سپر او جمع شده شروع در کرفتن قلعه بدلیس نمودند
و کرد پیک شهر فلوکه از نیاب شاه اسماعیل بحافظت بدلیس و عدلجواز و ارجیش قیام و اقدام مینمود
چون از آمدن شیخ امیر واقف گردید که با موازی دو هزار مرد محاصره قلعه بدلیس نموده بالطبع
از قرلباشیه که در بارکیری و ارجیش بودند الیغار بر سپر شیخ امیر آورده او نیز اجماعه
که حاضر داشت در مقابل او در موضع کوک میدان بدلیس صف آراسته و نزدیک بدان
رسیده بود که نسیم فتح و ظفر در لشکر نصرت اثر روزکی جلوه کرشود که بیکبار محمد بیک پارو
بر سپل خدعه و فریب و با ستد عای آنکه از امراء قرلباش روکردان شده بنیاپیت قرابت
با داد و معاونت شیخ امیر می آید در اثنای که شعله آتش قتال سپر بفلک دوار کشیده از راه اسکندر
بولاغی با موازی پانصد نفر پازوکی در آمد و شمشیر دورویه از عقب طایفه روزکی ا
صف ایشان را که مانند عقد ثریا منعقد شده بود مانند نبات النعش پراکنده و پریشان ساخت
و اعتر تخت کرد پیک بمثابه زحل بلندی گرفته با دپای قمر سیر را بجانب لشکر روزکی دوانید
و شیخ امیر متوقف ملک قدیر پای ثبات و وقار قطب آسین فشرده از معرکه جهاد روی در واد
فرار نهاد تا با فرزند علی آغا نام شربت شهادت چشید و طایفه قرلباش او را مو بسوم تفرا زیدگ روا

جثه پدر و پسر را اخراج بالنار کردند و از صدور این واقعه و شیوع این قضیه مهم امیر شرف خنده
در عقده تعویق افتاد و چهره مقصود او در پس پرده نا امیدی مختفی ماند و بی دستیاری منصور
کارخانه فاچین صورتکم رخ نکشاد و چه سیم در میان گرفتن امیر شرف قطع نظر نمایند

قرلباش و مال حال او جهانگیری که میست از بخت پیرد	نماند در خدا و ند خیر او بود
ظفر پیوسته باشد در رکابش	شرف در موکب نصرت یاش
شود ملک از قدوم او مکرم	چون امیر شرف را تسخیر ولایت بدلیس و اخراج طایفه قرلباش

چند روز میسر نشد و از مافی الضمیر سلطان ممالک پستان سلطان سلیم خان آگاه گشت که اراده
تسخیر بلاد آذربایجان دارد باتفاق و تدبیر شهسوار مضمار تحقیق قافله سالار طریق توفیق
مقنن قوانین اصول و فروع و مدون دواوین معقول و منسوخ مدرس مدرسه تقدیس سپاه الحق و
بدلیس اعنی مولانا ادریس دکزده خیر اندیشان خاندان رفعت و سپوده و و الجواهان دودمان
ضیاء الدین محمد آغار کلهویکی اظهار اخلاص و اعتقاد با آستانه دولت نهاد عثمانی نموده و در زمان
پست نفر ام او حکام کردستان را بخود همداستان کرده عبودیت نامه مصحوب مولانا مزبور روانه
آستانه اقبال آشیانه سلطان سلیم خان کردانیدند و سلطان فرصت شمار دشمن
گداز چیب الاستدعای امراء کردستان بعزم تسخیر آذربایجان متوجه آمد و در روز
چهارشنبه بیستم شهر رجب المرجب سنه احدی و عشرین و تسعمائه در صحرای چالدران علیشاه اسماعیل مجدد
نموده مظفر گردید و امیر شرف و بعضی امراء او حکام کردستان دران سفر در رکاب نصرت انتساب
سلطان ظفر اثر بوده محمد خان والی دیار بکر دران معرکه شربت قتا چشید و ایالت و
قراخان و حکومت بدلیس بعوض بیک و جزیره باولاش بیک از دیوان شاه اسماعیل مقرر
گردید و چون سلطان ممالک ستان از موضع چالدران عنان یکران بطرف روم معطوف داشت
مولانا ادریس مسامع جلال رسانید که امراء کردستان از الطاف شاه جهان استمداد عاصی آن دارند
که حصنی او در میانه آشیان شیر رکی زیش پیفیدی نصب نمایند که با تفاق بپیوندند و قراخان را قلعه

و ولایت دیار بکر و کردستان اخراج کنند سلطان گیتی ستان در جواب فرمود که هر کدام
از امرا و حکام کرد پستان که لیاقت امیر الامر ایی دارند در میانه ایشان نصب کرده شود که سپاه
امرا را اکراد کردن باطاعت و انقیاد او نهاده بدفع رفع قرلباش قیام و اقدام نمایند مولانا نیز
جواب عرضه داشت که در انها کثرت و حدت و اتیه موجود نیست و هیچکدام بهیچ دیگر پیشرو نمی آیند
اگر خانه مطمح انظار سپهر بتفریق جمع و تمزیق شمل طایفه قرلباش است یکی از بندگان درگاه جاه و
جلال مهم تنصیب باید کرد تا امراء اکراد مطیع و منقاد او گشته بزودی این مهم فیصل پذیرد بنا علی هذا
محمد بیک مشهور بچلو محمد پاشا را در میانه اکراد سپهردار و میر میران کرده بعزم تسخیر دیار بکر روان
گردانیدند و لشکر بامتداد بصاعقه بارد رحوالی نصیبین و قوچ حصار در برابر یکدیگر صف آرا
شدند و در ان روز اول کسیکه در برابر و شمن در آمده شعله آتش حرب را بصرصر غضب برافروخت
طایفه قرلباش بود خانه تاج احمد و قاسم اندکی و میر شاه چپنی کسیانی و میر سیف الدین و عم نامدار
اکثر غازیان روزگی تخصیص میر محمد ناصر الدینی و قرایاد کار و سپید سلیمان مجروح شده دران روز داد مردی
و فتوت دادند و قزلباش بقتل رسانیده جمع کثیر از عسکر قرلباش اسیر و دستگیر گردید

با اقبال سلطان توسل کنان	گر فرشته ملک خود از دشمنان		بدفع عدو تیغ کین آخیتند
تمامی خصلا لبستند احتیند	بعد از انکه از امراء اکراد هر یک تسخیر ولایت خود توجه نمودند امیر شرف		

با تفاق محمد بیک حاکم جزره میرداود خیرانی و امراء شیروی و بکس و اسپیار بر سر قلعه بدلیس
آمده شروع در محاصره کردند که قلاع و بقاع موروثی از تصرف قرلباش بیرون آورند چون
ایام محاصره چند روز امتداد یافت کار بر محصوران مضیق شده طایفه قرلباش برابر اصی شدند
که محمد بیک صاصوفی و میر شاه محمد شیروی ضامن شوند که کسیکه متعرض خان و مال و اهل و عیال ما نشود
قلعه را تسلیم کماشتگان امیر شرف نماییم امراء مذکوره در میانه افتاده ولایت را بر ضابط و
تسلیم وارث حقیقی نمودند و امیر شرف تربرهمان معتمد بر انجا عهم خود کل ساچقه که ایشانرا بسر حد

و وان رسانیده بصحت و سلامت روانه دیار عجم گردانیدند و مدتها حفظ و حراست و ضبط و صیانت
پسنور و پسر حداز دیوان پلطان سلیم خان در عهدهٔ اهتمام امیر مزبور مسبوق و کماینبغی مدار
امر اشتغال نموده رعایت طرفین و حمایت جانبین مرعی میداشت تا در زمان شاه طهماسب
او له تکلو میرزا آن دریایحان کشته اکثر اوقات در واو و پلطان بسر برده بجا فظت مهمات
می نمود و در تق و فتق سلطنت شاه طهماسب در قبضهٔ اقتدار حوا پلطان تکلو و دو للدی پیام میرزا
با دارائی خراپسان یحیی خان شاملوی ولد عبدی بیک که از دختر شاه متولد شده مفوض شد
او را جوا پلطان از خراپسان با صفهان آورد که پیام میرزا را از کرشمه دیکه ی پادشاه حسین خان
ریس قصده واقف کشته طایفهٔ شاملو را جمع ساخت و شی در بیلاق کندمان بر پرخانه او ریخته
او را در میانه بقتل آورد و پیار طوایف و لباش شاملو اتفاق کرده با تکلو تاب مقاومت نیاورده روی در واوی
نرمت نهادند و بعضی بغداد و بخدمت محمد خان شرف الدین اوغلی
رفته فرقه در تبریز ریپر رایت او له در تبریز جمع کشته و او له از صدد و راین واقعه حزین و فاس
شده اسباب را ضبط کرده اموال و اسباب متموالان تبریز را تغلب تصرف نمود و بجانب
وان و وسپطان آمده اظهار عبودیت با پستانهٔ اقبال آشیانه سلطان سلیمان خان کرده مکتوب
مصحوب یکی از معتمدان خود ارسال داشت حون این خبر بسماع جلال سلیمانی رسید فرمان قضا جریان
بنفاذ پیوست که امیر شرف بجانب وان و وسپطان در حرکت آمده او له را از وان و
روانهٔ پستانهٔ ملک آشیانه پادشاهی نماید حسب الفرمان امیر شرف عسکر و قشون خود را جمع نموده
بجانب وان نهضت فرمود و او له تبریز را موازی دو لست فرسخ از آغایان و اعیان تکلو استقبال
تا موضع رودخانهٔ خرکوم وسپطان کرده در ان موضع با امیر شرف ملاقی شد و امیر مزبور را تکلیف
قلعه وان نمود که چند روز در انجا توقف نماید تا بعد از تقدیم شرایط ضیافت و رعایت قاعده
نموده روانه بدلپسند شویم دریں اثنا بعضی مردمان وان و وسپطان خاطر نشان امیر شرف نمودند
که او له مکر و خدعه در کار دارد شاه طهماسب ایشان را بر خود بدرگاه مزبور فرستاده که در

میانه ایشان تمهید مقدمهٔ صلح و صلاح عهد کرده اند مبادا که شما را بدرون قلعه برده با آغایان محبوس
گردانده و باعث وسیلهٔ تقرب و سبب تلافی ماسق گردد از استماع این سخنان وهم و طرز امیر مشارالیه
مستولی گشته او له را چند روز رفتن و این تاکید می نمود امیر شرف در مقابل آغاز معذرت کرده
پیکون فرستاد صریح مفید او له را مقرر بران شد که او له و امیر شرف در خرکوم تمام قریه تو
کرده امیره بیک محمودی را با جمعی نفر از آغایان معتبر او له بجانب وان فرستاده که اهل و عیال
او له و آغایان او را از قلعه بیرون آورده با تفاق متوجه مدلپس شوند چون امیره بیک و آغایان
شب هنگام بوان رسیدند برادر و آغایان او طرق تردد و عصیان پیش گرفته در وب قلعه و حصار
را استوار کرده اینده و رفت و خول امیره بیک و آغایان بقلعه و خروج خانه کوچ و متعلقان
او له بیرون ندادند چون این خبر مسموع امیر شرف شده دانست که بر سر قلعه رفته محاصره
نمودن صرفه ندارد و جه بلکه امراء قزلباشیه از اطراف و جوانب جمع شوند و او له تیرارد و بیت
بدر رود با لضروره او را با موازی دو لست نفر از آغایان که با پستقبال آمده بودند برداشته
متوجه بدلپس شد و آنجماعت ترک اسباب و اموال و قطع نظر از اهل و عیال کرده ما لکدست
اسبانی که در سر و برداشتند ما اسبان برهنه و عریان و دیده های گریان و دلهای بریان همراه
نوذند و از محمد آغا شهنان که ما فقر علاقهٔ لله کی داشت استماع رفت که چون او له و امیر شرف
بنا حیه کیکان رسیده اند با چند نفر از جماعه تو الیسی مردم خجر در پاسبانی امیر مزبور حاضر بود
چون نصف از شب گذشت وکیل او له با دو سه نفر از آغایان عمده با پستدعای ملاقات امیر شرف
بر خیمه آمدند که او له پیغام جند ضروری فرستاده بعرض ایشان رسانیم چون امیر مزبور را واقف
ساختند ایشان را اندرون خیمه طلبیده باعث آمدن سوال فرمود بعرض رسانیدند که
او له پلطان دعا میرساند و میگوید که چون برادران و اقوام مخلص طرق موافقی و عصیان پیش
گرفتند این قسم رفتن بدرگاه پادشاهی مناسب احوال ما و لایق دولت ایشان نیست ما پیشتر
نامه با پستانهٔ پلطان سلیمان خان ارسال نمایید یا رخصت انصراف از ترانی دارید که وان عود کرده

کوشمال جایعه متمرد که با ما این وضع پاپوک کرده اند داده ما اهل و عیال و اموال متوجه آستانه آسمان
آشیانه پادشاهی شویم که بسبب فرط اعتبار و باعث رعایت صغار و کبار را کرده امیر شرف
بعد از تامل و تفکر بسیار متصدی جواب شده فرمود که بهترین کائنات و اشرف موجودات علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات آیه کریمه و شاورهم فی الامر نازل شده تا بحال بر همه حضرت عزت
و سنت حضرت رسالت پناهی با امرا و آغایان محرم و در این باب مشوره نفرموده بجوابی که موافق حال
و مطابق آل باشد بخدمت سلطان ارسلان نمیایم آیندگان معاودت نموده امیر شرف شب
نصف اللیل بعضی آغایان معتمد خود را طلب داشته مذکر کسی و مدیس و دی شخصی گفت
فرمود که تفیس الامر ان است که با این اطوار و اوضاع رفتن ایشان بدرگاه پادشاهی باعث
فقیران میشود و صلاح در آن است که موازی سیصد نفر مرد جلد جرار و جوانان کاردیده
گذار مقدم ره پیرا راه فرستاده بعد از ان اولمه را رخصت داده چون اندک چشمائی
او آنجا ورانداز یم که اولمه قرار نموده و بعضی مردمان از عقب ایشان فرستاده یا اولمه را بجنبد
نفر از آغایان با بعقل آموزند و پیرا و را با سوابق احوال جایه پیر بخلافت مصیر آنها کرده آنها را
قسم فرستادن اولمه بتجسس ایشان خواهد داد بعضی رای امیر مزبور را پسندیده و اینکار
انجامی کرده بسخن در اندن عبارت رواج دادند که مردم بیگانه در میانه چنین امر ایشان
جانوشان درگاه عالی همراه نباشند مبادا فردا افشای راز شود و موجب بانموا پیت عظیم گردد و زبان
اپیگانت از معذرت آن عاجز آید مجملا آنکه نه بار اداده اولمه و نه تبدیل پیر خود عملی نموده اولمه
بهمان وضع به بدلیس آمدند و تهیه اسباب سفر او نموده با خود او اکرام تمام روانه آستانه
ملک آشیانه پادشاهی نمودند بجون اولمه از سنگ سوراخ پیرون رفت مثابه آژدها یی که
از غار پیرون آمده باشد یا دیوی که از شیشه کریخته باشد گفته امیر شرف در دل گرفته روز
اول که بشرف عتبه بوسی سلطان سلیمان مشرف شد عرضداشت آغاز سکوه از امیر مزبور نموده
انواع تقصیر و خیانت نسبت باو کرده و بدلسل قاطع و حجج ساطع بثبوت رسانیده که امیر شرف خائن

و یاغی است بادشاه عالم پناه بعد از استماع این عرضداشت بر حسب ظاهر رای امیر شرف را
از تقصیرات سابقه عفو فرموده و بعنایت خاص و مرحمت بیقیاس سرافراز نموده و بعد از
چند روز که بار عام شد امیر شرف را بحضور طلبیده بمراسم خدمتگاری قیام نموده
بعد از ادای خدمت بار یافته بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضداشت که بنده
را بجرم خدمتگاری و جانسپاری بدرگاه عالم پناه آورده اند و بنده را بجرم

و امور وک وکلهوک و فیروزه پیلم و کلخار و کرجیکان و تاشیک و تسوک و سویدی که در حضر
او بود با خایان عمده روزگی سپرد و خود با معدودی چند التجا باستانه شاه طهماسب که در آن حین
در تبریز بود برده از و امداد و معاونت طلب و استمداد نمود شاه مذکور در اعزاز و اکرام ایشان
و قیقه نامرعی نگذاشت و سخن امداد بمیان رسیده بود که فیل تعقوب و اولاد با چشکر قیامت اثر
امیر شرف و تسخیر ولایت بدلیس بمیان آمد و در تاریخ سنه ثمان و تسعماه در خاطر قلعه مذکور
آماده فی الفور شروع در محاصره کردند و شعله آتش جنگ و جدال و ثایره حرب و قتال را اشتعال
دادند و در گرفت و دلیران شجاعت آثار کار دیده و جوانان جلادت و ثار گرم و پیر و جوان عشوه مرور
گرفتند و بنوعی بر هم مستحکم قلعه چیره شدند که زبردستان قلعه را یارای مقاومت نماند و از جانبین
قتال می مرد جستند و باز جوان بجای همکنان رو بجهه پاسبانی قلعه لاجورد پیر از دریچه خاور بر
دلیران بجوی مبارزان میدان جنگجوی دست از جنگ و جدال باز داشته پامی در دامن تحاشی و احتیاط
می کشیدند تا مدت سه ماه قلعه بدین منوال گذشت و برج و باره قلعه مزبوره بضرب توپ و تفنگ
منهدم گردید شاه طهماسب در استرضای خاطر امیر شرف کوشیده از دار السلطنه سرخاب
بجانب وان نهضت نمود توجه شاه بر اخلاط شایع فیل تعقوب و اولاد نوخ در وادی مرفادی فرار
نموده و بسیاری از آن جماعت نوعی پیرامن قلعه ریحا پسندیده که دو عدد توپ که در طرف
شرقی قلعه مزبوره نصب کرده بودند بجا گذاشته فرار نموده بودند و فریاد و فغان از آنها بگوش
امیر شرف رسید از جانب طلسم سواره بیرون بدده جمعه رسانیدن اخبار پیشرفت آثار دولت
اخلاط شد و در آنجا بعرض پادشاه گیتی پناه رسانیدند که احوال محاصره قلعه وسیت موکب شاهی و توجه
شدن فیل تعقوب و اولادش بسیاط امر اموقف عرض رسانیدند و چون او مرد صادق القول
پاک اعتقاد را نسبت کرده بود و اوامر کلیات او مرضی طبع شاهی گشته او را بانعام و خلعت
مورد مرحوم گردانیدند و بنوازشات پادشاهانه و انعامات خسروانه او را و اتباعش را فراوان
سپاخت و امیر شرف بخ نیک مال و جهات کفره و اسلامیه و اولوسیات و احشامات ولایت بدلیس را

تصرف پیشکش پادشاه نموده و مصلحان غلاظ و شداد بتحصیل آن مامور گردانیده در عرض یکروز
مال فراوان جمع نمودند و در اخلاط بساط ضیافت خسروانه و جشن پادشاهانه ترتیب داد که صیت
او را بسامعان عالم بالا رسانیدند و آوازه آن تا اطراف ربع مسکون رسید ماه که سیاره اقطار
سماوات و سراج منازل و مقامات است جلال شبانه این ضیافت بر بام آسمان فروکوفت و عطارد
که بساط علوم و مستحرج احکام نجوم است ارتفاع و پس النهار بدرجه و دقایق حاصل کرده طالع
دولت مشتمل بر صعود و دولت و سهم سعادت اختیار نموده و ناهید که پرده سرای پرده پیرست
و مزوجه جنگ بخرچنگ رسانیده و نغمه عود را بسعود و بکذر انیده و آفتاب جهان آرا بتسامان کوه افشان و شاخ
جهان در هم ریزان شد و عقیق بحر من و یاقوت بدامن آورده لعل از خارا و فیروزه از دریا نشاکرده و بهم
کیسه پیمایان و سپالار کشور نجم است چون جادوشان نجد شکاری بر خاست و صفها از جنب و پیاست
بطریق ادب سپار است و سعد اکبر بر فراز شش پایه منبر جهت وقع تعین الکمال و ان یکاد بکلوشش
و سپهبان ملکوت رسانیده و کیوان که پیر فرزانگی و صدر مسند نشین قلعه افلاک است عود قماری بر مجمر خورشید نهاده
طلایه دولت بر صفوف ماه کشیده و خرگاههای صدر نشینی و مشتاقی بر صحنهای سپهرات و پیاپای بر شیس
پرنیان فراخت و تختهای زر و نقره بخوشهای لعل و فیروزه بدیده مرصع و زرین بافت و پیاط انشاط
بهار عود و عنبر غالیه سپای شد و از ایک دولت و دپاه و حشمت از فرخ قدوم نصرت لزوم شاه و
شهزادگان زیب و زینت پذیرفت پیاقیان سیمین ساق زهره چنگ چنین بانغمه دلربا بدین بیت پرداختند
نهاده بلعل شکر فروش هر طرف صدای عیش و سرور داده و مغنیان خوش الحان آواز رود
بلند پرداده چرخ کبود رپیانیده را مشکران زهره طبع بنالهٔ زیر و بم چنگ و عود و نوش و
نمودار دل و داغ بزرگ بوکوچک در ربود و نظم

جز شعشعی بزمگاه چیدانه ... مژارش ناز و تمت و میانه ... زشیشه‌های نگارنگ صافی
بر ین جامهای لب پر کرده ... بالوان و عطر آمیخته کرده ... ز بزرین خوان نیمس مطرح خور
پرسیمین کاسهای برجی پر آتش ... دراو از خورد و نیمه خوجوی ... ز مرغ آورده خانه تا بماهی

145





پی جلوه‌اش داده بینکوان مام ز لب شکر ز دندان مغز بادام ز ریخته لخته حلواهای رنگین

بنای قصر جشنش بوشیرین بهای فرش در صحن وی املند هزاران خشت از پالوده نقند

ز تازه میوه‌های نزه نایاب پسیدها باغبان پر کرده از آب نکرده هیچ نادر پین تصور

کز آب آید برون نپنهان سپهر چون سپه روز بدین و تیره کشت وقامت مرد و لشکر آنجا خلعت گیرند

مطالب و مقاصد زنت پذیرفت امیر شرف بر اسم پیشکش و لوازم تحف و هدایا مبادرت نموده چیزی

چند بموقف عرض رسانید که در قرون و اوان دیده روزگار مثل آن ندیده و گوش زمانه از آن نوا نشنیده

مانند آن ترانه نشنیده از انجمله جانوران شکاری مثل باز و شاهین و اسپان تازی زرین زین

رکابی رهوار و اشتران عربی بقطار و از جنس امتعه و اقمشه نافهای مورنگ و پیاهای روی و مخملهای

بکدرانید مشمول عواطف پادشاهانه و منظور عوارف خسروانه گشته بکرشمه مرصع و فشان چهار

طلا و زر پیرا فزار شد و لقب خانی در آن پیش افزوده منصب تواجی باشی گری و امیر الامرائی کرده بتیار

بدو از زانی داشت و نشان کرمت عنوانی که در ین باب بدو عنایت فرموده و بهمان عبارت نقل کرده

صورت نشان چون مقصد اصلی و مطلب کلی اشرف عروج بر معارج اقتدار سلاطین عالی تقدار و غرض

خواقین کامکار رعایت و تربیت جمعیست که با قدام جد و اجتهاد در معارک ارادت و اعتقاد کوی تقوق

و رجحان از امثال و اقران ربوده اند و تقدمت خدمت از اعیان خود بسبقت چسته رایت خدمتکاری

و جان سپاری برافراشته نقد وجود خود را نثار بارگاه فلک اشتباه و ایثار درگاه عالم پناه سپاهمه شمرند

در نیولا ایالت پناه بارگاه حکومت و پشتگاه رفعت قباب نصفت منقاب عمدة الامرا و الکرام بقاوة الحکام

کمالا للایالة و الامارة و المیمنة و الدین و الدین شرف خان اندراه اخلاص و موثوق تمام تولا بدین خاندان

ولایت آشیان آورده و تبرا از معاندان این دودمان چسته متشبث باذیال عاطفت عنایت

ناشده زبان حال بدین مقال ترنم نظم بابدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم

بشرف مجلس سامی مشرف شد لاجرم مروت و مرحمت پنغایت شاهی باعث تقویت و تربیت او شده

بمضمون بلاغت مشحون این گفت نظم مرا آن کز غم جان و ایم جاه بزینهار این خانه آرد پناه

اگر پیش زور و در پیکار او ندارم ز دو ار نج و آزار او و آن ایالت پناه را در ظل ظلیل

امنیت الظلیل جای داده بر تبهٔ خانی سرافراز نموده اسپم او را بشرف خان موسوم گردیدم

و تقدم تواجیان دیوان اعلی را بدو تفویض فرموده در سلک خانان و امرای ذی شان

درگاه معلی منخرط گردانیدم و منصب امیر الامرایی و فرمان روایی جمع امرای کرد ستانرا

بدو رجوع نموده ایالت پناه بدلپسی و اخلاص و هوش و خوتپس مع توابع و لواحق و پیرایر محال که

تا غایت در تصرف مومی الیه بوده و از ممالک محروسهٔ نواب همایون ما سپتا و انپسته بدان

ایالت پناه ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهام ملکی و مالی انجارا بقبضهٔ اقتدار

او نهادیم تا موازره مکنون الانسان عبید الاحسان را منظور دیدهٔ اعتبار داشته در شاه راه

خدمتگاری جان سپاری ثابت قدم و در محافل حق شناسی و دولتخواهی راسخ دم بوده سعی

در استحکام بنیان یکجهتی و یکونبدگی کوشد که حکام و ولاة اطراف و اکناف را نصب العین

گشته روز بروز در رجهٔ اعتبارش مرتبهٔ اعلی یابد سپهل امرای کرام و کلانتران و قایدان کرد ستان

آنله خان مذکور را امیر الامرا خود دانسته مراسم متابعت و موافقت بجای آورند و اصلا و فقه

از دقایق مخالفت مشارالله فوت و فروگذاشت نکنند و بیارو احضار مومی الیه حاضر شده

اظهار لوازم دولتخواهی نسبت بدولت روز افزون بتمام وجوه نمایند کلانتران و ملکان

و کدخدایان و رعایا و مقیمان و عموم سپاکنان ولایت مذکوره تو شمالان الوسات و احشامات

متعلقه بدان محال باید که ایالت پناه مشارالیه را حاکم و صاحب تیول المحال دانسته اوامر او را

مطیع و منقاد باشند و از سخن و صلاح او بیرون نروند و ظله ایالت پناه مومی الیه آنکه بارعایا

و مقوطنان انخا نوعی سلوک نماید که از قوی بضعیف حیفی و میلی واقع نشود و از جوانب بر نجلیه

رود و جون بتوقیع رفیع منیع اشرف اعلی موشح و مزین گردد اعتماد نمایند کتبت

بالامر العالی علی الله تعالی و خلد تقاذه لا یزال مطاعا و مینعا و میمنا فی غرة شهر صفر

ختم بالخیر و الظفر سنه تسع و ثلثین و تسعمائه بعد از ترشح زلال الطاف و سپلسال اعطاف شاهی

شرف خان فرزند دلبند خود امیر شمس الدین را از قلعه اخشم آورده ملازم رکاب نواب همایون گردانید
و رایت نصرت آیت بصوب آذربایجان در حرکت آمده بمقر سلطنت معاودت فرمود
درین اثنا خبر استیلای عبید خان اوزبک بر خراسان و محاصره نمودن بهرام میرزا را در شهر
هرات قریب بیکسال بمسامع جلال شاهی رسید و چنان تقریر کردند که بحیثیتی آذوقه بر محصوران
مضیق شده که چند روز مردمان بهرام میرزا اوقات خود را بحرم جوشیده گذرانیده اند از استماع
این خبر وحشت اثر شاه طهماسب شمس الدین بیک را رخصت انصراف داده پروانجات
استمالت بشرف خان نوشته رتق و فتق مهمات آذربایجان را بدو مفوض گردانید و بعضی امرا
قزلباشیه مثل هلهل سلطان عربگرلو و اویس سلطان پازوکی و اجل سلطان قاجار و امیره بیک
محمودی و موسی سلطان میرمیران تبریز را ممد و معاون او کرد که هر وقت او را احتیاج بمدد
و کومک شود امرای مزبوره معاونت وی نمایند و خود بر سبیل استعجال جهة دفع اوزبک متوجه
خراسان شد و فقیر را از والد بخاطر است که می گفت که در وقتی که شاه طهماسب مرا رخصت
انصراف ارزانی داشت فرمود که پدر خود را بگوی که تا هنگام مراجعت من از خراسان
بهر نوع که بوده باشد با طایفه عثمانی طریق مدارا و مواسا مسلوک دارد که اولمه خصم او گشته
و امثال او مفسد متفتن در ربع مسکون پیدا نمی شود یقین است که طایفه عثمانلو را بحال خود
نگذاشته محرک سلسله فتنه و فساد خواهد شد و شرف خان بنصیحت شاه مذکور عمل ننموده با امرا
که در هنگام محاصره قلعه بدلیس با فیل یعقوب و اولمه معاونت نموده بودند منازعت نمود
و اولا بر سر میرداود حاکم خیزان رفته ولایت او را نهب و غارت کرد و میرداود را
در قلعه خیزان محاصره نموده چند روز در مابین ایشان مجادله و محاربه واقع شده خلق
بسیار از طرفین کشته گشتند امرای کردستان ازینجهة یکبارگی از اوضاع شرف خان بیزار
گشته [illegible] اطاعت و خلوص طویت با اولمه و فیل یعقوب کردند و ایشان را تحریص بر تسخیر ولایت
بدلیس [illegible] مکاتبات متواتر بدیار بکر فرستادند و همچنان میر بداغ کیسانی و ابراهیم آغا ولد

شیخ امیر بلباسی

شیخ امیر بلباسی که در وقت محاصره قلعه بدلیس خدمات پسندیده نموده بود در دولتخواهی او مساعی
جمیله بظهور آمده و در عوض رعایت ندیده بل اهانت کشیده باتفاق قلندر آغا ولد محمد آغا
کلهوکی و هارون ولد درویش محمود کله جیری از شرف خان رنجیده بخدمت اولمه رفتند
القصه بار دوم بتحریک حضرات فیل یعقوب با موازی پانزده هزار سوار نیزه گذار از ینکچری
و قاپوقلی و تفنگچی و کماندار در فصل پائیز سنه اربعین و تسعمائه از راه خیزان بر شرف خان توجه نمود
و اتفاقا در آن حین زیاده از پنجهزار سوار بر سر رایت خان مزبور نبود مع هذا وصیت شاه طهماسب
بخاطرش رسیده اراده کرد که بجانب اله طاق و الشکرد در حرکت آید و کس بطلب موسی سلطان
تبریز فرستاده احضار لشکرها کند و بمحاربه و مدافعه اولمه مبادرت نماید آغایان روزکی نان
راضی نشده گفتند اولمه یارای آن دارد که قدم در ولایت ما نهد و سیدی علی آغا پرتابی که
در آن وقت وکیل شرف خان و ریش طایفه روزکی بود از کثره حماقت و نادانی در حضور امیر مزبور
گفت که اگر شما در جنگ ایمه مساهله و مسامحه مینمایید من کفره بدلیس را جمع نموده بدفع او اقدام
خواهم کرد با وجود آنکه شرف خان را از علم رمل و نجوم بهره تمام بوده گفته که بحسب رمل درجه طالع
اولمه در اوج و از ما در حضیض و هبوط است در هر وقت با او بهیچ وجه من الوجوه مقابله جایز نیست
اما بواسطه سخنان بیهوده و لاف و گزاف طایفه اکراد ضبط خود نتوانست کرد و با آن گروه قلیل
با لشکر کثیر اولمه مجادله بخود قرار داد و وقتی که اولمه بسرحد ناحیه تاتیک من اعمال ولایت بدلیس
رسید استقبال او کرده در طرف جنوبی قلعه ناحیه مزبوره تلاقی فریقین دست داد و اولمه پشت
خود را بکوه داده و پیشگاه لشکر خود را که زمینهای ارزن بود آب انداخته پا استوار کرد و چند
صف از طایفه ینکچری و کماندار در قلب و جناح عسکر خود ترتیب داد و شرف خان نیز در برابر
دشمن آمده شروع در جنگ و جدال نمود و از جانبین جوانان یکه سوار نامدار از معرکه بیرون
آمده چون شیران جنگی در هم آویختند و غبار فتنه از اطراف معرکه برانگیختند نظم

ز هر دو طرف یکه تازان گرد — نمودند با هم بسی دستبرد
ز سم ستور آتش انگیختند

بخون خاک میدان بر آمیختند ترنج و سپر شهر زه شیر ان سپهت هلالی سپر آفتابی بدست

نهنگ کمان اژدهای دمان قرار از زمین برد و هوش از زمان هوا شد ذوو د تفنگ پر زمغ

دراو ابر خشان درخشنده میغ دران دود ناک ابر دریا پستنر تفنگ مهر ها مر طرف را ز نر

در خلال این احوال که مایرهٔ حرب و قتال و شعلهٔ حنک و جدال بیر بعوق کشیده بود امیره بیک محمودی

کیهمن لسکر شرف خان در عهدهٔ اهتمام او بود با ملازمان خود رو کردان شده بلسکر اوله یلغی گشت

و اتفاقا مهرهٔ توفنک بر دوش حب شرف خان آمده عنان تکاسیک نرمین از قبضهٔ تمالک او بیرون

رفت و لشکریانش چون این حال را مشاهده نمودند رو در وادی تهزام نهاده دران روز مجاله بی

مقتصد نفر از جوانان خنجر گذار و مبارزان دشمن شکار در معرض تلف در آمدند از انجمله پانصد

نفر از آغازادگان و مردم متعین عشیرت روز بقتل رسیده بعضی اسیر شمشیر کمند کشتند و اوله از تمالک او

مراجعت کرده قدم در ولایت بدلیس نهاد و سن شرف خان از پنجاه حد اربعین در گذشته بود و

مشرف بر حدود چهل شمرده که این قضیه پیش شد و زیاده از سی سال حکومت بالاستقلال کرده

و اولادش از ذکور و اناث منحصر بشمس الدین بیک بود که از دختر علی بیک صاصوفی متولد شده

بود و در وقت خواستکاری آن دختر هفت شبانه روز طویی عظیم ترتیب داده فرمود که ابنای

مناسبی و ملایی را چون مهر های نرد از روی بساط دو بر چیدند و مجلس شرع شریف آراسته شد

عصمت پناه را بآیین دین نبوی و قوانین شرع مصطفوی بعقد ازدواج در آوردند و مجلس بساط

جنان آراسته که سپهر جهان گشتهٔ هزاران دیده چشم حیرت بنظارهٔ آن گشاده بود و

انچه که پایها در چیب و دامن پرورده بود بر سیم تهنیت و نثار بر طبق عرض نهاد و چون مجلس بزم

و حضور در هم شکست انواع تحف نفیس با نواع هدیه و پیرو زیب و زینت یافت امرا و ذوی الاحترام

کرد بستان مثل سید محمد حکاری و شاه علی بیک و ملک خلیل ایوبی و حسن بیک پالویی دران

جشن دلکشا حاضر گشته داد عیش و خرمی دادند و دران ایام علی الدوام جوانان کرد بستانیه

بجوکان باختن و چوق انداختن اشتغال نموده طبقهای زر و طلا ایثار و نثار میکردند و بعد از تقدیم مراسم

حسن پسر را مع اعظام و احکام کرام را پیشکشهای لایقه و خلعتهای فاخره داده پسیل کرد و از

طوایف مختلفه هر کس حیف و غدری با و اجداد ش کرده بود در صدد انتقام ایشان در

آمده از زرو در دل نگذاشت از آن جمله عشرت پاز و کی از تاریخی که شاه اسمایعیل جولاق خلد را

بجهت تقدیر امیر الامرا کرد و پستان کرد انیده بود ناحیهٔ اوچکان من اعمال موش را صرف نمود و

داخل الکا خود پس کرده بیرادرش رستم بیک داده بود و او در انجا قشلاق کرده شرف خان

در سنهٔ اثنی و عشرین و تسعمایه در قلب شتا که ناحیهٔ موش از شدت گرما و کثرت حرارت مواد نباتی

زغار و بحر خونخوار شده پرنده و چرنده را در او مجال طیران و پیران نبود ماموازی یکهزار و

پانصد نفر از جوانان روز کی لاکان در پای خود پسته ایلغار بر سپر رستم بیک برد و رستم بیک را

با دو پسرش و چهار صد نفر مرد کار آمدنی او نقل آورد و تیغ بسیار خونریز در کورو اناث ایشان

نهاده بعضی از آن معرکه گریخته در غاری متحصن شدند بدو و آتش دود از نهاد ایشان بر آورد

تیر از بعضی اعزه بر ما و سیت که میگفتند عجوزهٔ انبانی بر سپر خود کشیده از آن بلیه بجان یافت

دیگر هیچ نفسی در قید حیات نماند و جزای اعمال ناصواب ایشان را در کنار ایشان نهاده اهل و عیال

محمد بیک را با پسر مرحوم متعین پازوکی اسیر و دستگیر کرده پیالم و غانم عودت نمود و در تاریخ

پنج تسع و ثلثین و تسعمایه بکشتی بر سپر قلعهٔ اختمر که در میانهٔ دریاچهٔ وان واقع است رفته بزور

و غلبه مسخر گردانیدند و حاکم انجا رستم بیک بن ملک حاکم حکاری را قبل آورده الکا را بسپرد و از

تصرف عشیرت بتحی بیرون آورده ملک خلیل ایوبی داد و جنانچه از ضمن حکایات سابق و روایات

متلاحق مستفاد می گردد در وقت گرفتن ناحیهٔ ارزن محمد بیک صاصوفی امداد و معاونت کلی نمود

و نیز چنان شنیع امیر ملاسی را بمعاونت غازالدین شیر حکاری فرستاده دست تسلط طایفهٔ محمودیرا

از ولایت اشان کوتاه گردانیدند و عوض بیک محمود یراخیر آقا را از جلس او رکه سلطان والی وان

اطلاق داد و جامع و مدرسه و زاویه در نفس شهر بدلیس تاکرده و با تمام رسانیده و قرایا و مزارع

و دکاکین و خان و طاحونه و قیصریه که مشتمل است بر حاصل کلیه و شرح یکان یکان درین مقام

۱۲۹

مناسب بلیست برانجا وقف کرده و تولیت جمع انهارا باولاد ذکور خود و اولاد اولاد ایشان تا یوم القیام مشروط گردانیده و درجنب مسجد جامع شرفیه موجب وصیت خود مدفون است و مادر خاتون بنت علی بیک صاصوفی زوجهٔ وی گنبد بر سر مرقد او بنا کرده و باتمام رسانیده زیارتگاه

وجه چهارم در بیان احوال شمس الدین خان بن شرف خان اهل دانش و بینش و واقفان کارخانه آفرینش را چون فروغ آفتاب جهانتاب روشن و پیدا و ملعان صبح صادق مبین است که چون قافله تار غبار غفلت شانه بر کاهکشان کواهد و لتمدیر ابعاد شان رفعت در پیشقدر دولت محکم نهاده و بتاج و اورنگ فرق فرقد سپای او را برافراز د در تماشیر صبح دولت و مبادی ایام امارت او را نظر موهبت و ولیت پرورش نهاد تا آن دولتمند بصفت جلال و جمال و اقبال و اشغال و انعام و اکرام و لطف و عنف و مهر و کین و سیرت و تمکین تربیت یابد و نیر عالم افروز خجستهٔ طلیعهٔ آدم پیدای ایمن صباح اشراق نعیمی تمایدو ظنطنهٔ و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین را و خدعهٔ لیس لک من الامر شیء تمثال سپهر و ماه جهارده جهان افروز بدر را واقعهٔ جگر سوز احد مماثل و سپهر یکحومت و مسند امارت که بقرار دوام و افتخار اختشام ثبات و نظام خواهد یافت جاره ندارد و از انقلاب غریبهٔ اشغلات عجیبه برهان واضح و پیمان لایح برصدق این مقالات حالات شمس الدین خان است چه در اوایل بجای پدر بر سریر حکومت ممکن گشت و در آخر از اثر کم عنایتی خاقان سلیمان مکان مهاجرت اوطان اختیار نمود و شرح سخن آنست که چون شرف خان در تاریکت شربت شهادت چشید عشیرت روزگی را از قلعه اخیصر آورده بحکومت و ولایتی نصب کرده سپهر ارادت در تقویت اطاعت او نهاد و در تفویض و تفویق قبیس امور حکومت را بکف کفایت حاجی شرف ابن محمد انار کاهو کی گذاشت و چون بکمال پادشاه از ایام حکومت او متمادی شد در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعمایه خاقان اقبال آشیان سلطان سلیمان تحریک اولهٔ ابراهیم پاشا وزیر اعظم را سپهر وار لشکر ظفر اثر نموده روانهٔ آذربایجان گردانید و چون اعلام خجسته فرجام پسپاه نصرت پناه بر ظاهر دیار بکر پرتو انداخت شمس الدین بیک تحفهای جوهر و هدایای مرغوب برداشته استقبال پادشاه مزبور کرد و بعد از وصول بمعسکر ظفر قرین ابراهیم پاشا

و اعزاز و احترام او کوشیده منشور ولایت بلیس را از نیابت سلطانی بدو داده همراه عسکر نصرت اثر متوجه تبریز شد و شاه طهماسب از استماع این خبر مهمات خراسان را معطل گذاشته روی توجه بجانب آذربایجان آورد چون توجه شاه مذکور مسموع ابراهیم پاشا شد مصطفی نامی را مستحفظ همراه صباوشمال بتابه ملک آشیانه چندلطانی ارسال نموده اشعار توجه شاه طهماسب بجانب موصل الیه و استمداد عاجی وصول یافت قبر قلعه سپای مدار عجم کرد سلطان سلیمان مکان تهیهٔ اسباب سفر نموده با لشکری که عدد نجوم افلاک در برابر تعداد آن ناچیز نمود و سپاهی که محاسب عقل و ادراک از شرح احصاء آن حیران بود از استانبول بیرون آمده بجانب تبریز نهضت فرمود و وصول موکب مسعود پادشاه دریکماه تا آذربایجان واقع شد و سلطان سلیمان خان تقانون و اداب آوازهٔ توجه عراق از دایرهٔ چرخ جنبری بگذرانیده و از جنگ و صداو ندای مجادله و مقاتله گوش هوش نر رگ و کوکب رسانند و بقول عظمای امرا عظمودهٔ سپاهی که بارها در معارک آثار رجلادت بظهور رسانیده بودند بشیر و سپاه نصرت شاه پناهت تا قوت بازوی کامگار و ضرب شمشیر صاعقه کردار مخالفان را مغلوب سپار ند و وجناجین لشکر را مانند سد اسکندر استوار کرده بدین ترتیب آسنگ عراق کرد و شاه طهماسب نیز تا سپاه طغیانیه باستقبال آمد اما چون در انوار و میانهٔ لشکر قزلباش عداوت و خصومت بدرجهٔ اعلی و مرتبهٔ قصوی رسیده بود زیاده از هشت هزار سوار و پیرایت شاه طهماسب حاضر نبود بدین واسطه تاب مقاومت سپاه دریا مقاطر سلیمانی نه آورده بجانب درجزین و سمدان حرکت نمود و باوجود انکه شانزده روز از پائیز گذشته بود و لشکر قیامت اثر برف و سرما هجوم تسخیر ممالک زمین از سواد فرود آمده بنوعی اشتداد نموده که طرق عبور و مرور را مسدود گردانیدند و لهذا لشکر اسلام بواسطهٔ شدت برودت و کثرت برف در معرض تلف درآمده بنا بر علی هذا اندک فتور بلشکر سلیمانی راه یافته اولهٔ را با اغرق و یکخری اردو در تبریز گذاشته بجانب دار الاسلام بغداد نهضت نمود و محمد خان تکلو که ایالت بغداد بدو مفوض بود از آوازهٔ موکب سلیمانی چون موری که میکن او را برهم زند بپیرا پیه گشته اهل و عیال خود را

درکشتیها نشانده بجانب شوشتر روذر فوان کرد وبلاجاله ومناقشه فتح بغداد پسلطان تاج
بخش ملک پستانزا میسر گشته زمستان در انخا فشلاق فرمود وشمس الدین خان دران سفر
ملازم رکاب ظفر انتساب سلیمانی بود واز بغداد رخصت انصراف حاصل کرده متوجه بلدش
ودر اول فصل بهار که پسلطان سلیمان خان از راه الشتون کوربی متوجه آذربایجان شده آوازه
معاودت بپتخت جلال در طاپس کبند بقلعون انداخت درظاهر اختلاط که گریاپس کردون ا
وشادروان فلک مماپس سر بارج ذروه مهر وماه برافراخت شمس الدین خان زاوزر اعظام
در دیوان سلیمان احتشام حاضر ساخته بدو گفتند که پادشاه ولایت بدلپس را از شما میخواهد
در عوض ولایت ملاطیه ومرعش را بطرق تملکیت بشما ارزانی دارد شمس الدین خان در جواب
مبادرت نموده گفت که پیر ومال مملک واو حاق باجمله پادشاه متعلق است محمود عاوان
نام شخصی را آغایان روزکی در دیوان حاضر بوده بزبان کردی شمس الدین خان میگوید که
بعد از انکه ولایت واو حاق روزکی از دست برود زندگانی مایحه کاری نمیآید اگر اشاره
فرمایی ابراهیم پاشا وزیر را بضرب خنجر پاره پاره میسازم وموازی صد ونیجاه کس از
عشرت روزکی در دیوان حاضر ند همه کشته گشته نامی در صفحه روزگار یادگار میگذارم
شمس الدین خان از سخنان متفکر گشته بگریک روز پنهانی که در آنولا آغای غلامان وان بود بزبان
کردی افهمیده باز نگردی شمس الدین خان گفت که زنهار تقول جهلاء اکراد عمل نمائی اگر ولایت
بدلپس رفت پیرت پسلامت باد انشاالله در وقت زندگانی ماشد باز ولایت بدلپس بدست در
می آید چون این احوال بعرض سلطانی رسید خلعت پادشاهانه واسپ با زین ولجام وتبور ونجیر
طلا ومنشور ایالت ملاطیه بپیرون آمده ولایت بدلپس با ایالت اولمه مقرر شد وشمس الدین خان
قلاع ولایت بدلپس خالی کرده بتسلیم کماشتگان خداوندگاری نموده وموازی پانزده کس
از آغایان روزکی بضبط ملاطیه فرستاد وبعد از کوچ نمودن موکب همایون شمس الدین خان
بارادهٔ رفتن ملاطیه با اهل وعیال از راه صاصون متوجه گردیده ودران زمان بپک

حاکم صاصون بود چون با او ملاقی شد او را از رفتن منع کرد که در خانواده شما غیر از تو کسی
که وارث او حاق بوده باشد نمانده وطایفه رومیه نهایت ناعتماد ند اگر بر اضاع سازند
قطع نسل حکام بدلپس خواهد شد بنابر وهم وهراس پیشه پس بر ضمیر او مستولی گشته متفکر گردید
اتفاقا دران اوقات شاه طهماسب در ارجیش توقف داشت وعبد الله خان وبدر خان و
منشا پاشا را تحته نهب وغارت اخلاط وبدلپس وموش مامور ساخته بود وپیم آن داشت
که ضرری از لشکر قزلباش بمردمان او رسد بالضروره فسخ عزیمت نموده اطاعت قزلباش
اختیار کرده با خانه کوچ متوجه تبریز شده شش نفر از آغایان روزکی با او موافقت ورزیده
کردند واولمه تیز از عشرت روزکی متوهم گشته در بدلپس توقف ننموده چنانچه مذکور شد
بدلپس بی صاحب ماند بعد از ان ناحیه امور وک وخویت وکرخ وپوغنادر از ایالت بدلپس
وضع کرده بطرق پسنجاغ حسب الالتماس اولمه بابراهیم بپک ولد شیخ امیر بلیاسی
که با قلندر آغا از شرف خان روکردان شده مدت خدمت او لمه میکردند مفوض گردید
وقلعه کلهوک تیز بتصرف ابراهیم بپک درآمد وقلندر آغا را چنانچه توقع او بود در رعایت
گرفته باتفاق ده ده بپک قوالیسی ومیر محمد ناصر الدینی وموازی چهار صد نفر از جماعه روزکی
میر لوا بدلپس عصیان نموده با اهل وعیال متوجه آذربایجان شدند بعد از آمدن انجماعه
شاه طهماسب در رعایت شمس الدین بپک وجماعه روزکی کوشیده اپیم شمس الدین بپک را
موسوم شمس الدین خان کردانیدند والکاء پیراب را بابعضی محال دیگر بدو ارزانی داشت
وبعضی اوقات الکاء مراغه وتوابع وکابیه دماوند ودارالمرز ومدتی کرمرود وجهرود و
فراهان عراق را بدو مفوض گردانیده در سلک امراء قزلباشیه منخرط بود وبعضی آغایان
اورا تا موازی صد ونیجاه نفر از طایفه روزکی ملازم رکاب پادشاهی نموده در سلک
قورچیان عظام وسپاهیان کرام انتظام داد از انجمله شیخ امیر بلیاسی وده ده بپک قوالیسی را
منصب جلیل القدر یوزباشی گری سرافراز کرد انیدند وبعد از انکه ده ده بپک ومیر محمد و

وقلندر آغا جلای وطن کرده مدتی چند پاشای میر میران آمد را از جانب ابراهیم پیک بخاطر رسیده
پس فرستاده او را با دیار بکر طلب داشت ابراهیم پیک تن متوهم گشته قلاع خود را مستحکم ساخته
در رفتن مساهله نمود چون حقیقت این احوال را بپایه سریر خلافت مصیر عرض کردند
فرمان واجب الاذعان نافذ گردید که امرا و کردستان باتفاق بر سر ابراهیم پیک رفته او را بدست
آورند امرای مزبوره بامتثال امر مبادرت نموده قلعه ابراهیم پیک را محکم گزاردند میان
گرفتند و چون کار بر محصوران مضیق گردید ابراهیم پیک در صلح و آشتی زده برادر خود قاسم آغا را
نزد خسرو پاشا فرستاد که از سر جرایم او در گذرد پاشای مزبور بشرط آمدن ابراهیم پیک گناهان
او را عفو کرده ابراهیم پیک قرار بر آمدن نداده برادر دیگر خود شیخ امیر را نزد امرا که او را
محاصره داشتند فرستاد که بعد از چند روز دیگر که امرا و عساکر از سر قلعه برخیزند مهر بحکم
پاشا بزود چون این اخبار در آمد سمع پاشای مزبور رسید قابل نگشته قاسم آغا را در حمایت
پاسبان رسانیده و حکم قتل شیخ امیر را صادر نوشت که او را بقتل آورده در محاصره قلعه اقدام
نمایند چون شیخ امیر بر این احوال مطلع گشت از نزد امرا فرار نموده بمنزله عشرت حکام رفت
و با ابراهیم پیک چون بر قتل قاسم آغا و فرار نمودن شیخ امیر اطلاع یافت شبی از قلعه امور کب
بجانب قزلباش فرار کرده در رعایت جندان رشاه طهماسب و شمس الدین خان مذکوره بعد از
دو سال باز بروم عودت نمود و شمشیر و کفن در گردن انداخته بآستانه اقبال آشیان
سلطان سلیمان خان آمد گناهان او از میامن الطاف سلطانی عفو و اغماض شده بسنجاقی
از ولایت روم ایلی بدو عنایت گردند و بعد از چند سال در دست غلامان خود بقتل رسید
و شیخ امیر در ایل منظور عواطف و مشمول عوارف پادشاهی گشته بمنصب یوزباشی گری
قورچیان اکراد خانه کذشت بدو مفوض گشت قاما آلغر بواسطه کثرة استعمال افیون دران
کیفیت بماند و در نظر خلائق مطرود و در چشم شاه طهماسب مردود گشت تا ور شهور سنه
خمس و ستین و تسعمایه که در شیروان بوکالت قهر نصب شده بود وفات یافت

ووده وه پک

وده پک تر از منصب جلیل القدر یوزباشی گری معزول شده بوکالت ابوی
مخدومی مامور گردید و در تاریخ پنجه ست و خمسین و تسعمایه در گرجستان شربت شهادت
چشید و شمس الدین خان یکیار کی از ملازمت شاه مستغفر و متمرجر گشته کنج انزوا و
انقطاع اختیار کرد و موازی صد تومان که دو پست نزار اقچه عثمانی بوده باشد از
مال وجهات بلدهٔ اصفهان جهت مدد معاش او تعیین شد که در بلدهٔ مزبوره ساکن گشته بقیهٔ
عمر را در انجا بگذراند چون شاه اسماعیل ثانی از قلعه قهقهه بیرون آمده بر تخت سلطنت
ایران جلوس کرد کپس بطلب خان مزبور باصفهان فرستاده او را بدار السلطنهٔ
قزوین آورد چون مدت شصت و هفت سال از ایام حیات او گذشته بود و اکثر اوقات را
بغصه و غم و اندوه و الم گذرانیده مع هذا از کثرة استعمال تراکیب افیونی جنگلی مانع پیدا
کرده بروای اختلاط و ملازمت کسی نداشت و مدت پانزده سال بود که اولاد ذکور و اناث
از و جدا گشته بحران فرزندان گشیده بود بحسب اتفاق دران حین که بقزوین آمد
جمله فرزندان او حاضر گشته بدیدار ایشان مشرح و مسرور گشت و هم دران اوقات مزاج
شریفش از نهج استقامت افتاده عارضهٔ مرضی طاری شد و ندای فنوفی خیثة
راضیة فی جنة عالیه را بسمع رضا اصغا فرموده در قزوین بجوار رحمت الهی شتافت نظم

او رفت و گذشت زین گذرگاه — وان کیست که نگذرد در این راه
آن آفت تیغ او نرست — جا در بهشت جای باد ش

ذیل در بیان احوال فقیر حقیر سیاه پشت بال از زمان تولد تا حال که تاریخ هجری در سنه خمس و ستین

منم چو نوی بمیدان فتحپت بمنزل	ز صوبجان قضا منقلب بحال بحال	بخجت باز شادم بپشت یکمدی	
بدان ماننا که باشد طبیعت اطفال	نکرده پیچ کنه لیک چون کنه کاران	بمهد تربیتم پسته دست و پا بدو ال	
قدم زرقص لبک و کف ز کف شل	دهان ز خوردن بند و زبان ز گفتن لال	زنوک مژه خون جگر نیشانده	
نیامده بدهان شیر صافم خوزلال	وزان سپس نرسیده بنوز دوت عقل	پیایه که بمن را جدا کنم ز شمال	

زحجر مرحمت ادرم کشید بحر — عنایت پدر مشفق حمیده خصال — بدیپت صنع معلم سپرد دیپت را

فشانده جان مرا در زمین استعداد — ز حرفهای حجی تخم علم فضل و کمال — گشاده باصره را از نقوش خطشان

ره نظر بعروسان عیرین مال — رسیاند ناطقه را در وجوه لفظشان — بمشهای پان در مجاریء اقوال

ز حرف حرف کلامم همی گمان کنند — جو رمزوی که پیاش نهاده اند شکال — در آن سپیق جو زبام شکال را دست

شدم ز روا بقصد بکام استیجال — ز بار بسملة تا پسین ختم ناپس مرا — عبور و او بر ین منهج و بر نمنوال

درآمدم پس ازان در مقام کسب علوم — ز مهار پان فونز افتاده در دنال — ز نخویان طلبیدم و اعداد عوات

نصر فیان شنویدم ضوابط اعلال — ز علم فقه و اصولش تمام داشتم — که چیست مبتدء حکم مر حرام و حلال

شدم ز رواة حدیث و اثر مراد و هش — ره پیمرو آیین صحیب و سیرت آل — شد ز علم مجرد جو کام حاصل

براں شدم که کنم آں علوم را اعمال — ز دم قدم بصف صوفیان صافی دل — که پیشت مقصد شان از علوم حرف اعمال

صفر فزکر زدم با لغشی الاشراق — ندیم فکر شدم با لغد و والآصال — ز ذکر و فکر رسیدم بمشهدی که در آن

حجاب کون و جه حقیقت اضمحلال — وجود واحد و بور بسیط را دیدم — عیان بصورت اضواء و ممات الظلال

نمود کثرت طامه ز وحدت ماطغ — پسان ذروه آتش ز شعله جوال — مر خندبرار باب فضل و کمال

واصحاب دانش و افضال روشن است که مقصود از تمهید و غرض از تشبیب این مقال شرح حال سکسته بال کسیست اما دیپر خامه کیفیت حال خیر مآل خود را بر سبیل اجمال و طریق استعجال از زمان تولد تا حال در سلک تحریر و رشته تقریر ز نمنوال میکشد که جون والد بزرگوار فقیر بحسب تقدیر از وطن مألوف و مسکن معروف بهجرت نموده بدیار اعجام افتاد و والده ماجده مستهام را که صبیه امیر خان موصلو بود بعقد نکاح در آورد و امیر خان ولد کلانی یعقوب بن امیره یعقوب الملقب بقاچقار یا نذر ان آنست که در زمان حسن یعقوب بایندوری از جمله امراء و حکام آن سلسله بود و در محاربه که حسن یعقوب را با سلطان ابوسعید کورکان و سلطانمحمد خان ره وی انصاف داد از و آثار شجاعت و علامت شهامت بظهور آمد حکومت ارزنجان و آنحدود را بدو واگذاشت و بنا لفعل آثار خیرات او در قصبهء ارزنجان از مساجد و مدارس موجود و بیت وجه

هفت سال از مهاجرت والد فقیر مرور کرد و این خاکسار بمقدار سه سال از درجهء اعتبار از رضیعه مزبوره

در گذشت و من اعمال قم در تاریخ بیستم شهر ذی قعده الحرام سنه تسع و اربعین و تسعمایه موافق توشقان ئیل

ولادت یافت و مسقط الرأس فقیر در منازل قضاة کرمرود که بسبب عالی تبار ایشان بقاضی شریح

کوفی میرسانه علما و فضلا بعلو شان و بسمو مکان معروف و بنسبت میرسید اتفاق افتاد و از تاریخی

که از گهوارهء بان دیار افتاده اند همیشه مردمان فاضل و دانشمند در آن سلسله موجود بوده واز

برکت دعای آن طبقهء عالیه از زمان صبی الی یومنا که بسنین عمر از بیست حد خمسین در گذشته

و شب بر حدود بیستین گشته اوقات بمصاحبت علماء دانشور و مجالست فضلاء فضیلت گستر

مصروف شده و سر کز خود را کلیتاً بلکه کلمتاً از ملازمت آن طایفه علیه منفک ندیده نظم

جاودانی از آلایش تن پاک شو — در قدم پاک روان خاک شو — شاید ازان خاک بکوی رسی

گر شکاری و مبر و می رسی — وجون عادت پادشاه مغفرت پناه طهماسپ شاه چنان بود

که اولاد و کور اما و اعیان خود را در صغر سن بحرم خاص خود برده مورسلک شهزادگان عالیمقدار

و خادم و ذوی الاقتدار جا داده تربیت و رعایت مینمود و بتعلم قرآن و خواندن احکام شرعیه

تحریص کرده بمصاحبت مردمان پرهیزکار و دین دار ترغیب میفرمود و ایام ایشان را از اختلاط

مردم مفسد که طبع شریر دارند پیش قاپیق مانع آمده خدمت علما و فضلا بدیشان تفویض مینمود

و چون بحد رشد و تمیز میرسیدند ایشان را بتیر اندا ختن و چوگان باختن و اسب تاختن

و قواعد سلاح پیش می آموخت و می گفت کاهی بصنعت نقاشی نیز مقید باشید که سلیقه را

پیرایست نظم

هر که ز دولت اثر یافته — از دل صاحب نظر یافته

هر نظری بر سر صدق و صفاست — جوں بتحقیقت نگری کیمیاست

برگ گل از بهر تماشا بدرند — بنا بر قاعده معهود چون فقیر سن نه سالگی رسید در شهور سنه ثمان

و تسعین و تسعمایه بحرم حاصر محفل اختصاص خود برده سه سال متوالی در سلسلهء آن پادشاه عالیجاه

در سلک خدام و ذوی الاحترام منخرط بود تا در تاریخ سنه احدی و ستین و تسعمایه که پدر فقیر

از ملازمت استعفا کرده کنج انزوا اختیار کرد عشایر روزکی باتفاق از شاه طهماسب استدعای
حکومت فقیر نمودند حسب الاستدعای عشایر مزبور فقیر را در سن دوازده سالگی بمنصب امارت
سرافراز ساخته الکاء سالیان و محمودآباد من اعمال شیروان را عنایت فرمود و چون مدت
سه سال در انجا بامر حکومت مبادرت نمود الکاء مزبوره تغیر شده فقیر در ییلاق جرمان بملازمت
شاهی مشرف شد و فقیر را بخالوی پدر منزلت محمدی بیک حاکم همدان سپرده آنجناب مستهام را
در سلک فرزندان خود عد کرده دختر خود را نامزد فقیر نمود و شاه مزبور وجه معیشت فقیر و مواجب
عشیرت روزکی از حوالی همدان تعیین کردند و مدت سه سال دیگر اوقات در همدان گذرانیده چون
غوغای سلطان بایزید و گرفتاری او واقع شد والد فقیر را تکرار بدلالت و استمالت از
کنج انزوا بیرون آورده تفویض امارت روزکی بدو نمودند و الکاء فراهان قم را بدو
ارزانی داشته روانه آنصوب کردند و بعد از سه سال باز پدر فقیر از امارت دلگیر گشته
شاه سکندر جاه امارت را بمستهام رجوع نمود و وجه مواجب و علوفه ملازمان را از ماکوجات
اصفهان مقرر گردانید و فقیر در قزوین بامر ملازمت اشتغال نموده دو سال علی الاتصال
از ایشان منفک نشد و بعد از ان تقدیر ربانی بر گرفتاری خان احمد والی گیلان و اراده
شاه طهماسب بتسخیر و فتح آن تعلق گرفت و فقیر را با بعضی از امراء قزلباشیه بحفظ و حراست
انجا مامور گردانید و سایر امراء قزلباشیه بنوعی که مرضی طبع شاهی بوده باشد از عهده ضبط
و صیانت آن بیرون نیامده بلکه انواع ظلم و تعدی از ایشان صدور یافت الا فقیر که بمضمون نظم

صاحب خیران انیس شاهان باشند — مقبول دل جهان پناهان باشند
هم بر جگر ستمگران نیش زنند — هم مرهم زخم دادخواهان باشند

صنوف رعایت و حمایت با رعایا نموده خاطر خواه شاه سلوک کرد
چنانچه چند دفعه نواب شاهی اوامر شریفه فرستاده اظهار اینمعنی نمود که کمال عدالت
و رعیت پروری و نهایت شجاعت و مردانگی شما بر ضمیر منیر همایون ما واضح و لایح گشت سفید
روی دارین باشی محصل کلام از برکت دعای آن پادشاه عدالت گستر کار بجایی رسید که با چهار صد

و پنجاه سوار

پنجاه سوار و پیاده با سلطان هاشم نام شخصی که مردمان گیلان او را بسلطنت نصب کرده بودند
و هیژده هزار سوار و پیاده با خود همراه داشت اتفاق محاربه و مجادله اتفاق افتاده بتوفیق
رب جلیل منهزم گردید و موازی یکهزار و هشتصد نفر از مردم ایشان بقتل آمده از سرهای
ایشان منارها نصب شد و قطع نظر ازین کرده دیگر در انجا فتوحات غیبی و نصرت لاریبی
روی نمود که رواج و رونق بسیار از ان بروزگار خجسته آثار فقیر خاکسار راجع و عاید گردید
و چون از عفونت هوای گیلان و کثرت بیماریها و امراض مزمنه طبیعت نفرت نمود اراده بیرون
آمدن کرده حقیقت آنرا معروض پایه سریر شاهی گردانید بعد از هفت سال که اوقات
در انجا صرف نمود رخصت خروج یافته در قزوین بملازمت شاهی رسید و اراده نمود که فقیر را
ملازم رکاب نصرت انتساب کرده در قزوین نگاه دارند چون معامله قزلباش وضع دیگر
پیدا کرده بود و ایماقات دو طرفه شده و شاه طهماسب نیز بواسطه ضعف پیری از ضبط ایشان
عاجز گشته عنقریب بیکدیگر افتادن و احتمال فساد کلی بود فقیر صلاح در توقف ندید و التماس
نمود که فقیر را بطرفی از اطراف ممالک محروسه ارسال دارند شاه طهماسب بعضی از محال شیروان را
بفقیر ارزانی داشته مواجب عشیرت روزکی را از وجوهات خواص خود که تراکمات و ارش و
آق داش و قباله و باکو و کنار آب شیروان بود تعیین نمود و چون هشت ماه فقیر در انجا بسر برد
شاه طهماسب ازین سرای دو در بعالم دگر نهضت فرمود و اسماعیل میرزا بامداد و معاونت
طوایف قزلباشیه از قلعه قهقهه بیرون آمده در قزوین بر تخت سلطنت جلوس نمود و فقیر را
از شیروان بخدمت خود دلالت کرده بمنصب امیر الامرایی اکراد مفتخر ساخت و مقرر نمود
که علی الدوام در رکاب نصرت انتساب بوده امرا و حکام لرستان و کوران و سایر طوایف اکراد را
مراجعت بوده جمله امور و مهمات ایشان بدست فقیر فیصل پذیرد و بنوعی در اعزاز و احترام
فقیر مبالغه نمود که محسود اقران گشته بلکه رشک اعیان قزلباش شد آخر الامر مفسدان در خفیه
بعرض او رسانیدند که یعنی فقیر باتفاق بعضی امرا و اعیان قزلباشیه اتفاق نموده که سلطان حسین میرزا

برادرزاده اش را بسلطنت نصب نماید چون مزاج اصل بواسطه کثرة استعمال افیون تلیین مزاج پیدا
کرده بود و چندان استقامت و طبیعت نداشت سنجان مفسدان حاجی کیر شده امرا را بعضی سلیب
و سیاست و بعضی را معزول کرد و فقیر را بمواعید حکومت پنجوان روانه آذربایجان گردانید و
بشارتی بود از عطیه پروردگار بلکه اشارتی از عین عنایت آن شهریار کامکار بحضرت یگانه
وطن مالوف و میکن معهود و چون مدت یکسال و چهار ماه بحکومت و دارایی پنجوان مبادرت نمود
از درگاه پادشاه فریدون حشمت دارای کیهری معدلت سلطان جم اقتدار خاقان سکندر
مدار سلطانمراد خان علیه الرحمة والغفران بوسیلهٔ خیر وپاشا میر میران و ان وزیر یگانه یک
حکاری و چین یک محمودی مژده منشور ایالت رسید که از عواطف علیه یکرا بخیر و اذا جاء
مورونی بدو عنایت کشته بوطن اصلی معاودت نماید فقیر مضمون کل شیء یرجع الی اصله در سیم
ماه شوال سنه ست و ثمانین و تسعمایه از پنجوان بلموازی چهار صد نفر بلازم رکاب ان عمدة الدولة
نفار عشیرت روشن کی بود در عرض سه روز بوان آمده بخیر وپاشا و والی انجا ملاقی گشت و
فقیر را باعزاز و احترام تمام با امرا و کردستان استقبال نموده بشهر در آورد و حقیقت احوال را
معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانیده منشور ایالت بدلیس باخلعت پادشاهانه و شمشیر مرصع که از
سلطان قدوان جبرا کپیه مصر خزانهٔ عامرهٔ پادشاهی انتقال یافته بود مصحوب مصطفی جاوش
مع مکاتبات وزرای عظام تخصیص محمد پاشا وزیر اعظم و مصطفی پاشا سپهدار عنقا کرامت
نصرت فرجام عز اصدار یافت و بدان انعامات فقیر را مفتخر و سپهر افراز ساخته دوست کام معزز
آبا و اجداد کرام شتافت و از تاریخی که پادشاه جم جاه کواکب سپاه عنقا کرامت منصوره را بفتح
و تسخیر دیار شیروان و گرجستان مامور گردانیده سپاه علی التوالی در اکثر معارک و یورشها
عساکر منصوره جون ظفر و اقبال همعنان بود و در خدمات مرجوعه و قلعه از دقاق مهمات
و جان سپاری فوت و فروگذاشت نمی نمود چنانچه چند فیا دشاه مجامه فقیر را در خط همایون
مقرون بمحب صادق خطاب کرده فرمود که کمال اخلاص و یکجهتی شما بر خمیر مایه اشرف و اصفی

شقق و عنایت حضرو انه شهریاری را در باره خود مرتبهٔ اعلی و درجهٔ قصوی تصور فرماید
و در شهور سنه احدی و تسعین و تسعمایه که فرهاد پاشا وزیر ایروان را مسخر کرده قلعه
دیادین را بکرد فقیر را بجهة ایصال خزینه و ذخیره تفلیس بجانب گرجستان همراه چین پاشا
میر میران شام روانه گردانیدند و دران سفر بعضی خدمات از فقیر بوضوح پیوسته ناحیهٔ موش را
باو و بیست هزار اقچه ترقی الحاق ایالت بدلیس گردند که مجموع خواص فقیر بیست و چهار هزار اقچه عثمانی شد
و در زمان سلاطین آل عثمان و خواقین عالیشان این دودمان بهیچکس از امرا و حکام و ذی شان
این مرحمت و عنایت نشده و امروز که در تاریخ سجری در سلخ شهر ذی حجه سنه خمس و تسعین
بپرتو دولت خاقان عالیشان ابو المظفر سلطان محمد خان خلد الله تعالی عن الآفات الدوران حکومت
موروثی در تصرف فقیر بیست اگرچه بالطبع ازین امر خطیر اجتناب نموده و اشغال آنرا در عهدهٔ ولد
ارشد و فرزند امجد موفق باخلاق نیک ابو المعالی شمس الدین بیک طول الله تعالی عمره و ضاعف

پهلوی جگر گوشه فرزندمن	بنه گوش بر پند من	صدف وار نشین و می لعل جوش	
وگرنه فشانم بمن بر کوش	شنو پند و دانش بیار کن	خود انچنان که بآن کار کن	
بزرگان که تعلیم دین کرده اند	بخوان این نصیحت چنین کرده اند	که ای بیخبر خورشید روشن ضمیر	
چو صبح اصفا شیوهٔ صدق کن	بهر کار دل با خدا راست دار	که از راست کاری شوی رستگار	
اگر داد گذاری بدی بد پوکار خویش	نماید ترا هیچ دشوار پیش	ز کار تو دشمن مرا پیشان شود	
نهکار بد تو پیشان شود	وگر جز بدو افگنی کار را	نشانه شوی تیر آه زار را	
چو غالب شود جوی بد بر مزرع	بناشد طمع خوی نیکش علاج	بزن شیشه چشم را نیک حلم	
بشهد طلعت چهل از آب علم	مزن بیشت پا تخت فرو زرا	بقیمت بپه کن مر شبار و زرا	
بکن از تحصیل و دانش گذار	که بی دانشی نیست جز عیب و عار	بدانش شو اندر دوم کار کرد	
بیم را بجا و انشان بر پیر	بخوان دفتر کهنگان و نوان	بهر کشور پس کهن خوی خیر و ان	

در نفاة نفاة بتحقیق رسید که شهر خان
در باب الحاق موش بحانامه پادشاه
دولت نشانه نوشته در نهم چندین
در زعز عبارات نافقه خرج و
این بد ثانی چار خانه یاقوت
بدانی را درج کرده ارسال نمود
بلیس همین سیر کرد موش جو جاوش شکر را
موشک دهزار کرچیماق در جنگ را
باشیر دلاهمیشه جنگ را

میدان شاهی و پیش تاختند | دران عرصه نرد هوس باختند | مکن همنشینی بهر بد پرست
که ورزد از و طبع تو خوی زشت | شوی از بدی پرزیکی تهی | وز و نبود فدره انگبی
حه خوش گفت دمعال صبانی زرنگ | که انگور کیرو ز انگور رنگ | بهر کس ره آشنا می پوی
زمه آشنا روشنایی مجوی | جفای که ز تو ز عالم رسید | جز از جانب آشنا کم رسید
مه ان جو بر کز و ز این آسیاست | همه ز آشنا رفته بر آشناست | بود او ر پها و همسنگ را
که مرکز بنا شد و پیکانه را | جو روز پسیاست دهی را رعام | میفکن نظر بر چنین خام
مباد اکز ان لهو کپتاخ کن | رود با تو کپتاخی در سخن | جو بر رشته کاوت افتد گره
سکشیانی ار چند پیوده بند | همه کارها از فرو پستکی | گشاید و لیکن با پستکی
مکن تربیت بد گهر زاده را | بیداصل و هندو مده باده را | بدا ز نخوت جاه مدیر شود
جو کرد و قویی مار ا ژدر شود | میفکن بکار رعیت کره | خدا آنچه دادت بانشان مده
سخن تا تو انی بنا زرم کوی | که تا مستمع کرد د آزرم جوی | سخن گفتن نرم فرا آیدست
در شتی بود دیو انگیزدست | تو اضع کن از اکه دانش ور ست | ز دانش نو تو قدر او بر تر ست
همی باش و شن دل و صاف رای | با نصاف با بندکان خدای | زبان سوده شد زین سخن خامه را
ورق شد سیه زین رقم نامه را | چه خوش گفت دانا که در خانه کس | چه باشد ز کوینده یکحرف پس

همان به که در کوی دل ره کنیم | زبان را بد ین حرف کوته کنیم | جوان هم انهشت رفیق تو پیش

قلم صاحب تحقیق جو امر اخبار غرابت آثار امرا و حکام کرد پستا نرا تا این زمان فرخنده نشان
در سلک تحریر و رشته تقریر کشید اولی و انسب آن است که بموجب وعده که در دیباچه کتاب
کرده شده عنان سپار ا بشرح وقایع ایام دولت ابد پیوند سلاطین آل عثمان و پادشاهان

ایران و توران معطوف دارد و نظم
قصه حکام کرد پستان تمام | منت ایزد را که بر وفق مراد | کرد کلکم از سپرد انشا سواد
خشمت آیین آل عثمان و پادشاهان ایران و توران بل اکثر جهانبانان معاصر ایشان بوده | پیش ازین گفتن نیارم و السلام خاتمه چه پیان احوال سلاطین

بر ضمایر مهر مآثر ملاکان ممالک عقل و بینائی و خواطر حقیقت مدار شیاکان مسالک فضل و دانائی
در انقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که عادت مولفان و قاعده مورخان در تقدیم و تاخیر
ذکر پادشاهان بر حسب زمان و ترتیب مکان است دلیل قاطع بر صدق این کلام و حجت
ساطع بر برهان این نظام احوال فرخ مآل حضرت خیر الانام محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام
که وجود فایض الجود ش مقصود ایجاد عالم کون و مکان بود و مشرف بتشریف تاج با انتهاج و لکن

رسول الله و خاتم النبیین کشت | نظم محمد کز ازل تا ابد مهر جهست | بار آیشین نام او نقش بست

و اتفاقا این شهادتی و یکی بر توضیح این مقال سوره قل هو الله احد است که باجماع امت مدح و ثنا
و در دلیل کلام ربانی و فرقان صمدانی واقع شده پس اگر مطابق این شهادات تمام این رساله
بسامان مذکر سلاطین شوکت آیین آل عثمان شود عین صواب خواهد بود اگرچه جمعی از سخنوران
مصاقع انشا و بلاغت و طایفه از ماهران صنایع فصاحت و براعت که در ملک سخنوری
صاحب قرانی نموده اند و بلنیزه خطی قلم اقلیم نکته دانی کشوده سوانح قصایای ایام دولت
آن سلاطین معدلت آیین را در هر زمان و بهر زبان بنظم و نثر در احسن عبارات و امتن استعارات
مولفات سلیقه آرا و مصنفات پرداخته جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما چون فقیر حقیر قدری مدید
و عهدی بعید در سلک ملازمان این دودمان عالیشان و در جمع مخصوصان اعالیحضرت کیوان
رفعت ملک صفوت گردون بسطت بهرام صولت عطارد فطنت خاقان اکبر اعظم خلد الله ملکه
و سلطانه عالم مولی ملوک العرب و العجم مهر سپهر سلطنت و جهانبانی ماه بارگاه ابهت و
کیومرث شاهی دارای جهان آدمی عدو بند کشور کشای سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین

شاهی که زمانه تابع دولت اوست | آفاق گرفته پیر سپه صولت اوست | بار وح سپه نور ماه وحور شید
از قبه چرخ آسمان رفعت اوست | ها دم قواعد اصنام عاصر مبانی اسلام مروج علوم الشریعه
و موید الملة المصطفویه مشیع الفضایل و الکمالات و مصنف الرسایل فی العبادات صاحب قران
و نادر الزمان المخصوص بآیه کریمه ان الله یامر بالعدل و الاحسان ابو المظفر سلطان محمد خان خلد الله

تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه منخرط و منسلک بود و ذره وار در
پرتو آفتاب فایض الانوار شان خج اسبت که از تاریخ جلوس این خاندان رفیع المکان و
احوال پادشاهان ایران و توران بل اکثر جهان که معاصر این دو دمان بوده اند اندام تن
زمان فرخنده نشان برسپیل اجمال و طریق استعجال اگر بخت میساعدت نماید بر توالی سنه
در خاتمهٔ شرف نامه بیان کند و بموجب قضیهٔ مرضیهٔ شکر المنعم واجب ثنا مواجب الکرام
ودعا مواهب الانعام فی الجمله باتمام رساند بنابر بعضی خاطر فاتر بتریب و تهذیب
وقایع اشتغال نمود و ضمیر کثیر التقصیر در تالیف و ترصیف بدایع آثار طبیعت و قادر
باوجود جمود و خمود اشتغال فرمود اگرچه منافی بسبب علو همت و ملایم حدت طبیعت آن بود
که از حقایق علوم و دقایق معقول و مفهوم استکشاف اسرار و استطلاع انوار
استفسار نماید و میدان امتحان را با فرسان اتقان و ایقان پیماید الا آن ملکه ورایی
لا یتر کنی و رایی هذا و چون غزال مشکین خال قلم در خیال این رقم نافه گشای شد
و خامهٔ عنبرین شمامه در مشام این مرام عطر سای گشت زبان بدایع بیان او در دل
خبان در میان نهاد که خضر آیین چون از چشمهٔ نوشین یعنی ظلمات دوات آب حیات
بردارد اصل داستان و حکایت را در لباس ساده تر در بطن مردم دیده و در جلوه آرد
که زلال اصل مقال و خیال سحر حلال بواسطهٔ استعارات غریب و سبب تشبیهات
تشبیهات عجیب آشفته و تیره نشود امید بعنایت الهی مبا هی است که با از حروف
معانی و ظروف مبانی بر جذار اخبار و رخسار آثار رقمی باشد انوار اشراق این اوراق
در مشارق آفاق چون شعاع آفتاب جهانتاب فروغ بخشد و چهرهٔ دانهر پیش از شبم حم
بر بوالفضول امین باشد بمنه و کرمه گفتار در ذکر انساب سلاطین آل عثمان و سبب
ایشان از بیار روم از حدود ماوراء النهر و خراسان
بر ضمیر منیر غواصان بحر تحقیق و خاطر فیض مذخر
ملاحان دریای تدقیق پوشیده نماند که از مصنفات ارباب اخبار و مؤلفات اصحاب آثار

رحمهم الله تعالی خاص پیشقاد می کرد و که نسب عالی تبار این طبقهٔ عالیشان بسلطان عثمان غازی
میرسید و جناب افصح المتکلمین و املح المتاخرین قاضی احمد غفاری القزوینی در نسخهٔ جهان آرا سلطان عثمان را
از اولاد اسپرائیل سلجوق عد میکنند و باتفاق اکابر آفاق نسب عالی ایشان بسلسلهٔ سلاجقه
منتهی میشود و عامهٔ علمای عالم و کافهٔ فضلای بنی آدم برین متفق اند که از امروز که تاریخ هجری در
روز چهارشنبه سلخ شهر ذی حجه سنه خمس و الفیست تا تاریخ سنه تسع و ثمانین و تسعمائه که سلطان
عثمان غازی در قصبهٔ قراحصار صاحبی خطبه بنام نامی خود خوانده سیصد و شانزده سال است
کرههای همایون بال دولت و طغرل بلند پرواز سلطنت در ان خاندان والا نهضت قرار و استقرار کرده
پیوسته فوقا و انا فانا دولت بدی الاتصال این دو دمان پیروال در ترقی و تزاید بیقیاس و امید دارد
که تا قیام قیامت زوال بدین خاندان نرسد مصراع یارب دعای خیر دلان مستجاب کن
و بدین ترتیب سلسلهٔ نسب این طبقه کرامی بیافث بن نوح علیه السلام میرسد سلطان محمد خان بن سلطان مراد
بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن
سلطان محمد بن سلطان ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن سلطان اورخان بن سلطان عثمان غازی
بن ارطغرل بن شاه سلیمان بن الپ قیاء بن قنزل بوغاء بن بای تیمور بن ای قوبلغ بن طغان
بن قیون بن سپا فور بن بلغای بن بای سنغر بن توقتیمور بن باسوق بن حمدور بن تاقی اوغاء
بن کوکالپ بن اغوزخان بن قراخان و قراخان بکصد و جهل و نخ بطن بیافث بن نوح
علیه السلام میرسد غرض از تبین این مقال و مقصود از توضیح این احوال انکه سبب آمدن
این دو دمان عالیشان از حدود ماوراء النهر و خراسان بدیار روم آن است که در تاریخ سنه
احدی عشر و تسعمائه که از تصادم لشکر قیامت اثر چنگیزخان اینباب اقاعی مرج و مرح در ولایت
ماوراء النهر و خراسان انکشاف نیافت و غموم مصایب بهر دیار نرسیده شمول نوایب در هر گوشه
اشاعت پذیرفت چنانچه صاحب کتاب جیب السیر آورده که در شهر مرو که مسقط الراس
اجداد این طبقه عالیه است بنوعی قتل عام نمودند که سید عزالدین نام شخصی با چند نو سپنده سیرزده

اجم در قتال

شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد ازم دم نفیس شهر هزار هزار و پیصد هزار و کپه مری در شمار

و نو حیرت از گانون دماغ پسید برآمده زبان بادای این رباعی خیام کردوان ساخت رباعی

ترکیب پیاله که در هم پیوست | بسکستن آن روا نمیدارد دست | چندین سر و پای نازنین بر سر دست

از مهر که پیوست و زکس که بگسست | و شهر بلخ بمثابهٔ آباد ان بوده که در نفیس شهر و قرایهٔ هزار و دویست

نماز جمعه میگذارده اند و نهزار و پیصد حمام راحت انجام دران ایکمکنه و مقام موجود بوده

مردمش را از بن قیاس توان کرد مستغنی در انجا زنده نگذاشت و تمام بضرب تیغ پدر نیغ

برخاک بوار انداخت و عزیزی درین معنی گفته نظم همه بلخ را چون کف دست کرد

عمارات عالیش را پست کرد و در بلدهٔ خوارزم با وجود انکه صد هزار مردم بشهر بود

جدا سپاختند و زنان جوان و کودکان را با پیری بر وند تقیهٔ مردم را تقسیم نموده بقتل

رسانیدند گویند که مقاتل را بلست و جهار پیر رسیده بود و عدد قاتلان از صد هزار

متجاوز بوده و در شهر نلیشابور دوازده روز شمار کشتگان نمودند سیوای عورات و اطفال

هزار هزار و هفتصد و جهل و هفت هزار در قلم آمد القصه شاه سلیمان بن قبا الپ که در

امراء عظام و خوانین کرام پادشاه محمد خوارزمشاه مشظم بود و از نهایت او بحفظ و حراست

و ضبط و صیانت ماخان مرو قیام مینمود دران فتور که تفرقه در میان امراء و لشکریان

خوارزمشاهیان افتاد با موازی پنجاه هزار خانه وار از طوایف اتراک بمقتضای نحن اولاء

کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم از مرو بجانب آذربایجان در حرکت آمده در شهر خلاط که

دار الملک ولایت ارمن است رحل اقامت انداخت و آن خطه فرود و پس استعداد کرد

رایات دولت و منزل آیات نصرت ساخت و بعد از چند وقت از انجا نیت غزای کفار

فجار بطرف الپستان متوجه گردید و در اثنای راه جون بساحل آب فرات رسید در هنگام

تردد و گذرانیدن احشامات خود از آب در حوالی قلعهٔ حجر من اعمال حلب غریق بحر ممات شد

و چندش بساحل نجات مانده اورا در نواحی قلعهٔ مزبوره دفن کردند و چهار پسر مایهٔ تسلی

در صفح روزگار یادگار گذاشت ۱ ارطغرل ۲ و سنقور ۳ و کون طوغدی ۴ و وندار ۵ بوطپه

اخلاف برادران که در رای توجه بطرفی از اطراف پیکدگر متفق نگشته تفرقه در میانهٔ احشامات و

اولاد افتاد ارطغرل با یک برادر و بعضی از متابعان خود بعزم غزای کفار غدار بجانب قونیه

و پسر و پسار بلاد روم نهضت فرمود و دو برادر دیگر با پسار اقوام و عشایر باراده رفتن بوطن

مالوف و میکن معروف از انجا عودت نمود و دران حین که ارطغرل متوجه روم شد سلطان علاء الدین

ابن کیقباد بن فرامرز بن کیخسرو بن قلج ارسلان بن سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق

والی ولایت روم و فرمان فرمایی آن مرز و بوم بود چون بخدمت سلطان علاء الدین رسید

باراده خود را بوسیاط امرا معروض داشت سلطان غریب نواز جبهٔ احتشام و پیشانی اعتبار ارطغرل

و چشم او در سپر حد کفار خاکسار بلجک و طوماجی خلعتی فاخر و اسپی با ساز و یراق لایق فرمود تا ارطغرل

دران سپر حد با کفار بدشعار او غزا و جهاد میکرده و از جمله [illegible] احشامات او یکی بوزاقلو بود که بکثرت

اعوان و انصار و وفرت اهبت و اقتدار از سایر عشایر و قبایل ممتاز بود و مفت پسر داشت ابوبکر

قونیوی ۱ و داش ۲ و قره عیسی ۳ و اوزار ۴ و کوندوز ۵ و قوشتیمور ۶ و بوا سپطه ۷ او و اقوام او تیر

نام محل جبه بسلاق مقرر داشت شمد الپ پسر بزرگ او بوده کیه جوانی بود بصفت پنجاوت موصوف

و پسر شجاعت معروف همه روزه آثار قابلیت و شهامت و علامت مروت و فتوت در شد و پیداو

محمد طغور میرسید چنانچه نزد و غلبه ولایت اونه و طرسپوس و سیس را از کفار غدار مستخلص گردانید

و قلاع و حصار انجارا بتصرف در آورده حکومت آن محال بوقرار گرفت و بعد از فوت بوزیر

علاء الدین ثانی در رمضان قایم مقام پدر گشته از ان تاریخ آن ولایت بطرق اقطاع بنگلان او یوران

پسلاطین عثمانی در رمضان و اولادش مقرر شده متصرفند و احوال ایشان در محل خود انشاء الله

تعالی مذکور خواهد شد و بالفعل آن طبقه بجاگان اونه و رمضان اوغلی اشتهار دارند خلاصه

کلام انکه چون ارطغرل دران دیار رحل اقامت انداخت علی الدوام با کفار بدنهاد غزا و جهاد

می کرد و تا آوازهٔ شجاعت و مردانگی و صیت قابلیت و فرزانگی باطراف و اکناف عالم رسانید

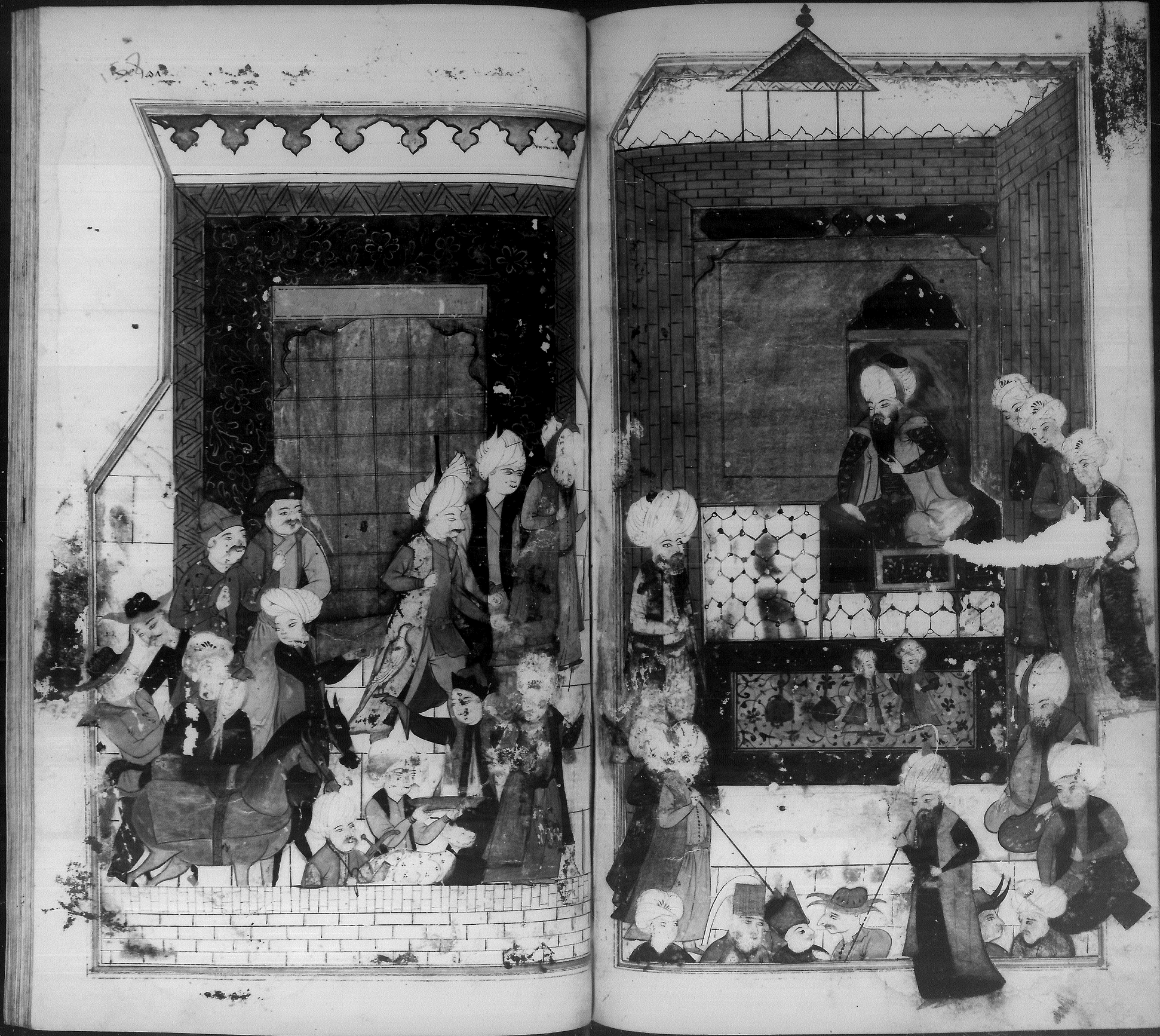

و موازی چهار صد و چهل و چهار نفر از پسر خیل او لوسپات و پشولیان اخشامات او در راه دین مبین و
پسنت سید المرسلین بفوز شهادت فایز گشتند و ارطغرل در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمایه بجوار
رحمت آلهی پیوسته سلطان عثمان پسر ارشد سجای او پسر دار خیل و حشم و عسیر و خدم شد کشمار در دیر
احوال سلطان عثمان غازی بعد از فوت پدر ارشد سلیمان عش صار و قتی نام شخصی را بتقویه بلادت
سلطان علاء الدین فرستاده از او استمداد نمود که قصبه سوکجوک و طوماجی طاغی را که از کفار
تکور کرفه اند بدست آورد سنجاق سلطان عثمان ارزانی دارد سلطان علاء الدین چنین اجابت نمود
محال مذکوره بجناب عثمانی ارزانی داشته منشور و رسالت و فرمان حکومت بنام نامی و اسم سامی او
نوشته با طبل و علم ارسال نمود و موازی چهار صد و بیست یراق چیه خانه از تیر و ترکش و کمان و جبه
و سپر و جوشن بطرق انعام و احسان مصحوب بلبان جاوش نجد متمش فرستاده و در منشور رسالت نوشت
که عثمان بیک از جمله بهادران عصر و پهلوانان دهر بیست بیست نسبت حقوق سابقه با سپاه عالیجاه ما
همراه اجداد عظام کرام ما آباد اجداد از توران بایران و از ایران باخلاط و آذربایجان آمده اند
بنابر وفور یکجهتی و اخلاص و صفای طویت و اختصاص او را بایلند پایه امارت پس الاقران سرافراز
کرده بیدم ولایت ازنیک و قره حصار از ضمط و طوماجی طاغی و سوکجوک نموده متصرف شود در اتی
جهار نفر آدم که از جیه خانه همایون بدو عنایت شده نغازیان مجاهد قسمت نموده و با بهادران جنگجو
و دلاوران پلنگخو بتغزا و جهاد و مبادرت نماید و یوما فیوما کماهی حالات خود را معروض داشته توجه خاطر
درباره خود مرتبه قصوی و درجه اعلی تصور فرماید و در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمایه سلطان عثمان
حکومت استقلال تمام یافته سنجاق خطه پدنیز نامزد او شده و تفیه احوال آن حضرت و اولاد و احفاد او در
بموجب وعده که قبل ازین در دیباچه خاتمه نموده بر توالی سنین نوشته می شود و بعون الملک الفرد الصمد
فی سنه تسع و ثمانین و ستمایه درین سال فرخ مآل که مبدا جلوس سعادت مانوس ایخاندان
پیروزال است سلطان عثمان غازی قلعه بلجک و قلعه یارحصار و قلعه اینکول و قلعه
نودحصاری و قلعه اینه کولی و قلعه بینکی شهر را بقوت بازوی کامکار و ضرب شمشیر

صاعقه کردار مفتوح کردانیدند و بعد ازان بجانب قلعه و بلده قره حصار صاحبی نهضت نموده
قره حصار از کفار تکور پرداخته و در روز جمعه از جمعات فقیه طرسون نام شخصی از طایفه
یکجان خطبه بنام نامی سلطان عثمان خوانده روس منابر و وجوه و نیاز از القاب همایونش تزیید یافت
و هم در اواخر این سال سلطان عثمان دختر ده بالی نام شخصی از مشایخ کبار آن عصر را که از اکابر
بنوی و قوانین ملت مصطفوی بعقد نکاح درآورده و از اتفاقات حسنه حاکم یارحصار نیلوفر خاتون
دختر خود را به تکور حاکم بلجک داده بود در اثنای زفاف بلجک را سلطان فتح کرده حاکم
انجا را با تابعان بقتل آورد و نیلوفر خاتون با اسباب و جهاز اسیر کرده بفرزندی تبنی
و ولد ارجمندش سلطان ارخان در سنه تسعین و ستمایه در پنجم ربیع الاول این سال
ارغوخان بن نکودار اغلن بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان که پادشاه
ایران بود در قراباغ اران وفات یافت و یکی از فضلا و تاریخ نویسان عصر رشته نظم رشته تحریر بنوی منتظم
در پنجم ربیع نخستین نوبهار اندر مقام باغجه ارغون بوقت چاشت کرد از جهان کناره تقدیر کردگار
و در ماه رجب همین سال را دش کنخاتو که در ولایت روم حاکم بود چون قضیه در مسموع او شد
با ستدعای امرای آن حال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت
و زمره از سر کراهیت و ضرورت پای در دایره متابعتش نهادند و بعضی از امرا بزرگ را
بموجب سیاست زده مناصب الشان را بدیگران بخشید و مبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را
بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان
شنوده راه و رسم نیابت خود را پسکتور نویان تفویض نموده بجانب نهضت فرمود و در
غیبت او بعضی از امرا و شهزادگان خیال خلاف کرده روی ترتیب اسباب فتنه و فساد
آورده اند فی سنه احدی و تسعین و ستمایه کنخاتو که در سپال گذشته بجانب روم رفته بود و اوایل
این سال مظفر و منصور از آن سفر باز آمده بتجدید پرتو التفات بر سپر انجام مهام سلطنت انداخت
و بر خلاف متصور جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و عواطف بنوازخت

ومنصب امیرالامرایی را باقیقوقا بهادر داده زمام امور وزارت را در کف کفایت خواجه صدرالدنیا
خالدی که در اصل از قاضی زادگان ولایت زنجان بود نهاد و او را ملقب بصدر جهان گردانیدند
و برادر صدر جهان خواجه قطب الدین احمد متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات
ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه
در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اجداد خود را بر شهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود
و چون نظرش بر جواهر و زواهر که پلاطین سابق آنها را مانند کوهها در دل در کنجینه پنهان محفوظ
میداشتند افتاد تمامت آنها را بحر مهما و نبات بخشیدی و کشتی امثال این امتعه نفیسه لایق
بحال اینجا عتیست که خود را بدان بپارایند والا جه در خزانه محبوس داشتن و چه در
قعر دریا وصیم کان گذاشتن و مآل حالش از سنوات آینده معلوم خواهد گردید سنه ثلثی و تسعین و ستمایه
درین سال صدر جهان وزیر کیخاتو خان دست امرا و نویینان را در امور ملک و مال کوتاه گردانید
و بی استصواب ایشان جمهور مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت را بفیصل میرسانیدند بنابران
چین و طایجو که از جمله امرای بزرگ کیخاتو بودند جمعی از معارف تبریز بر ان داشتند که بعرض
کیخاتو رسانند که صدر جهان اموال جهات را بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و درین مصلحت
لشکر و یراق اردو مهمل و مختل میماند کیخاتو تا آن نشنوده ناپسندیده ناشنوده انگاشت و تا
بیرلغ همایون نفاذ یافت از کنار آب اموی تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان
گذاشت و زمام اختیار جماعه و شمنان را بقبضهٔ اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده
و از مجلس بیرون آمده بندهای کران بپای ایشان نهاد و بعد از روز چند که اعدا را تنبیهی
حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود پیراخته از سیر جرایم ایشان درگذشت فی سنه ثلث و تسعین و ستمایه
درین سال جون بوسطه اسپراف کیخاتو خان در انعام اشراف و اعیان و کثره احسان و اتلاف
صدر جهان ارجنس درم و دینار در خزاین چیزی نماند و کیخاتو بدستور در خرج و بذل طریق
اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از اخراجات ضروریه عاجز شده بر کیسه دران باب نقشی بر لوح خاطر

می گماشت دران اثنا غیاث الدین مظفر بن محمد بن عمید که عمدهٔ ارشر یربود بعرض صدر جهان رسانید
که مصلحت دران است که بدستور ولایت خطای و مملکت قاآن جاو در ممالک کیخاتو خان معوض
گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام واصل خزینهٔ عامره شود
و پادشاه را دست گاهی بهم رسد آنچه بیع آفریدهٔ در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را
زیاده از پانصد تومان قرض شده بود و مطلقا تن آن وجه از دیوان میسر نمی شد و هر لحظه خرج و مکر
روی مینمود سخن غیاث الدین مظفر را سمع قبول راه داد و باتفاق پولاد جنکسانک رسولی
قاآن بود این خیال محال را بعرض کیخاتو خان رسانیدند و پادشاه حکم نمود که من بعد در ممالک محروسه
بر نقره سپید و معامله کنند و رقم نسخ بر نسج ثیاب زربفت کشند که جهت خاصهٔ پادشاه و زر
و زر دوزان و یکرنگ بجرفهٔ خود مشغولی نمایند و در هر شهر از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس
و خوزستان و دیار بکر و خراسان خانه بنهند و عمال جهت مشیت آن کار تعین نمودند و
در هر بلده مبلغی کلی در مئونت بنا و جاوخانه مصروف گشت و این جاو کاغذ پارهٔ مربع مستطیل بود
هند کاغذ بخط خطایی بران نوشته و بر سر و طرف آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ
ایرخی و درجی که خانان خطای آن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بود مثبت پیاخته و واره
در میان کاغذ کشیده بودند و وزنش از نیم درم تا ده درم و ایضاً سپطری خند بر آن کاغذ مسطور بود
مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمایه پادشاه جهان این جاو مبارک را در ممالک روان
گردانید تغیر و تبدیل نکنند و باز ندهند و فرزند و پیوند خویش را سپارند و خواهد رسید از استمرار احکامات
مردم در بحر تفکر و حیرت افتاده بعضی از شعرا جهت میلان خاطر پادشاه و صدر جهان در باب
ایبای گفتند یک بیت از انجمله اینست

جاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد

مجمل کلام که در ماه ذی قعدهٔ سنه مذکوره جاو در تبریز روان گشت و بازاریان دو سه روز
بسبب ضرورت بیع و شری اشتغال نمودند بعد از ان طایفهٔ از تبریزیان از مشاهدهٔ آن
زیان بی تحمل گشته روی بسفر آوردند و زمره اگرچه از وسم ابواب و کاکین باز میگردند

املا قشونه و اتباعه و اتخذیه و اشهره بر انهمان میسپا حشند تا بریس در روز جمعه عوام الناس بر
نفریاد و فغان گشاده بر غرالدین مظفر لعنت نمودند و رنود و اوباش قاصد جان ان سر
بر و اتی او را با سپفل اسپا فلیس فرستاد نداهرا و نونمنان باتفاق صدر جهان بعرض پادشاه
رسانیدند که وضع جاو میستلزم خرابی رعایا و میتوجب فقدان حاصل تعاسیت و اگر چند روز
دیگر این بدعت برقرار ماند احتلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کنخا تو خاص این سخنان شنود
باطل جاو حکم فرمود و مردمی که جلا کشته بود تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت صلی معاود
نمود و هم درین سال ملک قاصر قدار را که از فروع سلاطین آل ایوبست مصریان بحکومت مصر
نصب کردند و او وکیل ملک اشرف بود و در ایام حکومت خود را نایب ملک ناصر بن سیف الدین
قلاون مینمود تا انکه کتبوقا او را و آخر سنه مربوره بقتل رسانید فی سنه اربع و تسعین و ستمایه
وطو ایل این سال بایدو خان بن طراغای بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بر کجاوجان
خروج کرده او را بقتل آورده بجای او بر تخت جلوس نمود و بعد از انقضاء مدت هشت ماه غازان
بن ارغون خان باتفاق امیر حاجی نوروز بر او خروج کرده او را بقتل رسانیده بر سریر پادشاهی
مورو ثی متمکن شد و در ماه شعبان همین سال از میامن توفیقات آلهی و مفاخرات حضرت رسالت
پناهی غازان خان ترغیب حاجی نوروز در حضور شیخ ابراهیم حموی بمقام فیروزکوه باستشاد در
نفس از اکابر و صنادید مغول بشرف اسلام مشرف شده بصحت عقیده خایر گشت و زبانی
که مدة العمر از معلم فایواه یهودانه و بنصیرانه تلقین ان الله ثالث ثلاثه آموخته بود بشهاده قائم
الا الله الا الله گویا شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین را
تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادتمندان این گیتم
خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت و اسم او را سلطان محمود خان چسپا شاخه برادر ارشد ایلخان را
بسلطان محمد ملقب گردانیدند و وضع تاریخ خافی از انروز نهادند فی سنه خمس و تسعین و ستمایه و در غره
محرم سال سلطانی محمود غازان که منور بست روز از ایام حکومتش منقضی شده بود جهة تیمن و تفال

الی آخرها که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله
محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سه مکاتیب و امثله کلمه الله اعلی قلمی کنند
و منشیان دربارات و سیورغالات اهل اسلام در جمیع ممالک بامضاء همایون مقرون دانند
و منصب امیر الامرایی و نیابت و یاسا میشی سپاه بهرام صولت را باجاجی نوروز یک تفویض نمود
صدر جهان اعنی خواجه صدر الدین محمد زنجانی را بتهدام وزارت تعین فرمود فی سنه ثمان
و تسعین و ستمایه درین سال امیر حاجی نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خرسپان
بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و هم درین سال ملک سیف الدین متوجه مصر شده چهار امیر
بن ناجی بن مکدر میر که غلام مملوک ملک اشرف بن صلاح الدین خلیل بن سیف الدین او را مکبست و ازین
واسطه متوهم کشته با جهار غلام دیگر بدمشق گریخت فی سنه سبع و تسعین و ستمایه درین سال
سلطان محمود غازان در دار السلطنه تبریز طرح جامع و مدارس و سپاریقاع الخیر در اطراف
قبه مقبره خود انداخت و الحق آن قبه ایست که در زیر گنبد فیروزه فلک طاق افتاده جا نخه
شاه و نخ ذرع معماری قطر قبه آن و پنجاه و نخ ذرع دیگر بلندی آن و دوازده ذرع
عرض دیوار آن ایست و در ماه دین خواص و عوام مشهور ست و در اکثر کتب تواریخ مسطور که در
عرض هفتصال با تمام نرسیده و خواجه علیشاه وزیر در تبریز جامع ساخته که طاق آن هشتاد
ذرع ارتفاع داشته اما قرار نگرفته و بعد از دو سال افتاده و این قبه غازانی نیز
از شروط اساس مقدار بیست ذرع در طول و سه ذرع در عرض شکافته اما شهاده قاضی محمد
بن قاضی مسافر تبریزی که در زمان شاه طهماسپ والی تبریز بود آن شکاف را مرمت نمود
فی سنه ثمان و تسعین و ستمایه درین سال لاجین بن حسام الدین در مصر وفات یافته پسرش ملک منصور
بر تخت سلطنت جلوس نمود و ملک عادل لقب یافته در سر لعب سطرنج نام غلام
تقتل رسانید فی سنه تسع و تسعین و ستمایه در اوایل این سال ملک ناصر بن ملک منصور که
والی دمشق بود در حوالی حمص و حما با سلطان محمود غازان مصاف داده شکست خورد و

سلطان محمود غازان تبریز عودت کرده در روز شنبه بیست دویم رجب امر نمود که صدر جهان را
شربت شهادت چشانند و بناء فضایل و معانی را خراب ساخته سرچشمه جود و احسان را سراب گردانید
و بعد از آن هم دران چند روز رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی
بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی سیما
در فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الدین ساوجی که در فن استیفا و سیاقت
ید بیضا مینمود مفوض گشت و بسعی آن دو وزیر صایب تدبیر روشن ضمیر جهان کهن سال
جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب باجابت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و
افضال سمت نظام پذیرفت اما هم دران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در
برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چندگاه
انقطاع یافت چنانچه در آب دجله و جیحون و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط غلا کانون
دماغ بینوایان را فرو تافت فی سنه سبعمایه در اواسط جمید الآخر این سال تولد امیر مبارز الدین محمد
بن امیر مظفر بن امیر غیاث الدین سجاوندی اتفاق افتاد و آبا و اجداد ایشان از اعراب است
که در زمان فتح خراسان با لشکر اسلام آمده در قریه سجاوند خواف من اعمال خراسان توطن اختیار
کرده و در قرات لشکر چنگیز خان امیر غیاث الدین از آنجا بدار العباده یزد نقل کرده در زمان ارغون خان
منصب یساولی یافت و پسرش امیر مظفر در زمان غازان خان منصب امارت هزاره یافته
صاحب طبل و علم شد و امیر مبارز الدین محمد در ضعف دولت مغول بنیاد اساس سلطنت نهاده
یوماً فیوماً درجه طالعش ارتفاع گرفت تا آنکه بدفع اخی جوق نایب جانی بیک خان تبریز آمده در
کرمرود او را شکست داد و کرمان را نیز گرفته داخل ولایت عراق و یزد گردانید و آذربایجان
خطبه بنام خود خواند و چون او مرد قهار جبار بوده در امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ مینموده چنانچه
ظرفای عصر او را محتسب دهر گفته اند و لهذا خواجه حافظ گوید مصراع ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
و این طبقه را مورخان سلاطین آل مظفر گویند و هفت نفر از آل مظفر بمرتبه حکومت رسیده اند چنانچه

در ضمن حکایات

در ضمن حکایات سنوات آینده بوضوح خواهد انجامید والتأیید من الله الحمید المجید فی سنه احدی
و سبعمایه درین سال غازان خان بار دگر علم ظفر پیکر افراخته متوجه استخلاص بلاد شام شد
و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر درین سال از مقر عز خود حرکت
نخواهد نمود بنابر استصواب امرا از آن محل مراجعت فرمود فی سنه اثنی و سبعمایه در بهار
این سال غازان خان قاضی نصیر الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد
ملک ناصر بمصر فرستاد زبده پیغام آنکه اگر دران دیار خطبه و سکه بنام ما نمایند و خراج قبول
فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر ما ایمن مانند و الا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزمشاهیان
از چنگیز خان رسید بعد از وصول ایلچیان بمصر ملک ناصر فرمود که جواب این سخنان را معتمدان
ما نزد غازان خان خواهند برد و قاضیان را انعام فراوان داده رخصت انصراف ارزانی داشت
و چون ایشان بخدمت غازان خان رسیدند آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند
فی سنه ثلث و سبعمایه در روز یکشنبه یازدهم شهر شوال این سال غازان خان در فنگلدره

فروین رخت هستی بجهان نیستی کشید	نظم	بسال هفتصد و سه هجرت از مهی شوال	بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه
شد از نواحی فروین شه جهان غازان		بسوی خلد که باد آن جهان از نیش به	نه سال و هفت ماه سلطنت

کرده و سی و سه سال عمر یافته نعش او را به تبریز آورده در گنبدی که برای مقبره خود بنا کرده
بود دفن کردند و سلطان محمد خربنده که آخر بخدای بنده تبدیل یافت بجای برادرش بر تخت سلطنت
ایران در سن بیست و سه سالگی جلوس نمود و منصب وزارت را بدستور زمان برادر بخواجه رشید
و خواجه سعد الدین مسلم داشت و وجه تسمیه خربنده بر او آن است که بعد از فوت پدرش از بیم
برادرش در نواحی هرمز و کرمان مدت با جماعه خربندگان و مکاریان بسر میبرد و بدین واسطه
مسمی بدان اسم شده فی سنه اربع و سبعمایه درین سال حق سبحانه و تعالی در پای دشت
طارم سلطان محمد خدابنده را پسر کرامت فرموده موسوم بسلطان ابو سعید شد فی سنه خمس
و سبعمایه در اوایل این سال سلطان محمد خدابنده در النگ قنقور شهر سلطانیه را طرح انداخت

و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام کرده چون باتمام رسید آن را دار الملک
ساخت فی سنه ست و سبعمایه درین سال سلطان محمد خدابنده بعزم تسخیر گیلان یورش کرد
امیر قتلغشاه که امیر الامراء او بود در آن مهلکه کشته گشت و امیر چوپان بعد از آن در امور سلطنت
استقلال پیدا کرد فی سنه سبع و سبعمایه در اوایل این سال سلطان عثمان غازی را فتح ناحیه
مرمر و قلعه کستل و قلعه کفه و قلعه لفکه و قلعه اقچه حصار و قوچ حصار میسر شد و حاکم ازنیق کس نزد حاکم
قسطنطنیه فرستاده از سلطان عثمان اظهار شکایت کرده جهة دفع او امداد طلب داشت
او نیز لشکر فراوان بمدد حاکم ازنیق فرستاده در وقت عبور عسکر مزبور از دریاچه که بدل مسوّر است
و تخمیناً سه هزار ذرع شرعی بوده باشد سلطان عثمان واقف گشته جمعی از دلیران اسلام بدفع ایشان
مامور گردانیده اکثر آن کافران طعمه شمشیر غازیان گشتند و هم درین سال سلطان محمد
خدابنده باراده قشلاق متوجه دار الاسلام بغداد شده در میانه صدر جهان بخاری حنفی
که عازم حج بود و خواجه عبد الملک شافعی اقضی القضاة ممالک سلطانی مباحثه مذهب افتاده
تقبیح یکدیگر کردند و سلطان مذهب حضرت امام شافعی رضی الله عنه اختیار کرد و آخر
بسعی شیخ جمال الدین حسن بن سدید الدین یوسف مطهر حلی مذهب امامیه قبول نموده احکام و فرامین
بممالک محروسه فرستاد که در خطبه و سکه اسامی ائمه اثنا عشر را مذکور گردانند و کتاب
منهاج الکرامه را شیخ جمال الدین بنام سلطان تالیف نمود فی سنه ثمان و سبعمایه درین سال قلعه
قرصی و قلعه لیلوجی و قلعه کیوه و قلعه طرقلی بنکچه سی و قلعه تکور بیکاری میسر گماشتگان
سلطان عثمان غازی شد و هم درین سال سالار که نایب السلطنه سلاطین مصر بود با جمعی
اتفاق کرده قصد ملک ناصر بن ملک منصور کرد ملک ناصر از کید ایشان واقف گشته بقلعه
کرک رفت و ایشان چشتکیر را بسلطنت نصب کرده ملقب بملک مظفر ساختند فی سنه
تسع و سبعمایه درین سال امراء مصر بر ملک مظفر چشتکیر خروج کرده او را از سلطنت خلع
گردانیدند و ملک ناصر را از قلعه کرک آورده بسلطنت نشاندند درین سال سلطان محمد خدابنده

حکومت ولایت

حکومت ولایت ابرقو و ضبط راههای خراسان و لرستان را علاوه منصب امیر مظفر الدین محمد
که در یورش گیلان از و آثار مردانگی و جلادت مشاهده نمود گردانید فی سنه عشر و سبعمایه
درین سال سلطان ابو سعید پسر سلطان محمد خدابنده را امراض مختلفه از آبله و غیر آن طاری شد
چنان پدر و ارکان دولت در حیات و مماتش متردد بودند اما حق سبحانه و تعالی عاقبت شفا بخشید
و هم در هفدهم ماه رمضان این سال مولانا قطب الدین محمود بن مولانا مسعود بن مولانا مصلح که قدوه
علما و زبده فضلاء زمان سلطان محمد خدابنده بود در دار السلطنه تبریز از عالم انتقال نمود
و شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از جمله مصنفات آنجناب است
فی سنه احدی عشر و سبعمایه درین سال سلطان محمد خدابنده خواجه سعد الدین محمد ساوجی را که وزیر

او بود بقتل آورد و حمد الله مستوفی در تاریخ وی گوید نظم

رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا الف
عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف
در محول شد بفرمان خداوند جهان
بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منخسف

و خواجه علیشاه ختلانی را در امور وزارت با خواجه رشید الدین محمد شریک گردانید و در اواخر
همین سال متوجه بغداد شد فی سنه اثنی عشر و سبعمایه درین سال حاکم دمشق قراسنقر و صاحب
حلب جمال الدین اقرم که از اعاظم امراء مصر و شام بودند از سیاست ملک ناصر توهم نموده با نصد
سوار جرار بخدمت سلطان محمد خدابنده شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط
سرافراز گشته باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و سلطان محمد بسبب ترغیب و تحریص
ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدانجانب برافراشت
و در بیست و چهارم ماه رمضان سنه مذکوره از آنجا بصلح معاودت نمود فی سنه ثلث عشر و سبعمایه
در اوایل این سال اویناش حصاری و قلعه انصولی و عتبه کولی و قلعه اطروس بتصرف
گماشتگان سلطان عثمان در آمد و هم درین سال سلطان محمد خدابنده ایالت خراسان را به پسر
عالی گهر سلطان ابو سعید داده او را بدانجانب روان فرمود و امیر سونج را باتابکی
شهزاده تعیین کرده جمعی کثیر از ابناء امراء عظام ملازم آن درج برج سلطنت گردانید

و در ثالث شهر ذی قعده این سال امیر مظفر الدین محمد وفات یافت و در خطهٔ میبد در مدرسه که
از متحدثات او بود دفن کردند فی سنه اربع عشر و سبعمایه درین سال در میانهٔ کبک خان و
شهزاده بیسور که از اولاد و احفاد جغتای خانند و بسلطنت ماوراء النهر قیام و اقدام مینمودند
غبار نقار مرتفع گشت و بیسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در متنزهات بلاد خراسان
ساکن گردد بنابران یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه سلطان محمد
خدابنده فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی او را بعواطف بیحد نواخت
و جهة بیسور تبرکات لایقه ارسال نموده او را مخیر ساخت که در هر موضع که خواهد از آن ولایات
توطن نماید بیسور بباد غیس هرات شتافته در صحرای قادس علم اقامت مرتفع گردانید فی سنه
خمس و عشر و سبعمایه درین سال خروج عروج طغای تیمور بن سوری بن بابا بهادر بن ابوبکر بن
امکان بن توری بهادر بن جوجی قتار برادر چنگیز خان در استراباد واقع شد و فشار در زمان
سلطان محمد خوارزمشاه با موازی ده هزار خانه وار آدم از الوسات و احشامات بایران
زمین آمده بود سلطان محمد او را بقتل آورده عشایر و قبایل و اولاد و اسباط او در نواحی
جرجان اوقات میگذرانیدند فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر این سال
سلطان محمد خدابنده ازین جهان فانی بعالم جاویدانی انتقال کرد و حمد الله مستوفی در تاریخ وی گوید
از هفتصد و شانزده چو ماه گذشت از گاه و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بیوفا بگذاشت
آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت ایام سلطنتش دوازده سال و نه ماه بوده و مدت حیاتش
سی سال و در بلدهٔ سلطانیه در گنبدی که از مستحدثاتش است مدفون است و از جمله
آثار آن پادشاه جم اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده و طول
هر دیوار از ارکانش پانصد ذرع است و یک دروازه و شانزده برج دارد فی سنه
سبع و عشر و سبعمایه باتفاق جمهور در غرهٔ شهر صفر این سال سلطان ابوسعید بن سلطان محمد
خدابنده در قرق سلطانیه در سن دوازده سالگی بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود و زمام مهام

حکومت مملکت

حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوبان سلدوز نهاد و خواجه رشید و خواجه علیشاه را بدستور
زمان پدر منصب وزارت داد فی سنه ثمان عشر و سبعمایه در روز هفدهم جمید الاول این سال
سلطان ابوسعید خواجه رشید الدین محمد وزیر را در حدود ابهر عراق بقتل آورد و مولانا جمال الدین
عتیقی در تاریخ وی گوید نظم رشید دولت و دین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تقدیر او که طاب ثراه
و هم درین سال امیر مبارز الدین محمد بن امیر مظفر را سلطان ابوسعید تربیت کرده حکومت دار العباده
یزد را بدو عنایت فرمود فی سنه تسع عشر و سبعمایه درین سال بعضی از امراء سلطان ابوسعید
باتفاق قورمشی پسر امیر الامرایی با امیر چوبان در مقام عداوت و خصومت در آمده کار بمجادله
و مجادله رسیده آغاز جنگ و جدال کردند سلطان ابوسعید با وجود صغر سن در آن معرکه داد
مردی و مردانگی داده مباشر قتال شد و از سلاطین مغول اول کسی که ملقب ببهادری گشت
او بود فی سنه عشرین و سبعمایه درین سال شهزاده بیسور که از و و لشکری او خرابی بسیار و آفت
بیشمار بولایت خراسان رسیده بود بر دست لشکریان کبک خان بقتل رسید و شهزاده
جوکی و شهزاده غازان و خواتین شهزاده بیسور اسیر گشته لشکر کبک خان سالم و غانم بماوراء النهر
معاودت نمود فی سنه احدی و عشرین و سبعمایه درین سال دندی بنت سلطان محمد خدابنده که در نکاح امیر چوبان
بود وفات یافت و بنابر نیکو بندگی و خدمتکاری او سلطان ابوسعید همشیرهٔ دیگر خود سیاتی بیک را
بعقد نکاح او در آورد و هم درین سال پادشاه ماوراء النهر کبک خان بمرض طبیعی فوت کرد و مرقد
آن پادشاه مرحوم در شهر قرشی در جوار مسجد جامع واقع است فی سنه اثنی و عشرین و سبعمایه
درین سال سلطان عثمان غازی تسخیر قلعهٔ بورسا که از جملهٔ سواد اعظم روم است کرد و
آن حصاریست در غایت متانت و حصانت سلطان عثمان بنفسه متوجه فتح آن حصار شده
از سه طرف حوالها نصب کرد و چون ایام محاصره امتداد یافت کار بر محصوران مضیق شده
شهزاده اورخان از طرف قبلوجه که عبارت از عمارت آب گرم است زور و غلبه آورده حصار را
تسلیم شهزاده کردند و بالفعل آن بلده داخل ممالک محروسهٔ سلاطین آل عثمان است و هم

درین سال شیخ العارفین ده ده بالی قرامانی وفات یافت و هم درین سال امیر حسین ایلخانی که پدرش در
زمان چنگیز خان و خودش در زمان سلطان ابوسعید خان امیر الامرا بود و دختر ارغون خان را بعقد
نکاح در آورده بود وفات یافت فی سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در اوایل این سال قوکرالپ نام
شخصی از بهادران سلطان عثمان در ولایت روم حصاری را فتح کرده مسمی بنام او شد و الحال
بقلعه قوکرالپ مشهور است فی سنه اربع و عشرین و سبعمایه درین سال خواجه علیشاه وزیر را عارضه
مرضی طاری شده از غایت محبت سلطان ابوسعید بعیادت او رفته طبیبان حاذق را ملازم
او ساخت اما مرض مستولی بود و ضعف قوی عاقبت بجوار رحمت حق پیوست و این قضیه در
اوجان روی نموده نعش او را از انجا نقل کرده بتبریز آوردند و در جوار مسجد جامعی که ساخته بود
مدفون گردانیدند و شخصی که از وزراء سلاطین مغول باجل خود وفات کرده خواجه علیشاه است
و بعد از فوت او سلطان ابوسعید منصب وزارت را برکن الدین صاین که در اوایل نایب امیر چوپان
بود مقرر شد و در اصل از شیراز است اما در نخجوان بسر میبرده و جد او ضیاء الملک عارض لشکر
سلطان محمد خوارزمشاه بوده فی سنه خمس و عشرین و سبعمایه درین سال امیر مبارز الدین محمد را شاه
شرف الدین مظفر نام پسر متولد گشت و در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان کرده
ایشان را مستاصل گردانید و در حکومت شوکت و عظمت تمام یافت فی سنه ست و عشرین و سبعمایه
درین سال سلطان عثمان غازی عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی خرامید و ایام حیات
آن سلطان مغفور شصت و نه سال بوده و مدت سلطنتش سی و شش سال و در سوکتجوک
نام محل چون این قضیه واقع شد نعش او را ببورسا نقل کردند و در انجا مدفون است و بغایت
سخاوت پیشه و مال اندیشه بوده چنانچه در هر سه روز طعام بسیار در مطبخ او طبخ میشده و بار
عام میداده و هر ساله بفقرا و ضعفا کسوت و لباس می بخشیده و بعد از وفات از و بغیر از
شمشیر و جبه و خنجر و دو کله گوسفند چیزی دیگر نمانده و بالفعل اغنامی پادشاهی که در حوالی
بورسه است از نتایج آن گوسفندان است و مسجد جامع در قرا حصار صاحبی ساخته و با تمام رسانیده

وعلما

و علما و مشایخی که با ایشان معاصر بوده اند شیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین رومی و
سلطان ولد بن سید برهان الدین تبریزی و شمس الحق تبریزی و بهاء الدین ولد و شیخ مخلص پاشا و
عاشق پاشا است و بعد از فوت سلطان عثمان ولد صدق او اورخان بر سریر سلطنت جلوس نمود
و کلاه نمد سفید پوشیدن و دستار بتکلف در دیوان بر سر نهادن در میانه عسکر عثمانی اختراع او است
و تعیین وزیر در امور مملکت او کرده و خیر الدین پاشا و مولانا جلال الدین کردی را بمنصب جلیل القدر
وزارت سرافراز گردانید و اقچه قوجه نام شخصی از امراء او ناحیه از ولایت اناطولی فتح کرده
آن دیار بقوجه ایلی اشتهار یافت و قره مرسل نیز قلعه را فتح کرده بنام او مشهور است و قلعه ضمان
دره هم درین سال فتح شد و هم درین سال در هنگام محاصره قلعه اندوس دختر حاکم انجا در خواب دید
که در میانه نجاست افتاده شخصی از مسلمانان او را از میانه نجاسات بیرون آورده لباسهای
پاک پوشانید صباح عبد الرحمن بهادر نام شخصی را از مسلمانان بصورت همان شخصی که در خواب
دیده بود دیده در خفیه مکتوبی بعبد الرحمن فرستاده او را از ما فی الضمیر خود واقف گردانید و چون
شب شد عبد الرحمن را بدرون قلعه طلبیده حصار را تسلیم مسلمانان کرد و دختر نیز کلمه شهادت
عرضه کرده عبد الرحمن او را بحباله نکاح در آورد و در اواخر این سال نیلوفر خاتون حرم
محترم اورخان در بورسا بر سر آبی پلی ساخت و آن نهر بنیلوفر صویی اشتهار دارد فی سنه
سبع و عشرین و سبعمایه درین سال سلطان ابوسعید میل ببغداد خاتون دختر امیر چوپان که بغایت
جمیله پیدا کرد و آن میل بحدی رسید که روز و شب و قرارش نماند و این بیت که از خاتمه
غزلیست انشا کرد نظم بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است
و قبل ازین بدو سال امیر چوپان بغداد خاتون را بامیر حسن بن امیر حسین آقبوغا داده بود و چون
در قانون سلطنت چنگیز خانی چنان است که اگر خاتونی بنظر پادشاه در آید و او را پسندیده
نماید باید که شوهرش بطیب نفس او را گذاشته بحرم پادشاه فرستد بنابران سلطان محرمی
پیش چوپان فرستاد و صورت داعیه در میان نهاد چوپان از استماع این خبر سراسیمه گشت

وجواب ناصواب گفت سپلطان زبا امیر جوبان انحراف مزاج پیدا شده ما وجود عظمت و شوکت تیر جهان
و اولادش که مدت دوازده سال امیر الامرا و مدار الملک آن سلسله بود برانداخت و امیر دمشق
خواجه و امیر محمود که پسران امیر جوبان بودند در سپلطانیه بقتل آورد فی سنه ثمان و عشرین و سبعمائه
در اوایل این سال امیر جوبان از استماع قتل فرزندان موازی هشتاد هزار سوار جرار در خراسان
جمع کرده متوجه عراق شد و سلطان ابو سعید تا قزوین باستقبال او رفته امرا و اعیان مربی انور و کبار
شده بموکب سپلطان پیوست بنا بی آنکه مجادله و مقاتله واقع شود امیر جوبان عودت کرده
ملتجی بملک غیاث الدین حاکم هرات شد و ملک غیاث الدین او را حسب الفرمان سپلطان باجلاد خان
پسرش که همشیره زاده سپلطان بود بقتل آورد و امیر تمور تاش پسر دیگر امیر جوبان که والی
ولایت روم بود بعد از قضیه پدر و برادران از صدمت عسکر سپلطان فرار کرده التجا بملک ناصر
والی مصر برد و ملک ناصر او را نیز بقتل آورده پسرش را بخدمت سپلطان فرستاد و هم در سال
سپلطان ابو سعید خواست که وزیری مستجمع منصب وزارت و مشیری مستکمل مسند صدارت که
از عهده معضلات دیوانی بیرون تواند آمد معین سازد و بعد از تأمل و استبصار قرعه اختیار بنام خواجه
غیاث الدین محمد بن خواجه رشید مناسب آمد و سپلطان در این باب با امرا مشورت کرده جمله منفق اللفظ
بالمعنی گفتند وزیری که بعزم ثابت و اقبال مساعد تمام مهام خواص و عوام نموده و معاد یه امور و
جمهور در نصاب کمال و مصاب استحقاق و استهلال رعایت فرماید جناب مشارالیه است کور در
چیب و نیب بر اقران سابق است و در علوم عقلی و نقلی بر انباء زمان فائق و بر آئین وزارت
واقف و بقوانین سیاقت عارف است سپلطان منصب وزارت بدو ارزانی داشت و
از اکابر و صنادید خراسان خواجه علاء الدین محمد را با او شریک ساخت و فرمود که در تحقیق محاسبات
و تنقیح معاملات لوازم کفایت و مراسم امانت باقصی الغایت بجای آورند تا حقیقت قضایا بر رای
اعلی واضح باشد و خواجه علاء الدین محمد بعد از مشت ماه سر شغل استیفا رفت و خواجه غیاث الدین محمد
باستقلال متصدی ان منصب شد و احکام توقیع محمد رشید که محمد صفت رشیدترین اولاد آدم است

مشرف گشت و کسانی که پشتر با خاندان رشیدی فی رسمیها کرده بودند درین ایام از خواجه غیاث الدین محمد
متوهم بودند و آن خواجه نیکو سیرت اصلا بار وی سپچک پس نیاورد و همه را بانعام و احسان مخصوص
گردانید نظم هزار آفرین بر وزیر چنین که او مهر جوید بهنگام کین و بنام
آن وزیر خجسته فرجام اکابر ایام جون قدوة المحققین قاضی عبد الرحمن الایجی و شارح مختصر
ابن الحاجب فواید غیاثیه دارد و مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته
و شیخ اوحدی اصفهانی رحمة الله علیه مثنوی جام جم بنام او نظم کرده و خواجه سپلمان ساوجی
در مدح او قصاید غرا دارد فی تسع و عشرین و سبعمائه در ابتداء این سال ملک غیاث الدین
بن محمد بن محمد بن ابی بکر کرت که مدرسه غیاثیه بر در شمالی مسجد جامع هرات که از مشاهیر مدارس آنست
او ساخته و فات یافت و بموجب وصیت پسرش ملک شمس الدین بجای پدر نشست و هم در این سال
مبارز الدین محمد والی یزد و میبد مخذوم و مشاه خاتون بنت شاه جهان بن سیورغتمش بن سپلطان قطب الدین محمد
بن امیر جیام الدین حمید سپلطانین قراختائی کرمان آهن شرع بنوی بحباله نکاح در آورد فی سنه ثلثین و سبعمائه در این سال
ناری طغای که مدت مدید در خراسان با ملکان کرت علم خصومت برافراشته بود و خرابی بسیار از و
بر رعایا و متوطنان هرات میرسید مع هذا با پستانه سپلطان ابو سعید آمده قصد خواجه غیاث الدین محمد وزیر
کرد و از غایت غرور و تکبر اراده امیر الامرایی و پیشوایی در خاطر میگذرانید سپلطان ابو سعید
بخیالات باطله او اطلاع یافت قصد گرفتن او نمود او نیز بر اراده سپلطان وقوف یافته
با معدودی چند بجدود ری گریخت و سپلطان خواجه لؤلؤ را در عقب او فرستاده در کوهستان ری
او را گرفته بدرگاه سپلطان آورد و فی الفور بپاسار رسید فی سنه احدی و ثلثین و سبعمائه در این سال سپلطان
اورخان بن سپلطان عثمان غازی قوین حصاری قلعه ازنیق را فتح نمود و شهر ازنیق را ضبط نمود و هم در این سنه
غوریان مرهرات ملک حافظ بن ملک غیاث الدین را که بعد از فوت برادرش ملک شمس الدین بسریر
حکومت نشسته بود در مرحصار اختیار الدین بقتل آوردند و بعد از ان اکابر و اشراف متفاق
سالار که در ان وقت صاحب اختیار بود ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین را با وجود صغر سن

بحکومت نشاندند و از پیش سلطان ابوسعید جهة او خلعت و نشان حکومت آوردند فی سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه
درین سال سلطان اورخان قلعه طرقلی بنکچه سی و قلعه کونیلک را بحیطه تصرف درآورد و هم درین سال
جمعی بر امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن آقبوغا افتراء کرده بعرض سلطان ابوسعید رسانیدند که او را
با بغداد خاتون مراسلات پنهانیست و قصد سلطان دارند سلطان را باور آمده قصد کشتن او
کرد مادر او که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده بدو بخشید و بقلعه کماخ فرستاد که در آنجا
مقیم باشد و بغداد خاتون از نظر افتاده بود تا آن سخن تحقیق شد و افتراء مفتریان روشن گشت
خاتون را جاه و مرتبه ارتفاع یافته صاحب اختیار کلی و جزوی شد فی سنه ثلث و ثلاثین و سبعمائه
درین سال سلطان ابوسعید عنایت فرموده امیر شیخ حسن را که در قلعه کماخ بود بامارت روم
تعیین و تا زمان وفات سلطان حاکم آن ولایت بود و هم درین سنه ولادت باسعادت شاه شجاع
بن امیر مبارز الدین محمد اتفاق افتاد فی سنه اربع و ثلثین و سبعمائه درین سال سلطان ابوسعید
حکومت فارس را بامیر مسافر عنایت فرمود و امیر شاه محمود اینجو که بسعی امیر چوپان حاکم آن ولایت بود
اموال و اسباب و املاک بیحد در آن ولایت داشت مع هذا در خدمت سلطان بغایت گستاخ بود
او را سخت آمد که حکومت فارس را دیگر داشته باشد بنابرین امیر محمود ایسن قتلغ و امیر سلطانشاه
بن امیر نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد بیلتن را بخود متفق گردانیده قصد مسافر کرد و مسافر
از کید ایشان واقف گشته خود را در درون دولت سرای سلطان انداخت آن جماعه تا در دولتخانه
رفته تیر چند بر دیوار زدند و کار را بدان رسانیدند که مسافر را بدیشان دهند در خلال این
احوال امیر سیورغان و جوقتای بوغا غلبه تمام رسیده سلطان بدیشان مستظهر شد و آن جماعه پس رفته
سلطان یکیک را گرفته حکم کشتن نمود اما بسعی خواجه غیاث الدین محمد وزیر از کشتن خلاص شده
تا زمان فوت سلطان در قلاع اطراف محبوس بودند فی سنه خمس و ثلاثین و سبعمائه درین سال سلطان
اورخان قلعه بالی کسری و ولایت قره یازیسی و قلعه برغمه و قلعه اندینجق و قلعه اندرمید و
قلعه کرمای و الوباد را بید تصرف درآورد و هم درین سال فولادخان در الوس جغتای و ماوراء النهر

وفات یافت

وفات یافت و پادشاه غزان بن بیسور بسلطنت نشست و در اواخر این سال پادشاه اوزبک
از نسل نوشی خان از دشت خزر آهنگ اران و آذربایجان کرد و سلطان ابوسعید بحکم آنکه مصراع
علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد خواست که پیش از تمکن خصم و تغلب دشمن اسباب قتال و
جدال مرتب و مهیا سازد بنابران با امرا و لشکریان عزیمت ملک اران نمود و هر چند موسم قشلاق
نرسیده بود اما توجه فرمود فی سنه ست و ثلثین و سبعمائه سلطان ابوسعید بسبب خبر توجه پادشاه
اوزبک هنوز هوا در غایت گرمی بود که لشکرها بحدود اران و شیروان رسانید و بسبب عفونت
هوا اکثر لشکر را سازتن از پرده بقائی نوا گشت و سلطان را در آن مقام بعد از چند روز عارضه
روی نموده مزاج مبارک از منهاج صحت منحرف شد بعد از دو هفته اندک صحت دست داده
سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرده بعضی از اطبا احساس سمی از سموم کردند و در روز
یکشنبه سیزدهم شهر ربیع الآخر سنه مذکوره بجوار رحمت الهی پیوست و خواجه سلمان در مرثیه وی گوید
گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت
جسد مطهر سلطانی را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که جهة همین مصلحت بنا نهاده بود
بخاک سپردند و چون اولاد ذکور نداشت بسعی خواجه غیاث الدین محمد وزیر ارپاخان بن سوسه
بن سنکقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا و بن تولی خان بن چنگیز خان بر سریر خانی نشست اما
بعد از چهار ماه علی پادشاه خال سلطان ابوسعید موسی خان بن علی بن بایدو خان را در بغداد بسلطنت
نصب کرده بر او خروج کرد و باتفاق صنادید اعراب و اکراد در موضع حقتو مراغه با ارپاخان
مقابل گشته در میانه ایشان در روز هفدهم ماه رمضان سنه مزبوره جنگ عظیم واقع شد
و در اثناء گیر و دار اکثر امرا و اعیان از ارپاخان روگردان شده بموکب موسی خان پیوستند
ارپاخان را دیگر مجال توقف نمانده رو در وادی فرار نهاد و خواجه غیاث الدین محمد نیز بطرفی
گریخت اما نخست خواجه غیاث الدین محمد در سه گنبدان مراغه دستگیر گشته در بیست و یکم ماه مذکور
شربت شهادت چشید و بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شهر شوال همین سال

بمقام اوجان از عقب وزیر روان گردید و چون استیلای علی پادشاه و موسی خان و قوم اویرات
در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن
بن امیر حسین بن آق بوغا که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت و او را بر مخالفت موسی خان و علی پادشاه
تحریص نمود و امیر شیخ حسن محمد خان بن یولقتلغ بن ایلتیمور بن ابناجی بن هلاکو خان را بپادشاهی
برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت
و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه سنه مذکوره در نواحی اله طاق
آن دو سپاه بهم رسیدند و علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی نزد امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام
داد که دو پادشاه بر سر ملک با یکدیگر نزاع دارند چه ضرورست که ما و تو درین خونریزی با ایشان
شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع خود بر بالای پشته برآمده ایشان را بهم گذاریم و
هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن را قبول نموده با دو هزار مرد
صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافت و محمد خان عنان بصوب
شتافت و علی پادشاه خود را غالب مطلق تصور کرده فارغ بال در کنار آب نزول نموده بتجدید
وضو مشغول شد دران حال امیر شیخ حسن با دو هزار مرد شمشیرزن از پشته فرو تاخت و زخم تیر و تیغ
جسد علی پادشاه را پاره پاره ساخت و موسی خان از استماع این خبر فرار بر قرار اختیار کرد و
محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد و امیر شیخ حسن روی بضبط ممالک آورده
دلشاد خاتون حرم سلطان ابوسعید را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بعنف از وی ستانده
بود بحباله نکاح درآورد و هم در اواخر این سال سلطان اورخان در ولایت روم قلعه قرلجه
طورله را فتح نمود فی سبع و ثلثین و سبعمایه درین سال ظهور خروج امیر عبدالرزاق بن فضل الله
باشتینی که ایشان را سلاطین سربداریه میگویند در سبزوار واقع شد و باشتین قریه ایست
از قرایای بیهق سبزوار و خواجه فضل الله محتشم آن ملک بوده و پنج پسر داشته امین الدین
و عبدالرزاق و وجیه الدین مسعود و نصرالله و شمس الدین امین الدین در ملازمت سلطان

ابوسعید بسر میبرد

ابوسعید بسر میبرد دران زمان علی سرخ خوافی که ابومسلم کنیت داشت در فن کشتی گیری و
تیراندازی مهارت کامل حاصل کرده ملازمت سلطان ابوسعید مینمود روزی بر زبان سلطان
گذشت که آیا در قلمرو ما کسی بوده باشد که ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امین الدین
عرض فرمود که بنده را برادریست در خراسان عبدالرزاق نام که ابومسلم مقاومت تواند کرد
سلطان فی الحال مسرعی جهت آوردن عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن
او را بزودی بپایه سریر اعلی رسانیده سلطان فرمود که با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا
رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بدر رفت
سلطان فرمود که عبدالرزاق را وزرا مهمی نافع فرمایند دیوانیان تحصیل مال و جهات
کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کبکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را
جهت خاصه خود صرف نماید و صد هزار دینار را بخزانه عامره فرود آورد عبدالرزاق در کرمان
تمامی آن وجوه را بشراب و شاهد صرف کرده بسبزوار توجه نمود که اموال و املاک پدر را فروخته
در عوض مال دیوان بخزینه تسلیم نماید در راه خبر فوت سلطان ابوسعید شنید و جمع از رنود و اوباش
سبزوار بر سر خود جمع نموده داری بر در دروازه سبزوار نصب کرد که هر کس با ما اتفاق
دارد دستار و کلاه خود را بجای سر ازین دار میباید آویخت تا اخلاص و یکجهتی او بر عالم
و عالمیان ظاهر گردد اتفاقا دران روز هفتصد نفر با او درین امر متفق شدند و ایشان را ملقب
بسربداران کردند و همان روز بر سر خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان که در حمن دامغان توقف
داشت رفته او را منهزم گردانیدند و خواجه بجانب استراباد فرار کرده وجیه الدین برادر عبدالرزاق
بدو رسیده او را در قریه والاباد استراباد بدرجه شهادت فایز گردانید و دیگر ازان روز
کار سربداران اوج تمام یافت فی سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه درین سال شیخ حسن بن تیمورتاش
بن امیر چوبان که شیخ کوچک عبارت از وست سیاقی بیک بنت سلطان محمد خدابنده را بپادشاهی
برگرفت و نام او را در خطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم شیخ حسن بزرگ جزم کرد و امیر شیخ حسن

که در آنولا از تبریز بسلطانیه شتافته بود این خبر شنیده عازم قزوین گشت و سپاهی بیک
شیخ چپن کوجک بسلطانیه و آذربایجان مستولی شده علم توجه بطرف قزوین برافراشت و امیر
بشیخ حسن بزرگ تمرتاش قزوین برون آمده قبل از ملاقات میانهٔ ایشان صلح کونه واقع شد و سپاهی بیک
و شیخ حسن کوجک باران و آذربایجان شتافته امیر شیخ بزرگ بسلطانیه رفت فی سنه تسع و اربعین و سبعمایه
درین سال شیخ چپن کوجک سپاهی بیک را از سلطنت خلع کرده سلیمان خان را که از اولاد شیخ
بن هلاکوخان بود بپادشاهی برگزید و سپاهی بیک راطوعاً و کرهاً در سلک ازدواج کشید
فی سنه اربعین و سبعمایه در اوایل این سال جهان تیمور بن الافرنک بن کیخاتو خان بسعی شیخ بزرگ بر
بر سریر سلطنت نشسته در روز چهارشنبه ذی حجهٔ سنه مذکوره با سلیمان خان و شیخ چپن کوجک
در نواحی تقتو من اعمال آذربایجان مصاف داده بشکست خورد و امیر شیخ چپن کوجک مظفر و منصور
بتبریز شتافته امیر سیورغان بن جغاتای را با برادر خود امیر اشرف بن تیمور تاش بامارت عراق
عجم تعیین کرد و پسر عم خویش امیر حسین بن امیر شیخ محمود بن امیر چوبان را بحکومت فارس فرستاد
و چون امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] معرکه کرخینه بغداد رسیده بواسطهٔ عدم قابلیت جهان تیمور
رقم غزل بر صحیفهٔ حالش کشید

لمان پادشاه جی که در اوان ملازم امیر شیخ حسن بزرگ بود
باب اعتذار آن انهزام قصیده نظم فرموده که مطلع آن ابیات که نوشته میشود نظم

چیره والشکر منصور اگر حربت کرد	نیست بر دامن ما دامان شیخ عیب	عقل داند که در اوراق فلک حربت پیر
استقامت نپذیرند نجوم سیار	وین تقلبست که در عرصهٔ ملک شطرنج	ستر آرا شاه یکی نیست بمکر و وفا
دیده باشی که عوانی ز طرف شاه بهند	پیدقی بی هنر کم خطر بی مقدار	وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی
زند شاتمش و بکشود شود از راه گذار	نه از آن عظم بود پایهٔ پیدق را قدر	نه ازان خرم بود منصب شاهی را عار
آخر از دست برد دائرهٔ دولت شاه	زنهاوش بسلم سپب و می بشل و مار	فی سنه احدی و اربعین و سبعمایه

در مبادی این سال سلطان ایلدرم بازندولد صدق سلطانزاوخان در مغنیسا بوجود آمد
و در بهار این سنه شیخ چپن بزرگ با رویکرد لشکر بسیار از خیل ترک و عرب فراهم آورده با دولت

در آمد در ذی حجهٔ سنه مذکوره سلیمان خان [illegible] مراد و نومیدان بجهة دفع دشمنان باو جان رفته
دران ایام امیر یاغی باستی ولد جوبان بنابر توهمی که از امیر شیخ چپن کوجک داشت از اردوی
سلیمان خان روکردان شد و شش هزار کسی که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده
مراد بعیب اتفاق گذرش بر جایی افتاد که نزدیک بلشکر شیخ حسن بزرگ بود بغداویان
گردو بسیار مشاهده کرده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسیده متوهم گشته منازل
خود بار گشتند فی سنه اثنی و اربعین و سبعمایه در اوایل این سال یا اواخر سال گذشته امیر مبارز الدین محمد
پناه و اسپاس سلطنت نهاده متوجه کرمان گشت و ملک ناصر الدین محمد بر هان که در ایام انجا
بوقت مقاومت او نیاورده کرمان را خالی گذاشته بطرف حرسان رفت و هم در سال
شیخ چپن کوجک در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشیده و دران ولایت خرابی بسیار کرد
فی سنه ثلث و اربعین و سبعمایه درین سال امیر وجیه الدین پسر مبارکه بعد از قتل برادرش بر سریر سلطنت
نشسته بود باتفاق پر خود شیخ چپن روی بعزم تسخیر عراق نهاده شیخ بامارت معزالدین حسین کرت
مظفر و او ده بشکست خورد و شصتی از لشکریان امیر وجیه الدین بشمشیر بر پهلوی شیخ چپن خوری
زده کار ازان طرف بیرون رفت و مردم پشت قتلش دادند درین سال ملک اشرف
برادر امیر شیخ حسن کوجک لشکر بطرف شیراز کشیده می آنکه مهمی پیش رود بسلطانیه بازگردید فی
اربع و اربعین و سبعمایه درین سال دولت امیر شیخ ابو اسحاق بن امیر شاه محمود انجو روی در ترقی آورد
و کوکبهٔ حکومت فارس بحلول المیدان در رخم جوکان اقتدار آورده پای از دایرهٔ امارت بدر رفته پسلطنت
نهاد و تولد آباو اجداد ایشان در فارس بود و سلسلهٔ نسب انشان بحضرت خواجه عبد الله انصاری
منتهی میگردد و انجو در اصطلاح طایفهٔ مغول ضابط اموال پادشاه را میگویند و در زمان
سلاطین مغول امیر شیخ ابو اسحاق در شیراز قوت و مکنت بسیار حاصل شده پدرش امیر محمود در
قرات ارپاخان بقتل رسید و در شب شنبه بیست و هفتم رجب این سال غزت ملک زوجهٔ امیر شیخ حسن
کوجک که با معتمد شاه نام شخصی قصهٔ پنهانی داشت بتوهم آنکه مبادا شوهرش بران امر مطلع و موقف

یاغه باشد دو پسه تقرر عورات وجاریه را نجو و متفق کرد اینده بنشیروان خصیه شیخ حسن را بلاک ساخت
وخواجه سلمان در حمغیی گوید نظم زهجرت نبوی یکه هفتصد وچل وچار در آخر رجب افتاد با چهار
زفی حکونه زفی خیر خیرات حسان نرو ربازوی خود حیتهاش شیخ حسن کرفت محکم و میدانست تا مرد و رفت
رهی چخته زفی خایه دارم د افکن فی سنه خمس واربعین وسبعمایه درین پایل ملک اشرف الکا و خود را
بتخت تصرف در آورد و در صحرای غنا باد با میر یاغی باستی و امیر سیور خان پسران امیر چوپان مصاف
داده ایشانرا منهزم کردانیدند و نوشیروان نامی را که قیجاقی ابوبو د بنجانی برداشت و او را نوشیروان
عادل خوانده در آورد بایجان و اران رایت استقلال برافراشت فی سنه سبع واربعین وسبعمایه درین سال
ملک اشرف برادر خود مصر ملک را در قفس آهنین کرده یحیی جاندار و خواجه علی و ایلکبهادر را
در تبریز بقتل رسانیدند و ارتق پسر خواجه محمد الدین رشیدیرا که قلعه در قلعه بر کله مجوس ساخت و در مسال
بقراباغ رفته غلام خود محمد رومی را که معتمر او بود با دو هزار مرد مکمل در تبریز کذاشت و محمد رومی
عصیان نموده ارتق رشیدی و جد کس و کبریا از بند خلاص کرده با پسعد او تمام متوجه شیراز شد
وچون ملک اشرف این خبر نا ملایم را شنیدند اکرچه زمستان بود تبریز آمده تقیه را انجا کذاشت و خود
فی سنه تسع واربعین وسبعمایه درین سال در تبریز وبای عظیم علاوه بیداد ملک اشرف کشته و در آن
جنبه هر کس توانست از آنجا بجای مامنی و مسکنی رفت و هم درین سال آغا محمد آتیمور که نوکر امیر چوپان
پسر بدار بود و بعد از قتل امیر و چپه الدین حاکم پسر بداران شده بود بر و سیت خواجه علی شمس الدین
پسر بدار تقبل آمد فی سنه ثمان واربعین وسبعمایه درین سال ملک اشرف با سپاه جلادت آیین بعزم
تسخیر دار السلام بغداد روانه شده امیر شیخ چپس نزرک در شهر متحصن شد و ملک اشرف
مدت دو ماه بحاصره پرداخته چون حرارت برجوا هوا استیلا یافت و دانسته که کار از پیش نمیتواند
برد تبریز معاودت نمود و زمام اختیار ملکی و مالی را بکف کفایت خواجه عبد الحی داده در آذربایجان
وعراق عجم و اران و موغان بتوانخانه رعایا و فقرا اقدام نمود و هر کس هر چه تواسیت بزور و
تعدی بستاند فی سنه تسع واربعین وسبعمایه درین سال ملک اشرف خواجه عبد الحی وزیر را کرفته

بقیه املوت فرستاد و چون شنیدند که کوتوال قلعه او را باعزاز و اکرام تمام بکاه میدارد و مهتر
بحزیر امرده وزارت باملوت فرستاده خواجه را تبریز آورده و باز بحری سپرد و او را در قلعه الموت
بزرده مجبوس بساخت و منصب وزارت بخواجه مسعود دامغانی که بالطف انشا و خط خوب دا
مقوض کردانیدند فی سنه خمس واربعین وسبعمایه درین سال ملک اشرف با پنجاه هزار سوار جرار متوجه تسخیر
اصفهان کشت و امیر نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی که دران
زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحاق حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط بساخت تحصن نمودند
و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته بعد ازان مصالحه اتفاق افتاد
و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان خوانده دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار
اجناس بدو فرستادند و ملک اشرف بهمان مقدار از ایشان راضی کشته با در بایجان عودت
نمود فی سنه احدی وخمسین وسبعمایه درین سال امیر شیخ ابو اسحاق ایلخوکرت دوم لشکر بدار العباده کشیده
امرا او را قبل آمده خاپیر و خالیف شیراز عودت کرد و هم درین سنه ملک اشرف از سپهر نهاوند جهان
کیری در کذشته ربع رشیدیرا حصار مستحکم ساخته در انجا توطن اختیار کرد که من بعد سفر نکند و بواسطه
بخوبی و بداد ایی که با امرا و اعیان کرده بود او را از هیچ یکپل اعتماد نمانده بود و هم درین
زودی ختم حاکم ماردین برادر خواجه تبریز آورد و ربع رشیدیرا این پسته طوعی سنکین کردانید
بعد از ملاقات آن دو محترم انچنیدیوزیاده از یکشب او را نیدند فی سنه ثنتی وخمسین وسبعمایه
درین سال ولادت شیخ زاهد برادر سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرک واقع شد و خواجه

سلمان در تهنیت ولادت وی کوید نظم	ماهی از برج شرف زاده خورشید کمال	زادها الله جلالا بجمال داده جمال	
کلهن ابنا الله نبا تا چنا	بر دمانید سپهر از چمن جاه و جلال	روز آدینه نه از ماه جمادی الاخر	
رفته از عمد نحس مقصد و نیاه و دو سال	شیخ زاهد شهی فرخنده پی آمد بوجود	شد چهان از اثر طالع او فرخ فال	

فی سنه ثلث وخمسین وسبعمایه درین سال امیر شیخ ابو اسحاق لشکر کران ارشیراز بسبزوار و زاوه برد
کقتباد یجانب کرمان فرستاد و امیر مبارز الدین محمد با پسرش شاه شجاع سپهر راه بر ایشان

گرفته در موضع خ اکشت تلاقی فریقین بهم رسید و بعضی از امراء شیراز در آن معرکه کرفار گشته امیر
یکقباد کبیر دار آن جماعه بود رو در وادی فرار نهاد و امیر مبارزالدین محمد مظفر منصور و مظفر
عودت فرمود فی اربع وخمسین وسبعمائه — در اوایل این سال امیر مبارزالدین محمد شیخ ابواسحاق
در شیراز محاصره کرده او را و پسرش شاه شرف الدین مظفر را از عفونت هوای شیراز مصیب
کار کشته شاه شرف الدین مظفر وفات کرده مبارزالدین محمد صحت یافت و ماوجود بیماری
هر روز در تضییق ابواب محاصره جناب مبارزی تأکید پیشتر مینمود تا آنکه شهر را مسخر کردانید و امیر شیخ
ازان مملکه بهزار مشقت خلاصی یافته بجانب شولستان قلعه سفید فرار کرد فی سنه خمس وخمسین وسبعمائه
درین سال امیر مبارزالدین محمد عزم تسخیر عراق رو انه شده فتح اصفهان پسری پسرش شاه شجاع واقع شد
وهم درین سال نایب المقتدر بالله عباسی که در مصر اقامت داشت و باستقلال دعوی خلافت
می کرد و بجهة تبعیت بولایت فارس آمد مبارزالدین محمد بمتابعت علما و فضلاء فارس با و بیعت کرده
رؤس منابر و وجوه دنایر که از زمان فترات بغداد و قتل مستعصم خلیفه ازان اثری نمانده بود
بتکرار تجدید یافت فی سنه ستین وخمسین وسبعمائه — درین سال امیر مبارزالدین محمد فرزندکامکار خود
قطب الدین شاه محمود را بطرف قلعه شبانکاره فرستاده حاکم انجا تاب مقاومت او نیاورده
از راهی پشت قلعه که در جانب صحرا بود فرار نموده و قطب الدین شاه محمود در مسقر دولت او تزول فرموده
مهمات انجا را انتظام داده عنان فتح و ظفر بصوب مسند اعزاز اعنی دارالملک شیراز منعطف گردانید
آورده و هم درین سال جناب مولانا اعظم قدوة محاریر الاعلام ناقد غرر فصاحت ناظم درر بلاغت مولانا
سعد الملة والدین مسعود التفتازانی مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان نوشته بملاقاتش مبادرت نموده
وانواع رعایت وصنوف حمایت دید و جانی بیک خان از نسل اوزبک خان بن طغرل بن توقتمار
بن قرالونوی پسر و ایشانرا سلاطین کوک اوده میخوانند و از قدم الایام ولایت دشت قپچاق
جون ارس و کیقباد ماجی و قزان بدیشان متعلق بوده فی سنه سبع وخمسین وسبعمائه درین سال قزان اولوس
وقزان در اصطلاح کفره عبارت از پادشاه است باتفاق امراء لار و طایفه شیرف بعزم مقاتله و مجادله

سلطان اورخان متوجه ولایت ناطولی شد و چون سلطان اورخان از اتفاق با امراء کفار
واقف گردید سلیمان پاشا وزیر را مامور گردانید که بجانب روم ایلی رفته با لشکر کفار محاربه
نماید پاشا مزبور حسب المامور در تهیه اسباب سفر شد و هم درین سال شیخ حسن بزرگ بعد ازانکه
مدتها سال بامر حکومت قیام نموده در بغداد و بجوار رحمت ایزدی پیوست و پسرش سلطان اویس
بجای پدر در بغداد بر تخت سلطنت نشست و خواجه سلیمان در تهنیت جلوس وی فرماید نظم

مبشران سعادت برین بلند رواق — همی کشند ندا در ممالک آفاق — که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب
باتفاق خلایق بپای خلق — نشست خسرو روی زمین ها سعتاق — فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق
خلایکان سلاطین عهد شیخ اویس — پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق — شهنشهی که برای شمار مجلس او هست
پر از جواهر انجم سپهر را طباق — فی سنه ثمان وخمسین وسبعمائه — در اوایل این سال سلیمان پاشا وزیر
سلطان اورخان باتفاق فاضل بیک و اجه یعقوب و امراء عمالو و جمعی از بهادران عسکر و ازما
کز نام پیشه درآمده کاوهای کافر از کشتند و در بوسپتانهای سال ترتیب
بطرف روم ایلی روان کشتند و قلعه حمنی و قلعه ایاپسیه و قلعه اورکلک و قوزحصاری و اجداد
بالفعل بنام اجه یعقوب اشتهار دارد و قلعه رو کرد را بید تصرف در آورند و هم درین سال امیر
شیخ ابواسحاق در وسپت لشکر امیر مبارزالدین محمد کرفار گشته در میدان سعادت شیراز کردار
منهیات او بود بقتل رسید و گویند در وقت قتل خود این رباعی را در سلک نظم کشیده بود رباعی

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند — میدان پر از چوگان و چوگان نماند — در دام و در بغاکه در زحمت عمر
از هر چه گفتیم جز افسانه نماند — وهم درین سنه جانی بیک خان شرح و فور جور و تعدی
ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بروعی شینده از راه در بند شیروان متوجه آذربایجان
گشت و چون این خبر بگوش ملک اشرف تحقیق انجامید بعد از جند سال از ربع رشیدی هرول آمده
در شب غازان نزول نمود و چهار صد قطار اشتر زر و جواهر و اجناس
نفیسه با رکرده با سپاه فراوان بجانب او جان روان کرد و جون جانی بیک خان و لشکر

مضطرب گشته خواجه لؤلؤ را فرمود که با خاتین و خزاین در گریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید شط
باشند اگر کار بمراد شود بتبریز آیند و اگر عکس باشد بمرند روند و خود بطرف اوجان رفته
بر سر راه دول بالای پشته مشط ایستاده بود که پیکبار حافی پیک خان از راه پیدا و در رسید
و فرمود که لشکریان اشنازا در میان کیرند ملک اشرف جون آن حال را مشاهده نمود و شتاب حال
مراجعت کرده یکشب در انجا بود و انگاه از عقب خاتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که ما او بودند
شده خدمتش را دو غلام کرجی در مرند با غرق پیوست و مردم انجایی از کیفیت سکپست آن خاتین
وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز نمودند و خاتین نیز صلای تفرقه در داده ملک اشرف
بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد بالغی که در صحرا بود فرود آمده شیخ محمد در مقام خدمت
بایستاد اما جهة علام آن حال قاصدی بمعنان برق و باد بجانب اردوی حافی پیک خان فرستاد
امیر بیاض مقرر شد که اشرف را بخدمت آورد و امیر بیاض اشرف را بتبریز آورده امرا مواجب کتیر
بر سیر آن بداختر میر تیزند و چون چشم حافی پیک خان بروی افتاد پرسید که حرا اشرف مملکت را ویران
کردی جواب داد که لوکران بخلاف رضای من خرابی کردند و حافی پیک خان از او جال بشست و دو
رقعه دران موضع ملک اشرف را بقتل رسانند و سر او را بتبریز برده از در مسجد ملغان او بتحسند
انگاه حافی پیک خان بتبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و حکومت آن ولایت را بایسنغر داد
بروی پیک بارگذاشته باردکنج معاودت نمود و بعد از چند روز بروی پیک خبر بیاری پدر را شنیدند
بولایت خود نهضت فرمود و اخی جوق وزیر بر ولایت آذربایجان استیلا یافت فی سنه تسع
خمسین و سبعمایه و در بیلاق این سال سلطان اویس بعزم تسخیر آذربایجان متوجه تبریز گشته اخی جوق را که
از نیابت جانی پیک خان و پسرش بخط و خراست اخا قیام مینمود بشکست داد و در تبریز متمکن
حکومت جلوس نمود و هم درین سال امیر مبارزالدین محمد بارادهٔ تسخیر آذربایجان از شیراز متوجه
اخی جوق که بعد از شکست سلطان اویس در تبریز علم حکومت برافراشته بود شد و اخی جوق تا موضع
میانه باستقبال امیر مبارزالدین محمد رفته در انجا تلاقی فریقین هم رسید امیر مبارزالدین محمد غالب آمده اخی جوق

مغلوب گردید و امیر مبارزالدین محمد متوجه تبریز گشته اکابر و اشراف و تحرفه و اصناف استقبال
نموده شرایط نثار و پیشکش بجای آوردند و روز جمعه بالای منبر رفته خود خطبه خواند و دعای
خلیفه گفته امامت کرده نماز گذارد و بعد از چند روز خبر آمد که سلطان اویس از بغداد بعزم رزم
او متوجه تبریز شده مبارزالدین محمد بمجرد شنیدن این خبر بشیراز عودت کرد فی سنه ستین و سبعمایه در ین
سال شاه شجاع پدرش امیر مبارزالدین محمد را بواسطهٔ بدخوئی که با امرا و فرزندان مینمود مکحوف البصر
گردانیده محبوس کرد و بجای او بر تخت سلطنت جلوس فرمود و یکی از شعرا عهد درین باب گفته نظم

یکی میکوه چشمش پیل کشید یکی پسته ز مندانیل کشید پیاله دولتش چو شد مالامال
هم روشنی چشم خوش میل کشید

فی احدی و ستین و سبعمایه درین سال سلطان اویس و خان عالم خانی را
وداع کرده بجهان جاودانی رحلت نمود و سلطانمراد خان بجای پدر در بور سپار بر سیر سلطنت جلوس
فرمود و ایام حیات سلطان اویس چهار سال بوده و مدت سلطنتش سی و پنج سال در چهل و هشت
سالگی بر مسند سلطنت جلوس فرموده و در بور سپار مدفون است و پسر پسر داشته سلطانمراد
و سلیمان پاشا و سلطان قاسم. سلطان قاسم در زمان حیات پدر وفات یافت و هم درین سال سلطانمراد خان
از کلیول عبور کرده بطور پس رفت و قلعهٔ خورلی را فتح نموده در سر قلعهٔ سپینه چنک عظیم واقع شده
قلعه را خراب کردانیدند و قلعهٔ برغور را هم که در ساحل رود خانهٔ مرخ واقع شده مسخر کردانیدند فی سنه
ثلاث و ستین و سبعمایه درین سال سلطانمراد خان للاشاهین را بعزم تسخیر اورنه روانه کردانیدند و کافران
کفور در برابر لشکریان صف آراسته چنک عظیم واقع شد عاقبت لشکر کفور منهزم شده پناه بقلعهٔ اورنه
بردند و سلطانمراد خان در عقب للاشاهین رسیده اورنه را محاصره کرد سپهدار کفور در کشتی
صندل نشسته چون رود خانهٔ مرخ طغیان داشت فرار نموده و شهر اورنه که از جملهٔ بلاد اعظم روم است
بضبط لشکریان آل عثمان در آمد و للاشاهین بجانب عره رفته قلعه ابصاله و بلغره را مفتوح
گردانید فی سنه اثنی و ستین و سبعمایه درین سال سلطانمراد خان اورنوس پک را بتسخیر
ولایت ابصاله مامور گردانیده و او آن ولایت را بقبضهٔ تصرف در آورده اسیر و غنیمت

173
IVH

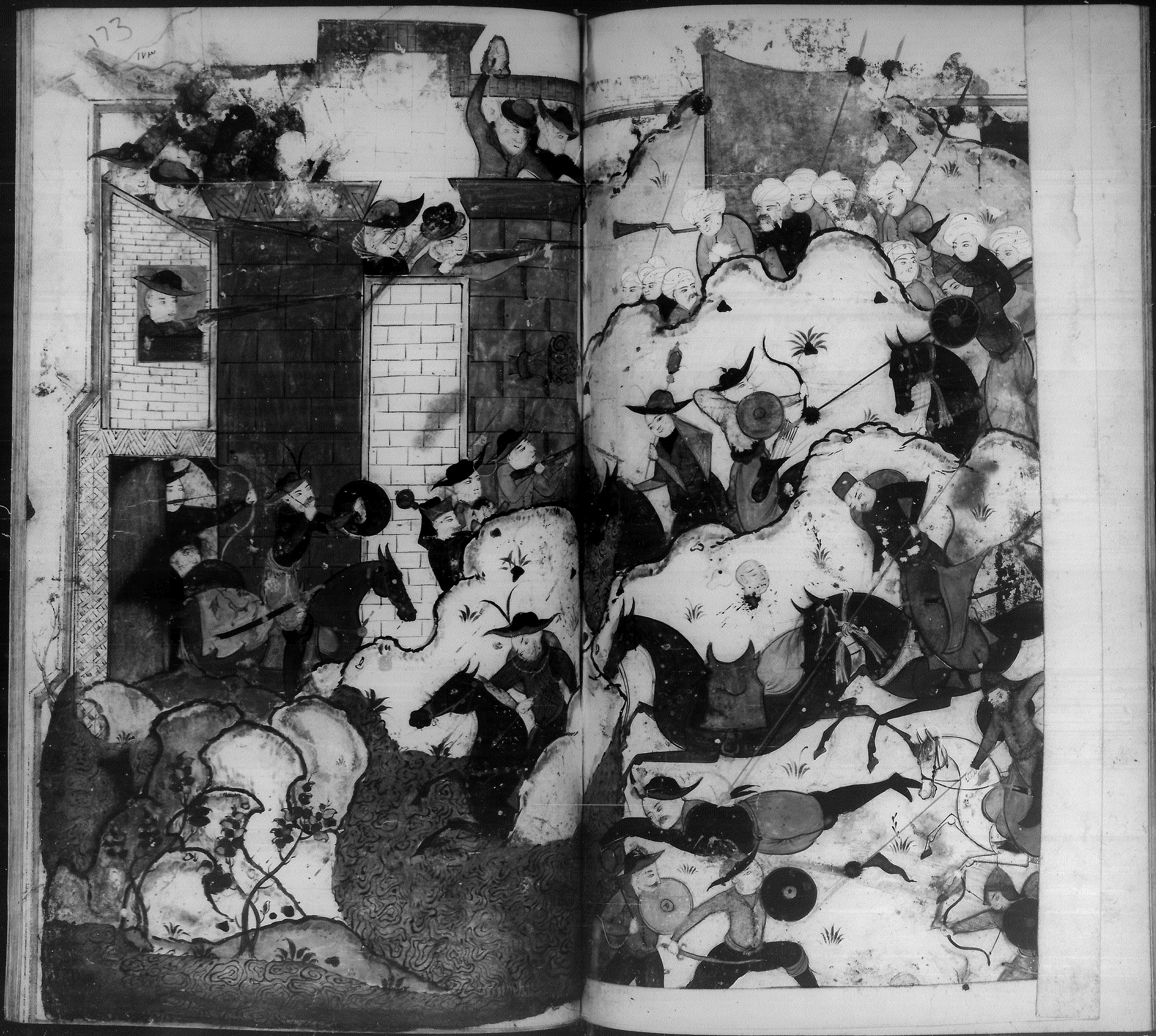

بسیار گرفت فی سنه اربع و ستین و سبعمائه درین سال سلطان مراد خان غازی مسجد عالی در دار الاماره بورسا
بنا کرده باندک زمانی باتمام رسانید فی سنه خمس و ستین و سبعمائه درین سال سلطان اویس قصد تسخیر
شیروان کرده در آن اثنا خبر عصیان خواجه مرجان که از نیابت سلطان والی بغداد بود رسید سلطان
دفع او را اهم دانسته متوجه بغداد شد و چون هنگام طغیان آب بود خواجه مرجان بند شط را گشاده
اطراف بغداد چهار فرسخ آب گرفته مجال تردد کسی نماند بعضی از لشکریان سلطان از نعمانیه بکشتیها گذشته
در اول خواجه مرجان در برابر لشکر سلطان در آمده چون سلطان از عقب در رسید و نظر خواجه مرجان
بر حشر سلطان افتاد تاب مقاومت نیاورده فرار کرده چرر ابرید و بقلعه بغداد پناه برده
در مقام عذرخواهی در آمد سلطان رقم عفو بر جرایم او کشیده عودت نمود و هم درین سال
مبارز الدین محمد بعد از آنکه در دست اولاد خود مکفوف البصر شده در قلعه سفید محبوس گردید با جمع
از مردمان قلعه اتفاق کرده و کوتوال قلعه را گرفته طبل مخالفت فرو کوفت و چون شاه شجاع از کرده خود
نادم و پشیمان بود او را از قلعه آورده تکرار سلطنت نصب کرد باز جمعی از مفسدان در خفیه با
در صدد قتل شاه شجاع شدند شاه شجاع ازین مقدمه واقف گشته جناب ابوی را بیکی از قلاع گرمسیرات
شیراز فرستاد و بعد از چهار سال که بیماریهای صعب کشیده بود او را بواسطه تغیر آب و هوا
بقلعه بم آوردند و در آنجا بجوار رحمت الهی پیوست فی سنه ست و ستین و سبعمائه درین سال سلطان
اویس بر سر موصل رفت و بیرام خواجه ترکمان موصل را گذاشته فرار نمود و جناب خواجه سلمان
ساوجی درین باب گوید قاصد رسید و آورد اخبار فتح موصل باد این خبر مبارک بر شاه عادل
سلطان اویس بیرام خواجه را تعاقب نموده بیرام خواجه با الوسیات و احشامات خود بطرف موش رفت
سلطان در صحرای موش بدو رسیده الوسیات و احشامات او را نهب و غارت کرد و ایضا خواجه سلمان در معنی گوید
خصم تو مار پست کو جست بصحرای موش مور حسامت چنین مار فراوان گرفت و هم درین سال سلطان مراد خان
نفر موده قرار ستم قرامانی خمس کسیب باز یافت نمود و بموجب فتوی خلیل پاشا المشهور بچندرلو غلامان
کسیب را ملازم ساخته و کلاه نمد سفید بر سر ایشان نهاده ینکچری نام نهادند و از آن روز طایفه

ینکچری حادث گشت و هم درین سال سلطان مراد خان از کلیبولی بجانب اناطولی رفته قلعه بغا را
مسخر گردانید و لشکر بیرف اتفاق نموده بر سر مسلمانان هجوم آوردند و در جرمن نام محل
لله شاهین بر سر ایشان شبیخون برده کافران منهزم گشته اسیر و غنیمت بسیار از ایشان بدست
آورد فی سنه سبع و ستین و سبعمائه درین سال سلطان مراد خان فتح قلعه کوتاهیه و قلعه سیاو
قلعه اکری بور و قلعه طوشنانلو نمود و هم درین سال سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم والی
شیروان وفات یافت و نسب ایشان بدین ترتیب بنوشیروان عادل میرسد سلطان خلیل بن
شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخ زاد بن فرامرز بن گشتاسب و ناحیه گشتاسبی
شیروان از متحدثات اوست بن فرخ زاد بن منوچهر که او ملقب بخاقان بوده و خاقانی
شاعر تخلص خود را بنام او کرده بن کسیران بن کاوس بن شهریار بن گرشاسف بن افریدون بن
فرامرز بن سالار بن یزید بن جون بن مرزبان بن هرمز بن انوشیروان فی سنه ثمان و ستین و سبعمائه
درین سال چون شاه شجاع دانست که تبارزه بر ضدیت شیارزه مدد شاه محمود برادرش خواهند
کرد گفت قبل از آنکه مدد تبرزیان بشاه محمود رسد او را متفرق گردانم بدین نیت از شیراز
بیرون آمده متوجه اصفهان گردید نظم بدینگونه میرفت تا قصر زرد ز گرد سپاهش جهان لاجورد
شاه محمود بجنگ پیش آمده بعد از حرب و ضرب پناه بشهر برد شاه شجاع در ظاهر اصفهان فرود
آمده شروع در محاصره نمود چون کار بر اهل شهر تنگ سادات و ائمه بیرون آمده قرار یافت
که شاه محمود پیش شاه شجاع آمده برادران بیکدیگر صلح نمایند چون سادات و ائمه بشهر آمدند
شاه محمود با پنجاه سوار بیرون رفته برادر را دستبوس کرد و بعد از آن طوی عظیم نموده پیشکشها
پادشاهانه گذرانید و شاه شجاع بشیراز عودت کرد فی سنه تسع و ستین و سبعمائه درین سال امیر قاسم
برادر سلطان اویس بجوار رحمت حق پیوست و نعش او را بنجف برده در جوار مشهد منور و مرقد مطهر
حضرت امیر المومنین رضی الله و در پس تربت پدرش امیر شیخ حسن مدفن ساختند و خواجه
سلمان ساوجی در مرثیه وی گوید نظم دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح [illegible] بود کم زندگانی

در یغا که ناکه کلاهی ناشکفته ... فرو ریخت از تند باد خزانی ... بر آن آشیانهای خالک نیز کجا
فرو رفته در صبح روز جوانی ... نقیس اسپت مارا از بر خانه رحلت ... ولیکن نمودایس کس پس ایکاری
که در عنفوان صبی میر قاسم ... ز مد خیمه رخت جاودانی ... وهم دریں سال بپرام بیک که

محبوب سلطان اویس بود بواسپطه افراط شراب فرو رفت و سلطان اویس پسر تعزیتی داشت
که مثل آن کسی ندیده از جمله کلنک سیاه بر تن سفید پوشید و امرا و خواتین پلاسها
انداخته فضیحتی چند کرد و که کسی یاد ندا شت و ایضاً خواجه سلمان در مرثیه او می فرماید نظم

آسمان پاسنه بر آتش و شیت و دوتاه ... شد بهمای نهای بیان سپهر پیر شاه ... شد و جو نار بن صفای تراب حیات
و میان خاک ریزان طیب الله ثراه ... فی سنه سبعین وسبعمایه ... دریں سال شاه شجاع خواهر زاده

از خاندان سلطان اویس و رعقد نکاح آورد و تا من بعد مواد فتنه منقطع و اسباب نزاع مرتفع
گردد و امداد سلطان اویس پس تیمور بر اورش شاه محمود و در پدر جهته ساختن این کار قرعه احتیار بنام
امیر اختیار الدین چپ قوجی برآمد و امیر اختیار الدین چپ با سپاهی تمام متوجه آذربایجان گردید چون
شاه محمود ازیں قصه آگاه شد و در رخود خواجه تاج الدین را که بحیله و تزویر فرزانه و یکانه زمانه
بود جهته خواستن کار [illegible] و پس مقرر فرمود و چون خواجه تاج الدین بخدمت سلطان اویس
رسید میانه او و امیر اختیار الدین سن فرستاده شاه شجاع گفت و گوی بسیار در حضور سلطان
واقع شد عاقبت الامر سلطان اویس بواسپطه آنکه شاه شجاع در کتابت مزوری نبود بلکه
بزبان قلم تواضع هم نکرده و شاه محمود و کمال عجز و فروتنی نموده بود و در کتابت نوشته

العبد و مایده کان مولاه ... دختر شاه شجاع نداده نامزد شاه محمود و خواجه تاج الدین
مهد سپر ایروه بعصمت را باتجمل تمام برداشته متوجه اصفهان شد و خواجه سلمان در تهنیت آن سپهر فرماند نظم

آسمان ساچت فرآفاق یکی سپهر سور	کدازان سپهر شد اطراف ممالک مسیر تو	اجتماعیست منور قمر یرا با شمس
اتصالیست مقرب ملکی را با حور	مهد بلقیس زمان داشته آیت از زانی	سبرا یروه حجر دولت شد شریف حضور

فی سنه احدی وسبعین وسبعمایه ... دریں سال موافق ایت نیل امیر تیمور کورکان در خطه کش که حالا

شهر شهر سبز است قدم بر سپهر سلطنت ... و نسب عالی تبار او بدین ترتیب منسب جکتای خان
منتهی میشود امیر تیمور بن امیر طرغای بن امیر برکل بن امیر ایلنکر بن امیر ایجل بن قراچار نویان
که او در زمان جنکیز خان امیر الامرا و جمله الملک جغتای خان ولد جنکیز خان بود و او ولد سیورغان
بن ایردوجی است که برلاس لقب داشت و عشیرت برلاس بدو منسوب است و او پسر قاچولی
بن برادر بزرگ قبل خان بن تومنه خان است که پسر بطن برادر او و جنکیز خان هم
می پیوندد و اطلاق لفظ کورکانی بروی بواسپطه داماد ی امیر حسین است و مولد امیر تیمور در ظاهر
کش بست و هشتم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایه بوده و وفاتش در سنه سبع و ثمانمایه مدت
عمرش شصت و پنج سال چنانچه فاضلی در سن و مولد او حال او می کند نظم

سلطان تیمر آنکه مثل او شاه نبود ... در مقتصد و پسی و شش در آمد بوجود ... در مقصد و مشاو و یکی کرد خروج
در شصد و هفت کرد عالم بدرود ... و در مدت پسی و شش سال در اکثر معموره عالم قدم نهاد و چنانچه
ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بدخشان و سند و ستان و خراسان و سیستان و کچ و مکران
و عراقین و فارس و آذربایجان و مازندران و کیلان و شیروان و دیار بکر و روم و شام را مسخر
ساخت و چهار پسر داشت اول میرزا جهانگیر او در زمان حیات پدر وفات کرد دویم میرزا
عمر شیخ است که والی ولایت فارس بود در سنه قلعه خرماتو در زمان حیات پدر بقضایای از
پشت کرد ی بعقبی او آمده بعالم تعارف سیم میرزا میرانشاه است که ولایت آذربایجان
و دیار بکر تا سر حد روم و شام بدو تعلق داشت بعد از وفات پدر در تبریز بر تخت
لشکر او بسیف بقتل رسید چهارم میرزا شاهرخ است که در زمان پدر والی ولایت خراسان بود
و بعد از پدر پادشاه ایران و توران شد فی سنه ثمان و سبعین وسبعمایه ... دریں سال امیر ولی حاکم مازندران
که از اولاد و جوجی قسار را در چنکیز خان است لشکر مرتب داشته بری رفت و سلطان اویس
از آذربایجان مدفع او توجه نموده منغلای سلطان اویس با او در ری جنگ کرده شکست نا
جون سلطان از عقب با غلبه تمام رسید امیر ولی تاب مقاومت نیاورده عنان برتافت و از

لشکر او کرده اینوه بقتل آمده جمع

رقمه از انجا بصوابدید او امعاودت نمود فی سنه ثلث

امیر ولی از تبریز لشکر باو جان کشید که ولایات

امیر زاهد بمقتضای اجل موعود که قابل تقدیم و تاخیر نیست پیوسته

افتاد و جان داد و سلطان پسر بزرگ او بر فتح غنیمت نموده جازه

شاه شجاع مکتوبی بامیر ولی نوشته او را بر مخالفت سلطان تحریص نمود فی سنه اربع و سبعین و سبعمایه

درین سال امیر ولی از مازندران با لشکران بولایت ری آمده از انجا بسیاره رفت چون شاه شجاع

و سپاه را کبار انجا و جمیع قهرا نزد امیر ولی فرستاده بود که شما با بن طرف حرکت نموده ایدا

سلطان اویس است و او لشکر بسیار دارد و اگر امیر از سپاهان عزیمت کند و لشکر

نیز رحمت ندهد اولی باشد امیر ولی گفت مال چند ساله میطلبد

اهل سپاه قبول نکرده بجنگ پیش آمدند امیر ولی نیز بیتعدد جنگ و جدال شده در عرض

را بزور و غلبه مسخر گردانیدند و مبارکشاه و ولی اولاد نهان شده جدا از انجا

نموده و خبر خود را بعقد آگاهی داده و امیر ولی بازگشت

درین سال امیر محمود دختر آق صوفی حاکم قفقارات را جهت پسر بزرگ خود میرزا جانگیر خواست کرده

نموده بسمرقند آورد و هم در آواخر این سال آب دجله طغیان کرده غیر از خبث

بغداد را خراب گردانیده و قریب چهل هزار آدمی تلف شد و مولانا ناصر بخاری

این بلیت را نظم فرموده نظم دجله را امسال مقدار عجب میتوانم نوشت

فی سنه اربع و سبعین و سبعمایه درین سال سلطان اویس بعزم زرم

در انجام مرض صعب طاری شد و ارکان دولت بدر اقامت و اضی شیخ

آن مانی مبانی جهانبانی فرمود طلب وصیت نمودند سلطان گفت

بعد از شیخ حسن کهشد شیخ حسین برادر بزرگست تحمل نخواهد کرد فرموده شما میدانید امرا این سخن را

نوویم جمادی الاول سنه مزبوره سلطان

یوم در همان شب شمع چشم شریعت شهادت خشید و خواجه سلمان در

سنه روزگار زنه آسمان کرده ملک ایران از ماتم شاه ویران کرده

و از آنجا بخوشیش برزمین افکنده و با خاک یکسان کرده و بعد از فوت پدر سلطان حسین

سنه پادشاهی سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت در باب تهنیت جلوس شرح نظم کرده

دولت از آن نخاطر او دولت افزاست نظم ای در پناه حضرت خورشید و شاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا ماهی

هم ملک تسخیر عین ارصدت تنزل هم دولت تسخیر فارغ از جمعت تاهی و وفات امیر شاه محمود

بن شاه الدین محمد هم در این سنه اتفاق افتاده و شاه شجاع مجرد شنیدن خبر فوت برادرش شاه محمود

عزم اصفهان شد و ولایت را بتصرف در آورد فی سنه تسع و سبعین و سبعمایه درین سال

شاه شجاع عزم زرم نمود چون بحوالی آذربایجان رسید و بعد از

ملاقات سلطانحسین منهزم گشته رو در واد می فرار نهاد و شاه شجاع مظفر و منصور عازم

تبریز شده سادات و قضات و اهالی و موالی و اکابر و اعیان مملکت آذربایجان استقبال نموده

بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشتند و شاه در تبریز تخت آرام فرمود و خواجه سلمان

قصیده در مدح شاه شجاع عرضه داشت که مطلعش اینست نظم

میلون فال شد چو بگوش و بصیرتم وشاه شجاع آوازه حافظ بوشنجه را شنیده بود بمجلس آمده

شجاع فرمود که ما آوازه سپهر پس را از شاعر تر شنیده بودیم مختلف احوال قدیم

بوشنجه را امتحان می کرد و خواجه شیخ کجائی را امتناقض و نیز گویند که شاه شجاع خواجه سلمان را

شد زیاده اعتقادی نمود و بواسطه قصیده دیگر که مطلعش اینست نظم

مجلس انس و زمستان بنجم آفتاب سپهر زد عظیم منعقد شد و چون چهار ماه در

تبریز خوش بسر برد ایلچی آمد له شاه یحیی سپهر شوم در شیراز راست مخالفت را فراشته فی الفور

عازم شد و هم درین سال امیر تیمور بعزم یورش خوارزم رخاست و بواسطه فی اتفاقی

امراء عنان عزیمت بصوب شیراز تنبیه کرد و اینکه دفعهٔ چهارم خود را بسپاه ملایان قوم رسانیده و در آن اثنا تقسمش خان
بملازمتش آمده رعایتها یافت و او را منظور نظر عاطفت اثر گردانیده استقبال فرستاده در بیستم شعبان و
سبعین و در این سال نوبت ثانی تقسمش خان بملازمت امیر تیمور آمده او را عزیز و اکرام کرد و لشکر همراه او
کرده بستقبال فرستاده بر تخت سلطنت نشاند و هم در این سنه امیر تیمور ایلچی بپیش ملک غیاث الدین ترتوق
فرستاده تا تمهید قواعد مصادقت و تشیید مبانی مودت منعقد گردانند فی بیستم شعبان و سبعماه
در این سال میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بوجود آمده امیر تیمور بتقبیل فرزند بشتاق در زنجیر سپوی گرد و پسر بزرگش میرزا
هم بقبول صاحب مطلع السعدین در این سنه بجوار رحمت حق پیوست فی سیزدهم شعبان و سبعماه در سر سال امیر تیمور در شش
جهارم خوارزم احتیار کرده سپاه و شاه و زده روز در حصار طغاچه اقامت نموده قلعه را بگرفت و قمع و قمع میسر شد و بیشتر
در آن ایام وفات یافت فی شش خدی و ثمانین و سبعماه در این سال امیر تیمور قلعه خوارزم را بگرفته شهر را بکلی
مستقط الراس او بوتیمور نمود و هم در این سال شاه شجاع بواسطهٔ تکمیل فتنه سپاه و عمال کرمان را بفارس
سلطان حسین بن سلطان اویس بود و با سلطان حسین در سلطانیه بود آخر از روی عجز و انکسار و ملازمت شاه شجاع
آمده ملحوظ عنایت گشت و شاه شجاع بشیراز معاودت نمود فی سنه اثنی و ثمانین و سبعماه در این سال امیر تیمور
یورش خراسان کرد و در غرهٔ ذی الحجه سنه مزبوره بقصبهٔ کپویه رسیده مهدی حاکم استقبال نموده
نوازش یافت و از انجا لقریهٔ تاپاد که مسکن مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی است رفته
صحبت شریف مولانا را دریافت و از ملاقات فایض البرکات آن حضرت فواید بسیار گرفت و از آنجا عنان
بکران بجانب قصبهٔ فوشنج که در شش فرسخی هرات بطرف غربی واقع است منعطف گردانیده در شب جمعه
منتصف شهر مذکور قلعهٔ فوشنج را مسخر گردانیده از انجا بصوب غوریان شتافته در شب یکشنبه
وضع هرات با مضافات در سال آینده مذکور خواهد شد فی سنه ثلث و ثمانین و سبعماه در این سال سلطانزاده خان
قریب بدو کلوقیا آغاج حصاری را مسخر گردانید که مشهور است بحصن بغدی و هم در اوایل این سال امیر تیمور
فتح بلدهٔ هرات با مضافات نمود فی سنه اربع و ثمانین و سبعماه در مبادی این سال سلطانزاده خان از فتح قلعه

میسر گردید و هم در این سنه سلطان احمد بن سلطان اویس کرد و پیل سیورغال او مقرر بود
بر ادرش سلطان حسین خروج کرده او را در تبریز بقتل آورد و متصدی امور سلطنت گشت فی سنه
خمس و ثمانین و سبعماه در این سال امیر تیمور یورش سیستان کرده تمامی آن ولایات را با مضافات
مسخر نموده بسمرقند مراجعت کرد و هم در این سال سپاه و عادل سلطان بایزید بن سلطان اویس را
در سلطانیهٔ عراق بسلطنت نصب کرد و کپس شیراز فرستاده از شاه شجاع امداد و معاونت
طلب نمود شاه شجاع متوجه سلطانیه گشته بعد از اتمام مهام انجا عنان بکران صوب شوشتر
منعطف گردانید و پسرش سلطان شبلی را میل در چشم کشید فی سنه اثنتین و ثمانین و سبعماه
در این سال امیر تیمور یورش بچرجان و استرباد کرده امیر ولی حاکم انجا اخراج نمود و از انجا
بری عراق آمده قشلاق در انجا واقع شد و هم در شب یکشنبه بست و دوم شعبان این سال
شاه شجاع از کلبه کپیت و خارستان محنت بگلشن راحت و کاخستان استراحت رحلت فرمود و او
خلاصهٔ دودمان و نتیجهٔ خاندان آل مظفر بود و پیش خلق و حدت طبع و کثرت فضل و فور دانش
از اقران ممتاز بود و سی سال و دو ماه زندگانی یافته و بیست و پنج سال و ده ماه و بیست روز حکومت
و فرمانروائی کرده و بعد از شاه یحیی در اصفهان و سلطان احمد در کرمان قایم مقام پدر گشته هولاکوه در باین بر اوران
عداوت و خصومت بود فی سنه سبع و ثمانین و سبعماه در این سال سلطانزاده خان قلعهٔ اسپکنه و قلعهٔ مارولد را
گرد انیده طلا و نقره بسیار بدست غازیان در آمده در سپرهای خود نهاده زدند و آن وضع
مطبع سلطانزاده خان خوش آمده اسپکوف طلا و نقره دران زمان پیدا شد و هم در این سال
امیر تیمور تا سپلطانیهٔ عراق حرکت کرده بعد از تسخیر انجا بر پستمار و آبل نهضت نمود
از انجا بسمرقند مراجعت کرده قشلاق در سالی پیرایی فرمود و هم در این سنه تقسمش خان بنجاه
هزار سوار بدفع سلطان احمد تبریز فرستاده بلدهٔ مزبوره نهب و غارت کرده مراجعت نمود
فی سنه ثمان و ثمانین و سبعماه در این سال سلطانزاده خان قلعه ریخته و قلعه قره دریه و قلعه دزماد
و قلعه قوالهٔ و قلعهٔ منامین را فتح نمود و هم در این سنه امیر تیمور از استماع آمدن لشکر تقسمش خان امیر

و خرابی آذربایجان عزم یورش انجا نمود و آذربایجان و کرجستانرا مسخر گردانیده قشلاق در قراباغ
اران نمود فی سنه تسع و ثمانین و سبعمایه درین سال امیر تیمور تسخیر ولایت عراق و فارس کرده بجزیره قیس
خارا که ماوراالنهر بنهب و غارت کرده در شیراز استیلا نموده و از اینجا بفارس رفته اهالی آنجا را مطیع خود گردانیده
نموده مرسید شریف علامه را با خانه کوچ از شیراز برداشته عنان عزیمت بطرف یزد معطوف گشت
فی سنه تسعین و سبعمایه درین سال امیر تیمور یورش بمملکت خوارزم اختیار کرده مانند دیگر آن ولایت را
مسخر گردانید و بعد ازان بولایت آذربایجان که تازه بر ساخت و نساخته تسخیر نموده درین فصل
توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور لشکر کشیده از راه فی نسل مقصود عودت کرده و امیر تیمور علی کرده
بطرف مغولستان تاقمیش تاخت و تاراج نموده و میرزا امیرانشاه پسر خود را بجنگ توقتمش خان
و جانی قربانی او فرستاده ساخت فی سنه ثمان و تسعین و سبعمایه درین سال آدینه او علی پادشاه غیبت
اطاعت سلطانمراد خان غازی نموده خطبه و سکه بالقاب سلطانی زینت کردند
درین سال سلطانمراد خان لاذقیه را فتح نموده و بسوی سیواس رفته کافر ادوپ را که
قتل آورده و میلوس نام شخصی را امرای کفار در صورت اطاعت بخدمت پادشاه فرستادند
در وقت دیگر تا پس بیکپسر بجنگ آن سپرده و پشتیبان سلطنت را انداخته در آورده مانند
در مقام اعلی حلیس شافعیه درجه شهادت یافت شصت و شش سال عمر داشته و پسری بگذاشت سلطان
و او را ایلدرم بایزید و یعقوب جلبی و سه دختر بوده و وزیر اعظم او خیرالدین پاشا بود که او را
اشتهار داده و علی پاشا و سماروجه پاشا و فرزندان خیرالدین پاشا نیز مرتبه وزارت
و سلطان ایلدرم بایزید یکجای پدر در بورسه بتخت نشسته و جهار پادشاه یکی پس از دیگری بر تخت
یعقوب جلبی را قتل آورده از سلاطین آل عثمان اول کسیکه سر را ماسه بوده و
وزارت را علی پاشا و تیمورطاش پاشا تفویض نموده و فتح قسطمونیه و ولایت پسکوب
جزو ولایت او و نوپس بیک هم درین سنه اتفاق افتاده و شیخ قلعه الاشهر و قلعه اقلاق و قتل و
حاکم انجا هم درسال واقع شده علی و شیخ مظفر سلطانمراد خان بوده اند اولا مولانا جمال الدین

اقتدا بسنت کرده مشی الفضلا مشهور گردیده که بهار نقل بانام فخر رازی میرسد و حاشیه در غایت متانت
بر تلویح نوشته و دیگر مولانا قطب است که از دیار عجم آمده و در سلک تلامذه مولانا جمال الدین منخرط گشته
و در اندک فرصتی علامه عصر خود شده و میر سید شریف جرجانی با او زوی ملاقات مولانا جمال الدین
شهر قیرانی آمده اتفاقا در آن حین مولانا وفات کرده و ملاقات میسر نشده و دیگر مولانا محمود پسر
که قاضی بروسه بوده و بتوجه فتحی شهریار وارد دیار روم شده و پسرش موسی چلبی بانواع تحصیل متوجه دیار عجم گشته
و در علم ریاضی و فنون دیگر بدرجه کمال رسیده و از آنجا بروم آمده و در سلک تلامذه مولانا جمال الدین منخرط گشته
رصد پسر میرزا الغ بیک بنام میرزا امیر تیمور گورکان بوده و دیگر مولانا یزدان بخش
احمد است که قاضی از زبجان بوده و شرح تمام حاشیه بر تلویح نوشته و از شاگردان خاص جمال الدین است
که او را در روم ولایت بروم طاب الاقطاب میدانند فی سنه ثلث و تسعین و سبعمایه درین سال پادشاه
سلطان ایلدرم بایزید چاپنده که قاضی برهان الدین نام شخصی بر ولایت بروم یاغی گشته سلطان
باده تسخیر روم الی بورسه نموده و قلعه ماچیه و قلعه بیات و قلعه بیامون و قلعه خابیک را فتح کرده
فی [illegible] درین سال گذشته که سلطان بایزید بحرای روم ایلی میسر آمده و بر ولایت روم و حکام آنجا
کتوم مانند تحریک شیطان علامی و حشت افزای ولایت شیطانی گردیده و بعضی مجال اهنب نبوده
سلطان ایلدرم مانند جون بر و خالف [illegible] فاگذرم درین اثنا وفات کرده پسر
اسفندیار فرار کرده [illegible] با همت امیر تیمور رفته امیر مزبور تحریک آنرا
ولایت خود نموده و قلعه [illegible] و بروسه مانحق هم درین سنه بتصرف اولیای دولت
عثمانی در آمده و در روز شنبه [illegible] درین سال امیر تیمور بهام آل مظفر

و دران باب گفته اند نظم	عبرت نظر کن آل مظفر	شاهان همه گوی از سلاطین ربودند
که در مقصد و خمس و تسعین بحث	شد شبه زماه مرتب جون عمود ذلا	[illegible] سنه ثمان و تسعین و سبعمایه درآمد

سلطان ایلدرم مانند فتح قلعه سلانیک که قصبه مقبول ولایت روم [illegible] مملکت مرمان قابل
فاضل دران بلده پیدا میشود و هم درین سنه امیر تیمور فتح دوار [illegible] بلام مفتوحه و قلعه تکریت و بعضی

وولادت میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ نهم درین سنه اتفاق افتاد وفی سنه سبع وتسعین وسبعمایه
درین سال قوال انکلو پس از ولایت اقلاق آمده قلعه کلیولی را محاصره کرد وچون این خبر بسمع
ایلدرم بایزیدخان رسید حوس رق وباد تند وتیر روانه آن صوب شده ودرمیانه اسبان بسیار
عظیم الحاق افتاد وعاقبت الامر شکست بر قوال مدفعال افتاده جمع کثیر ودست مسلمانان اسیر شد
وقوال بهزار مشقت زان ورطه خونخوار خلاص گشته فرار نمود ودرین سال تکور استنبول اطاعت
سلطان بایزیدخان نموده هر سال ده هزار آلتون تعبل مقرر شد وقرار دادند که محله ارمجلات
استنبول اسپلانیه بوده قاضی تعیین شود وجامع ومناره واذان بوده باشد ومدتی مدین منوال
شعایر اسلام درانجا بود ودر فترات امیر تیمور کفره جامع ومناره را ویران ساخته مسلمانان از اطراف
روم ایلی را مدتی فی سنه ثمان وتسعین وسبعمایه درین سال فتح قلعه فره دیه وقلعه ملاطیه ودرزه ودو
دیورک وقلعه بهشتی سلطان بایزید خانرا میسر شد ودرین سال امیر قوام الدین نام سیدی از
احفاد امام محمد عکری در شهر آمل تسلط اختیار کرده مردم انجارا اعقاد تام باو پیدا شده مرید و
معتقد او گشتند حتی افراسیاب جلاوی که والی مازندران بود معتقد گشته جمعی مرعان بدو منضم
شده روزی که افراسیاب زیارت سیدی آمد مهم او را ساخته خروج نمود ودر فصل
حکام مازندران ارسال او سدی فی سنه تسع وتسعین وسبعمایه درین سال امیر تیمور راه ری را بسبب
میرزا شاهرخ ارزانی فرموده از جمله مواهب که حضرت واهب العطایا غرشانه ودرین سال میرزا
شاهرخ عنایت فرموده ولادت باسعادت شاهزاده چنگیز بود که در جاجهشت روز دوشنبه بیست وهفتم
ذی حجه سنه مزبوره در اردو سلطانیه مرات روی نمود فی سنه ثمانمایه درین سال ملک طاهر حاکم ارنجان
اظهار اطاعت بدرگاه سلطان ایلدرم بایزیدخان نموده مفتاح قلاع خود را بدرگاه سلطانی فرستاد
وهم درین سال امیر تیمور نیت غزا بجانب هندوستان نهضت نمود فی سنه احدی وثمانمایه
درین سال امیر تیمور فتح ممالک هندوستان نمود وسلطان محمود خان وملوخان والی انجا را منهزم
گردانیده وعنان عزاجت بصوب سمرقند معطوف داشت فی سنه اثنی وثمانمایه درین سال امیر تیمور رفته لغمر

متوجه ایران شده قشلاق در قراباغ ارزان کرد که ترد و مورخان یورش هفت پیاله عبارت
ازان است وسلطان احمد وقرا یوسف نزد ایشان رفته هر دو عسکر قیامت اثر تیموری فرار نموده
باتفاق بجانب روم شدند ودر موضع بهشتی در میانه ایشان بکشتار نام ممالک حرام اندک غباری
پیدا شده امیر قرا یوسف تخلف نموده وسلطان احمد عزیمت روم نموده در انکوریه شرف ملاقات
سلطان ایلدرم بایزید مشرف گشت وسلطان ایلدرم بایزید در اعزاز واحترام او کوشیده کوتاهیه
از اخراجات او بازگذاشت درین اثنا امیر قرا یوسف نیز بدانجا آمده سلطان ایلدرم بایزیدخان
آن شهر را در وجه اخراجات او معین ساخت فی سنه ثلاث وثمانمایه درین سال امیر تیمور یورش روم
نموده قلعه سیواس را مفتوح گردانیده واز انجا متوجه عرستان شده سلطان فرخ والی مصر
شام المعلوب ساخت ودر عقب سلطان فرخ تا شام رفته آن دیار تاخت وتاراج نمود
وقوریدبش معاونیه را شکافته اشخوانهای او را پسوخت واز انجا عودت کرده قشلاق
در قراباغ نمود فی سنه اربع وثمانمایه درین سال سلطان ایلدرم بایزیدخان عزم رزم امیر تیمور
کوریگشته تلاقی فریقین دست داد وطایفه کرمیان ومتشا وتاتار از سلطان ایلدرم بایزید
روگردان شده بامیر تیمور ملحق گشتند سبب این فتور تمام بلشکر سلطان راه یافته از وقت صبح
تا غروب آفتاب بهادران جنگجوی کوشش وکوشش نمودند ومصطفی جلبی ولد سلطان دران دار و گیر
بایزید کشته بعضی از لشکریان روی در هزیمت نهادند وسلطان در هنگام غروب
آفتاب روز نوزدهم شهر ذی حجه سنه مزبوره در دست سلطانخمود خان اسیر ودستگیر گشته
او را نزد امیر تیمور آوردند فی سنه خمس وثمانمایه درین سال امیر تیمور قشلاق در ولایت آیدین
ایلگزده مرد لاتی که از سلطان بایزید گرفته بود باز بصاحبان واوجناخه قسطمونی را باسفندیار
اوغلی وقرامانیان بقرامان اوغلی وهمچنان متشا ایلی وکرمیان ایلی را بوارثان او داد واراده
ان داشت که سلطان بایزیدخان را از حبس اطلاق داده ولایت روم بدو وارزانی دارد
اتفاقا در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه مزبوره خبر آمد که سلطان ایلدرم بایزید در آق شهر

مرض ضیق النفس وخناق از زمن جهان گذران درگذشت شصت سال عمر داشته وسیزده سال
سلطنت کرده وآثار خیرات وحسنات بسیار دارد از جمله جامع وزاویهٔ عالی در اوزبه بنا نهاد
ومدارس وجوامع وزوایا ودارالشفا وبسیار بقاع الخیر دیگر بنا کرده وبنام او رسانیده
وسلطان سلیمان وسلطان محمد وعیسی وموسی ومصطفی نام پسر داشته علما ومشایخی که
معاصر سلطان ایلدرم بایزید بوده اند اول شیخ حامد بن موسی آق سرایی است که صاحب
کشف وکرامات بوده ودر اق سرا مدفون است ودیگر شیخ پیرام سلطان است که مدرس او
ترک نموده وصحبت شیخ حامد رسیده وصاحب خرق عادات گشته ودر آنجا مدفون است
ودیگر شیخ شهاب الدین پیوانی است که در اوایل غلام شحنی بوده وآنجا خدمت شیخ زین الدین
آمده وعلم تصوف را تکمیل کرده ودر آنجا مدفون است ودیگر شیخ قطب الدین ارغیانی
که با امیر تیمور ملاقات کرده واو را نصیحت کرده ودیگر مولانا شمس الدین محمد بن محمد العطار
که در مصر تحصیل علوم کرده وبروم عودت نموده ودر اوایل قاضی بورسه شده وآنجا وزیر گشته
وبزیارت حرمین شریفین رفته ودر تفسیر وعربیات تألیفات معتبره دارد ودیگر مولانا
حافظ الدین محمد الکردی است که به بزاز اوغلی اشتهار دارد ودر فقه ای پیراز نام کتاب تألیف کرده
بغایت معتبر است ودیگر مجد الدین مولانا ابو طاهر محمد شیرازی است ودر لغت کتاب قاموس را جمع
تألیفات او است که جهانگیر شده ودیگر مولانا محمد ولد مولانا شمس الدین محمد قمار است که در
در مدرسهٔ سلطان مدرس گشته درس عام گفت ودیگر مولانا بهاء الدین عمر شیخ قطب الدین است
که مفتی زمان بوده ودیگر مولانا ابراهیم بن محمد الحنفی است که بغایت فاضل ودانا بوده او
نیز مفتی زمان شده ودیگر مولانا یار علی شیرازی است که در اصول وفروع مهارت تمام داشته
ودیگر مولانا غزالدین عبد اللطیف است که مشارق ومنار شرح نوشته ودیگر مولانا احمد کرمیانی است
که فاضل خوب وشاعر مرغوب بوده ومصاحب ونديم مجلس سلطان سليمان بن ايلدرم بايزيد شده
واسکندرنامه ترکی بنام او نظم کرده وبا امیر تیمور ملاقات نموده لطیفهای او امیر خوش آمده

او را تکلیف حمام نموده ولطیفه که با میر در حمام گفته معروف ومشهور است فی پنجه پنجه وثمانمائه
در پی سال امیر سلیمان بن سلطان ایلدرم مانند بر پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود وبرادرش
موسی جلبی فرار کرده نزد قرامان اوغلی رفت واز انجا التجا باسفندیار بیک برد واسفندیار بیک
او را در کشتی نشانده نزد ویوده افلاق فرستاد ویوده در اصطلاح رومیه دار وعدرآیی میگویند
ولو اسپط تخفیف حاکمان کافر را که خراج گذار ندیم ویوده می نامند واگر نامش مرجو بود
وچون این خبر با میر سلیمان رسید از بورسه کوچ نموده متوجه ادرنه شد وهم در پی سنه امیر تیمور از
بورش روم بکلی فراغت کرده بغزای گرجستان وفتح قلاع انجا مبادرت نمود وبتغیر شهر سلطان ایران
گذار زیر باز از عمارتش خراشری نمانده بود امر فرمود فی پنجه وسبع وثمانمائه در شب چهارشنبه
غره شهر شعبان این پسر امیر تیمور کورکان اجابت حق را لبیک گفته در سفر خطا بوضع اشرار
بجوار رحمت پروردگار پیوست وخلاف در میانهٔ اولاد ونبایر او افتاده عاقبت میرزا
شاهرخ در خراسان بر تخت سلطنت جلوس نمود فی پنجه وثمانمائه در افتتاح این پسر امیر شاه
امیر تیمور کورکان از آدربایجان متوجه خراسان گردید چون این خبر مسموع برادرش میرزا شاهرخ شد
چون از امرا مثل صوفی ترخان وامیر جهانملک وامیر فیروزشاه را با پنجهزار سوار مقرر فرمود که
باستقبال روند اگر آن جناب بداعیه ملک گیری وباغی گری می آید بدفع او قیام نمایند واگر براه
برادری وایلی برحسب اقتضاء وقت میل ایخانب نموده آنچه وظیفهٔ خدمت باشد بجا آورند مکتوب
مصحوب اشان ساخت مبنی بر قواعد نام وسنگ ومشتمل بر قوانین صلح وجنگ امرا بمزبوره
برواته شده در موضع کالبوش بار دوی میرزا میرانشاه رسیدند وبغیر مساطبوس آن جناب
مستعد گشته مکتوب وپیغام جناب شاهرخی گذرانیدند میرزا میرانشاه اظهار کجستی نموده فرمود
که جناب برادری سلطانی را سعادت ازلی ودولت ابدی داده اند ومارا امید بپسندد عضد ک
وانهک ومشیرت ونجل الکا سلطانا بسمع تحقیق شنوانیده امرا وظیفه وعاونتا باو ارسانیدند در
خلال این احوال امیرزا ابابکر از مجلس سلطانیه خلاص شده پیش پدر آمد وبعد از مشورت پدر وپسر متوجه

آذربایجان شدند فی سنه تسع و ثمانمائه دریں سال موسی جلبی و جلیبی جلبی پسران سلطان ایلدرم بایزید بوسیطهٔ سلطنت با یکدیگر جنگ عیسی بقتل رسید و موسی در پور سایر بر تخت سلطنت جلوس نمود

فی سنه عشر و ثمانمائه دریں سال میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که بحکم پدر والی تخت بالاگهاران بود و لغرنواسیط که از سبب افتاده دماغش پریشان شده از عهدهٔ ضبط ممالک بیرون می آمد قرا یوسف ترکمان بر او خروج کرده در مابین ایشان در ناحیهٔ پیرود و مس اعمال تبریز جنگ عظیم واقع شده میرزا میرانشاه بقتل رسید و قرا یوسف بر تخت سلطنت آذربایجان متمکن گشت

احدی عشر و ثمانمائه دریں سال میرزا اسکندر بر مقتضای سنت نبوی علیه السلام فرموده که فرزندان که عنوان صحیفهٔ شادمانی و جمال چهرهٔ کامرانی مصراع دو گوهر کان نجابتیاری میرزا ابابکر و میرزا محمد جوکی را بسنت مؤکده و قاعدهٔ عهد بجای آورند فی سنه ثنتی عشر و ثمانمائه

دریں سال میرزا اسکندر بتعمیر شهر مرو که از مشاهیر بلدان خراسان و تختگاه سلاطین کام است امر نمود و آن خطه و لکشا که بمرور زور روزگار و حوادث لیل و نهار درهم ریخته و از عمارات او جز رسوم و اطلال نمانده فرمود تا عمارت نمانند و از سنه عشر و ثمانمائه که تولی خان پسر جکه بهادر تجدید آن بلده حکم فرموده بود تا این سال که بنیاد عمارت شد صد سنه نبود و دو سال بود که آن بلده مسکن ارانب و وطن ثعالب بود القصه باندک زمانی آن بلده را معمور و آباد ان کرد انیدند

فی سنه ثلث عشر و ثمانمائه دریں سال امیر سلیمان بقصد جنگ برادر خود موسی جلبی لشکر بسیار کشید در اثنای جنگ عسکر روم ایلی بر او و لشکریان موسی جلبی هزیمت شدند بابرین امیر سلیمان فرار کرده او را بعد از یک روز دریافته موسی جلبی بر تخت سلطنت جلوس کرده حاکم مستقل روم شد و ایام سلطنت امیر سلیمان هفت سال و هفت ماه بود

فی سنه اربع عشر و ثمانمائه در اوایل این سال موسی جلبی قلعهٔ مطرلی و سروادی را مسخر گردانید و هم در سنه میرزا خلیل بن میرزا میرانشاه که در حین پدر خطا در خدمت جد بزرگوار خود بود و بعد از فوت جدش ایلغار حاصل بسمرقند برده تمامی خزاین و دولی زمین را که جدش جمع کرده بود تصرف نمود و آخر بحضرت عیسی میرزا

آمده میرزا مزبور او را بعراق فرستاده و در شهر یار من اعمال الناخوش شد فی سنه خمس عشر و ثمانمائه

درین سال امیر قرا یوسف ترکمان از تبریز ایلغار نموده بقراباغ اران آمد و الجی شیخ ابراهیم والی شیروان فرستاده او را بصلح پیغام داد سید احمد حاکم سکی و کپشدیل گرجی با شیخ ابراهیم اتفاق نموده بصلح در نیامدند قرا یوسف از آب ارپس گذشته از طرفین جنگ بسیار کردند شیخ ابراهیم و برادرش شیخ بهلول و کپشدیل گرجی در آن معرکه کرفتار گشته و قرا یوسف کپشدیل گرجی و برادر او را با پسیصد نفر از ناوران گرج بدوزخ فرستاده و شماخی را غارت کرده بتبریز خود شد و شیخ ابراهیم و شیخ بهلول و مولانا ظهیر الدین قاضی را مقید همراه با خود بآذربایجان آورد و شیخ ابراهیم مقرر کرد که آلات مرصع که در شیروان داشته بخزانه سپارد و شیخ بهلول دو لست تومان و قاضی صد تومان بدهند خلاص شوند شیخ ابراهیم و برادر و قاضی مقرر دادند و بسیار نداده پسلامیت بدیار خود رفتند فی سنه بیت عشر و ثمانمائه در اوایل این سال سلطانمحمد خان بن سلطان ایلدرم بایزید در روم بر تخت سلطنت جلوس نمود و شرح این قصه آنست که سلطانمحمد خان بعد از فوت پدر در زمان قرات برادران بعضی اوقات اطاعت برادر امیر سلیمان و موسی جلبی کرده در سنخانی که پدرش در زمان سلطنت بدو از زانی داشته بود توقف داشت تا کور شما ملک وزیر موسی جلبی برادرش بولی نعمت خود عصیان نموده خود را میانهٔ کشور استنبول انداخت و باتفاق او در نواحی استنبول آمده و با او در استنبول اردکلیبولی بروم ایلی عبور کرده امرا تابع او شدند و او نیز با استقلال بر تخت موسی جلبی از استماع این اخبار فرار کرده سلطانمحمد خان او را تعاقب نمود ملازمان سلطان در صماقلو نام محل او را دستگیر کرده چسب الفرمان سلطان بقتل رسید و سلطانمحمد خان باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس فرمود و هم در اواخر این سنه قرامان اوغلی تاخت بیورسپا آورده اخار انهب و غارت نموده عودت کرد و سلطانمحمد خان در عقب او تا قونیه رفته در میانهٔ ایشان جنگ

عظیم واقع شده محمد بیک قرامان اوغلی با پسرش مصطفی اسیر و دستگیر گشت سلطان محمد خان
گناهان پدر و پسر را عفو کرده بعضی از ولایات قرامان را بدیشان ارزانی داشت فی سنه سبع
عشر و ثمانمائه درین سال تکرار قلعه سامسون و قلعه اسکلیب و قلعه سوری حصار و قلعه قیر شهری و قلعه
نیکده و قلعه آق شهر و قلعه نیکی شهری و قلعه سیدی شهری و قلعه اوغادی سعید ایلی مفتوح گشته
بتصرف اولیای دولت سلطان محمد خان درآمد و هم درین سال میرزا شاهرخ جهة دفع برادرزاده اش
میرزا بایقرا که علم خلافت برافراشته بود لشکر بولایت فارس کشید و چون میدان سعادت شیراز
محل موکب همایون گردید میرزا بایقرا چاره جز عجز و انکسار ندید میرزا بایسنغر ولد آن جناب را
شفیع ساخته و شمشیر و کفن در گردن انداخته بعتبه بوسی شاهرخی مستسعد گشت و عاطفت پادشاهانه
رقم عفو بر جرایم او کشید فی سنه ثمان عشر و ثمانمائه در اوایل این سال قلعه سوران بتصرف عساکر
نصرت مآثر سلطان محمد خان درآمد و هم درین سنه میرزا شاهرخ ضبط و دارایی ولایت بدخشان را
بمیرزا سیورغتمش پسر خود ارزانی فرمود فی سنه تسع عشر و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان را
فتح قلعه کان قری و قلعه جقا و قلعه توسیا و قلعه باقر کوره سی میسر شد و در شب پنجشنبه
غره جمید الاول این سال میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ را حق سبحانه و تعالی در دار السلطنه هرات
بموضع باغ سفید پسر کرامت فرموده موسوم بمیرزا علاء الدوله گشت فی سنه عشرین و ثمانمائه
درین سال سلطان محمد خان بتعمیر قلعه سامجی امر فرمود و هم در اواسط این سنه میرزا شاهرخ
از هرات عزیمت زیارت مشهد منور و مرقد معطر علی بن موسی الرضا کرد و در پانزدهم شهر شعبان سنه مزبوره
بمشهد آن حضرت رسیده شرایط زیارت بجا آورد و قندیل سه هزار مثقال طلا که آن جناب
بحسن ارادت ساخته و پرداخته بود فرمود که در گنبد مقبره آن حضرت آویختند و چهار باغ
و سرایی در جانب شرقی روضه طرح انداخته بهرات معاودت نمود فی سنه احدی و عشرین و ثمانمائه
درین سال قتل بورکلیجه مصطفی در ولایت روم واقع شد بنابر آنکه او خلیفه ولد سماونه که دعوی
نبوت می کرد بود و بولایت آیدین ایلی رفته مردمان را باطاعت او دعوت می فرمود فی سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه درین سنه

میرزا شاهرخ نبیره

میرزا شاهرخ نبیره پادشاه مغولستان مهرنگار آغا بنت محمد خان را جهة پسر خود میرزا محمد جوکی
خواستگاری نمود فی ثلث و عشرین و ثمانمائه درین سال پسر سماونه از استماع قتل مصطفی بورکلیجه
از ممالک محروسه سلطانی بیرون رفته بطرف سامسون توجه نمود و از آنجا در کشتی نشسته
بولایت افلاق رفت و از آنجا بسلدره رفته جمع کثیر را مرید و معتقد خود ساخته دعوی
سلطنت نمود سلطان محمد خان ازین قضیه واقف گشته کس بر سر او فرستاد و او را در زغره گرفته
بدرگاه سلطانی آورده در سیروز صلب کردند و هم درین سنه میرزا شاهرخ بقصد رزم
قرا یوسف از خراسان با لشکرهای فراوان متوجه آذربایجان شد چون رایات شاهرخی سایه
همایون بر ممالک عراق انداخت قاصد از جانب تبریز رسیده خبر آورد که قرا یوسف ترکمان
در نواحی اوجان جان بحق تسلیم کرد و ترا که چون سیماب در اضطراب آمده قلعه سلطانیه را گذاشته
بتبریز گریختند میرزا شاهرخ بر سبیل استعجال عازم سلطانیه گشته میرزا بایسنغر را بر سبیل ایلغار
بتبریز فرستاد و در اواسط ذی قعده بسلطانیه رسیده از آنجا بقراباغ نهضت فرمود
و در آن زمستان قشلاق در آنجا نمود فی سنه اربع و عشرین و ثمانمائه درین سنه میرزا اسکندر بن قرا یوسف
ترکمان در حدود الشکر و سه شبانه روز با میرزا شاهرخ بوبر و محاربه نموده عاقبت منهزم گردید
و بعد از عودت میرزا شاهرخ بتبریز آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود فی سنه خمس و عشرین و ثمانمائه
درین سال سلطان محمد خان بمرض اسهال ازین جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود ایام حیاتش
چهل و هشت سال و مدت سلطنتش نه سال بوده و سلطان مراد و سلطان محمود و سلطان یوسف
و مصطفی چلبی و کوچک سلطان احمد پنج پسر داشته سلطان محمود و سلطان یوسف مکفوف البصر گشته
بمرض طاعون وفات کردند و مصطفی چلبی و کوچک سلطان احمد بدست برادر بقتل رسیدند
و سلطان مراد خان بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و هم در هفتم ماه رجب این سال
میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ را حق سبحانه و تعالی فرزند داده موسوم بمیرزا ابو القاسم بابر
گشت در ذکر خیرات و مبرات سلطان محمد خان اولا مسجد جامع سبز و زاویه و عمارت مزار

و مدرسه در بورسه ساخته و دو مسجد و دو حمام دیگر در قصبه مرزیقون بنا کرده و اوقاف
جهة حرمین شریفین زادهما الله تعظیماً و تکریماً تعیین نموده که هر ساله محصول آنرا بدانجا فرستاده
صرف نمایند و در فنش نام محل بر سر مزار محمد بیک میت اوغلی که از جمله غزات مجاهدین بوده
مسجد جامع و زاویه بنا کرده و باتمام رسانیده و سایر خیرات و مبرات او بسیار است ذکر
علما و مشایخی که معاصر سلطان محمد خان بوده اند اولا مولانا حیدر هروی است که نزد مولانا اعظم
سعد الملة والدین مسعود التفتازانی تحصیل نموده و بر شرح کشاف حاشیه نوشته و بر ایساغوجی
نیز شرح دارد و دیگر مولانا فخر الدین عجم است که از جمله تلامذه میر سید شریف جرجانی
بوده و دیگر مولانا قره یعقوب نیکده است که بغایت فاضل و دانشمند بوده و دیگر مولانا
بایزید المشهور بصوفیست که معلم سلطان محمد خان شده و دیگر مولانا محمد کافیه جی است
که در عربیات ثانی خود نداشته و دیگر از مشایخ پیر الیاس اماسیه است که صاحب کرامات
و مرجع خواص و عوام بوده و دیگر شیخ عبد اللطیف مرزیغوانی است که قطب زمان خود بوده
و در بورسا مدفون است و زاویه بر سر مزارش ساخته اند و دیگر شیخ عبد الرحمن مرزیغوانیست
که از عظماء خلفاء شیخ زین الدین خوافی بوده و مزار شریفش در مرزیغون است و دیگر شیخ عبد الرحمن
ولد حسام الدین کومشیست که از آن قصبه ظهور کرده و صاحب وجد و حال بوده و در اماسیه
مدفون است و دیگر شیخ زکریا خلوتیست که صاحب معارف و مجاهد بوده و او نیز در اماسیه
مدفون است و دیگر شیخ لطف الله ولد اسفندیار است در خدمت حاجی مجاهد بوده و بمقامات
عالیه عروج کرده و در کسری مدفون است و دیگر شیخ شجاع الدین قرامانی و شیخ مظفر الدین لارنده
و بدر الدین دقیقی و شیخ صلاح الدین بولوی و شیخ مصلح الدین خلیفه و عمر ده ده بورساویست
و این جماعه بالتمام از جمله خلفاء شیخ حاجی اند و بمراتب عالیه رسیده اند فی سنه ست و عشرین و ثمانمائه
درین سال ظهور خروج سلطان مصطفی دوزمجه است و شرح این قصه آنست که در جنگ امیر تیمور
با ایلدرم بایزید چنانچه سابقا در ضمن قضایای سنه اربع و ثمانمائه مذکور گشته سلطان مصطفی ولد ایلدرم بایزید

در آن معرکه ناپدید شده بود امسال در سلانیک دوزمجه مصطفی پیدا شده دعوی کرد که مصطفی
چلبی من ایلدرم بایزیدم که در جنگ امیر تیمور غیبت نموده ام جمع کثیر بر قول او اعتماد کرده
بر سر رایت او مجتمع گشتند حتی اولاد اورنوس بیک نیز تابع او شده قلعه سیروز را تسلیم نمودند
بعد از آن بروم ایلی آمده عسکر آنجا تمام باو بیعت کردند و بایزید پاشای میرمیران روم ایلی را بقتل
رسانیده بطرف اناطولی رفت و سلطان مراد خان نیز باولو باد آمده و پل را بریده در
کنار آب فرود آمد و بر سر او شبیخون برده دوزمجه فرار کرده بکلیبولی رفت و کشتیهای
که مردم بران عبور میکردند بکنار کشید و سلطان مراد خان بلا سکه رفته کشتی چند بهم رسانیده
عبور کرد دوزمجه مصطفی ازین قصه واقف گشته تقرل آغاج ینکچه سی نام محل رفت جماعه
از عسکر سلطانی او را تعاقب نموده گرفتند و بخدمت سلطان آورده حسب الفرمان
بقتل رسید فی سنه سبع و عشرین و ثمانمائه درین سال سلطان مراد خان با اسفندیار بیک جنگ کرده
شکست خورد و هم درین سال سلطان مراد خان دختر حاکم لاز را بعقد نکاح در آورد
فی سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه درین سال اسفندیار بیک باراده فتح طرقلو آمده سلطان مراد خان
آگاه گشته متوجه دفع او شد و اسفندیار بیک ببولی عودت کرد و چون قاسم بیک ولد او در ملازمت
سلطان بود عموما امرا و اعیان از اسفندیار بیک روگردان شده بخدمت قاسم بیک مبادرت
نمودند اسفندیار بیک فرار کرده بقلعه بولی رفت و پسر کوچک خود مراد بیک را بخدمت
سلطان فرستاده درخواست گناه خود نمود پادشاه عطابخش خطاپوش جرایم او را
بمراحم خسروانه عفو و اغماض کرده ببورسا معاودت فرمود و از بدایع وقایع این سال
تدوین کتاب بدیع آیین ظفرنامه است که خامه لطافت نگار معجز آثار الطف جهان و اشرف
دوران مولانا شرف الدین علی یزدی بنام میرزا شاهرخ ساخته و بقلم مشکین رقم نسیم عنبر شمیم
بمشام جان خواص و عوام رسانیده و الحق که بخامه گوهربار درر نثار ید بیضا نموده و پرتو التفات
اکابر و اصاغر عالم بران نیر جهان افروز تافته جزاه الله تعالی خیرا فی سنه تسع و عشرین و ثمانمائه

درین سال حاکم افلاق که بدیر الغو اویوده اشتهار داشت در حینی که سلطان مراد خان در اناطولی بود
قصد ولایت روم ایلی کرده بعضی محال انجا را نهب و غارت نمود چون اخبار بسمع سلطانی رسید
مواری سه هزار مرد جرار بسرداری فیروز بیک بتاخت و تاراج ولایت افلاق مامور گردانید
دیر الغو اویوده خبردار گشته از بیم آن خراج مقرری خود را برداشته با دو پسرش متوجه درگاه
سلطانی شد و عهد میثاق کرد که من بعد پیرامن فتنه و فساد نگشته متعرض ممالک محروسه
سلطانی نشود و هم درین سال امراء ولایت آیدین ایلی و ولایت صاروخان و ولایت حمید ایلی
و ولایت منتشا که سابقا باطاعت و انقیاد آل عثمان درآمده در سلک امراء عظام منخرط بودند
و در فترات امیر تیمور گورکان اظهار طغیان و عصیان کرده سر از ربقه اطاعت درکشیده بودند
تکرار ولایات ایشان مسخر گشته داخل ممالک محروسه سلطانی شد و امراء ولایات مزبوره فرار
کرده نزد محمد بیک قرامان اوغلی رفتند و هم درین سنه میرزا شاهرخ عمارت عالی بر سر مرقد
پیر هرات خواجه عبد الله انصاری بنا کرده باتمام رسانید فی سنه ثلثین و ثمانمائه درین سال
محمد بیک قرامان اوغلی با سلطان مراد خان طریق عصیان پیش گرفته بر سر قلعه اطالیه رفته محاصره
نمود اتفاقا طوبی از درون قلعه بجانب او انداخته اجزاء وجودش از هم گسیخته متلاشی گشت
و دران حین سلطان مراد خان در غزای کفار بود سه پسر محمد بیک که ابراهیم بیک و عیسی بیک
و علاء الدین بیک نام داشتند بعد از قضیه پدر برادران باتفاق متوجه آستانه سلطان مراد خان
گشتند و ولایت قرامان از عواطف علیه سلطانی با براهیم بیک پسر بزرگش عنایت شد و برای
دو برادر دیگر مواجب و علوفه تعین کردند که در ملازمت درگاه پادشاهی بوده باشند و از معظم
وقایع این سال قصه کارد خوردن میرزا شاهرخ است و شرح این قصه چنان است که جناب
شاهرخی ایام جمعات بموجب نص یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله بمسجد جامع که داخل درون شهر هراتست تشریف حضور ارزانی میداشت روز جمعه
بیست و سیم ربیع الثانی سنه مزبوره چون از نماز فارغ شد و از مصلی بعزم بیرون آمدن

برخاست در اثناء راه در درون مسجد شخصی نمد پوش احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله
استرابادی بصورت دادخواهان کاغذی در دست پیش آمد میرزا شاهرخ بیکی از ملازمان
اشارت فرمود که سخن او را معلوم کرده بعرض رساند احمد لر بی اندیشه پیش دوید
و کارد چون قطره آب بشکم آن حضرت رسانید اما کارد بسیار کارگر نیامد و فی الفور
امرا در مسجد لرک را پاره پاره کردند و بعد از آن میرزا بایسنغر و امرا تفحص احوال او کرده کلید
در سر طاقه او پیدا شد که در تیمچه بزازان در خانه بآن کلید گشاده شد و جمع کثیر را بدین واسطه
خانها خراب شد و نسبت این تهمت بسید الابرار امیر قاسم انوار کرده بنابر اتحادی که میانه
او و میرزا بایسنغر آسیبی بسید نرسانیده بطریق ملایمت و شیرین زبانی او را اخراج فرمود و یکی

نظم

از فضلای عصر در تاریخ این واقعه گوید
سال تاریخ هشتصد و سی بود
روز جمعه پس از ادای صلوة
قصه پس عجیب واقع شد
در خراسان ولی بشهر هرات
کج روی در بساط چون فرزین
خواست تا شهرخی زند شد مات

و هم درین سنه میرزا سوغتمش پسر میرزا شاهرخ که حاکم بدخشان
و غزنین و کابل بود باجل موعود بعالم جاودانی انتقال نمود فی سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه درین سال
قزل قوجه ترکمان که در خورم اقامت داشت و همه ساله متعرض ممالک محروسه سلطان مراد خان
میشد سلطان او را با اقوامش قتل فرمود و فتح قلعه قوجه قیاسی و قلعه جانیک و قلعه اتنه و قلعه
سلانیک و قلعه فارتیه هم درین سنه اتفاق افتاد فی سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه درین سال سلطان مراد خان
دختر اسفندیار بیک را آورده طوی عظیم نمود و هم در اوایل این سال میرزا شاهرخ بعزم رزم میرزا
اسکندر ولد قرا یوسف ترکمان از خراسان متوجه آذربایجان شد و در نواحی سلماس تلاقی فریقین
دست داده دو شبانه روز ایام مجادله و محاربه امتداد یافت عاقبت الامر میرزا اسکندر
منهزم گردیده میرزا شاهرخ پسر خود میرزا محمد جوکی را با امراء کبار برسم لکامشی نامزد فرمود
و ایشان تا ارض روم در قفای مخالفان رفته بدست در نیامدند و میرزا شاهرخ از سلماس
عودت نموده قشلاق در قراباغ اران کرد فی سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه درین سال میرزا شاهرخ

حکومت مملکت آذربایجان را باضمام آن میرزا ابوسعید ولد قرایوسف ترکمان که روی امید
بدرگاه او آورده بود تفویض فرمود و از قشلاق قراباغ اران بجانب خراسان نهضت نمود
فی سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه دریں سال حسن میرزا شامخ از سفر دوم آذربایجان عودت کرده بهراة
رسید بعرض او رسانیدند که از جانب خوارزم قاصد آمده که لشکر اوزبک کرده قشله بر ایشان
و سپاه بسیار بکیار قصد خوارزم کرده و امیر ابراهیم ولد مشهملک فی الحال بتاب مقاومت نیاورده
بکات و خیوق رفته و لشکر اوزبک خوارزم را کرشمه خرابی بسیار کرده و تاراج و غارت از
حد در گذرانیده اند بنابرین اخبار میرزا شامخ جمعی از امرا و بکلربکیان را نامزد آن طرف گردانید
و امرا با متثال امر مبادرت نموده توجه خوارزم کرده و بمجرد رسیدن بدانجا سپاه اوزبک را متصل
گردانیده مجموع آن بی باکان را پریشان ساختند و غنایم بحیز تعداد خارج اسپان برافراشتند
فی سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه دریں سال حسن میرزا شامخ از سفر دوم آذربایجان عودت کرده بهراة
رسید بعرض او رسانیدند که از جانب خوارزم قاصد آمده که لشکر اوزبک کرده قشله بر ایشان
و سپاه بسیار بکیار قصد خوارزم کرده و امیر ابراهیم ولد مشهملک فی الحال بتاب مقاومت نیاورده
بکات و خیوق رفته و لشکر اوزبک خوارزم را کرشمه خرابی بسیار کرده و تاراج و غارت از
حد در گذرانیده اند بنابرین اخبار میرزا شامخ جمعی از امرا و بکلربکیان را نامزد آن طرف گردانید
و امرا با متثال امر مبادرت نموده توجه خوارزم کرده و بمجرد رسیدن بدانجا سپاه اوزبک را متصل
گردانیده مجموع آن بی باکان را پریشان ساختند و غنایم بحیز تعداد خارج اسپان برافراشتند
فی سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه دریں سال تولد باسعادت سلطانمحمد خان ولد سلطانمراد خان در روز دوم
اتفاق افتاد و هم دریں سنه از طرف آذربایجان کس آمده بعرض میرزا شامخ رسانیدند که میرزا
اسکندر ولد قرایوسف برادر خود میرزا ابوسعید را که آن جناب بحکومت آن مملکت باز گذاشته بود
بقتل رسانیدند و بر سریر حکومت متمکن گشت **فی سنه ست و ثلثین و ثمانمائه** دریں سال امیر جلال الدین سهوا
که قدمت آن و دومان محتاج شرح و بیان بنسبت و سابقا بزرگی خاندان ایشان مکرات در صفحات
مرقوم کلک بلاغت بیان شده امیرزاده یارعلی ولد میرزا اسکندر بن قرایوسف را که از پدر
گریخته بود و نزد او رفته از راه دریا بهرات نزد شامخ میرزا فرستاد و میرزا شامخ در اعزاز او حرمی
میرزا یارعلی کوشیده او را در حرکه شهزادگان راه داد اما او بجمعی کثیر از اجامره و اوباشان
و رندان و اوباش ترک و تاجک مصاحبت دائمی مینمود و میرزا شامخ موازی ده هزار تومان
از تراکمه آذربایجان که جایگیر شهرات آورده بود مقارن این حال استماد فرخ ریخته گردانید
و عهد ساخته بود و سینک جهار صد من بدعوی می انداخت میرزا شامخ بنظاره گذاشت
بر بالای کوه بالولیکاه آمده تماشا میفرمود که ناگاه میرزاده یارعلی پیدا شد و او جوانی بود که

پک نگاه تیز در صف عشاق ریخت هزار فتنه و نجد نگ نظر و لهای سپند از ناوک تیر ملامت
پیاختی مردم شهر جون او را دیدند همه یکبار بی اختیار پسوی او دویدند و بنوعی پیرو پی او نهادند که
گمان رعد و نظاره آن بر جاگذاشتند میرزا شامخ از مشاهده این حال متغیر گشته جون تسلط
میرزا یارعلی را بدان لحظه بسمع قبول فرو نیاد که مبادا ترا که و مردم شهر بر سر او جمع شده فتنه حادث شود
فی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه دریں سال سلطانمراد خان خشم حاکم سمرقند را بعقد نکاح در آورد و در صبح
شنبه هفتم جمادی الاول این سال میرزا بایسنغر ولد میرزا شامخ در شهر هرات بموضع باغ سفید وفات کرد
و در گنبد مدرسه والده اش گوهرشاد آغا مدفون گردید و رعایت که با صحاب فضل و ارباب هنر
مینمود بهیچ یک از شهزادگان دوده مان تیموری ننموده از جمله گویند که جهل کاتب حوض لوس
در کتابخانه آن جناب بکتابت میکرده اند و جناب فضیلت پناهی مولانا لطف الله المشتهر بحافظ ابرو
زبدة التواریخ را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و بجکونکی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم
بنام نامی وی نوشته و در روز وفات آن جناب فضلاء و شعرا مرثیه بسیار گفتند اما امیر

شاهی ندین رباعی بر تعجب گرفت	در ماتم تو دهر بسی شیون کرد
کل جیب قبای ارغوانی بدرید	قمری نمد سیاه در گردن کرد

فی سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه دریں سال
قلعه الکزو پس و قلعه کوکرخنلک مسخر ملازمان سلطانمراد خان شد و هم دریں سال میرزا شامخ بواسطه
دفع طایفه ترکمان سفر آذربایجان اختیار کرده بدانجانب نهضت نمود و چون بجدود دری رسید فصل
زمستان شده قشلاق در اینجا فرمود **فی سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه** در غره محرم این سال میرزا شامخ از قشلاق دری
متوجه تبریز شد بمجرد توجه آن حضرت میرزا اسکندر ولد قرایوسف ترکمان تبریز را خالی گذاشته
بسالک طریق فرار شد و برادر او میرزا جهانشاه بخلاف او استقبال موکب شامخی نموده
بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرافراز گردید و میرزا شامخ در دارالسلطنه
تبریز نزول اجلال فرموده چند وقت دران بلده سپری برده مهمات مملکت آذربایجان را آنطرف داده
و در پنجم شهر ربیع الثانی بعزم قشلاق بقراباغ اران نهضت نموده و دران زمستان در قراباغ

قشلاق نموده در اول فصل بهار متوجه اوجان شده و در آن مقام سپلطنت مملکت آذربایجان را
میرزا جهانشاه ولد قرایوسف تفویض فرموده نشان همایون مهر آل تغار ارزانی داشت و زمام
حل و عقد و عنان قبض و بسط آن ولایت را کف کفایت او باز گذاشت و او را و نوکران او را
بتشریفات پادشاهانه سرفراز و مکرم ساخته عنان مراجعت بصوب خراسان منعطف گردانید و
هم درین سنه سپلطانمراد خان بیکلربیکی روم ایلی را بدفع قزاق انگروس که بر سر قلعه کرکر جنگ
آمده بود فرستاد و خود از عقب او روانه شد چون بدفعال متهزم گشت و سپلطانمراد خان
لشکر بولایت طمشوار و انگروس و بلغراد فرستاده چهل و نیج روز ولایات مذکوره را نهب و
غارت کردند و اسیر و غنیمت بسیار بدست غازیان درآمده سالم و غانم عودت نمودند و قزاق
او غلی حاکم سمندره و دختر خود را با جهاز بسیار بخدمت سپلطانمراد خان فرستاده در سنه اربعین و ثمانمائه
درین سال خیانت و لق او غلی بر ضمیر انور سپلطانمراد خان واضح و لائح گشته لشکر بدفع او روانه ساخت
و هم درین سال میرزا اسکندر بن قرایوسف بدفع برادرش میرزا جهانشاه که میرزا شاهرخ
او را سپلطنت آذربایجان نصب کرده بود از روم توجه نموده و در موضع صوفیان تبریز
تلاقی فریقین دست داده میرزا اسکندر شکست یافته بقلعه النجق برد و شاه قباد نام پسر شش
که بایکی از خاصکان حرم او تعلق و تعشق پیدا کرده بود پدر را تقتل آورد و نعش او را تبریز
آورده در سر قلعه اخی سعید الدین در ولیان کوه دفن کردند و عمارت عالی بر سر قبر او بنا
فرستاده احدی و اربعین و ثمانمائه درین سال لق او غلی فرار کرده بولایت انگروس رفت و قلعه سمندره
و قلعه موره و کرمه موره بتصرف اولیای دولت سپلطانمراد خان درآمد و هم درین سال
پادشاه سیف الدین و الی هرموز بخدمت میرزا شاهرخ آمده منظور نظر کیمیا اثر گردید و بقضی المرام
عودت کرد فی سنه ثنتی و اربعین و ثمانمائه درین سال تکرار اسکندیار او غلی در مقام تقمص عهد در آمده در
سپلطانمراد خان بینکی بازاری نام محل را غارت کرده مزاحم او لوبیات و احشامات معلقه سپلطانی شد
سپلطانمراد خان بیکربیگی نموکه بر سر او رود و زوجه خود را که خشیره سپ

بطلب عفو بدرگاه سپلطانی فرستاده از مراحم بیدریغ خسروانی جرایم او عفو شد و هم درین سنه
میرزا شاهرخ بعزم زیارت مشهد امام رضا علیه التحیة و الثنا نهضت نموده بعد از شرایط
زیارت بهراة عودت فرمود درین اثنا اسپتاد قوام الدین معمار شیرازی که بواسپطه تقصیری
از نظر میرزا شاهرخ افتاده بود و مدت یکسال در گوشه متواری شده و خول مجلس سابقه
چون از علم غیب باخبر بود تقوم اسپتحراج کرده بنظر میرزا شاهرخ در آورد میرزا در دیدهیش پرتو
تو کار زمیں را نکو ساختی که بر آسمان نیز پرداختی فی سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه درین سال
سپلطانمراد خان لشکر بنهب و غارت ولایت اغلاق مامور کردانید چون زمستان و برمای
صعب بود خسارت بسیار بمسلمانان رسیده بی نیل مقصود عودت کردند و در شب سیم ماه
شعبان این سال میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ را حق سبحانه و تعالی
فرزند کرامت فرموده موسوم میرزا ابراهیم شد فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه درین سال قلعه موره
بتصرف سپلطانمراد خان درآمده شهاب الدین پاشا جواله قریب بقلعه بلغراد نصب کردند
درین سال میرزا شاهرخ شهزاد کانرا از ارتکاب خمر منع بلیغ فرموده و نفیس نفیس سوار
شده بحجرای سوچی خانها و ریختن شراب و انهدام مبانی منابی و ملاهی اقدام نمود فی سنه خمس و
اربعین و ثمانمائه درین سال سپلطانمراد خان صیقه خود را بقباد سپک اسفندیار او غلی
نامزد کرد و هم درین سنه میرزا شاهرخ مولانا عبد الرزاق صاحب مطلع السعدین را بطریق
رسالت بهندوستان فرستاده حکومت ولایت سپلطانیه و قزوین و ملک ری و قم را بپیره ایش
میرزا سپلطان محمد ولد میرزا بایسنغر ارزانی داشت فی سنه ست و اربعین و ثمانمائه درین سال سپلطانمراد خان
برضا و رغبت خود را از حکومت خلع نموده فرزند ارجمند خود سپلطانمحمد خان را سپلطنت
نصب کرد و خود در منیسپا تقاعد اختیار کرد و هم درین سال میرزا شاهرخ سید شمس الدین محمد
زفرهی را بواسپطه اشاعه جادو و شایندن کله معطه زاد ها الله تشریفاً و تعظیماً نزد سپلطانمراد
فرستاده ذوالی عصر قبول انعامی نموده سیدرا رخصت انصراف ارزانی داشت فی سنه سبع و اربعین و ثمانمائه

درین سال قرامان اوغلی آدم و مکتوب نزد قرال انکروس فرستاد که سلطان مراد خان بواسطه
کثرة امراض که تاب سواری و قوت حرکت نداشت خود را از سلطنت خلع کرده پسر خورد سال
خود را بجای خود پادشاه گردانید و کار و بار آل عثمان در کمال ضعف و قصور است شما از آن
طرف و ما ازین طرف حرکت کرده ایشان را از میان برداریم قرال بدین سخن برخاسته بر سر سلطان محمد خان
آمد و سلطان نیز او را استقبال کرده تلاقی فریقین دست داد بعد از کشش و کوشش بسیار
لشکر کفار نگونسار منهزم گشت و قرال را در آن معرکه سر بریده کفار بیشمار طعمه شمشیر زهر آبدار غازیان
نصرت شعار شدند و هم درین سنه میرزا شاهرخ قشلاق در دار السلطنه هرات فرموده خاطر خطیر
بمصالح امور ملک و ملت مصروف داشت فی سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه درین سال طایفه ینکچری با
سلطان محمد خان در مقام مخالفت درآمده هجوم بر سر وزرا آوردند که تکرار سلطان مراد خان را از مغنیسا
آورده بسلطنت نصب نمایند وزراء عظام نیز صلاح وقت درین دیده سلطان مراد خان را
از مغنیسا آورده بسلطنت نصب کردند و سلطان محمد خان را بدانجا فرستادند و هم درین سنه میرزا شاهرخ را
مرضی صعب طاری شده چنانچه مردم هرات در حیات و مماتش متردد بودند اما بعد از چند وقت
صحت یافت و رای صواب نمایش بعد از ازاله مرض اقتضاء آن نمود که چون در سال گذشته جهة الباس مکه
معظمه رخصت از سلطان جقماق والی مصر حاصل گردانیده بود درین سال در اتمام آن نیت کوشد
بنابران شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد ابهری را با جامه که در دار العباده یزد بافته
بودند بصوب حجاز ارسال داشت و آن دو بزرگ آن کار را باتمام رسانیده معاودت کردند
و هم درین سنه میرزا محمد جوکی پسر کهتر میرزا شاهرخ بجوار رحمت پروردگار پیوست فی سنه
تسع و اربعین و ثمانمائه در اوایل این سال قلعه آقچه حصار و قلعه باللو مادره بتصرف سلطان مراد خان درآمد
و هم درین سال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر که والی عراق و فارس بود چون خبر بیماری جدش میرزا
شاهرخ را شنید علم خلافت برافراشت فی سنه خمسین و ثمانمائه درین سال میرزا شاهرخ بجهت
تنبیه میرزا سلطان محمد که علم خلافت برافراشته بود از خراسان عازم دار الملک عراق و فارس شد

چون موکب شاهرخی باصفهان رسید میرزا سلطان محمد فرار نموده بطرف لرستان رفت
و میرزا شاهرخ مهمات عراق و فارس را انتظام داده بجانب ری معاودت نمود و در صباح
یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه در موضع فشاپویه ری میرزا شاهرخ را درد معده بهم رسیده مرضی صعب
طاری شد و همان لحظه عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی رحلت نمود و یکی از فضلا در تاریخ وی گوید
سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور در هشتصد و هشت شد بشاهی مشهور
در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور و او را پنج پسر فاضل دانا بوده اول میرزا الغ بیک که چهل و دو سال
بنیابت پدر والی ماوراء النهر و ترکستان بود دویم میرزا ابراهیم که والی فارس بود و بسعی و اهتمام
آن شهزاده عالم عادل مولانا شرف الدین علی یزدی کتاب ظفرنامه را تالیف نموده که باعتقاد راقم
حروف در فن تاریخ هیچ فاضل بارع همچنان نسخه ننوشته سیم میرزا بایسنغر چهارم میرزا سورغتمش
پنجم میرزا محمد جوکی اما چنانچه در سنوات گذشته مذکور گشته چهار پسرش سوای میرزا الغ بیک در زمان
حیات پدر وفات کردند و بعد از فوت میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک در ماوراء النهر و ترکستان و
میرزا علاء الدوله پسر میرزا بایسنغر در خراسان و برادر میرزا علاء الدوله میرزا سلطان محمد در عراق
و فارس بر تخت سلطنت جلوس کرد فی سنه احدی و خمسین و ثمانمائه درین سال میرزا علاء الدوله
که بر سریر سلطنت خراسان متمکن بود میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیک را در قلعه اختیار الدین
حبس نمود و بعد از دو سه ماه نجات داده لشکرکشی و فتور در میانه اولاد و نبایر میرزا شاهرخ
درین سال بسیار واقع شد چنانچه شرح آن طول دارد فی سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه درین
سال میرزا الغ بیک با لشکر بیکران از ماوراء النهر متوجه خراسان شد و در موضع ترناب
که در چهارده فرسخی هرات واقع است میانه او و برادرزاده اش میرزا علاء الدوله بن
میرزا بایسنغر جنگ عظیم واقع شده شکست بر میرزا علاء الدوله افتاد و از آن معرکه
فرار نموده نزد برادرش میرزا ابو القاسم بابر بجد و جرجان و استراباد رفت و دیگر روی
دولت ندید و میرزا الغ بیک تمام خراسان را بید تصرف درآورده بماوراء النهر معاودت نمود

و میرزا ابوالقاسم بابر بعد از عودت میرزا الغ بیک در ذی حجه سنه مزبوره از استراباد
بدار السلطنه هرات آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و برادرش میرزا علاء الدوله را مقید
گردانید و هم درین سنه قرال منکوس انکروس و قرال ولایت قسیون یانقو بفسر عام کرده با
لشکر عظیم بر سر بلغراد آمده قصد نهب و غارت دیار اسلام کردند و بعد از تاراج و تاخت
میل عودت بجانب قسیون نمودند در خلال این احوال سلطان محمد خان از مغنیسا رسیده باتفاق پدر
بر سر کفار فجار رفته در میانه ایشان جدال و قتال عظیم واقع شد چنانچه بان له و بان چه و چند
بان دیگر در آن معرکه خونخوار بقتل رسید و بان در اصطلاح کفره فرنگ وزیر را می گویند
و غزاة مسلمین در آن روز چندان کوشش نمودند که آن غزوه را غزای اکبر نام نهادند
فی سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه درین سال یانقو قرال و قرال انکروس و یوده افلاق را با خود متفق ساخته
به نکبولی آمدند و لشکر سلطان مراد خان تاخت بر سر کافران برده جمع کثیر از کفار بر خاک بوار
انداختند و یانقو قرال فرار کرده کافران پراکنده شدند و هم درین سنه میرزا عبد اللطیف ولد
میرزا الغ بیک بر پدر عاق شده در حوالی سمرقند میانه پدر و پسر محاربه اتفاق افتاد میرزا الغ بیک
شکست یافته بشاهرخیه رفت و غلام حرام نمکش او را در شاهرخیه راه نداد میخواست التجا
بابو الخیر خان اوزبک برد باز اندیشه کرد که شفقت پدر فرزندی در میان است و بطرف
سمرقند بجانب فرزند بی مروت مایل شد و در ماه رمضان سنه مذکوره همچنان نزد فرزند آمد
و آن بدبخت همچنان پدری را که عامه علماء عالم و کافه فضلاء بنی آدم متفق اند که بر روزگار اسلام
بلکه از عهد ذو القرنین مثل او پادشاهی بعلم و حکمت بر مستقر سلطنت قرار نیافته بدست عباس نامی
بدرجه شهادت فائز گردانید نظم چو عباس کشتش بتیغ جفا شدش سال تاریخ عباس کشت
و آن بی سعادت بعد از قتل والد ماجد خود بشش ماه بر دست بابا حسین نامی کشته گشته مصدوقه بیت
پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید بظهور آمد و از عجائب اتفاقات تاریخ قتل او نیز
از بابا حسین کشت بوضوح می پیوندد چنانچه از یکی فضلاء بلاغت انتما در سلک نظم کشیده نظم

بابا حسین

بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر	تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت	و در همین شب که میرزا عبد اللطیف

کشته گشت اکابر و اعیان سمرقند میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم بن میرزا شاهرخ را بپادشاهی
برداشتند فی سنه اربع و خمسین و ثمانمائه درین سال سلطان مراد خان در ولایت روم بجوار
رحمت پروردگار پیوست و سیزده روز نعش او را وزرا پنهان داشته بیرون نیاوردند
تا سلطان محمد خان از مغنیسا آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود آنگاه او را دفن کردند ایام
حیاتش چهل و چهار سال بوده و مدت سلطنتش سی و یکسال و سلطان محمد و سلطان احمد و
سلطان علاء الدین و سلطان حسن و سلطان اورخان نام پنج پسر داشته سلطان احمد و
سلطان علاء الدین در اماسیه وفات کرده اند و هم در آنجا مدفونند و سلطان حسن و
سلطان اورخان در ادرنه وفات کرده اند و در دار الحدیث مدفونند و اسامی وزرایش
بر نهج جلیست ابراهیم پاشا و حاجی عوض پاشا و دمور پاشا ولد تیمور طاش پاشا و صاروجه
پاشا و علی پاشا و اسحاق پاشا و شهاب الدین پاشا و بلبان پاشا و خلیل پاشا ولد ابراهیم پاشا
و هم درین سنه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان
در بخارا خروج کرد و شرح این قصه آنست که میرزا سلطان ابو سعید در سمرقند در ملازمت
میرزا الغ بیک بسر میبرد و در حینی که میرزا الغ بیک در کنار جیحون در برابر پسرش میرزا عبد اللطیف
نشسته بود گریخته بمیان ایل ارغون رفت و حشری از ایشان بهم رسانیده بسمرقند آمد میرزا
الغ بیک دفع او را اهم دانسته بطرف سمرقند روان شد و او بمجرد این آوازه فرار نموده
باز بمیان ایل مذکور رفت و چون میرزا عبد اللطیف پدر را کشته پادشاه شد او را نیز کس فرستاده
بسمرقند آورده حبس نمود و او از محبس گریخته ببخارا شتافت داروغه بخارا او را گرفته در
مضیق تنگتر از حوصله بخیلان باز داشت بحسب اتفاق همان روز خبر قتل میرزا عبد اللطیف بدان
دیار رسید امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد میرزا سلطان ابو سعید رفته و او را از محبس
بیرون آورده بر سریر سلطنت نشاندند و آن جناب بحکومت بخارا قانع نشده فی الفور بعزم رزم

میرزا عبد الله که بعد از میرزا عبد اللطیف در سمرقند بپادشاهی نشسته بود رایت نهضت برافراشت
و بعد از وصول بده فرسخی سمرقند میرزا عبد الله بمراسم استقبال استعجال نموده بعد از وقوع قتال و
جدال میرزا عبد الله غالب گشته میرزا سلطان ابو سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منهزم
گردانید در ذکر خیرات و مبرات سلطان مراد خان ثانی اولا اتمام مسجد جامع ادرنه است که
موسی چلبی در ایام سلطنت خود بنا نهاده بود و باتمام نرسانیده وفات یافته و بعد از آن که
سلطان محمد خان متصدی قلادهٔ حکومت شد شروع در اتمام مسجد جامع و دکاکین و برازستان که
در اطراف او بنا شده بود نمود و او نیز باتمام نرسانیده فوت کرد و چون زمام مهام سلطنت در قبضهٔ
اقتدار سلطان مراد خان افتاد آن عمارات تمام کرده اوقاف مستوفی جهة آن تعیین نموده و بالفعل
با کسی مسجد اشتهار دارد و مسجد جامع دیگر بنا کرده و باتمام رسانیده که الحال بمولوی خانه
مشهور است و پل در سر آب ابر کنه ساخته که سیصد و شصت چشمه دارد و در هر دو سر پل
مذکور مسجد جامع عالی و زاویه بنا کرده و هر ساله سادات عظام و اشراف کرام را هزار سکه
خمس آل محمد میداده و هر سال سه هزار آلتون سکه جهة فقرا بمکه معظمه و مدینه منوره از مال حلال
ارسال می نموده در ذکر علما و مشایخی که معاصر سلطان مراد خان بوده اند اولا مولانا محمد ارمغانی است
که از جملهٔ شاگردان مولانا فناری بوده فضل کامل داشته آخر قاضی عسکر و مفتی زمان شده و یکن
اوغلی معروف و مشهور است و دیگر مولانا شاه محمد بن یکن اوغلی است که بمنصب قضاء بورسا
سرافراز گشته و دیگر مولانا محمد یوسف بانی یکن مدرسهٔ بورسه است که بغایت دانشمند بوده
و حاشیهٔ بر تلویح نوشته و دیگر مولانا شرف الدین و سید احمد قرمی است هر دو فاضل و
عالم بوده اند و تألیفات و تصنیفات مشهوره متداوله دارند و در استنبول منصب تدریس
مدارس یافته اند و بمصاحبت پادشاه مبادرت مینموده اند و دیگر مولانا سید علی سمرقندی است
که بروم آمده و در لارنده مدرس گشته و بین العلما تفسیر مشهور دارد و دیگر مولانا شمس الدین محمد
کورانی است که در علم فقه و حدیث و تفسیر وحید دهر و فرید عصر بوده و در زمانی که بروم آمده معلم

سلطان محمد خان شده

سلطان محمد خان شده و دیگر مولانا تاج الدین ابراهیم المشهور بخطیب زاده است که در علوم
معقول و منقول ثانی نداشته و تألیفات معتبره بسیار دارد و علوفهٔ صداقچه اول که
در ولایت روم جهة مدرسین تعیین شده برای جناب مشار الیه بوده و دیگر مولانا خضر
پاشا منتشالو است که در میانهٔ علما بحمید اوغلی اشتهار دارد و در اوایل معلم سلطان محمد خان
شده و دیگر مولانا حمزهٔ قرامانی است که در علوم نقلیه و عقلیه تصنیفات دارد و مفتی زمان
هم شده و دیگر مولانا علاء الدین قوچ حصاری است که کاتب مقبول بوده و بر مفتاح شرح نوشته
و دیگر مولانا محمد بن قطب الدین ازنیقی است که حقیقت و شریعت و طریقت را باهم جمع کرده
و در تصوف ید طولی داشته و حاشیهٔ در غایت متانت بر فصوص الحکم نوشته و از مشایخ کبار
اولا شیخ آق بیق است که سرآمد محققان عصر بوده و دیگر شیخ محمد کلیبولی است که بتاریخی
اوغلی مشهور است و کتاب محمدیه نام تألیف و دیگر مولانا شیخی کرمانی است که کتاب مثنوی
خسرو و شیرین نام نظم کرده و مردم روم را اعتقاد زاید الوصف بآن مثنوی هست
دیگر شیخ مصلح الدین ادرنه است که بامام دباغان مشهور است و بعلوم ظاهری و باطنی
آراسته بوده و دیگر مولانا بیری خلیفهٔ حمید ایلی است که بمراتب علیه رسیده و مرشد کامل
مکمل بوده و دیگر شیخ تاج الدین و شیخ خواجه حسن و شیخ شمس الدین است که جمله در علم ظاهر
و باطن کامل عیار بوده اند طیب الله نسایم الروح روحهم و ولی غنایم الرحمة فتوحهم
فی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه درین سال برادران اعنی میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان محمد در
موضع چناران من اعمال استراباد با یکدیگر مصاف داده شکست بر لشکر میرزا سلطان محمد
افتاد و میرزا سلطان محمد را دستگیر کرده نزد میرزا ابو القاسم بابر آوردند میرزا ابو القاسم
زبان طعن گشاده گفت چه داشتی که لشکر بدینجانب کشیده قصد خون من کردی
گفت ای برادر من کار ملک بی اینها نشود بعد از گفت و گوی بسیار میرزا ابو القاسم بسعی
جمع لیام برادر را بقتل آورد مدت عمر میرزا سلطان محمد سی و چهار سال بوده و ایام سلطنتش

ده سال پنجسال بنیابت جدش میرزا شاهرخ و پنجسال باستقلال و اولاد و کورش منحصر بمیرزا
یادگار محمد و نعش او را بدار السلطنه هرات نقل کرده در مدرسه جده اش گوهرشاد آقا و در پهلوی
قبر پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و از غرایب اتفاقات آنکه زوجه او شعله آه سوزان از سینه
بریان می انگیخت و سیل سرشک از دیده گریان میریخت تا بعد از دو روز با هزار درد و سوز
از تلخی هجران جان شیرین برافشاند و میرزا ابوالقاسم بابر چون خاطر از جانب مهم میرزا سلطان محمد
جمع ساخت پرتو اندیشه بر قضیه برادر دیگرش میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله
که همراه او مقید میبود چشم او را حکم میل کشیدن فرمود نظم گرت در سینه چشم هست روشن
بعبرت بین درین فیروزه گلشن چنان چشمی که از سرمه شدی ریش چگونه تاب میل آرد بیندیش
و مشهور است که میرزا علاء الدوله را در وقت که میل میکشیدن این رباعی را نظم فرمود رباعی
[illegible] ابید کمانی برخاست دل از سر کار این جهانی برخاست چون چشم مرا دست قضا میل کشید
فریاد ز عالم جوانی برخاست ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار و هم درین سنه میرزا سلطان ابوسعید
که در سال گذشته از میرزا عبدالله در حوالی سمرقند شکسته یافته بود و بصوب ترکستان رفته
بامداد و معاونت ابوالخیرخان اوزبک بعزم رزم میرزا عبدالله نهضت فرمود و میرزا عبدالله
از اتفاق و توجه اعدا آگاه گشته با لشکری بعدد قطرات امطار بیشمار از سمرقند بیرون خرامید
و بعد از گذشتن از آب کوهک [illegible] فریقین دست داده میرزا عبدالله منهزم گردید و در اثنای
فرار بارگیر او در لای فرو رفته اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب شنبه بیستم جمادی الاول سنه [illegible]
بفرمان میرزا سلطان ابوسعید شربت شهادت چشید و میرزا سلطان ابوسعید بدرون شهر
سمرقند درآمده بر تخت سلطنت جلوس نمود فی سنه ست و خمسین و ثمانمایه درین سال سلطان محمد خان
در حوالی استنبول بیکی حصار را که بالفعل بنوعرکش اشتهار دارد بنا نهاد و هم درین سنه
میرزا ابوالقاسم بابر چون خاطر از مهمات برادران فارغ ساخت از راه بیابان یزد متوجه عراق
و فارس گردید و چون از شیراز متوجه اصفهان شد در اثنای راه قاصد از طرف خراسان رسیده

عرضه داشت که در هرات فتنه عظیم حادث شده و میرزا علاء الدوله را ظاهرا در وقت میل کشیدن بر حضرت
بچشم نرسیده خروج کرده و غلبه تمام پیش او جمع آمده اند میرزا ابوالقاسم بابر چون بر قضایای
خراسان وقوف یافت مجال توقف در آن حدود محال دید و از موضع کوشک زر که میانه راه شیراز
و اصفهان است عنان یکران بصوب خراسان منعطف گردانید و چون بقاین رسید خبر آمد که میرزا
علاء الدوله بجانب اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان که در آن وقت در نواحی ری
بود رفته میرزا ابوالقاسم بابر از ممر او خاطر جمع کرده در آن زمستان اوقات بعیش و خرمی بگذرانید
فی سنه سبع و خمسین و ثمانمایه درین سال سلطان محمد خان بتدابیر غریبه و تصانیف عجیبه چهارصد
پاره کشتی جهت تسخیر بلده قسطنطنیه ترتیب داده کشتیها را از جانب حضرت ایوب انصاری بدریا انداخت
و گویند هفتاد کشتی را جسر کرده عسکر را بطرف استنبول بگذرانید و چهل و پنج روز محاصره قسطنطنیه نموده
در روز سه شنبه چهل و ششم که بیستم جمادی الآخر بود شهر و حصار فتح شده لشکر اسلام بغنیمت فراوان
غرق شدند و در روز جمعه در ایاصوفیه که کلیسای کفره بود نماز گذارده خطبه بنام نامی و اسم
سامی جناب سلطانی خواندند و دیگر از آن تاریخ بلده قسطنطنیه که باستنبول اشتهار یافته دار الملک
سلاطین حشمت آیین آل عثمان است و هم درین سنه ولایت فارس و عراق بتصرف میرزا جهانشاه
ابن قرا یوسف ترکمان درآمد و مملکت بآن لطافت که قریب بهشتاد سال در تصرف امیر تیمور گورکان
و اولادش بود بیرون رفت فی سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه درین سال میرزا ابوالقاسم بابر
بماوراء النهر رفته میرزا سلطان ابوسعید را در شهر سمرقند محاصره نمود و چون ایام محاصره چهل روز
امتداد یافت صلح کرده بخراسان معاودت فرمود فی سنه تسع و خمسین و ثمانمایه در اوایل
این سال سلطان محمد خان در ولایت روم قلعه صاوری و قلعه یرغوز و قلعه یعادون
و قلعه انبور و قلعه مسور و قلعه سوری حصار و قلعه نویر را بقوت قاهره مسخر نمود فی سنه
ستین و ثمانمایه درین سال سلطان محمد خان را باسهل وجه تسخیر قلعه بلغراد واقع شد و هم
درین سنه میرزا ابوالقاسم بابر از دار السلطنه هرات بمشهد مقدس رضویه رفته قشلاق در آنجا کرد

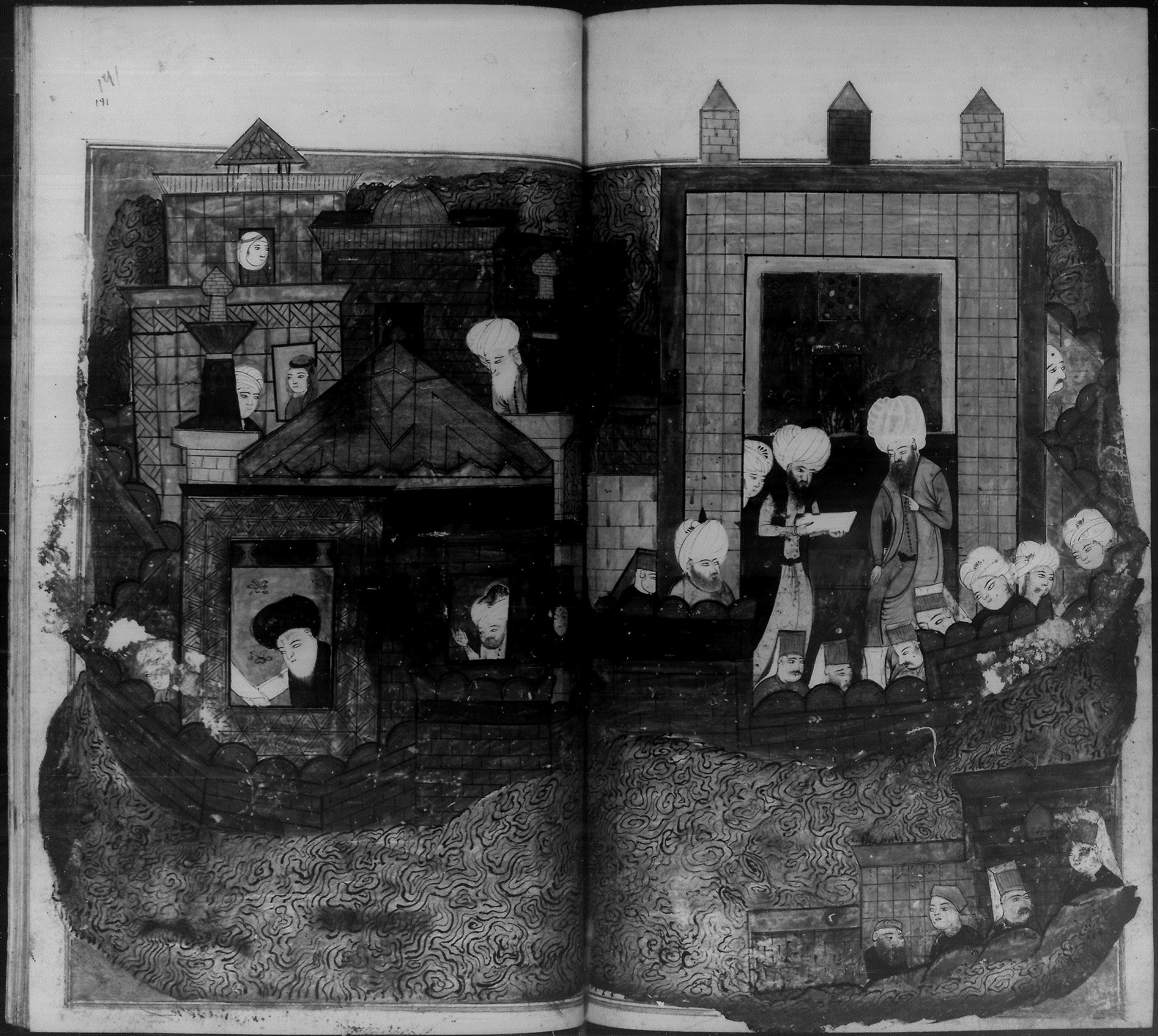

و میرزا سلطان ابوسعید را هم در اواخر این سال در بلدهٔ سمرقند فردوس مانند حق سبحانه و تعالی
پسر سعادت اثر کرامت فرموده موسوم بمیرزا عمر شیخ گردید فی سنه احدی و ستین و ثمانمائه درین سال سلطان محمد
خان را با قرال انگروس محاربه و مجادله اتفاق افتاد و قرال در جنگ زخمدار گشته بدرک اسفل رفت
و هم در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی این سال میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد مقدسه بدار البقا ارتحال نمود
و میرزا شاه محمود که ارشد اولاد او بود در همان روز در سن یازده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمود
مدت حیات میرزا بابر سی و شش سال بوده و ایام سلطنتش ده سال حکایت مشهور است و در بعضی
کتب تواریخ مسطور که میرزا ابوالقاسم بابر قبل از فوتش بچهار روز بطریق سیر و شکار از مشهد بیرون
رفته در یکی از متنزهات آنجا سیر میفرمود در اثنای سیر درویش ژولیده مویی بر سر سنگی پیدا شده
جلو میرزا ابوالقاسم بابر را گرفت و شروع در خواندن ترجیع بند کرد که از پنجاه بیت متجاوز بود و
سراسر ابیات او مشتمل بر بیوفایی دنیا و بند ترجیع بند این بیت بود نظم این همه طمطراق کن فیکون
ذره نیست پیش اهل جنون و بعد از اتمام این ترجیع بند درویش از نظرها غایب شد که هر چند
امرا و ارکان دولت تجسس و پی روی کردند اثری از وی نیافتند القصه میرزا شاه محمود بعد از فوت
پدر بهیژده روز از مشهد عازم دار السلطنه هرات شد و مدت دو ماه در آن بلدهٔ بهشت آیین بسر برد
از جانب مرغاب خبر آمد که میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله با لشکر فراوان متوجه خراسان است
چون در آن زمان میرزا شاه محمود را تاب مقاومت او نبود بجانب مشهد رفت و میرزا ابراهیم بدار السلطنه
هرات آمده در غرهٔ رجب بجای او بر تخت سلطنت جلوس فرمود و در اواسط شعبان بعزم رزم میرزا شاه محمود
بجانب مشهد مقدس نهضت نمود و میرزا شاه محمود نیز از اطراف و نواحی مشهد جنود نامعدود
بهم رسانیده عنان مراجعت بدار السلطنه هرات انعطاف داد و در مابین قصبهٔ کوسویه و رباط شهملک
که در پانزده فرسخی هرات واقع است تقارب فریقین بتلاقی انجامیده اولا شکست بر لشکر میرزا ابراهیم
افتاده مردمانش متفرق شدند اما عاقبت الامر امیر محمد خان از عقب رسیده و کمال شجاعت و مردانگی
بظهور رسانیده لشکر میرزا شاه محمود را متلاشی ساخت و میرزا شاه محمود سالک طریق فرار شده

روی بمشهد نهاد

روی بمشهد نهاد و از غرایب آنکه چاشت روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان خبر بدار السلطنه هرات
رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظهٔ جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا
ابراهیم بدیدن پیکر ظفر اختصاص یافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید
تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد که فردا صباح بفوز و نجاح موکب همایون
در باغ شهر نزول خواهد فرمود و علی الصباح میرزا سلطان ابوسعید در باغ شهر فرود آمده میرزا ابراهیم
بسرحد جرجان و استراباد رفت و میرزا سلطان ابوسعید در هرات چهل و سه روز توقف کرده گوهرشاد آغا
حرم محترم میرزا شاهرخ را بقتل آورد و بعد از آن بجانب بلخ نهضت نمود فی سنه اثنی و ستین و ثمانمائه
درین سال میرزا جهانشاه ولد قرا یوسف چون خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر را شنید از آذربایجان
متوجه خراسان گردید و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و بیک فرسخی استراباد رسید
میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله که در آن زمان در آن سرحد بود بعزم جنگ او روانه شد
و قریب باستراباد تلاقی فریقین دست داده بسی میر و میرزادهٔ جغتای در آن معرکه بقتل رسید
و میرزا ابراهیم بی اختیار روی در بیابان فرار نهاده تا هرات هیچ جا عنان پس نکشید و در روز
یکشنبه ماه پنجم ماه صفر چون بکوچهٔ خیابان رسید قلندری از دکانچه برخاسته گفت پادشاه جهان
عمرت دراز باد که اگر یورش دیگر میکنی تخم جغتای از عالم بر می افتد و میرزا جهانشاه هفت ماه بضبط
مملکت جرجان قیام نموده بعد از آن متوجه هرات گشت و در غرهٔ شعبان چون میرزا ابراهیم از توجه
میرزا جهانشاه واقف شد عنان عزیمت بصوب کوهستان غور و غرجستان تافت و میرزا جهانشاه
در اواسط شعبان در باغ زاغان هرات نزول فرمود و بقیهٔ قضایای او را در سال آینده بیان
خواهد نمود بعون الله الملک المعبود فی سنه ثلث و ستین و ثمانمائه درین سال میرزا سلطان ابوسعید
در حدود بلخ چون از نزول میرزا جهانشاه در دار السلطنه هرات خبر یافت متوجه میدان قتال
گشت و روز چند در کنار آب مرغاب بسر برده ایلچی نزد میرزا جهانشاه فرستاد مضمون رسالت
آنکه باید از سر مملکت موروثی ما در گذشته بمملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بدو ارزانی داشته

قناعت کند و صلح کرده بآذربایجان معاودت نماید چون ایلچیان میرزا جهانشاه رسیدند و پیغام
ابوسعیدی گذرانیدند چون اخبار ناملایم از آذربایجان شنیده بود بصلح راضی شد و میرزا یادگار محمد
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ را برداشته بآذربایجان معاودت نمود و میرزا
سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات آمده بر تخت موروثی جلوس فرمود و درین اثنا میرزا شاه محمود
پسر میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله برحمت خدا رفتند فی سنه اربع و
ستین و ثمانمائه درین سال قزل احمد بیک از ولایت روم فرار کرده بخدمت حسن بیک بن
علی بیک بن قرا عثمان بن قتلغ بیک آق قوینلوی والی دیار بکر آمد و برادر او اسماعیل بیک را
سلطان محمد خان اهل و عیال بجانب روم ایلی فرستاده در آنجا وظیفه جهة ایشان مقرر کرد فی سنه
خمس و ستین و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان کس بضبط ولایت قزل احمد بیک فرستاد و قلعه
قسطمونی و قلعه سینوب و قلعه طرابنون و قلعه قوینلو حصار و قلعه مدللو و قلعه بایجه هم بتصرف
گماشتگان او در آمد و هم درین سنه میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر که از آن روز که برادرش
او را مکفوف البصر ساخته بود در اطراف جهان سرگردان میگشت در رستمدار در خانه ملک بیستون
درگذشت و نعش او را بهراة نقل کرده در پهلوی پدر و برادرش مدفون گردانیدند فی سنه
ست و ستین و ثمانمائه در اوایل این سال سلطان محمد خان بغزای ولایت افلاق نهضت نموده
مقضی المرام عودت فرمود و هم درین سنه میرزا جهانشاه بواسطه گوشمال پسرش پیر بوداق از
آذربایجان متوجه فارس شد و بعد از رسیدن بدانجا قضیه بران قرار یافت که پیر بوداق از
فارس ببغداد رود و او بفرموده عمل نموده میرزا جهانشاه بتبریز عودت فرمود فی سنه
سبع و ستین و ثمانمائه درین سال قازقلو و یوده افلاق را بدرگاه سلطان محمد خان دعوت نمودند
ابا کرد و فرمان قضا جریان سلطانی بنهب و غارت ولایت او نافذ گشته منصب قازقلو و یوده را
ببرادرش ارزانی داشتند و فتح ولایت هرسک و قلعه دراج و قلعه ارتق و ولایت بوسنه
هم درین سنه واقع شده فی سنه ثمان و ستین و ثمانمائه درین سال میرزا سلطان ابوسعید قلعه

شاهرخیه را

شاهرخیه را که در سرحد ترکستان واقع است مسخر نمود و میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف بن میرزا
الغ بیک که دران قلعه تحصن جسته بود گرفته بخراسان عودت فرمود فی سنه تسع و ستین و ثمانمائه
درین سال ابراهیم بیک قرامان اوغلی فوت شده پسرانش اسحاق بیک و پیر احمد بیک باستانه
سلطان محمد خان آمده حکومت پدر بدیشان مفوض شد و هر دو برادر در ابرمان جنگ کرده اسحق بیک
منهزم گشته بخدمت اوزن حسن والی دیار بکر رفت و پیر احمد بیک در قرامان حاکم مستقل گردید
فی سنه سبعین و ثمانمائه در اوایل این سال سلطان محمد خان قلعه البصان را مسخر گردانید
و هم درین سنه میرزا سلطان ابوسعید را مرضی صعب طاری شده بعد از مدتی صحت یافت
و میرزا جهانشاه هم در اواخر این سنه بدفع پسرش پیر بوداق متوجه بغداد شد فی سنه احدی و سبعین
و ثمانمائه درین سال میرزا جهانشاه بعد از آنکه بغداد را یکسال محاصره نمود بحیز تسخیر در آورد
و پسرش پیر بوداق را در آنجا بقتل رسانیده فتح نامه بغداد را مصحوب ایلچی نزد میرزا سلطان
ابوسعید فرستاد فی سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه در عاشر شهر شوال این سال میرزا جهانشاه
بعزم رزم حسن بیک از تبریز بیرون آمده متوجه دیار بکر شد و چون این خبر بحسن بیک رسید
لشکر خود را جمع نموده برادرش جهانگیر بیک با پسرانش مراد بیک و ابراهیم بیک بوی ملحق گشتند
دران اثنا تفأل بکلام الله کرده این آیت بر آمد اذهب الی فرعون انه طغی و چون میرزا جهانشاه
بصحرای موش رسید قاسم بروانچی که از امراء معتبر او بود بقراولی مقرر شده شکست یافت
و بهادران آق قوینلو بر اطراف و جوانب تاخته چریک خصم را قتیل و اسیر می کردند و میرزا جهانشاه
در موضع اسور چند روز توقف کرده بعد از کنکاج امرا مراجعت کرد از آنجانب سرداران آق
قوینلو گفتند چون او بما ضرری نرسانیده بازگشت ما نیز برگردیم حسن بیک قبول نکرد و چون
میرزا جهانشاه از آن یورت کوچ کرده در دامان کوه فرود آمد و از آنجا بمقام خوانجوق من
اعمال چیقچور نزول نمود حسن بیک با شش هزار سوار جرار از اردوی خود بیرون آمده عزیمت
جنگ کرد در خلال این احوال از قراول خبر رسید که میرزا جهانشاه اردو را پیش فرستاده و با معدود

چند در منزل نخوابست حسن بیک روان شده چون بحوالی خوابگاه او رسید میرزا جهانشاه را از وصول
او خبر داده سوار شد و فی الفور در هم آویخته مجهولی بجهانشاه رسیده بر او ضرب منکر زد و او فریاد
برآورد که مرا مکش و پیش حسن بیک بر که ترا فایدها کند و چون از آن زخم بی تاب بود سرش را بریده
وهم کرد که بدو ضرری رسید و هیچکس اظهار اینمعنی نکرد آخر که پی روی کردند اسب و یراق او را
شناخته و سرش را پیدا کرده نزد میرزا سلطان ابوسعید بخراسان فرستادند و پسرانش محمدی و
یوسف گرفتار گشته محمدی مقتول و یوسف مکحول گردید و حسن بیک از آنجا مظفر و منصور بازگشته
عنان عزیمت بطرف منزل قشلاق منعطف گردانید فی سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه در اوایل
این سال میرزا سلطان ابوسعید با لشکر بیکران از خراسان بعزم رزم حسن بیک عزیمت آذربایجان نمود
و چون منزل میانه مضرب خیام لشکر سلطان زمانه شد یکبار جنود سرما و برد در عرصه عالم
دست بتاراج و یغما برآورد و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد
سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمیکرد بنابرین میرزا سلطان ابوسعید امرا و نوئینان را طلبیده
در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود رای همگنان بران قرار یافت که حسن بیک را
که دران زمان در قراباغ بود اخراج نمایند و دران زمستان بجای او قشلاق فرمایند و رایات
عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون هفت فرسخی قراباغ محل نزول موکب همایون گشت
بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دران دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شیروانشاه
که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرای رسیدند که علف
آن زهردار بود و هر چهارپایی که از آن خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آن که جلگاه
محمودآباد معسکر سلطان عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه رسید که یکمن غله بده دینار کبکی یافت نمی شد
و حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمیگذاشت که کسی باردوی میرزا سلطان ابوسعید چیزی برد
القصه بعد از رسل و رسایل بسیار و گفت و گوی بیشمار امیر حسن بیک سید اردبیلی را برسم رسالت
نزد میرزا سلطان ابوسعید فرستاد و او آمده تقریر کرد که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان

روزگارند

روزگارند اصلا بصلح و صلاح راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار مینمایند بنا
برین حسن بیک بعضی کسان که میرزا سلطان ابوسعید نزد او جهة مصالحه فرستاده بود رخصت
داد و آن مردمان چون بملازمت میرزا سلطان ابوسعید رسیدند هنوز سخن خود را تمام نکرده بودند
که سیاهی سپاه حسن بیک پیدا شد درین اثنا بعضی از امرای بیوفای خراسان مورچلهای خود را
گذاشته بدشمنان پیوستند بالضروره میرزا سلطان ابوسعید در نیم روز شانزدهم رجب همعنان
محنت و تعب روی در وادی فرار آورد و پسر حسن بیک بیگلربیگی شتافته و آن جناب را گرفته نیم شب
باردوی پدر رسانید و در بیست و دویم رجب آن سلطان عالیشان شربت شهادت چشید
و مولانا جلال الدین محمد دوانی در تاریخ قتل وی فرماید نظم سلطان ابوسعید که در فر خسروی
چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید الحق چه گونه کشته نگردد که کشته بود تاریخ قتل مقتل سلطان ابوسعید
و چون میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت یازده پسر بیک اختر
در صفحه روزگار یادگار گذاشت ۱ میرزا سلطان احمد ۲ میرزا سلطان محمد ۳ میرزا شاهرخ
۴ میرزا الغ بیک ۵ میرزا عمر شیخ ۶ میرزا ابابکر ۷ میرزا سلطان مراد ۸ میرزا سلطان خلیل ۹ میرزا سلطان محمد
۱۰ میرزا سلطان ولد ۱۱ میرزا سلطان عمر و هم درین سنه پیر احمد بیک قرامان اوغلی با سلطان محمد خان
در مقام تمرد و عصیان درآمده ولایت او را نواب سلطانی بطریق ایالت و بیگلربیگی بسلطان مفوض نمود
فی سنه اربع و سبعین و ثمانمائه درین سال اغرلو محمد ولد حسن بیک بنابر سبب چند از پدر رنجیده متوجه
بغداد شد و در آنجا نیز توقف نکرده بروم بخدمت سلطان محمد خان رفت و سلطان محمد خان مقدم او را
گرامی داشته دختر خود را بعقد نکاح او درآورد و کوده احمد از آن دختر در روم متولد شد
و هم درین سنه حسن بیک بعراق رفته آنجا را مسخر نموده متوجه شیراز شد و یوسف میرزای
ولد میرزا جهانشاه را بقتل آورده شیراز را بعمر بیک موصلو مفوض نموده بعد از آن بسلطان
خلیل پسر خود ارزانی داشت و بتبریز معاودت نموده امرا و سپاه خراسان را که در قضیه میرزا سلطان ابوسعید
گرفتار شده بودند ملازم رکاب میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن

امیر تیمور گورکان گردانید و بطرف خراسان روان ساخت چون میرزا یادگار محمد بحدود بسطام
رسید شنید که میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر
تیمور گورکان در هرات بر تخت سلطنت جلوس نموده چون لشکر او بی یراق بود عنان عزیمت
بطرف مازندران معطوف داشت و چون میرزا سلطان حسین خبر آمدن میرزا یادگار محمد را شنید
یورش مازندران جزم فرموده بدان جانب روانه شد میرزا یادگار محمد نیز تا موضع خبران پیش
آمده هر دو لشکر در آن محل بیکدیگر رسیدند و بعد از کشش و کوشش بسیار شکست بر لشکر میرزا یادگار محمد
افتاده بطرف سمنان بیرون رفت و میرزا سلطان حسین بخراسان عودت نمود فی سنه خمس و سبعین
و ثمانمائه در اوایل این سال سلطان محمد خان در ولایت روم قلعه ارکیله و قلعه آق سرایی و
قلعه کولک و قلعه کوکره و قلعه علانیه را مسخر نمود و هم درین سنه میرزا یادگار محمد بعد از آنکه از
میرزا سلطان حسین شکست خورده متوجه سمنان شد از حسن بیک امداد و معاونت داشت و حسن بیک
لشکر فراوان از تراکمه آذربایجان بمدد وی فرستاده بار دیگر متوجه خراسان شد و میرزا سلطان حسین باز
او را استقبال نموده چون بسبزوار رسید جماعه از امرای بیوفای خراسان از میرزا سلطان حسین رو
گردان شده نزد میرزا یادگار محمد رفتند بنابرین میرزا سلطان حسین را بر بقیه مردم اعتماد نمانده از آنجا
معاودت نمود و بشهر هرات در نیامده با معدودی چند بطرف مرغاب رفت و میرزا یادگار محمد متعاقب
او بهراة آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و چون چهل روز از ایام سلطنتش منقضی گشت میرزا سلطان حسین
از موضع بابا الهی با معدودی چند شبی ایلغار بر سر او آورده او را در باغ زاغان هرات بقتل آورد
و میرزا سلطان حسین بعد از آن حاکم مستقل خراسان شد فی سنه ست و سبعین و ثمانمائه درین سال
میرزا سلطان حسین جناب امیر کبیر امیر نظام الدین علیشیر را بمنصب امارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده
حکم فرمود که در احکام و امثله مقدم بر سایر امرا مهر زند و یکی از فضلا در تاریخ امارت وی گوید نظم

میر فلک جناب علیشیر کز شرف	عاجز بود ز درک کمالات او خرد	دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل
از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد	چون مهر زد بدولت سلطان روزگار	تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد

فی سنه سبع و سبعین و ثمانمائه

فی سنه سبع و سبعین و ثمانمائه درین سال میرزا سلطان حسین با میرزا سلطان محمود ولد میرزا سلطان ابوسعید
در موضع چکمن من اعمال اندخود جنگ کرده او را منهزم گردانید و بسعادت و اقبال بدار السلطنه
هرات معاودت فرمود فی سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه درین سال قلیج ارسلان بیک قلعه علانیه
اطاعت سلطان محمد خان کرده جهة او در کملجنه نام محل بعضی تیمار تعیین نموده بجانب روم ایلی
فرستادند فی سنه تسع و سبعین و ثمانمائه درین سال در ناحیه بایبورت میانه سلطان محمد خان و حسن بیک
محاربه و مجادله اتفاق افتاده شکست بر لشکر حسن بیک افتاد و اغورلو محمد ولد حسن بیک که در
ملازمت سلطان محمد خان بود در آن معرکه بقتل رسید و نواب سلطانی بمستقر جاه و جلال عودت نمود
فی سنه ثمانین و ثمانمائه در اواسط این سال سلطان محمد خان قلعه سعکه و قلعه ارمنک و قلعه
کفه و قلعه منکوب را مسخر نمود فی سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان فتح ولایت
قرابغدان نموده استیغان و یوده بغدان فرار کرد فی سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه درین سال
سلطان محمد خان قلعه اسکندریه را بجنگ عظیم مسخر نموده جزیره لیموس را بطریق صلح بتصرف در آورد
و هم در شب عید رمضان این سال اوزن حسن بیک بجوار رحمت الهی پیوست و یکی از شعرا در تاریخ
وی گوید نظم بهر تاریخ وفاتش همه کس شه دین پرور عادل گفتند و فی الواقع پادشاه رعیت
پرور عدالت گستر بوده و در اخذ مال رعایا قانونی نهاده که بالفعل در عراق و آذربایجان بدان
عمل میکنند و رعایا شاکرند و او ۱ اغورلو محمد ۲ و مقصود بیک ۳ و زینل بیک ۴ و سلطان خلیل ۵
و میرزا یعقوب ۶ و میرزا یوسف ۷ و میرزا مسیح هفت پسر داشته از آنجمله اغورلو محمد و زینل بیک
در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و سلطان خلیل بعد از فوت پدر بپادشاهی نشسته
برادرش مقصود بیک را که بانی جامع مقصودیه تبریز است بقتل آورد فی ثلث و ثمانین و ثمانمائه
در بهار این سال میرزا یعقوب بن حسن بیک بر برادرش سلطان خلیل خروج کرده در حاشیت
چهارشنبه چهاردهم ربیع الثانی سنه مزبوره در سر رودخانه خوی بین الاخوین جنگ شده سلطان
خلیل بقتل رسید و میرزا یعقوب بتبریز آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و میرزا یوسف و میرزا مسیح

متابعت برادر بزرگتر اختیار کردند فی سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان لشکر همراه
علاء الدوله بیک ذو القدر کرده بطرف طایفهٔ ذو القدر فرستاد که آن ولایت را از برادرش
بداغ بیک انتزاع نموده بضبط او دهند و بمجرد رسیدن او بدان ولایت بتصرف او درآمد
و هم در آخر این سنه سلطان محمد خان کدوک احمد پاشا را بتسخیر جزیرهٔ بولنه فرستاده آنجا را مسخر نمود فی سنه
خمس و ثمانین و ثمانمائه در اوایل این سال سلطان محمد خان مسیح پاشا را بدفع حاکم رودس مامور گردانیده
لشکر عظیم مصحوب او روان نمود و او جنگهای مردانه کرده اما مسخر نتوانست کرد و هم درین سنه
قایتبای والی مصر یشبک دوات دار خود را با لشکر عربستان بتسخیر دیار بکر مامور گردانید و میرزا
یعقوب چون ازین مقدمه واقف گردید میخواست خود بمدافعه قیام نماید امرا نگذاشتند بنابرین بایندر بیک
و سلیمان بیک بیژن اوغلی و صوفی خلیل موصلو را در برابر روان داشت و تلاقی فریقین در حوالی
قلعهٔ روحا دست داده یشبک با دیگر امرا در جنگ گرفتار شده بقتل رسید و میرزا یعقوب بجلدوی
آن فتح اصفهان را به بایندر بیک ارزانی داشت فی سنه ست و ثمانین و ثمانمائه درین سال
سلطان محمد خان در تکور جایری اسکودار عالم فانی را وداع کرده بریاض رضوان خرامید و در بیست و
یکسالگی بر تخت سلطنت جلوس نموده و سی و یک سال سلطنت کرده و بعد از فوت او خلف صدق
سلطان بایزید خان بر سریر سلطنت جلوس فرمود در ذکر خیرات و حسنات سلطان محمد خان
اولا کلیسیای ایاصوفیه را که معمار روزگار و مهندس فلک دوار تا بنای شش جهات و کارخانهٔ
کاینات را بنا نهاده مانند و مماثل آن عمارت بر روی زمین طرح نینداخته و سالهای
فراوان و قرنهای بی پایان مکان اصنام و معبد اهل ظلام بوده مسجد اسلام نمود و قطع نظر از آن
کرده در کمال عظمت و جلال مسجد جامع در استنبول بنا نهاده و در عرض هشت سال باتمام رسانیده
و دیگر بنای مدرسهٔ معظمهٔ ثمانیه است که در قرون و ادوار دیدهٔ روزگار شبیه و نظیر آن بنای ندیده
و همواره مجمع فضلا و منبع علماست و هر سال موازی صد و پنجاه نفر از تلامذه و طلبه در آن
مکان علیه بافاده و استفاده مشغول گشته موالی عظام و افاضل کرام از آنجا پیدا میشوند و

پانصد اقچه یومیه

پانصد اقچه یومیه و بمراتب قضاء مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و مصر و شام و بغداد و استنبول و
ادرنه و حلب و دیار بکر رسیده بعد از آن بحسب قابلیت و استعداد قاضی عسکر و مفتی میشوند
و دیگر مسجد جامع و مدرسهٔ عالی و زاویه برای طعام اعالی و ادانی در سر مزار فایض الانوار
حضرت ایوب انصاری که از صحابهٔ کرام حضرت رسول است صلی الله علیه و سلم بنا کرده و باتمام
رسانیده و حضرت ایوب بعد از پنجاه و سه سال از هجرت نبوی با عسکر اسلام بتسخیر قسطنطنیه آمده
و در آنجا فوت کرده پنهانی او را دفن کرده بودند در زمان سلطان محمد خان شیخ آق شمس الدین
قدس الله سره العزیز از روی کشف و کرامات علامات مزار او را ظاهر گردانیده و همچنان
در سر مزار قدوة الاولیا برهان الاتقیا شیخ ابو الوفا مسجد جامع لطیف و صومعهٔ شریف جهة درویشان
ساخته و سایر خیرات و مبرات ایشان بسیار است در ذکر علما و مشایخی که معاصر سلطان محمد خان بوده اند
اولا مولانا شمس الدین محمد کورانیست که در اوایل حال معلم پادشاه بوده و بعد از آن قاضی عسکر و
مفتی زمان گشته و دیگر مولانا خضر بیکست که در مدرسهٔ سلطان در بورسا مدرس بوده و
اول قاضی که بر قسطنطنیه تعین شده مولانا مزبور است و دیگر قدوهٔ تحاریر الامم مولانا علی
قوشجی است که از غایت شهرت محتاج بشرح و بیان نیست اما در اصل مولانا از اتراک ماوراء النهر است
و پدرش قوشجی زاده بوده و او در اوان جوانی بتحصیل علوم مشغول شده و در علم هیأت و حکمت سرآمد
علماء زمان گشته و در خدمت میرزا الغ بیک گورکان تقرب تمام یافته چنانچه میرزا او را فرزندی
خطاب می کرده و باتفاق میرزا در بلدهٔ سمرقند رصد بسته و زیج نوشته و بعد از قتل میرزا الغ بیک
بآذربایجان افتاده و اوزن حسن او را بطریق رسالت نزد سلطان محمد خان فرستاده و سلطان
مولانا را رخصت انصراف بدیار عجم نداده و در اوایل مدرس مدرسهٔ سلطانی در بورسا شده
و بعد از اتمام مدرسهٔ ثمانیه او را باستنبول آورده اند و هر روز صد و پنجاه اقچه یومیه با
قریهٔ مرغوب جهة او مقرر نموده و دیگر مولانا خسرو است که فاضل دهر و کامل عصر بوده و قضاء
استنبول و غلطهٔ اسکودار مع تدریس ایاصوفیه بدو متعلق بوده و دیگر مولانا شمس الدین احمد است

که بمولانا خیالی اشتهار دارد و در یکی از مدارس ازنیق مدرس بوده و بر عقاید شرح نوشته
بغایت مقبول کتابیست و دیگر مولانا مصلح الدین قسطلانیست که در اوایل قضاء موضع سنه نهر بدو
متعلق بوده و در تاریخی که منصب قضاء عسکر دو حصه گشت منصب قضاء اناطولی بدو عنایت
گشت و دیگر مولانا مصلح الدین بورسویست که بخواجه زاده اشتهار دارد و در سن سیزده سالگی
قاضی عسکر شده و دیگر مولانا زین الدین علیست که بین العلما بمولانا عرب اشتهار دارد و در اول
مدرس یکی از مدارس ثمانیه بوده و در آخر مفتی زمان شده و دیگر مولانا حسن صامونیست که در
علوم معقول و منقول سرآمد علماء دهر بوده و در اوایل معلم پادشاه شده و بعد از آن قاضی عسکر گشته
و دیگر مولانا عبد الکریم است که درم خریده سلطان محمد خان غازیست اما در تحصیل علوم جد تمام کرده چنانچه
سرآمد علماء عصر شده و بمنصب قاضی عسکری رسیده و بعد از آن مفتی زمان شده و در آن منصب
وفات یافت و دیگر مولانا محمودست که بحاجی حسن زاده شهرت یافته و در علوم منقول بی بدل بوده
و دیگر مولانا فخر الدین زاده است که مولدش از ولایات هراتست و تالیفات بسیار دارد چنانچه
در مابین علماء روم بمصنفک مشهور شده و چون بولایت روم آمده هر روز جهة او هشتاد اقچه
مقرر شده و دیگر مولانا سراج الدین محمد است که بچلبی زاده مشهورست و در صغر سن او را امیر تیمور
از حلب بماوراء النهر برده و مولانا باز بروم عودت کرده و در ادرنه مدرس گشته و دیگر مولانا سنان پاشا
ولد خضر بیک بن جلال الدین است که در اوایل معلم سلطان محمد خان شده و بالآخره بمرتبه وزارت
رسیده و دیگر مولانا محیی الدینیست که بین العلما باخوین شهرت دارد و بر تجرید حاشیه در غایت متانت
نوشته و دیگر مولانا بهاء الدین عبد اللطیفست که بغایت فاضل و دانا بوده و مدرس ثمانیه شده و دیگر
مولانا محیی الدینیست که بکلکلو زاده معروفست و بمنصب قاضی عسکری رسیده و دیگر مولانا احمد پاشا
ابن ولی الدین است که بغایت فاضل و متشرع بوده و در اوایل قاضی بورسا شده و بعده بمنصب
قاضی گری رسیده و در آخر بمرتبه وزارت قدم نهاده و از آن معزول گشته میر لواء بورسا شده
و از مشایخ ولایت پناه که در زمان آن پادشاه عالیجاه بوده اند شیخ ابو اسحاق بن آق شمس الدین قونویست

و حضرت شیخ ابو الوفا

و حضرت شیخ ابو الوفا و شیخ مصطفی قونوی و شیخ حاجی خلیفه استنبولی و شیخ قوجلو خلیفه و غیرهم
که تعداد ایشان طولی دارد علیهم الرحمة و الغفران فی سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه در اوایل این سال
ولادت باسعادت شهزاده سلیم خان اتفاق افتاده و هم درین سنه سلطان جم برادر سلطان
بایزید خان از زیارت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما عودت نموده خود را در میانه
طایفه طورغود و ورساق انداخت و لشکر از ایشان جمع نموده با سلطان بایزید خان جنگ کرده
منهزم گشت و چون هزیمت یافت او را روی توقف در ولایت روم نمانده در کشتی نشسته بجانب
فرنگستان رفت و هم درین سنه ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا که قاضی عسکر روم ایلی بود وزیر اعظم
گشته مولانا علاء الدین فناری قاضی عسکر روم ایلی و اناطولی شد و هم در آن منصب وفات یافت
فی سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان یعقوب بن حسن بیک در دار السلطنه تبریز طرح
عمارت هشت بهشت را که رشک بهشت برین است انداخته در اندک زمانی باتمام رسانید فی سنه تسع و
ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان بایزید خان احمد پاشا بن شمس الدین محمد فناری را بمنصب
جلیل القدر وزارت سرافراز گردانیده بعد از اندک فرصتی معزول کرد فی سنه تسعین و ثمانمائه
درین سال قلعه ورساق و قلعه آدنه بتصرف گماشتگان سلطان بایزید خان درآمد فی سنه
احدی و تسعین و ثمانمائه درین سال مولانا مصلح الدین محمد که قاضی عسکر روم ایلی بود معزول گشته
وفات کرد و مولانا ولدان قاضی عسکر روم ایلی شد فی سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه درین سال میرزا
سلطان حسین قشلاق در ولایت مرو نموده ایالت استراباد را بجناب امیر نظام الدین علیشیر
مفوض نمود فی سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه درین سال سلطان حیدر بن شیخ صفی که خواهرزاده
حسن بیک بود در طبسران در دست لشکر سلیمان بیک بیژن اوغلی که از قبل سلطان یعقوب
بمعاونت فرخ یسار والی شیروان رفته بود بقتل رسید فی سنه اربع و تسعین و ثمانمائه در دوازدهم
ربیع الاول این سال میرزا سلطان حسین دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را جهة پسرش
میرزا محمد معصوم خواستگاری نموده بآیین تمام از خطه کابل بدار السلطنه هرات آورد فی سنه خمس و تسعین و ثمانمائه

درین سال در قشلاق قراباغ سلطان یعقوب را عارضهٔ مرضی طاری شده برادرش یوسف بیک و مادرش
نیز بیمار گشت اما والده اش در بیست و هشتم ذی حجه بجوار رحمت الهی پیوست و او برادر چون همچنان
بیمار بودند واقعهٔ والده را از ایشان پنهان داشتند فی سنه ست و تسعین و ثمانمائه در شب جمعه دهم
محرم این سال یوسف بیک برادر سلطان یعقوب بریاض رضوان خرامید و مرض سلطان یعقوب
نیز اشتداد یافته در عصر پنجشنبه صفر پی رو مادر و برادر گردید و بایسنغر میرزا ولد سلطان یعقوب
بسعی صوفی خلیل و امراء موصلو بپادشاهی نشسته در میانه امراء آق قوینلو اختلاف تمام بهم رسید
از جمله بایندر بیک که از عظماء امرا بود برغم صوفی خلیل مسیح بیک ولد حسن بیک را در عراق
بسلطنت برداشت و میانهٔ ایشان و صوفی خلیل جنگ شده مسیح بیک بقتل آمد و رستم بیک
بن مقصود بیک بن حسن بیک گرفتار گشته در قلعهٔ النجق محبوس شد و محمود بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک
فرار نموده بجانب همدان رفت شاه علی بیک پرناک او را بسلطنت نصب کرده صوفی خلیل لشکر
بدان حدود کشید و در نواحی و روجرد ایشان را بقتل رسانید در خلال این احوال سلیمان بیک
بیژن اوغلی از دیار بکر بر صوفی خلیل خروج کرده در ظاهر قلعهٔ وان میانهٔ فریقین جنگ شد و صوفی خلیل
کشته گشته بیژن اوغلی بجای او جملة الملک بایسنغر شد فی سنه سبع و تسعین و ثمانمائه درین سال ابراهیم بیک
بن دانا خلیل قاجار که بابیه سلطان اشتهار داشت باتفاق قرق سید علی حاکم قلعهٔ النجق رستم بیک بن
مقصود بیک را از قلعه بیرون آورده بدفع سلیمان بیک بیژن اوغلی توجه کردند و امرا از وی برگشته
برستم بیک پیوستند بنابرین بیژن اوغلی فرار کرده بدیار بکر رفت و در انجا در دست نور علی بیک
برادر بزرگ ابیه سلطان بقتل رسید و بایسنغر بیک فرار کرده نزد جد مادری خود فرخ یسار
حاکم شیروان آمد و در اواخر رجب رستم بیک در تبریز بر تخت نشسته یکمرتبه فتنها تسکین یافت
و هم درین سنه سلطان بایزید خان در ولایت روم قلعهٔ دبه دنی و ولایت ارنود را مسخر گردانید
فی سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه درین سال کوسه حاجی حاکم اصفهان بر رستم بیک یاغی گشته بدفع او
رستم بیک عزیمت عراق نمود و امرا پیشتر از و در حدود قم بکوسه حاجی رسیده او را بقتل آوردند

و مولانا شهیدی

و مولانا شهیدی در آن باب گفته نظم عزم قم کردی شها و فتح دیگر یافتی گردن حاجی زدی و کعبه را دریافتی
و هم درین سنه در حدود گنجه و بردع میانهٔ رستم بیک و بایسنغر بیک ولد سلطان یعقوب
جنگ شده بایسنغر بیک بقتل رسید فی سنه تسع و تسعین و ثمانمائه درین سال میرزا سلطان احمد
پسر بزرگ میرزا سلطان ابوسعید گورکان که بعد از قضیهٔ پدر در سمرقند پادشاه شده بود
و قریب بیست و هفت سال سلطنت بعافیت کرده باجل طبیعی درگذشت و برادر خوردش میرزا
سلطان محمود بجای او بر تخت سلطنت نشست و هم در شب دوشنبه چهارم رمضان این سال میرزا عمر شیخ
ولد میرزا سلطان ابوسعید که در زمان پدر والی فرغانه بود و پس از و در انجا لوای سلطنت برافراشته
همواره با برادران خود میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود مخاصمت می نمود از بام کبوترخانهٔ
اخسی افتاده وفات یافت و ولد ارشدش ظهیر الدین میرزا بابر قایم مقام پدر گردیده در اندک فرصتی بعضی
قلاع سرحد ترکستان را مسخر ساخت فی سنه تسعمائه در اواسط محرم این سال
میرزا سلطان محمود ولد میرزا سلطان ابوسعید که بعد از برادر اکبر بسلطنت سمرقند رسیده بود باجل موعود
درگذشت و پسر اکبرش میرزا بایسنغر قایم مقام پدر گشته برادر خورد خود سلطان علی را که از و توهمی
داشت میل در چشم کشید اما نور باصره اش ضایع نشد فی سنه احدی و تسعمائه در اوایل این سنه
میرزا سلطان علی از سمرقند گریخته ببخارا رفت و با لشکر گران از انجا معاودت نموده برادرش
میرزا بایسنغر تاب مقاومت نیاورده در شهر مختفی گردید و آخر بصورت مجهولی از سمرقند بیرون
آمده بحصار شادمان رفت و میرزا سلطان علی در سمرقند بر تخت سلطنت جلوس نمود فی سنه اثنی و تسعمائه
درین سال کوده احمد بن اغرلو محمد بن حسن بیک از سلطان بایزید خان والی روم که داماد او
بود گریخته و در کشتی عنان ریز نشسته بجانب آذربایجان توجه نمود و اسب چند در ارزنجان جهة
رفتن آذربایجان محافظت نموده بود خود را بر سبیل سرعت بتبریز رسانید و بامداد حسین بیک
علیخانی که دختر اغرلو محمد در حبالهٔ نکاح او بود بر رستم بیک خروج نموده او را مغلوب گردانید
و در تبریز بر تخت سلطنت جلوس فرموده رستم بیک بقتل رسید فی سنه ثلاث و تسعمائه

درین سال کوده احمد اراده نمود که باد اب وقانون آل عثمان علم نماید امرا ترکمه تاب نیاورده
چسین بیک علیخانی ومظفر بیک ولد منصور بیک پرناک باو در مقام خلاف درآمده آنشته
بقتل آورد و اپه پسلطان قاجار وقاسم بیک پرناک در عراق طبل مخالفت کوده احمد کوده آواز
مخاصمت بگوش بزرگ وکوچک رسانیدند ودر وقوع او اتفاق نموده بجوزو وبزرگ سمدا پسلطان
وسمنان شدند بنابرین کوده احمد از راه سهپت آسنگ عراق کرده در نواحی اصفهان در فصل
زمستان تلاقی فریقین وسپت داده کوده احمد بقتل رسید وجون او مرد کوتاه قد سپید
پاخورد وبوذ طرفا اورا بکلم رومی تشبیه کرده اند دیکی از شعرا در تعیینی فرماید نظم

کلم روم که پسلطان جهانبش کردند فصل دی آمد ودر خاک نهانش کردند

درین سال محمدی میرزا ابن یوسف بیک بن حسن بیک برادر ارشد الوند بیک که بعد از
کوده احمد در آذربایجان پسلطنت نشسته بود خروج نموده وپدر الاخوین در عزیمت کندی جنبک شده
اپه پسلطان که جمله الملک الوند بیک بود کشته شده محمدی میرزا غالب آمد ودر تبریز بزول اجلال
نموده رایت استقلال برافراشت درین اثنا پسلطانمراد ولد یعقوب بیک را برادران
اپه پسلطان از قلعه رویدز که بحکم اپه پسلطان در آنجا مقید شده بود بیرون آورده پشیمه
ترو قاسم بیک پرناک بردند فی سنه خمس وتسعمائه درین سال محمدی میرزا بدفع پسلطانمراد وقاسم بیک
لسکر بدار الملک شیراز کشید ودر نواحی اصفهان جنبک شده محمدی میرزا بعد از غلبه واحتیاط
بنابر بی احتیاطی مغلوب کشته بقبل رسید ودیگر مرج ومرج در میانه آق قوینلو افتاده پشیان
قواعد سلطنت ایشان انحلال پذیرفت وهم درین سنه پسلطان بایزید خان الی بیک پشیب
وغارت ولایت له ونصوح بیک را بتاراج ولایت ارو پس فرستاده بالی بیک ارسیاری
برف وکثره پسر ماکار نساخته واپسب وآدم بشمار تلف کرده عودت نموده ونصوح بیک پسر
فراوان وغنیمت بی پایان بدست آورده باز آمد فی سنه ست وتسعمائه درین سال
پسلطان بایزید خان در ولایت روم قلعه موس وقلعه فروس را پمنجخر کرده اند وهم درآنسنه

شهبیک خان بن بوداق پسلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلن بن ایلچی اغلن بن بولاد
اغلن بن ایپه خواجه تن توقتا بن بلغان بن شیبان بن جوجی بحیله وتزویر میرزا پسلطان محمود بن
میرزا پسلطان محمد بن میرزا پسلطان ابو سعید کورکان را بدست آورده بقتل رسانیدند ودر
پنجم قندز تخت کورکانی جلوس فرمود وبر تمام ممالک ماوراء النهر که زیاده از صد وسی وپنج سال در
تصرف پسلاطین جغتای بود اپسیتلا یافته خطبه وسکه بنام او نمودند فی سنه سبع وتسعمائه ودرین
پسال ظهور خروج شاه اسماعیل صفوی در ایران واقع شد وشاه اسماعیل ولد پسلطان حیدر
بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی اسحاق
وشیخ صفی شهرده بطن بحضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه میرسید واول کسیکه از اجداد عظام
ایشان بار دوپل آمده پسید فیروز شاه زرین کلاه اپیت وبواسپطه وفور تقوی وکثره عبادت خلق
آن دیار مرید ومعتقد او کشته اند ودر زمان پسلاطین چنگیزیه امرا مغول تخصیص امیر چوبان مرید
ومعتقد شیخ صفی علیه الرحمه شده از جمله اعیان مغول بالتمام مرید ومخلص شیخ کشته اند ومریدان
پسیار در هر دیار علی الخصوص در ایران پیدا شده چنانچه امیر چوبان روزی از شیخ صفی الدین
پسوال نموده که عدد لشکریان پادشاه بیشتر بوده باشد یا مریدان شما ایشان در جواب فرمودند
که در ایران مریدان ما دو برابر لشکر پادشاه پسیت وثانی الحال اوزن حسن بیک آق قوینلو را
بنابر قرابت با شیخ خلید پسر کشته شمشیر خود خدیجه خاتون را بعقد نکاح او در آورده پسلطان حیدر
از ان خاتون متولد کشت وچون پسلطان یعقوب بر سریر پسلطنت پدر متمکن شد وخبر فرخ پسیار
والی شیروان در حبالهٔ نکاح او بود بواسپطه رعایت خاطر خاتون منع پسلطان حیدر که برادر عمه
او بود ومرپسال بقرای حرکپس از راه شیروان میرفت نمود وپسلطان حیدر ممنوع نکشته ناوجه پسیار
در مقام محاربه ومجادله درآمد پسلطان یعقوب پسلیمان بیک پشران اوغلی را با ایپه پسلطان قاجار
بمعاونت فرخ پسیار بشیروان فرپستاد ولشکر ترا مکه پسلطان حیدر را با جمع صوفیان در طبرسران
شیروان جنانچه در ضمن قضایای پسنه ثلث وتسعین وثمانمائه مذکوره شده بقتل رسانیدند

واز و سلطان علی و پسید ابراهیم و شاه اسماعیل سپرکه از عشیره سلطان یعقوب متولد شده بودند
در صغر سن ماندند و سلطان یعقوب مرسپر را بقلعه اصطخر شیراز فرستاده محبوس نمود چون چهار
سال و نیم در قید چپس ماندند سلطان یعقوب وفات کرده زمام مهام سلطنت تراکمه بکف کفایت
رستم بیک ولد مقصود بیک در آمد ایشانرا با تمام پس عمّ اش از قلعه اصطخر بیرون آورده تمیز
تروخو آورد اتفاقا دران حین میانه رستم بیک با پسنغر بیک محاربه و مجادله اتفاق افتاده
سلطانعلی دران معرکه داد مردی و مردانگی داد رستم بیک از شجاعت و تهور سلطان علی
متوهم و مراسان گشته دفع او بدمت خود لازم و متحتم گردانید و اپه سلطان قاجار و
چپسین بیک علیخانی را بارا ده گرفتن سلطانعلی و برادران بار و سپل فرستاده سلطان علی
با ایشان در مقام مجادله در آمده دران معرکه شربت شهادت چشید و شاه اسماعیل بادار دش
فرار کرده التجا بکار کیا میرزا علی والی گیلان برد و رستم بیک چندد فعه او را از کار کیا میرزا علی
طلب داشته هر مرتبه کار کیا در تقابل معذرت گفت [illegible] زده سپاکی بعزم سلطنت تاز
گیلان بیرون آمده قشلاق در منجوان نمود و اول فصل بهار بطرف منک کول توجه نموده علیا
عشیرت اسپتا جلو در آمده موازی هفت هزار سپوار در سپر رایت او مجتمع گشته [illegible] قیون ایلی
رود خانه گرعبور نموده فرخ سپار با سیصد هزار سپوار و شش هزار پیاده در مقابل او صف آرا
گشته در میانه ایشان جنگ عظیم واقع شده فرخ سپار با اعیان شیروان دران معرکه [illegible] آمد
و شیروانشاه پسرش در کشتی نشسته بطرف گیلان رفت و شاه اسماعیل در زمستان بغعلی ولایت
شیروانرا مسخر گردانیده قشلاق در محمود آباد کرده از انجا بعزم زرم الود بیک بن یوسف بیک
بن حسن بیک توجه بجانب نخوان نموده در شرور من اعمال انجا تلاقی فریقین و قضیت جاد والوند
با اعیان ترکمان تخصیص قرجهای محمد و لطیف بیک و سپیدی غازی بیک و اولاد سلطان بیک
با هشت هزار مرد تقتل آمدند و شاه اسماعیل از انجا بدار السلطنه تبریز آمده رؤس منابر و وجوه
دنانیر را بنام نامی خود مشرف و مزین گردانیده و منصب امیر الامرائی بحسین بیک شاملو و صدارت

بقاضی شمس الدین جلایری که معلم او بود و وزارت را بامیرزکریای تبریزی تفویض فرمود
[illegible] و تسعمائه درین سال شش نفر ایلچی از پادشاهان عظام و خواقین کرام در یک روز در گاه
پادشاه بایزیدخان حاضر آمدند اول ازرای هند دوم از غزنین مصر سیم از حاکم انکروس
چهارم از قزاق له نجم از پادشاه افلاق ششم از پادشاه عجم و هم درین سنه شاه اسماعیل از تبریز
متوجه تسخیر عراق شد و سلطانمراد ولد سلطان یعقوب باموازی هفتاد هزار سپوار جرار از
قشلاق ویلکان بعزم رزم او توجه یجانب همدان نموده در ییلاق اولمه تولانغی هر دو سپاه در برابر
یکدیگر صف آراگشته بعد از مجادله و مقاتله بسیار لشکر سلطانمراد متفرق گردید و کوزل احمد
بایندوری که امیر الامرا او بود با ده هزار ترکمان تقبل آمده سلطانمراد و سپه عنان
و پیکه تگاز و بطرف شیراز نهاد و شاه اسماعیل او را حوسوم نباد او پیاخته در تعاقب او تاخت
فارس بیمه جانا پیاده فی سنه تسع و تسعمائه درین سال شاه اسماعیل در ولایت فارس قدم
نهاده در دار الملک شیراز [illegible] چهل فرمود و خطبای کازرونرا بواسپطه آنکه اهل سنت
و جماعت بودند تقبل آورده خانهای ایشانرا نهب و غارت نمود و حکومت شیراز را با لیاس بیک
المشهور بگیل سپه ذوالقدر بدستور او جاق تق داده قریب پنجاه سپال در تصرف او و اولاد
بود و بعد ازان قلعه کلکندان و قلعه فیروزکوه و قلعه اصطخر را مسخر گردانیده حسین کیای
جلایری که قبل ازین الیاس بیک ایقوت او غلی اپتا جلوی حاکم ری را بتقتل آورده بود
در قفس آهنین کرده بعد از تعذیب بسیار خود را و قفس هلاک کرد و مراد بیک جهانشاهلو
که در قفس حسین کیای بود صوفیان او را جهة عبرت کباب کرده بخوردند درین اثنا محمد حسین میرزا
ولد سلطان حسین میرزا بروالی خراسان از پدر رنجش کرده نزد شاه اسماعیل آمد و اعزاز و احترام
تمام یافت و سلطان حسین برادر کار کیا میرزا علی والی گیلان هم در خلال این احوال اعلام مبت
شاهی پسیده مقتضی المرام عودت کرد فی سنه عشر و تسعمائه درین سال شاه اسماعیل بعد از آنکه
سلطانمراد ولد سلطان یعقوب بتاخت دل از ولایت فارس برکنده بعزم رفت ییلاق و سپور

وتخت سلیمان نموده قشلاق در اصفهان کرد و ابرقوه و یزد و کرمان مسخر گشته ایالت یزد بحسین بیک
لله شاملو و کرمان بخان محمد استاجلو مقرر شد و طایفهٔ قزلباش علی رغم میرزا سلطان حسین
ولایت طبس را قتل و غارت کرده عودت نمودند فی سنهٔ احدی عشر و تسعمایه درین سال شاه اسمعیل
قشلاق در طارم قزوین نموده ارادهٔ یورش گیلان بیه پس که در تصرف امیر حسام الدین بود
کرد و آخر بشفاعت شیخ نجم گیلانی زرگر از سر آن درگذشت و درین محل جلبان بیک
خلخالی گرفتار گشته بیاسا رسید و هم در اواخر این سال میرزا سلطان حسین از دار فنا بدار بقا
رحلت نمود و او پادشاه صاحب دولت از عمر و دولت بهره مند بوده و در رعایت علما
و تربیت فضلا جد و جهد تمام مینموده و طلبه و مدرسین در زمان سلطنت او تمتعها یافته اند
و جهة ایشان در خیابان شهر هرات مدرسهٔ ساخته و عمارت پرداخته که نظیر آن در ایران و توران
بل در اکثر جهان نیست و در زمان او دوازده هزار طالب علم و شاعر در بلدهٔ هرات موجود بوده اند
و بالتمام از سرکار امرا و وزرا و پادشاه موظف و خراسان بنوعی در ایام سلطنت او معمور
و آبادان گشته که در هیچ عصر و زمان نبوده و در شهر هرات باغات و عمارات عالی ساخته
علی الخصوص باغ مراد که در مابین شهر و کازرگاه واقع است در آنجا خانهای بسیار و قصرهای
زرنگار بنا کرده و فضلاء عالیمقدار و شعراء نامدار در تعریف و توصیف عمارات او قصاید
غرا و اشعار زیبا در سلک نظم کشیده اند و چون او را میل تمام بعمارت بوده امرا و وزرا و
اعیان آن زمان جمله بساختن عمارات خوب و سراهای مرغوب اقدام میکرده اند تخصیص معمار
معدلت امیر کبیر نظام الدین علیشیر در شهر مزبور مدارس و مساجد و زوایا و دار الشفا و باغات
و عمارات ساخته که در اعصار و ازمان گوش هیچ آفریده نشنیده و میرزا سلطان حسین
در ابتداء جوانی بعضی اوقات ملازمت میرزا سلطان ابوسعید در ماوراء النهر و بعضی اوقات
خدمت میرزا ابوالقاسم بابر در خراسان مینمود و چون میرزا ابوالقاسم بابر فوت کرد و میرزا
شاه محمود ولد او و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله با یکدیگر در مقام منازعت درآمدند

میرزا جهانشاه

میرزا جهانشاه ولد قرا یوسف از عراق قصد گرفتن استراباد و میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر
عزم تسخیر خراسان کرد میرزا جهانشاه استراباد را از میرزا ابراهیم گرفته حفظ و حراست
آنجا را در عهدهٔ حسین سعدلو نمود و در آن وقت میرزا سلطان حسین بر سر حسین سعدلو رفته او را
شکست داد و استراباد را متصرف گردید و چون میرزا سلطان ابوسعید ولایت خراسان را
تحت تصرف درآورد استراباد را نیز از و انتزاع نمود و میرزا سلطان حسین قریب ده سال
در بیابانهای خوارزم و تجن و اواق بسر میبرد و با میرزا سلطان ابوسعید طریق مخالفت و منازعت میسپرد
و چون خبر قتل میرزا سلطان ابوسعید در ابیورد بدو رسید بعضی از امرا را بحفظ و حراست مشهد
مقدس و نیشابور فرستاد و خود بجانب مرو رفته از آنجا بهرات آمد و بر تخت سلطنت متمکن گشت
و در ابتداء سلطنتش چنانچه سابقا کلک سخن آرا در ضمن قضایای سنهٔ خمس و سبعین و ثمانمایه ثبت
نموده میرزا یادگار محمد بامداد و تقویت اوزن حسن در سلطنت خراسان با او منازعت کرده مدتی در
میمنه و فاریاب و صحاری بادغیس و سواحل مرغاب بسر میبرد تا یکشبی فرصت یافته از بابا اللهی
ایلغار کرده صبح را بباغ زاغان هرات رسید و میرزا یادگار محمد را در آنجا بقتل رسانیده بعد از آن
پادشاه مستقل خراسان شد و سی و هشت سال و چهار ماه باستقلال تمام پادشاهی کرد اما در آخر
عهد او شیبک خان اوزبک طمع در خراسان کرده متوجه هرات شد و میرزا سلطان حسین باراده
محاربهٔ او از هرات بیرون آمده چون چند مرحله قطع کرد میر اجل دو اسبه تاخت بر سر او آورده در
موضع بابا اللهی من اعمال بادغیس در وقت غروب آفتاب روز دوشنبه یازدهم شهر ذی حجهٔ سنهٔ
مزبوره بجوار رحمت الهی پیوست و بعد از چهار روز نعش او بهرات آورده در گنبد که جهة
مقبرهٔ خود ساخته بود دفن کردند هفتاد سال عمر یافته و در آخر عمر شش سال بمرض فالج گرفتار
بوده چنانچه در محفه نشسته سواری نمی توانست کرد و طبیعت اطفال پیدا کرده اوقات را
ببازی قوچ و خروس و کبوتر میگذرانید اما در رعایت ارباب فضل و افضال و اصحاب دانش
و کمال دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشت و از پرتو تربیت او اهل فضل و صنایع بدرجهٔ کمال و ذروهٔ استقلال

رسیده هر یک در فن خود فرید عصر و وحید دهر شدند از جمله جناب مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
و امیر علیشیر نوایی که از تربیت یافتگان آن پادشاه عالیجاه اند مصراع دو شاهد اند مرا بر ثبوت این دعوی
اما اولادش در اواخر کما ینبغی اطاعت او نمی کردند و خلافها از ایشان بظهور میرسید از جهة دولت
از آن خاندان دامن در کشید و اسامی پسران آن حضرت که در مابین عوام الناس مشهور است چهارده نفر است
۱ بدیع الزمان میرزا ۲ مظفر حسین میرزا ۳ کپک میرزا ۴ ابو المحسن میرزا ۵ محمد معصوم میرزا ۶ فرخ حسین میرزا ۷ فریدون حسین میرزا
۸ محمد حسین میرزا ۹ ابراهیم حسین میرزا ۱۰ شاه غریب میرزا ۱۱ محمد قاسم میرزا ۱۲ ابو تراب میرزا ۱۳ ابن حسین میرزا ۱۴ حیدر محمد میرزا
هفت نفر در ایام حیات پدر وفات کرده اند و هفت دیگر بعد از فوت پدر در حیات بوده اند فی سنه
اثنی عشر و تسعمائه در اوایل این سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید گورکان چون
در سرحد غزنین و کابل خبر فوت میرزا سلطان حسین را شنید و نزد او بوضوح انجامید که شیبک خان
خاطر از مهم تصرف ماوراء النهر جمع ساخته و عزم تسخیر خراسان دارد گفت اگر در ینولا احفاد و امجاد امیر
تیمور گورکان باتفاق همت بر مدافعه سپاه اوزبک مصروف ندارند و همه یکدل و یک زبان روی
بمحافظت مملکت خراسان نیاورند هر آینه اسرع الحال شیبک خان خطه خراسان را نیز مسخر خواهد ساخت
و بنیاد حیات بقیه دودمان امیر تیمور گورکان را بر انداخت بعد از تفکر بسیار خاطر بر آن قرار داد که
بدار السلطنه هرات شتابد و با اولاد میرزا سلطان حسین ملاقات نموده در باب دفع اعدا
فکر صواب اندیشد جهة امضای این عزیمت بر بارگیر تائید الهی نشسته از کابل بصوب خراسان
نهضت نمود و چون بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا این خبر بهجت اثر شنودند مراسم استقبال بجا
آورده بین الجانبین در تعظیم و اجلال کوشیدند و میرزا بابر را در منزل امیر علیشیر فرود آورده
هر یک از برادران جدا جدا بلوازم ضیافت و مهمانی قیام نمودند در خلال این احوال ایلچیان از
جانب بلخ رسیده عرضه داشتند که شیبک خان با لشکر بعدد قطرات باران بی پایان در ظاهر بلخ
فرود آمده شهر مزبور را محاصره نمود بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر
با میرزا بابر و امراء وافر تهور طریق مشاوره مسلوک داشته خاطر بر مجادله و محاربه شیبک خان

قرار دادند و قاصدان جهة اجتماع شهزادگان باطراف ممالک خراسان فرستادند و میرزا
بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا هر سه برادر بهمراهی میرزا بابر از دار السلطنه هرات
بیرون آمده چون بموضع چهل دختران بادغیس رسیدند ابو المحسن میرزا از مرو آمده بدیشان
ملحق گشت و در کنار مرغاب ابن حسین میرزا از قاین با امرا و گردنکشان خراسان بمعسکر
برادران پیوست اما کپک میرزا بخیال محال از مقر عز خود یعنی مشهد مقدسه حرکت نکرد و کسی نیز
از امرا و ارکان دولت خود بمدد برادران نفرستاد بنابرین سنگ تفرقه بر شیشه عزیمت
میرزا بدیع الزمان خورده فتور تمام در میانه جمعیت ایشان افتاد و میرزا بابر چون نفاق در میانه
برادران مشاهده نمود راه کابل پیش گرفته هر کس بمقر دولت خود عودت فرمود و هم درین سنه
شاه اسماعیل ییلاق در قیدار سلطانیه کرده قشلاق در خوی کرد و جمعی از لشکر قزلباش را بدفع صارم
کرد مامور ساخته سردار لشکر عبدی بیک شاملو و صارو علی مهردار را گردانید و ایشان در دست
دان بقتل آمده لشکر قزلباش منهزم گردید فی ثلث عشر و تسعمائه در غره محرم این سال شیبک خان
لشکر بخراسان کشیده بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا لشکر که داشتند جمع نموده بمدافعه شتافتند
و در موضع مرل من اعمال بادغیس تلاقی فریقین دست داده امیر ذو النون که امیر الامرا و حمله الملک
بدیع الزمان میرزا بود کشته شد و هر دو برادر با قبح وجهی روی در وادی فرار نهاده دیگر روی دولت
ندیدند و مظفر حسین میرزا باستراباد افتاده هم درین سال وفات یافت و بدیع الزمان میرزا
بامید حق گذاری شجاع بیک ولد امیر ذو النون والی قندهار بدان دیار رفته چون آثار بیوفایی
از و مشاهده نمود باستراباد آمد و شیبک خان بدار السلطنه هراة آمده بر تخت سلطنت
جلوس نمود و تیمور سلطان و عبید الله سلطان ولد محمود سلطان را بدفع میرزا کپک و
میرزا ابو المحسن بطرف مشهد ارسال نمود و ایشان در موضع سنگ بست که در دو فرسخی
مشهد واقع است با میرزا کپک و میرزا ابو المحسن جنگ کرده هر دو شهزاده را در آن
معرکه بعز شهادت فایز گردانیدند و بالکلیه مملکت خراسان مسخر شیبک خان گشته از تصرف

جهای پیرون رفت وهم درین سنه شاه اسماعیل بعزم تسخیر ولایت مرعش ووضع طایفهٔ ذوالقدر
نهضت نمود وچون بحوالی قیصریه رسید طایفهٔ ذوالقدر پیشخون آورده اندک دستبرد نمودند
بعد ازان بکوهپایه کشته دربرابر نیامدند وشاه اسماعیل تا تورناطاغی رفت ازانجا
عودت کرد وقلعهٔ خربرت که در تصرف طایفهٔ ذوالقدر بود مفتوح گردانیدند درین اثنا امیرخان
موصلو وایلی دیاربکر با اقوام وعشایر خود بقدم اطاعت وانقیاد پیش آمده دیاربکر را تسلیم
کماشتگان شاهی نمود وامیرخان بعنایات پادشاهانه ونوازشات چنبروانه سرفراز گشته
الکاو ولایت اورانجان ومولد میرزا بیک اپشتاجلو ارزانی داشت وازانجا عنان بکران
بجانب قشلاق خود منعطف گردانیدند وعلاالدوله بیک درغیبت شاه اسماعیل صارو قیللان
پسر خود را سپهسالار کرده بحنک خان محمد اپشتاجلو که درناحیهٔ ارزن قشلاق کرده بود فرستاد
ودرمابین ایشان محاربه ومجادله واقع گشته قاسم بیک که از کمال بهادری وشجاعت
وفرط تهور وشهامت بصارو قیللان مشهور بود دران معرکه با اعیان ذوالقدر بقتل رسیده
خان محمد سپرهای ایشان را بقصبه خوی نزد شاه اسماعیل فرستاد وهم دراواخر ایام سال
علاالدوله بیک از کمال غیرت نوبت دیگر بسپران خود کورشارخ واحمد بیک را با چهار
هزار سوار جرار نیزه گذار بدفع خان محمد بدیاربکر فرستاد وخان محمد اردوی خود را در دست
دشمن گذاشته بطرف اراطاف پیرون رفت وطایفهٔ ذوالقدر بی دغدغه بر اردوی او
بار دوی او درآمده غارت کردن آغاز نهادند درین اثنا خان محمد جون شیر ژیان با سیر
دمان از کمین بیرون آمده شمشیر براین درایشان نهاد ودر یک طرفة العین سپهران علاالدوله
را سپر بردند لشکر پانش سراسیمه طریق فرار شدند وسپرهای ایشان را پرکاه کرده بدرگاه
شاهی ارسال نمود فی سنه اربع عشر وتسعمایه درین سال شاه اسماعیل بعزم تسخیر عراق عرب
متوجه بغداد شد ودراول بایرک بیک پرناک که سلطانمراد ولد سلطان یعقوب که ازشیراز
گریخته بود وبغداد را بقلعه پناه پادشاهی برداشته بود اظهار اطاعت نموده تاج پوشید وثانیاً که شاه مرور

بغداد را رسید توهم کرد که مبادا ضرری بدو رسد وسلطانمراد را برداشته نزد علاالدوله رفت
رفت وچنین بیک لله که منصب وکالت شاهی بدو مفوض بود منقلای لشکر قزلباش گشته
داخل بغداد شده پیشکش وخطبه بنام شاهی نمود ونواب شاهی بفیضه متعاقب او بغداد درآمده در
باغ سپهر بواق نزول فرمود وبعد ازان زیارت عتبات رفته دران اثنا تاخت اعراب غزنه
کرده لشکر شرزه بلا مشارکت غیری چند صباح را هلاک نمود ومرکس خبر دیدن شیر بدو می
آورد او سیب بازین ملجام عدوانعام فرموده شهانه بکشتن شیر اقدام مینمود وایالت بغداد را
بنام بیک طالش ارزانی داشته منصب وکالت بامیر نجم وبامیر یار احمد خوزانی اصفهانی
امور وزارت وبمولانا شمس اصفهانی اشغال استیفا را مفوض گردانیدند ومدار روضه وحجاب
شده ترکان وتپت آرا موال پادشاهی کوتاه پیاخشند وبعد ازان عزیمت دیار اعراب منعطف
گردوه قهرا قسمر ولایت الیسار را مسخر گردانیدند وازراه کوهیلو بجانب وارالملک شیراز دو محرم
آمده پیرام بیک قرامانی وامیر نجم والله بیک را بتاخت الوس شاه رستم را مامور ساخت فی سنه
خمس عشر وتسعمایه وراوایل این سال شاه اسماعیل از شیراز متوجه عراق شده دران اثنا جون
قبایح اعمال قاضی محمد کاشی که صدارت با امارت جمع کرده بود برضمیر انور شاهی واضح ولاح گشت
مع ذلک عداوت امیر نجم علاوه آن گردیده در شهر صفر سنه مذکوره بقتل رسید وهم دران
جندر نوراً بدال بیک وه وه ذوالقدر که حاکم قزوین وساوغ بلاغ وری وخوار بود از امارت
معزول شد ومنصب او نزیل جان شاملو مفوض شد ومنصب صدارت را من حیث الاستقلال
بقدم سیادت عالی تبار امیر سید شریف بن مرتاج الدین علی بن میرم تضی استرابادی الاصل
شیرازی المنشاء که از نبایر امیر سید شریف علامه بود عنایت فرمود وحسین بیک لله شاملو که
مقدم امرای قزلباشیه بود معزول گشته منصب الیجه بیک سپهره جی اپشتاجلو که بجایان سلطان
ملقب بود رجوع نمود وامیر نجم وکیل در خمنه شبستر تبریز بمرض فات الجنب درگذشته منصب او را
میر یار احمد خوزانی مفوض گردانیده ملقب بنجم ثانی پیاخت وامیدی شاعر قصاید غرا بنام او

پسن پسالکی بر تخت سلطنت جلوس فرموده وسی و دو سال پادشاهی کرده و اوضاع و اطوار
چستخسنه اش بر روش صوفیه مصروف بوده و وسیت انابت بحضرت شیخ محیی الدین که والد
بقیی زمان ابوالسعود افندیست داده و با او در خلوت و اعتکاف می نشسته و اولاد نیکو نهاد
آن پادشاه مغفرت پناه بر نیوجه اند سلطان شهنشاه و سلطان احمد و سلطان سلیم
و سلطان مورقود و سلطان محمود و سلطان عبد الله و سلطان علمشاه و سلطان محمد
غیر از سلطان مورقود که ناپدید شد دیگران در وسیت سلطان سلیم خان بقتل رسیدند و نوزده
وزیر اعظم داشته که بترتیب بر مسند وزارت نشسته اند و آثار ایشان از عمارات و جوامع و مساجد
مدارس و خوانق و دور و ایا بید استیت و در اواخر سپال گذشته که امیر نجم ثانی با تفاق امراء احرا سمان
عزیمت ماوراء النهر نموده بود در اوایل این سال اظهار مرقبه الاسلام بلخ رسیده و بیست روز در آن
بلده توقف نموده از انجا میر محمد میر یوسف را که از همراه همراه آورده بود بطلب میرزا بابر بجهار
شادمان فرستاد و در ماه رجب از معبر ترمذ گذشته در موضع جلجک که آنرا در بند آهنین نیز
خوانند میانه او و میرزا بابر ملاقات اتفاق افتاد و بر فاقت یکدیگر بجانب خزار رفته آق پولاد سلطان
حاکم انجا چون تاب مقاومت نداشت با مان بیرون آمده گرفتار گردید و نهاتو تو بهادر یوز
پکی در آن قلعه پناه و مدافعه کرده با جمع کثیر از اوزبکان بقتل رسید و بعد ازان بر سر قرشی
رفته شیخم میرزا حاکم انجا در مقام ممانعت در آمده انجا را بعد از سه روز جرا قهرا مسخر گردانیدند
و جمع بسیار نوغ در خور و دو بزرگ و تاچیک و ترک ایشان نهاده بجکپس اتفاق کرده ندا از انجمله فریدرسان
و وحید دوران جامی کمالات نفسانی مولانا نبانی که بجامعیت او معلوم عنیست که چشم زمانه
دیده باشد در آن معرکه مولناک و منکامه سهمناک در وسیت جمعی سفاک بی باک بفرز شهادت فایز
گشت و زبان زده عامه خیان اسیت که در روزی که لشکر قیامت اثر قرلباش بر شهر قرشی
مستولی شد مولانا سیاهی بغل خود را پر سپک کرده بر بالای بام رفیع بر آمد و بجانب جماعه که قاصد
جان او بودند می انداخت چون یک سپک باقی ماند یکی از رجاله قرلباشیه حربه بحواله مولانا نموده مولانا

یمنه و فاریاب و مرغاب و غرچستانرا به پرام سپک قرامانلو واگذاشته عنان عزیمت بجانب
عراق منعطف گردانیدند و چون بجدود دامغان رسیدند شنیدند که قریب پانزده هزار نکلو در رویم خروج کرده
مکرر با امراء عثمانی مصاف داده و در نواحی ارزنجان قافله را تالان نموده اند و اهل ارزنجان که
زیاده از پانصد نفر بوده اند تقتل آورده فرمان فرمان جهان پیما سپت پیر و ایران ایشان نماند
کشته پیاپی را برای اقیمت فرمودند که در ملازمت ایشان باشند و قشلاق شاهی در توقاق قرار یافته
و در منزل قشلاق امیر عبد الکریم و آقا محمد روزافزون که حاکمان مازندران بودند بدرگاه شاهنشاهی آمده
سه سال مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند که دیوان همایون او انگارند و خدمت میر سید شریف از
مهم صدارت استعفا نموده بزیارت عتبات عالیات رفت و آن منصب عالی در اوایل ذی حجه
بامیر عبد الباقی مفوض گردید و در بین اثنا خبر انحراف مزاج میرزا بابر که بامداد و معاونت شاهی ماوراء النهر
استیلا یافته بود مسامع عز و جلال رسید امیر نجم ثانی به تنبیه او و تسخیر ماوراء النهر مامور شده جمع امراء احرا سمان
بتبعیت او مقرر گردید و در اواخر ذی حجه از قم متوجه آن صوب شدند و هم در این سال سلطان حمال
تحریک طایفه ینکچری و عسکر روم ایلی لشکر جمع نموده بر سر پدرش سلطان بایزید خان آمده در
جورلی نام محلی مابین پدر و پسر محاربه اتفاق افتاده شکست بر سلطان سلیم خان افتاده و از آنجا معسکر
فرار نموده در کشتی نشسته بجانب کفه رفت فی سنه ثمان عشر و تسعمائه در اوایل این سال وزرا و ارکان
دولت سلطان بایزید خان قرار بران دادند که سلطان سلیم خان را که از کفه بروم ایلی آمده و جمع کثیر
بر سر رایت خود جمع نموده و اراده آن دارد که بحیک پدر آید باستنبول آورده بسلطنت نصب نمایند
در خفیه کس بملازمت او فرستاده اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت کردند بنابرین سلطان سلیم جهان
از روم ایلی متوجه استنبول گشته در ادرنه قپوسی نزول نمود امراء و وزراء عموما باستقبال رفته
او را باعزاز و اکرام تمام بدار السلطنه آوردند و اول بیست بوسی پدر محترم خود مظفر و پیرا و از
پدر را در همان روز در محفه گذاشته بطرف ادرنه ارسال نمود و خود بجای او بر تخت سلطنت جلوس نمود
سلطان بایزید خان بعد از دو روز از کثرت غصه و غم و فقرت اندوه و الم بجوار رحمت الهی پیوست در

از غایت دهشت آن پنک را یا جناب والد شه ایران پناه پرزبانش جاری شده نظم مدد میخواهم از پیلطان کشتی
بیمین سکنیت و پشت بام وشی مصرع آلغرش در ماوراالنهر و خراسان و عراق ضرب المثل است القصه
امیر نجم ثانی بعد از قتل و غارت وحشی از انجا کوچ کرده در دو فرسخی بخارا نزول فرمود و در انجا شنید
که محمد تیمور ولد شیخ خان و ابو سعید پسر کوچکونجی سلطان مدد او و معاونت جانی پیک سلطان
و عیسد خان بخارا می آیند بنا بر علی ندا پیرام پیک قرا مانلو را با جمعی از لشکر شهامت اثر بدفع ایشان مامور
جون اوزبکان قوت مقاومت ندا شتند خود را در حصار نجد و ان انداختند و امیر نجم آنرا شیخ دیا
بقیه عسکر محاصره انجا رفت و چند روز در ظاهر آن قلعه نشسته مرجند میرزا بابر و خواجه محمود سپاهی
که از خصوصیات انجا کما ینبغی واقف بودند بمرحم گفتند که بودن در بخارا صلاح نیست قبول کرده صباح
روز سه شنبه سیم رمضان جانی پیک سلطان و عیسد خان از بخارا بیرون آمده اوزبکان هم از قلعه
بدیشان پیوسته و همان لحظه آغاز جنگ شده اول کسی که در آن معرکه کشته شد پیرام پیک قرا مانلو بود
و پیلا یرامر اکه متابعت امیر نجم تنگ داشتند عنان بصوب فرار معطوف داشته میرزا بابر را براه حصار
شادمان پیش گرفت و امیر نجم و امیر زین العابدین صفوی و پیاری بیکزاده قرلباشان قتیل و اسیر شدند
و جانی پیک سلطان متعاقب سپاه گریزان بهراة آمده در الانگ کهدستان نزول فرمود و در عقب او
عیسد خان تیر رسیده در صحرای ساقیلمان خیمه و خرگاه با وج فروه مهر و ماه برافراخت و قریب دو ماه
اوزبکان محاصره مرات پرداخته کاری نساخت و این اخبار موحش در اصفهان بمسمع شاه اسمعیل رسید
عزیمت یورش خراسان مجدد اقرار یافت در ذکر خیرات و حسنات سلطان بایزید خان علیه الرحمة الغفران
اول در بلده اماسیه جامع شریف و مدرسه لطیف و مکتب خانه و رباط و دار الضیافه و زاویه
کمال عظمت بنا کرده و باتمام رسانیده و در قصبه عثمانجق در سر رودخانه قزل ایرماغ پل نو نزده
چشمه طاق ساخته و ایضا در قصبه رکیوه بر سر رودخانه صغیره جسر مشتمل بر چهارده طاق پخته
و در ولایت صارو خان در رودخانه کودر نو نزده طاق پل دیگر بنا کرده و باتمام رسانیده و سر پله
مبلغ کلی از خزینه عامره بمقرئی زمان و مدرسان و موالی و اهالی میداده و غیر از این هر سال مبلغ ده هزار

دوم قبره بحضرت مولانا عبد الرحمن جامی و خواجگان نقشبندیخارا می فرستاده در ذکر علما و مشایخی که
معاصر سلطان بایزید علیه الرحمة اولا مولانا مصلح الدین اسپت که در اوایل قاضی روم ایلی شد و لفتر
بازگشت و طیفه اختیار کرد و دیگر مولانا محمد صاحب اسپت که در اول قاضی عسکر روم شد و آخر معزول
گشت و دیگر مولانا ابراهیم اسپت که در اوایل قاضی عسکر شده و بعد ازان مرتبه وزارت رسیده
و دیگر مولانا علاء الدین قیاری اسپت که بمنصب قضاء عسکر روم ایلی و اناطولی سه بار افتاده و دیگر
مولانا حاجی چلبی زاده امام علیست که بهزار محنت و مشقت و ملازمت قاضی عسکر اناطولی شده
و دیگر اخی زاده جعفر حلمی اسپت در مدرسه محمود پاشا مدرس شده و بصورت خط و مهارت
انشا شهرتی داشته و دیگر مولانا یوسف توقاتی اسپت مرد فاضل جامع بود و در اکثر علوم
معتبره دارد در مدرسه ثمانیه کشته و هر روز مشتاد اقچه جهة او یومیه تعین شده و دیگر مولانا
عذاری اسپت مرد عالم فاضل بوده شرح بر حاشیه مواقف نوشته و در ترکی و فارسی اشعار خوب دارد
و دیگر مولانا پسنان عجمیست که بیرونی زاده اشتهار دارد و در اوایل حال در آماسیه مدرس شده
و لفتر منصب جلیل القدر فتوی رسیده و شرح بر مواقف و حاشیه بر تجرید نوشته و دیگر مولانا
کرا اورا روم ولایت روم از موالی عظام میدانند و در اوایل قاضی اسپتنبول گشته و بعد ازان بمنصب
قضاء عسکر روم ایلی و اناطولی رسیده و دیگر مجمع الفضایل و الکمالات و مصنف الرسایل فی العبادات
کاردان ممالک ملکوت کاشف اسپرار ملک جبروت مولانا ادریس بدلیسی اسپت که شرح مناقب
آن حضرت از حیز امکان بیرون اسپت و لطافت و شرافت تصنیفاتش از نهایت تعریف فزون
و دیگر مولانا شجاع الدین کوسج اسپت که در ابتدا مدرس مدرسه ثمانیه شده و بعده بمنصب قضاء
بروسه سپر قرار گشته و دیگر مولانا عبد الرحمن اسپت که اکثر اوقات در مصاحبت پادشاه بسر برده
و حاشیه بر مطالع نوشته و بر متن و شارح اعتراض جند کرده که مقبول علما اسپت و دیگر مولانا مبارک
حلبی اسپت که خواجه پاشاه کشته و در علم عربیت و بیانات مهارت تمام داشته و نزع کوردی را
بفارسی ترجمه نموده و دیگر حکیم شاه محمد اسپت که از قزوین باسپتنبول آمده و در علم حکمت تجسیس فرمود

طبابت مهارت تمام داشته آخر طبیب پادشاه شده و دکر مولانا مظفر الدین شهاب پسیت که
در علم هیئات فی المثل مهارت بوده و دکر مولانا قطب الدین احمد بن مولانا قطب الدین
ثانی بوده و دایم الاوقات ملازمت پادشاه میرسیده و در علم طب کتاب تقسیمی ازو پیست و
آن پسلطان مکرمت نشان از اطراف و جوانب شعرا قصاید غرا بنام ایشان گفته میفرستاده
نورالدین عبدالرحمن الجامی علیه الرحمه و الغفرانه از خراسان قصاید خوب بنام ایشان کرده و
و دفتر ثالث سلسلة الذهب را که موسوم پیست بدفتر عدل تیز بنام نامی پسلطانی کرده و این چند بیت که

بوشتنشنی کتابت تلم کاشن تو شیروان کنون بوی	عدلش ارشیروان فزون بودی
تازد عوی عدل شرمنده	هبوط العز و العلی پسلطان

باز بیدلیدرم شده و دان فی پسنه تسع عشر و پسعماه در صباح روز جمعه پسیم محرم این سال سلطان
او زبکیه از سر قلعه هرات برخاسته جانی بیک پسلطان از جیحون عبور نموده اما عبید خان در حدود
مرغاب بمجرد تصور پسلطان و لد شیبک خان که عازم خراسان بود پیوپسته باتفاق بصوب مشهد مقدس
رضوی شتافته و ازم و تا پسفر این جبه اقهرا تجت تصرف درآورده و در شهر هرات چون آزوقه کم شده بود
حسین بیک لله و احمد سلطان صوفی امور غله صلاح در توقف ندیده انداه طبس و پستان اردو ساخته
و این خبر را متعصبان هرات چون خواجه ابوالوفا و غیره بمحمد تیمور پسلطان فرپستاده او را بدان شتاب
کردند محمد تیمور پسلطان این خبر را فوز عظیم دانسته بر پسیل اپستجال بدان شتافته در رباط چهان
نزول فرمود و اهل سنت و جماعت هرات جمع کثیر از شیعیان بقبل آورده آخر بسعی امیر محمد یوسف
از پسر آن معامله درگذشته و شاه اپسماعیل بعزم یورش خراسان بری آمده در موضع ضمار دس
منصب وکالت و امیرالامرائی انجام امیر عبدالباقی مفوض فرموده و از انجا بصوب طوس خراسان روان
حرکت آمده چون ییلاق کالپوش مضرب خیام عسکر همایون گردید خلیل پسلطان حاکم شیروان
تعلای روان داشته بمجرد آوازه رایات فتح پرتو عبید خان اوزبک از مشهد مقدس فرار نموده
از راه شیشتر نجار رفت و میچنین محمد تیمور پسلطان هرات را انداخته پسمت قندهار تخیت و رایات اقبال

انکا لپوش ییلاق بود و کان فرمود و چون ده و پیک مرورا انداخته گریخته بود بواپسطه عبرت
دیگران ایلباپسرزنان در پوشانیده و بر خری سوار کرده بر پسوایی تمام گردانیده برآوردند و
ایرانی هرات را تزیل خان شاملو و حکومت بلخ رامع توابع بدیو پسلطان ارجوع بدیو پسلطان رمله کرده
امیره پسلطان موصلو با ایالت و ولایت قاین سپرد افواج کشت وارد وی شاهی ییلاق باباخاکی رفته
از انجا ییلاق کهدپستان مرات معاودت نموده و معاملات خراسان را بروجه اچپن فیصل داده غنان عزیمت
بصوب اصفهان معطوف داشت فی پسنه عشر و پسعماه در روز یکپشنبه پانزدهم محرم این سال
پسلطان سلیم خان بعزم تسخیر ایران بحدود ارزنجان آمده چون این خبر را صفهان سمع شاه اپسمعیل رسید
بعزم مقابله و مجادله او متوجه آذربایجان گشته در موضع چلدران تلاقی فریقین دپست داده بعد از زار
کپسیار اکثر اعیان و امرا و لباشیه مثل امیر عبدالباقی صدر و میر سید شریف و سید محمد مکونه و خان محمد
ایرانی هرات را تزیل خان شاملو و حکومت بلخ رامع توابع بدیو پسلطان ارجوع بدیو پسلطان رمله کرده
امیره پسلطان موصلو با ایالت و ولایت قاین سپرد افواج کشت وارد وی شاهی ییلاق باباخاکی رفته
از انجا ییلاق کهدپستان مرات معاودت نموده و معاملات خراسان را بروجه اچپن فیصل داده غنان عزیمت
بصوب اصفهان معطوف داشت فی پسنه عشر و پسعماه در روز یکپشنبه پانزدهم محرم این سال
پسلطان سلیم خان بعزم تسخیر ایران بحدود ارزنجان آمده چون این خبر را صفهان سمع شاه اپسمعیل رسید
بعزم مقابله و مجادله او متوجه آذربایجان گشته در موضع چلدران تلاقی فریقین دپست داده و بعد از زار
کپسیار اکثر اعیان و امرا و لباشیه مثل امیر عبدالباقی صدر و میر سید شریف و سید محمد مکونه و خان محمد
استاجلوی والی دیار بکر و صارو پسره قورچی باشی و حسین بیک لله و پسلطان علی میرزا افشار
و پیر محمد بیک شیره چی باشی با موازی پنجزار پسوار بقبل آمده شکپست بر لشکر قزلباش افتاد و شاه اپسمعیل با
طایفه قزلباش که در خطه صفهان بهیچ جا غنان نگاه نداشت و متعاقب او پسلطان سلیم خان بلده
تبریز آمده چند روز در انجا رحل اقامت انداخت و چون قلت ماکولات بدرجه اعلی رپسیده بود و صلاح در
توقف ندیده پسلطان بدیع الزمان میرزا و لد پسلطان حسین میرزا را که شاه اپسمعیل مدرخ جبه او در تبریز
تعیین نموده بود و آن نوع پادشه زاده اوقات بفلاکت می گذرانید باغزاز و اکرام تمام برداشته
بدار پسلطنه اپستنبول عودت نمود و امکار پسلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چهار ماه در انجا بهات
رپسید و پسرش میرزا احمد زمان همراه پدر بلا رمت شاه اپسمعیل آمده بود و در حینیکه شاه اپسمعیل از تبریز
متوجه محاربه پسلطان سلیم خان گردید او با نوادر بعضی مردمان از ملازمت شاهی تخلف جسته و متوجه
اپستراباد شده انجا را بحیطه تصرف درآورده و بقایای لسکر جغتای نزد وی جمع شده خواجه مظفر تنکی
باتفاق امرا از خراسان بر پسر او آمده در صباح شنبه شانزدهم رمضان پسنه مذکوره تلاقی فریقین دپست
داد و میرزا احمد زمان غالب آمده و او منهزم از راه بیابان اپسود بطرف غرجستان رفته باتفاق

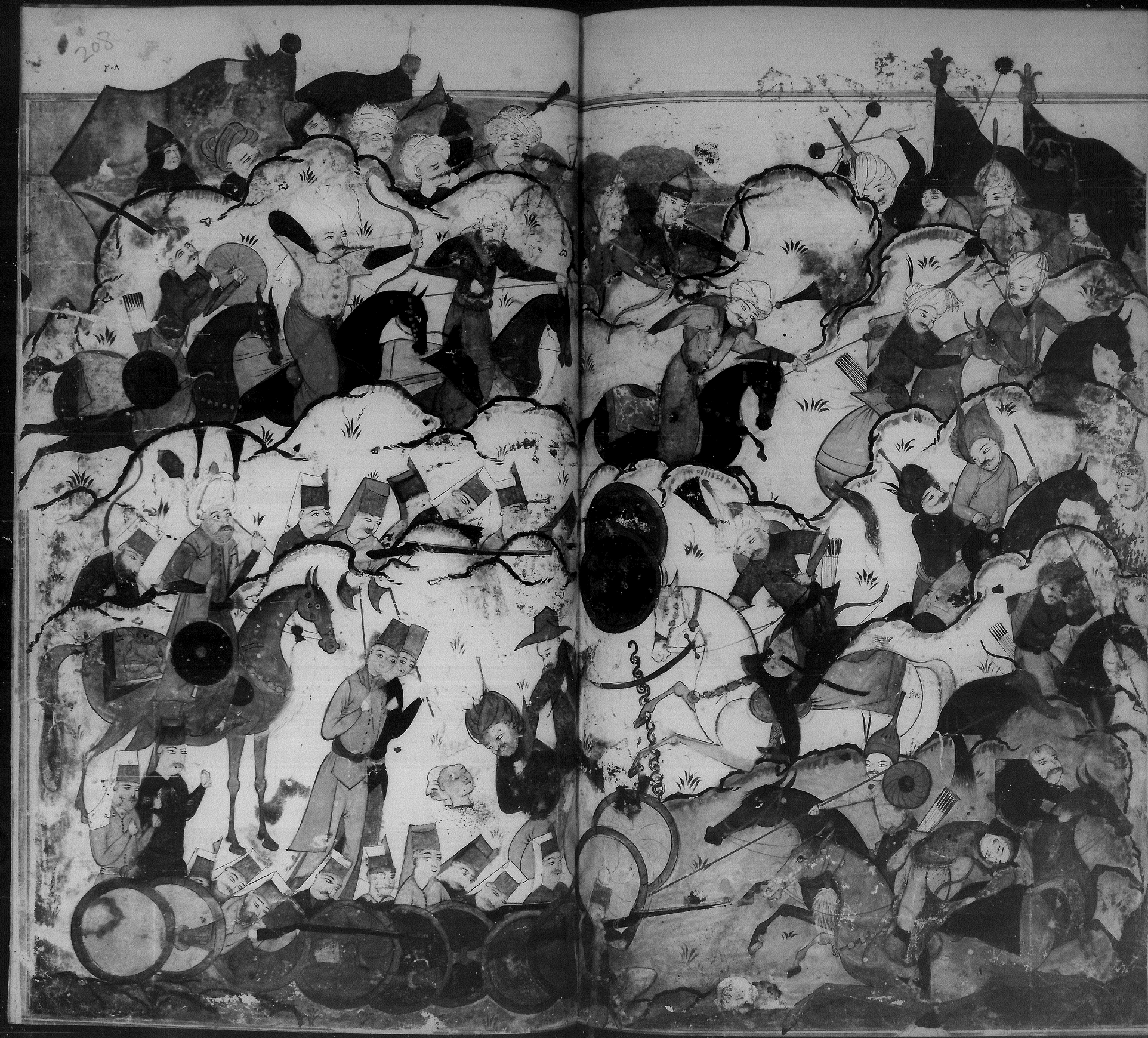

امیر اردوشاه حاکم انجا که یکی از ملازمان جد و پدرش بود متوجه تسخیر الکای بلخ گردید اتفاقا در آن
وقت دیو سلطان امیر محمد بهارلو را در بلخ بنیابت خود گذاشته بخدمت شاه اسمعیل بعراق رفته بود میرزا محمد زمان
انجا را باندک توجهی بحیز تسخیر در آورده مدت ده سال بامداد و معاونت میرزا بابر حاکم باستقلال انجا بود و آخر
در زمان میرزا همایون در معرکه شیرخان افغان در آب گنگ غرق گشت و از اولاد و نبایر میرزا سلطان حسین
کسی دیگر نمانده شعله آن دودمان بدو فرو نشست اما شاه اسمعیل بعد از رفتن سلطان سلیم خان از در خزین
بتبریز عودت کرده قشلاق در انجا فرمود و منصب امیر الامرائی را بجایان سلطان و نظارت دیوان بجناب
میرزا شاه حسین و صدارت بسید عبد الله ولد سید احمد لاله مفوض کرده بعد از چند روز سید عبد الله را
بنابر گمان تسنن معزول ساخته آن منصب بمیر جمال الدین شیرنگی عنایت نمود فی سنه احدی و عشرین و تسعمایه درین
سال سلطان سلیم خان قلعه کماخ و قلعه بایبورت را مسخر نموده علاء الدوله حاکم ذو القدر را منهزم گردانید
و علی بیک بن شهسوار بیک را بحکومت طایفه ذو القدر نصب کرده تمام آن ولایت بتصرف اولیای
دولت سلطانی در آمد و هم درین سنه امیره سلطان حاکم قاین در اردبیل بخدمت شاه اسمعیل آمده شمه از خرابی
خراسان معروض داشت و دیو سلطان نیز از بلخ آمده مؤید او سخنان گفت بناء علی هذا حکومت خراسان را
بطهماسب میرزا و منصب للگی او را بامیره سلطان داده او را ملقب بامیرخان گردانید و ایشان را
بر سبیل استعجال بجانب خراسان روان کرده قشلاق در دار السلطنه تبریز نمود فی اثنی و عشرین و تسعمایه
در اوایل این سال سلطان سلیم خان بعزم تسخیر ایران از استنبول باسکودار آمده نزول اجلال در انجا
فرمود و جناب فضایلمآبی مولانا زیرک زاده و مرده جه پاشا را بطریق رسالت نزد قانصوی والی
مصر فرستاده بعد از آن عنان یکران بجانب عربستان معطوف داشت و قانصو نیز بعزم رزم سلطان
تا نواحی حلب و البستان استقبال نموده در مرج طالق نام محل تلاقی فریقین بهم رسید و قانصو در آن معرکه کشته
گشته قلعه ملاطیه و قلعه دیودک و قلعه درنده و قلعه بهسنی و قلعه عنتاب و قلعه کوک و قلعه کاجیه و قلعه بیره جوک
بتصرف اولیای دولت سلطانی در آمد درین اثنا اجله سادات عظام و اعزه علماء کرام حلب و شام باقدام
اهتمام بعتبه بوسی سلطان گردون احتشام آمده از رؤسا اعراب مثل ابن خرقوش و ابن حیش

وابن سعید

و ابن سعید و مشایخ جبل نابلوس و بنی ابراهیم و بنی سوالم و بنی عطا و مشایخ صفد و مشایخ رمله و قدس شریف
و غزه بعز بساطبوسی سرافراز گشتند و بعد از آن سلطان عالیشان متوجه تسخیر قاهره مصر گشته در اثنای راه
قلعه صفد بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده سلطان بنفسه بزیارت قدس شریف مشرف شد
فی سنه ثلث و عشرین و تسعمایه در اوایل این سال طومان بای جرکس والی مصر که بواسطه صفت شجاعت
از حضیض امارت باوج سلطنت رسیده بود و باستقلال تمام حکومت مینمود بقیه السیف جراکس نا
کس را بسر رایت خود جمع نموده پای انحراف از جاده استقامت بدر نهاد چون اوضاع ناملایم او
معروض پایه سریر خلافت مصیر سلطانی گشت از غزه در یازده منزل بزیدانیه آمده طومان بای
تا آن موضع استقبال عساکر منصوره نموده در مقابل سلطان صف آرای گشت و اول سنان پاشا
وزیر در آن معرکه شربت شهادت چشیده بعد از آن شکست بر لشکر جراکسه افتاده طومان بای بقتل رسید
و در روز بیست و سیم محرم الحرام سنه مزبوره بلده فاخره مصر مسخر ملازمان سلطانی گشته دولت جراکسه
درین فتح منقرض گردید و ایالت مصر بخیر بیک جرکس که بقدم اطاعت پیش آمده بود مفوض گشته
موکب سلطانی از انجا بشام عودت کرده قشلاق در انجا واقع شد فی سنه اربع و عشرین و تسعمایه
درین سال سلیم خان از سفر عربستان بدار السلطنه قسطنطنیه عودت نمود و هم درین سنه شاه اسمعیل
ییلاق در سرلق نموده اغرق را مصحوب میرزا شاه حسین ببلده قم فرستاد و خود بطریق شکار بطرف
جمجال و کوه بیستون رفته از انجا بعزم قشلاق متوجه قم گشت و دورمش خان و زینل خان شاملو را بتسخیر
مازندران و رستمدار فرستاده حکام مازندران و رستمدار و هزار جریب بقدم اطاعت پیش آمدند
و در حوالی اصفهان بعز بساطبوسی شاهی فایز گشته بولایت خود عودت نمودند فی سنه خمس و عشرین و تسعمایه
درین سال منهیان اخبار تمرد و عصیان امیره دباج والی گیلان بیه پس را بسمع شاه اسمعیل رسانیده
کارکیا سلطان احمد را باتفاق حکام مازندران و رستمدار و دورمش خان و زینل خان شاملو بتسخیر
گیلان بیه پس مامور گردانید و امیره دباج سراسیمه گشته بوسیله کارکیا سلطان احمد در الکای همدان
بملازمت شاهی آمده منظور نظر عاطفت اثر شهریاری گشته ملقب بسلطان مظفر شد و هم درین سنه کارکیای

والی کیلان را بجانب بخدمت شاه اسماعیل آمد و نوازش تمام یافت در بیست و شش ربیع الاول سنه [illegible] در پیش سلطان
سلیم خان در محلی که لطرتی به روس خورد لی برقه بود مدفون گشته و بیست ازامام اضی طاعون در عالم
بسیار رخت بدار البقا کشید و وزراء اعظم ده روز نعش آن سلطان جنت مکان را نهفته داشته
سلطان سلیمان خانرا از مغنیسا آورده بر تخت سلطنت نشاندند و بعد ازان جسد مبارک را بدار السلطنه
باستنبول نقل کرده مدفون گردانیدند اولادش منحصر بسلطان سلیمان خان بوده ایام حیاتش
پنجاه و چهار سال و مدت سلطنتش هشت سال و نه ماه و ده روز بود وزراء اعظم داشته که هشت نفر بقتل رسیده و
دو نفر باجل موعود فوت کرده اند دهم در پنجه شاه اسماعیل کور سلیمان قورچی را شیراز و فرستاده او سلطان
خلیل حاکم انجارا در دیو الخانه بر سیه دوشک بقتل آورده سیه اورا باصفهان بخدمت شاهی رسانیدند و نواب شاهی
ایالت شیراز را بعلی سلطان چیچکلو تفویض کرده امراء شاملو مثل دورمش خان و زینل خانرا امیر الامرا نمودند
و امیر خان بخارا پیش از رسال نموده عنان عزیمت بطرف ییلاقات سلطانیه معطوف داشت در روز گرخرات
وحسنات سلطان سلیم خان اولا تعمیر مزار فایض الانوار پیر توحید حضرت شیخ محیی الدین العربی است
که در خاصره بلده دمشق بنا نموده و در حوالی آن مسجد جامع لطیف بنا کرده و باتمام رسانیده دو [illegible]
آبی از مسافت بعیده بمزار حضرت مولانا جلال الدین رومی علیه الرحمه آورده و شادروان عظیم
ذکر علما و مشایخی که معاصر سلطان سلیم خان بوده اند او لا مولانا صوفی چلبی است که در اوایل سلطنتی
بوده و بعد ازان بدولت قاچه وظیفه تقاعد اختیار کرده و دیگر مولانا مویدزاده عبد الرحمن است که در
هنگام سفر اعجام قاضی عسکر روم ایلی بوده و بعد ازان او نیز هر روز بدولت قاچه تقاعد اختیار کرده
و دیگر مولانا کمال پاشازاده شمس الدین افندیست که از شاگردان علماء روم است ایات مطلوب
و اشعار مرغوب دارد و در اوایل قاضی عسکر شده و آخر بطریق تقاعد مدرس مدرسه سلطان بایزید
خان گشته و دیگر مولانا حلیم چلبی قسطمونیست از معارف عدیده و اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
بهره تمام داشته و بغایت خوش محاوره و لذیذ الصحبت بوده و در اکثر اوقات بپادشاه معاشرت
می نموده و دیگر مولانا رکن الدین زیرک زاده است که در اول قاضی عسکر روم ایلی گشته و آخر بعد از تقاعد

تقاعد قبض شده و دیگر مولانا محیی الدین چلبی فناری زاده است در پیش ثمانیه شده و بعد ازان قاضی عسکر روم ایلی
گشته و از مشایخ معاصر ایشان شیخ علی الوان است که در علم ظاهر و باطن کامل بوده و در بلده ثمانیه اقامت داشته
و دیگر شیخ محمد بدلشی است که در شام پادشاه بزیارت او رفته و با او صحبتهای ممتد داشته و دیگر لامعی
چلبی است که در طریق مشایخ بی نظیر دوران و در طرز انشاء شعر فرید زمان است و تالیفات خوب بسیار
دارد وفی پنجه پسیع و عشرین و تسعمایه در سرپل جان بردی نام شخصی از امراء جراکسه در مصر ملکی گشته طرفه عصیانی
پیش گرفت سلطان سلیمان خان فرهاد پاشا وزیر سپه دار نموده بدفع او فرستاده و در نواحی شام در مرج
قرقیسیا جنگ واقع شده جراکسه منهزم گردیده و جان بردی در آن معرکه بقتل رسیده سپه او را بدرگاه پادشاهی
ارسال نمود و هم در سرپل شاه اسماعیل و سلطان رومولو را سپه دار نموده بتسخیر ولایت کرجستان فرستاده
و حکام کرجستان الموند داود و غرغره بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده با پیلکات و تحف و هدایا درگاه
شاهی آمده جزیه و خراج قبول کردند و هم در نوزدهم شهر جمادی الثانی این سال عیسه خان اوزبک محاصره
[illegible] و در روز جمعه دوم رجب بارالنهر معاودت نموده و امیر خان موصلو حاکم هرات بنا بر کدورتی
که از ضمیر محمد میرزا بیوسف در دل داشت وی را بموافقت میرزا بابر متهم پنداشته در روز سه شنبه ششم رجب
مقید کرده و بقلعه اختیار الدین فرستاده و در روز دیگر آن سید فاضل عالیشان را بقتل رسانیده
چون این خبر وحشت اثر بدولتخانه شاهی رسید شعله غضب او زبانه کشیده امیر خانرا از حکومت انجا معزول
کرده ایالت انجارا بدورمش خان شاملو مفوض گردانیده و شیخشاه و الی شیروان در ییلاق سپندار آنجا
بخدمت شاهی آمده اعزاز و احترام تمام یافته مقتضی المرام عودت کرد و در اواخر این سال سلطان سلیمان خان
بعزم تسخیر ولایت اکفر و پیرو انه کشته فتح قلعه کورولق و قلعه رمس و قلعه اپسلامی و قلعه کونک و قلعه
اسی را مقرر گردانیده تاخت ولایت خرزات و پستاده اسر بسیار آورد و هم در پنجه اسکندر نام
مفسدی که در پیش خروج کرده حکام آن دیار را برانداخت و او را نیز بعد از اندک زمانی مرد و اش بقتل آورده
و چون آن دیار از وجود حاکمی بالاستقلال خالی ماند سلطان سلیمان خان رستم پاشا بدانجا فرستاده و او
آن دیار را ضبط کرده خطبه بنام نامی سلطانی خواند و هم درین پنجه شهزاده سلطان محمود و سلطان احمد

پیلطان سلیمانخان بعزم قشلاق باپستنول عودت کرد فی سنه ثمان وعشر وتسعمایه وراوایل این سال پیلطان
سلیمان خان بعزم تسخیر بعضی بلاد فرنگستان از استنبول نزول اجلال باسکوداربرده ازانجا متوجه اوجی شد
واولا شروع درمحاصره قلعه کموان مرتبت انجا کرد ودیم درین سنه شاه اسپاعیل قشلاق درسبزوار نموده ملاق
درسپهند کرد وشهزاده طهماسب ازخراسان بملازمت پدر بزرگوار رسیده اونیز بدیدار فرزند وحفید نائل وفور
وخوشحال گشت وامیرخان مذکور صعب کرفتار شده درشب یکشنبه دوازدیم شعبان بعالم جاوید رفت
فی سنه تسع وعشر وتسعمایه پیلطان سلیمان خان بعد ازانکه چهار ماه محاصره قلعه رودس نموده دراوایل این سال

مسخر گشت خبایج یکی ازفضلای عجمی کو مظم — پادشاه جهان سلیمان خان — که قرینش شد بیت عون له
فتح رودس چو کردان شه دین — کار کفار کرد جمله تباه — گفت هاتف برای آن تاریخ
یفرح المومنون بنصر الله — وچند قلعه دیکر ازولایت مزبوره بمیسخر ملازمان پیلطانی کردید وبدو مشهور

اوغلی ذوالقدر اظهار عصیان نموده فرهاد پاشای وزیر بسپراو رفته اورا بقتل آورده سپراو بدرکاه عالمیان
فرستاد ودیم درین سنه کاشف شرفیه مصر حاکم نام حرکس باتفاق کاشف ریسال طرق عصیان پیش کرفته
مصطفی باشا وزیر که درمحافظه مصر بود لشکر بسپرآنان فرستاد ودرمابین ایشان جنک عظیم واقع شده
آخرالامر سپرهای ایشان زبریده بدرکاه پیلطانی ارسال نمود ودیم درین سال شاه اسپاعیل قشلاق درسبزوار کرده
تهمتاشاه قلی عم پسر ابوسپطه عداوتی که امیرزا شاه حسین وزیر داشت دراول شب که امیرزا از حضرت
شاه بیرون می آید از عقب سپراو درآمده خنجر درمیانه کتف اوزده فریاد میکند که فرمان شاه است که
قورچیان عظام کار این حرام زاده را باتمام رسانند قورچیان هجوم کرده درحوالی هشت بهشت ترازاورا
پاره پاره ساختند ومتهمتاشاه قلی فرار کرده بعد ازچند روز مدست آمده درعرض این امر شنیع بقتل رسید
چنانچه پیلطان سلیمان خان جلوکه امیرالامرا شاهی بود فوت کرده منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد مفوض
کردید فی سنه تسع وتسعمایه درنهم جمادی الاول این سال شاه اسپاعیل از قشلاق نخجوان بعزم شکار اسپ صحرای
بجانب سکی رفته بار دیکر عودت کرده بیلاق درسولان نمود ودرین کام ماهپر بعد ازز یارت آباد واجداد
خود متوجه قشلاق تبریز کشته چون بکرروه صیان تابع سپراب رسید مزاج همایون انحراف پیدا کرده بیست

تتمه روی نهضه اطبا اندرو امر استعلاج کوتاه کردید ودرصباح روز دوشنبه نوزدیم رجب ازین جهان فانی

عالم جاودانی چلت فرمود ونعشم — شاهی که خورشید جهان کشت مهس — زدود غبار ظلم ازروی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کس — ارچرخ ودین طلب جوسد چرخ ودس — شهزاده طهماسب درسین

یازده پیلکی مودکاب پدر حاضر بود برتخت سلطنت جلوس نمود وچه مبارک جلوسی که قرب بدو قرن سلطنت ها استقلال کرده
ولوات باپیغاوتش درشهرها واصفهان درصباح چهارشنبه بیست وششم ذی حجه سنه تسع عشر وتسعمایه طالعی

حمل ودرآن تاریخ نوار دیست نظم — جوورملک وجود آمد برآمد — تاریخ آفتاب عالم افروز
وجلوس همایونش درروز دوشنبه نوزدیم رجب سنه ثلثین وتسعمایه مواقی محمل نظم — طهماسب شاه عالم کرنصره آمد
جاوید شاه غازی بر تخت زر کرفتی — خای پدر کرفتی کروی جهان منخم — تاریخ سلطنت شد جلوس پدر کرفتی

والقصه طل همواقی تاریخ جلوس این بیست القصه اردوی سپهر اساتدجون ماذکر یوه صیان متوجه بیلاق شهند کردید
بصوب آبادی ولباسیه جواجه جلال الدین محمود وزیر وخواجه ادهم منشی ماپیار رسیده قاضی جهان قزوینی
کوازاجلهٔ اوتاد عالم بود بامیر جمال الدین شبرکی اسپتر آبادی شهرت یکی شدو بعد ازوفات
شاه اسپاعیل مرحوم پیلطان جانشین پیلطان که بجای پدر امیرالامرا بود وفات کرده عش مصطفی که
پیلطان اشتهار داشت بوکالت بادیو پیلطان رومللو شهرت کردند فی سنه احدی وثلثین وتسعمایه
درین سال پیلطان سلیمان خان باستقلال تمام ورود ارالسلطنه استنبول اوقات فرخنده سپاهات عیش و
واعشت مصروف داشت وشاه طهماسب قشلاق درتبریز ویلاق درسپهند کرده دیو پیلطان رومللو
که بهانه آوازه کاسب بخجوانیان رفته بود بوسپطه واسطه که ازامرای اسپتا جلو پیدا کرده بود بعراق آمد
ودرانجا خطاب امیرالامرا یافته بالباسیه مثل حاجا پیلطان انکلوی والی اصفهان وعلی پیلطان ذوالقدر حاکم شیراز ودراه
پیلطان انکلوی والی همدان وبرون پیلطان انکلوی حاکم مشهد بانجود متفق سپاهیه بتبریز عودت کرده وکیک
پیلطان یزدانی مصلحت وقت نمرا مذکور رانا متر کمان کندی استقبال کرده باتفاق متوجه درکاه شاه
شده وفرزندان بشرف پای بوس رسیدند وبعد ازدو روز قاریجه سپک اسپتا جلو وناربن سپک قاجار

بقتل آمده قاضی جهان از وزارت معزول گردیده در قلعه لوری محبوس شد و منصب وزارت [illegible]
مفوض گردید و چون کپک سلطان اپستاجلو بر قشقه و فیاد امراء واقف شد بهانه غزای گرجستان خود از
درگاه شاهی دور انداخته جوهای سلطان انکلو بجای او نشسته بر نشان مهر زد و دور شتخان والی خراسان
هم در ین سال فوت شد فی سنه اثنی و ثلثین و تسعماء در ین سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت انکوریس
از اسپستبنول بیرون آمده قلعه وینک را و قلعه اشروار آوین و قلعه ایلوق را که در رضیاچخ سلوفری بر سمکرو
جبرا قهرا مسخر گردانیدند و قلعه اوسیک که در سپاچل رود خانه نطونه واقع شده او نیز مفتوح گشت و بر سپر رود خانه
در اوه جسری از کشتیها ترتیب داده بجانب بدون عبور نمود و قلعه دراجه و قلعه غراغو و قلعه ترقاص و
قلعه دلمر و حصه و قلعه بوکاسی و قلعه صوبین و قلعه ولتوار و قلعه دار وار را بی خبر تسخیر در آورد و قوال انکوریس
بعزم مقابله و مجادله سلطانی با جمع کثیر از کفار خاچپار در حرکت آمده در صحرای مهاچ ملاقی و قریبین بیست و دو
جنگ عظیم واقع شد عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت سلطان غازی وزیده قوال از هیبت سلطان غازی و زیدن قوال از خیم خود ده عنان
معرکه برتافت قضارا در محل عبور ایشان کل ولای سپیار بوده قوال از اسپ افتاده از هجوم لشکر نصرت اثر در میان
کل ولای پایال خواص و عوام شد و حوادث روزگار او را لگدکوب خواری ساخته روی ابر البوار کرده و دست و
از و اثری ندیدند و بعد ازین فتح نامدار قلعه بدون که دار الملک انکوریس بود با مضافات و منسوبات تحت تصرف
کماشتگان سلطانی در آمده اردوی کیهان پوی سپالم و غالم بمستقر جاه و جلال عودت کرد و هم در ین سنه در
کپک سلطان امراء را و ملوک را تکلو الکای او را تغییر داده بتاریخ کپک سلطان باراده مجادله و محاربه با شاهقلی
ولد خان محمد و منشا سلطان شیخلو و بدر بیک شرفلو و کرد بیک شرفلو و سایر امراء اپستاجلو را بر سر خود جمع
متوجه خلخال شد و دیو سلطان باتفاق امراء تکلو بدفع ایشان عزیمت خلخال کرده در حاشت چهارم شعبان در
موضع سکسنجک در برابر یکدیگر صف آرا گشته از امراء تکلو قراجه سلطان و برون سلطان بقتل آمدند امرای
بطایفه اپستاجلو افتاده فرار کرده بجانب طارم و شندو و رانجانیز توقف نکرده التجا بوالی رشت بردند
و عبد الله خان اپستاجلو باتفاق احمد بیک صوفی اوغلی و قاضی جهان بی زیاطهار مخالفت تکلو کرده آخر سلک
جمعیت ایشان از هم گسسته قاضی جهان بطرف گیلان رفته عبد الله خان و امراء دیگر بجانب خوار و سمنان توجه نمودند

و هم چنین دیگر امراء اپستاجلو اتفاق کرده در خمزه ویل طارم با امراء تکلو مقابل گشته مثل کرت اول تاب مقاومت
نیاورده فرار نموده بگیلان و رشت عودت کردند و دران سرپستان شاه طهماسب قشلاق در قزوین
اختیار کرد فی سنه ثلث و ثلثین و تسعماء در ین سال فوالنون اوغلی و القدر طرفین عصیان با سلطان سلیمان خان
هش کرده در آن مملکت فیاد و پیکار کرده و بعزم دیار و لباش متوجه ارض روم گشته یعقوب پاشا امیر آل
روم ایلی از عقب او در آمده در موضع ماسیر او را بقتل رسانیده سر او را با پستانه سلیمانی فرستاده و هم در ین سال
قلندر شاه نام شخصی از اولاد حاجی بکتاش دعوی سلطنت و خروج کرده جمع کثیر بدو متفق شدند از ایشم پاشا
وزیر اعظم با قوی خلقی بسر او رفته او را بقتل رسانیدند و هم در ین سنه شاه طهماسب بعزم یورش خراسیان تا
ساوغ بلاغ رفته امراء اپستاجلو که در گیلان بودند بار و پیل آمده با دیو خان سلطان حاکم ایجا بقتل آوردند
و از انجا بجانب نخجوان و چخر سعد روانه شده اردوی دیو سلطان را نهب و غارت کردند چون اخبار در سراوغ
بلاغ مسموع شاهی شد دیو سلطان و جوهای سلطان را مشمر آور خان فرستاده و در اربه جایی شروز من اعمال
نخجوان در میان ایشان جنگ واقع شده کبک سلطان زخم تفنگ بر خاک بوار افتاد و امراء از انجا عودت کرده
در ییلاق نوز لدره سلطانیه بعز عتبه بوسی شاهی مشرف شدند چون خیمه این فیاد و سبب نفاق و طرح الاف
قرا لباش دیو سلطان بود شاه طهماسب راجوهای سلطان ان داشت که چون دیو سلطان بدیوان در آید
او را بزخم تیر بر خاک هلاک افکند و بکوید هر کس دولتخواه همیشه است او را بقتل آورد و قضارا تیر تدبیر موافق تقدیر
افتاده بمجرد در آمدن دیو سلطان بدیوان تیری از شست شاه جدا گشته تا پیوفار در سینه او نشست و بعد از ان
الکان دولت قاهره او را بضرب شمشیر و خنجر پاره پاره کردند و نواب شاهی ایالت او را باحکومت روملو سلیمان بیک
روملو که از عمده آغایان دیو سلطان بود عنایت نمود و هم درین سنه اخی سلطان تکلو و دمرهی سلطان
شاملو در ظاهر سلطانیه با جمعی از بیک محاربه نموده بقتل آمدند و حکومت اخی سلطان بمحمد بیک شرف اوغلی
تویکلی از ملازمان جوهای سلطان بود مفوض گردیده ملقب بسلطانی شد و قشلاق شاهی در قزوین اتفاق افتاد
فی سنه اربع و ثلثین و تسعماء در ین سال فرمان فرمای جهان پادشاه سلیمان خان باطمینان قلب
و فراغت خاطر بعیش و خرمی و فراغت و تنعم بهار و زمستان اوقات فرخنده سپاعات در دار الملک

قپسط نظیه یکه زاینده و آباد انی ملک و معموری ولایت بر مطمح نظر همت گردانیده و در روز چهارشنبه نوزدهم
ایرسال شاه طهماسب از قشلاق قزوین متوجه ییلاق خرقان گشته زینل خان شاملو که از عظماء امرا
قیلباشیه بود و حکومت قزوین و مرات و اسپسرا باو کرده در ییلاق فیروزکوه نشیمن نشیمن بود در ینش بهاو
اوزبک ایلغار بر سپراو آورده باجبکر که سپلطان شاملوی و الی پیشین وار و مصطفی سپلطان اف از حکام
ساوه ایشان را بقتل آورده و چون این خبر بمسامع جلال شاه طهماسب رسید کوچ بر کوچ متوجه خراسان شده
چوها سپلطان لکلو از سپلطانی میدان و امغان از عقب رنجش بها و ایلغار کرده او را در ورمن ملحق
و امغان کرفته بقتل آورده و سپراو را بخدمت شاهی ارسال نمود و رایات شاهی بعزم خراسان روان شده
صحاری ولایت جام معسکر همایون کردید و هم در چهارم ماه رمضان این سال ذوالفقار بیک بن
علی بیک که بخجو سپلطان اشتهار داشت و دران وقت حاکم کلات بود بر سپراو ابراهیم خان عم کرد
زمان بعطبت مرحوم تهمتر با موازی ده هزار سپوار حصار از حجر کذار در صحرای ماهی دشت نشیمن بود ایلغار
در محل ظهر که مردمان بواسپط شدت کرما در منازل خود بر بستر استراحت غنوده بودند باسعید کس بر
ایشان رسیده و ایراهیم خانرا با چند نفر از مخصوصان بقتل آورده متصدی امر حکومت کشته
راست اقتدار باوج فروه مهر و ماه رسانیده و بنی اعمامش که هریک والی یکی از ولایات بغداد و
تاب مقاومت او نیاورده شکسته رکاب و کسسته عنان خود را از صحرای ماهی دشت در
قلعه بغداد انداختند و ذوالفقار بیک بعد از تغلب حکومت و تصرف اموال و جهات عمش
تمام در ظاهر قلعه بغداد نزول کرده بنی اعمامش را محاصره نمود و چون ایام محاصره بطول انجامید
مصلحون در میانه افتاده قرار بدان دادند که ذوالفقار متعرض جان بنی عمان ایشان قلعه را تسلیم نمایند
متحصنان که معصوم بیک بن امیرخان بود بانی عمان پیرون آمده باذوالفقار ملاقی شدند همان بود و او را با
بنی عمانش که قریب بیست نفر بودند بقتل آورده دو دوازده دوان ایشان را دروازه ابراهیم خان ملک قاسم نام پسری او را بنیابت
مهردار بی در رجوع شده بود دروازه امیرخان محمدی بیک نام پسری دوساله که ذوالفقار بیک بتربیتش شاه طهماسب بود و با برادرش در ارد
بودند در قید حیات ماندند و دیکر اولاد و کور ازان خانواده زنده نکذاشت

در غره جمیدالاول این سال ذوالقدر الملک و نجه بارا وه تسخیر ولایت انکرو پس پیرون آمده
قلعه بدون را محاصره نموده و سپلطان سلیمان خان بحمیه دفع او از استنبول بجانب
انکرو پس نهضت نموده مقتضی المرام مستقر جاه و جلال عودت فرمود و هم درین سنه
عبیدخان با سپاه ازبکیه و قزلباشیه و ترکمانیه بعزم رزم شاه طهماسب و تسخیر ولایت خراسان از
ماوراءالنهر توجه نمود و شاه طهماسب نیز بعزم مقابله و مقاتله ایشان عنان بکیران بطرف خراسان
معطوف داشته چون بولایت جام رسید در قریه عیمر آباد در روز شنبه یازدهم محرم سنه
مزبوره تلاقی فریقین دست داده مردو کروه در مقابل یکدیکر صف آرا کشتند اولا سپکست بر
یمین و سپار لشکر قزلباش افتاده چوها سپلطان و امرا افشار سپالک طریق فرار شدند و ازبکان
ایشان را تعاقب نموده عبیدخان با معدودی چند در معرکه ماند و چون کرد سپاه را رزمجواه فرو نشست
طائفه قزلباشیه مشاهده کردند که اوزبکان از عقب لشکر رفته اند و عبیدخان با شمه قلیل در
برابر جمع کثیر قزلباشیه پیتاوه پیکبار حمله آورده عبیدخانرا از جای خود برکندند و قورچی از
قورچیان شاه بعبیدخان رسیده شمشیر مغفر او زده ندانسته از و در کذشت و سپار حوران
دیکر جماعه اوزبکیه را تا سپفید کوه تعاقب نموده برکشتند اما عبیدخانرا و بن قلیج بهادر و
دیکر ملازمان او پا جهان اوزبک از معرکه پیرون برده تا مرو و در بیسج جانپناه دند و چون این
فتح نامدار شاه طهماسب را روی نمود مدت یکماه در الکای شقنابا دجام که مشهور سپت بصید و عش
توقف فرموده انکاه بجانب عراق نهضت نموده و درین زمستان در بلده قم قشلاق فرموده
اول بهار بدفع ذوالفقار که کار و بار او بسر حد عصیان رسیده بود و دعوی سپلطنت می کرد
عنان عزیمت بطرف بغداد معطوف داشته چون رسیدن بدانجا طایفه قزلباش قلعه بغداد را
مرکز وار در میان کرفته چون چند روز ایام محاصره امتداد یافت عسکر قزلباشیه بواسپط شدت کرما
مضطرب کشته امرا و ارکان دولت شاهی حرکت بر سپکون ترجیح داده قرار بران شد که محاصره
قلعه را بفصل ما پیروز زمستان انداخته فرو از سپر قلعه برخاسته روانه شوند درین اثنا علی بیک

پنجره صوفی خلیل که از اعیان و معتمدان ذوالفقار بود و آن شب باو بیست نفر از متعلقان خود و طایفه
ذوالفقار مبادرت نمود با برادرش احمد بیک اتفاق کرده ذوالفقار را در خواب غفلت کرده
سرش را از تن جدا کرد و ابواب قلعه بغداد را مفتوح گردانیده بخدمت شاه طهماسب آمد و طرف
تر اکمه بقدم اطاعت پیش آمده معدود چند از اتباع ذوالفقار فرار کرده بدر رفتند و حکومت
بغداد و بیگلربیگی خان شرف الدین اوغلی تکلو مفوض شده در وقت معاودت علی بیک ولد ملک بیک
خوبی که بشجاعت علی اشتهار داشت در حبس فارسیین از بهر عراق سپاه سپار شد فی سنه تسع و تسعین
درین پایل زور و غلبه سلطان سلیمان خان قلعه بدون و بتاق حصاری را مسخر گردانیده عنان عزیمت
بطرف قلعه شیخ معطوف داشت و قراول نخ که از طایفه نجه بود از دار الملک خوی روان آمده
محافظه قلعه نخ که تحکماه او بود در عهده اهتمام بعضی دمان نموده خود بطرفی از اطراف رفت
و چون محاصره قلعه نخ که از جمله تمنعات بود و شط دونه بطبق خندق او را احاطه کرده پانزده
روز امتداد یافت آثار تغلب و تصرف و استیلا از هیچ طرف بظهور نپیوست و از جموع کفار
بر عساکر نصرت شعار شک شد و علامت لشکر بر دوش ما بظهور آمد ما بیضه و بیرق
نموده قاسم بیوده نام شخصی را با موازی دوازده نفر سپاهی روم ایلی بنهب و غارت ولایت نخ
مامور گردانیدند و خود بدار الملک قپطنیه عودت نمود و هم درین پنه امرای اچماچلو مثل
بدرخان شرفلو و منشا سلطان شیخلر و حمزه سلطان المشهور بقاچاق که در گیلان پنه پس طلاعت
سلطان مطفر اختیار کرده بودند با پشتمالت جوها سلطان در شرف آباد قزوین بملازمت
شاه طهماسب آمده بعز سپاه طبوس پیرافراز شدند و هر یک فراخور حال خود رعایت یافته نشان
الکا و منصب تعین شد و میر قوام الدین حسین صدر شبستری وفات یافته منصب صدارت
بامیر غیاث الدین منصور مفوض گشت که باتفاق امیر نعمت الله دوران امور دخل نماید و رایات
شاهی بدفع اوزبک متوجه خراسان شده سلطانعلیخان اوزبکیه که در مرو جمعیت نموده بود سکنار
ویران شده ماورا النهر رفتند و حکومت هراة میرزا میرزا علی بیگ اوغازی خان تکلو مفوض گشته

اردوی شاهی از راه طبس بعراق معاودت نموده قشلاق در اصفهان کرد فی سنه سبع و ثلثین و تسعمایه
در اوایل این پایل سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت نخجوان از استنبول بیرون آمده نزول
در جغلو نیکار نموده و هم درین پنه اولمه تکلو در تبریز بمفت منزار کس بهم رسانیده اراده نمود
که بخدمت شاه طهماسب آمده بجای جوها سلطان وکیل شود و شاه مزبور از غرور او واقف
گشته با یغاربر سپاه او روان شد و او از شاه طهماسب روگردان شده اظهار اطاعت
باستانه سلطان سلیمان خان کرد و جنابجه سپاه بقدر صحیفه جهارم پرتو اندیشه بران تافته هاشم جان
حاکم بدلیس منازعت نموده طالب حکومت بدلیس شد و هم در آواخر این پایل میرزا بابر
بن میرزا شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید کورکان که پادشاه باستقلال هندوستان و غزنین و کابل
و قندهار و مرغات یافت و در اوایل دولت شش میرزا همایون بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس فرموده
فی سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه درین پایل سلطان سلیمان خان ولایت مدلیس را بطرق بکلربیگی باو
تفویض نموده و جنابجه سپاه بقلع قوم کلک بلاغت اشتمال شده اولمه باتفاق میرمیران مرعش
و ذوالقدر قلعه بدلیس آمده محاصره نمود و شرف خان حاکم انجا التجا بدرگاه شاه طهماسب برده
شاه مزبور بواسطه رعایت خاطر او باخلاط آمده فیل تعقیب او اولمه از پیش قلعه برخاسته
در ارزنجان شاه طهماسب تبریز آمده قشلاق در انجا نمود و هم در اواخر این پایل خبر محاصره
عبید خان اوزبک بهرام میرزا در شهر سرات بسمع شاه طهماسب رسیده متوجه خراسان شد
فی سنه تسع و ثلثین و تسعمایه در اوایل این پایل سلطان سلیمان خان در پیش قلعه کوغنیک نزول
نموده محمد قلی آن قلعه را عنوه تصرف آثار نجوب بر کرده و اهالیه قلعه بجان امان طلبیده قلعه را
تسلیم کماشتگان سلطانی نمودند و هم درین پنه قلعه قوین و قلعه مابود جه و قلعه بیه سکوار و
قلعه بزرنجه و قلعه دراقان و قلعه باشکرد و قلعه قمصوار و قلعه شورپل و قلعه سپوه و پای طاعت
مسخر سلطانی گردید و ولایت نخجوان را نهب و غارت کرده بلاوه و قصبات آن دیار را
بسوخت و غلامان و کنیزان مشکل حیچ آورده اموال و خزاین و اسباب و دفاین قزلباشان

ذوالقدر ارزانی داشت فی سنه اربعین و تسع مایه در این سال شرف خان حاکم بدلیس
بقتل رسید و اولمه تکلو خبر او را باستنبول فرستاد و سلطان سلیمان خان ابراهیم پاشا وزیر
اعظم را تجهیز لشکر اولمه سردار ساخته به تسخیر آذربایجان مامور گردانید و ابراهیم پاشا
حلب آمده قشلاق در انجا فرمود و هم در این سنه شاه طهماسب هنوز در مشهد مقدسه
رضویه بود که خبر قتل شرف خان و آمدن اولمه و ابراهیم پاشا بآذربایجان بدو رسید
و بنا بر اینکه بر سبیل استعجال متوجه عراق و آذربایجان گردید فی سنه احدی و اربعین و تسعمایه در این
سال سلطان سلیمان خان بامداد و معاونت ابراهیم پاشا وزیر که متعاقب گردید خبر منهزم
گشتن شاه طهماسب از خراسان عودت کرده متوجه آذربایجان است از اسبول بیرون آمده
در تاریخ بیست و نهم ربیع الاول همین سال که صد و بیست روز از تاریخ بیرون آمدنش منقضی
شده بود ترول در سیلاق اوجان آذربایجان نموده ابراهیم پاشا و وزیر با رکابان و اعیان
بخصوص برفاقت سلطان مظفر والی کیلان به بس که در انولا در تبریز با موازی پنجهزار سوار
و پیاده بخدمت او آمده بود بغایت بساط بوس سلیمانی مفتخر و سرافراز شد و شاه طهماسب
محمد قلی خلیفه شاملو که با و غلی خلیفه اشتهار داشت و منتش سلطان استاجلو را جهت روانه
آذربایجان کرد امیده خود در عرض بیست و یکروز متعاقب ایشان بکوک کبندری رسید
و در انجا چند روز بواسطه کوفت الاغان توقف نموده القاس میرزا و بهرام میرزا و حسین
جان شاملو و غازی خان تکلو و مهر سلطان و سلیمان سلطان روملو و ملک بیک خوئی را
برسبیل منقلای روانه آذربایجان ساخت و متعاقب ایشان روان گردیده و اغرق را در
قزوین گذاشته قراآغاج ابهر قزوین را منزل گزید در انجا از امرای منقلا خبر رسید که
سلطان سلیمان خان از عقب ابراهیم پاشا به تبریز آمده شاه طهماسب از انجا روانه بیه
شد مذکور در آن حین زیاده از هفتهزار قزلباش در رکاب شاهی حاضر نبود و بتعداد اسباب
کاری کرده سه هزار اسب که بقدر رقوت سواری داشت در اردوی شاهی موجود نبود

ومواشی و مراعی پیکران بدستور عیسا کرکرون توان در آمده در هنگام عودت الجیان اردوی
الجیان و منجه آمده بود عدیده پیال قبول خراج و جزیه نموده الجیان در قشلاق آقیه و احمد
پاشاوزیر که با هشتاد قدر عه پیشقر و یار فته بود و ح[illegible] در راه و [illegible]
و قزلباشان در کشتی نشسته اورا محاصره نموده بودند گروه مقتضی المرام عودت فرمودند
پیه شنبه چهار دهم شعبان این پیال قمش اوغلان اوزبک بر سبیل ایلغار بولایت ری
آمده اردوی محمد خان ذوالقدر او غلی که حاکم اسپیرام بود و در این چین و جرجین خوزه
بلاغ نشیمنه نهب و غارت کردند چنانچه محمد خان بر اسپ بی زین سوار گشته نیم جان
که سپلامت بیرون برد و هم در این پنه شاه طهماسب القاس میرزا و برادر خود را بالک
و استه بدر خان استاجلو را لله او گردانید و محمود بیک ذوالقدر مهردار و بیشکار قش
انداختن در میدان صاحب آباد قزوین از اسپ افتاده گردنش بشکست و منصب مهردار
بشاه قلی خلیفه ذوالقدر عنایت گشت و ایالت تبریز و محافظت آذربایجان را در عهده
موسی سلطان موصلو کرده بطرق استعجال بجهت دفع اوزبکیه متوجه خراسان شد و اورا
باور النهر رفت قشلاق شاهی در سراب واقع شده شاه مزبور بازاده رفتن ما وراء النهر
چهل روز در الانک کهمد پستان توقف نمود تا شبی حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب را در
در خواب دید که میگوید بدانجا بنب آب مرو که مهم تو در این طرف است و از منهای تو به گزده حق در
ترکمانزا که از اولاد شیخ حیدر سپت رعایت بکن چون از خواب بیدار شد توجه بجانب مشهد منور
مطهر امام رضا علیه التحیه والثنا کرده بزیارت روضه رضویه آن حضرت مشرف شد
توبه کرده بنوعی در منع منهای و ملاهی اقدام نمود که خواجه شاه علی وزیر قورچیان که از جمله اکابر ان
ان آستان بود با محمود بیک ایشک آقاسی ترکمانی را حکم فرمود که صراحی شراب در گردن
کرده بر دار کشیدند و ایالت هرات را بسیام میرزا برادر تفویض فرموده اغزی دار سلطان ولد
و مهر یار الله او گردانید و حکومت مشهد شیر از را از حمزه بیک سلطان تغیر داده بغازی علیبر ادر سلطان حلیل

ذوالقدر ارزانی داشت

و سلطان سلیمان خان نیز از تبریز متوجه سلطانیه گشته در اثنای راه در اوایل تحویل
شمس بتقرب سرمای صعب شده برف عظیم بارید چنانچه اسب و اشتر و خدمتکار بسیار
از کثرت برف و سرما و قلت قوت و وفور برد و شتا و گل و لای در معرض تلف در آمد
بنا بر این اندک فتور بعسکر نصرت اثر سلیمانی راه یافته از راه درجزین و همدان بجانب
بغداد نهضت نمود و محمد سلطان ذوالقدر اوغلی والی طارم و خلخال را که در آن وقت باتفاق
قیا سلطان ذوالقدر و حسین سلطان تکلو ولد بدون سلطان با موازی سه هزار قز
قزلباش از شاه طهماسب روگردان شده در حدود سلطانیه بشرف بساط بوس مشرف
شده بودند باتفاق اولمه و میر میران دیار بکر بحفظ و حراست و ضبط و صیانت آذربایجان
نامزد گردانید و خود بنفسه متوجه بغداد شده محمد خان شرف الدین اوغلی حسب الاشاره
شاه طهماسب بغداد را خالی گذاشته با اهل و عیال و متابعان خود در کشتی نشسته
بطرف شوشتر رفت و سلطان سلیمان خان را بلا مجادله و مناقشه دار السلام بغداد میسر
گشته اعیان آنجا بعز عتبه بوسی فایز گشتند و بعد از وصول موکب سلیمانی ببغداد مفتاح
قلعه شهریان و قلعه هارونیه و قلعه راتوق و قلعه کرکوک و قلعه حله را بمستحفظان آنجا بدرگاه
سلیمانی آوردند و در روز اول که سلطان سلیمان خان گردون غلام داخل دار السلام
بغداد شد بزیارت مرقد مقتدای امم امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه مشرف شده
بعد از آن بطواف روضه منوره نظم زبده دودمان مصطفوی ؛ قبله تابعان مرتضوی
لؤلؤ بحر عشق را ناظم ؛ حجة الله موسی کاظم ؛ رفته شرف زیارت آنحضرت را دریافت
و صدقات و نذورات بمستحقان رسانیده قشلاق در آنجا کرده شاه طهماسب در این اثنا
فرصت غنیمت دانسته ملتفت باحوال دشمن بیگانه نگشت و حسین خان را که از او ذخیره خاطر داشت
بقتل آورده ایلغار بر سر اولمه به تبریز برد و در اثنای ایلغار غازی خان تکلو از شاه طهماسب
متوهم گشته از اردو فرار کرده خود را در تبریز باولمه رسانید و او را از آمدن شاه طهماسب خبردار کرده

اولمه بمجرد

اولمه بمجرد شنیدن این خبر قلعه سنب غازان را که در آن اولا تعمیر شده بود خالی گذاشته بجانب
قلعه وان رفت و در آنجا متحصن شد و شاه طهماسب بعد از بیست روز از تبریز متوجه
وان شده اولمه را محاصره نموده تا آخر زمستان ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک
بآن رسیده بود که قلعه مفتوح شود که بیکبار از جانب عراق و فارس خبر رسید که سام
میرزا یاغی گشته و اطاعت سلطان سلیمان خان نموده و سلطان مزبور او را فرزند خود
خوانده و سلطنت ایران را بدو ارزانی داشته از سوانح این حال طوایف قزلباش روی
بتفرقگی نهاده بالضروره شاه طهماسب از سر قلعه وان برخواسته متوجه عراق گردید و در
اواخر این سال سلطان غازی از قشلاق بغداد برخواسته بعزم آذربایجان در حرکت آمده
در این اثنا غازی خان تکلو بعز عتبه بوسی سرافراز گشت و ولایت لرستان و کلهرستان
و اعراب مشعشع و جزیره و واسط باطاعت و انقیاد سلطانی در آمده خطبه و سکه بالقاب
نامی آنحضرت نمودند و در اثنای راه آذربایجان حاکم سهران بواسطه آنکه با قزلباش طریقه
اتحاد مرعی داشته بود بقتل رسید و از آنجا بر راه التون کوپری متوجه تبریز شد فی سنه
اثنی و اربعین و تسعمائه در غره محرم این سال سلطان سلیمان خان غازی داخل دار السلطنه تبریز شد
و ایلچی از جانب شاه طهماسب آمده استدعای صلح نمود و سلطان غازی مقید بصلح نشده
بجانب ارجیش و اخلاط در حرکت آمد چون این خبر بشاه طهماسب رسید که سلطان غازی
از تبریز کوچ کرده بجانب روم نهضت نمودند بمرند و خوی آمده از آنجا منتشا سلطان
و امیر سلیمان روملو و شاه قلی خلیفه مهردار و بوداق خان قاجار و صدر الدین خان استاجلو
و محمد امین بیک صفره چی ترکمان بسرداری بهرام میرزا بتکامیشی سلطان غازی روان فرمود
و خود بقراگوزره رفته بشکار ماهی مشغول بود که در همان روز خبر رسید که اولمه در وان است لاجرم
از آنجا ایلغار کرده در آن اثنا اندک حرارت در خود احساس نمود بواسطه ازاله حرارت
بآنجهة حزم و احتیاط در حوالی زاویه ملاسن اندک توقف فرمود و قیا بیک قاجار و شغیر حسن

ایلور با سی هزار سوار جرار بجنگ گیری فرستاد از ایشان خبر آمد که اولمه را انداخته
بگریخته روز دیگر از انجا کوچ کرده در ظاهر وان نزول فرمود و در همان لحظه خبر آمد
که امرا که بهمراهی بهرام میرزا پیش رفته بودند با حاجی بیک دنبلی که در عقب لشکر سلطان
غازی بود دوچار خورده اند و دویست و پنجاه کس او را بقتل آورده و خودش بهزار
جر ثقیل جان از آن ورطه خونخوار بساحل نجات برده و سلطان غازی ابراهیم پاشا وزیر
اعظم را با موازی سی هزار سوار بدفع بهرام میرزا بارجیش فرستاد و پاشا بی آنکه محاربه
و مجادله نماید عودت نمود و بعد از آن سلطان غازی محمد پاشا میر میران دیار بکر را همراه
اولمه کرده بحفظ و حراست وان فرستاد شاه طهماسب از آمدن ایشان واقف گشته
از وان بعزم دفع ایشان بطرف کوش ایلغار کرد و اولمه خبردار شده همراه محمد پاشا
بجانب دره کسان فرار کرده در کریوه کوش که مشهور است به قصعون قران قورچیان
ترکمان که بزرگ عسکر شاهی بودند عثمان شاه قلی یوزباشی و قرا اسمعیل و کور شهسوار بدیشان
رسیده جمعی از مردمان کار آمدنی را به قتل آورده اسیر و دستگیر کردند اولمه و محمد پاشا
گسسته رکاب در قریه تاتوان بتلیس اردوی سلطان رسیدند در اثنایی که از اخلاط کوچ
نموده از راه موش متوجه دیار بکر بود ملحق شدند و سلطان غازی حکومت بدلیس را از شمس الدین
بیک حاکم انجا گرفته در عوض حکومت ملاطیه مرعش بدو ارزانی داشته حکومت و دارائی
بدلیس را باولمه مقرر فرموده از دیار بکر متوجه دار الملک قسطنطنیه شده قشلاق در انجا کرد
و شاه طهماسب الکا ارجیش و وان را مفتوح گردانیده کوتوالی قلعه وان را باحمد خان استاجلو
صوفی اوغلی مفوض نمود و الوند خان افشار را که مکرر از او آثار تمرد و عصیان سر زده بود
بیاسا رسانید الکا و لشکر او را بمحمدی خان پسر حسن سلطان فرزند زاده افشار منصور تفویض
فرمود و ملقب بشاهرخ خان گردانیده به تبریز معاودت فرموده قشلاق در انجا کرد و قاضی
جهان قزوینی حسنی که سالها در گیلان مقید بود باستانه شاهی آمده بمراحم خسروانه ممتاز و سرافراز

گشته منصب

گشته منصب جلیل القدر وزارت دیوان شاهی اختصاص یافت و سلطان مظفر والی گیلان بیه پس
که با میره دباج اشتهار داشت از سطوت قاهره شاهی بجانب شیروان فرار کرده بود و در انجا
گرفتار شده به تبریز آوردند و در قفس چوبین گذارده در مناره جامع مظفریه آویخته نفط زده
سوختند در ماه رمضان همین سال ابراهیم پاشا وزیر اعظم که در سفر عجم ملقب بسلطان ابراهیم پاشا
شده بود و بواسطه غرور و بعضی از اداها که از انجمله یکی استدعای آن نمود از سلطان غازی که اسم
او را داخل سکه و خطبه نمایند شبی که در درون سرای عامره سلیمانی بعادت معهود که شب همه شب با سلطان
سلیمان مکان شراب خورده مست در جامه خواب سلطانی خفته بود در دست بوستانجی باشی حسب الاشاره
سلطانی بقتل رسید فی سنه ثلث و اربعین و تسعمایه در این سال سلطان سلیمان بقصد تادیب و گوشمال طایفه
ارنود اوتاق گردون اساس و سایبان فلک مماس استنبول بیرون زده روانه ولایت الونه گشت
و لطفی پاشا وزیر را با خیر الدین پاشا بتسخیر بعضی از جزایر که تعلق بقرال اسپانیول داشت و هم در این سال شاه
طهماسب از اوجان آذربایجان بعزم یورش خراسان بقزوین آمد مولانا رکن الدین طبیب کازرونی مواخذ
و مغضوب گشته سادات اسکو نشو و نما یافته منصب صدارت بامیر شمس الدین اسد الله شوشتری مفوض گردید و میرک
شرف الدین کرمانی که مدتها منصب دار الانشای شاهی بدو تعلق بود وفات کرده منصب انشا بمحمدی بیک برادر
میرزا زکریا وزیر عنایت شد و هم در این سنه سلطان حسن والی گیلان بیه پس وفات کرده دارائی گیلان ببهرام
میرزا مقرر شد و او در قزوین قشلاق کرده در اواخر سال متوجه گیلان گشت و خان احمد پسر سلطان حسن که در صغر
سن بود قرا محمد و میر عباس و سرافراز سلطان لشته نشائی که مشهور است بجکه بند او را برداشته بکوهستان اشکور که در
گیلان از آن سخت تر جائی نیست برده سر از ربقه اطاعت شاهی در کشیدند فاما سایر اعیان گیلان بقدم اطاعت
پیش آمده بهرام میرزا چند روز در لاهیجان توقف کرده بامر حکومت مبادرت نمود فی سنه اربع و اربعین و تسعمایه
در این سال سلطان سلیمان مکان ولایت ارنود را نهب و غارت کرده باستنبول عود نمود و لطفی پاشای وزیر قریب
سی قطعه قلعه از ولایت قرال اسپانیه فتح کرد و چون انقلاع را حفظ و حراست کردن ممکن نبود منهدم گردانیده سالم و غانم
معاودت نمود و هم در این سال شاه طهماسب بعزم خراسان متوجه طهران شده میر قوام الدین نوربخشی را گرفته بحسب عرف

عوف هلاک بساخت واز انجا بقزوین عودت کرده در قلب زمستان متوجه تبریز شد وخواجه کلان ملک زاده
خوافی که بوزارت وتغلب مشاهی بود از باد دخوت وغرور بطریق تمرد وعصیان سالک گشته در قلعه قریه استاد
من اعمال ولایت باجرر تحصن جست وانقلعه در بالای کوهی که دو سه هزار گز مرتفع است واقع شده وبغیر
یکراه پیاده از محل دیگر راه برامدن ندارد ودر وندکان بر وبحر عالم بمنابت انقلعه نشان میدهند چون
خبر عصیان او ومسموع پادشاهی شد استاد شحنی توپچی را بواسطه تصحیح او بدانجا فرستاد واو استادشحنی بیک ضرب
تیر بر خاک هلاک انداخت بنابر این امرای خراسان بمحاصره او ماه مور گشته یازده ماه ایام محاصره امتداد
یافت بعد ازان کردی از طایفه چکنی از جانب شرقی قلعه بالا رفته جماعتر الطناب بر بالا کشیده انجماعت را
بیکبار رسوزن انداختند جمعی از نوکران خواجه کلان که حافظ دروازه قلعه بودند فرار نموده خواجه کلان گرفتار
شد واورا بدرگاه در تبریز بحضرت شاهی آورده حسب الفرمان اورا از منارهٔ نصریه صاحب آباد تبریز بیکپای
اویختند تا جان تعالی ارواح سپرد ومردم کیلان بایشاق قراحمد ودرا دران بابهرام میرزا عصیان نموده میرزا
ترک کیلان کرده بطرف دیلمان رفت ودر انجا نیز توقف نکرده بقزوین آمد دران اثنا عبید خان اوزبک بحدود
آمده صوفیان خلیفه وملتوالی هرات را در قلعه عبدک آباد نیشابور بقتل آورده وشهر هرات را محاصره کرد چون خبر
بمسامع قلعه شاهی رسید بعزم رزم او متوجه خراسان گشته بمجرد رسیدن رایات شاهی بدمغان عبید خان ترک محاربه
کرده بماوراء النهر معاودت نمود وولایات خراسان از سام میرزا تغیر شده بسلطان محمد میرزا واللهکی او بحمد خان
شرف الدین اوغلی مقرر شده ودر زمستان همین سال رایات شاهی بجانب نساوابیورد رفته توسط بروت بهوا تغیر بسیار
دیده وقندهار وزمین داور را ضمیمه ممالک محروسه خود ساخته وایالت او را بایدغی خان قاجار تفویض کرده کوچ
بعراق معاودت نمود فی سنه خمس واربعین وتسعمایه ودران سال سلطان سلیمان خان برای تمرد وعصیان قزاق بعد ازان که
باتفاق ملوک فرنج والامان علیهم السخط والهران قصد حقارت دیار مسلمانان واباد از ادای جزیه نمود وبودند روانه
وقلعه سجاد من اعمال ولایت بعد از امسخر کردند وقزاق بدغال تاب مقاومت نیاورده ولایت را خالی گذاشته فرار کرد
واهل ولایت بقدم اطاعت پیش آمده حاکمی جهة خود نصب کرده بقبض جزیه وخراج نمودند که هر سال مبلغ شانزده هزار
تومان نقره علیه مرده ارسال دارند سلطان کیتی ستان بانشغال معاودت نمود ودر این سنه طهماسب القاص میرزا را بدفع

شاهرخ ابن فرخ ابن بسیار والی شیروان فرستاده واو در قلعه بیغرد بالصلح مسخر گردانیده واز متحصنان
قریب ششصد کس بتیغ بیدریغ قزلباشان گذشتند حتی شاه طهماسب بنفسه از خیابان شیروان جد خود
سلطان حیدر چندی را قبل آورده والکاء شیروان را بالقاس میرزا داده به تبریز عودت کرد وقشلاق در نخجوان
واقع شد وهم دراین سال محمد صالح سپره خواجه مظفر تکلی در استرابا د باصدالدین استاجلو والی انجا طریق
عصیان پیش گرفته اورا از استرابا د بدر کرده وصدرالدین خان علی الغفله بر سراو الیغار برده اورا
دستگیر وبدرگاه شاهی فرستاد حسب الامر اورا از منارهٔ نصریه تبریز اندختند واولاد تکلی در اوقصص شدند فی
سنه ست واربعین دراین سال سلطان سلیمان پاشا وزیر را بار اده تسخیر هندوستان از راه دریای عمان روانه
ساخت وخیر الدین پاشا بانداره دو وزونام شخصی از قپودان فرنج در دریا دو چار یکدیگر شده در میانهٔ
ایشان جنگ عظیم واقع شد اندازه دو وزونه قلعه قوه متصرف در آورده بتحفه محافظت او نصب کرده تکرار
خیر الدین پاشا بر سر قلعه رفته بزور وغلبه مسخر گردانیده وکافران که در انجا بودند بقتل آورده مسلمانان را بتحفه
محافظت در انجا تعیین نمود وهم دراین سال عبید خان اوزبک بر بخارا فوت کرده عبد الله خان ابن کوچکنجی
خان ابن ابو الخیر خان بعد از او پادشاه باستقلال ماوراء النهر وترکستان شده وازشنیدن خبر فوت
عبید خان شاه طهماسب خرمی وشباشت نموده تدوراث وصدقات بمستحقان رسانید وغازی خان
والی شیراز وزارت دو وفات کرده منصب او بابراهیم خان ولد کچل بیک ذوالقدر عنایت شد
وغارضهٔ طاعون در تبریز واقع شده مردم بسیار بیاد فنا رفت فی سنه سبع واربعین وتسعمایه دراین سال
سلطان سلیمان خان بحتمیه دفع قزاق بحدود ایشان نام داشت وبار اده تسخیر ولایت بکروس پیرون
آمده قلعه بدوزا محاصره کرده بود از اشغول پیرون رفت وسابقا مذکور شد که درحین تسخیر بدون
حکومت انجا میان اردل ارزانی شده بعد از فوت او دارایی انجا باستقان بان مفوض فرموده بدین
قزاق بر سر استقان بان روان شد ومحمد پاشای وزیر قبل از رسیدن موکب سلیمانی با عسکر روم ایلی
بمعاونت استقان بان روان شده وهم دراین سنه فغاری خان تکلو از درگاه سلطان غازی رو
گردان شده باموازی شش هزار سوار در ییلاق سریع بعتبه بوسی شاهی رسیده وبعضی از ولایات

شیروان مثل سالیان و محمود آباد و باد کوبه مرحمت کشته شاه طهماسب بنفسه الملغار بر سر گرجستان
برده الکاء تفلیس که متعلق بلواسب گرجی واشت نهب و غارت کرده اسیر و غنیمت فراوان
بدون آورده قشلاق در تبریز نمود فی سنه ثمان و اربعین و تسعمایه در این سال محمد پاشای وزیر
که قبل از وصول موکب سلطان غازی بمعاونت بدون رفته بود ندانجا رسید و قرمذوش
قرال ترک محاصرهٔ آن کرده محل جبه خانه تعیین نموده بود و اطراف از خندق کنده و عراده
و چوب در کنار خندق مستحکم کرده در درون آن درآمده آماده جدال و مستعد قتال شده بود
که در اصطلاح آنقوم امکانرا اسطبور مینامند و محمد پاشا با کفار خاکسار آغاز محاربه و مجادله
کرده شکست بر قرمذوش قرال افتاده از اسطبور بیرون رفته جمع کثیر از لشکریان طعمهٔ شمشیر
غازیان ظفر تاثیر شدند و فتح قلعهٔ دشو هم در این سال اتفاق افتاده حضرت سلطان غازی
بدار السلطنه عودت کرده و هم در این سنه محمد خان والی شکی باتفاق القاس میرزا در ییلاق
سهند بملازمت شاهی آمده ملحوظ عاطفت شاهی گشته رخصت انصراف یافته و قشلاق شاهی
در تبریز واقع شد و عبدلیه خان کوجکونجی خان که بعد از فوت عبید خان بسلطنت ماوراء النهر سزاوار
بود وفات یافت و عبد العزیز خان ولد عبید خان در بخارا رایت حکومت برافراشت
فی سنه تسع و اربعین و تسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان در بهار و زمستان بفراغت
و کامرانی و عیش و شادمانی اوقات فرخنده ساعات در دار الملک قسطنطنیه بگذرانید و هم
در این سنه از جانب سلاطین اوزبکیه اعنی گشتن قر سلطان و لد جانی بیگ خان حاکم بلخ خان
جمره بهادر و از نزد عبد العزیز خان و لد عبید خان حاکم بخارا خذای بردی بهادر بطریق رسالت
بخدمت شاه جهان آمده مقضی المرام عودت کردند و حاجی آغای میهماندار همراه ایشان روانه شده و ایات
طهماسبی در فصل پاییز متوجه خوزستان گشت و دزفول و شوشتر و سایر ولایت خوزستانرا تحت تصرف خاکسار
خود در آورد و حکومت دزفول و شوشتر بابوالفتح بیک افشار مفوض گردانیده بعراق معاودت قشلاق در قم نمودند
در امینال سلطان سلیمان بارادهٔ تسخیر ولایت چچ و دفع قرال انجا عازم وارنبتول مردن آمده کریاس کردون جمال حسن چون مرتبهٔ

دیهیم خلافت جهانپرور دون فرخنده شهر خرگاه شاه شدش قبه بارگه کوی ماه اولا قلعه والی
و قلعه چقماقلو و قلعه کوه آن قلاع نامدار آب روی ولایت کفار بود مفتوح گشت و همچنان
قلعه عجمی او و قلعه سپیدان و قلعه شعفراد و قلعه پیازو او قلعه قومان و قلعه تاتاو قلعه
اوچ تپه ولیغراد کنار و ارزینا هامی قدم اسپیت و یاد از قصر شداد و بروج مشید عاد و معبد اصنام مشوح
جامعه ازدام او بیتکری بجا فلعات قلاع مزبوره نصب کرده کنایس و معبد اصنام بموجب سنن
حضرت خیر الانام علیه السلام مسجد و مدارس کافه اهل اسلام گشت نظم اثر تبع او یجای صلیب و کلیسا
در واد کعبه مسجد و محراب و منبر انجا که بود نعره و فریاد مشرکان اکنون خروش و نعره الله اکبر
و هم در زمستان سنه مذکوره سپیت از قشلاق قم متوجه ییلاقات پیربند و همدان گشته در حوالی نهاوند مزاج
پر فیش از نهج استقامت افتاده عارضه مرضی طاری شد اطبا حاذق و حکماء مدقق اغذیه و ادویه
موافق ترتیب داده بعد از چند روز آثار صحت بطهور آمد امراء قزلباشیه که در لجه اضطراب افتاده
بودند شکر آلهی بجا آورده صدقات و نذورات بارباب حاجات دادند و عبد الله استاجلوی
و الیمحمد ان و شاه علی سلطان تباخت و لایت و الوسپات و احشامات کلهر مامور گشته آن دیار را
نهب و غارت کرده سپاهم و غانم عودت نمودند و غازی خان تکلو که چند دفعه از و آثار خلاف و
علامت نفاق بظهور آمده بود در شیروان حسب الفرمان شاهی بابران در رسیت القاس میرزا
تقبل رسیده و قشلاق شاهی در قزوین اتفاق افتاد و فی سنه احدی و خمسین و تسعمایه در این سال پادشاه
روم سلیمان آن مرزوبوم اوقات در استنبول بکامکاری و فرمان روائی مصروف داشت
و همچنان شاه عجم بعزم ییلاقات آذربایجان از دار السلطنه قزوین بیرون آمد در این اثنا میرزا سلمان
بن میرزا ابراهیم بن میرزا عم شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور کورکان بوسیله مخالفت امراء و ارکان خصوصاً منازعت براورش میرزا کامران
و شیر خلف الی هندستان بیکبار تاب مقاومت انشان نداشت قطع نظر از ولایت هندوستان
کرده بعزم ملاقات شاه طهماسب توجه بجانب عراق عازم آذربایجان شده و در حمین ابهر بملاقات

شاهی سعیده هدایا و تحفوقات حسروانه گذرانیدند از جمله یکقطعه الماس که وزنش چهار مثقال و
چهار وانک بود سطرشاهی مزبور آورد که شبیه و نظیر آن در قرون و ادوار دیده روزگار ندیده و
گوش زمانه نشنیده و شاه مزبور نیز در اعزاز و احترام او کوشیده چند روز در سلام و قرائع
جشنهای شاهانه و طویهای خسروانه نموده شکارهای جرگه طرح انداخت و از اعوا
در اثنای شکار تیر برادر القاص میرزا خلفا قاجار خورده بآن درگذشت خلفا در بعضی اوقات شاه طهماسب
قصد میرزا همایون کرده لغزالام بسعی خویش سپلطانم از سیر آن معامله درگذشت بود در مقام
شقاوت آمده موازی شش هزار قزلباش بسرداری بوداق خان قاجار همراه میرزا همایون کرده
روانه مسند و پستان کردانید و میرزا همایون شیرخانزاد مقهور سپاهش بار و کرسلطنت آن
دیار متمکن گشت و در مقابل معاونت شاه طهماسب الکار قندهار را بدو بخشیده ازان تاریخ
تا حال الکار مزبوره که سرپاله مبلغ چهل هزار تومان حاصل اوست در تحت تصرف
قزلباش و خمسین و تسعماه درین سال خدیو جهانگیر روم سلطان سلیمان خان بعزاعت و ادار
اسپتنبول صید و شکار مشغول بود و از سیح عمر مکروهی که باعث تفرقه خاطر همایون پادشاه
نشد و شاه طهماسب بواسطه غلبه طاعون که در تبریز بود بطرف عراق نهضت فرمود
بسرحد خراسان بعلی بولاغی نام محل رقمه بقزوین معاودت نموده قشلاق در انجا واقع شد و
عصیان القاص میرزا بواسطه افساد بعضی مفسدان قزلباش و مردم شیروان بسمع شاهی
رسید فی سنه ثلث و خمسین و تسعماه و در اوایل این سال شهزاده سلطانمحمد خان ولد سلطان
و معتمدان وفات یافته نعش او را باسپتنبول نقل کردند و مسجد عالیئ در سر مزار او بنا کرده
بپایان رسانیدند و میر میران بغداد و بصره و جوانرود و اسپط را فتح کرده داخل ممالک محروسه
و از درگاه عالی جهه محافظت آن محال بپکلربیکی و امرا تعین شد و شاه طهماسب از قشلاق
قزوین متوجه آذربایجان گشته در ییلاق اوجان خان بیکی خانم والده القاص میرزا بسر شاه سلطان
بجهة رفع مظنه عصیان القاص میرزا ابهر پاطوپس سپر افزاشده قلم عفو بر جرایم ایشان کشید

واعیان

واعیان و امرا قزلباشیه مثل سیدبیک کمونه و بدرخان اپشتاجلو و شاه قلی خلیفه مهردار و
روکی بیک تورجی باشی و معصوم بیک صفوی میرزا ابراهیم قاضی بیگ را همراه والده او
شیروان کروانیدند که القاص میرزا را خاطرجمعی نموده بپوسبند که دیگر قدم ازجاده
عصیان پیرون نهند و خود بنفسه متوجه غزای کرجستان شده فرمان داد که القاص میرزا از در
بندشیروان بغزای جرکس رود و شاه طهماسب از شورکل و ملیک عبور فرموده بکرجستان
درآمد و آنرا زمستان تسخیر آن دیار و دفع شر کفار بسر برده ازانجا بقراباغ آمد و در ماز دهم
وی بجوار معبر قنون و ملی رود خانه گرگذشته مالکای شیروان درآمد و ازانجا بعلی جوبان محل رفت
فی سنه اربع و خمسین و تسعماه درین سال القاص میرزا از شاه طهماسب روگردان شده وارد در
بندجرکس عبور نموده و در کفه در کشتی نشسته در اسپتنبول شرف ملاقات سلطان سلیمانخان
دریافت شاه طهماسب خبر شکست القاص میرزا و جنگ جرکس و قتل بعضی اعیان و امثال
او را شنیده برادر رضاعی محمدخان والئی شکی و احمد بیک قورچی باشی اسپتاجلو را شاه قلی
خلیفه مهردار و شاهوردی سلطان زیاداوغلی و محمدی بیک موصلو را منقلای کرده بسر القاص
میرزا فرستاد و امرای مزبور در موضع خناق من اعمال شیروان بدو رسیده باندک
مقاومت سپاه روی بهزیمت نهاده و خبانجه قبل ازین مذکور شد در کشتی نشسته بخدمت سلطان
سلیمان خان باسپتنبول رفت و قلعه کاپستان که از دیوان القاص میرزا حفظ و حراست آن
بسیار غلام و پسرخواجه میرجان تفاجی تبریزی مقرر بود مسخر ملازمان شاهی گشته مردود
بسیار رسیدند فی سنه خمس و خمسین و تسعماه درین سال سلطان سلیمان خان تجریک القاص میرزا
و اواره بعرض سلطانی میرسانند که سرکاه عنان یکران بصوب ایران منعطف کرده جمله اعیان
قزلباش از برادرم روگردان شده بملوک همایون خواهند پیوست از دارالملک استنبول
بجانب آذربایجان نهضت نموده و سلطان مزبور تا دارالسلطنه تبریز آمده فردی از افراد
استقبال نکرده بلکه ملازمان القاص میرزا از و روگردان شده نزد شاه طهماسب رفتند بدین واسطه

سلطان مزبور چهار روز در تبریز رحل اقامت انداخته آسیایش و حضور نمود جمابجه مسکچیس
از لشکریان سلطانی ترک کاهی بزور و تعدی از رعایا شهر و ولایت تبریز میکرفتند و مردم ناچار
بقاعده و قرار هر روز در دکانها نشسته خرید و فروخت می کردند و موکب ظفر قرین سلطانی از آن
عودت کرده آن قلعه کیوان مرتبت را مرکز وار در میانه کرفته بضرب طوپ و منجنیق در هم کوفته
شاه علی سلطان که در اندرون قلعه بود و جان امان طلبیده قلعه را تسلیم کماشتکان سلطانی نمود
و قلعه وان و سلطان مراد حیش و عذیجوان بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد و جون خاطر انور
سلطانی از تدارک محافظت قلعه داری فراغت یافت بیلده حلب رفته قشلاق در انجا فرمود
و القاص میرزا را با اردوئی تاخت و تاراج ولایت قراباشیه بغداد و فرستاده قشلاق در انجا
مقرر نمود و در بهار همین سال سلطان سلیمان جان از قشلاق حلب با اردوئی مقابله بجانب شاه طهماسب
بدیار بکر آمد و از انجا به ییلاق الماليو رفته چندروز اقامت فرمود و درین اثنا خبر آمدن القاص میرزا
از بغداد بعراق و نهب و غارت اردوی برادرش بهرام میرزا و چراغ سلطان را و در همان وقت اسیر
کردن عیال و فرزندان او و از انجا متوجه شدن بجانب قم و اصفهان بمسامع شاهی رسید از کنار
رود خانه کرمرا جعت کرده از راه اردبیل و خلخال متوجه قزوین شد امرا و اعیان پیش آمده وصول
موکب شاهی بتجه محافظت اردو و اهل و عیال خود در ولایت عراق پراکنده شدند و جون آوازه
آمدن شاه طهماسب بعراق در اصفهان مسموع القاص میرزا شد آسمک خوزستان کرده قلعه
ایزه خواست را کز قتله قتل عام نموده و از انجا بطرف شوشتر و دزفول رفته قلعه شوشتر را محاصره
کرده اقدام بسیار در کرفتن او نمود اما بچنین اهتمام اولاد میر سید شمس الدین اسپد الدین میرزین العابدین علی
و وجیه الدین عبد الوهاب که مرجع و مهاب اهالیه آن دیار بند فدائی طلا و می شتافتند شهر بجهاد ش
مترتب نشده خایب و خاسر بجانب دزفول نهضت نموده و در انجا نیز کاری نساخته
از راه قلعه بیات بغداد رفت فی سنه بیست و خمسین و تسعمایه در اوایل این سال سلطان سلیمان خان
احمد پاشا وزیر اعظم را سپه دار نموده از ییلاق الماليو بدفع شاه طهماسب بطرف کرجستان فرستاده

و ما وجود آنکه در ماه سر و فصل قریب یکمنزل مسافه مانده بود جرات برمقابله و مجادله ننموده
قلوچ از ولایت شوشتار و تصرف در آورده بار دوی کیهان پوی سلطانی مراجعت نمود و سلطان
خلیفه سلیمان مکان در همان چندروز بمستقر عز و جلال عودت فرمود و شاه طهماسب قشلاق
در قزوین کرده از انجا متوجه ییلاق خرقان کشت و دران محل خبر عرض او رسانیدند که
القاص میرزا بواسطه بعضی اوضاع نامليم که شرح آن طول دارد از نظر سلطان سلیمان خان
افتاده و وزیر عصر رستم پاشا با و عداوت پیدا کرده بنابرین میرزا بشهرزول آمده میل صلح او
شاه طهماسب این خبر را فوز عظیم دانسته کوچ بر کوچ متوجه کردستان شد و میر عبد العظیم
سادات سیمانه امام رضا علیه التحیه والثنا را بجهة دلالت القاص میرزا روانه بساخت میرزا و رجوا
عبد العظیم متردد بود که یکبار لشکر روم تاخت بر سر او آورده اردوی او را نهب و غارت
کردند و میرزا با معدودی چند خود را بکوهستان بکه پک حاکم اردلان کشید و شاه طهماسب
بدو یک پک قورچی با جمعی از قورچیان مکرر فتن او مامور کرده اینده جون میرزا بخبر وارشد
بکوهستان بجانب قلعه بکه پک که مشهور بست بقلعه الم کریخت و در وقت کریختن قورچی
بدو رسیده تیر حواله او کرد و نزدیک بدان رسیده بود که میرزا را از اسب انداخته دستگیر کند
میرزا خود را بهزار مشقت خود را بقلعه رسانیدند قورچیان قلعه را محاصره کرده حقیقت احوال را
معروض پایه سریر شاهی کردانیدند شاه مغفور شاه نعمت الله در اثنای نصیحت او فرستاده
او را بدلالت و استمالت بایست و یکنفر از ملازمان بدرکاه شاهی آورد و بعد از دو روز
او را بقلعه قهقهه فرستاده مدة الحیات در قید آخر او را بهمچ طریق که نقص عمد نبوده باشد از
قلعه انداخته هلاک بساختند و هم در نانزدهم رمضان این سال بهرام میرزا برادر کوچک شاه
طهماسب با جل طبیعی درکذشت و از و سلطان حسین و سلطان ابراهیم و بدیع الزمان سه پسر در
صغر سن ماندند و او آخر همین سال از احفاد سلاطین شیروان برهان نام شخصی پیدا شده اکثر
ممالک شیروان را متصرف کردید و عبد الله خان استاجلو را شاه طهماسب بجکومت شیروان

فرستاده جون از آب کر عبور نمود از غرایب اتفاقات بزمان مرض طلب سعی وفاست کرده والی
شیروان محراب نام شخصی بجای او نصب او کرده عبد الله خان ایلچار بر سر محراب بوده فرار نموده ولایت
شیروان تجدید تصرف قزلباشیه در آمد فی سنه سبع و خمسین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان
در استنبول مسجد جامع عالی بنا کرده در عرض مشت سال باتمام رسیده موسوم بسلیمانیه شد
و فی الواقع ثانی جامع بنی امیه و ثالث مسجد ایا صوفیه است و سوم درین سال شاه طهماسب از دو طرف
متوجه سیلاق سلطانیه شده از انجا بطرف آذربایجان حرکت آمد وارد و و اغرق را بعراق فرستاده
قشلاق در قراباغ اران نمود فی ثمان و خمسین و تسعمایه درین سال سلیمان خان احمد پاشا وزیر اعظم را با نمود
با لشکر بیشمار از ینکچری و قپوقلی و میمیران روم ایلی تسخیر طشوار یا مور کرده اینده قلعه بود که در حوار
حمیه اسپلامیه واقع شده و در تصرف توپانچه نام کافری بود و در متانت و حصانت با قلعه آپهان
و قلعه کیوان برابری میکرد و همواره از توپانچه حاکم انجا مضرت و آسیب بمتوطنان دیار اسلام میرسید
احمد پاشا بر سبیل استعجال سر قلعه مزبوره رفته محاصره کرد از خروش جیوش دریا جوش و از غرده
آوا از طرب و تو فنگ رعد پیکر و وش علامت روز قیامت بظهور آمد و از دو فور مضار به و قابله ابر بلا
و طوفان قضا بر سر عسکر ظفر مآثر آشکارا گشت و قلعه طشوار یا و بارق نام حصار دو نه قلعه کیوان
رفعت و یکدیگر بدست وزیر شهامت اثر مفتوح شده داخل ممالک محروسه سلطانی گشت و میمیران
و پسخاع یکیان و قاضیان جبه حفظ و حراست ولایت مزبوره تعین کرده عودت فرمود و درین سنه
شاه طهماسب جون بکرات آثار تمرد و عصیان از درویش محمد خان والی مشاهده لشکر بر سر او فرستاده
قلعه شکی را بزور و غلبه مسخر کرده اینده و درویش محمد خان فرار نموده بدست کوسه پر قلی جزبیلدم
جرنداب سلطان شاملو در آمده نداسته بقتل رسید و سوم درین سنه شاه قلی الملقب ساجلو را از مشهد
مقدس بحجز بسعد آورده مشهد را بعلی سلطان بالی اوغلی فوالقدر عنایت نمود و سوم دراواخر
این سال الحی از قوال اسپانه از راه مرغزبد رگاه شاه طهماسب آمد و بعد ازان قتل محمد بهادر نام شخصی
از ملازمان دین محمد خان اوزبک والی خوارزم بدرگاه شاه آمده در هنگام عودت جون بسبزوار در

خدمت امین محمد راشینده قاضی عطاالله برادر قاضی محمد رازی را که همراه او کرده بودند گذاشته
شب بطارق فرار بجانب مرو رفت و دران سال اردوی قزلباش طاعون پیدا شده شاه
طهماسب لشکر خود را پراکنده نموده و قشلاق و قراباغ اران کرده فی سنه تسع و خمسین و تسعمایه
درین سال سلطان سلیمان در قدس شریف مایل بجانب قبله بر سر صخره مبارک کنبد عالی بنا کرده
اندرون و بیرون او را کاشی کاری نموده و بعد ازان در موضع کوک میدان بلده شام که
قصبه بزرگ اشتهار دارد جامع رفیع و زاویه وسیع بنا کرده در اندک زمانی باتمام رسانیدند و جمعه
مسافران صباح و مسیا اطعمه پخته و فاتحین کرده اینده و در ماه رمضان همین سال شاه طهماسب
بعزم تسخیر ولایت وان حرکت نموده قلعه اخلاط را محاصره نموده و جون قلعه مزبوره در سر سبک
نرم واقع شده نقبچیان از اطراف قلعه بحفر نقب اشتغال نمودند و متحصنان بجان امان خواسته
نامیس اشیان در خواست قبول نیافت و همانروز از قلعه بیرون آمده شاه طهماسب قلعه را بجاگیر
برادر پیشخدمت و از انجا بجانب قلعه ارجیش نهضت نموده محاصره آن امر فرموده و ایام
مدت جهار ماه امتداد یافته زمستان سخت و مارندگی عظیم روی داد و شاه طهماسب بسیجان
و میمانه برف باخیمه و خرگاه پای ثبات و وقار فشرده هر روز در مضیق محاصره مبالغه مینمود
و در اندرون قلعه بسبب اتفاق بعضی از طوایف بختی مثل امیر ابراسیم کرد کیلی بامعدودی چند
واقع شده بودند جاغه رومیه تسلیم قلعه را خی گشته طایفه بختی قبول اغفی نمی کردند لاجرم
طایفه رومیه در خفیه اظهار عبودیت نموده بعضی از قزلباشان را باطناب از دیوار حصار بالا کشیدند
و طایفه بختی بضرب تیر و تفنگ بطرف از اطراف قلعه رانده قلعه تسلیم ملازمان شاهی کردند
و قلیه السیف بختی را شاه مزبور بدست آورده پوست از سر اشیان برکنده و سر خال القاص میرزا
مدلع الزمان ولد علی بیک موصلو که میرلوای ارجیش بود بقتل رسید فی سنه ستین و تسعمایه در اوایل
این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ایران از دار السلطنه استنبول بیرون آمده جون قصبه
ارکیلی مضرب سرادقات جلال شد شهزاده سلطان مصطفی ولد ارشد او از آماسیه با عسکر بسیار

بوسپا طبوس رسیده و رستم پاشا وزیر اعظم چون از سطوت او خایف بود مکتوبی بنزد میرزا از زبان طهماسب
بوساطت سپید محکاربی رسانیده بنظر انور پادشاهی درآورد و از مضمون مکتوب خاطر پادشاهی مشوش
گشته همان روز شهزاده کرفت خفه نمودند و یکی از فضلا تاریخ این قضیه فکر رستم پاشا فته و نعش اورا
بپور سپا تحویل کرده دفن نمودند و شقلاق پادشاهی در حلب اتفاق افتاده شهزاده جهانکیر بجوار رحمت
حق پیوست و نعش اورا باستنبول نقل کرده مسجد جامع در کمال عظمت بر سر مقبره او بنا کرده باتمام
رسانیدند و اول بهار خجسته آثار از شقلاق حلب بطرف نخجوان در حرکت آمده چون ظاهر نخجوان
مضرب خیام عساکر نصرت فرجام کشت شاه طهماسب باب مقاومت نیاورده بجانب سلماقات
نخجوان نهضت نموده و زمستان نزدیک رسیده احتمال نقض شاه طهماسب بولایت روم و وقوع
تخریب بلاد آن مرز و بوم در آئینه ضمیر پادشاهی پرتو انداز شده از نخجوان عزیمت کرده و باماسیه
آمده شقلاق در انجا فرمود فی سنه احدی و ستین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان احمد پاشا وزیر
اعظم را بقتل آورده رستم پاشا را که باو علاقه و امادی داشت و در هنگام توجه بنخجوان بر سر
قضیه سلطانمصطفی معزول کرده بود بمنصب جلیل القدر صدارت سپر افراز نموده و شاه طهماسب نیز در
فصل بهار بتبریز آمده و حشر شاه نعمت الله ثانی را که از خوهر شاه متولد شده بود جهة اسپاهیل عزیز
بسر خود خواستکاری نموده طوی عظیم فی سنه ۹۶۲ درین سنه میرزا همایون والی هند در هنگام عزم
آفتاب که بعصا تکیه کرده تماشای شفق می کرد از بام قصر خود که در بلدهٔ دهلی ساخته بود نیز
اقشا د و جان بجهان آفرین تسلیم کرد و ولد ارشدش جلال الدین اکبر بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس
نموده بتدریج اکثر ممالک هند و پستانرا مسخر کردانیده و حالا مدت جهل و پنجسال است که آن
پادشاه عادل فاضل بحکومت آن مملکت مبادرت مینماید و آوازهٔ عدل و احسان کوش هوش
امثال و اقران میرساند و میخواهیم که سوانح قضایای ایام دولت آن پادشاه عدالت کستر را
درین نسخه اثیر رقم نماید اما در وقت تحریر این اوراق پریشان روزنامچه که فضلاء بلاغت پناه در شرح
وقایع آن پادشاه عالیشان ترتیب نموده اند در نظر نبود نابران کلک فصاحت بیان از سیر

ان قضیه وزکر کشت و مولانا قاسم کاهی در تاریخ وفات میرزا همایون این بیت بعنوان یافته نظم

همایون پادشاه ملک مستی | بدار و کیر جاوشان سنشهی باد | زبام قصر خود افتاد ناکه
وزان عمر عزیزش رفت برباد | پی تاریخ او کاهی رقم زد | همایون پادشاه از بام افتاد

فی سنه ثلث و ستین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان وزیر اعظم سپاه بسیار فراهم آورده
فرخنده سپاهات بعیش و کامرانی مصروف داشت و هم درین سنه شاه طهماسب دارایی میرزا و اسمعیل
باسپاهیل میرزا ارزانی داشته او را همراه علی سلطان تکلو بدانجا فرستاد که سلطانمحمد میرزا را
مصحوب علی سلطان بعراق روانه سازد و علی سلطان سلطانمحمد میرزا را در یلاق دریاوک قزوین
بدرکاه شاهی حاضر ساخت و در آن وقت که علی سلطان داخل هرات میشود باتفاق بعضی امیر
زادکان تکلو چون تاتار سلطان و شرف الدین بیک ولد او پس سلطان علی سلطان و محمد خان
بعضی اهانت نسبت بمحمد خان حاکم هرات بظهور میرسانند و محمد خان از ضاع نا ملایم او را معروض
پایه سریر شاهی کردانیده بود چون علی سلطان بار دوی کیهان پوی رسید بعد از چند روز
نهانیان اهانت که بمحمد خان رسانیده بود در چاوغ بلاغ مغضوب کشته در دیوان اعلی
در بر یکدیکر سپران کلبا و کرجی هلاک شد و هم درین سال شاه طهماسب که مرسلطان نام و ختر خود را
بعقد نکاح سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا در آورده مشهد مقدس بادبود ارزانی داشت
و هم در اواخر این سنه جملهٔ امرا و اعیان و قورچیان چیپ الفرمان شاهی از جملهٔ منهیاتی که در
توبه نصوح کردند و یکی از فضلا در تاریخ این توبه کوید نظم سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل
بشکند و او در تحصیل سپاه دین | تاریخ توبه داون شد توبتاً نصوحا | پیرا آنهیست این منکر مباش این را
فی سنه اربع و ستین و تسعمایه درین سال هم فرمان فرمای جهان و قهرمان زمان و اسکندر دوران
اعنی سلطان سلیمان خان در اورنه کاکان تابستان و زمستان شکارکنان اوقات شریف
بکذرانیدند و هم درین سنه شاه طهماسب بواسطهٔ افعال شنیعه که در شهر صفر از اسمعیل میرزا
بظهور آمده بود او را معزول ساخته دارایی انجا را تکرار بسلطانمحمد میرزا مفوض نمود و سلطانمحمد

همراه سپوندوک بیک قورچی باشی افشار روانه هرات پیاخته امر نمود که اسماعیل میرزا را بتبریز
آورده جون سپوندوک بیک اسماعیل میرزا را بسیاوه عراق رسانید شاه طهماسب معصوم بیک
صفوی را باستقبال او فرستاده او را در انجا مقید پیاخته بقلعه قهقهه برد و شاه طهماسب سلاق
در سپهند آور باجان کرده از انجا بدار السلطنه تبریز آمد و قاضی محمد ولد قاضی سیاوخ را که والی
تبریز بود و صدر بیک ایلپس ولد اسپتا و شیخی طوچی منکوب و مغضوب کشته گرفتار شدند و بعد از
شکنجه و غین بلا نهایه از ایشان زر بسیار گرفته در قلعه الموت محبوس نمودند و کار ایشان در انجا
بنهایت انجامید و هم در اواخر این سال محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات وفات یافت
و قشلاق شاهی در قزوین واقع شده منصب صدارت میر تقی الدین محمد بن میر عز الدین محمد
اصفهانی مفوض گردید فی سنه خمس ستین وتسعمایه در این سال هم سلطان سلیمان خان بدستور سنوات
سابق اوقات شریف در دار السلطنه استنبول بعیش و کامرانی بگذرانید و شاه طهماسب
شاه قلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو را سپهدار نموده باتفاق ابراهیم خان والی استراباد
و رستم خان افشار حاکم کوهکیلو و امراء عراق با موازی پانزده هزار سوار بدفع اباترکمان
و طوایف اوقلو امر کرده انجا بعلی سلطان اوزبک والی اورگنج برده بودند در سال گذشته
کلی از ایشان بولایت استراباد و دار المرز میرسید فرستاده و خود متوجه ییلاق خرقان شد که اگر
احیانا مدد و کومک لازم شود از عقب امراء روانه کرده اتفاقا جون امراء مزبوره بحوالی استراباد
رسیدند اباترکمان با طایفه اوقلو از آوازه ایشان فرار کرده بمیارات اتراک رفتند امراء قزلباش
ایشان را تعاقب نموده در بیابان اتراک شاه قلی خلیفه را قولنج پیدا شده از قلت آب و شدت گرما
هلاک گشته از اباترکمان اثری نیافتند قضارا علی سلطان اوزبک با موازی سه هزار سوار از
اورگنج چهل روزه راه جول و بیابان را قطع کرده در کنار رود خانه اتراک با باترکمان ملتحق شد
و وصول هر دو لشکر در یک روز در کنار آب اتفاق افتاد جون علی سلطان بر کثرت لشکر قزلباش وقوف
یافت در کنار رود خانه محل برای سکونت خود قرار داده اطراف اردوی خود را خندق کندند و شتران

خود را پیاده لشکر کرده مستعد جنگ و جدال شد امراء قزلباشیه با غرور تمام بر سر او هجوم آورده
آغاز محاربه کردند و علی سلطان تیر پرتاب و شده با کمانداران جانبک و پیت رکنار خندق آمده
ابا ترکمانان را با خرابه کرد

ایاز پاشا والی انجا او را بسخنان نصیحت آمیز و نکتهای حکمت انگیز نگاه داشت که احوال او را
معروض پایهٔ سریر گردون مسیر سلیمانی گردانیده درخواست گناه او نماید درین اثنا سلطان
سلیم خان با بیگلربیگیان مذکوره متعاقب رسیده او را دیگر در انجا مجال توقف نمانده بحضور سعد
آذربایجان نزد شاه قلی سلطان استاجلو آمد چون این خبر در قزوین بمسامع علیهٔ شاهی رسید
حسین بیک یوزباشی استاجلو را باستقبال فرستاده او را بر ملازمت خود دعوت کرد فی سنه
سبع و ستین و تسعمایه در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الثانی این سال سلطان بایزید با کوکبه
و دبدبهٔ هرچه تمامتر متوجه قزوین شده اکثر امرا و اعیان باستقبال او رفتند و شاه طهماسب
نیز باعزاز و اکرام تمام باستقبال رفته او را در دولتخانه قدیم جا داد و بعد از سه روز در میدان
جدید قزوین که از جملهٔ متحدثات شاهی بود محل جشن قرار داده او را بتعظیم و تبجیل تمام مهمانی
نمود و بعد از تقدیم مراسم ضیافت تا موازی ده هزار تومان بطریق خلعت و پیشکش بدو مرحمت کرده
امرا و اعیان او را بخدمت امرای سرحد فرستاد که زمستان در انجا قشلاق کرده رعایت نمایند
و در اول فصل بهار امرای سلطان بایزید که در اطراف ممالک محروسه پراکنده و پریشان شده
بودند در دار السلطنه قزوین جمع گشتند سلطان بایزید بوجود ایشان مستظهر شد و چون از
شاه طهماسب خایف گشته بود و بعین الیقین دانسته که شاه او را گرفته بدست پدر و برادر
میدهد درین باب با امرا و معتمدان خود بخصوص دلو قدوز و سنان چلبی میرآخور و لله پاشا و
فرخ بیک و عیسی چاشنیگیر مشوره کرده قرار بران دادند که ضرری بشاه طهماسب رسانیده
بطرف بغداد یا شیروان بدر روند بعضی از متعینان سلطان بایزید برین قضیه واقف گشته
مثل عرب محمد و محمود چرکس و مصطفی چلبی نشانجی و قرا اغورلو بوساطت حسین بیک یوزباشی
این احوال را معروض پایهٔ سریر شاهی گردانیدند و سلطان بایزید چون شنید که این مقدمه
بمسامع جلال شاهی رسیده هر چهار را طلب داشته بقتل رسانید و ازین اخبار غبار بسیار
بر آیینهٔ خاطر شاهی نشسته عوام الناس و سایر لیام و اوانی که نقار خاطر شاه را نسبت بسلطان بایزید

داشتند

داشتند بر سر خانهٔ او هجوم آورده آغاز سنگ انداختن و دشنام دادن کردند شاه کس فرستاده
دفع ازدحام و هجوم عوام کرد و روز دیگر او را بجهة تلافی و خاطرجویی بطریق عادت بدیوان
خانهٔ خاص بضیافت طلب داشته بعد از تقدیم مراسم مهمانداری سلطان بایزید را با سلطان
اورخان و سلطان محمد و سلطان عبد الله و سلطان محمود که هر چهار پسر او بودند مسلوب الاختیار
گردانیدند و فرمان شاهی بقید و گرفتاری جمیع ملازمان او نافذ گشته در یک طرفة العین تا موازی
ده هزار کس مقید و محبوس گشتند از انجمله پنجهزار که از عشایر و قبایل بودند با پیر حسین بیک
دورغو و اوغلی و احمد بیک و عبد الغنی چاوش و دلو سیف الدین قرامانی خلاص شده
بملازمت شاهی و شهزادگان و امرا و اعیان مبادرت نمودند و باقی عسکر که غلام و غلام زاده
و ینکچری بودند بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان جهة سرکار خاصهٔ شریفه ضبط شد
و بغیر از معدود چند کسی جان از ان معرکه بسلامت نبرد و هم درین سنه پسر لوند گرجی بسعادت
اسلام مشرف گشته بصحت عقیده فایز شد و از دیوان شاه طهماسب ایالت شکی بدو
مفوض گردید و حسن بیک و حسین بیک که جملة الملک شاه طهماسب بودند متعاقب یکدیگر
فوت شدند و چون حسین بیک بمردم آزارها رسانیده بود و نفس الامر مرد ظالم طبیعت بود
ظرفای عصر تاریخ فوت او را فرعون ثانی یافته اند فی سنه ثمان و ستین و تسعمایه درین سال علی پاشا
میر میران مرعش و حسن آغا قوچی باشی را سلطان سلیمان با تحف و هدایای بسیار و موازی هفتصد و
شش نفر آدم بطلب سلطان بایزید فرستاد و امرا و اعیان قزلباشیه او را استقبال نموده
باعزاز و احترام تمام بشهر در آوردند چون بعز بساط بوس شاهی استسعاد یافتند چند تغوز اسب که
بعضی از ان جل زربفت و مخمل داشت با زین و لجام مرصع و کمر و شمشیر قراجه طلا و زباد و کمه لعل و
سایر اقمشه و امتعه فرنگ گذرانیده مشمول عواطف خسروانه و منظور عوارف بیکرانهٔ پادشاهانه گشتند
بعد از تقدیم مراسم ضیافت و لوازم عنایت بیغایت جعفر بیک استاجلو را مصحوب ایشان
نموده رخصت انصراف ارزانی داشت در وقت که ایلچیان مرخص گردیدند فرمود که در مقابل

این خدمات از نواب سلیمان مکانی متوقع احسانیم وظاهرا توقع شاهی آن بود که وارد اسلام بغداد را
بطریق ایالت بسلطان حیدر نام پسرش عنایت نماید وهم درین سنه رستم پاشا وزیر عظام ماهل
طبیعی فوت شده از جمله متروکاتش بیست هزار پوست سمور بود سپاه خاص را ازین قیاس توان
کرد ومنصب وزارت بمحمد ماشا بوسنوی مقرر شد فی سنه ثمان وستین وتسعمایه درین سال شاه طهماسب
بطریق پیر وشکار بجانب طارم رفته در نواحی خرزیل که التقاء رود خانه سپیدرود شاه
رود هست چند روز رحل اقامت انداخته بعد ازان بقزوین معاودت کرد وعشیره اعیانی او
مهین بانو که پسلطانم اشتهار دارد وبی شایبه تکلف وغایله تصلف از خواتین روزگار بانواع
خیرات واصناف مبرات امتیاز داشت ومعمار همتش بسی بقاع خیر از مدارس وخوانق ورابطه
وقنطره پرداخت واز فیض احسانش طبقات خلایق محظوظ وبهره ور بودند اجابت حق او
نموده از سنگماخ وارغوان بعالم پیوست ورحلت نمود وشاه طهماسب تشییع جنازه وی تا مزار فائض الانوار
شاه زاده حسین کرده آن در صدف گرامی بخاک سپرد وجماعه دیگر هم از اعیان قزلباشیه مثل
پیرندوک بیک قورچی باشی افشار که از پیشش از نوه متجاوز بود ومحمد بیک ترخان موصلو میر
فضل الله قاضی عسکر قاضی عمادناظر بیوتات ومیرزا کافی منشی ترک ودنیای فانی را گذاشته بعالم
جاودانی انتقال نمودند وهم در اواخر این سال ولی بیک استاجلوی سپاول باشی که بطریق
رسالت بروم رفته بود باچنیر وپاشا امیر امران وان وپسنان بیک جاشنی گیر باشی وعلی عاجار
جاوش باشی بطلب سلطان بایزید واولاد او بقزوین آمدند ودر باغ سعادت آباد بوسیله طلب
عطای امام ابغر پاطبوس پیشعد کشته موازی چهار صد هزار فلوری سپرخ از جانب خداوندگار
دیگر صد هزار دیگر از جانب شهزاده کامکار سلطان سلیم خان که پنجاه هزار تومان عراقی بوده باشد
بالعینی تبرکات وتنسوقات روم وفرنگ گذرانیدند واز برای اولاد وذکور واناث شاه بیست
خلعتهای فاخره آورده عرضه داشتند که جهل اسپ تازی با زین ولجام مرصع وچرخی نقده
واجناس دیگر حضرت خداوندگاری سیر حدار روم فرستاده که مدت سلطان بایزید با اولاد

تسلیم باتباعکان نمایند آن سپاه از تیغ مع تعدد وتنش وبگلار بیگ کار نواب همایون سپاه زده وتعاقب آن
مکتوب بخط مبارک سلطان سلیمان خان طاهر ساختند مضمون آنکه بلغت خداوندگار رسول
گرفتار باشم که اگر سلطان بایزید را با اولاد او تسلیم کماشتگان ما نمایید سر کرازما وفرزندان ما وشمنی
بخانواده وضرری بولایت شما نرسد وهموار قواعد یگانگی صلح وصلاح مستحکم بوده باشد
وتا او ضاعی ناملایم که مغایر صلح وصلاح از شما واولاد شما سانح نشود از ما واولاد ما تغیر صدور
نیابد چون شاه طهماسب بمطالعه آن سپر افراخته بر مضمون بلاغت مشحونش مطلع گردید
سلطان بایزید واولاد او را تسلیم چنیر وپاشا وزقدار او نمود وایشان سلطان بایزید را
با اولاد در میدان اسپ قزوین نخبه هلاک کرده جسد ایشان را در عرابه نهاده بوان
نقل کردند وخواسپشد که از انجا باستنبول برده دفن نمایند که بیکبار فرمان سلطان سلیمان خان
نافذ گردید که نعش ایشان را بسیواس برده در پیرون شهر مدفون سازند فی سنه ثمان وستین وتسعمایه
ودر اوایل این سال جعفر بیک کنگرلو که بطریق رسالت بروم رفته بود با تفاق الیاس بیک
تفنگچی واجناس واسپانی که در عوض جایزه سلطان بایزید چنیر وپاشا بارض روم آورده
بود بقزوین آورده بنظر شاهی رسانیدند وعلیقی خان سپهر لوند کرجی که بمرتبه عظمی ومرتبه کبری رسیده
در مجالس ومعارک بر اکثر امرا وارکان تقدم مینمود ومهر سال مبلغ معتنابه از اموال
از نقد وجنس از سپهر کار شاهی مدد معاید می شد از غرور وسوسه شیطانی وبد آموزیهای ناموزون کرجی
عازم کرجستان شده بود که بعضی از محرمان انتقامه را معروض داشته سپهر بر شاهی کردانیدند
فی الفور فرمان تقیداو نافذ گشته اورا در قلعه الموت محبوس کردانیدند وهم درین سنه مهر علی ابن محمد
صدر را از صدارت معاف داشته منصب صدارت دو حصه گشت عراق وفارس وکرمان
بمیر شمس الدین محمد بن میر یوسف استرابادی وخراسان وآذربایجان وشیروان بمیر زین الدین
پسید علی ولد میر شمس الدین اسپد الله مرعشی صدر پیشتاق مفوض گشت وهم درین سنه حکیم نور الدین
ولد مولانا کمال الدین حسین کاشی ومولانا قطب الدین محمد بغدادی المشهور بقاضی اوغلی وفات یافت

فی سنه احدی و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب معصوم بیک وزیر را سردار لشکر عراق کرده
بر سر سلطان مراد والی مازندران فرستاد و او بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده در صدد ادای قتل
آینده و گذشته شد و پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان بن محمد اغلان بن ابو الخیر خان اوزبک
که بعد از فوت عبد العزیز خان ولد عبید خان بحکومت بلخ رسیده بود هم درین سنه با قوای بعضی
مفسدان باراده تسخیر خراسان تا مشهد مقدسه رضویه آمده از آمدن نادم و پشیمان شد و تولک
بهادر نام شخصی را از ملازمان خود بطریق رسالت بخدمت شاه طهماسب ارسال داشته از آنجا عود کرد
و چون فرستاده او بملازمت شاهی رسید او را بنوازشات پادشاهانه سرافراز گردانیده حسین بیک
یساول باشی شاملو را با بعضی تحف و هدایا همراه او کرده بجانب بلخ فرستاد و بعد از آن در میانه
ایشان صلح و صلاح شده شاه طهماسب رخصت رفتن اعیان ماوراء النهر بجانب حج فرمود و جمع کثیر
از مشایخ و موالی و اکابر و صنادید آنجا بزیارت بیت الله الحرام رفتند و هم درین سال منکوحه شاه
نعمت الله ثانی که همشیره شاه طهماسب در نکاح او بود از راه بغداد متوجه زیارت بیت الله الحرام گردید چون
ببغداد رسید خسرو پاشا میر میران آنجا از رفتن راه بغداد بزیارت حرمین شریفین منع فرمود
او نیز زیارت عتبات نموده عودت کرد چون بهمدان رسید در صبح جمعه یازدهم ذی حجه بعالم آخرت
رحلت نمود فی سنه اثنی و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب معصوم بیک را با لشکر عراق و کرمان
بیورش بعضی ولایات خراسان مامور گردانید و الکای خبوشان را که علی سلطان اوزبک تعلق گرفته بود
و میر شهریاری نام شخصی که وزیر او بود تفویض کرده و در وقت که میر شهریاری بدیدن علی سلطان باورگنج
رفته بود پهلوان قمری نام شخصی از اعیان آنجا بنابر دولتخواهی شاه طهماسب مردم میر شهریاری را
بعضی بقتل آورده برخی را از خبوشان بیرون کرد و علی سلطان چون ازین مقدمه واقف گردید
بقصد پهلوان قمری بخبوشان توجه نموده خاسر و خایب معاودت فرمود و شاه طهماسب پهلوان
قمری را مشمول عواطف شهریاری گردانیده الکاء کلیدر را بدو ارزانی داشت القصه معصوم بیک
با امرا و اعیان بتسخیر نسا و ابیورد که در تصرف گماشتگان علی سلطان و برادرزاده اش ابو المحمد خان

ولد دین محمد خان

ولد دین محمد خان بود رفته قلعه ابیورد را محاصره کردند چون ایام محاصره امتداد یافت
و آمدن علی سلطان از اورگنج بمعاونت برادرزاده اش که در قلعه مزبوره متحصن شده بود
در میان لشکر قزلباش شیوع تمام یافت معصوم ترک محاصره نموده بجانب مشهد مقدس
رضویه نهضت فرمود و در آن اثنا خبر تمرد و عصیان قزاق خان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی
والی هرات در حضور شاهی بتواتر بصحت رسید که گردن اطاعت از طوق بندگی پیچیده و رخ
متابعت از آستان بوسی شاهی برداشته اسب مخالفت در عرصه قباحت و وقاحت میدواند
و فرزین وار کج روی اساس نهاده پیادگان طریق راستی و درستی شاهی را آسیب میرساند بناء
علی هذا نواب شاهی قاضی قطب الدین تونی را بجهة نصیحت قزاق بخراسان فرستاد و احکام و
فرامین متعدده پنهانی به برادران و بنی اعمام او ارسال نمود که هر کس قصد قزاق کند منصب
امارت او بدو ارزانی خواهد شد چون برین مواعید برادرانش مصطفی بیک و احمد بیک
و مسیب بیک و از بنی عمانش شرف الدین و امثال او چند دیگر مطلع گشتند همه یکدل و
یک زبان گشته خواستند که چند نفر دیگر از اعیان تکلو درین مقدمه با خود متفق گردانیده شروع
در قتل قزاق نمایند که یکبار افشای راز ایشان شده قزاق قصد گرفتن برادران و بنی عمان
نمود و ایشان فرار نموده بطرف غوریان رفتند در اثناء گریختن احمد بیک و مسیب بیک
گرفتار گشته مصطفی بیک و شرف الدین بیک خلاص شده خود را در قلعه کوسویه انداختند
و ملتجی بصوفیان ولی خلیفه روملوی حاکم آنجا شدند و قزاق برادران دیگرش را مثل حسین قلی بیک
و حسینخان بیک بر سر قلعه کوسویه فرستاده قلعه مزبوره را محاصره کرده جبراً قهراً طلب برادران
نمودند صوفیان ولی خلیفه حقیقت این احوال را نوشته نزد امرا و شهزادگان مثل ابراهیم میرزا
و بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا که در مشهد مقدس بودند فرستاد چون معصوم بیک از
مقدمه واقف بود و در کمینگاه فرصت نشسته که در هرات فتنه حادث شود تا بدان صوب
در حرکت آید بمجرد رسیدن این اخبار از مشهد با شهزادگان ایلغار کرده ولی خلیفه شاملو

وخلیل خان سپاه منصور را تا اول نموده بر سبیل پیشتجال ارسال نمود و قراولان تاخت بر سر حسن بیک
وچنیخان بیک و آن سپه چهار هزار سوار که چون عقد ثریا فراهم آمده بودند آورده مانند
بنات النعش متفرق گردانیدند و جمع کثیر طعمهٔ شمشیر و تیر قراولان ظفر تاثیر شده تتمهٔ تالیف
سپاه طریق فرار گشته بجانب مرات رفتند فراق چون بر این قضیه واقف شد برادرش و
پسرانش را رخصت داد که آن قدر اموال و اسباب و اسب و اشتر که توانند از خزینه و طویله
برداشته بهر دیار که اراده داشته برونند و خود با شهزاده سلطان محمد بقلعهٔ احتیار الدین
رفته تحصن اختیار نمود و معصوم بیک با شهزادگان و امرا متعاقب امراو گریختگان بدر شهر مرات
آمده بلا ممانعت داخل بلدهٔ مزبوره شد و ازانجا بدر حصار احتیار الدین رانده کسی از آنجا بیرون
او نشده بی تحاشی بدرون حصار درآمد راقم حروف را از بعضی اعزه مسموع شده که چون معصوم
بر فراق خان یافتاد و بواسطهٔ آنکه غرض اصلی استسقا با دقوق گرفتار بود و تعظیم شهزادگان
معصوم بیک بر سبیل طفلیت فرمود که برای فراق خان اسب حاضر سازید که ملازمت شهزادگان
و دیدن امرا و اعیان بود فراق خان در جواب فرمود که اگر فراق خانزاد تاب سواری می بود
شما این نوع جرات و جسارت نمی نمودید الحال کار را باش و پانجه مامور شده بعمل آورد بعد
ادای این کلمات او را بخدمت شهزادگان فرستاده خود سه شبانه روز متوالی بر قلعه بضبط
اموال و خزاین و دفاین فراق پرداخت دس و اسپطه شاه طهماسب و امرا و اعیان قزلباش
بمعصوم بیک بدمظنه گشته تهمت خیانت بدو کردند و فراق خان بروایتی بعضی از بزرگان در مجلس
معصوم بیک باجل طبیعی فوت کرد و بقول بعضی او را در خفیه بقتل آوردند و کلی از فضلا در تاریخ

هجاج ثانی آنکه زطوفان ظلم او	پس را بصبح روی نبود می تجلی	بودند اهل شهر همه در حجابی او
راضی دون خبر دو نومید از حیات	تنها بر بساط شهی کامیاب رخ	کج رو جفا فروز بود از نزول کشت
قتلش چو بود باعث معموری مهر	تاریخ قتل او شده معموری مرات	واز دیوان شاهی ایالت مرات

با میرعنبر سپهسالار سپاه جلو مقرر شده معصوم بیک و امرا متعاقب در مرات بودند

ودهم در شب نوزدهم شهر شعبان این سال شاه طهماسب حضرت امام محمد مهدی را در رویت دیده
بقاع ممالک محروسهٔ خود را که هر سالهٔ موازی سی هزار تومان عراق میشد بطرف ثواب آنرا
بروح ائمهٔ اثنا عشر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بخشید فی سنهٔ ثلث وسبعین وتسعمایه در این سال فرمان
فرمای جهان اعنی سپهسالار سلطان سلیمان خان بهاروز پستان اوقات خجسته صفات در پستمنزل نعیش
وعشرت مصروف داشت و همچنان شاه طهماسب تابستان و زمستان در قزوین رحل اقامت
انداخته خاطر خطیر را بانتظام مصالح ملک و ملت بگمارانید و معصوم بیک از خراسان بعراق
معاودت نمود فی سنهٔ اربع وسبعین وتسعمایه در این سال خاقان تاج بخش ملک پستان سلطان سلیمان خان
بعزم تسخیر قلعهٔ پسکتوار و قتل کفار و فجار آن دیار از پستقر عز و جلال کبیر سن استیلای مرض
پرون آمده قبهٔ گردون اساس و قبهٔ شامخ در آن فلک مساس با اوج فروزهٔ مهر و ماه رسانیده
و هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق و وزرای صایب تدبیر از آن سفر منع آن پادشاه خیر نمودند
فایده بر آن مترتب نشد و در جواب فرمود که اگر اجل من رسیده باشد باری در غزای کفار فجار
تا فرد ای قیامت در زمرهٔ شهدا محشور گردم و اگر آن راه نپوید آنکه تاب سواری ندارد
بر تخت نشسته بر سر قلعهٔ پسکتوار رفت و قلعهٔ مزبوره را قریب چهل روز محاصره نموده دران اثنا
خبر رسید که عسکر بلشپار از کفار قلعهٔ کله و اکری بمعاونت کفرهٔ پسکتوار می آیند چون بر تواین خبر
مرات ضمیر منیر سلطان نصرت اثر افتاد بر تو پاشا وزیر را با موازی چهل هزار سوار بدافعهٔ
کفار فرستاده قلعهٔ کله را محاصره نموده باندک فرصتی مفتوح گردانیدند و موازی چهار هزار مرد
که از کفار آن سرزمین آمده بودند طایفهٔ ینکچری و قپوخلقی هجوم کرده کفار را تتبع بیدریغ
بکذرانیدند اموال و اسباب ایشان را نهب و غارت کرده معسکر ظفر قرین عودت نمودند
و در ایام محاصرهٔ آن پادشاه عالیجاه پهلو بر پستر ناتوانی نهاده چون شدت مرض تزاید پذیرفت
و فواق عظیم طاری شد بر وفق حدیث من آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان ترجمان
جان و خبان شناخت کلمهٔ توحید را چند نوبت او امر فرمود و روح را بداعی یا ایتها النفس المطمئنة

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تسلیم نمود نظم

درنع آن شهنشاه صاحب قران
جم تاج بخش ممالک ستان
درنع آن که دیگر نیابد زمین
نصیر قرن شاهی آن داور دین
درنع آن که دیگر بلند سپهر
نظیر ش در آیینه ماه و مهر
وجون این واقعه ناپایه جان گداز دردی
نمود ارکان دولت قاهره چند روز نعش آن پادشاه مغفرت پناه را پنهان داشتند و پس طلب
شهزاده سلیم خان فرستاده اورا باستعجال تمام بارد وی کیهان پوی آوردند بر تخت سلطنت نشاندند
وبعد از فوت آن پادشاه مغفرت پناه قلعه سکتوار بزور و غلبه مسخر کرده اینده دوم در سال
شاه طهماسب حکومت و ولایت بلده مرات را مکرر شهزاده سلطان محمد و منصب لله گی او شاه قلی
سلطان ایکان تفویض نموده دختر میر عبد الله مازندرانی را بعقد نکاح شهزاده مزبور در آورده
روانه مرات گردانیدند و هم درین سنه عبد الله خان بن اسکندر خان بن جانی بیگ سلطان بن
محمد غلن بن ابو الخیر خان اوزبک در حکومت بعضی بلاد ماوراء النهر استقلال تمام پیدا کرده با اتفاق
سلاطین اوزبکیه بعزم تسخیر خراسان نهضت نمود اتفاقا شهزاده سلطان محمد و شاه قلی سلطان
در تربت زاوه خراسانیان و جارایشان جنگ زده هر دو پناه بقلعه تربت برده و از انجا متحصن شدند
و عبد الله خان قلعه مزبوره را محاصره نموده شروع در پرداختن آلات و ادوات قلعه گیری کرد
وچون ایام محاصره مدت بیست و چند روز متمادی شد نفاق در میانه اوزبکیه افتاده ترک محاصره نموده
بماوراء النهر معاودت کردند و شهزاده و سلطان محمد با موازی سی و پنج هزار کس از آن مهلکه خلاصی یافت
در ذکر علما و مشایخی که معاصر سلطان سلیمان خان بوده اند
اولا مولانا اعظم قدوة الاماثل والاشیم
مولانا خیر الدین افندیست و مولد او و اصل از بلدهٔ قسطمونیست بسیار فاضل و واعظ و متحقق
مدقق بوده معلم پادشاه گشته و اکثر اوقات فایض البرکاتش در ملازمت پادشاه صرف میشده
و دیگر حاوی کمالات نفسانی مولانا کمال پاوشا زاده ایست که اعلم علماء اوان و افضل فضلاء زمان
بوده و جمله علماء روم متفق اند که مثل او فاضل بارع کامل جامع در روم پیدا نشده و دیگر مولانا
صوفی علی حلبی ایست که مفتی زمان شده و بتعلیمات تشرع و دین دار بوده و دیگر مولانا سعدی

جلبی یعنی که از قضاء استنبول منصب جلیل المراتب قضا رسیده و دیگر مولانا محیی الدین حلبی
زاده ایست که در اوایل قاضی عسکر اناطولی و روم ایلی گشته و بعد از ان مفتی زمان شده
و دیگر قدری حلبی ایست که قدوهٔ علماء دهر و خلاصهٔ فضلاء عصر بوده و دیگر مولانا جوی زاده
ابن مولانا محمد ایست که در ابتداء حال قاضی عسکر اناطولی شده و در آخر احکام قواعد قضاوی مجریان
اکثر قضایا بشار الیه بوده و دیگر جناب شیخ عبد الکریم افندیست مرد مجذوب محقق بوده و در بعضی
اوقات در مسجد کوچک ایاصوفیه وعظ می گفته و آخر مفتی عصر شده و دیگر خاتمهٔ علما و فضلاء عصر
مولانا سیف الملة و الدین ابو السعود الشهیر بخواجه جلبی ایست که فی شایبه تکلف و بتخوری و غایه
تصلف و مدح گستری کوی تفوق و رجحان از غایه علماء دوران و کافهٔ فضلاء زمان ربوده
و تفسیر آیات بینات قرآن عظیم و فرقان قدیم را نوشته و خطبه آنرا بنام نامی پادشاه فی گردانیده
و خیرات و مبرات آن پادشاه مغفرت و پشتگاه زیاده از انست که قلم دوزبان درین نسخه
بلسانان رقم نماید فی سنه خمس و تسعین و تسعمایه درین پایل شاه طهماسب نابر مقدمات چندکه بعضی از ان
رقم زدهٔ خامهٔ پیمان می گردد نقار خاطر از خان احمد والی گیلان به پیش پیدا کرد از انجمله در
ممالک شاه طهماسب از سلطان مظفر والی گیلان به پس رنجیده اورا تقتل آورد و ولایت اورا
ضمیمه ایالکار خان احمد کرده بدو ارزانی داشت و در ثانی الحال که جمشید خان نام پسری از نمایه
سلطان مظفر و خویش زاده شاه طهماسب بحد بلوغ و تمیز رسید شاه مزبور بنا بر صله رحم و
گیلان به پس رجمشید خان عنایت نموده و یولقلی بیگ ذوالقدر را همراه او کرده بضبط آن ولایت
فرستاد و بجهز و رسیدن جمشید خان بدان حدود خان احمد ولایت مزبوره را تسلیم کماشتگان
موعی الیه نمود اما در دون الکار کوچیفان اندک تعلل و تهاون ورزیده فرمود که این الکه
از قدیم الایام داخل گیلان به پیش است و بر سر این گفت و گوی بسیار واقع شده یولقلی بیگ
در وقت گیلکان بقبل رسیده و دیگر قریب بیست سال بود که شاه طهماسب قزوین و الکات
نموده و از انجا تا لاهجان و دیلمان که مقر حکومت خان احمد است سه روزه راه است اصلا

و قطعا بملاقات شاه مرخص نیامده بود حتی در آمدن سلطان بازید کس بطلب او نفرستاده در
مقابل معذرت نگفته نیامد و در چند مواد دیگر از و اهمال و اغفال بظهور آمده بود بنابران شاه طهماسب
معصوم بیک را با لشکر قراباغ و قراجه طاغ و آذربایجان و طوالش و کیلکیر از جانب خرزویل
و لشکر پشتمار و عراق با نظر بیک اپشتاجلوی لله در ملازمت سلطان مصطفی میرزا با موازی بیست
هزار سوار و پیاده از طرف کلاره و شت و اللهقلی سلطان اپشتاجلو با جوازی سه هزار و
پانصد نفر از قورچیان طالش از راه رود بار تسخیر گیلان و گرفتن خان احمد مامور نموده روانه
جون آوازه آمدن معصوم بیک و عسکر و لباش گیلان مسموع خان احمد شد او نیز با موازی سی
هزار سوار و پیاده در لاهجان بر سر رایت خود جمع نموده مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال گردید
در خلال این احوال معصوم بیک مکتوب مصحوب ایلچی نزد او فرستاد مضمون آنکه اگر آوازه جمعیت
عسکر جمع نمودن و اراده مجادله کردن تو بسمع شاهی رسید بیکبار کی علاوه گذشته خاطر او
می گردد و صلاح جنان است که لشکر جمع خود پراکنده کرده اینده عرضه پایه سریر شاهی ارسال
نمایی که بنده از جمله یکرنگان و یکجهتان آن آستان ملک آشیانم و ولایت گیلان از جمله ممالک
محروسه شاهنشاهیست بهر کس که اشاره نمایند بلا منازعه و مناقشه تسلیم می نمایم خان احمد بقول
فریب آمیز او اعتماد کرده لشکر جمع خود را پراکنده نساخت و باندک احتیاط بغراغت تمام
لاهجان نشسته معصوم بیک جون بر سپاه او لوحی او مطلع شد از خرگام نام محل ایلغار بر سپاه
آورده در حالتی که طعام شبانه کشیده منوز شروع در تناول نکرده بود که بطاهر لاهجان رسید
گیلکان آنقدار فرصت یافتند که خان احمد را سوار کرده با سیصد نفر سوار و پیاده بطرف رانکوه
و اشکور بردند و معصوم بیک داخل لاهجان شده امیر جهانگیر ولد خواجه علی بیک که امیرالامرای
خان احمد بود با شصت پنجاه بیک نشسته استقبالی بقدم اطاعت پیش آمده مشمول عواطف بیغایت گردید
و خان احمد را بعد از آنکه چهار ماه تمام حبس و جوعی بر دوام کردند در نصف زمستان که تمام
کوهستان گیلانرا برف گرفته بود و عبور و مرور را اجمال نمانده در سیاه کله رود نام محل از توابع

لشکور را و اگر شه تردد معصوم بیک آورده اند معصوم بیک این اخبار را عرض کرده چون در
قزوین بمسامع جلال شاهی رسید حکم فرمود که اللهقلی سلطان ایجک اوغلی اپشتاجلو با شصت بیک
سلطانمحمود و نیز سه امرای دیگر که از انجمله یکی مسیو داوراق اپشت در محافظت گیلان مانده معصوم
با سایر امرا و اعیان خان احمد را برداشته متوجه آستانه شود امرا نیز حسب الفرمان خان احمد را
برداشته روانه قزوین شدند چون بعزت و عتبه بوسی شاهی فایز گشتند دو سه ماه خان احمد را در
قزوین نگاه داشته بعد از ان بقلعه قهقهه فرستاد و مدت یکسال در انجا محبوس بوده بواسطه
اختلاط اسمعیل میرزا اعتماد بر او نکرده از انجا او را بسیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز
فرستاده مدت ده سال در انجا مقید بوده و مآل حالش را در ضمن قضایا بر سبیل آینده رقم خواهد
نمود فی بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه [illegible] درین سال شاه قلی سلطان حاکم خجند بسعید که بواسطه تغیر بیت
سلطان سلیمان خان و تهیت جلوس سلطان سلیم خان بروم رفته بود مقتضی المرام عود فرمود
و نیز درین سنه معصوم بیک از امر و زارت استعفا کرده با جماعه از اعیان قزلباشیه و
میر محمد یوسف صدر بزیارت حرمین شریفین راه و سالک الله تعظیما و تکریما روانه شد و منصب
وزارت بمیر سید شریف ثانی از عنایت بیغایت شاهی مفوض گردیده هم دران زودی معالم
دولت نموده و در ویش پاشا و میر میران شام از آمدن معصوم بیک توهم پیدا کرده موازی
بیست سیوار همراه قافله حاج روانه بیاست و در یکی از منازل بین الحرمین بر سیر معصوم بیک و
رفقایش ریخته و معصوم بیک با امیر محمد صدر و بشارت بیک داروغه و شتر خانه و پاره همراهان
را بقتل آورده و هم درین سنه اهالی گیلان اتفاق نموده سلطان هاشم نام شخصی را بنا بر
حکام گیلان پیدا کرده بر سیر امرا و داروغگان قزلباش آمده بعضی را بقتل آورده و لغر
زور کرفته تا موازی سی هزار و پیاده بهم رسانیده بر سیر حاکم تنکابن آمده و حاکم انجا
با موازی پانصد نفر از ملازمان خود و قورچیان اکراد و بعضی امرا قزلباشیه معاونت او آمده
بودند در سر رود خانه مزرعه با ایشان محاربه نموده شکست بر لشکر سلطان هاشم افتاده

جمع کثیر از طرفین کشته گشته موازی یکهزار و هشتصد نفر از گیلکان بقتل رسید و قورچیان اکراد سه عدد
منار از سرهای ایشان ترتیب دادند فی سنه سبع و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب گیلانات را
بسلطان محمود میرزا و لله کی او را بالله قلی سلطان ایچک اوغلی داده بقیه ولایت گیلان را بامرای قزلباشیه
قسمت نمود و الله قلی سلطان و باقی امرای قزلباشیه بنابر جرایمی که از مردم گیلان صدور یافته بود
و شاه طهماسب را از ایشان نفار خاطر بهم رسیده بنیاد ظلم و تعدی کردند و امیره دباج نام شخصی از
اولاد قرا محمد و اژدها سلطان که از طایفه جنگه بند لشته لشایی بود خروج کرده شهسوار تنگ
لشته لشایی را که از جانب شاه طهماسب والی لشته لشا بود بقتل آورد و آغاز تمرد و عصیان کرده مردمان
گیلان را بدفع قزلباش تحریص نمود و هم درین سنه کیخسرو ولد غره غره گرجی با تحف و هدایا بدرگاه شاه
طهماسب آمده ملحوظ نظر عاطفت شهریاری گردید فی سنه ثمان و سبعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیم خان
قرا مصطفی پاشا وزیر را سردار نموده بتسخیر جزیره قبرس فرستاد و مصطفی پاشا با عسکر بسیار بدانجا
رفته اولا بزور و غلبه در عرض چهل و پنج روز قلعه لوکوشه را مسخر گردانیده زمستان در آنجا
قشلاق نمود و اول فصل بهار در کشتی نشسته بر سر قلعه منقوصه که محکمترین قلاع آن جزیره است آمد
و فی الفور شروع در محاصره قلعه مزبوره نموده کار را بر کافران تنگ گردانیده محصوران
بجان امان خواستند و قلعه را تسلیم گماشتگان سردار نموده کشتی و سفینه حاضر گردانیدند که اهل
و عیال خود را برداشته روانه شوند طایفه ینکچری و قپو خلقی بصلح مصطفی پاشا راضی نگشته تیغ
بیدریغ در فرنگان مردان ایشان را از پای در آوردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال
و اسباب ایشان را نهب و غارت کردند و سایر قلاع آن جزیره را بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمد و هم درین سنه امیره دباج لشته لشایی جمع از اجامره و اجلاف و رنود و اوباش گیلان بر
سر رایت خود جمع نموده ایلغار بلاهیجان آورد و قلعه که حسب الفرمان شاهی در آنجا بنا کرده بودند
و موازی چهارصد مرد تفنگ انداز که بمحافظه آنجا گذاشته بودند قلعه را مسخر گردانید و آن جماعت را
بقتل آورده قلعه را بخاک تیره برابر ساخت و سایر نواحی گیلان را بید تصرف در آورده قزلباشانی که

در گیلان بودند

در گیلان بودند بعضی بقتل رسیده زمره فرار نزد میرزا سلطان محمود و شاه قلی سلطان بدیلمان رفتند
چون این اخبار در قزوین بمسامع علیه شاهی رسید جمله اعیان استاجلو و سایر امرای قزلباشیه را
بامداد و معاونت سلطان محمود میرزا بدیلمان فرستاد و با وجود آنکه قریب ده هزار مرد از قورچیان
عظام در دیلمان حاضر شدند جرات رفتن بر سر امیره دباج نکردند آخر تا موازی چهارصد کس از
قورچیان استاجلو و غریبلر بی اجازت شهزاده و امرا متوجه گیلان بیه پس شد و موازی شش هزار
پیاده از جمشید خان والی آنجا گرفتند و باراده محاربه امیره دباج روانه لاهیجان شده
چون بظاهر آنجا رسیدند امیره دباج نیز بیرون آمده آغاز مجادله نمود و در دفعه اول شکست
بر لشکر قزلباش افتاده تا موازی بیست نفر از امیرزادهای استاجلو بقتل رسیده عسکر بیه پس از
عقب امیره دباج در آمده او را آماج تیر و تفنگ ساختند اتفاقا مهره تفنگ بر میانه دو شانه اش
خورده از سینه اش بیرون رفت و گیلکان لگدکوب عساکر نصرت مآثر شده تکرار ولایت
گیلان بتصرف اولیای دولت شاهی در آمد فی سنه تسع و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب از
امرای استاجلو بیره محمد را بحکومت گیلان و امیر غیب سلطان را بطرف دیلمان و کوهستان بدفع اجامره
و اجلاف فرستاد و امیر غیب سلطان در دیلمان وفات یافته ایالت گیلان بامام قلی میرزا
و لله کی او را به بیره محمد تفویض نمود و هم درین سال یکعدد خشت طلا و یکعدد نقره هر یک سه هزار مثقال
در خزینه قلعه قهقهه فوت شد و کوتوال قلعه که حبیب بیک استاجلو بود نسبت این امر باسماعیل
میرزا داده میرزای مزبور تهمت این حادثه بدختر او کرد شاه طهماسب چند نفر امرا بتفحص این احوال بقلعه
فرستاد و حسین قلی خلفای روملو و ولی خلیفه شاملو تقویت سخن میرزا داده بیره محمد استاجلو و
خلیفه انصار جانب حبیب بیک را گرفتند بنابرین هر دو جماعه بیکدیگر افتاده و بقزوین
آمده در مجلس شاهی در مواجهه یکدیگر سخنان خارج از وضع گفتند و از آن روز نفاق در میانه
قزلباش افتاد فی سنه ثمانین و تسعمایه در اوایل این سال ملک سلطان محمد بن ملک جهانگیر والی
اراده تسخیر گیلان نمود و مفصل این اجمال آن است که ملک سلطان محمد پسر خال خان احمد گیلانی بود و قبل از

گرفتار می‌خان احمد ملک جهانگیر پدر او را اسکندر بیک افشار که جهت تحصیل تقبل بگوله انجا رفته بود گرفته
بدرگاه شاهی آورده و در قلعهٔ الموت محبوس کشته و دیگر از و خبری نیامد و مخفی نماند که مولای جلوت
گیلان در پهلو افتاده دیو غرور و پندار در کاخ دماغ او جا گیر شد بعضی اوضاع نامناسب از و بصدور
یافت خانهٔ شاه طهماسب او را ملقب بملک دیوانه کرد و اینده امام قلی سلطان مخاطب بدیو خان شد چون
بدفع او و تسخیر گیلان مامور گردانید امام قلی سلطان با تمثال امر مبادرت نموده با پنجهزار سوار و پیاده بر
پیرنک سلطانمحمد رفته قلعهٔ گجوار احاصره نمود و در خلال این ملک سلطانمحمد ایلچی نزد امام قلی سلطان
فرستاده پیغام داد که اگر لطف نموده شهابدر قلعه تشریف آورند که سخن نهانی دارم و شهای
آن بکسی نمیتوانم کرد مشافهه گفته شود و آنخه از دیست مخلص برآید بازار نوکلک تر لان کرد
نادر بدست سلاطین می افتد بمنیکش نام از لطف عمیم دور نخواهد بود چون این خبر بسمع امام قلی
سلطان رسید اراده رفتن نموده ملازمانش مانع گردیدند اما چون او مرد متهور جانور بود
شکار دوست بود بقول ناصحان عمل ننموده و پای از دایرهٔ حزم و احتیاط بیرون نهاده بی تامل
موعود ملاقات حاضر شد و ملک سلطانمحمد چند نفر از مردمان خود بمحل و مسلخ کرده در کمین بازداشته بود
رسیدن امام قلی سلطان بان موضع همان بود و تیغ بیدریغ از نیام کشتن همان بلی مصراع
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود و بعد از سیوخ این قضیه لشکریانش سوی تنفر کجور آورده
از خوالی کجور بجانب قزوین رفتند فی سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمایه در این سال مزاج شاه طهماسب از
نهج استقامت افتاده عارضهٔ مرضی طاری شد و سلطان سلیمان میرزا پسر دوم او که از حرم
شخصال حرکس متولد شده بود و مدت نجاوحی آستانهٔ امام رضا علیه التحیة والثنا قیام و اقدام مینمود
در این وقت در قزوین بملازمت شاهی رسید و طوایف قزلباش در اثنای بساط شاهی دو فرقه
گشته نزدیک بان رسیده بود که بیکدیگر افتاده فیصلهٔ کلی بظهور آید که بیکبار تواب شاهی محبت
یافته نایرهٔ شعلهٔ فیصله روی بانحطاط نهاده و از نخیمهٔ گذورت خاطر شاه را با احرار قزلباشیه که
خیمه‌پایهٔ آن فیصله حسین بیک یوزباشی استاجلو و پیری قوجلو قورچی تیر و کمان و زال کرجی

از طرف دیگر حسین قلی خلفا و ملو و امیر اصلان بیک شخال جرکس پو و بهم رسیده مزاج سابق
بالکلیه از انجا عه منحرف گردید فی سنهٔ اثنی و ثمانین و تسعمایه درین سال پادشاه تاج بخش ملک ستان
سلطان سلیم خان از این جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود مدت حیاتش نه سال و
ایام سلطنتش شصت سال و کسری بوده و شش پسر داشته از انجمله سلطانمراد خان بر تخت
اهتمام و سعی مالا کلام محمد پاشا وزیر اعظم از معنیسا با ستنبول آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود
و بر طبق انش بمقتضای قانون عثمانی و بموجب فتوی علماء مذهب نعمانی که دفع شر قلیل جهت دفع کثیر
جایز است سه برادر یک روز خفه کردند و چون خبر فوت سلطان سلیم خان در قزوین مسموع
شاه طهماسب گردید محمدی سلطان المشهور بقاق را با تحف و هدایا بسیار جهت رسانیدن عزا
و تهنیت جلوس سلطان کشور کشا بجانب استنبول روان گردانید فی سنهٔ ثلث و ثمانین و تسعمایه
در اوایل این سال شاه طهماسب بعضی الکار کیلانرا بامرا رتکلو داده آن طایفهٔ پریشان روزگار را
بدان دیار فیض آثار فرستاده و مراد خان و لله تیمور خان استاجلو را بتسخیر الکای گجو و استقام امام
قلی سلطان و لله بیدیو خان مامور گردانید و هم در این سنه کار کیا احمد لله حمیدی الی پس و فات
فی سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایه در اواسط شهر صفر این سال شاه طهماسب داعی الحق را لبیک اجابت
بعوالم اعلی و دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قفس قالب را پشته بجانب
ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایهٔ امنیت بفراغت غنوده بودند
کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار رعایتش جهانی در مهاد عدالت
و استراحت می غنودند ناگاه خیل اجل شید مثالش سمت غروب پذیرفت و چرخ فلکپای که غیر شادی و وال
کردون ابوصه صرف فانکو نیارکرد و اینده و لوای همای آسای که بنیطایر در پناه جناحش می آسود

عقاب قضا از اوج ثریا تجت اثری رسانید نظم	در بغ آن خداوند بیهمتاج
که پستاند از تاجداران خراج	در بغ آنکه دیگر نه بلند سپهر
	نظیرش در آیینهٔ ماه و مهر

و این واقعهٔ عظمی و واسطهٔ کبری در شب سه شنبه شانزدهم شهر صفر که روی داد فتنه و آشوب

در میانهٔ طوایف قزلباشیه افتاده حسین بیک یوزباشی که رکن رکین آن سلسله بود با اکثر اعیان
طوایف مزبوره و باتفاق علیخان گرجی و زال گرجی که خال سلطان حیدر میرزا بودند و صوابدید
سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا در همان شب که نیر عالم افروز سپهر سلطنت پرتو عنایت
از وجنات روزگار باز می گرفت سلطان حیدر میرزا را در درون سرایی عامره گذاشتند که
بعد از ارتحال آن پادشاه بی شبه و مثال بر تخت سلطنت جلوس نماید چون پاسی از شب درگذشت
پادشاه سکندر جاه بعالم دیگر انتقال نموده سلطان حیدر میرزا تاج پدر را بر سر نهاده شمشیر او را
بر کمر بست و در میانهٔ خواتین عظام باستقلال تمام بر سریر سلطنت جلوس فرمود و پریخان خانم صبیهٔ
شاه مرحوم چون احوال را برین منوال مشاهده نمود در حال معتمد باستعجال نزد خال خود شمخال چرکس فرستاده
او را ازین احوال آگاه گردانید فی الفور شمخال با حسین قلی خلفاء روملو و امیر اصلان بیک افشار
و طایفهٔ تکلو و ترکمان و افشار و اکراد بدر دروازهٔ میدان اسپ آمده بآلات و ادوات حرب بدرون
باغچهٔ حرم درآمدند و از جانب دروازهٔ دیوان که مشهور است باله قپو حسین بیک یوزباشی و
طایفهٔ استاجلو و جماعهٔ گرجی و سایر هواداران سلطان حیدر میرزا زور آوردند که داخل باغچهٔ حرم
شوند شمخالیان دروازه را مسدود گردانیدند درین اثنا سلطان حیدر میرزا بری و تدبیر بعضی نواقص
بلباس عورات ملبس گشته خواست که دران صورت خود را بهمراهی بعضی جاریها بهواداران و یکجهتان
خود رساند تا از شر شمخال و ضرر فسیده و جهال خلاصی یافته پادشاه باستقلال گردد که یکبار جمعی از
خدمهٔ چراکسه شمخال را ازین مقدمه واقف گردانیده سر راه بر او گرفت و چادر را از سر او در کشیده
غلام روسیاه بدبخت شمخال از عقب سر میرزا درآمده بیکضرب شمشیر آن نوع جوانی را که در دودمان
صفوی و خاندان مرتضوی نظیر نداشت از پای درآورد و در خلال این احوال حسین بیک یوزباشی
با طایفهٔ گرجی اله قپو را بضرب بخق و تبرزین درهم شکسته بدرون باغ درآمدند شمخال سر سلطان حیدر میرزا
برداشته در پیش ایشان انداخت طایفهٔ گرجی آغاز جنگ و جدال کرده اما اثر بران ترتب نیافت
و بالکلیه استاجلویان و گرجیان ازین وادی مایوس و منکوب گشته برادر دیگر سلطان حیدر میرزا

سلطان مصطفی میرزا را

سلطان مصطفی میرزا را برداشته بطرف قم روانه شدند و حسین قلی بیک خلفا مع رفقا هر چند سعی
نمودند که یکی از شهزادگان که از جاریهٔ چرکس تولد کرده باشد بسلطنت نصب نمایند میسر نشد و اکثر
طوایف قزلباش میل بجانب اسماعیل میرزا که در قلعهٔ قهقهه حسب الفرمان پدر محبوس بود کرده فرقه
فرقه بملازمتش رفته جبین اخلاص بر آستان سعادت اختصاص می سودند حسین قلی بیک خلفا و
شمخال با احباء و اصدقا چون این حال را از قزلباش مشاهده نمودند حیدر سلطان ترکمان را برداشته
روی بخدمت شاه اسماعیل آوردند و در عرض ده روز موازی سی هزار سوار و پیاده در ظاهر قلعهٔ قهقهه
بر سر رایت شاه اسماعیل جمع گشته از انجا بدبدبه و کوکبهٔ هر چه تمامتر متوجه دار السلطنهٔ قزوین شدند
و در اسعد ساعات شاه اسماعیل بدار السلطنهٔ قزوین رسیده در خانهٔ حسین قلی بیک خلفا که او را پدر
خوانده بود نزول اجلال فرمود و حسین بیک یوزباشی استاجلو که سلطان مصطفی میرزا را برداشته
بطرف قم رفته بود از شنیدن خبر پادشاهی شاه اسماعیل و بواسطهٔ آنکه طایفهٔ بیات که از زمان شاه طهماسب
بملازمت سلطان مصطفی مقرر بودند باو عصیان نموده سلطان مصطفی را مقید گردانیدند تغیر اوضاع کرده
خواست که در ذی قلندران بجانب بغداد رود و بعضی مردمان آشنا او را گرفته بدرگاه شاه اسمعیل
آوردند بعد از هشت ماه که حبس کشید حسب الفرمان شاهی در قزوین بقتل رسید و چون شاه اسمعیل را
در سلطنت استقلال و استقراری بهم رسید اولا حسین قلی بیک خلفا را گرفته دیدهٔ جهان بینش را
بمیل آتشناک از نور بصر عاطل گردانید و همچنین اکثر متمردان قزلباشیه را که باعث فتنه و فساد
بودند بقتل آورده بعضی را بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید و فرقه را از ان میانه ممتاز
ساخته پایهٔ قدر و منزلت ایشان را از فرق فرقدین بگذرانید و مآل حال او در ضمن قضایای آینده
مشروح مذکور خواهد گردید اما شاه طهماسب پادشاه عادل رعیت پرور و سلطان عاقل معدلت
گستر بود و بجمع مال و منال و خزینهٔ بیت المال حرص تمام داشت چنانچه از سلاطین ایران و توران بعد از
واقعهٔ چنگیز خان بلکه از زمان پیغمبر آخر الزمان صلوات الرحمن مقدار او کسی بر خزینه و ظروف و اوانی طلا
و نقره مالک نشده اند از جمله در زمانی که فقیر را شاه اسماعیل بتفحص خزینه و اسباب او مامور گردانید

پیصد و شصتاد و نه ار تومان زر نقد و شش صد عدد خشت طلا و نه ار و شصت صد عدد پیرپوش طلا و نقره
و دویست خروار ابریشم و سی نه ار جامه و بالاپوش قماش موقف عرض در آمد سوای آنکه در میانه دولت
و فروگذاشت شده بود دیگر سایر اموال و اسباب و چیزخانه و طویله و شتر خان و مطبخ داریس قیاس
توان کرد و اسپاهی اولاد بیشکو نهاد آن پادشاه مغفرت دستگاه بزیور چیست سلطان محمد میرزا
و اسپاهیل میرزا مرد و از دختر عیسی بیک ترکمان متولد شده اند و سلطان سلیمان میرزا و سلطان ابراهیم
و سلطان حمید میرزا از جاریه جرکس تولد یافته اند و سلطان حیدر میرزا و سلطان مصطفی میرزا
و امام قلی میرزا و سلطان محمود میرزا از کنیزک کرجی جنانچه از سیاق کلام گذشته بوضوح
می پیوندد و سلطان حیدر میرزا در روز فوت پدر ارشد شهریت شهادت حشید و شش پسر دیگر را
سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که انا قیام علوم بهره مند بود و سلطان حسین میرزا و پسر
سلطان محمد میرزا و محمد حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا حسب الفرمان شاه اسپاهیل
بقتل رسیده سلطان حمید میرزا بکفوف البصر گردید و سلطان محمد میرزا و اولاد عظام کرامش که
بعد از فوت شاه اسپاهیل سلطنت ایران رسیده اند احوال هریک در ضمن قضایا باز پس وقایع آینده
مشروح مذکور خواهد گردید و نعش آن پادشاه مرحوم را بعد از مراسم تجهیز و تکفین از دار السلطنه قزوین
بمشهد مقدس نقل کرده در جوار مرقد منور و مشهد معطر امام رضا علیه التحیه و الثنا مدفون گردانیدند
فی سنه چهل و ثمانین و تسعمایه در شب شانزدهم ماه رمضان این پال شاه اسپاهیل از زین جهان فانی
بعالم جاودانی ارتحال نمود و تفصیل این واقعه آن است که شاه اسپاهیل پادشاهی بود ملایم طبع
حدت ذهن موصوف و بکسب فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف و در میدان رزم مثل شیر نر
خنجر گذار و در مجالس نرم ابری که در هنگام ناز و فور سخاوت زر تمام عیار و جواهر بیمقدار در نظرش یکسان بود

و بواسطه علو همت بحر و کان بخشش میگردید	و دیده دریا بخشش پوست او
ز و کف انجلت بروی از دست او	باکش کوکان ز دعوی میسح
	زانکه بنود در کفش جز باد هیچ

اما با وجود این سودایی مزاج و تندخوی و درشت کو بی عفو و بیگناه اندک عقوبت بسیار و عکس این امر مفقود

و جنانچه در ضمن

و جنانچه در ضمن حکایات سابق و روایات متفاریق مذکور گشته شاه اسپاهیل در اوایل حال در ظل تربیت
والد بزرگوار خویش میر میران و تا در شهور سنه ثلث و ستین و تسعمایه بایالت ولایت خراسان منصوب
گشته بعد از رکنیدن نسبعایت ارباب غرض ازان منصب معزول شده در قلعه قهقهه محبوس گردید و
چون مدت بیست سال در ان قلعه حبس کشید پدرش وفات کرده باتفاق صواب امرا و اعیان دولت
از قلعه بیرون آمده بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود و بنا بر عدم تدبیر متنور و سلطنت استقلال و
استقراری بهم نرسانیده خواهیت که بسبب شیخین و عثمان ذی النورین و عایشه صدیقه و بقیه عشره
مبشره رضی الله عنهم بخلاف آباء اجداد خود طرف نماید و نوعی سلوک کند که در ولایت ایران سنی و
شیعی هر کدام بمذهب خود علنا وده متعرض احوال یکدیگر نشوند چون قزلباشان در واوی رفض متصلب
بودند ازین معنی رنجیده متفکر گشته در صدد آن شدند که هر وقت فرصت یابند بجان آن سلطان عالم عادل
مسلمان آسیبی رسانند تا آنکه با عشیره اش ریخان خانم و زینقدره همزمان و همراستان کشته شبی
آن پادشاه عالیجاه با چهار پنج خلوتی و غلامی که محبوب او بود و در یکی از بیوتات خاصه خود رفته بر
استراحت غنود و روز دیگر بعد از عصر پادشاه را از انخانه مرده و چهار پنج را نیم مرده بیرون
آورده امرا و اعیان هر چند تفحص و تجسس نمودند هیچکس از حقیقت آن کار آگاه نبود امیر خان
ترکمان و سیاری امرا قزلباشیه که در قزوین حاضر بودند بلوازم کفن و دفن آن خاقان جنت مکان
قیام نموده بعد از ان کس بطلب سلطان محمد میرزا شیراز فرستادند و بعد از مدت دو ماه او را تعویذ
آورده بپادشاهی برداشتند و هم درین سنه پادشاه جهان و کشور کشای ممالک پهناور ایران
بواسطه آنکه شاه اسپاهیل بعضی از وضاع مغایر قاعده و قانون نسبت بسده سنیه نموده بود اراده نمود
که خال و یا رعم را بیاد و نیستی و فنا دهد که یکبار خبر فوت شاه اسپاهیل بسمع سلطان عادل
و نظر تیز اولی در تقسیم الابغ ملیت کوشید فی سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه و در اوایل این سال خلاصه و زبده
امیر خان ترکمان و شامخ خان ذوالقدر و پیسیب خان تکلو و پیره محمد استاجلو و قلی بیک تورجی
باشی افشار و قورقمز خان شاملو و حسین قلی خلفا اعی رو ملو با یکدیگر عهد و میثاق بسته امور مملکت را

از پیش خود کرشمه ولایات را در میانه خود تقسیم نمودند و بر شاه سلطان محمد که مرد وحشی بش انور بصیر الملک و همان اسم پادشاهی اطلاق کرده در تمام مهام وزارت را در کف کفایت میرزا سلمان جابری اصفهانی دیگر او نیز چندان از نور بصیرت بهره ور نبود و نهاوند و خواست که بسلطنت پادشاه کور دل و نور بصیرت وزیر نور بصیرت مجور نظام امور عالم و انتظام مملکت عجم و مند مصراع زهی تصور باطل زهی خیال محال و در عرض یک سال خزاین و دفاین کشاه طهماسب در مدت پنجاه و سه سال بهم رسانیده بود و بباد فنا داده اختلال تمام بمملکت ایران راه یافت و نهم درین سنه سلطانم زخان امضا عزیمت پارسیه نموده و بدین ما وضاع نیز واقف گشته تمامی همت و همگی همت عالی نهمت بر استیصال ان مملکت ایران و انهدام خاندان بد مذهبان گماشت و مصطفی پاشا وزیر ثانی را سپهردار چیوشی و پرپاخر و شن نموده مواری صد و پنجاه هزار سوار جرار همراه او نهاخت و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که میرزا خان داغستان تهب و غارت ولایت آذربایجان اقدام و اهتمام نمایند بنابر ان چیوش پاشا میرزا خان و امرا کرد پستان بر سپهر محمود پیک رو ملوی حاکم خوی قلعه او را بقتل آورده و ولایت خوی و سلماس را تحت تصرف در آورده از انجا عسکر بر سراورمی فرستاده و حسین خان حاکم انجا را دستگیر کرده در وان بقتل رسانیدند و هم درین سال از دیوان قزلباش ایالت هزیر با مجلل ترکمان و حکومت حجر شعد مجدی بیک تفاق مقرر گردید فی سنه سبع و ثمانین و تسعمائه در اوایل این سال مصطفی پاشا سپهردار با لشکر بیشمار بعزم تسخیر گرجستان و شیروان در حرکت آمده منوچهر ولد غرغره گرجی حاکم اخسخه بقدم اطاعت پیش آمده با او جمع کثیر از ناوران گرجی بشرف اسلام مشرف گشته حکومت موروثی بطریق اقطاع تملیکی بدو ارزانی شد و تفاق خان و ایلچی حجر شعد با تفاق ایام قلعه قاجار حاکم کخه و بروع و دزموضع جلدر بر سپهر راه عسکر نصرت اثر آمده سکپست خورده و او و خان ولیاس که با یالت قلعه تفلیس قیام مینمود قلعه و ولایت را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفت مصطفی پاشا قلعه مرنوزه را مع ولایت متصرف شده جمع کثیر را بمحافظه انجا گذاشته متوجه شیروان شد جون نوازنکم مضرب خیام عساکر نصرت علم گردید لوند گرجی با غراسپتمان لوپسی سپهردار ظفر شعار هدیه فایز گشته باج

در دست قزلباشان اسیر گردید و عثمان پاشا از شماخی فرار کرده در قلعهٔ دمورقپو متحصن شد و عسکر
قزلباش از آنجا بجانب ارش در حرکت آمده قطاس پاشا را بقتل آوردند و قلعهٔ ارش را آتش زده
بخاک تیره برابر گردانیدند و لشکر قزلباش را چون این فتوحات میسر شد بقراباغ عودت کردند
و والدهٔ سلطان حمزه میرزا باین مقدار فتح مغرور گشت و در عین زمستان پسر خود را برداشته
بقزوین معاودت نمود فی سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه در بهار این سال مصطفی پاشا سردار از قشلاق
ارض روم برخاسته بر سر قلعهٔ قارص آمده آن قلعه را تعمیر فرمود و چون اخبار گریختن عثمان پاشا
و تسلط قزلباش بر ولایت شیروان و گرفتاری عادل گرای خان در استنبول بسمع سلطان مراد خان
رسید مصطفی پاشا را از سرداری معزول کرده آن منصب جلیل المراتب را بسنان پاشا وزیر
ثالث مفوض گردانید و هم درین سنه محمد پاشا بوسنوی وزیر اعظم که در سلسلهٔ آل عثمان وزیر عظیم الشان
پیدا نشده و قریب پانزده سال باستقلال وزارت سلطان سلیمان خان و مدة العمر وزارت سلطان سلیمان
و پنج سال وزارت سلطان مراد خان کرده بود در دست شخصی مجهول بضرب کارد بقتل رسید و
هم در غرهٔ ربیع الاول علیقلی خان بن سلطان حسین بیک بن درویش خان شاملوی حاکم هرات باتفاق
مرشد قلی خان ولد شاه قلی سلطان استاجلوی حاکم خواف و باخرز با شاه سلطان محمد طریق عصیان
پیش گرفته در اسعد ساعات و ایمن اوقات عباس میرزا ولد شاه سلطان محمد را که هنوز در سن ده سالگی بود
بپادشاهی برداشتند و خواستند که امرا و حکام سایر بلاد خراسان را قهراً قسراً مطیع و منقاد خود
سازند از آنجمله اولا لشکر بر سر مرتضی قلی سلطان ترکمان حاکم مشهد کشیده در میانهٔ آن دو موضع طرق
که در دو فرسخی مشهد واقع است حربی در غایت صعوبت دست داد و مرتضی قلی سلطان منهزم
گشته در حصار مشهد متحصن گردید و علیقلی خان چهار ماه در ظاهر مشهد نشسته عاقبت بی نیل مقصود
بهرات معاودت نمود و در اواخر این سال والدهٔ سلطان حمزه میرزا بعضی لشکر قزلباش را بجهة
باز خواست خون پدر خود میر عبد الله بر سر میر مراد والی مازندران فرستاد و آنجماعت
میر مراد را گرفته بقزوین نزد او آورده بقصاص خون پدر بقتل آورد و حکومت و دارایی مازندران را

ببرادر خود مفوض نمود و امراء قزلباش از تحکم آن عورت متوهم گشته او را بمعشوقی عادل گرای
نسبت دادند و در روز جمعی از قزلباشان سفاک بتحریک امرا بدرون سرایی پادشاهی
در آمده آن ضعیفهٔ سیدهٔ صالحه را بقتل آورده یک شبانه روز در میانهٔ اهل عالم برهنه و عریان
گذاشتند و عادل گرای را نیز با صد نفر از دلاوران تتار بقتل آورده بر خاک هلاک انداختند
فی سنه تسع و ثمانین و تسعمایه در اوایل این سال سنان پاشا سردار بارض روم رسیده شاه سلطان محمد
نیز جهة مدافعهٔ او از قزوین بقراباغ اران آمد و شاه قلی سلطان ذو القدر و مقصود آغا تمغاجی را
جهة تمهید مصالحه در ارض روم بخدمت سنان پاشا فرستاد و بعد از وصول ایلچیان بخدمت سردار
گردون اقتدار قرار چنان شد که سردار باستنبول معاودت نموده شاه سلطان محمد نیز بقزوین
مراجعت کند و ایلچی معتبر بدرگاه سلطانی ارسال دارد تا میانهٔ ایشان ابواب صلح و صلاح مفتوح
گرداند بقرار موعود سنان پاشا باستنبول عود نموده شاه سلطان محمد ابراهیم خان ترکمان را
بطریق رسالت بآستانهٔ سلطان مراد خان روان نمود سلطان مراد خان بصلح راضی نشده سنان پاشا را
از سرداری و وزارت معزول کرده ابراهیم خان را مقید و محبوس گردانید و هم در ماه ربیع الثانی این سنه
علیقلی خان شاملو باز آغاز لشکرکشی کرده با جمع کثیر بر سر درویش محمد سلطان روملوی حاکم نیشابور
آمد و بعد از خرابی و ویرانی بسیار که بدان ولایت رسانید کاری نساخته بهرات معاودت نمود
و هم در اواخر این سال سلطان مراد خان اراده نمود که شهزادهٔ کامکار و سلطان کیوان وقار شایستهٔ مهم
و اورنگ عثمانی و زیبندهٔ تاج و تخت سلیمانی نافذ فرمان جهان اعنی سلطان محمد خان را سنت مؤکد و قاعدهٔ
ممهد بجا آورد و جهة اجتماع آن سوراچکیان باطراف و جوانب ممالک محروسه فرستاده امرا و اعیان را
دعوت نمود فی سنه تسعین و تسعمایه در اوایل این سال سلطان مراد خان بعد از اجتماع امرا و اعیان
بترتیب اسباب طوی و آذین بستن شهر استنبول فرمان داد و جهة آن کارخانهٔ ابراهیم پاشا و
میدان اسب تعیین یافته ارباب صناعت و محترفات کوچه و بازار شهر را از اقمشهٔ نفیسهٔ فرنگ
و دیباهای رومی هفت رنگ غیرت نگارخانهٔ چین و رشک افزای خلد برین گردانیدند و وزرا

عظام و امرا و ذوی الاحترام بدان اکمنه و مقام رفته سلطان جهان آرا تیز بدان منزل و لکشا شتافت بر
و قرب و مباهات هر روز بازمره از خواص بارگاه بهشت آیین مرغزه که بوضع غریب و طرح عجیب جنة
نشیمن همایون مرتب گشته بود مشرف گشته هر یک از امرا و وزرا در محل خود قرار گرفته چشم ظاهر بین
و غرایب همره صناع کشاوند مهندسان ملهم پیشه و صناعان نیکو اندیشه انواع تماشای بدیع
اصناف امور عجیب که از تقریر و تحریر بیان عاجز است بمرصه ظهور در پیش
اپستاوان نخل بلند نخ عدد نخل ترتیب داده بودند که گویا نخلی بزرگ
میوه و کل و ریاحین و سپنل را بنوعی در آنجا نموده که پیر و برنا از مشاهده
و افواه بذکور پیوست و در و فاتر ارباب چیاب مسطور گردد مقرر گلویی شرح آن تنگنا داشته بود
شصت هزار فلوری دیگر درین دو ماه صرف اپستاو و موسکتب پیاده تقیه اخراجات را درین تماشا
کرده و همچنین بر طایفه مناسب حرفه خود صورتی نادره و تماشگر بدیع مآثر ظاهر گردانیده بودند و دران وقت
از ارباب حسن و ملاحت و نغمه پیرایان صباحت صباحت هر روز و هر شب مجالس انبساط عشرت
عشرت جمع کثیره حاضر بودند و بنعات و لکشای مترنمات روح افزای نشاط بر نشاط و سرور بر سرور میافزود
پری پیکران نغمه پرداز گهی از سپاز و لکش کرانه آواز نوای عیش و عشرت بگوش
نشاط باده نوشان میرسید و در آن ایام بحسب انجام جاشنگیران اپستان ملک اقتضا
مرسباعت مایدهای طعام بعده و کواکب طرح میرفت و هر گام صد و نهمای مساچشد و از غرایب آنکه
کباب الطعمه آنرا نمیزدند از غزال را بدستور جهار پایان غل پیته از دو آرده روز راه باستنبول
آورند و از دو فرسخه لذیذه و کمره اشربه لطیفه رسم آزوقه این جمع از عرصه عالم نبود
بعد از انقضاء جشن و سور سلطان جهان سپان شاه اراده عالم و عالمیان را بایالت معتمدشاه عدل
بزرگترین شهزاوگان آل عثمان اپیت پیرانوار سپاخته بدانجانب تکپیل فرمود و چون خاطر انور
از مهم شهزاوه عدالت کیستر فراغت یافت پرتو اندیشه بر معاملات دیار عجم انداخته حیدر پاشا
جرکیس را با موازی نهصد سوار ینکچری و سپاهی از راه دریای کفه بمعاونت عثمان پاشا سرعسکر مرهمه

و محمد پاشا میرمیران ارضروم و محمد پاشا خادم میرمیران دیاربکر را بجهة ایصال خزینه و ذخیره قلعه
تفلیس مامور گردانیده سپاهیان کرجی باتفاق امرا قراقلپاشیه مثل تقماق خان و امام قلی سلطان
قاجار و سپاه براییشان گرفت و چهل خروار زر و سیاز ذخیره که همراه داشتند ازیشان گرفته
جمعی کثیر از لشکر و مردان معرکه کشته کشت و پیکار پیکیان مزبور بزعم آنکه این فیضاد از مصطفی پاشار
ولد غرغره واقع شده اراده گرفتن او نمودند و او نیز از کید ایشان واقف گشته با جمع از زادوان
کرجی که همراه داشت دست شجاعت از آستین جلادت بیرون آورده هر دو محمد پاشا را بضرب
تیغ زخمدار ساخت و کنخدای محمد پاشار با صد نفر از ملازمان او بقتل آورده خود بسلامت
ازان معرکه بیرون رفت و هم درین سال علیشیر خان با غلبه و آژدحام تمام عباسپس میرزا را
از دار السلطنه هراة بقصد تسخیر بعضی بلاد خراسان بیرون آمد و چون بسبزوار رسید
شاه سلطان محمد بتعلق و ارشد سلطان حمزه میرزا از قزوین ایلغار بر سپاه او برده بسیه متزلزل در
شبیخون بود که از آمدن شاه واقف گردیده فی الفور سپاه لک طریق فرار گشته مستعد
و قلعه ترمیت را وداع گذاشته خود را بدروازه مهرات سیخ عنان پس نکشیدند و در اپستاو شهر
شتافتند چون سپهر بدست شاه سلطان محمد بظاهر قلعه ترمیت رسیده در حال بمحاصره انجا فرمان داد
و چون آفتاب در سیزدهم حمل قویس بود متزل قشلاق در انجا تعیین نموده در کرفتن قلعه سعی
بلیغ فرمود اما چون طوایف قزلباش بر تسخیر قلعه و بدست آوردن مرشد قلی خان باطمع راضی
نبودند اثر چندان جد و جهد ترتب نیافت فی سنه احدی و تسعین و تسعمایه مطابق سنه
این سال کواکب در اول در جه ثور بود شاه سلطان محمد برای تدبیر امیران و وزیر از قلعه
ترمیت برخاسته آوازه معاودت بجانب عراق و طرف مشهد رضویه علیه التحیه در خاطر گذشت
بوقلمون انداخت و چون بکنزل راه طی نمود عنان عزیمت بجانب مرات معطوف گردانیده
ایلغار بر سر عباسپس میرزا و علیقلیخان که در ان حین در رباط شهملک و قصبه کوسویه
نشسته بودند بر دو در یکشب پنجاه فرسخ راه را ایلغار کرده در وقت طلوع صبح روز

دوشنبه بیست و دهم ماه ربیع الثانی در دهنهٔ تیرپل غافل بر سپهر حاجی کوتوال قراول لشکر علیقلی خان رخت
و فجئه لشکر عراق حاجی کوتوال را با فرقهٔ از سپاه خراسیان که همراه او بودند اسپیر و دستگیر کرده نزدی
بارو دوی علیقلی خان آوردند و تا موازی دو سپه هزار شاملو را اسپیر طعمهٔ شمشیر زهر آبدار کرده و اینده علیقلی حال
نیم جان بسلامت ازان معرکه بیرون برده در وقت غروب آفتاب بمین دولت باتفاق عباسقلی میرزا
خود را بشهر هرات رسانیدند و با جمعی لشکر شکسته و فرقه کرده سپهر و اردوی مصطفی بیک ولد سلطان محمود بیک
شاملو بحفظ و حراست شهر باز گذاشته بود در حصار شهر متحصن گردیده صباح روز دیگر که خیمه خاور
باصد هزار کروفر از پی انهزام لشکر سپهر مدار بر آمد چشم خون آشام از نیام برکشیده و بلجات تیغ را فشان
عرصهٔ عالم را خون افشان کردانیدند لشکر جلادت اثر عراق بظاهر بلدهٔ هرات رسیده و در باغات
و بساتین انجا نزول نمودند و شاه سلطان محمد متعاقب ایشان بدانجا آمده مدینهٔ میرزا را محل موکب تمارین
گردانیدند و بدستور قلعهٔ تربت بمحاصرهٔ شهر فرمان داده قزلباشان دران وادی چندان تقید
تمود ندو که کس بعیش و عشرت خود مشغول گشته سخن او را باو پنداشتند میرزا اسپلمان وزیر جوان
بکرات این اعمال و اغفال را از طایفهٔ قزلباش مشاهده نمود در صدد آن شد که چند نفر از اعیان
و امرا ایشان تقبل آورد تا در فرمان شاهی نفاق پیدا کرده قزلباشان را بین قضیه اطلاع یافته
باتفاق در قتل او همزبان و همداستان شدند روزی که میرزا اسپلمان از راه سپهر خیابان بجانب
کارزگاه میرفت یوسف بیک پسر قورچی افشار در تخت سپهر براه برآمده خواست او را تقبل
آورد یکی از جبا او را از یعقدنه واقف گردانیده راه فرار پیش گرفته خود را در دولتخانه بتخت
متعاقب امرا و اعیان قزلباش مسلح و مکمل بر در دولتخانه آمده طلب او نمودند شاه سلطان محمد از
آنچه خود او را بدست قورچی باشی افشار داده بعد از دو روز در باغ زاغان هرات تقبل رسیدند
که در وقتی که قزلباشان بر سپر کشتن او غوغا مینموده اند این بیت را بر سبیل نظم کشده نظم
این همه غوغا برای کشتن ما بر چیست در ازل ما کشته تسلیم غوغا بهر چیست
و بسیار اشعار آبدار آن وزیر کفایت شعار بسیار است که ایراد آن در یعقام مناسب نیست اما بر سبیل اتفاق شهادت این بیت شاهد

۲۳۸

بازم زیارتم دهد و دیدار میرسد دل در طپید نسخت مگر یار میرسد سپلمان اگر رسید بلای ز دو منال
گر خاشقی بلا بتو پیمار میرسد القصه شاه سلطان محمد بعد از قتل میرزا سپلمان چهل روز در هرات
توقف کرده تمام باغات و عمارات انجا را نخاکستره برابر ساخت و در شب پانزدهم شهر شعبان المعظم از
طاهر بهرات بر خاسته بدولت عزمت بصوب عراق برافراخت و چون بنواحی سبزوار رسیدند
کریمی بیک ولد قورچی باشی افشار سپهر از ربقهٔ اطاعت کشیده و در قلعهٔ سبزوار متحصن گردیده
شاه سلطان محمد سلطان حمزه را با کرمش او مامور گردانیده در ساعت میرزا مومن بور بر کفتن قلعه فرمان داد
بعد از یک روز و لباشان جنگجو قلعه را مفتوح گردانیده حسین بیک را با تابعانش بقتل رسانیدند
و تفویض ایالت مشهد بسپلمان میرزا بلیفره عبد الله خان اسپتا جلو کرده بقزوین معاودت نمودند فسلاس
و انجا فرمود و قدم شد قلیخان مدعی خلافت شاه سلطان محمد بر سپهر سپلمان میرزا را والی مشهد رقمه او مشهد را خالی
گذاشته فرار نمود و بلا منازعه و مجادله مشهد مقدس مشرف مرشد قلی خان گشته و انجا را بحکومت برافراشت
و هم در ین سنه سلطانم خوخان سیاوش بیگ بمنصب جلیل القدر وزارت اعظم سپهر افراز گردانیده
سپهر او از سپاه عجم را بنفرها پاشا وزیر نشانی مفوض نمود و فرهاد پاشا با چوش و یاحوش
از استمبول متوجه دیار عجم گشته قتاق خان را از حجر سعید بیرون کرده قلعهٔ دریروان بنا نمود که
آخر الامر بموافق تاریخ آینده بدست پاشا حیقال او خلی را بجا فظت و حفاظت گذاشته خود
بقشلاق ارض روم معاودت نمود و چون پاشا میرزا میرزان شام را باحکام و امرا کردستان و امرا
روم الی بجه ایصال خزینه و ذخیره و قلعه تقلیس که در آن زمان بغایت امر عسیر بود روان داشت
و در اثنای راه بوفد تیز همراه بوده و در بندطومانیس کافران گرجی سپهر راه بر سپاه گرفته منصوره که متجاوز از پانزده
هزار سوار بودند گرفته در اول یکشنبه بر لشکر اسلام افتاده اما آخر الامر بواسپطه ثبات قدم چین پاشا سپهر لشکر اسلام
ازان ورطه سالم بیرون رفت فی [illegible] و تسعین [illegible] در بهار این سال فرهاد پاشا سپهر
سپهر کرجستان اختیار کرده قلعه تور میرا تعمیر نموده و از انجا بدربندطومانیس رفته قلعه تیرو انجا
را مستحکم و کامل بنا کرده و غرض چهل روز تمام رسانیده و از انجا بطرف اخسخه و حرکت آمده خواست که

مانع جانقل
از قرهها

مانع در تمار

انجا نه قلعه بنا کنند عسپاکر منصوره باو درین امر موافقت نکرده بلکه طریق مخالفت ورزیدند بنابرین سپهدار
ازانجا مراجعت نموده کافران کرجی سپهر راه براو کرفتند و بعضی جنیارت باموال و اسباب عسکر اسلام
رسانیده ازانجمله عرابه خاص قرهباد پاشارا نهب و غارت کردند و جاریه محبوبه او را با اسباب خواص
از جواهر و مرصع آلات و غیره ازدرون عرابه بیرون آورده بتعاقب برو ندوهم درین سال محمد کرای جلال
بالسکر زیاده از قطرات امطار ریشیروان آمده محمد خان ذوالقدر حاکم انجارا با تابعانش بخاک برابر ساخت
و باتفاق عثمان پاشا از آب کر عبور نموده کنجه و بروع و آن نواحی را بیغمای تاتاریی بباد فنا داد
و موازی صد هزار پسر و دختر مسلمانرا اسیر کرده بجانب کفه برد و شاه سلطان محمد در عقب لشکرها
بقراآغاج آمده امیر خان ترکمانرا سپهدار لشکر کرده باتفاق میب خان لکلو و شامرخ خان ذوالقدر
و پیره محمد و سایر امرا قزلباش ریشیروان فرستاد و امرا مزبوره ریشیروان آمده قلعه باکو را محاصره
کردند اما محمد کرای میسر نشد برو باسی و سه نفر قزلباش نموده امرا بسیاری از ریشیروان معاودت کردند
و بعد ازان امام قلی سلطان بر پیر عثمان پاشا شبیخونی زده عثمان پاشا بتهور در صحرایی یکه جوان در
مقابل او صف آرا کشته بعد از مقاتله و مجادله شکست بر لشکر قزلباش افتاد و غنایم نامحصور از
اسب و اشتر و خیمه و خرکاه و مرصع آلات و فروش و اوانی نصیب لشکر عثمانی شد درین اثنا
سلطانمراد خان کس بطلب عثمان پاشا فرستاده او را بنوید وزارت و سپهداری باستانه دولت
مدار می طلبید فرمود عثمان پاشا حیدر پاشارا بمحافظت شیروان گذاشته از راه دمور قپوبطرف
کفه رفت و بواسطهٔ عداوتی که درمیانه کام غارت شیروان بمجد کرای خان تاتار پیدا کرده بود برادر زاده
بنوید خانی میسر نظر کرده بود باتفاق بر پسر او یورش فرمود و محمد کرای تاب مقاومت ایشان
نیاورده رو بفرار نهاد و برادر زاده با عسکر روم او را تعاقب نموده در هنگام فرار بقتل رسانند
و باداد و معاونت عثمان پاشا بر پیر بر سلطنت تاتاری متمکن گردید ازین قضیه اتفاقات
سلطانی نسبت بعثمان پاشا یکی درصد گشته در روزی که بپیشگاه بوسی سلطان حاجت روا
فایز گشت منظور عوارف پیکرانه و مشمول عواطف خسروانه شده منصب وزارت عطفی و سپهداری

لشکر جهانکشا سپهر فرار گشته مقرر شد که قشلاق در قسطمونی نماید و شاه سلطان محمد زقرا آغاج بتبریز
آمده قشلاق در انجا مقرر فرموده و دران حین امیر خان حاکم تبریز را کرفته بقلعهٔ قهقهه فرستاده و
بعد از چند روز او را بقتل رسانید فی ثالث و تسعین و تسعمائه و در اوایل این سال عثمان پاشا بعزم
تسخیر تبریز و سایر بلاد آذربایجان از شیروان و میل و مان از قشلاق قسطمونی روان شد و
شاه سلطان محمد و حمزه میرزا بمجرد شنیدن این خبر باخانه کوچ از تبریز برخاسته بطرف رود خانه ارم
رفتند عثمان پاشا بعظمت مرجه تمامتر بلا منازعه و مجادله در روز جمعه بیست و چهارم ماه رمضان
در سیاحل رود خانه اجی کندریم فرسخی تبریز واقع است نزول اجلال فرموده قبهٔ کردیاس فلک
مماس طرح فرودهٔ مهر و ماه ریسانید و روز دیکر موضع اخی خوفی را مضرب خیام عسکر نصرت فرجام
کردانیدند قزلباشان و اعیان تبریز هریک بطرف از اطراف فرار نمودند و همان روز عسکر عثمانی
بیست شب و غارت محلات پیرخاب و ارزکروه قریب نصف شهر را تاراج و یغما برو ندوروز
دیکر بسیاقیان تعیین نمودند که اصلا و قطعا لشکریان مزاحم رعایا و متوطنان نشوند و از انجا کوچ نموده
در موضع جرمذاب فرود آمده صباح روز عید فطر با سپهداران و کردنکشان سپاه در باب
تبریز مشاوره نمود جمله قرار بران دادند که دار الامارهٔ تبریز را که موسوم است بشب بهشت
نامیدند بنابرین اطراف آن را پیموده برامرا و لشکریان قسمت نمود و در عرض شصت روز قلعه در غایت
متانت و استحکام باتمام رسانیده حفظ و حراست آنرا در عهدهٔ اهتمام جعفر پاشا خادم
میرمیران طرابلوس و شام کردانیدند و موازی هفت هزار سوار و پیاده همراه او در تبریز کذاشته
بنابر بعضی اسباب که یکی از انجمله قلت علیق بهار پایان بود اراده معاودت نمود درین اثنا او را
عارضهٔ مرضی طاری کشته سلطان حمزه میرزا ازین بر بین احوال اطلاع یافته از اوزم تیل بجوالی
تبریز آمد و چندو فعه با موازی پنجهزار سوار بکنار اردو می کیهان پوی آمده هر مرتبه او را فتوحات
نمایان شد و در روزی که سپهدار نصرت شعار بعزم معاودت از جرمذاب کوچ کرده در شب
غازان نزول اجلال فرمود سلطان حمزه میرزا بی تحاشی از عقب اردو در آمده از یمین و یسار

لشکر ظفر شعار اموال سیار بدربرد و روز دیگر که از شب غازان کوچ کرده منزل دره نظر لوای

مرض عثمان پاشا بپیت اشتداد پذیرفته فوای عظیم روی داد و در روز سیم که از تعطر لوی عازم طریق

گردید سپلطان حمزه میرزا از عقب لشکر فیروزی اثر درآمده طایفه شاملو را بر جانب یمین و تعاقب تاخرا

تا طایفه استاجلو بطرف بسیار فرپستاده و خود از عقب در حرکت آمده چون قریب دو فرسخ راه

طی نمود و طایفه شاملو از جانب دست راست بجوم پروانه خود را بر لشکر اسپلام زده آتش جدال مشتعل و

نایره قتال ملتهب گردانیدند قبو خلقی و سپاهی اوغلی از قلب عسکر عثمانی بهیات مجموعی بر طایفه شاملو حمله آورده

تا موازی دو بست نفر از متعینان ایشان بر خاک هلاک انداختند سپلطان حمزه میرزا از صدور

این قضیه متوهم گشته خاسپر و خایف معاودت نمود و اتفاقا همان روز عثمان پاشا بجوار رحمت الهی پیوسته

پاشایان و آغایان و ارکان دولت آل عثمان سپنان پاشا جیغال اوغلی را سپاه نامبرده را بتعقیب گردند

و از انجا در عرض سه روز بولایت وان آمده از آستانه دولت آسیانه بتحکم همایون جهه پیرداری

موحی الیه غازصدر یاشه قرب دو ماه بپیرداری گیکر انجم شمار بود و سم در اوان بهار این سال خاقان تصریر یک

عبدالله خان اوزبک با لشکری که مخایب عقل و ننگ از شرح احصای آن عاجز بست از حیحون

عبور نموده در قبه الاسلام بخارا جلال فرمود و بعد از چند روز از انجا عنان بکران بجانب خشان

معطوف داشته تمام آن ولایت را از دست اولاد شاه سلیمان بن میرزا یادگار ناصر بن میرزا

ابن میرزا عمر شیخ بن میرزا سپلطان ابوسعید بن میرزا سپلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان

بدربرد و آن نوع ولایتی را که زیاده از دو بست سپاهی بر تصرف اولاد تیموری بود از نخ

نشین کرده بپایتخت عز و جلال عودت نمود فی سنه اربع و تسعین و تسعمایه و درین سال سپلطان مراد خان بوسطه

وفور فیناد و قر لباش که جعفر پاشا را قریب پنجاه در تبریز محاصره کرده بودند فرهاد پاشا را بسپهداری عسکر

ظفر شعار نموده بمعاونت جعفر پاشا فرپستاد و او چیب الفرار سپلطانی از دو از اپسلطنه استنبول بپرون آمده

با سپاه ظفر پژوهم روی بدیار عجم نهاد اما قبل از وصول او بولایت آذربایجان محمد خان ترکمان حاکم

کاشان و ولی خان والی همدان و مسیب خان حاکم زنجان و امت سپلطان ذوالقدر میر شیراز ماتفاق

لشکر عراق

عاصی افتاد و ولیخان حاکم همدان با پسرش علی پاک مال دران معرکه کشته گشته مسیب خان و محمد خان
ترکمان با طهماسب میرزا اسیر سرپنجه تقدیر شدند و اکثر اعیان بقتل آمده بقیة السیف شکسته عنان و
گسسته مهار بجانب همدان فرار کردند و ایشان را در انجا نیز مجال توقف نمانده بصوب دار السلام بغداد
آمده اظهار اطاعت و انقیاد بدرگاه فلک اشتباه عثمانی کردند و سلطان حمزه میرزا مظفر و منصور
بتبریز عودت کرده قلی بیک قورچی باشی افشار که خمیرمایه این فساد بود از و متوهم گشته فرار نموده
بدرون قلعه تبریز نزد جعفر پاشا آمد و از تدارک که سلطان حمزه میرزا در ماده قلعه گیری نموده بود
جعفر پاشا را خبردار گردانید درین اثنا آوازه آمدن فرهاد پاشا سردار و رسیدن عسکر قیامت
آثار در تبریز شایع گشته شاه سلطان محمد و حمزه میرزا بجانب اردبیل و قراباغ در حرکت آمدند و فرهاد پاشا
باستقلال تمام بنواحی تبریز رسیده اولا در اطراف درج خواجه محمد رشید در موضع خمنه حصار بنا کرد
و از انجا روانه شهر تبریز گشته جعفر پاشا را بعواطف علیه خسروانه مستظهر و مستمال نمود و خزینه و ذخیره
جهة اخراجات عسکر تبریز تعیین نموده بقشلاق ارض روم عودت فرمود و سلطان حمزه میرزا باتفاق
پدر بقشلاق قراآغاج رفته دران محل خودی نام پسر دلاکی که محبوب میرزا بود بتحریک اسمی خان ساملو
آن سرو بوستان سلطنت را بضرب خنجر آبدار هلاک ساخت و اسمی خان باتفاق خوانین که در اردو حاضر
بودند ابوطالب میرزا برادرش را بپادشاهی برداشته از انجا آهنگ عراق کرد و چون بقزوین رسید
امرا انجا با او درین امر موافقت نکرده طریق مخالفت ورزیدند بالضروره ابوطالب میرزا را از انجا
برداشته بجانب کاشان و اصفهان نهضت نمود اما در هیچ جا کسی التفات بدو نکرده هر میری
بزعم خود در ولایت عجم رایت حکومت برافراشت و هم در اول بهار این سال با فساد مفسدان در
میانه علیقلی خان و مرشد قلیخان دوستی و محبت بعداوت و خصومت مبدل شد و علیقلی خان بواسطه
تنبیه او عباس میرزا را با لشکر خراسان برداشته از راه قاین بجانب مشهد توجه نمود و چون بصحاری
جناباد رسید مرشد قلیخان بعزم رزم او از مشهد بیرون آمده در بیابانی که میانه جناباد و محولات
واسطه است تلاقی فریقین دست داده مرشد قلیخان بدیدن پیکر فتح و ظفر مخصوص گردید و

عباس میرزا

و عباس میرزا را دران معرکه بدست او افتاده اکثر امرا و اعیان علیقلی خان اسیر و دستگیر گشتند و علیقلیخان
از راه بیابان دشت بیاض بهزار محنت و مشقت خود را بشهر هرات رسانیده بار دیگر دران بلده بساط
عیش و عشرت بگسترانید و مرشد قلیخان بطمطراق تمام عباس میرزا را بمشهد برده بجای علیقلی خان جمله الملک
او گردید فی خمس و تسعین و تسعمائه در اوایل این سال فرهاد پاشا سردار بعزم تسخیر ولایت سماعون
گرجی نهضت نموده قلعه کوری را تعمیر فرمود و در انجا شخصی بطریق بیگلربیگی نصب کرده سالم و غانم
عودت نمود و هم در اول فصل بهار این سال که خاقان شرقی انتساب بعزم تسخیر اقلیم چهارم پای سعادت در رکاب
او زد و جمشید خورشید طناب سراپرده پادشاهی را از دنبال ماهی بر گردن بره بسته از آبگیر حوت بر تنگاه
حمل آمد خاقان ممالک ستان عبد الله خان تسخیر ممالک خراسان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت
و با موازی صد هزار اوزبک جوی از آب آمو عبور نموده چون رایات نصرت آیات سایه همایون بر
ساحل مرغاب انداخت علیقلی خان حاکم هرات خبردار گشته بآمدن مردم بلوکات بدرون شهر فرمان
داده دل بر تحصن قرار داد و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر جمید الثانی صحرای سقسلمان و کلاته کاشی
مضرب خیام عسکر نصرت انجام خاقانی گشته جمعی از بهادران جلادت آثار و فرقه از اوزبکان
شهامت دثار در وقت غروب آفتاب همین روز تا در دروازه ملک تاخته بسی قزلباشان را بر خاک
هلاک انداختند و صباح جمعه بیست و هشتم اردوی کیهان پوی از صحرای سقسلمان برخاسته در النگ
کاروبار و ظاهر مزار فایض الانوار خواجه محمد پوران و اراضی قریه غلوار نزول اجلال فرمود و دو روز دران
مواضع بهجت افروز توقف واقع شده در چاشت روز یکشنبه غره رجب که آفتاب عالمتاب در پنجم
درجه جوزا بود مدرسه میرزا محل موکب همایون گردید و همان لحظه داروغگان و یساقچیان بضبط محصولات
قرایا و قصبات تعیین گشته فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که جمعی از فقرا و ضعفا و اکارون
که بواسطه قلت بضاعت و عدم استطاعت در مواضع و منازل خود مانده اند کسی مزاحم احوال ایشان
نشود و روز دیگر لشکر فیروزی اثر بر اطراف شهر محیط شده ابواب خروج و دخول را بر روی متحصنان
مسدود گردانیدند و امیر قل بابا کوکلتاش بتعیین نمودن مورچل و سیبه مقرر شده در برابر هر برجی

از بروج شهر سیبه قرار داده محافظت آنرا در عهدهٔ اهتمام امرا بهزرک کبود علیقلی خان جرن ایجال مقبل
مشاهده نمود و مکاتبات مصحوب پیادهٔ نزد عباس پس میرزا و مرشد قلیخان بمشهد فرستاده مانند یشان در
باب دفع عبد الله خان امداد و معاونت طلب فرمود و جون زمان زمان در ظل رایت عباس میرزا
زیاده از شش هزار سوار از تنبو و جرات برآمدن نکرده تصمیم عزیمت عراق نمود تا امرا و لشکریان پریشان
انجا را بنجو متفق گردانیده بعد ازان بدفع سپاه اوزبک قیام نماید و نور علی حاکم را جهت سپاهیدن ابیور
بهرات نزد علیقلی خان فرستاده خود شمن بر سبیل استعجال با تفاق مرشد قلیخان و اکثر امرا و اعیان حرسان
متوجه عراق گردید و جون بدار السلطنه قزوین رسید بر تخت سلطنت نشسته روی جلوس نموده هر روز
فرقه از امرا و عالیشان و ملازمان زمره از خواتین عالیمکان بملازمتش میامدند چنانچه چنین انجا حاضر نمیشدند
بسعادت اختصاص می پیوندند تا در عرض دو ماه جمع کثیر از طوایف متفرقه قزلباش در ظل حمایت آسمان
مجتمع گشته پادشاه با استقلال گردید و خلال این احوال تحریک مرشد قلیخان علیقلی خان فتح اولی
و اسمعیل خان شاملو و محمدی صفار و سپولغ را در قزوین بقتل آورده نظر بر رواج و رونق مملکت گماشت
اما از انجا که عاقبت امرا در قزلباش اسپت در باب قتل مرشد قلیخان اتفاق کرده خواستند که او را
از میانه بردارند شاه عباس این قضیه اطلاع یافته طایفه قزلباش را عموماً بر کرفتن امرا تحریص نمود
مرشد قلیخان و علیقلی خان نود القدر و پیر غیب خان استاجلو و امیر اصلان سپاه طان استاجلو و قورچی
خلفا رود ملو کرفتار کشته حسب الفرمان شاهی بسیاسار سپیدند و جمعی دیکر فرار نموده نزد خان احمد والی کیلان رفتند
و سه بست و شصتین و تسعمایه جنانچه سپاه بقاعکاک بلاغت اشتمال او انمود از روزی که عبد المومن خان بر
شهر براه امر فرمود هر روز در تعیق محاصره و تضییق قزلباشیه بیشتر بلیغ مینمود تا کار را بنوعی بر محصوران
تنگ کردانیدند که اکثر مردمان از کثرت تعفن و فوران امراض متفرق شدند و کرسنکی زهره و مار ملوکات
و اهل بازار بمشقت و محنت بسیار از شهر بیرون آمده در ظل ظلیل امنیت تظلیل خان اجل و عدل
آسوده جون مدت شش ماه و بیست و یکروز از ایام محاصره متناهی شد در پنجشنبه شهر و شهر
[illegible] اتفاق اهل اول روز حوت جمعی از ملازمان عبد المومن سپاه طان از باین دروازه بیرون

و پل آب جکان ببهرح که حفظ و حراست آن تعلق بملازمان میرزا جان سپاه طان میداشت صعود
نمودند و در آن سرج دو پنجه نفر قزلباش را بقتل آورده آنمقدار توقف فرمودند که موازی دویست نفر
اوزبک خونخوار ببالای حصار برآمده پناه بسوراخ و نواختن کوس و کرنا کردند علیقلی خان با جماعه
که همواره در ملازمتش جنبه کوشک معدو مهیا بودند متوجه مدافعه ایشان کشته که یکبار را بجانب
برج بابا محمود هم آواز سوراخ اوزبک برآمد درین حالت سپاه کشته خود را با معدودی چند
در اندرون حصار اختیار الدین انداخت و سپاه اوزبک از اطراف و جوانب در درون شهر
ریخته دست بتاراج و یغما آوردند و چشم خون آشام از نیام کشیده مشغول از ترک و ما جک
و بنده و آزاد و در قید حیات نکذاشتند و صباح که خاقان شرق از شبستان آفتاب حصار افلاک جهانرا
مشعشع ساخته رایت نخوتش از برج مقنم در کذشت سپاه طان ممالک ستان نصیر الدین عبد المومن خان
از زاویه دروازه خوش بدرون شهر درآمده اول بدر درون مسجد جامع سپاعتی توقف نمود و بعد از
لحظه از انجا بایلغ شهر تشریف برده در بیوتات خاصهٔ علیقلی خان نزول اجلال فرمود و در روز یکم
علیقلی خان از خوردن قلعه فریاد الامان الامان بلوح فرستاده آسمان رسانیده جمعی از امرا در بر
مثل امیر قتل بلما کو کلتاش و امیر محمد باقی بی و امیر جلتی و امیر شاه محمد الوجیان باتفاق مولانا اعظم
قدوهٔ محاریر الانام عمدة الفضلاء و العلما خواجه ابو البقا بدر قلعه رفتند و او را با موازی هشتاد نفر
امیر و امیرزاده شاملو از درون قلعه بیرون آورده باتفاق متوجه ملازمت عبد المومن خان کشتند
و در اثنای راه یکی از غلامان اوزبکیه طمع در توقه پیر براور قاضی سپاه طان کرده بیرداشتن آن جرات
نمود قاضی سپاه طان از غایت جبی با کی خنجر بر پهلوی آن اوزبک زده شور و غوغا در میانه فریقین
بهم رسید امیر شاه محمد الوجیان اوزبکانرا بکرفتن و کشتن قزلباشان مامور کردانیده در
سپاعت علیقلی خانرا با تابعان در باغ شهر بر خاک هلاک انداختند و روز جمعه که چهار روز
از قتل و غارت منقضی شده بود عبد الله خان بدرون شهر تشریف برده حکم فرمود که اوزبکان
دست از نهب و غارت باز داشته رفع قزلباشانرا سعی و شر اتمانید و خواجه محمد مومن المشهور بمیرزا ارابی

تنفس مردم که درین نه ماه در شهر تلف شده بودند مقرر سیاهه نوده و چهار هزار کس بحساب آمد و بعد از چند روز
از ممات عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس امام رضا علیه التحیه والثنا معطوف داشته قریب دو ماه در
طاعه آن بلده نشسته تمام غلات و باغات اینجا را حکم جرا نیدن فرموده از راه پیرچین و زورآباد بیرات
معاودت کرده زمام مهام حکومت اینجا و کف کفایت امیر اعظم مدبر امور عالم مشیر مفخم امیر قلی ناکو قلان
نهاده و منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی جناب افضل الانامی خواجه ابو البقا را سپرد قرار کرده اینده امور عسیره
برای صوابنمای قاضی محمد رضا مفوض مؤود و نماز عید فطر را در سپه میزا گذارده باتمامی سپاه ظفر پناه باور الهور
عودت کرده و هم در اواخر این سال شاه عباس عسکر بیکران در عراق هم رسانیده بدافعه اوزبکان متوجه
خراسان شد و چون بحمن بسطام رسید مرشد قلیخان که جمله الملک او بود بقتل آورده عنان عزیمت
بطرف مشهد مقدس معطوف داشت و بعد از وصول بدان بلده متبرکه از قلت غله و ماکولات
عسرت تمام در میانه لشکر او بهم رسیده باتمام باطراف و جوانب متفرق گشتند بنا علی هذا الامالت
مشهد را بامت خان کوسک او علی ارزانی داشته برسپل استعجال باراده معاودت از مشهد بیرون آمد
و چون بگنبد ملی مؤو میرزا محمد وزیر را بقتل آورده منصب وزارت را بمیرزا لطفی ارزانی داشت
در خلال این احوال محمد خان ترکمان قباح خود را فراموش کرده خواست که بجای مرشد قلیخان بسوی
و ریش پسفیدی قزلباش نابیدار کثرت بچه ای او شعله غضب شاهی زبانه کشیده بگنبد ضرب شمشیر آبدار
آن خاین غدار را بر خاک بوار انداخت و دار ایی استرابا د را مرتضی قلیخان ترکمان و حکومت
قوچان را بیوداق خان چگنی مفوض گردانیده کوچ بر کوچ بدار السلطنه قزوین عودت فرمود و هم درین سال
فرهاد پاشا سپهدار بعزم تسخیر گنجه و بروع نهضت نموده بعد از تصرف در گنجه قلعه و حصار بنا کرده و
در انجا گذاشته تاخت بر سپر طایفه قاجار که در کنار آب ارپس بوند برده و اموال و اسباب طایفه
مزبوره را تاراج و یغما کرده چنین پاشا خادم را بطرق و زارت در شیروان گذاشته بارض روم
مراجعت نمود فی سنه سبع و تسعین و تسعمایه — در اوایل این سال فرهاد پاشا سپهدار خضر پاشا را مامور
تومان نخجوان مامور کرده اینده خضر پاشا چیب الاستدعای رعایا انجانب توجه نموده و ان نواحی را

بحیطه تصرف در آورده قلعه محکم در کوسک بلبان بنا کرده و هم در اوایل بهار این سال عبد المومن خان
از بلده بلخ بعزم تسخیر مشهد بیرون آمده در غوه شهر حمید الثانی در ظاهر آن بلده فرود آمد و پس ازین
نزول اجلال فرموده فی الفور بجا صره انجا فرمان داده اوزبکان پر خشم و کین حمله کرده و
آن حصار سپهر آیین را در میان گرفتند و بعد از چهار ماه بحیله و اقدام مسخر گردانیده تیغ بیدریغ در رکت
و تاجیک انجا نهاده و ندامت خان حاکم انجا با جمعی از سادات معتبره پناه بروضه رضویه برده
بر ایشان تیر ترحم نکرده بقتل رسانیدند و جمع اموال و اسباب و مصاحف و قنادیل روضه را
بتاراج و یغما برده بسبی فرزندان مسلمانان را اسیر کردند و عبد المومن خان بعد از قتل و غارت خطه هراست
انجا را بیکی از غلامان خود سپرده بسالم و غانم ببلخ معاودت فرمود فی سنه ثمان و تسعین و تسعمایه
در اوایل این سال شاه عباس ایلچی تردد فرهاد پاشا سپهدار فرستاده اتمام صلح نمود بعد از
وصول ایلچی مجلس مشورت آیین سپهدار گیوان وقار قرار چنان شد که شاه عباس سلطانیه را با تمام
برادر زاده اش را با پیشکشهای اقبال آشیانه سلطانمراد خان ارسال داشته من بعد قدم از جاده
متابعت و پیروی از دایره مطاوعت بیرون ننهد تا ابواب صلح منفتح گردد و از جانبین بدین معامله
راضی گشته دیگر از فروز عسکر عثمانی متعرض ولایت عباسی نشد و شاه عباس چون خاطر از
جانب عسکر رومیه مطمئن گردانید دفع یعقوب خان ذو القدر والی شیراز که طریق تمرد و عصیان
پیش گرفته بود پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و برسپل ایلغار متوجه فارس گشته یعقوب خان
چون از نیمقدمه خبردار شد خود را در قلعه اصطخر شیراز انداخته متحصن گردید شاه عباس در شیراز
رحل اقامت انداخته اصلا متلفت احوال اونشد و بعد از دو ماه فرهاد خان امیر الامرا خود را بر سپر
یوسف خان افشار والی کرمان که دم از مخالفت فرستاده یوسف خان را بدست آورده و یعقوب خان را
نیز بدلالت و استمالت از قلعه بیرون آورده یکروز با موازی سی نفر از متعینان ذو القدر قتل رسانید
و مهمات فارس و کرمانرا فیصل داده بجانب عراق عودت نمود و چون باصفهان رسید برادرش
طهماسب میرزا و ابو طالب میرزا را مکفوف البصر گردانیده بقلعه الموت فرستاد و امرای که قبل ازین از دو

گرجیخته زد خان احمد والی گیلان رفته بود در پس اطلب ایشان فرستاد خان احمد بشرط آنکه نواب شاهی از
پیر جرایم ایشان درگذرد امرا را بدرگاه عالم پناه ارسال داشت وچون امرا مزبوره بدرگاه سپهر
رسیدند مهدیقلی ولد طالش حمزه ومحمد شریف دختر زاده معصوم بیک را بقتل آورد وخان احمد از
صدور این واقعه ولگیر گشته باشاه عباس طریق مخالفت پیش گرفت وهم در آواخر این سال شاه عباس
فرهاد خان را بدفع فتنه وفساد اوزبکان بجانب خراسان ارسال نمود واو تا سپه حدنشابور رفته
بی نیل مقصود عودت فرمود فی سنه تسع وتسعین وتسعمایه در اوایل این سال عبد الله خان با لشکر انبوه
قطرات آن بلیسان می پایان از ماوراالنهر بعزم تسخیر پایه بلاد خراسان نهضت فرموده ودر غرض
سه ماه نیشابور وسبزوار وترشیز واسپفران ومحولات وتون وجناباد وقاین وطبس کهلکی وفره وسیستان
ومزاره را بحیطه تصرف در آورده بدار السلطنه هراة عودت فرمود ومدت یکماه در اینجا بعیش وعشرت
بسر برده بعد ازان عزیمت بصوب ماوراالنهر برافراشت وهم درین سال فرهاد پاشا حیدر میرزا
ولد سلطان حمزه میرزا را که با مهدیقلی خان اسپتاجلوی حاکم اردوپل بطریق رسالت آمده بود مدار ارض
روم برداشته روانه آستانه سلطانی گشت وبنوازشات چنیروانه مخصوص گشته منصب وزارت
عظمی ومسند صدارت کبری بدو مفوض شد وحیدر میرزا نیز منظور نظر کیمیا اثر شهریاری شده رخصت
بسیار یافت ومهدیقلی خان نیز رخصت انصراف یافته مقتضی المرام بدیار عجم عودت کرد وشاه عباس
هم درین سال بجانب اصفهان ویزد رفته بعد از پنج ماه بعزم طواف مرقد جد عظام خود شیخ صفی لدین
اردوپلی برگشته چند روز در قزل آغاج طالش بصید وشکار مشغولی کرده تقریر وین عودت نموده
ودر اینجا اپتشام مخالفت خان احمد والی گیلان نموده بواسپط انهدام خانمان او پایه عزیمت در
رکاب آورد وخان احمد از شنیدن خبر توجه او در لنکرود با مداد خواجه جهام الدین در گشته
بجانب شوندان فرار کرده چیچن پاشا وزیر در اغزار واحترام او کوشیده واو را بشاهی برده حقیقت
احوال او را معروض پایه سریر خلافت مصیر سلطانی گردانیدند فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست
که خان احمد را بر سپیل استعجال روانه آستانه نمایند شاه عباس در عرض کماه تمام گیلان پیه پیش را

مسخر گردانیده بقرجاه وجلال عودت کرد فی سنه الف درین سال سلطانمراد خان فرهاد پاشا را از
وزارت معزول گردانیده منصب صدارت وزارت را بسیاوش پاشا تفویض فرمود وچیچن پاشا امیر امیران
بوسیله تجلاف عهد ومیثاق بگفره انجا علم نموده درمیانه ایشان محاربه ومجادله اتفاق افتاد اولا
چیچن پاشا بکافران تپسلط واسپتیلا یافته آخر کافران هجوم کرده چیچن پاشا را با موازی سه هزار مسلمان
که از انجمله پنجهزار سپاهی روم ایلی بود بقتل آورده دیگر از انروز صلح وصلاح از سپر حد وسیاه روم ایلی
برطرف گشته فتنه وآشوب بهم رسید وشاه عباس بدفع عبد المومن خان ولد عبد الله خان که
بسر حد جاجرم آمده بود از قزوین بیرون رفته چون بحمن بسطام رسید عبد المومن خان تاب مقاومت
نیاورده بجانب نیشابور در حرکت آمد وشاه عباس از عقب او تا سلطان میدان نیشابور رفته
از انجا باسپطه حزم واحتیاط برگشته سبزوار واسپفران را تصرف نموده وجمعی از امرا انجا قطه انجا گذاشته
بقزوین عودت فرمود ودرین اثنا بسمع او رسید که جمعی از اجامره واجلاف گیلان آغاز فتنه وعصیان
کرده اند بنابرین فرهاد خان را با حسین بیک قورچی باشی مدفع او باشش گیلان ایپشال داشت وفرهاد خان
بصیقل شمشیر زهر آبدار آرگرد فتنه وغبار آن دیار را پاک بپاشه امیر حمزه خان ولد پانیدو خان طالش
والی اسپتار از ولایت بمورد توثی برگرده ولایت او را متصرف شده امیر حمزه خان با برادرش بجانب
بغداد بدرگاه رفت وفی سنه احدی ومائتین وراوایل این سال عبد الله خان بورش فخ از رم اختیار کرده تمام
آن ولایت را مسخر گردانید واکثر پاشه زاوکان انجا را بقتل آورده حاجم خان ونورم خان
از رخنه بندر رفته بعراق ترکشاه عباس آمدند وضبط وصیانت آن ولایت را وعهده اهتمام
مروان کاهی کرده بنجارا عودت کرد وهم درین سال سلطانمراد خان سیاوش پاشا را از وزارت
معزول گردانیده پسنان پاشا را وزیر اعظم وفرهاد پاشا را وزیر ثانی کرد مقرر بآنکه پسنان پاشا
بنیابت پادشاهی سپهر دار عسکر ظفر اثر بوده بطرف روم ایلی رود وفرهاد پاشا از نیابت او در
آستانه تمشیت امور جمهور پرداز وپسنان پاشا حسب المشروط بسر حد بدون رفته قلعه وقتمراز
باجند قلعه دیگر از کفار مجرنبور وغلبه مستخلص گردانیده وجمعی از مسلمانان بضبط انجا گذاشته بمنزل قصلان

ضبط اوس کاظمه قوله ذکر
یافتی نام حصار اسکوار در
گرفتن زمین در

ایشانکتوانید رکم الموت معدوم شد منشور حیات قیصر شوکتی که جهانی از و فوز معدلتش مرفه الحال بندگانی
می نوند بتوقیع کل من علیها فان مختوم کشت و آوازه کوچش چشمتی که مرشام و سحر بشارت فتح و فیروزی

در مهر و کشور منشم میکرد و اینک بیکبار فرو شست نظم	بجاه ارجه بر آسمان تخت رد
بجاه لحد عاقبت رخت برد	اجل خانه تن بپرداختش
زمانه بخشتن نه این کار کرد	جهان کار را نیکو بپیار کرد
نه زین عقده یارای شش دست	تقاضای ممالک آن سپلطان جنت مکان از ولایت حبشه و مین و مجار

و شرب و کنابه و دریای عمان بصره و لحصا و بغداد و نهاوند عراق بود تا نهایت ولایت آذربایجان و ارمن
و دربند شیروان و از آنجا کفه و آق کرمان که در پیاچل دریای قلزم است تا انتهای ولایت روم ایل
و ملکشوار و بدون دو پسینه اما با وجود این وسعت ولایت که زیاده از هزار فرسخ در ششصد
فرسخ است پسه کز زمین قناعت کرد و تاج و تجملی شهریاری و لشکرهای آراسته و خزانهای مملو از زر
و جواهر که میچ پادشاهی فی شوکتی را از زمان ظهور اسلام تا این وقت میسر نشده بدیگران گذاشت نظم

پیاکو که فریدون زمال و جاه بزد	پیاکو که سکندر جز از جهان برداشت

و این گرفت ممالک بدیگران گذاشت و بعد از فوت آن پادشاه مغفرت دستگاه خاقان جهان سلطان
فی سلطان سکندر نشان ابو المظفر سلطان محمد خان خلد الله تعالی عن الافات الدوران بجای پدر بر تخت
سلطنت جلوس فرموده بمکمی همت عالی نهمت بر معموری مملکت و رفاهیت رعیت کماشت و زمام
مهام وزارت را در کف کفایت رایمیم بوسپنوی گذاشت فی سنه اربع و الف درین سال احد الملکان
جهان سلطان محمد خان با وجود آنکه بدو جلوس سعادت مانوس پیش بود و منوز در مملکت داری استقراری
بهم نرسانیده نیت غزا پای سعادت در رکاب آورد و بازوی کامکارش بتوفیق الله بعضیک من الناس
آراسته و پرچم رایت نصرت شعارش را مشاطه فیضکفیکم الله پیراسته و در ساعتی که منکام ورود
نفحات الطاف آلهیست از دار السلطنه استنبول بیرون آمده بسیر عتی روان شد که مرغ صبا را از
همراهی همیت جهانگشا عاجز سازد نظم

سلیمان صفت بر صبا زین نهاد	برآمد تخت سلیمان چو باد

بار در دریا کرد رفتم بود در دریا کرد
خلیفه از بحر کهنه و از دریا کرد
راه مسافر

درین سال عبد الله خان [illegible] بلخ [illegible] تصرف نموده بود آمده در اندک فرصتی قرا قیپرا مسخر گردانید و قمع پسر نغ در صغیر و کبیر ایشان
نهاده مستقیمی در قید حیات نگذاشت و از انجا عنان معاودت بصوب بلده الاسلام بلخ برافراشت و
هم درین سال سلطان پادشاه وزیر اعظم و غازی گرای خاقان یکدیگر در سفر عداوت نمودند و تفصیل این
اجمال آنستیت که در هنگام تسخیر قلعه قومان و جبرستان ریسپر و دخانه طونه و سلسب طور کافران ز
لشکر تاتار آثار مردانگی بطور آمده بود مع ذلک تا خت و ولایت اردل کرده غنیمت بسیار با رودی
کیهان پوی آورده بودند و در مقابل این رعایت کلی توقع داشتند سلطان پادشاه دیدیار لشکر تاتار را
بر طاق نسیان نهاده ضمانت ایشان را بتمام خود معوض بایه سریر خلافت مصیر گردانید خازی می خان
نیز با تفاق بعضی امرا و اعیان تقصیر و تهاون او را در بعضی امور پادشاهی عرض کرده سلطان پادشاه او را از
وزارت و سپهداری معزول کشته منصب وزارت بقرهاد پاشا مفوض گردید و هم درغره ربیع الاول این سال
شاه عباس بطریق سیر ببلده اصفهان قشله دت و ده ماه در انجا بعیش و عشرت مشغول بود و در
تقرر این عود کرده از انجا جانب گیلان در حرکت آمده متمردان انجار اکوشمال بسزا داده و علیبک
حاکم رشت را دستگیر کرده بقلعه الموت فرستاد فی سنه ثلث و الف از وقایع عظیم و حوادث مهم
این سال وفات پر آفات خاقان جهان سلطان مراد خان است که قلم تحریر عنقریبان بحریر و زبان سهل
و صاف خان پاکیزه تقریر از شرح نوایر و نوایب آن در مقام عجز و نقصان حیران و تیر کردان است
و کیفیت این واقعه که بر سبیل اجمال ان است که چون مدت یکسال از ایام سلطنت آن
پادشاه با استقلال متماوی شد در روز شانزدهم شهر جمادی الاول سنه مزبوره در دار السلطنه قسطنطنیه
شهباز روح قدس آن پادشاه عالم پناه مدای ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه شنیده
بجظیره انس پرواز فرموده و انوار طلعت خورشید شمتی که عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودند در

246

سپاهی بهم کرده جون کوه قاف همه پیشک فرسا و آهن شکاف بعد از طی مراحل سیار و قطع منازل
پشمار روز بروز بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه خمس الف نزول اجلال سلطان نصرت شعار و ظاهر قلعه اکری
که از قلاع مستحکم بلاد و قلال حج است اتفاق افتاده و آن قلعه ایست که در ارتفاع با قصه مشتری و در
متانت و حصانت با حصار چرخ نیلوفری دعوی ابری میکرد و نظم زپیشک انداز او پیشکی که چرخی
پیش از قرن پیر کردی ایا پیشکی چنان کز اسپلام با بهام دولت خداداد و توفیق سلطان قیصر نژاد قلعه
مذکوری ایست مرکز دار و میان کره توچیان و نقچیان که هر یک در فن خود فرید و وحید عصر بوده سپاهیان
عراده و منجنیقها نصب نموده بضرب احجار صاعقه کردار قرقان و باولنج نزل و بر روح و ارکان
آن حصار پایدار اندا ختند و در یکدم دیوار و جدار آن قلعه استوار را رخنه و ثلمه چون خانه مور و آشیانه
زنبور ساختند کفره فجره آن حصار نا چار و ل بر هلاک نهاده مدافعه لشکر فیروزی آثار را بجد و قرار دادند
اما چون بیست روز از ایام محاصره متمادی شد اهل شقاق باتفاق بوسیله وزرا عظام و نیکخواهی اعمای
امان طلبیده نسیم فتح و ظفر از مهب فضل الهی یوید بنصره من یشاء بر ریاض قلوب غازیان نصرت اثر
وزیده و صبح فیروزی از مطلع مراد دمیده نهال آمال سلطان دریا نوال ثمره اوا نجاء نصر الله والفتح
بانور کرویده نظم صبح ظفر از مشرق امید بر آمد اصحاب غرض شب سیه وا بسر آمد موازی چهار هزار
سوار کفار بقدم عجز و انکسار از قلعه بیرون آمدند و عسکر نصرت فرجام چون بعضی او ضلع که خلاف
شعار اسلام بود از کافران مشاهده نمودند غیرت دین مبین و حمیت شرع متین پیدا لمسلمین بحرکت شد و جوش
در آمده تیغ بیدریغ در کافران نهادند و بیغاره جند نفر از سپاه ایران آن کروه کوه کینه خود را
بطل عاطفت ابر اسیر پا شا رسانیدند و یاری در بیرون و درون قلعه زنده نگذاشتند و چون با تمام
قلعه اکری از تبعیه سپاه عقاید و قبح افعال و اعمال اتالیش بحکم نص و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها
ففسقوا فیها فحق علیه القول خراب شده و از کمال تسلط و استیلا عساکر کردون مآثر آثار قدمها نابدید مرا
بطهور پیوست سلطان عالیشان تعمیر آن حصار فرمان داده سنان پاشا را بوسپنوی مادوازده هزار
سوار و یکچری محافظه انجا باز گذاشت و مهمات آن حدود را فیصل داده عنان معاودت بسمت قرجاه و جلال

معطوف داشت

معطوف داشت اتفاقا چون خبر توجه سلطان ظفر قرین بسمت قلعه اکری مسموع قرال حج و اسبانیه و
قرال رم ماوود قوا فرج و قرال ارول میشود موازی سیصد هزار پیاده و سوار بمعاونت کفره
قلعه اکری میفرستند و آن جماعه چون بدو منزلی قلعه میرسند معلوم می کنند که آن قلعه بتصرف عساکر سلطان
کشور ستان گشته و اردوی کیهان روی توجه بصوب دار الملک آورده آن ملاعین سر راه بر
اردوی سلطان عالیتبار توجه بجانب کفار خاکسار کرده از طرفین دلاوران جنگجو و نبرد خویان
قتال در آمدند و طوطیهای آژدها پیکر از جانبین مانند رعد و برق غرین آغاز نهاده بهزم تیغ کذار
از مهابت آن کارزار تیغ از رویت انداخت و از آمدشد تفنگ سیارقبه لاچوردی چرخ را در
پیش گرفته سپر خود پنداخت صفدران نبرد و لشکر مانند دریای اخضر و رهم آمیخته نزدیک بآن رسیده بود
که چشم زخمی بغزاه مسلمین و کماة موحدین رسد که ناموس سلطنه العظمی مرتب مراتب الخلافة الکبری مهر شیشه و خاطر
بدر بر کوه مسیار میجا مبارز الدین سپنان پاشا باتفاق فتح کرای خان تاتار از جانب یمین پادشاه ظفر شعار سمند
برق رفتار بر انگیخته زبر جد تیغ را از خون کافران کونه یاقوت رمانی بخشیده و زمرد شمشیر را از تاثیر تیغ
سهیل یمانی عقیق یمانی ساخت و بیک حمله رستمانه آن کروه ابنوه مکروه را از پیش برداشته در بکطرفه العین
موازی نهصد و بیست کفار فجار طعمه شمشیر آبدار صاعقه کردار غزاة مجاهدین کشته تقیه السیف بصدق
کاتهم خمر مستنفرة فرت من قسورة قرار بر قرار داده و سپاه ظفر شعار بشکرانه این فتح نامدار شکر و سپاس
آفریدگار بجا آورده امرا و وزرا و کبار و صغار بسیر یکدیگر و نشان مصیر جمع آمدند و پیران لطایف نگار
و منشیان فصاحت شعار ملاعت آثار و کرفتوحات نامدار را بقلم مشکبار آورده خبر آن بشارت بزرگ را بجمیع
اهالی بلاد و دیار رسانیدند و آوازه غزوات و حسیت مآثر و مقامات سلطان کردون اقتدار را در اطراف
و اکناف عالم منتشر کردانیدند نظم جهان شد پر آوازه فتح شاه ز هر جانب تا بیک لاله راه
فرو د اهل اسلام را خرمی دل مشرک از خوف و خشیت یغی چون قلم تحریر بر رقم تقریر بجلوس همایون
و سیفراز پادشاه ربع مسکون مشرف کردید و شرح وقایع حکام کردستان را بسیصد و شانزده سال

احوال سلاطین اکثر جهان بر سبیل تفصیل و اجمال بشرف انهار رسانید اولی و احسن چنان نمود که بموجب
التزامی که در دیباچه خاتمه این تالیف کرده زبان از تقریر حکایات کوتاه کند و مهر خموشی بر دهان دوات نهد
و بدعای دوام دولت پادشاهی که مقصود از تالیف این کتاب ذکر آبا و اجداد عظام کرام اوست ختم نماید نظم

خدایا که این شاه فیروز بخت — مراتب فزاینده تاج و تخت
بمانا و در کامرانی بسی — مرفه باقبال او هر کسی
دلش روشن از نور علم الیقین — تمام جهانش بزیر نگین

منت بی منت پادشاهی را که این حاکم [illegible] با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی
ناخوش و دماغ مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعد تایید معاونت فرمود تا در اندک زمانی
معظم وقایع حکام کردستان را با سایر احوال سلاطین ایران و توران بل اکثر جهان تا این غایت در سلک تحریر کشید
و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را باتمام رسانید

شکر که این نامه بعنوان رسید — پیشتر از عمر بپایان رسید
مهر نه خاتمه این خطاب — شد رقم خاتم تم الکتاب

قد وقع تحریره و تصحیحه و تنقیحه علی ید مؤلفه الفقیر و
و مصنفه الحقیر المحتاج الی رحمة الله الملک
الباری شرف بن شمس الدین الاکاسری
حفظه الله تعالی عن زلات القلم
و هفوات الرقم فی سلخ
شهر ذی حجه سنه خمس
و الف من الهجره
النبویه
صلی الله علیه
و علی آله
التحیه
تمت